اساس التّوحید

در

قاعدهٔ الواحد و وحدت وجود

تصنیف

استاد الاساتید

آقامیرزا مهدی آشتیانی

قدّس سرّه

با مقدمهٔ منوچهر صدوقی سها

Marfat.com

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

Marfat.com

Marfat.com

ذخیره محمد باقر لاهیجی

اساس التوحید

مبحث

قاعدة الواحد و وحدت وجود

نگارش

مهدی آشتیانی

استاد دانشگاه تهران

۱۳۳۰

چاپخانه دانشگاه

۵۰۰ ریال

129670

بسم الله الرحمن الرحیم

در روزگار نزدیک‌به‌روزگارما سه تن از بزرگان ایران در سه گوشه از آسمان بی‌کران اندیشه درخشیده‌اند: نخست مرحوم آقامیرزا محمد علی شاه‌آبادی (۱۲۹۲ ـ ۱۳۶۹) در عرفان نظری و دو دیگر مرحوم آقامیرزا طاهر تنکابنی (۱۲۸۰ ـ ۱۳۶۱) در حکمت مشائیه و سه دیگر مرحوم آقامیرزا مهدی آشتیانی (۱۳۰۶ ـ ۱۳۷۲) در حکمت متعالیه. (۱)

در این گفتار که مخصوص است به ترجمت حال‌حقائق اشتمال استاد الاساتید العظام مرحوم آقامیرزا مهدی‌آشتیانی‌قدس‌سره‌نیکوترآن‌است‌که نخست مراد از حکمت متعالیه را تحدیدو آنگاه تاریخ آنرا تا روزگار آن بزرگوار البته به‌اجمال‌تبیین‌کنیم و از پی آن بر سر آنکار شویم.

---

۱ ـ حکمت اشراقی هر چند که یکی از فنون چهارگانه سابق بر حکمت متعالیه و درعرض‌آن‌است علی الظاهر هیچ گاه به نحو استقلالی مورد اعتناء نبوده استو به ندرت‌معدودی‌ازحکماء صرفا "کتاب‌حکمه‌الاشراق "را تدریس‌میکرده‌اندوازاین‌روی‌بالاخص به میانهٔ متاخران حکیمی که صرفا" متمحض در حکمت اشراقی باشد سراغ نداریم.

Marfat.com

از مقامات تبتل تا فنا پله پله تا ملاقات خدا

حکمت متعالیه : دانایان ماگفته‌اندکه‌طریق‌وصول به حقائق اعیان موجودات (۱) بیرون از چهار نیست : حکمت‌مشائی ،کلام ،حکمت‌اشراقی و عرفان نظری که اصحاب آنرا " مشائی " ، " متکلم " ، اشراقی " و " عارف " می‌خوانند و این هر چهار ،مبتنی است بر دو مبنی یکی عقل و دو دیگر شهود .

حکیمی که پایهٔ اندر یافت خویش عقل نهد یا ملتزم باشد به شریعتی از شرایع یا نباشدو نیز چنین‌است حکیمی که پایهٔ اندریافت خویش شهود نهدیعنی او نیز یا ملتزم باشد به شریعتی از شرایع یا نباشد . آنکه‌پایه ، خرد را نهد و ملتزم نباشد به شریعت "مشائی " است و چون ملتزم باشدبدان " متکلم " است .

و آنکه پایه‌شهود را نهدو ملتزم نباشد به شریعت " اشراقی "است و چون ملتزم باشد بدان " عارف " است .

در تاریخ فلسفه ما شاخص درحکمت مشائیه شیخ‌الرئیس است صاحب شفاء و در کلام خواجه‌طوسی‌صاحب‌تجریدو در حکمت اشراقیه شیخ‌الاشراق صاحب حکمه‌الاشراق و درعرفان نظری شیخ اکبر صاحب فصوص .

به نیمهٔ نخستین سدهٔ یازدهم از پی قرنی چند که آفتاب معارف عقلیه رخ در سحاب‌فترت نهفته بود باطلوع کوکب دری سماء معرفت افضل‌الحکماءالالهیین‌صدر-المتالهین آخوند ملامحمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (۹۷۹ - ۱۰۵۰) این هرچهار طریقه‌درهم آمیخت و از سر افادت شخص شخیص‌آن بزرگ به " قوانینی ازمشکوه نبوت و ولایت‌مستخرج‌از ینابیع کتاب و سنت " (۲) زینت یافت‌و قائل چه نیکو می‌سراید که

گفتگوی‌کفر و دین آخر به یکجا می‌کشد خواب یک‌خواست‌امامختلف تعبیرهااست

و این است " حکمت متعالیه " که درپک سخن ممزجی است از مبانی مشائیه و کلامیه و معارف اشراقیه‌و عرفانیه مزین به حقائقی‌نبویه و ولویه و بدور از هر گرامی به مادت و صورت قول شیخ شیراز را درحد سخن گوئی و زیبائی است و بر حدیث‌و حسن آن کس نیفزاید .

بر حدیث من و حسن‌تو نیفزاید کس حد همین‌است سخن گوئی و زیبائی را

این معنی نیز بباید دانست که عنوان " حکمت متعالیه " که آخوند . اعظم کتب

---

۱ ــ تعریف به تقریب کلاسیک حکمت عبارت از : " علم به‌حقائق‌اعیان‌موجودات به قدر طاقت بشری " .

۲ ــ العرشیه ، طهران ، شیرازی ،ظاهرا " ۱۳۱۵ ، ص ۱

خویش را که به " اسفار " نامبردار است بدان نامیده است: "***الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه***" از مصطلحات اهل‌الله است چنانکه مثل را شیخ کبیر قیصری به مقدمه شرح تائیه ابن‌الفارض به فصل معقود در حضرات خمس بدان عنوان تفوه فرموده است. (۱)

تاریخ اجمالی حکمت متعالیه: آنچه که مسلم است این است که پس از آخوند تلامیذ آن بزرگ همچون فیض کاشانی و فیاض لاهیجی (۲) که هر دو ان افزون بنعمت تتلمد، نیز به مصاهرت وی مستسعد می‌بوده‌اند به ترویج حکمت متعالیه پرداخته‌اند چه به تصنیف و چه به تدریس و از طریق آنان آن میراث عظیم به مولنا آقا محمد بید آبادی متوفای ۱۱۹۷ و آقامیرزا ابوالقاسم مدرس خاتون آبادی متوفای ۱۲۰۲ و از آن دو بزرگوار به خاتم الحکماء المحققین آخوند ملاعلی نوری متوفای ۱۲۴۶ که استاد جمیع حکماء متاخر است و فی‌الحقیقه مجدد طریقهٔ آخوند، منتقل گشته است.

ولکن به‌خلاف تتبعاتی ممتع که بالاخص سیدالحکماء آقای آقا سید جلال‌الدین آشتیانی به مواضعی عدیده در این باب معمول فرموده است (۳) اساتیدی را که واسطه آن انتقال بوده‌اند تا حال تحریر نتوانسته‌ایم که به نحو معنعن بشناسیم و از این روی به خلاف آنکه اکنون همی توانیم که اساتید خود را معنعنا" تا آخوند نوری برسانیم و مثل را بگوئیم که من بنده به طریقی تلمیذ حکیم شامخ آقای حاج شیخ محمد حسین خراسانی‌ام و آن بزرگ تلمیذ آقا بزرگ حکیم شهیدی و آن بزرگ تلمیذ آقا میرزا محمد خادم باشی و آن بزرگ تلمیذ حاجی سبزواری و آن بزرگ تلمیذ آخوند نوری، نتوانیم که اساتید آخوند نوری را به نحود معهود یعنی معنعنا" به صدرالمتالهین رسانیم. همین قدر به یقین دانیم که حکمائی جلیل همچون مولنا سید قطب‌الدین محمدنیریزی و مولنا شاه محمد دارابی و میرزامحمد تقی الماسی و آخوند ملااسماعیل

---

۱ ــ بنگرید به: نصوص فلسفیه، مصر، الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۷۶ص ۲۳۹. توضیحا" مقدمه قیصری را استاد عثمان یحیی تصحیح و بدین مجموعه طبع کرده است.

۲ ــ مولنا فیاض لاهیجی گرچه به ظاهر مشی به مشائیت کرده است باطنا چندان از طریقهٔ استاد بدور نیفتاده.

۳ ــ البته من بنده نیز باهمه بضاعت مزجوه سخنی چند شکسته بدین مقام ایراد کرده است بنگرید به: تاریخ حکماء، طهران، انجمن فلسفه، ۱۳۵۹، ص ۲۶ ــ ۳۳

Marfat.com

خاجوئی و مولنا محمدصادق اردستانی‌در زمرهٔ آن جماعت بوده‌اند و آن گنج معرفت از خویشتن یادگار نهاده‌اند و با آیندگان سپرده.

هرگونه که‌باشد با ظهور آخوند نوری و تدابیر حکیمانه او در طول قریب‌به — هفتاد سال تدریس، حکمت متعالیه به ذروهٔ هویدائی رسید و از طریق آن بزرگوار مستقیما" به مولنا حاج ملا هادی سبزواری متوفای ۱۲۸۹ و به یک واسطه به آقامحمد رضاء قمشه‌ای‌متوفای ۱۳۰۶ و آقا علی مدرس متوفای ۱۳۰۷ و آقا میرزا ابوالحسن جلوه متوفای۱۳۱۴ منتقل گشت‌که این چهار بزرگوار را " حکماء اربعه" می‌نامند.(۱)

این معنی نیز بباید دانست که از میان اینان که جمله به تدریس کتب آخوند و بالاخص‌اسفاراشتغال‌میفرموده‌اندآقامحمدرضاءبه معارف عرفانیه و آقا میرزا ابوالحسن به حکمت مشائیه نام بردار می‌بوده‌اند و حاجی و آقاعلی به همان حکمت متعالیه.

سه تن از اعاظم تلامیذ آقا محمد رضاء و آقاعلی و آقامیرزا ابوالحسن عبارتند از آقامیرشهاب نیریزی متوفای حوالی ۱۳۲۰ و آقامیرزاهاشم اشکوری متوفای ۱۳۳۲و آقا میرزاحسن کرمانشاهی متوفای ۱۳۳۶ که فی‌الواقع اولی وارث آقاعلی‌بوده است و دومی وارث آقا محمد رضاء و سومی وارث آقا میرزا ابوالحسن . و بعباره اخری آقامیر شهاب به حکمت متعالیه متمکن مقام اختصاص بوده است و آقا میرزا هاشم به‌عرفان و آقا میرزا حسن به حکمت مشائیه و معارف عقلانیه از طریق این سه‌بزرگ به‌استاد الاساتید آقامیرزا مهدی آشتیانی رسیده است.

اینک‌که‌از تحدید حکمت متعالیه و تبیین تاریخ آن البته به اجمال بیاسوده‌ایم همی توانیم که بر سر کار خود شویم و اولی آن بینیم که نخست ترجمت حالی که آن بزرگواربه قلم‌افادت‌شیم خویش رقم زده است ایراد کنیم و از پی آن مطلبی چند که ذکر آن ضرور است به عنوان ذیل بدان همی افزائیم و الله الموفق.

این است صورت آنچه که استاد اعظم در ترجمت خویش مرقوم فرموده است:

" اینجانب مهدی مدرس‌اشتیانی سنه ۱۳۰۶ هجری در ماه ذی‌القعدة الحرام " درشهر طهران متولد والد ماجدم مرحوم جنت‌مکان‌آقامیرزا جعفرمشهور " "به‌آقامیرزا کوچک برادر رادهٔ مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد حسن‌آشتیانی " " *اطاب الله ثراه و جعل الجنه متواه* که

---

۱ ــ مشهور آنست که عنوان حکماء اربعه اطلاق میسود به‌آقا محمد رضاء و آقا علی و آقا میرزا ابوالحسن با آقا میرزا حسین سبزواری از تلامید حاجی که همچون‌آن سه بزرگوار مقیم طهران بوده است ولکن اولی همانی است که در متن مذکور است.

Marfat.com

از اعاظم تلامیذ آنمرحوم و بهمین " " مناسبت بمیرزای کوچک موسوم و در علم ادب در زمان خود فائق بر عجم و عرب و درتمام شعب علوم عقلیه و نقلیه نیز دارای رتبه شامخه و مرتبه کامله "و از تلامذهٔ آقا محمد رضا قمشهٔ وآقا علی حکیم و آقا میرزاابوالحسن جلوهٔ قدس الله " " نفوسهم الزکیه بوده‌اند و مادر اینجانب نیز صبیه‌ایة الله مرقوم میباشد ."

" پس از مضی پنجسال از سن موفق بتلاوت کلام الله مجید و اشتغال به تحصیل علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه در خدمت والد ما جد و ضمنا " نزد اساتید فنون مذکوره از قبیل آقا شیخ مسیح طالقانی و آخوند ملا عبدالرسول و آقاسید عبدالکریم ونجم الدوله ومیرزا جهانبخش منجم و آقاشیخ محمدحسین ریاضی و غیرایشان رضوان الله علیهم گردیدم و در سن ۱۵ دراین فنون نایل به اجازه از عدهٔ اساتید گشته ولی قناعت باین مقدار ننموده در خدمت رئیس حکمای وقت مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه مشغول تکمیل علوم عقیله شدم و پس از وفات آنمرحوم خدمت آقامیرزا حسن کرمانشاهانی و آقامیرزاهاشم جیلانی رحمة الله علیهما اشتغال ورزیده سپس سنه ۱۳۲۷ هجری بعتبات عالیات مشرف و مدت قلیلی درحوزهٔ درس مرحوم آیه‌الله خراسانی حضور بهم رسانیده ولی بواسطهٔ ابتلا بامراض حاره موفق بتوقف در آن ناحیهٔ مقدسه نشده بسمت ایران مسافرت نموده و پس از معالجه ثانیا " سنه ۱۳۲۹ معاودت نموده و درحوزهٔ درس مرحوم آیه الله آقا سید کاظم آقای یزدی حاضر شده و از آن مغفور بتحصیل اجازه نایل گشته و بایران مراجعت نموده پس از چندی مجددا " به عتبات مبارکه مسافرت کرده و در خدمت آقای فیروزآبادی و آقای نائینی و آقاضیاء عراقی و آیه‌الله آقای اصفهانی مشغول و همهٔ آن بزرگواران اجازات متعدده مرحمت فرموده و مدت یکسال درنجف اشرف مقیم وبتدریس علوم عقیله و نقلیه مشغول بودم .
قبل از تشرف به عتبات عالیات به بخارا مسافرت ویکسال درآن بلده اقامت وبتدریس مشغول بودم و دو مرتبه نیز بمصر و اسکندریه مسافرت و برای معالجه ببلاد خارجه از قبیل برلن و پاریس و روم و هند و بلژیک و غیرها مسافرت نموده و با فلاسفهٔ وقت ملاقاتی بعمل آمد .
درفنون عقلیه و نقلیه تصانیف بسیار نموده از قبیل حاشیه بر شرح

Marfat.com

منظومه و مجلات شفا و اسفار و کفایه‌آیه‌الله‌خراسانی رحمه الله تعالی و رسائل‌و متاجر علامهٔ انصاری ورساله در قاعدهٔ الواحد لایصدرعنه الا الواحد و وحدت وجود و غیرها و لی از جهت فقد وسایل موفق بطبع آنها نگردیده‌ام ". (۱)

ذیل :

۱ ــ وفات سیدالحکماء آقامیرزا ابوالحسن‌جلوه را بالاتفاق‌به لیلهٔ جمعه ۶ /ــ ذی‌القعده / ۱۳۱۴ ضبط‌کرده‌اند یعنی‌به هشت سالگی آقامیرزامهدی و از این روی حضور این " آقامیرزا مهدی " به درس‌آن " جلوه " بعید مستبعد است الا اینکه‌گوئیم که پدر والاگهر او آقامیرزا جعفر که از تلامیذ میرزای جلوه بوده است فرزندسعادت مند خویش به همان خردسالی به محضرافادت‌آن‌بزرگوارحاضر میگردانده است .

۲ ــ آقامیرشهاب حکیم تبریزی فیلسوفی بود فاضل و عارفی مکاشف از اجلاء تلامیذ آقا محمد رضاء و آقاعلی و آقا میرزاابوالحسن که به مدرسهٔ صدر تدریس می‌فرمودو به حوالی ۱۳۲۰ از سر این عالم درگذشت و آثاری از او بماند که یکی از آن جمله " رسالة‌فی حقیقه الوجود " است .

این بزرگوار بدانسان که گفتیم به حکمت متعالیه متمکن مقام اختصاص میبوده است بدان پایه که سیدالحکماء آقای سید جلال الدین آشتیانی می‌آورد که :

" مرحوم آقامیرزاهاشم (اشکوری) بنا به نقل آقای عصار و مرحوم آقا میرزا مهدی‌آشتیانی قدس سره فرموده بود ، آقا میر در احاطه به‌افکار ملاصدرا دربین‌معاصران بی نظیر است اگر ملاصدرا در این عصر زنده بود معلوم نبود کتب خود را بهتر از آقا میر شهاب الدین تدریس کند ". (۲)

هر گونه که باشد آقا میرزا مهدی حکمت متعالیه را در محضر افادت آن بزرگ حیازت فرمود (۳) و برخی دیگر از تلامید او عبارتند از آقا سید کاظم عصار و آقا میرزا احمد آشتیانی و آقا شیخ مهدی مازندرانی وصی وی .

۳ ــ آقا میرزاهاشم‌بن‌حسن‌اشکوری‌لاهیجی مقیم‌و مدرس رسمی‌معقول [illegible]

---

۱ ــ خیابانی : تاریخ‌علمای‌معاصرین ،طهران ،اسلامیه ، ۳۶۶ ص۲۵۷ ــ ۲۵۸ .

۲ ــ مقدمهٔ شواهد ربوبیه ، مشهد ، دانشگاه ، ۱۳۶۶ ، ص ۱۳۸

۳ ــ مدرس تبریزی : ریحانة الادب ، طهران ، طبع کتاب ، ۳۲۹ ، ج ۳ ، ص ۵۰۸ .

Marfat.com

سپه سالار جدید ، مدتی به قزوین به خدمت آقا سید علی محشی قوانین تحصیل و از پی آن به طهران به خدمت آقا محمد رضاء و آقا علی و آقا میرزا ابوالحسن حیازت معارف یقینیه فرمود و آنگاه به وطن مالوف بازگشت وبه‌روزگار تولیت آقا میرزا ابوالفضل طهرانی به مدرسهٔ مزبوره دعوت او را به طهران باز آمد و بدان مدرسه مسند افاضت بگستراند و هر چند که مبتلاء به امراضی عدیده می‌بود .

از تدریس و تصنیف بازنماند تابه۱۳۳۲از سر این عالم درگذشت . شیخ العلماء جناب معزالدولهٔ طهرانی‌راشنیدم که این‌بزرگوار صرفا " اهل اصطلاح نبود بل متحقق بود به حقیقت عرفان و ملکی بود در لباس انسانی . او راست تعلیقاتی‌کثیر برفصوص و نصوص و تمهید و مشاعر و مصباح‌و غیرها که برخی از آن حلیت طبع یافته است .

آن بزرگوار استاد معارف عرفانیه آقا میرزامهدی می‌بوده است و برخی دیگر از تلامیداوعبارتنداز آقا سید محمد کاظم عصار و آقامیرزااحمد آشتیانی‌و آقا میرزامحمد علی شاه آبادی و آقا شیخ محمد حسین فاضل تونی‌و آقا شیخ مهدی مازندرانی وآقا سید ابوالحسن قزوینی و آقا میرزا فضل الله آشتیانی و آقا بزرگ حکیم شهیدی و آقا سید حسین‌بادکوبه‌ای و آقا شیخ عبدالحسین رشتی و آقا میر سید محمد فاطمی .

۴ ــ آقا میرزا حسن کرمانشاهی به حواهی ۱۲۵۰ به کرمانشاه متولد شد و به طهران به‌خدمت آقا محمد رضاء و آقاعلی و آقا میرزاابوالحسن و همچنین به حکم طاهر آقامیرزاحسن‌بن آخوند ملاعلی نوری به کمال رسید و هم به زمان حیات اساتید خویش به تدریس نشست و از پی ارتحال آقاعلی مدرس‌به مدرسهٔ سپه سالار قدیم منتقل‌شد و به تدریس درآن اهتمام همی‌فرمود تا به ۱۳۳۶ از سر این عالم درگذشت و آثاری‌از او بماند که بیشتر تعلیقه است برشفاءو اشارات و اسفار و غیرها و نسخ آن به نزد آقا ضیاءالدین دری بوده است شاگرد خاص الخاص او .

آن بزرگوار استاد حکمت مشائیه آقا میرزا مهدی بوده است و برخی دیگر از تلامید او عبارتند از آقا سید کاظم عصار و آقامیرزا احمد آشتیانی و آقا شیخ محمد تقی‌آملی‌وآقاشیخ‌مهدی مازندرانی و شیخ الرئیس ابوالحسن میرزای حیرت و آقامیرزا حبیب‌الله‌دوالفنون عراقی و آقا سید ابوالحسن قزوینی و آقا میرزا فضل الله‌آشتیانی و آقاشیخ‌محمد جولستانی و آقا میرزا محمود مفید اصفهانی و آقا بزرگ حکیم شهیدی و آقا میرسید محمد فاطمی و آقای هادی حائری .

۵ ــ فضائل نفسانیه : این‌بزرگوار (آقا میرزا مهدی) بدانگونه که‌به‌مراتب علمیه به حق‌افضل‌حکماءمتاخرین‌بوده‌است ، نیز به فضائل نفسانیه از انباء نوع ممتاز می‌آمده بالاخص به درویش نهادی . مولنا منهاج العرفاءناهج قزوینی را شنیدم که شبی‌آن

Marfat.com

بزرگ‌به‌جائی با جمعی سخنی می‌فرود . مگر به میانهٔ کلام‌تنی از تلامید او که خطیب می‌بود از دردرآمد و استاد دردم ازکرسی ای که برآن نشسته بود برخاست و بفرمود که چونکه صدآمد نودهم پیش ماست ! و دم درکشید و کرسی با تلمیذ سپرد .

بزرگان نکردند در خـــود نگـــاه خدابینـــی ازخویشتـــن بین محـــواه

۶ ــ شطری از احوال باطنیه : عارف الهی آقای شیخ محمد رضاء ربانی تلمید خاص الخاص اواخر ایام آن بزرگوار حکایت‌میکند که به مرض موت ، استاد اعظم را همی پرسیدم که مطالب شما یافتنی بود یا یافتی ؟! و بفرمود که هر آنچه کدمن به معارف یقینیه گفته‌ام همه به‌علم‌الیقین گفته‌ام ولکن به عین الیقین راه نبردم .البته به سفر نخست به بخارا به سالکی رسیدم و او همی خواست که مرا به خدمت خویش نگاه‌داردو تربیت کند و برکشد و چون من اعتذار کردم که زیارت پدر را بایسته است کههمی بازگردم بفرمود که‌اگر بازگردی نه پدری بینی و نه مرا بازیابی مرض من سیر با من بگفت و همان شدکه او گفته بود چون بازآمدم پدر ندیدم و صحبت وی سیر بسیار نیافتم و سلوک‌من‌تمامت نیافت .با این همه ، مکاشفاتی ازآن بزرگوار منقول است که ذکرآنرا ضرورتی معلوم نیست .

۷ ــ آثار عقلانی : برخی ازآثار فلسفیه و عرفانیه آن بزرگوار عبارت‌است از :

۱ــ تعلیقه بر منطق شرح منظومه مطبوع طهران للامطبع و تاریخ . این کتاب سرشار است از مباحث فلسفی و بل که عرفانی .

۲ ــ تعلیقه بر حکمت شرح منظومه مطبوع طهران ، موسسه تحقیقات اسلامی دانشگاه مک گیل ۱۳۵۲

۳ ــ اساس التوحیدطهران‌دانشگاه ۱۳۳۰ ،این‌کتاب‌مستطاب‌که در قاعدةالواحد و ازاجل‌مصنفات‌عقلیه قرون اخیره است حاوی بسی از نفائس مطالب فلسفیه و معارف یقینیه است همچون شروحی بر برخی از مشکلات مأثوره از فصل حدیث عمران صابی و بیان اینکه صادر اول فیض مبسط است یا عقل اول و قاعده امکان اشرف و مباحث عقل و عاقل و معقول و علم و عالم و معلوم و اقسام بسیطک از عامی و خاصی و خاص‌الخاص واخص‌الخواص و خلاصه خاص‌الخاص و خلاصه اخص‌الخواص و براهین توحید از ذاتی‌و صفاتی و افعالی‌و آثاری‌و غیرها که مع‌الاسف از سر اجمال حال و نشستن‌بال‌بحث‌مستوفی‌درباب آن که البته ضرور است بدین مقام ممکن نیست . استاد اعظم این کتاب‌را در حال " کسالت شدید روبه اشتداد "(۱) به ادعای دانشگاه

۱ــ اساس‌التوحید : ص ۴۳۱

Marfat.com

طهران در قریهٔ درکه از قراء شمیران‌تصنیف و برخی از مطالب آن را بشخصه تحریر و برخی‌دیگر را تقریر فرموده است و کتابت آن را در عهده همت تلمیذ خاص‌الخاص خویش‌آقای شیخ محمد رضاء ربانی نـهاده.

۴ـرساله در وحدت وجود :به حکم ظاهر و بل که علی‌التحقیق غیر ازاساس التوحیداست و اساسا" استاد اعظم ، اساس‌التوحید را بعنوان مقدمهٔ آن تصنیف فرموده است و این معنی مستفاد از افادت شخص شخیص‌آن بزرگوار است :

" . . . از این ناچیز درخواست شد مجموعه‌ای که مشتمل بر تحقیق یکی‌ازغامض‌ترین‌مسائل‌علم‌حکمت و عرفان یعنی " وحدت وجود . . . جمع وتالیف‌نموده . . .اجابت درخواست ایشان را لازم دانستم . . . و چون یکی‌ازقواعد معضله فلسفهٔ اولی‌و اصول مهمه علم‌اعلی‌قاعدهٔ الواحد . . . است و مخصوصا" در مسئله وحدت وجود دارای اهمیت بسیارو منافع وفوائد بی شمار میباشد لازم دانستم که بیان‌آن را بر سایر مبانی‌و مقدمات مقدم داشته و به نحو اوفی آن را تحقیق نموده سپس‌وارد در ذکر مقدمات دیگر شوم " (۱)

و نیز به مقامی دیگر میفرماید :

" . . . چون تحریرایں رساله (اساس‌التوحید) با کسالت شدیده" این‌حقیر مصادف گردیده و تحریر و تنظیم مطالب آن به نظر حقیـر بطوریکه‌مرغوب‌ارباب بصیرت و اصحابٔ معرفت باشد انجام نپذیرفت بعلاوه‌مرض‌روبه‌اشتداد و مانع از ادامه کلام و تهذیب مرام بود آنرا به این مقدار ختم نموده و تکمیل آنرا به رساله وحدت وجود که متمم این رساله است بر تقدیر رفع کسالت و موافقت تقدیر و مشیت الهیه موکول می‌کنیم " . (۲)

این رساله که استاداعظم به تنصیص خود قصد آن میداشته است که در آن به چهل و هشت قول درباب وحدت و توحید اشارت فرماید (۳)ٔ افادت استاد محمد تقی‌جعفری‌از اعاظم تلامیذ بزرگوار را با فحص‌فراوان مع‌الاسف فرا دست نیـــــامده است (۴) و اساسا" محتمل‌است که تقارن با ایام کسالت منتهی به ارتحال آن‌بزرگ

تقی‌جعفری‌از اعاظم تلامیذ بزرگوار را با فحص‌فراوان مع الاسف فرا دست نیـامده است (۴) و

۱ـ ایضا : ص ۱۲ ـ ۱۳

۲ـ ایضا : ص ۴۳۱

۳ـ ایضا : ص ۴۴۹

۴ـ شرح مثنوی ، طهران ، شرکت انتشار، ۳۴۹ ، ج ۱ ، ص ۲۹۲

Marfat.com

اساسا" محتمل است که تقارن با ایام کسالت منتهی به ارتحال آن بزرگ‌را قصد تصنیف آن از قوه به فعل نرسیده باشد .

۵ ـ شرح حدیث عمران صابی : استاد اعظم هر چند که فقرائی چند از حدیث عمران صابی را به اساس التوحید شرح‌فرموده است قصد آن میدانسته است که‌رسالهای مفرده در "ترجمه و شرح آن" تصنیف فرماید [۱] ولکن معلوم نیست که این قصد نیز از قوه به فعل رسیده باشد .

۶ ـ رساله در حقیقت کتاب‌و میزان به مذاق عرفاء ، مطبوع (در : گلزارمعانی طهران ، افق ، ۱۳۵۲ ، ص ۲۲ – ۵۱) .

۷ ـ رساله‌درجبر و تفویض [۲]

۸ ـ شرح بر مشکلات حافظ همچون بیت پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین برنظر پاک خطاپوشش باد و غزل درازل پرتو حسنت رقمی زد همه عشق پیدا شدو آتش به‌همه عالم زدو غیرها افادت عارف الهی آقای آقا شیخ محمد رضاء ریاضی را ،استاد اعظم با خواجه‌شیراز سخت‌طریق ارادت می‌پیموده است و همی فرموده که چهل سال تحصیل همی باید تا کلام خواجه فهم توان کرد .

۹ ـ شرح بر منظومهٔ‌کمپانی : حکیم سامح‌مساله‌آقاشیخ‌محمدحسن اصفهانی سپهر به کمپانی (۱۲۹۶ – ۱۳۶۱) را منظومی است به حکمت متعالیه حاوی امور عامه والهی بالمعنی الاخص تحفه الحکیم نام آن . استاد اعظم به شرح این منظومه قیام فرمود ولکن چون به‌وجود ذهنی‌رسید اجل محتوم او را امان ندادو آنرا ناتمام‌گذاشت [۳] و بعدا" رفاقت توفیق را غلام فیام فدوه اهل صفاء آقای شیخ محمد ناظر ساعدی خراسانی‌که‌به‌یک واسطه از تلامید آن بزرگوار است و آن واسطه هماناا استادنا الاعظم شیخ الحکماء آقای حاج شیخ علی‌محمد الخولسانی است آن (تحفه الحکیم) را از آغازتاپایان‌به‌تفصیل فصیل شرح فرمود که اگرمساعده طبع حجاب از رخسار آن برگیرد همی تواند که شمع جمع اصحاب معرفت اوفتد .

۱۰ـ حواشی بر شفاء

۱۱ ـ حواشی بر اسفار

---

۱ ـ اساس التوحید : ص ۲۶۵

۲ ـ مدرس تبریزی : ص ۵۰۸

۳ ـ مقدمهٔ استاد محمد رضاء مظفر بر تحفه الحکیم ، نجف ، مطبعه النجف ۱۹۵۹ ، ص ۷

۱۲ ـ حواسی براشارات

۱۳ ـ حواشی برفصوص محی‌الدین

۱۴ ـ حواشی بر مصباح الانس

۱۵ ـ حواشی بر فصوص فارابی [۱] حکیم شامخ متاله‌استادناالاعظم‌آقای‌آقا ـ میرزا عبدالکریم روش‌را شنیدم که آن‌بزرگوار از پی رویت شرح عارف ربانی مرحوم آقا میرزا مهدی الهی قمشه‌ای برآن (فصوص) با آن بزرگ بفرمود که زحمت‌من کـــم کردی از آنروی که همی خواستم که شرحی برآن همی سازم .

۱۶ ـ رساله دراثبات معاد جسمانی .

۱۷ ـ رساله درشق القمر .

۱۸ ـ رساله در معراج جسمانی . [۲]

۱۹ ـ ترجمهٔ اشارات

۲۰ ـ ترجمه اسفار ـ استادا عظم‌ظاهرا " به‌درخواست‌مرحوم ذکاء الملک فروغـی به‌ترجمهٔ این دو کتاب‌مستطاب‌آغازفرموده‌بوده‌است‌وهم‌کسانی‌خود شاهد همی‌بوده‌انـد که بدان‌کاراشتغال‌میکرده‌ولکن‌ما هرچه که تا حال تحریر بگشته‌ایم اثری از هیچ یک از آن دو نیافته‌ایم .

۸ ـ تلامیذ : آن بزرگ‌علاقتی تام میداشته است با تدریس بدانپایه که بـــه مدرس‌نام‌برداری‌بوده .وچنان‌بدان‌فن‌شریف متبحر می‌بوده است‌که روایت‌استادنـــا الاعظم آقای‌حاج‌شیخ‌علی محمد الجولستانی‌را گاهی که به اوائل شباب درس منظومه می‌گفته است شیخ المشایخ العظام آقامیرزا هاشم اشکوری با استماع غافلانه آن باوی فرموده بوده که اگر شخص حاجی هم زنده‌میبود بدین نحو درس نمی‌فرمود . گوینـــد دیباچهٔ منظومه‌را به شش ماه میگفت ! و هم گاهی دفتر اول مثنوی را به پانزده سال تدریس فرمود !

هر گونه که باشد جماعتی از اهل حکمت از محضر افاضت آن بزرگوار استفاضت معرفت کرده‌اند که نام نامی تنی چند ازآنان زینت این دفتر کنیم . این معنی نیز بباید دانست که افزون بر تلامید دائم پیوسته بسیاری‌از فضلاء اعم از عارف و حکیم و فقیه‌و ادیب و جز آنان که خود واجد حوزهٔ افادت میبوده‌اند به تفریق بر سرخوان

---

۱ ـ محمدی کاشمری : شرح زندگی و آراء فیلسوف اکبر آقا میرزا مهدی‌آشتیانی نسخهٔ اصل نزد موٴلف آن ، ص ۸۳ ـ ۸۴

۲ ـ ایضا : ص ۸۴ ـ ۸۵

افاضت آن بزرگ گرد همی آمده اند حتی مخالفین حکمت و عرفان و بدین باب منقول است که به دورهٔ اول اقامت آن بزرگوار به مشهد مقدس رضوی علی مشرفها آلاف التحیه شیخ المشایخ آقا میرزا مهدی اصفهانی که داستان او با حکماء و صوفیه شهرهٔ آفاق است با سه تن از اصحاب خویش علام فهام آقا شیخ مجتبای قروینی صاحب بیان العرفان و آقا شیخ علام حسین بادکوبه‌ای و آقا شیخ محمود حلبی در مصاحبت شیخ العلماء آقا شیخ علی اکبر نوقانی به حدود شش ماه به مدرسهٔ پری زاد به درس عرفان آن بزرگ که متن آن طاهرا "فصوص الحکم یا مصباح الانس بوده است حاضر می آمده است و البته این درس اختصاص بدان پنج تن همی داشته. هرگونه که باشد ایشان نیز چند از تلامید آن بزرگ:

۱ ـ آشتیانی: سیدالحکماء قدوهٔ اهل فتوت و صفاء آقای آقا سید جلال الدین الموسوی الاشتیانی که خدمات کثیرة البرکات معظم له به حکمت و عرفان و اهل آن مستغنی از هر توصیفی است.

۲ ـ آل طیب: آقا سید محمد حسین آل طیب شوشتری (۱)

۳ ـ ادیب: آقا میرزا محمد علی ادیب طهرانی افادت استادنا الاعظم آقای حولستانی را.

۴ ـ اعتماد: حاج اعتماد رشتی از حواص بزرگوار (۲)

۵ ـ افجه‌ای: آقا سید محمد تقی افجه‌ای مقیم مدرسهٔ مروی از تلامید ریاضی آن بزرگوار افادت استادنا الاعظم آقای حولستانی را.

۶ ـ بیان الشریعه: حاج سید جواد مدنی کرمانی شارح دعای صباح (۳)

۷ ـ تحلیل: آقا میرزا ابوطالب تحلیل تبریزی (۴)

۸ ـ جعفری: حکیم محقق استاد محمد تقی جعفری تبریزی شارح مثنوی و نهج البلاغه.

۹ ـ جعفری: دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی (۵)

۱۰ ـ جوان: دکتر موسی جوان

---

۱ ـ تاریخ حکماء: ص ۶۵ ـ ۶۶

۲ ـ ایضا: ص ۶۶

۳ ـ ایضا: ص ۶۶

۴ ـ رازی: گنجینه، طهران. اسلامیه، ۱۳۵۳ ح ۲ ص ۱۱۰

۵ ـ تاریخ حکماء: ص ۶۵

Marfat.com

۱۱ ــ جولستانی : بقیة الحکماء الماضین استادنا الاعظم جناب الشیخ علی محمد الجولستانی ازتلامیذ خاص الخاص استاد اعظم که اکثر متون فلسفی و عرفانی را از قبیل شرح منظومه و شرح اشارات و شفاء و دورهٔ کامله اسفار اربعه و مقداری از شرح فصوص و شرح مفتاح مصحوب با شطری از ریاضی همچون تشریح الافلاک و چغمینی و غیرها به مدت دوازده سال به خدمتوی تتلمد فرموده است و محل اعتناء شدید آن بزرگوار می‌بوده و هم جماعتی از اهل حکمت از محضر تحقیق آن جناب که به حق اژاوتاد الارض است استضائه انوار معرفت کرده‌اند .

۱۲ ــ حائری : حکیم محقق استاد مهدی حائری یزدی [۱] صاحب علم کلی و کاوشهای عقل نظری

۱۳ ــ خندق آبادی : بقیة الماصیین آقا شیخ جعفر خندق آبادی .

۱۴ ــ خندق آبادی : آقا حسن خندق آبادی افادت استادنا الاعظم آقای جولستانی را .

۱۵ ــ خوشویس : فاضل معضال آقای احمد خوشنویس ملقب به عماد [۲]

۱۶ ــ خیابانی : آقای میرزا عبدالرحیم مدرس خیابانی تبریزی [۳] محسی مطومه .

۱۷ ــ داناسرشت : فاضل معضال آقای علی اکبر صیرفی داناسرشت مترجم علم النفس شفاء افادت استادنا الاعظم آقای روشن را .

۱۸ ــ دانش‌پژوه : استاد محمدتقی دانش‌پژوه افادت آقای هوسنگ میرمطهری را .

۱۹ ــ ربانی : عارف الهی آقای آقا شیخ محمد رضاء ربانی تربتی صاحب حمد ربانی تلمید خاص الخاص آن بزرگوار به اواخر ایام حیات .

۲۰ ــ روش : شیخ الحکماء المتالهین بقیة السلف وقدوة الخلف استادنا الاعظم جناب الاقا المیرزا عبدالکریم الطهرانی شهیر به روش که تلمید خاص الخاص مرحوم مرور آقا میرزا طاهر التنکابنی است و هم چندی از افاضات آن بزرگوار (آقا میرزا مهدی) استفاضت فرموده است .

یک‌دهان خواهم به‌پهنای فلک تا بگویم وصف آن نیکو ملک

۲۱ ــ زاهدی : استاد ن جعفر زاهدی صاحب ایضاح الاشارات .

۲۲ ــ زرندی : آقا میرزا کاظم زرندی افادت استادنا الاعظم آقای جولستانی را .

۱ــ ایضا : ص ۶۵

۲ ــ ایضا : ص ۶۶

۳ــ ایضا : ص ۶۶

۲۱ ــ راهدی : استاد جعفر راهدی صاحب ایضاح الاشارات .

۲۲ ــ زرندی : آقامیرزاکاظم زرندی افادت استادنا الاعظم آقای حولستانی را .

۲۳ ــ شعرانی : حکیم محقق آقا میر زاابوالحسن شعرانی طهرانی صاحب سی آثار ممتعه عقلانیه . افادت استادنا الاعظم آقای حولستانی را .

۲۴ ــ فرورانفر : بدیع الزمان بشرویه محمد حسن فروزانفر تلمیذ آن سرگوار ته تشریح الافلاک افادت استادنا الاعظم آقای حولستانی را .

۲۵ ــ فلاطوری : آقای دکتر جواد فلاطوری اصفهانی (۱) که تعلیقه استاد اعظم بر حکمت شرح منظومه به همت او و آقای دکتر مهدی محقق ربیت طبع یافته است .

۲۶ ــ فنونی : آقا شیخ موسی فنونی مقیم مدرسه صدر آیات حفظ و دکاء افادت استادنا الاعظم آقای حولستانی را .

۲۷ ــ قوام : عارف الهی آقا سید مهدی قوام افادت استاد محمد تقی جعفری را .

۲۸ ــ گوهرین : آقای دکتر سید صادق گوهرین .

۲۹ ــ لاجوردی : آقای سید مهدی لاجوردی کاشانی محسی شفاء و اسفار (۲)

۳۰ ــ مازندرانی : آقا سید موسی مازندرانی .

۳۱ ــ محقق : آقا شیخ علی محقق کاشمری مقیم مدرسهٔ سپه سالار قدیم (۳)

۳۲ ــ محقق : آقای دکتر مهدی محقق که تعلیقهٔ استاد اعظم بر حکمت شرح منظومه به همت او و آقای دکتر جواد فلاطوری ربیت طبع یافته است .

۳۳ ــ مطهری : حکیم محقق آقا شیخ مرتضای مطهری

۳۴ ــ میر مطهری : فاضل مفضال آقای سید هوشنگ میر مطهری .

۳۵ ــ نقوی : سید الفضلاء آقای سید محمد تقی نقوی صاحب مفتاح السعاده

۳۶ ــ همدانی : شیخ العلماء آقای آخوند ملا علی همدانی (۴)

۹ ــ ارتحال : استاد الاساتید العظام آقامیرزامهدی آشتیانی قدس سره الشریف سرانجام از پی عمری مشحون از تحمل شدائد نفسانی و جسمانی که [illegible] از اشتغال به امور روحانی از تصنیف و تدریس و غیرها نمی آمد [illegible]

---

۱ ــ ایضا : ص ۶۶

۲ ــ رازی : ص ۲۴۸ ــ ۲۴۷

۳ ــ تاریخ حکماء : ص ۶۵ ــ ۶۶

۴ ــ ایضا : ص ۶۶

Marfat.com

ربع صبح‌روز پنجشنبه‌نهم شعبان ۱۳۷۲ قمری مقارن با سوم اردی بهشت ۱۳۳۲ شمسی به حالی که رو به سوی قبله، تکیه کرده بود و افاداتی به باب شق القمر میفرمود و گاه نیز به‌آوائی بلند یارحمن یا رحیم یا ارحم الراحمین همی گفت (۱) قفس تن بشکست و عالم ازخویش یتیم کرد و آن پیکر پاک و نور تابناک به فم المحمیه‌نهادند به قبة العلماء .

حق محقق الحقائق خاک پاک آن بزرگ و آن جماعت ازاین بزرگان که عالم از خویش یتیم کرده‌اند باغی از باغهای مینو گردانا دو ایام افادات احیاء مستدام دارا دبمنه وکرمه . حرره اللاشیئی سهاعفی عنه ربه و کان ذلک فی منتصف لیلة السبت ۲/خرداد ۱۳۶۰ الشمسیه فی طهران صینت عن الحدثان .

منوچهر صدوقی سها

---

۱ ــ محمدی کاشمری : ص ۵۶ ــ ۵۷

Marfat.com

اساس التوحید

در بحث

قاعدهٔ الواحد و وحدت وجود

نگارش

مهدی آشتیانی

استاد دانشگاه تهران

۱۳۳۰

چاپخانهٔ دانشگاه

Marfat.com

Marfat.com

(فهرست کتاب اساس التوحید)

موضوع کلام	صفحه
مقدمه و بیان علت تألیف و تصنیف کتاب	٤
بیان مبدء ظهور قاعدالواجدلایصدرعنه‌الاالواحد ومنشاءبروزآن	١٥
بیان‌آنکه موسس این‌قاعده اقدمین ازحکما بوده واختصاص به ارسطاطالیس نداشته ورد اشخاصی که تأسیس آنرا باو نسبت داده‌اند)	١٦
نقل‌کلمات عدهٔ ازحکما وعرفا داله برعدم اختصاص تاسیس این قاعده بارسطو وقریب به‌بدیهی و ضروری بودن این قاعده	١٧
بیان برخی ازرؤس ثمانیه این مسئله در دوفصل	١٨
فصل‌اول دربیان موازین ثمانیه تشخیص مسائل‌علوم وانییت آنها	١٨
بودن‌این قاعده‌ازمسائل فلسفه‌اولی	١٩
فصل دوم بیان آنکه محل بحث از این مسئله مبحث علت ومعلول از علم اعلی میباشد	١٩
بیان وحدت و کثرت در چند فصل	١٩
فصل اول در بداهت مفهوم‌وحدت	١٩
بیان‌آنکه وحدت و کثرت بدیهی ومستغنی ازتعریف حقیقی ووحدت درنظر عقل‌اعرف و کثرت درنظرخیال اوضح واکشف میباشد	٢٢
فصل دوم در بیان اقسام وحدت و مقابل آن	٢٣
دراطلاقات‌واحدحقیقی‌وواحدعددی	٢٦
بیان‌آنکه شرافت‌و کمال هرموجودی‌بغلبهٔ وحدت ومهجوریت کثرت‌است واحق اقسام بوحدت مختص بذات‌حق‌است	٢٨
تذییل در تحقیق میرداماد و برخی از حکماء	
نقل خطبه میرویه ازحضرت امیرعلی وحضرت رضا علیهما‌السلام دربیان وحدت خاصهٔ حق تعالی	٢٩
شرح دعای‌ماثور ازحضرت سیدسجاد (یاالهی لایتوحدبالوحدانیه احد) و جمع آن با اخبار نافیه وحدت عددی	٣٠
مذهب هط فیثاغورث و توجیه حدیث شریف	٣٤
تقسیم اصحاب‌فیثاغورث‌برای‌وحدت	٣٤
بیان عقیده ارباب درایت وعرفان درتقسیم وحدت و کثرت	٣٥
درتقسیم کثرت بازاء هرقسمی ازاقسام وحدت	٣٦

Marfat.com

موضوع کلام	صفحه
در تقسیم کثرت بلحاظ دیگر	۳۷
بیان فرق بین واحد واحد	۳۷
دراینکه تکثر سلوب واضافات مستلزم تحقق کثرت در ذات‌حق نمی‌باشد	۳۹
بیان اقسام ومعانی بسیط	٤۰
در اطلاقات بسیط	٤۰
بیان مجرای‌قاعده ومراد حکما از واحد درطرف علت	٤۲
نقل قول صدر المتالهمین از مبحث نفس اسفار	٤۲
نقل کلام محقق لاهیجی و برخی دیگر ازحکماء	٤۳
نقل کلام حاجی سبزواری در رد صاحب اسفار	٤۳
ردمصنف این کتاب برحاجی سبزواری	٤٤
بیان‌مقصود حکماء ازتأسیس قاعده مزبوره وعکسا	٤۷
بیان‌آنکه تعمیم‌دادن قاعده بواحد حقه حقیقیه وغیرحقیقیه مبنی بر تقیدنمودن واحد بجهت واحده یابماهو واحد است	٤۷
دراینکه مجرای قاعده فاعل الهی یا اعم از الهی وطبیعی بلکه مطلق عللاست ونقل اقوال حکماء دراین مسئله	۵۰
کثیر الدوران بودن دو قاعده بین حکماء واینکه مجرای این دو قاعده یك چیز یا مختلف است	۵۳
بیان اطلاقات واحد بالعموم	۵٦
بیان‌آنکه مراد بواحد مذکور درقاعده کدامیك ازمعانی واحد است	۵۷
اشکال برمبدء کثرت‌بودن جهات متصوره درعقل‌اول وجواب‌آن	٦۰
اطلاقات صدور بالذات وبالعرض ومراد بآن درمقام	٦۲
بیان اعتباراتی که عرفا دروجود بازاء ماهیت نموده‌اند	٦٤
بیان‌تعاکس احکام وجودوماهیت‌دراطلاق وتقیید	٦٦
بیان ادله‌ای که عرفا برصادر اول بودن فیض مقدس اقامه نموده اند	٦۸
بیان وجهی که صدرالمتالهین در جمع بین صادر اول بودن‌عقل اول‌یافیض مقدس ذکر نموده	۷۲
بیان رد برخی ازحکما بر صدرالمتالهین	۷۳
بیان واردنبودن ردمزبور برملاصدرا بنظر نگارنده این کتاب	۷٤
فرق منکرین قاعده الواحد	۷۵
دراینکه مخالفت‌عرفا باحکماء فقط درتفریع قاعده‌است نه دراصل‌آن	۷۷
بیان اشکالی که برخی برطریقه عرفا نموده‌اند وجواب‌آن	۷۷
بیان نقوض‌وارده‌برقاعده وردآنها	۸۲
بیان ادله اقامه شده برقاعده مزبوره	۸٦
مقدمات‌لازمه دربیان‌ادله مذکوره	۸٦

Marfat.com

موضوع کلام	صفحه
فرق بین‌حیثیات تقییدیه وتعلیلیه ومراد ازآنها	۸۹
بیان ادله عقلیه ونقلیه که بر قاعده مزبوره اقامه شده	۹۵
بیان‌آنکه مراد قوم ازقاعده عدم امکان صدور کثیر است ازواحد نه مجرد عدم صدور که منافی با امکان صدور نمی‌باشد	۱۰۸
بیان‌طرقی که حکما برای‌تصحیح صدور کثرت‌ازمبدء اعلی‌ذکر نموده‌اند	۱۰۸
بیان طریق حکمای مشاء در کیفیت صدور کثرت ازواجب تعالی	۱۰۸
بیان اشکال سیدالحکماء میرداماد برقوم وردآن	۱۱۵
بیان‌طریقه اشراقیین در کیفیت صدور کثرت ازمبدء اعلی	۱۱۶
بیان اینکه این قاعده بنفسها منعکس میباشد از باب قیام برهان قطعی براصل و عکس قضیه وبیان برهان مذکور	۱۱۸
بیان‌انکه‌عدم جوازاستناد معلول واحد بعلل متعدده مطلقا وهمچنین لزوم اقوی‌بودن علت ازمعلول درصورتی‌است که علت واحد بوحدت‌شخصیه باشد	۱۱۹
دررد اشکال برخی برقاعده بآنکه بنابربودن علت احتیاج بعلت امکان ماهوی درماهیات وامکان فقری در وجودات بدی ازلزوم صدور کثرت از واحد نمی باشد	۱۲۰
بیان‌موارد مخالفت اشراقیین بامشائین باتوافق دراصل‌قاعده	۱۲۱
بیان فروع این قاعده بطریق حکماء اشراق و مشاء	۲۲۱
تقریر برهان مشائین برانبات صدراول ازطریق تمسک باین‌قاعده	۱۲۲
بیان اعتراض‌بعضی متفلسفین بر برهان مشائین ازچندطریق وردآن	۱۲۲
ایراد بعض مزبور از راه قدح دروحدت حقه واجب‌تعالی وردآن	۱۲۲
ایضا ایراد از راه احتمال صادر اول بودن طبیعت صورت یا نفس از نفوس وردآن	۱۲۳
ابطال احتمال صادر اول‌بودن نفس ازنفوس جزئیه و بیان اقوال درنفس ازاقوال حکما و اهل تناسخ وغیر هما	۱۲۵
ابطال صادر اول بودن نفوس کلیه بادلیت	۱۲۸
بیان اثبات عقول کلیه بمعونه قاعده الواحد بطریق شراقیین	۱۲۹
بیان ابتناء قاعدهٔ امکان اشرف بر این قاعده	۱۳۱
اشکال‌علامه سبزواری درتعبیرازقاعدهٔ بقاعده امکان‌اشرف وردآن	۱۳۲
بیان استناد بعضی اساطین باین قاعده برلزوم ضابط عقلی جبروی یا قضاء علمی لاهوتی‌ربوبی	۱۳۳
بیان آنکه مجرای قاعده امکان اشرف فوق نزول وما وراء الطبیعه است	۱۳۳
بیان آنکه حکما برای اجرای قاعده امکان اشرف شرط دیگری ذکر نموده وآن لزوم وقوع اشرف‌واخس تحت‌ماهیت‌نوعیه واحده است ولی صدرالمتالهین رغبت‌این‌شرط را بابرمسلک خود لازم ندانسته	۱۳۳

موضوع کلام	صفحه
بیان سه ایراد قابل ذکر که بر قاعدهٔ امکان اشرف شده وجواب آن	۱۳۳
بیان آنکه احتیاج قاعدهٔ امکان اشرف بقاعده الواحد برای ابطال شق سوم یعنی معیت صدوریه اشرف واخس است ودرسائر شقوق باطله احتیاج بآن نیست وبنابر تقریر مصنف بوجه من الوجوه احتیاج درقاعده مزبوره بقاعده الواحد نمیباشد	۱۴۰
تقسیم موجود بفوق التمام وتام ومستکفی وناقص ونتیجهٔ آن درمقام	۱۴۶
بیان قاعده دیگر (قاعده نظام احسن واتقن)	۱۴۸
بیان آنکه مقصود حکماء از آنچه در قاعدهٔ امکان اخس فرموده‌اند که بلوغ مراتب عالیه بدون طی مراتب سافله و نیل به کمالات آن ازحریم جوازخارج است کمالات اولیه وثانویه طبیعت مطلقه ساریه در مراتب مزبوره است نه کمالات اولیه و ثانویه نوعیه و شخصیه طبیعت بشرط لا	۱۴۹
ایراد برخی برقاعده امکان اشرف ازدوجهت وردآن	۱۵۰
نقل کلام علامه شیرازی در تائید تحقیق نگارنده	۱۵۲
بیان ادله عقلیه دیگر براثبات مجردات امریه وانوارقاهره عقلیه	۱۵۳
بیان دلیل اول ازراه لزوم مناسبت بین فاعل وقابل	۱۵۴
بیان دوایرادیکه برخی بردلیل اول نموده‌اند وردآن دو ایراد	۱۵۶
بیان مسلك دیگر برای اثبات عقول کلیه مجرده از راه	
اخراج ما بالقوه الی ما بالفعل	۱۵۹
بیان طریق دیگر از راه اتحاد نفس باعقل فعال و نیز از راه اتحاد	۱۵۹
عقل و عاقل و معقول	
بیان دلیل دیگر ازطریق هیولی وصورت و ملازم بین آنها	۱۶۰
بیان طریق دیگر از راه تقسیم موجود بفوق التمام وتام ومستکفی و ناقص بشرحیکه قبلا بآن اشاره شد	۱۶۱
طریق دیگر از راه کفایت امکان ذاتی عقول قادسه برای قبول فیض وجود	۱۶۲
طریق دیگر ازراه حرکت جوهری وتجدد وجودی	۱۶۲
طریق دیگر ازراه حرکات اجرام فلکیه و اجسام سماویه	۱۶۳
طریق دیگر ازراه وضعیه بودن واستمرار و دوام حرکات مزبوره و رابط بودن آن مرحوادث را بقدیم	۱۶۴
طریق دیگر ازراه غیرمتناهی بودن حرکات آنها	۱۶۵
طریق دیگر ازراه مطابق بودن قضایای ذهنیه بانفس الامر	۱۶۵
طریق دیگر از راه توجه اشیاء بغایات ومیل آنها بکمالاتشان	۱۶۷
طریق دیگر ازراه خزانه بودن آن عقول برای صور عقلیه	۱۶۷

Marfat.com

موضوع کلام	صفحه
بیان اشکال صعب الانحلال درخزانه بودن عقول کلیه از برای صور صوادق و کواذب	۱۷۰
بیان جواب محقق دوانی ازاشکال مزبور ومرضی نبودن آن	۱۷۱
بیان صدرالمتالهین از اشکال مزبور	۱۷۱
بیان جواب برخی دیگر ازاشکال مزبور وردآن	۱۷۵
بیان جواب نگارنده از اشکال مزبور	۱۷۵
بیان برخی نتایج مهمه اصول سالف الذکر	۱۷۷
بیان ادله نقلیه بر قاعدهٔ مزبوره	۱۷۹
دلیل اول آیه مبارکه وما امرنا الاواحده	۱۷۹
بیان تعبیر ازمجردات بعالم امر وازمادیات بعالم خلق	۱۸۰
دروجه تسمیه عوالم بمبتدعات ومخترعای ومنشات ومکونات	۱۸۲
بیان اقسام حصر وبودن حصر درآیه شریفه حصرحقیقی	۱۸۲
بیان ملازم بودن عدم وقوع باعدم امکان در ماوراء الطبیعه	۱۸۳
بیان آنکه وزان کلام حق تعالی وزان سائر صفات ثبوتیه وجمالیه او دراحاطه واستیعاب وغیره می باشد	۱۸۳
دراینکه کلمه امر درهر معنی از معانی سابقه محمول شده آیه شریفه دلالت برقاعده می نماید	۱۸۴
بیان آنکه امر درلسان اخبار غالبا در معنی بوت وولایت استعمال میگردد ومراد بانصراف درمقام انصراف محاوری واستعمالی است	۱۹۷
دلیل دوم ازادله نقلیه آیه مبارکه (وان کل یعمل عملی شاکلته)	۱۹۸
بیان آنکه لزوم تشاکل بین علت ومعلول موجب حفظ درجه وجود ومرتبه علت در معلول نمی باشد	۱۹۸
بیان شبههٔ ثنویه وردآن بمشرب اولاطون وارسطو	۲۰۰
بیان برهانی که علاوه بر استقراء برخی ازحکماء برراجع بودن شر بعدم اقامه نموده اند	۲۰۱
بیان آنکه خلو عالم طبیعت از شرور قلیله ممتنع و صدور آن شرور بالعرض ازواجب تعالی از باب آنکه ترک خیر کثیر بواسطه شرقلیل شر کثیر است منافی باخیر بالذات بودن حق تعالی نیست	۲۰۶
بیان مشرب عرفا دررد شبهه ثنویه	۲۰۶
دلیل سوم از ادله نقلیه سورهٔ مبارکه وحمد	۲۰۸
دلیل چهارم ازادله نقلیه آیه مبارکه علم بالقلم	۲۱۲
دلیل پنجم از ادله نقلیه آیه مبارکه ومن الماء کل شی حی وهمچنین آیه شریفه وانزلنا من السماء ماءفسالت اودیه بقدرها	۲۱۶

Marfat.com

موضوع کلام	صفحه
دلیل ششم ازادله نقلیه آیات مبارکات لااله الاهو خالق کل شی وخلق کل شیء وهو بکل‌شی علیم ـ خلقکم وماتعلمون	۲۱۸
دلیل هفتم ازادله نقلیه آیه مبارکه ان‌ربکم‌الله‌الذی خلق السموات و الارض الخ	۲۲۰
دلیل هشتم ازادله نقلیه آیه مبارکه (بیده ملکوت کل‌شی)	۲۲۵
دلیل‌نهم از ادله نقلیه آیه مبارکه (ولکل‌وجهة هومولیها)	۲۲۶
دلیل دهم ازادله نقلیه آیه مبارکه الله‌الذی احسن خلق کل‌شی	۲۲۷
دلیل یازدهم ازادله نقلیه آیه مبارکه الله‌نورالسموات والارض الخ	۲۲۸
دلیل دوازدهم ازادله نقلیه آیه مبارکه انماامره اذا ارادشیئاً ان‌یقول له کن فیکون	۲۲۸
بیان تقسیم امر به‌تشریعی وتکوینی ووجه‌تسمیه هریك	۲۲۸
بیان‌آنکه امر تشریعی ازمأموربه قابل‌تخلف وامرتکوینی قابل تخلف نیست وسرآن	۲۲۹
بیان اقسام شیئیت	۲۳۲
بیان معانی ارادهٔ ومراد ازآن معانی در واجب وممکن	۲۳۵
دلیل سیزدهم ازادله نقلیه‌آیه مبارکه انا اعطیناك‌الکوثر	۲۴۳
دلیل چهاردهم ازادله نقلیه‌آیه مبارکه‌اقرء باسم ربك‌الذی‌خلق	۲۴۳
دلیل پانزدهم ازادله نقلیه‌آیه مبارکه صدرسوره بقره‌است	۲۴۴
دلیل‌شانزدهم ازادله نقلیه‌آیه‌مبارکه ولکن رسول‌الله وخاتم‌النبیین	۲۴۴
دلیل هفدهم ازادله نقلیه‌آیه‌مبارکه اقرب‌الساعه والشق‌القمر	۲۴۵
دلیل‌هیجدهم ازادله نقلیه‌آیه سبح‌اسم‌ربك‌الأعلی‌الذی‌خلق‌فسوی	۲۴۵
دلیل‌نوزدهم ازادله نقلیه حدیث کمیل درسئوال از حقیقت	۲۴۵
دلیل بیستم ازادله نقلیه حدیث‌شریف اول ماخلق‌الله العقل	۲۴۷
بیان مفهوم‌اول وآخر	۲۴۸
بیان معانی خلق	۲۵۲
بیان معانی عقل	۲۵۳
بیان معانی اقبال و ادبار	۲۵۶
بیان مراد برؤس عقل	۲۶۱
بیان مراد به ستر وکشف آن	۲۶۲
بیان مرادبادراک فرائض وسنن	۲۶۲
دلیل بیست ویکم حدیث مروی از ثامن الحجج علیه‌السلام در جواب عمران حسابی	۲۶۴
بیان اسامی علمای نصاری وسائر فرظ و عقائد آنها	۲۷۱
بیان فرق بین حکیم و متکلم وصوفی وعارف	۲۸۲

Marfat.com

موضوع کلام	صفحه
شرح جملات حدیث بطور تفصیل	۲۸٤
بیان استلزام ترجیح بلامرجح مرترجح بلامرجح	۲۹۵
بیان تعدد طرق درانبات حقتعالی	۲۹۷
بیان اقسام تأخر وتقدم ومعیت	۳۱۱
کیفیت تأخر مجموع عوالم ازمبدء اعلی برحسب اختلاف مشارب	۳۱۵
بیان اشکالات سه گانه بر حدوث دهری عالم کبیر و جواب آن بتقریر نگارنده	۳۱٦
شرح فقرات حدیث بطریق تفصیل	
بیان شرح حدیث بر هفت یکه مرد تکاثر اول صادر اول باشد	۳۲۹
بیان ردشارح حدیث شریف	۳۳٤
ابطال فاعل بالقصد بودن مبدء اعلی	۳٤۰
بیان تقسیم علم بحضوری وحضوری	۳٤۷
فرق بین تشخص و تعین و تمیز	۳٤۸
بیان اقوال حکماء در علم	۳٤۹
بیان آنکه علم حق تعالی بذاتش حضوری ست نه حصولی	۳۵۰
بیان آنکه مقصود مما هم از نفی علم از حقتعالی بذات قبل الایجاد نفی علم حصولی است نه مطلق	۳۵٦
بیان ادله دالله بر لزوم حق تعالی بذات بعلم حضوری	۳۵۷
بیان اقسام شئی شئی دیگر	۳٦۰
تقسیم علم فعلی وانفعالی و تقسیم آن	۳٦۱
معانی قبول و اقسام آن	۳٦٤
تقسیم علم اجمالی و تفصیلی وطرق حصول علم بحقایق اشیاء	۳٦٦
آراء اهل نظر درعلم حقتعالی	۳٦۷
بیان مراد ازضمیر در کلام ائمه همعلیهم السلام	۳۷۱
بیان ردشارح درحمل ضمیر بر علم حصولی	۳۷۲
بیان وجوه دالله بر استحاله ضمیر بر حقتعالی	۳۷۳
بیان فرمایش ائمه همعلیهم السلام (واس فی [illegible] فعل الخ) برقاعده مزبوره	۰ ۰
دراحتمالات منصوره درفرمایش مزبور	۳۰۳
بیان دلالت فقره دیگر ازحدیث (انی خلق من [illegible]) برقاعده	۳۸۵
بیان مراد ازسماوی در مابعدیت	۳۸٦
بیان دلالت حدیث مروی درعلل و در [illegible] برقاعده	۳۸۷
بیان دلالت حدیث کمیل برقاعده	۳۹۰
بیان دلالت حدیث اعرابی راجع بسئوال از قدم برقاعده و شرح حدیث مذکور	۳۹۲

Marfat.com

موضوع کلام	صفحه
بیان دلالت حدیث برسر موت طبیعی و الهی	٤٠٠
بیان دلالت احادیث دیگرمروی دراصول کافی برقاعده وشرح آنها	٤٠٩
بیان دلالت غالب فقرات زیارت جامعه برقاعده	٤٢٢
بیان دلالات حدیث شریف انا اصغر من ربی الخ بر قاعده وشرح آن وتمهید چند مقدمه	٤٢٤
بیان وجه جمع بین قاعده الواحد و عموم قدرت الهیه بمذاق برخی از متکلمین	٤٣٣
در وجه جمیع بمذاق مشائین	٤٣٨
در وجه جمیع بمذاق اشراقین	٤٤٠
در وجه جمع بمذاق فهلویین بنابرتشکیك خاصی در وجود	٤٤٣
در وجه جمع بمذاق آنان بنابتشکیك خاص الخاصی	٤٤٧
بیان اقسام پنجگانه تشکیك	٤٤٩
ببان امر بین الامرین و بطلان جبر و تفویض	٤٥٥
بیان وجه جمع مبنی برقاعده اتحاد عقل وعاقل ومعقول	٤٥٧
درتمهید چند مقدمه و بیان دلیل اتحاد	٤٥٨
بیان اقسام اتحاد وقسم الیق بحق	٤٦٥
بیان وجه جمع از راه عقل بسیط بودن ذات کروبی سمات حقتعالی باستناد قاعدهٔ بسیط الحقیقه	٤٧٤
بیان مشارب اهل ذوق درتوحید ذاتی وصفاتی وافعالی وآثاری	٤٧٦
وجه جمع بمذاق توحید اخص الخاصی بعدازتمهید چند مقدمه	٤٨٢
بیان اشکال بودن ملائکه مهیمه درعرض عقل اول ومرضی نمودن جواب بعضی ازاعاظم ازاین اشکال	٤٨٥
بیان وجه مرضی نگارنده در جواب این اشکال	٤٨٧
بیان انتساب موجودات بحقتعالی ازرشته سبب سازی وسبب سوزی (مسمی بوحه خاص) وبیان نتائج صادراول بودن فیض مقدس	٤٨٨
بیان وجه جمع بنابرسائر مسالك	٤٩١
بیان وجه جمع بنابر عقیده نگارنده به تمهید چند مقدمه	٤٩٢
بیان وجه جمع بین صادراول بودن عقل اول وفیض مقدس ونور محمدی ونظام جمع عالم کبیر وحل اشکالات وارده	٥٠٥
نقل کلام سید داماد در صادراول بودن نظام جملی	٥١١
بیان موافق نبودن اصول آنجناب بااین مسلك	٥١٤
در اقسام وشقوق متصورهٔ در علت و معلول از حیث عددی و غیرعددی بودن آن	٥٢٢
بیان نتیجهٔ مقدمات وعقیدهٔ نگارنده دروجه جمع	٥٢٤
ختام کلام التحقیق المرام	٥٢٧

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس شگرف بیحد و قیاس و بیرون از اندازه و مقیاس و ستایش ژرف بی پایان و برتر از وهم و گمان و نیایش فراوان بی شبه و آلایش مر حضرت فائض الانوار الواحد الصمد القهار مالك الملك والملكوت متعالی الشان والجبروت را شایسته و سزاست که بحکمت بالغه وعنایت شامله سابقه بمقتضی کلام معجز نظام صنع الله الذی اتقن کل شئی کارخانه لاهوتی نشانه عالم هستی را بر طبق نظام احسن ذات کروبی صفات وعلم عنائی ذاتی کامل تام الجهات خود براحسن نظامات متصوره آراسته وبموجب خطاب کروبی انتساب ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فتور آنرا براکمل ترتیبات معقوله مرتب ساخته و براتم واتقن تنظیمات ممکنه منضد وپیراسته:

شعر

ای واهب عقل و خالق جان — با حکم تو هست ونیست یکسان
ترتیب جهان چنانکه باید — کردی بمثابتی که شاید
در عالم و عالم آفریدن — به زین نتوان رقم کشیدن

وبنیروی قدرت قاهره باهره نگارستان اقلیم وجود و گلستان ارم عالم صنع و ابداع ونشانهٔ انشاء و تکوین واختراع را بنقش ارژنك سرادقات اشراقات جمال بیمثال وسبحات انوار جلال بیهمال سرسلسله سلاسل طول واصل الاصول قوس نزول قواهر اعلون ملاء اعلی وصدر نشینان عرش تمکین وسدره مقیمان عالم بالا بآت بسمله وجود اقلام دفتر هستی ونخستین ارقام سجل انیت وبود واولین مؤسس وکارفرمای ملمخانه عشق وشهود زیب اورنك بخشیده .

شعر

زبده نام جبروتش احد — پایه تخت ملکوتش ابد

Marfat.com

سدره نشینان سوی او پرزنند　　عرش روان نیز همین درزنند
مبدع هر چشم که جودیش هست　　مخترع هر چه وجودیش هست
اول آخـر بـوجودش حیات　　هست کن و نیست کن کائنات
کشمکش هر چه دراوزندگیست　　پیش خداوندی او بندگیست

وبموجب آیه بلاغت وبراعت و فصاحت پابه انماامره لشئی اذاارلده ان یقول- له کن فیکون بمشیت ماضیه و ترکیب کاف و نون بوستان جهان امکان فقری بیان بوقلمون نشان را بگلهای گوناگون انوار اسفهبدیه ومدبرات امرای معراج ترکیب وتحلیل وغایة القصوای قوص تعالی و صعود مظاهر سبع المثانی صفات علیا و مجالی تسعة وتسعین اسماء حسنی جنت سرای محفل انس وعالم امرای مجلس قدس فرموده

شعر

توانائی که در یك طرفة العین　　زکاف ونون پدیدآورد کونین
چو قاف قدرتش دم بر قلم زد　　هزاران نقش بر لوح عدم زد

وجواهر زواهر گران بهای حمد نامحدود و ثنای نامعدود حضرت واجب - الوجود دائم الفیض والکرم والجودی را سزد و باید که وجوب وجودش با ازلیت وابدیت مقرون واز سمات بدایت ونهایت منزه و مبراست و کمال ذات بیچون لاهوتی صفاتش باسر مدیت واحدیت حقه حقیقه مرهون وبوجوب وجود من جمیع الجهات والحیثیات مشحون واز کافه جهات نقص وامکان وشوب بماهیت و کثرت وعدم وفقدان ونسبت بزمان ومکان بری ومتعالی است که لیس عندربك صباح و لامسا وهوالذی فی السماء اله وفی الارض اله

شعر

سبحان من یمیت ویحیی ولااله　　الاهوالذی خلق الارض والسماء
ای پاك زنقص ووی مبرا زعدم　　دروصف تو کی پیش نهد عقل قدم
کی کور بسمع بیندالوان وصور　　یا کر ببصر بشنود الحان ونغم

نور الانواری که شدت نوریتش فوق مایتناهی بما لایتناهی است و آیات وحدتش در همه چیز ظاهر وهویدا ست وفی کل شئی له آیه تدل علی انه واحد

Marfat.com

شعر

اول او اول بی ابتدا ست　　آخر او آخر بی انتها است
هر که جز او نیست بقائیش نیست　　اوست مقدس که فنائیش نیست

صانعی که در اثر عشق بذات وحب بمعروفیت اسماء و صفات تجلی ارفع اعلی وفیض اقدس امنع اسنی اعیان ثابته امکانیه وحقایق اکوانیه و تعینات نوریه اسماء وصفات ازلیه سرمدیه را ازصورت اجمال وقضائیت وجودی وهیئت وحدت و بساطت ذاتی بقدر علمی وتفصیل مفهومی جلوه گر ساخته و بظهور باهرالنور فیض مقدس قوابل اعیان واوعیه فقر وامکان را ازمکمن غیب ورتق خفا بمنصه ظهور جلا واستجلا در اورده وبرای بسط رحمت رحمانیه ورحیمه وانتشار فیض وجود درحضرات خمس وعوالم غیب وشهود بسابقه حکم عنایت وامتنان صورت تفصیل وجودی وفتق شهودی کرامت فرموده وساکنان عرصه امکان را ازحضیض عدم ونیستی باوج وجود هستی وفضای وسعت انتهای وجوب رسانیده

شعر

تجلی حسن معشوقی لاحباب وعشاق　　بتنزیه و تشبیه و تقیید و اطلاق
تبدی وجهه حسنا تجلی حسنه رجها　　باسماء و اوصاف واحکام واخلاق
در صورت هر چه گشت موجود　　بنمود جمال دوست رخسار
از فرط ظهور گشت مخفی　　در عین خفا نمود اظهار
تا نقش دگر ظهور یابد　　پیوسته نماید او باطوار

وبحکم سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق شمس الشموس هویت خودرا در دل هرذره برهان آنی ودلیل علمی بر وجوب وجود ویگانگی خود قرار داده .

شعر

از قبه عرش تا بایوان سماك　　وز طارم چرخ تا بمطموره خاك
هرذره که دست آینه خورشیداست　　در دیده او کو نصری دارد پاك
گر نه حسنش دائماً درجلوه است　　این نمود و بود عالم از کجا است

Marfat.com

از تجلی جمال وحـدت است　　درحقیقت آنکه کثرت را بقا است
هستی عالم همه هستی اوست　　بی‌بقای حق جهـان عین‌فنا است

وباقتضاء فوق‌التمامیت ذات کروبی جهات و صرف‌النور و الـوجود بودن حقیقت متعالی‌الصفات بموجب خطاب اعجاز نصاب اولم‌یکف‌بربك انه علی کل‌شئی شهید برهان شبه‌لمی وشاهد ذات‌تجرد وتقدس نژاد خود مقرر داشته :

مثنوی

آفتاب آمـد دلیل آفتاب　　گر دلیلت باید ازوی رومتاب
ازوی ارسایه نشانی میدهد　　شمس‌هردم نور جانی میدهد
سایه‌خواب‌آردتراهمچون‌سمر　　چون برآید شمس‌انشق‌القمر

وبحکم ان‌من‌شئی‌الا یسبح بعده و لکن لاتفقهون تسبیهم و بیان معجز بنیان اعطی کل شئی خلقه ثم‌هدی قاطبه انیات و اجزاء ملك هستی را رونق حق پرستی عنایت نموده.

شعر سعدی

خودنه‌زبان دردهان عارف مدهوش　　حمد و ثنا میکند که موی بر اعضاء
بـار خدایـا مهیمنی و مـدبـر　　و ز همه عیبی منـزهی و مبـرا
مـا نتوانیم حـق حمد تـو گفتن　　بـا همه کـروبیـان عـالـم بـالا
پرتـو نـور سرادقـات جمـالش　　از عظمت ماورای فکرت دانـا

مثنوی

جمله ذرات عـالـم در نهان　　با تومیکویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم　　با شما نا محرمان ما خامشیم
نطق آب‌و نطق خاك‌و نطق گل　　هست محسوس حواس اهل‌دل

وبلبلان خوش الحان گلزار تفرید وطوطیان سخندان بوستـان توحید رابه وقوف براین سر معقود ورمز معهود بکلمات معجز آیـات عرفت‌ربی‌بربی ومارایت شیئاً الا وقدرایت‌الله قبله وبعده ومعه وفیه و متی‌غبت حتی‌تحتاج الی‌دلیل یدل‌علیك

Marfat.com

اومتی بعدت حتی تکون الاثار هی التی توصل الیك عمیت عین لاتراك ولا یزال علیها رقیبا وخسرت صفقة عبدلم تجعل له من حبك نصیبا گویا فرموده و بدلالت ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله وشهادت افی الله شك فاطر السموات و الارض طایران بلندپروازان روضه امکانرا براحدیش هم آواز کرده

(شعر از سعدی)

اقرار میکند دو جهان بر یگانگیش　　یکتا و پشت عالمیان بر درش دو تا
ارباب شوق درطلبت بیدلند و هوش　　اصحاب فهم در صفتت بیسرند و پا
یادتو روح پرور ووصف تودلفریب　　نام تو غم زداء و کلام تو دلربا

وفاقر الذات والصفات بودن گلهای رنگارنك حدیقه ایجادرا گواه صمدیت و بی‌مثل ومانند بودن خودمقرر داشته

شعر نظامی

ای همه هستی زتو پیدا شده　　خاك ضعیف ازتو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات　　ما بتو قائم چو توقائم بذات
آنچه تغیر نپذیرد توئی　　وانکه نمرده است و نمیرد توئی
هستی تو صورت پیوند نه　　تو بکس و کس بتو مانند نه
ما همه فانی وبقایس تراست　　ملك تعالی تقدس تراست
تا بتو اقرار خدائی دهد　　بر عدم خویش گواهی دهد

حکیمی که از کمال حکمت و نفوذ قدرت واراده ومشیت بحر مسجور هیولی اولی ورق منشور پنجمین طبیعت وسجل عالم کون وفساد را بارقام بدیعه سقف مرفوع صور فلکه ونقوش عجیبه آباء علوی و امهات سفلی وسور مفصلات و آ[illegible] واخر متشابهات موالید ثلاث آرایش داده وشجره مبارکه زیتونه لاشرقیة ولاغربیة یکادزینهایضیئی نفس حیوانیه را باحلی الثمرات زجاجة کانها کوکب دری قلب انسانی ومصباح موقد روح امری وعقل بالفعل ونورعلی نورعقل بالمستفاد بارور فرموده وافسر حمل امانت عظمی ومعلمیت کل اسماء برسر نهاده وقامت درست آن خلق نخست را خلعت تکریم خلافت کبری دربر نموده وبحکم خمرت طینة آدم بیدی اربعین

صباحا خمیره آن گوهر گرانبها وجوهر نفیس را ازطین وحدت وحمای قدس و بساطت درچهل صباح عشق ومحبت سرشته وآن طایرقدس آشیان و هزار دستان لاهوتی مکان را پس از ورود باسفل السافلین شهر دیجور مزاج و البدالخبیث الذی لایخرج الانکدا نشائه کون وفساد وامتزاج باعلی علیین عالم امر وتجرد وموطن تنزه وتقدس ومجمع الاضداد حضرت لاهوت وقرارمکین جبروت ومقام قاب قوسین وجوب وامکان ومجمع البحرین وحدت وکثرت وعالم امکان پرواز داده و میکده دماغ آن مست هشیار را پس از قطع مسافت حدوث وقدم وبلوغ بمقام و علم الانسان مالم یعلم از سرچشمه شرابا طهورای محو وطمس ومحق وعیناکان مزاجه زنجبیلای قرب نوافل وفرائض وعینا یشرب بهاالمقربون سروخفی واخفی سرشارفرموده وآشیانه وجود آن سیمرغ قاف عقل کل وجبل انیت وهستی آن همای سعادت انتما و فرمان روای محکمه قدروقضا وموسی طورسینای عشق وصفارا ازتجلی ذات تقدس آیات وجمال عدیم المثال خود بصعق فنای ذاتی و صفاتی و افعالی وآثاری ویرانه و از هستی عاریت بیگانه و به بقاء خود باقی و بیدار نموده و لسان حال او را بدین مقال مترنم ساخته

شعر حافظ

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

وبتوقیع رفیع ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر برقاطبه ممکنات برتری داده وآن شاهباز بلندپرواز سدره نشین را ببلوغ بمقام تمکین بعدالتلوین وجمع بعدالفرق برحسب دلالت خبر بلاغت اثر ابیت عندربی یطعمنی و یسقینی و لنا مع الله حالات لایسعنا فیهاملك مقرب ولانبی مرسل ومضمون حدیث فصاحت وبراعت مشحون اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری درافق اعلی عرش تمکین عندملیك مقتدر مسکن وماوای داده واز بین و اصلان راه و مقربان درگاه جمعی کـه حظشان از معرفت آن حضرت اوفی وقدحشان درمرتبه ولایت معلی بوده بمنصب نبوت سرافراز فرمود وخلاصة الخاصه آنانرا بارتبه رسالت هم دوش وانباز نمود وبنورعلم ومعرفت

Marfat.com

ووفور توفیق وهدایت ایشان بیضه ملل وادیان و حوزه شرایع ونحل را از ظلمت غبلوت وغوایت وتیره گی نادانی وجهالت پاك وپایه قدر ومنزلت آنها را از هفت طلق مقرنس گردون ونه کنبد افلاك برترقرارداد وبرای تتمیم مکارم اخلاق ومحاسن شیم ورفع اغلال واوزار قاطبه بنی آدم وتکمیل طریق بعثت وبسط بساط جود و رحمت ازبین آن جمع شمع نبوت ورسالت و آفتاب فلك هدایت و مشتری برج جلالت وسعادت وزهره چرخ رفعت ونبالت وقمر آسمان شرافت و مکرمت وسیادت صدر جریده انبیا مجمل قانون اصفیا دره بیضا وغایت خلقت ارض وسماء و صاحب مقام قاب قوسین اوادنی مفتاح کنوزارائك توحید ومصباح رموز مسالك تفرید و تجرید رحمت واسعه آلهیه و برزخ البرازخ الازلیه و حقیقه الحایق الوجودیه اصل الکونین ومرات الحضرتین اشرف الاولین والاخرین سرالانبیا والمرسلین الذی کان نبیا وآدم بین الماء والطین محمد محمود وخلاصه رب ودود .

آنسرو جویبار الهی که نفس اوست　　چون سرودرطریقت وهم پیروهم جوان
هر داستان که آن نه ثنای محمدلست　　دستان کاهنان شمر آنرا نه داستان

شعر نظامی

احمد مرسل که خردخاك اوست　　هردو جهان بسته فتراك اوست
گنت نبیا که علم پیش برد　　ختم نبوت بمحمد (ص) سپرد
مه که نگین دان زبرجد شده ست　　خاتم او مهرمحمد (ص) شده است
گوش جهان حلقه کش میم اوست　　هردو جهان تعبیه در کوی اوست
شمع الهی ز دل افروخته　　درس ازل تا ابد آموخته
چشمه خورشید که محتاج اوست　　نیم هلال از شب معراج اوست
تخته اول که خرد نقش بست　　بر در محجوبه احمد نشست
شمسه نه مسند هفت اختران　　ختم رسل خاتم پیغمبران

برگزید ونبوت تشریعیه را بوجود مقدسش ختم فرمود وطغرای بالغ العلی ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایهاالذین آمنو صلودعلیه وسلموا تسلیما درحق آن زبده وجود وصفوه عوالم غیب وشهود نازل کرد وبه تشریف لولاك لما خلقت

الافلاك مشرف ساخت واهل‌بیت واحفادآن سرور وآل‌امجاد آن سید جن و انس وبشر که مصباح مصابیح دجی ومفتاح مفاتیح رستگاری وفلاح‌اند وازندی نبوت ورسالت شیرعلوم وهبیه و لدنیه مکیده و روح القدس درجنان صاقوره از حدائق باکوره آنان چشیده بدلالت آیه وافی هدایه انما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس اهل‌البیت‌ویطهر کم تطهیراوحکایت کلام معجز نظام ان‌عدة‌الشهورعندالله‌اثنی‌عشر شهرافی کتاب‌الله وشهادت بیان فصاحت‌بینان ولقدجعلنا فی‌السماء بروجا هر یك از شموس تابان‌آن بزرگواران را خصوصا باب مدینه علم ختم نبوت و معدن معرفت وحکمت وخاتم فص‌ولایت رکن‌الارکان توحید واصل‌الاصول تفرید وتجرید نقطه باء بسم‌الله معلم عقول و ارواح سرقدراعیان و مظهر غرائب اکوان قطب الاقطاب ومن عنده علم‌الکتاب اصل‌المعالی و مولی‌الموالی‌العلی الاعلی‌الذی هومنه بمنزلة هرون من موسی

شعر نظامی

ای علم ملت ونفس رسول	حلقه کش گوش تو علم عقول
ای بتو مختوم کتاب وجود	وی بتو مرجوع حساب وجود
داغ کش نافه تو مشك ناب	جزیه ده سایه تو آفتاب
آدم از اقبال تو موجود شد	چون‌تو خلف‌داشت که‌مسجودشد
تا که شده کنیت تو بوتراب	نه فلك‌ازجوی‌زمین خورده‌آب
راه حق و هادی هر گمرهی	ما ظلماتیم و تو نور اللهی
آنکه گذشت‌ازتو وغیری گزید	نور بداد ابله و ظلمت خرید
وانکه بشدبرد گری دیده‌دوخت	خاك سیه‌بستد وگوهرفروخت

ازادناس دار غرور و ارجاس عالم امکان پاك و منزه ساخت و در دوازده برج فلك ولایت وامامت وآسمان خلافت وهدایت بحکم الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم‌الاسلام دینا مکمل آن رحمت و متمم آن بعثت قرارداد فصلواعلیه واله بالصلوات الزاکیات النامیات کماصلی‌الله وملائکته وانبیائه ورسله‌وصفوة خلقه‌علیه وآله وسلمواتسلیما و بعد چنین گویداحقر انام‌مهدی‌مدرس

Marfat.com

آشتیانی برضمیر مهر تنویر حقیقت بین‌اسلاءعقل وابناء خرد ودیده دوربین اسلاف دانش واخلاف معرفت وبینش‌خیال‌این معنی وتمثال این‌تمنی پوشیده ومستورنیست که غایت قصوای موهبت کبرای ایجاد انسان صغیر که درحقیقت انسان کبیر واکبر وانموزج اسماء الهی وبرنامج کمالات نامتناهی وسر مقنع بالسر قضا وقدد وطلسم سخن گوی عالم اسرار و اعجوبه کون ومنبع مشارق انـوار میباشد و علت‌العلل و سرالاسرار هبوط طایر و وارقاء قدس آشیان جان‌ادمی و هزار دستان روح روان انسانی ازفضای‌وسعت انتمای‌عالم‌لاهوت ومسکن‌وماوای‌اصلی‌اعلی‌علیین‌نشائه‌جبروت ومسقط‌الرأس اولی‌جنت فردوس‌برین وقرارمکین حضرت ملکوت باسفل‌السافلین ارض طبیعت وعالم ناسوت وآشیانه‌نمودن‌آن طاووس کبریا وعظمت وسیمرغ‌بلند پرواز قاف قدرت وطوطی سخن پرداز نشائه الست بربکم قالوا بلی و بلبل خوش آوازنم‌دنی فتدلی درصیصیه بدن فرقانی وقفس جسد جرمانی و آشیانه نمودن آن روح امری درکالبد خلقی اسطقس هیولائی‌آنست که پس‌از چندین تغیر حالات و وتباین انتقالات وتبدل اطـوار وآثار طورابعد طور خلقا بعد خلق فی‌ظلمات ثلث که درسیاق تکلف براو طاری گشته بکسب اخلاق فاضله وتحصیل ملکات عـادله وصفات حمیده و کمالات پسندیده و بوساطت افعال و اعمال حسنه صالحه و سلوك طریق مستقیم تجلیه وتخلیه وتحلیه بقطع تعلقات ومحو نقوش ممکنات وقمع‌آثار امانی وشهوات عنان نفس بدفرمای اماره بسوء را از چنگـ هـوای طبع سرکش وهوس خیال ووهم مشوش آدمی صورت شیطان سیرت خلاص نماید واز بندرقیت علائق وقیود شرکت وحبائل بت‌پرستی آزاد و پس از طی مرحله لواميت و خرق حجاب ظن وگمان بمقام شامخ یقین واطمینان نائل وبخطاب کروبی انتساب یا ایتها النفس‌المطمئنه ارجعی الی‌ربك راضیة مرضیه مخاطب‌شود فطرت‌اولیه وطینت‌اصلیه خودرا ازادناس‌دار ماده وهیولی وارجاس موطن فرق‌الوصف‌طبیعت ظاهرو کمال اصلی خودرا ظاهر سازد و از حضیض بشریت بمرکز عقلی و اوج سعادت ابدی ترقی وصعود کند وبوصول بذروه کمال ابد اتصال مظهریت اسمائیه و خلافت الهیه وبلوغ بمقام جمع‌الجمع‌وتمکین بعدالتلوین ومرآتیت صفات نامتناهی حضرت مبدء

Marfat.com

المبادی وغایةالغایات و منتهی النهایات و اطلاق از عقال مادةالمواد وحبال نقایص عنصریات وربون شهوات ونیل باقصی درجات عقل عملی واستکمال بحکمتین وفوز بحهیتین وبرزخیت حضرتین وسیادت نشاتین باگوشه نشینان عالم قدس عزم مجاورت گزیندو باخلوت گزینان جنت الماوای عقل وساکنان فردوس برین عالم امردم مصاحبت ولاف مجالست زندواز مدارج سفلی بمعارج علوی ومکامن ارضی باماکن سماوی ارتقاء یابدواصل خودجوید وبمقر خود پوید.

شعر مثنوی

هر کسی کودور ماند ازاصل خویش　　روزگاری باز جوید وصل خویش

و بمسقطالراس اصلی و موطن اولی خود که سدرة المنتهی عالم جبروت قواهراعلون وقاب قوسین اوادنی حضرت لاهوت و هاهوت است واصل شود لسان حالش بدین مقال مترنم گردد

ابن فارض

ففی الصحو بعد المحو لم اك غیره　　و ذاتی بذاتی اذ تجلت تجلت

فوصفی اذالم ندع باثنین وصفها　　و هیئتها اذ واحد نحن هیئتی

و کیف باسم الحق ظل تحققی　　یکون اراجیف الظنون مخیفتی

وچون وصول باین مقام رفیع اعلی ونیل باین موهبت کبری وسعادت عظمی بدون قائد توفیق وسائق امتنان حضرت باری تعالی وتعلیم عالم بالا وتولد مرتین وفوز بمرآتیت حضرتین درآینه خیال صورت نپذیرد ودرمرآت توهم قرار نگیرد که قال مسیح الله بنوره الشارق من عالم الملکوت و حضرت الرهبوت لن یلج ملکوت السماوات والارض من لم یولد مرتین چه عمیاوان منتسکة الروس و اخرسان تایهة النفوس قابل حمل بار امات و اعطاء خیر کثیر حکمت ومصاحبت باسکان خلدبرین ملاء اعلی ومجالست باقطان قرارمکین جنت مأوی وعالم بالا نمیباشند و ام الجافیه هر دماغی را حمل اسرار نشاید و بنطاسیا و قوای هرسری در خور این کار نیاید نشستن خرمهره بجای گوهر پاك ودر تابناك ولعل بدخشان ویاقوت رمان والماس تابان ولؤلؤ مرجان امکان نپذیرد لذا در هر عصری از اعصار ودوری ازادوار و

Marfat.com

وقرنی ازقرون دیهیم این منصب عالی برسر قلیلی از ابناء بشر میگذارند که قلیل من‌عبادی‌الشکور وتشریف این مطلب عالی دربر عده کمی ازارباب نظر واصحاب خیر وحدیدالبصر مینمایند که ثلة من‌الاولین وقلیل‌من‌الاخرین وقامت‌رسای برخی ازافراد نوع‌انسانی که‌آنموزج کمالات‌سبحانی‌وبرمج‌ناصفات رحمانی هستندبخلعت و من یوتی الحکمة فقداوتی خیراً کثیرا یا قواهر اعلون عالم علوی همدوش و باـ قادسات نشائه امر ومجردات موطن عقلی هم‌آغوش میسازند ودرهرزمانی ازتربت پاك پستان سرامکانی گل کامل انسانی‌رابعجین معرفت سرشته وبه‌پیمانه علم‌وفضیلت میزنند وطینت علیینی جهان انسانی را بحکم ولقد خلقنا کم ثم صور ناکم بخمیره قدس وتقوی ودیانت تخمیر وباطن آنانرا بصورت ملکی‌واخلاق ملکوتی تصویر میکنند وچون دراین قرن وزمان که بحکم انا و الساعة کهاتین قرن آخرالزمان وطی بساط ماده ومکان است بفرموده ارباب کشف وشهود و اصحاب جنت موعود النهایات هی‌الرجوع الی‌البدایات ترقی علـوم ومعارف واختراع صنایع عجیبه و امور بدیعه غریبه‌درتمام اصقاع عالم کیان‌سیما خطه‌ایران که‌بشهادت حدیث شریف لوکان‌العلم فی‌الثریا لناله رجال من‌اهل‌فارس ازقدیم‌الایام مجمع‌علماء فخام وحکماء عظام ومرکز ادبا وشعراء والاتبار و دانشمندان بی‌حد و شمار و سرچشمه کمالات صوری ومعنوی وینبوع حکم ومعارف یقینی و معدن علوم اسلامی و دینی و منبع مستظرفات صنایع ومنشاء مستطرفات بدائع ودر فن فصاحت وبلاغت وخطـابه و ادب تالی عرب ودرصناعت شعر وسرودن کلام منظوم قطان این خطه فائق برسکان هر مرز وبوم ودرفنون علوم عقلیه ومعارف یقینیه وعلم سلوك و تصوف سرآمـد حکمای اعصار ومتصوفه قرون وادوار ودرعلوم نقلیه‌حائزسمت محترعیت وا ـ بوده ومیباشد بدروه کمـال رسیده وباوج رفعت رخت کشیده وهفت کشور خضرا و نه طاق سما مدرس علوم ومعارف‌شده وصفحه غبرا وارض سفلی منبع‌دانش ومجمع ارباب بینش گردیده وانوار علم ومعرفت واشراقات بارقه عقول کلیه و انوار شارقه نفوس اسفهبدیه عالم‌ناسوترا منورساخته وطائران‌قدس آشیان‌ارواح‌انسیه ومرغان بلند پروازان علیین مکان نفوس قدسیه بابال وپرفضل ودانش‌خودرا باوج‌ملکوت

Marfat.com

کشیده ودرجنان صاقوره از حدائق باکوره مخازن علم ومعادن حکمت‌چشیده و حقیقت جامعه انسانی موطن اصلی خودرا جویان و چون از آنجا آمدم آنجا روم گویان وبمقر اولی خود که قرارمکین، عالم امر وحضرت جبروت و نشائه ملکوت ومبدء فیض نزول وجود است عروج نموده و بموجب این موهبت کبری و سعادت عظمی دانش‌جویان برومنداین‌سرزمین ومعرفت پویان سعادتمند این مملکت وابناء فضل و ارباب خودابن اقلیم بحکم والبدالطیب یخرج نباته باذن ربه باباء کرام و اسلاف فخام خود اقتداء نموده ونقد گرانمایه عمر وسرمایه هستی خود را در اقتناء معارف وادخار فضائل واکتساب فواضل مصروف وخاطر معرفت ذخائر خویش‌را درتکمیل اخلاق فاضله وملکات عادله وتحصیل‌علوم حقیقیه ومعارف‌یقینیه به‌براهین لمیه وانیه ودلائل وثیقه جزمیه که بمقتضی ادع الی سبیل ربك بالحکمة از احلی اقسام حکمت و اعلی اجزاء پنج صناعت میباشد معطوف نموده و چون حکیم علی‌الاطلاق و وهب علی‌حسب‌القابلیه والاستحقاق ببرخی ازابناء معرفت و طلاب حقیقت استعداد فهم مسائل معضله حکمت نظری و عملی و درك مطالب غامضه علم تصوف و عرفان کرامت فرموده برحسب سخنیت‌ذاتی وجاذبه ومناسبت‌فطری بفرموده مولوی

ذره ذره کاندرین ارض وسماء است جنس خود راهمچو کاه و کهرباست

لیل ونهار پروانه‌وار گرد شموس آسمان فلسفه وحکمت و نجوم فلك علم و معرفت دائر وحول مراکز دانش وبینش و اقطاب فضل و کمال سائر میباشند و از بوستان فضائل آنان ادخار فواضل نموده و از بهارستان افادات و گلستان کمالات آنان گلچینی می‌نمایند ودر این ایام بمنظور تکمیل این‌مقصد عالی ومطلب غالی و ذخیره نمودن دررثمین و نفائس‌لالی بجهت‌عمل‌نمودن بمضون کلام فصاحت و بلاغت مشحون خذر العلم من‌افواه الرجال ورعایت‌بیان خردبنیان کل‌علم لیس‌فی‌القرطاس ضاع ازاین ناچیز درخواست شد مجموعه که مشتمل برتحقیق یکی ازغامض ترین مسائل علم حکمت و عرفان یعنی مسئله وحدت وجود که متضمن جوامع حکم و نوادرکلم وجامع افادات دقیقه وتحقیقات رشیقه واجادات باکره صنادید فن فلسفه

Marfat.com

اولی واتولوجیا وعرفان بوده باشد جمع وتالیف نموده تا مآثر آثار وبدائع افکار عرفای فخام ونوابغ انظار فلاسفه وحکماء عظام دچار تضییع وتفریط نگردد چون نیت آن سعادتمندان وقصد آن دانشمندان بی آلایش ومقصدشان عالی وعاری از خود نمائی و نمایش بود اجابت درخواست ایشان را لازم دانستم و نظر بآنکه بموجب حدیث شریف انماالعلم ثلثه آیة محکمه وفریضه عادله وسنه قائمه و ما خلاهن فضل علوم حقیقه ومعارف یقینیه وادراکات نافعه منحصر در این علوم سه گانه میباشد و آیه محکمه که عبارت ازعلم حکمت وعرفان ودانش عقائد اصلیه و معارف الهیه و علم آغاز شناسی و خود شناسی و انجام شناسی وفقه اکبر است اتم و اکمل اقسام سه گانه میباشد

چنانکه درخبر بلاغت اثر است رحم‌الله امراعرف من این وفی این والی این ودانستن آن بحکم رب ارنا الاشیاء کماهی مطلوب سید رسل وعقل کل بوده و مسئله وحدت وجود وتوحید خاصی واخص الخواصی وخاص الخاصی واخص خاص الخاصی وصفاء خلاصه خاص الخاصی مقصود اصلی ومطلوب اولی از دانستن این اقسام سه گانه ومطلوب حقیقی واصلین راه ومقربین درگاه میباشد مناسب دانستم در تحقیق آن ببیان عاری از برهان وذکر کلمات اهل مکاشفه وسلوك وعرفان اقتصار نورزیده بلکه ببراهین وثیقه وتحقیقات رشیقه وذکر مقدمات ومبانی محکمه آنرا بعقل مضاعف کالشمس فی رابعة النهار والنار فی المنار واضح وآشکار سازم.

بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما هر ذره خاك افتاده جائی

وچون یکی از قواعد معضله فلسفه اولی واصول مهمه علم اعلی قاعده الواحد لاهو واحد لایصدر عنه الا واحد است که دارای فروع بسیار ونتائج واغصان بیشمار وکثیر بهره واثمار ومبنی بسیاری از قواعد علوم اصلیه وفنون اولیه است ومخصوصا سائر مسئله وحدت وجود دارای اهمیت بسیار ومنافع وفوائد بی شمار میباشد لازم دانستم که بیان آنرا بر سایر مبانی ومقدمات مقدم داشته وبنحو اوفی آنرا تحقیق نموده سپس وارد در ذکر مقدمات دیگر شوم ونظر بآنکه السنه فلاسفه عظام وحکماء فخام وارباب کشف وشهود و اصحاب جنت موعود بر آن متطابق وبابراهین یقینیه ودلائل قطعیه متوافق است وبرخی از

Marfat.com

ارباب علوم ظاهریعنی ازاصحاب علم کلام‌الذین هم‌الدالخصام میباشند ازجهت تعبد بظواهرآنچه راکه درمتون اخباروآثارنبویه وولویه ونصوص‌آیات قرآنیه بنظر آنان نرسیده مردودوغیرقابل قبول میدانند بگمان‌آنکه بمضمون‌آن‌قاعده پرفایده خبری‌نرسیده وآیه‌ئی‌واردنگردیده‌واعتقاد باین‌اصل قویم‌الارکان واساس‌ضرورت اقتباس وبیان قطعی‌المبنی‌والنبیان را مستلزم شرک خفی بلکه‌شرك‌جلی دانسته‌و آن‌رامنافی باعموم قدرت الهیه‌وسعه فیض ورحمت‌رحمانیه‌ونفوذ مشیت ازلیه واراده سرمدیه ومخالف باقاعده مسلمه لاموثر فی‌الوجود الاالله بل‌لاموجود فی‌الحقیقه‌الا الله لیس‌فی‌الدار غیره دیار وحده لااله الاهو وقول‌لبید

الاکل شیئی ما خلاالله باطل　　و کل نعیم لامحاله زائل

میدانند باآنکه برارباب فراست واصحاب کیاست پوشیده ومستور نیست که نسج عناکب اوهام این فرقه وغزل سخائف افهام آن طایفه وان اوهن‌البیوت‌لبیت‌العنکوت را مصداق وکا التی نقضت غزلها من‌بعد قوةانکاثارا نعم‌الوفاق میباشد وگمان سخافت نشان ورخاوت بنیان‌این فرقه فاما الزبد فیذهب‌جفاء را شاهدصادق وگواه موافق است چه‌آن قاعده شریفه علاوه برآنکه بشهادت فهم درست و عقل نخست عموم قدرت کاملة الهیه وسعه رحمت واجبیه را محقق وموکداست و کلام فضاحت وبلاغت انتظام ابی‌الله آن یجری‌الامور الاباسبابها وآیه وافی هدایه ولن‌تجد لسنة الله تبدیلا رامفسرومبین است بمضمون‌آن در کلام الهی واحادیت نبوی و اخبار منقوله ازاهل‌بیت عصمت وسلاله خاندان نبوت ونقاوه دودمان‌حکمت واحلی الثمرات شجره مبارکه علم ومعرفت‌آیات عدیده وارد شده و اخبار کثیره رسیده است چنانکه بمقتضی‌آیهٔ وافی هدایه ولارطب ولایابس‌الافی کتاب مبین و شهادت قاعده برهانیه کل عرضی‌معلل ومابالعرض یجب‌ان ینتهی‌الی‌مابالذات ودلالات‌فرموده عارف‌ربانی ومکاشف صمدانی میرفندرسکی

شعر

هرچه عارض باشد اورا جوهری بایدنخست
عقل بر این دعوی ما شاهد گویاستی

Marfat.com

مطالب حکمت یمانیه ومقاصد ومارب علوم برهانیه وحقایق ذوقیه و ایمانیه ازآن مخازن علوم وهبیه ومعادن معارف لدنیه ماثور و درکلمات تامات آن اوعیه وحی الهی وسرچشمه کمالات نامتناهی مذکور بلکه باتفاق قاطبه‌علماء امت وحمله علم فلسفه وحکمت مبنی کلیه علوم ومعارف و ریشه جمیع حرف و صناعات مأخوذ ازمشکوة قدسی صفات نبوت‌ومعکوس ازمرآت صقالت‌جهات‌ملکوتی آیات ولایت است وکل لطیفة وظریف معنی جیبی فیه‌والله‌الامام مناسب دانسته که بیان‌آن‌قاعده شریفه را باذکر پاره‌آیات ناطقه برآن معنی وبرخی ازاخبار و احادیث دآله براین مقصود وتمنی‌مشفوع وممزوج نموده وآیات واخبار مذکوره راتا حدی که‌مناسب این مختصر باشد تفسیر وتشریح نمایم تا برواردین در آن مسئله وناظرین در آن رساله معلوم گردد که این قاعده شریفه وسایر قواعد برهانیه ومعاقد ذوقیه از منبع وحی والهام صادر شده وازمشکوة نبوت وولایت اخذ گردیده است واعتقاد بآن منافی با هیچ اصلی ازاصول ایمانیه وعقاید دینیه‌نبوده وبافرمایش پیشوایان شریعت و طریقت و راهنمایان طریق نیل بحقیقت مخالف نمیباشد و قبل از ذکر آیات و اخبار وارده و احادیث ماثوره برای روشن شدن مقصود نا گزیر از تمهید چند مقدمه میباشیم :

مقدمه اول

در منشاء ظهور این عقیده و مبدء بروز این قاعده برخی از متحذلفین وجمعی ازمتکایسین که حظ آنها ازعلم حکمت وما اوتیتم من العلم الاقلیلا ونصیب آنان ازدانش ومعرفت بعض‌الظن وان بعض‌الظن اثماست بدون تعمق کافی وتفحص و تجسس وافی از پاره کلمات غیر واضحة الدلالات دانشمند بزرك و حکیم ستراك قاضی‌ابی‌الولیدبن رشد طیب‌الله تعالی رمسه وقدس‌سره ونفسه چنین توهم نموده که‌منشاء پیدایش آن قاعده کثیرالفروع والعائده ومبدءاعتقاد باین‌اصل محکم‌المبنی والاساس وناقت اقتباس‌اززمان‌فیلسوف بزرك‌امام‌الحکماء المتالهین ومعلم‌الفلاسفة المشائین ارسطاطالیس حکیم افاض‌الله تعالی علیه من‌شآبیب فیوضات عالم‌القدس و الملکوت‌وحضرت‌الرحمة‌والرهبوت‌میباشد وقدماء حکماء شامخین وپیشینان فلاسفه متالهین‌معتقد بدین‌اصل نبوده وصدور معالیل کثیره عرضیه‌را ازعلت واحده تجویز

Marfat.com

فرموده اند ولی در نظر مسود این اوراق عقیده این طایفه و گمان سست بینان این فرقه مصداق آن الظن لا یغنی من الحق شیئا است چه کلمات آن حکیم فاضل قدس الله تعالی نفسه الزکیه در کتاب تهافت الفلاسفه حاکی از آن میباشد که السنه فلاسفه اقدمین و حکماء متقدمین متطابق براین قاعده شریفه ومتوافق براین اساس ضرورت و بداهت اقتباس است بلکه از فرمایش خاتم المحققین والمدققین و سلطان الحکماء والمتالهین محقق طوسی و حکیم قدوسی قدس سره الشریف در نقد محصل و فرمایش ملك المناظرین و امام المشککین محمد بن عمر الرازی در کتاب محصل و فرموده قدوة العارفین و اسوة المکاشفین حمزه فناری در شرح کتاب مفتاح غیب الجمع والوجود تصنیف صدر العارفین صدر الدین قونوی علیه شآبیب الرحمه والرضوان و غیر این بزرگواران از فلاسفه عظام و حکماء وعرفاء فخام مستفاد میگردد که قاطبه حکماء شامخین و جمیع ارباب ذوق وعرفاء مکاشفین و اکثر ارباب نظر از متکلمین برصحت این قاعده شریفه اتفاق فرموده و براستواری آن موافقت نموده اند.

حتی برخی از ارباب بصیرت واصحاب معرفت ودر آیت برتقدیر فهم مراد فلاسفه وتصور موضوع این قاعده آنرا بدیهی و غیرمحتاج باقامه برهان دانسته اند وما برای روشن شدن این دعوی وظاهر گردیدن این مدعی کلمات واضحة الدلالات آن بزرگواران را نقل مینمائیم و بنظر ناظرین دراین اوراق میگذاریم

قال القاضی ابوالولید بن الرشد الاندلسی قدس سرة الشریف فی کتاب اتهافت و هذه القضیه القائلة ان الواحد لا یصدر عنه الا الواحد هی قضیة اتفق علیها القدماء حین تفحصو عن المبدء الاول للعالم بالفحص الجزئی وهم یظنونه الفحص البرهانی فاستقر رای الجمیع منهم ان المبدء واحد للجمیع وان الواحد یجب ان لا یصدر عنه الا واحد فلما استقر عندهم هذان الاصلان طلبوا من این جائت اللکثره و ذلك بعد ان بطل عندهم الرای الاقدم وهو ان المبادی اثنان احدهما للخیر والاخر للشر انتهی

ماارد نا نقله وعلامه طوسی قدس سره القدوسی درشرح کتاب تنبیهات واشارات بدین عبارت فرموده است:

وکان هذا الحکم قریباً من الوضوح ولذلك و سم الفصل بالتنبیه وانما کثرت

مدافعةالناس اياه لاغفالهم عن معنی‌الوحدةالحقیقه انتهی وشارح قدیم کتاب تجرید فاضل اصفهانی قدس سره‌الربانی دراین مقام میفرماید:

ان‌الحکم بان‌الواحد لایصدر عنه‌الاالواحد بدیهی لایتوقف‌الاعلی تصور طرفیه فان‌وقع‌فیه تردد بالنسبة الی بعض‌الاذهان فانماهو یسبب عدم تصور طرفیه علی‌الوجه الذی تعلق به‌الحکم انتهی

و قدوةالعارفین حمزة فناری در شرح مفتاح غیب الجمع والوجود فرموده است: اعلم‌ان هذاالاصل‌مسلم عند نالکن فی‌تفریعهم ان‌الواحد الصادرعن‌الحق‌تعالی هوالعقل الاول منع ذکره الشیخ فی‌الرساله المفصحه و هو انه‌لم لایجوز ان‌یکون ذلك‌الواحدالصادرالاول عن‌ذات‌الحق تعالی هوالوجودالعام

وامام فخرالدین رازی در کتاب محصل فرموده است:

مسئلة العلةالواحدة یجوزان یصدرعنها اکثرمن معلول واحد عندنا خلافا للفلاسفه والمعتزله الخ ...

و محقق طوسی قدس سره‌القدوسی درنقد کتاب مزبور میفرماید:

الاشعریة قالوالصفةالواحده ولایقتضی اکثرمن حکم‌واحد واماالذات‌الواحده فلم یقولواذالك فیه اذلم یقولوا بعلمیة ما عدالصفات وا لمعتزله قالوابذالك فی‌الذات ایضا ومصنف‌الکتاب خالف‌الکل فی‌ذالك.

ومحقق سبزواری قدس‌سره درحاشیه اسفار باین‌عبارت میفرماید:

ان‌ماذکرمن‌المقدمه‌بدیهی‌اتفاقی والکلام‌انماهوفی‌تحقق‌الموضوع‌فاالمتکلمون قالوا ان‌کل شئی حتی واجب‌الوجود فیه جهات عدیده والا لایصدرعنه الاالواحد

وصاحب شوارق محقق‌لاهیجی در کتاب مزبور درفصل سوم میفرماید

فالحق ماذکره الشارح القدیم من ان‌الحکم بان‌الواحد لایصدر عه‌الواحد بدیهی‌لایتوقف‌الاعلی تصورطرفیه الی آخر ماقال. انتهی

وامثال‌این کلمات‌صریحةالدلالات که دراین‌مقام‌ازاساطین‌فن حکمت‌وغائصین بحر معرفت رسیده است بحدیست که رسائل عدیده ومصنفات کثیره گنجایش آنرا ندارد ومادراین مختصربهمین‌قدر قناعت میورزیم لان‌العاقل یکفیه الیسیروالجاهل

Marfat.com

لایقنع بالکثیر .

مقدمه دوم

در برخی از رؤس ثمانیه این مسئله و درآن چند فصل است :

فصل اول دراهمیت این قاعده وآنکه‌از کدامین علم بشمارمیآید ارباب‌دانش‌وبصیرت واصحاب بینش‌ومعرفت برای تشخیص مسائل‌علوم‌رسمیه‌و تمیزمباحث‌فنون‌نظریه بعددا بواب جنت‌موازینی‌مذکورودرمقرخودمسطورداشته‌اند:

اول — ترتب وغرض علم منظور برمسئله منظوره .

دوم — صدق تعریف آن بر آن مسئله .

سوم — دارا بودن آن مسئله فائده ومنفعت‌آن علم‌را

چهارم — بودن موضوع مسئله موضوع آن‌علم یا از انواع موضوع یا از انواع عوارض‌ذاتی موضوع آن‌علم.

پنجم بودن محمول آن مسئله ازعوارض ذاتی موضوع .

ششم — ذکرآن مسئله بالاصاله در ردیف مسائل ومقاصد آن‌علم

هفتم — توقف داشتن مسئله برمبادی خاصه بآن علم.

هشتم — شهادت وتصدیق مهره فنی بربودن آن مسئله ازمسائل آن فن

واز آنجائیکه زبده صنادید فلاسفه و عمده مشاهیر متکلمین در حل معاقد و وکشح مطاوی آن قاعده شریفه درمقامات عدیده و مواضع شتی از فلسفه اولی و علم کلام وشطر ربوبی از علم ماوراء الطبیه و بحث مفارقات از فن مافوق الکیان سخن‌رانی نموده وقلم فرسائی فرموده‌اند .

برخی که بضاعتشان‌ازخیر کثیر حکمت‌مزجات وصناعتشان دربحر لجی‌دانش ومعرفت‌غوص درسفسطه ومغالطات‌است بلحاظ قسم‌هشتم ازموازین ثمانیه آن‌قاعده رابجهات متعدده ازمسائل هریك‌ازعلوم سه‌گانه شمرده‌اند ولی‌آنانکه بقلل‌شواهق جبال معرفت‌رسیده وبیدأبی غایت‌وبیابان‌بی‌حد ونهایت دانش وبینش‌را بقدم‌بصیرت و علو همت پیموده‌اند و در فن حکمت عتیقه یمانیه دارای یدبیضا وقدحشان در علم

Marfat.com

فلسفه ذوقیه مشرقیه معلی وحظ آنان ازعلوم عرفانیه اوفی میباشد این‌قاعدهٔ شریفه را از مسائل خاصه بعلم اعلی و مباحث مربوطه بفلسفه اولی میشمارند و نگاشتن آنرا درضمن مسائل علوم دیگر ومباحث فنون آخر از قبیل علم کلام که مقصود اصلی آن حفظ عقاید اصلیه وارکان اولیه شریعت غرا وملت بیضا میباشد واز قبیل اثولوجیا وشطر ربوبی ازعلم الهی که منظور آن فن‌شریف و علم منیف بحث از مبدء اعلی وعلل قصوی ومفارقات قادسیه ومجردات امریه است بعنوان‌مقدمیت واز باب اصل ومبدئیت برای اثبات پاره ازمقاصد اصلیه آن‌علوم ومطالب اولیه آن‌فنون دانسته ومحل اصلی ومقر اولی برای‌حل معاقد و کشف معضلات این‌قاعده رامبحث سماع آلهی وشطر امورعامه‌ازعلم مافوق‌الطبیعه میدانند چه‌مرجع این‌قاعده‌بلزوم توافق علت ومعلول در وحدت و کثرت وتحتم تعانق اسباب و مسببات مستقله در یگانگی واثنینیت است که تحقیق آن بر ذمه علم اعلی که باحث ازحقایق اشیاء و خواص موجودات وعوارض و نعوت کلیه شامله اکثر انیات است و بنیان کل‌شئی در آن فن شریف‌است میباشد وبدلازم این بیان مستقیم‌الارکان وضربةلازب این‌تبیان مستحف‌البنیان بحکم موازین سابق‌الذکر وقوانین مقدم‌البیان بودن آن‌قاعده‌از مسائل خاصه فن‌مزبور وعلم مسطوراست وتحقیق این‌امر بنحواوفی هرچندمحتاج ببیان‌مستوفی‌استولی چون‌مبنی این‌رساله براختصاراست بهمین‌مقداراختصارمیورزیم وزائدبرآنرا بمحل‌خود موکول مینمائیم

فصل‌دوم ازآنچه درمقدمه سالف الذکر تقریر و تحریر شد معلوم گردید که‌محل بحث از این مسئله مبحث علت ومعلول ازعلم اعلی و فلسفه اولی میباشد و چون باقی راوس ثمانیه مسئله معلوم‌است احتیاجی بذکرآن نمیباشد.

مقدمه سوم

در بیان وحدت و کثرت واقسام‌آنها وذکر اصطلاح حکماء بارعین و عرفاء شامخین دراین باب ودرآن چند فصل‌است.

فصل‌اول — دربداهت مفهوم وحدت و محتاج نبودن آن‌بتعریف حقیقی در

Marfat.com

فلسفه اولی وعلم ماقبل‌الطبیعه که سید علوم بحیه ورئیس مطلق صناعات نظریـه است بنصاب تحقیق ومیقات بیان رسیده است که وحدت ونوریت وعشق و محبت و حیات‌ساری در دراری وذراری وخیریت مطلقه وقدرت ومشیت وعلم و معرفت و غیرآنهاازسبع‌المثانی صفات کمال ونعوت‌جمال باحقیقت وجودمساوق وباذات ظاهر بذات ومظهرة للغیر انیت وهستی وبود رفیق شفیق وهم دوش متعانق وهم‌آغوش متعاشق هستند بلکه متحد و موافق میباشند و بسریان آن حقیقت نوریـه ساری و بدوران‌آن دائر وجاری وباحکام آن محکوم وبخواص آن متصف و باختلاف‌آن مختلف میگردند وهمچنانکه پرتوآن حقیقت درصفحهٔ اذهان وموطن اصلی و مقر اولی‌ماهیات وحقایق‌امکان وتابش‌آن نورسماوات وارضین در کتاب انفسی وظهور مفهومی بی‌انباز وجلوه آن مابالذات تحقق وطرد عدم ونیستی درمجـالی افکار و مطاوی‌انظار ازاقوال شارحه ومعرفات‌مستغنی وازحدود ورسوم‌و کواشف وبینات بی‌نیازاست وتجلی حقیقت آن‌امام‌المعادن کمالات حقیقیه‌وسرچشمه خیرات وبرکات وجودیه درعوالم غیب وشهود در کتاب آفاقی وظهور خارجی مستکفی‌بذات وغنی ازکافه جهات وحیثیات میباشد بلکه بذات‌خود پیدا‌و بحقیقت خود درهمه چیزظاهر وهویدا است‌لایکافیه شیئی‌فی‌الظهور ولایدانیه امرفی الضیاء والنور

شعر

همه اشیاء بنور اوست پیدا　　کجا گردد بغیر خود هویدا

فروغ‌شمس هویتش‌همه‌جا کشیده وشروق نوروجه بیمثل ومثالش بهمه‌چیز رسیده ولمعان‌جمال ذات‌بیهمالش‌در کمال خویش‌ساری وآب حیات‌حقیقة بی‌زوالش دراوعیه تعینات اعتباریه ومهیات قدریه ه‌ماره جاریست

شعر

وجوداندر کمال‌خویش‌ساریست　　تعینهـا امـور اعتباریست

همچنین‌مفهوم وحدت‌وجلوه‌آن حقیقت درموطن‌اذهان پیدا وبرای‌همه کس معلوم وهویدا ومستغنی ازتعریف وبی‌نیاز ازتحدید است بلکه تعریف او بغیرشرح اسم وتعریف لفظی عاری ازشائبه دور یا تعریف شیئی بنفس نمیباشد ولی کنه‌ذات

Marfat.com

وهویتش ازاعین خفاقیش افهام واوهام مکتوم وعقول بشریه ومدارك محجوبه بحجب ظلمانیه ونوریه عالم امکان ازنیل بقعردریای بی‌پایان غیب مغیب ذاتش همیشه محروم لایحیطون بشئی من علمه فضلاعن ذاته

شعر مشتاق اصفهانی

بکنه ذاتش خرد برد پی　　اگر رسد خس بقعر دریا

لمعات وجه متعالیه الصفاتش درهمه جا پیدا واشراقات آفتاب حقیقت ظاهره بذاتش برای همه کس ظاهر وهویداست وانوارهویت رفیع الدرجاتش بسریان رحمت واسعه مشارق ملکوتی آیاتش درنخوم حقایق قاطبه موجودات ساری و اشعه قمر بازغ حقیقت قدسی جهات وآب زندگی وحیاتش کماء انزل من السماء فسالت اودیة بقدرها بجریان رفیق موافق نامتناهی کمالاتش یعنی حقیقت وجود دراعماق درارى وذراری همه اشیاء جاریست ومراتب شامخه بی‌حد ونهایت ودرجات رفیعه بی مبدء وغایتش همچون مراتب انوار در ظهور واظهار بشدت وضعف متفاوت و بکمال و نقص متفاضل است حقیقت مقدسه اش سرچشمه فضائل و کمالات وینبوع خیرات و برکات ومنبع وجوب و کافه حسنات است چنانکه حقیقت مقابلش معدن نقصانات و مخزن لیسیات وامکانات ومدار شریت وعدمات است پس قرب بمبدء وحدت منشاء هرخیریست ونیکوئی وبعد ازآن سرمایه هرزشتی وبدیست بدایت هرچیز ازاوست ونهایت هرچیز بدوست فبهایتذوت الاشیاء والیها المبدو المنتهی

شعر

هرچه گوئیم ازآن افزون است　　هرچه دانیم از آن بیرون است

مثل کلمتها کمثل شجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء ومثل کلمة من کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار و بقاء هی الحق وما سواها کالزبد عاطل وباطل فیل هب جفاء وهی الباقی وماعداها داثر زائل کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء مراتب ظهوراتش از حد وحصر بیرون ودرجات تجلیاتش روز افزون بسیاری جلوآتش موکد یکانگی ذات اوست و بیشماری اشراقاتش محقق بساطت حقیقت قدسی آیات اوست.

Marfat.com

لایزیده کثرة العطاء الاجوداو کرماوهوالعزیزالوهاب تلخیص فیه اشارة وانارة ازعرصه این بیانات واضحه المبانی والبیانات به پیشگاه بروز و عرصه ظهور رسیده که مفهوم وحدت همچون متحدمساوق ورفیق موافق خوداز اعرف اشیاء وحقیقت نوریه بسیطه او درغایت بطون واختفا است ولی ازآنجانیکه بحکم قل الروح من امر ربی مسقط الرأس نفس ناطقه انسانی فضای وسعت وفسحت انتمای عـالم امر و حضرت جبروت اعلی است ونشیمن اصلی وموطن اولی ان اعجوبه کون و آنموزج کمـالات ربانی وصفـات سبحانی نشائه قدس و سماء ملکوت اسنی میباشد وفطرت عقلی آن طایر قدس آشیان رابطین وحدت ولای سزاجت وبساطت معجن نموده اند واز جهت جنبه خیالی که جهت توجه واتصال او بماده وارض سفلی طبیعت وشجره خبیثه اجتثبت من فوق الارض مالها من قرار هیولی است مناسب با کثرت و مجالس باخلاف وغیریت است.

بمقتضی لزوم سنخیت بین مدرك ومدرك ووجوب مشاکلت بین عاقل ومعقول وحدت درنظر عقل ابین واعرف و کثرت درنزد خیـال اوضح و اکشف میباشد و هریك ازآنها اعرفیت واوضحیت درنزد عقل وخیال را بالسویه اقتسام مینمایند و وحدت را بکثرت بتعریف تنبیهی و کثرت را بوحدت بتعریف عقلی تعریف میکنند و میفرمایند الواحـد مالا ینقسم من حیث انه لاینقسم و کثرت را بمقابـل آن یـا بمـا تـالف من الوحـدات تعریف می نماینـد و مقصود از امثال ایـن تعریفات و مطلوب ازاشیاء این گونه کواشف وتوضیحـات افاده دانشی است که در غریزة انسانی جلوه ظهور ننموده ودرموطن عقل فطری ودرك انسانی رخساره نگشوده و تجلی نکرده باشد نمیباشد بلکه مقصود ازآن تعریف لفظی و کشف اسمی و صرف تنبیه بذکر اسماء وعلامات ومجرد توضیح به بیان منبهات واشارات وعبارات وتبدیل اسمی باسم دیگرولفظی بلفظ دیگری که درنظر شنونده اعرف وازمداول ومسمی اکشف است میباشد .

129670

Marfat.com

فصل دوم

در بیان اقسام وحدت ومقابل آن که ازجهاتی با رفیق مساوق خود متحد و موافق است ونظر باینکه تبیین آن موقوف به‌بیان وتحقیق رشیق و نکته دقیقی میباشد که درمحل خود بنصاب بیان‌وحد ظهور وتبیان‌رسیده وما دراین مقام آنرا مقدم‌داشته ببیان‌اجمالی آن‌قناعت‌ورزیده وتفصیل آنرا بمقتضی لکل کلمه مع‌صاحبتها مقام‌بمحل‌اصلی ومقراولی خود حواله مینمائیم .

بدانکه در نظر اساطین حکماء متالهین و در نزد متوغلین حکمت یمانیه و فلاسفه روحانیین‌مصداق هرحقیقتی‌وفردهرمفهوم ومنطبق هرطبیعتی درمصداقیت آن مفهوم وحمل آن‌طبیعت برحسب‌احتمال مطابق باوجود وامکان موافق باوقوع ازسه‌قسم خارج‌نبوده وازسه‌احتمال بیرون‌نیست

اول آنکه درانتزاع آن مفهوم ومصداقیت آن‌طبیعت از کافه‌جهات واعتبارات مستغنی وازقاطبه حیثیات واضافات بی‌نیاز بوده وباعزل نظر از جمیع ضمایم عقلیه وخارجیه‌وحیثیات‌تقییدیه‌وتعلیلیه‌وسلبیه وایجابیه وبدون کلیه‌وسائط‌ثبوتیه‌وعروضیه آن مفهوم ازذات بذاته آن‌فرد انتزاع شود وحمل آن مفهوم وصدق آن طبیعت بر چنین‌مصداقی برآن تقدیر بضرورت ذاتیه ازلیه سرمدیه میباشدهمچون صدق‌وجود وموجود ونور ومنور ووجوب وواجب وغیر آنها ازصفات جمالیه ونعوت کمالیه بر ذات قدوسی آیات حضرت‌نورالانوار ومبدء المبادی وواجب‌الوجود بالذات الحق هوالواجب الوجود من جمیع الجهات و الحیثیات تعالی کبریائه و تقدست اسمائه‌و تمجدت صفاته که ذات مقدسش برحسب کنه حقیقت وتخوم ذات بذاته ولذاته باعزل نظر از کافه جهات و اعتبارات و بدون لحاظ قاطبه اضافات وحیثیات منشاء انتزاع آن مفاهیم ومصداق حقیقی وفرد واقعی ان‌طبایع وحقایق میباشد.

دوم آنکه درانتزاع آن مفهوم وصدق آن طبیعت ازحیثیات تعلیلیه ووسائط

ثبوتیه بی‌نیاز نبوده ولی ازحیثیات تقییدیه ووسائط عـروضیه مستغنی باشد همچون صدق نوربرانوار امکانیه وعرضیه مجرده وغیرمجرده وصدق وجود و موجود بـر وجودات فاقرةالذات جوازی‌الحقایق و الهویات اعتلاقی‌الجواهروالانییاب عقلیه و نفسیه‌وطبیعیه وخلقیه‌وامریه وصدق آن مفهوم برچنین فرد ومصداقی بضرورت‌ذاتیه غیرازلیه میباشد.

سوم آنکه درانتزاع آن مفهوم وصدق آن‌طبیعت بحیثیات تقییدیه وتعلیلیه محتاج واز هیچیك ازوسائط ثبوتیه وعروضیه مستغنی و بی‌نیاز نباشد همچون صدق مفاهیم مزبوره بر برازخ جوهریه وهیآت عرضیه ظلمانیه ومهیـات امکانیه وذوات جوازیه لاضروریه وصدق آن‌مفهوم برچنین فردی برآن تقدیر بامکان خاص‌عاری ازکافه ضرورات ذاتیه وازلیه خواهد بود.

بین این اقسام سه‌گانه قسم اول فرد حقیقی بـلا تکلف آن مفهوم و مصداق واقعی‌و نفس‌الامری عاری ازجمیع‌شوائب‌مجاز و بری از کافه‌جهات‌تأویل آن‌طبیعت وحقیقت بلکه اصل ومقوم وتمام وفوق‌التمام آن‌حقیقت میباشد.

قسم دوم هرچند ازشوائب مجازیت وجهات‌تأویل از قسم سوم دورتر است بلکه بنظرآنانکه بصرآنها بکحل‌الجواهر بصیرت مکتحل‌نگردیده وبمقام رویت ملکوت ارض وسماء ومشاهده حقایق اشیاء کماهی نرسیده اند از افـراد حقیقی و ومصادیق واقعی‌آن مفهوم بشمار میآید لکن در نظر اسلاء عقل و اخلاء معرفت و ارباب درایت وبصیرت اطلاق‌آن‌مفهوم برفرد مزبورفی‌الجمله ازشائبه مجازعرفانی عاری و بری نمیباشد :

ولـی قسم سوم هـر چند بنظر بـرخی از افـراد حقیقـة آن مفهوم بشمار می آیـد ولی بـاتفاق حزب تحققیق و آل حکمت یمانیه از افـراد حقیقی آن مفهوم نبوده وبدون رعایت‌جهات تأویل ولحاظ شوائب مجازعرفانی ازمصادیق‌آن طبیعت محسوب نمیگردد

قسم دیگر که درمصداقیت طبیعت از حیثیات تعلیلیه و وسائط ثبوتیه بالذات ویا بالعرض بی‌نیاز بوده ولی بحیثیات تقییدیه ووسائط عروضیه محتاج‌باشد صرف

Marfat.com

احتمال ومجرد توهم و خیال است ودرسماء عقل وتخوم ضرورت و برهان از برای آن اصل ثابت ومحققی نیست.

هرچند برخی از غاغه ارباب تکلم ومنتحلین بحکمت قول بثبوت معدومات ازلیه وزیادت وجود حق تعالی را برماهیت مقدسه او وقول بقدماء ثمانیه یعنی زائد دانستن سبع المثانی صفات را برذات مبدأ اعلی ولامعلول دانستن آنها رابلا معلولیت ذات قدوسی آیات کروبی جهات حق تعالی مثال برای این قسم قرار داده‌اند ولی چون این اقوال ازقبیل انیاب اغوال ومصداق ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت وان بعض الظن اثم میباشد.

ومثال قرار دادن آنها برای این قسم ازاین جهت و جهات دیگر که از غایت وضوح محتاج بذکر نیست ازحیث بنا ومبنی خالی ازاشکال وعاری از اختلال نمیباشد وپس از تبیین این معنی وتحکیم این مبنی گوئیم.

هرگاه چیزی در اتصاف بوحدت ازکافه جهات واعتبارات مستغنی وازقاطبه ضمائیم وحیثیات بی نیاز باشد بآنکه باعتبار مصداق ووجود خارجی و تحقق نفس‌الامری صرف وحدت ونفس آن حقیقت باشد ودرموطن تکثیر الواحد ونظر حدید البصر عقل ودوربین فکر تجرد قرین منحل بذات مباین باوحدت که متصف بوحدت زائدهٔ بر آن ذات باشد نشود بلکه مفهوم وحدت ازحاق ذات وتخوم حقیقت آن چیز باعزل نظر وغمض بصر ازکافه حیثیات تعلیلیه وتقییدیه ونفی قاطبه اضافات و ضمائم وجهات وجودیه وعدمیه وبدون جمیع وسائط نبوتیه وعروضیه بذاته ولذاته انتزاع شود همچون انتزاع وحدت ازصرف وجوب وجود وصدق آن حقیقت برذات قدوسی جهات موئیس هرانیت وبودتعالی شانه وتقدست آیاته آنرا واحد بوحدت حقیقیه اصلیه گویند.

واین قسم فرد واقعی ومصداق حقیقی وحدت میباشد وصدق وحدت بر آن بضرورت ذاتیه ازلیه ابدیه سرمدیه است واگر مفهوم وحدت از تخوم ذات واحدو کنه حقیقت آن بدون حیثیت تعلیلیه انتزاع نگردد ودر نظر عقل منحل بدو چیز شود ولی معروض وحدت دراتصاف بآن محتاج بواسطه درعروض وحیثیت تقییدیه نباشد

آنراواحد بوحدت حقیقیه غیرحقه گویند.

واین‌قسم یعنی واحد حقیقی گاه بمعنی‌اعم اطلاق‌میگردد و بدان اراده‌میشود واحدی که دراتصاف بوحدت از وسائط عروضیه وخیبیات تقییدیه بی‌نیاز باشد اعم ازآنکه بدو چیز یعنی بذات ووحدت مباین باآن ذات منحل شود یـا آنکـه نفس وحدت وعین آن حقیقت باشد وبران تقدیر اعم ازقسم اول خواهد بود وبدین معنی بروإحد جنسی وواحد نوعی وواحد شخصی وعددی وغیره اطلاق‌میشود چه‌وحدت بمعنی‌مزبور اگر وحدت‌عامه مطلقه باشد وبدان اطلاق وعموم مفهومی اراده شود دراین صورت بر واحد جنسی ونوعی وامثال آنها اطلاق میگردد واگر بآن‌اطلاق وعموم وجودی‌بمعنی سعه واحاطه وجودیه اراده گرددراینصورت مساوق‌باوحدت شخصی غیرعددی تام ویا فوق‌التمام واجبی اصلی وعقلی ظلی میباشد.

واگروحدت شخصی‌مقابل وحدت کلی مفهومی اراده شودآنراوحدت‌شخصی وعددی بمعنی‌اعم نامند.

اگر بآن وحدت خاصه محدوده مضیقه اراده شود آنرا واحد عددی بمعنی اخص گویند.

و وحدت عددی وشخصی بمعنی اعم را باعتبار دیگر بوحدت نقطه وعقل و نفس وواحد بالاتصال وواحد بالاجتماع ونحو آن تقسیم نمایند چه واحد شخصی بمعنی مزبور هرگاه برحسب خارج بهیچوجه قسمت‌پذیر نباشد لکن صاحب وضع وقابل اشاره حسیه باشدآنرا نقطه گویند.

و اگر قبول وضع ننماید و بر حسب ذات و فعل از ماده بی نیاز باشد آنرا عقل مجرد گویند.

واگر ازحیث ذات مستغنی‌ازماده باشد ولی‌از حیث فعل‌بی‌نیاز از آن نباشد آنرا نفس نامند.

وگاه این قسم ازوحدت یعنی وحدت عقل ونفس شخصی وشخصیه سیمانفس وعقل‌کل بنـابر بودن نفس ومافوق آن انیات صرفـه ووجـودات محضه وهمچنین وحدت فیض مقدس را وحدت حقه‌حقیقیه ظلیه خوانند.

Marfat.com

وهر گاه برحسب خارج قسمت‌پذیر بود ولی قسمت پذیرفتن آن بالقوه باشد آنرا واحدبالاتصال گویند.

واگر بالفعل در خارج قسمت‌شود آنراواحدبالاجتماع وواحدبالترکیب‌خوانند وقسم اخیر هر گاه جمیع آنچه را که در وی ممکن‌الحصول است واجد باشد آنرا واحدبالتمام گویند اعم‌از آنکه تمامیت آن برحسب‌وضع یابرحسب‌صناعت یاباعتبار طبیعت باشد والاواحدلا بالتمام باشد وآنرا کسر نامند.

واگر مفهوم وحدت از کنه ذات واحدانتزاع نگردد ودر نظر عقل بدو چیز منحل شود ودر اتصاف بوحدت محتاج بواسطه درعروض وحیثیت تقییدیه و جهت وحدتیکه بذاتها متصف بوحدت وواحدحقیقی‌است بوده باشدآنرا واحد غیرحقیقی خوانند وجهت وحدت درآن قسم یامقوم اموریست که باعتبار اشتراك در اوانهارا واحد گویند.

ویا عارض برآن امور است ویا نه مقوم آنها باشد ونه عارض بر آنها و بر تقدیر اول اگرآن امر مقوم جنس‌آن امور باشد آنهارا واحدبالجنس ومشارکت درآن امررا مجانست خوانند.

واگر نوع باشد آنهارا واحد بالنوع ومشارکت درآنرا مماثلت گویند.

واتحاد درفصل باآن قسم مساوق باشد وبر تقدیر دوم اگرآن امر عارض موضوع آن‌امورباشد آنرا واحد بالموضوع خوانند.

واگر محمول برآنها باشدآنرا واحدباالمحمول گویند

پس‌اگرآن محمول ازمقوله کیف باشد اشتراك درآنرا مشابهت‌خوانند

واگر ازمقوله کم باشد مساوات و اگر از مقوله وضع باشد مطابقت واگر ازمقوله اضافه باشد مناسبت نامند و بر تقدیر سوم که نه عارض و محمول باشد ونه مقوم بلکه اضافه محضه متحققه در آن امور و مناسبت خاصه بآنها باشد همچون نسبت نفس انسانی ببدن فرقانی جرمانی یا نسبت پادشاه بمملکت ظاهری جسمانی بنا بر مذاق آنانکه اضافه نفس ببدن را مقوم آن نمیدانند آنرا واحد بالاضافه خوانند.

Marfat.com

وچون‌شرافت و کمال هرموجودی بغلبه‌وحدت ومغلوبیت‌غیریت‌وخلاف ومقهوریت کثرت وعدم ایتلاف است پس هرچه بوحدت نزدیکتر و از کثرت دورتر باشد از آنچه بکثرت نزدیکتر واز وحدت دورتر است اشرف و اکمل میباشد و بنابراین اشرف واکمل واحق اقسام واحد بوحدت واحد بوحدت حقه حقیقیه اصلیه‌است که ساحت تقدس وتنزه آیتش ازجمیع انحاء انقسام وتجزیه و کثرت وکافه اقسام‌خلاف وغیریت و قاطبه جهات تعدد و اثنینیت مبرا و منزه است سپس واحد بوحدت حقه حقیقیه ظلیه یعنی وحدت فیض مقدس ونفس رحمانی ومشیت ساریه وحق مخلوق ، به وبعد ازآن وحدت شخصیه قواهر اعلین عقول بادیات وصاعدات و انوار مدبره اسفهبدیه ونفوس‌کلیات اقرب بوحدت واحق بآن میباشد وپس ازآن واحد باتصال احق از واحد بالاجتماع وواحد باجتماع طبیعی احق از واحد باجتماع غیر طبیعی سپس واحد عددی احق ازواحد نوعی و واحد نوعی ازواحد جنسی بجنس قریب وآن ازواحد جنس بجنس‌بعید وهکذا اقرب واحق میباشد وکثیر درجمیع‌اقسام و احکام مذکوره باواحد متقابل ومتعاکس‌است.

تذئیل فیه‌تکمیل با رعین حکماء آلهین وفلاسفه روحانین که ازآنجمله است قدوه‌ارباب حکمت واسوه اصحاب‌معرفت سالك‌مسلك رشاد محقق داماد علیه‌الارف مایحیات‌رب العباد بمیقات تحقیق وتدقیق رسانیده‌اند که از تکرر هر نوع قابل تکرری ازانواع وحدت‌نوع کثرتی که مقابل‌آن‌نوع ازوحدت میباشد تحقق‌مییابد چنانکه ازتکرر وحدت نوعی کثرت‌بالنوع وازتکرر وحدت جنسی کثرت‌بالجنس واز تکرر وحدت شخصی کثرت شخصی متحصل میگردد ولی ازضم قسمی ازاقسام وحدت با قسم دیگر مباین باآن قسم حصول نوع متحصلی ازانواع کثرت ممکن التحقق نمیباشد .

چنانکه ازتضام وحدت شخصی باوحدت نوعی ووحدت‌نوعی باوحدت‌جنسی یا با وحدت بالمحمول یا بالموضوع و یا بالعکس حصول نوع محصلی از انواع کثرت میسر نبوده واز حیز امکان بیرون است چه‌حقیقت عدد ومهیت کثرت نیست مگر تکرر احاد وتألف وحدات که بدون تشابه احاد مبدء تکرر وتشاکل وحدات

منشأء تالیف صورت پذیر نمیباشد .

و چون تصور تکرر وحدت حقه صرفه سازجه وجوبیه بحکم صرف الشئی لایتثنی ولایتکرر . همچون تصور تکرر صرف وجود و محض نوریت مستحیل بالذات و متنع من جمیع الجهات است.

وقوع وحدت حقه وجوبیه جزء نوعی از انواع کثرت و بودن آن یکی از اعدادمراتب ووحدات اقسام آن غیرمتصحح الحصول و بر خلاف حکم (بتی) کافه افهام منوره وارباب عقول است .

لقد کفرالذین قالو ان الله نالث ثلاثه واز اینجا است که در احادیث مرویه از اهل بیت قدس وعصمت واخبار و خطب ماثوره از نیابیع حکمت ومخازن علم و معرفت خصوصا قطب الاقطاب دوائر توحید وغصن الاغصان شجره طیبه تفرید وتجرید یعسوب الدین و امام الموحدین امیر المؤمنین علیه آلاف تحیات رب العالمین کوکبه تحقیق این تقدیس ربانی وتمجید سبحانی باعلی مراتب نصاب بیان و تکمیل رسیده ومتکرر الورود گردیده :

قال علیه السلام فی خطبة مرویة عنه ع فی النهج اول الدین معرفة الله تعالی و کمال المعرفة التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه بشهادة کل صفته انها غیر الموصوف و شهادت کل موصوف انه غیر الصفه فمن وصفه سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله و من اشار الیه فقد حده ومن حده فقد عده ومن قال فیم فقد ضمنه و من قال علی فقد اخلی منه و قال ع فی خطبة اخری و من حده فقد عده و من عده فقد ابطل ازله و فی خطبة اخری منه ع الواحد بلاتاویل عدد الخبر لابمعنی حرکة

و سلطان العالمین و سید الکونین و مجمع البحرین و امام الوری مولانا ابی الحسن الرضا علیه آلاف التحیه والثنا در خطبه مرویه از آن سرور قریب بدین مضمون فرموده است:

احدلا بتاویل عدد ظاهر لا بتاویل المباشر

Marfat.com

وهمچنین در روایتی که شیخ‌الاسلام ورئیس المحدثین شیخ صدوق ابوجعفر محمدبن علی‌بن موسی‌بن بابویه‌القمی قدس‌الله نفسه‌الزکیه در کتاب توحید و کتاب خصال ازقطب‌الموحدین و امیرالمؤمنین ع روایت نموده حق این تنزیه بنحو اوفی مستوفی شده وبمنصه اعلی درجات بیان واکمل مراتب ظهور رسیده است باسناده المسلسل عن‌المقدام عن شریح‌بن هانی عن‌ابیه قال ان اعرابیا قام یوم‌الجمل الی‌امیرالمؤمنین ع فقال یا امیرالمؤمنین ع اتقول‌ان‌الله تعالی واحدقال فحمل‌الناس‌علیه فقالوا یااعرابی اماتری مافیه امیرالمؤمنین ع من تقسیم‌القلب فقال امیرالمؤمنین ع دعوه فان‌مایریده الاعرابی‌هوالذی نریده من‌القوم ثم قال‌یا اعرابی‌ان‌القول فی‌ان‌الله تعالی واحد علی‌اربعة اقسام فوجهان منهالایجوزان علی‌الله عزوجل ووجهان یثبتان فیه فاماالذان‌لایجوزان علیه تعالی فقول‌القائل واحد یقصد به باب‌الاعداد فهذا مالا یجوزلان مالاثانی له‌لایدخل فی‌باب‌الاعداد اما تری‌انه کفر من‌قال ثالث‌ثلثه وقول القائل هو واحد من‌الناس یریدالنوع من‌الجنس فهذا مالایجوز لانه‌تشبیه وجل‌ربنا عن‌ذلك‌وتعالی واماالوجهان‌الذان یثبتان فیه‌فقول‌القائل هو واحد لیس‌له فی‌الاشیاء شبیه کذلك‌ربنا وقول‌القائل انه‌عزوجل احدی‌المعنی‌یعنی‌به‌انه‌لاینقسم‌فی وجود ولا عقل ولاوهم کذلك ربناعزوجل .

واما آنچه در دعای ماثور از امام الموحدین وسیدالساجدین‌و زین‌العابدین علیه صلوات‌الله وبرکات رب‌العالمین ابدالابدین و دهرالداهرین وارد شده یا آلهی لك‌وحدانیة العدد.

پس‌مرادبآن وحدت صرفه‌جمعیه لابشرطیه اطلاقیه است که مراتب‌غیرمتناهیه ودرجات نامحصوره اعداد منازل نزول ودرجات ظهور ومراقی صعود انوار وبروز آثار ومدار سیرشمس‌هویت وطلوع‌آفتاب غیب مغرب‌احدیت وواحدیت آن‌حقیقت مطلقه که عین حقیقت وجود مطلق ونور صرف نامتناهی بل فوق‌مالایتناهی بما لایتناهی عدی ومدی وشدی نورالانوار جلت عظمته و تعالی کبریائه است میباشد وآن حقیقت راسم ومقوم ومبدء اصل وتمام وروح وعاد آن مراتب ودر طول آن درجات ورابع ثلثه وخامس‌اربعه وسادس خمسه‌است کماقال عزاسمه وتقدست‌اسمائه

Marfat.com

مایکون من نجوی ثلثه الاهو رابعهم ولا خمسه الاهو سادسهم ولا ادنی من ذلك ولا اکثر الاهو معهم الایه

شعر

عدد بی نهایت و بی حد — از یکی ویکی برون زعدد
بفصول و خواص نامعدود — گشته هریك زجنس خود محدود
مبدء ومنتهای جمله شمار — وحدت آمد زانمك وبسیار

ومراد بوحدت عددی که درسایر ماثورات ازمعادن وحی ربانی ومخازن علم سبحانی ازجناب کبریائی تعالی شانه نفی گردیده وحدت عددی بشرط لااست که ثانی اثنین وثالث ثلثه ورابع اربعه وخامس خمسه وداخل در باب اعداد ودرعرض مراتب ودرجات آن میباشد.

قال الله تعالی لاتتخذوا آلهین اثنین انماهو آله واحد لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثه ومقصود از کلام فصاحت وبلاغت نظام واعجاز توام حضرت زین العابدین وامام الموحدین ع تشبیه کیفیت ظهور نور نامتناهی وجه کریم وذات متعالیه الصفات نورالانوار تقدست اسماء در مراتب قوس نزول وصعود و حضرات خمس تجلیات و مراتب پنجگانه نکاحات وذرات حقایق موجودات با اتصاف باحدیت صرفه حقه ذات وسبوحیت وقدوسیت صفات وغناء من جمیع الجهات ووجوب من جمیع الحیثیات بکیفیت ظهور وحدت لابشرطی مقسمی درمراتب نامتناهی اعداد ودرجات نامحدود کثرات وحصول آن مراتب از تکرر ظهور ومد سیر نور آن حقیقت بدون انثلام وحدت حقهٔ حقیقیه وانخرام بساطت ذاتیه واحدیت وجودیه بلکه با تاکد وحدت حقه وجمعیت وبساطت حقیقهٔ آن میباشد چه وحدت لابشرط باآنکه ازحیث ذات خارج از عدد ومبدء ومنشا و مقوم واصل آنست.

بااین حال ظاهردرمراتب اعداد ومتجلی بدرجات ومحکوم باحکام آنهااست ومراتب عدد نیز مفصل احکام ومظهر آثار وخواص وحدت مزبوره میباشدچنانکه حقیقت مقدسه جناب حق تعالی شانه وجلت عظمته ازحیث ذات غنی از عالمین و بی نیاز از کونین وخارج لابالمبانیه از اقلیمین ونشانین و منزه از هرنقص وشین است

ازحیث اسماء وصفات تقدس سمات وتنزه آیات بحکم ولکل وجهة هومولیها اصل و منشاء ومبدءالمبادی وعلةالعلل اشیاء ومؤیس وجودات سماوات عوالم ارواح وانیات اراضی اشیاح ومتجلی درمرائی انفس وآفاق ومنتهی الیه تمام حرکات وغایةالغایات قاطبه اشواق ومتجلی بانوار حقایق وصور موجودات وظاهر درمجالی ممکنات و متصف باحکام تشبیهیه و صفات مخلوقات گوینده کلام فصاحت و بلاغت اختتام ومعجرانتظام ومن ذالذی یقرض‌الله قرضا حسنا وان‌الذین یبایعونك انمایبایعون‌الله و مارمیت اذرمیت و لکن‌الله رمی و حتی تعلم المجاهدین منکم و الصابرین است :

شعر

ابن فارض

بوحدته دامت لها کل کثرة　　و صحت فآنت بها کل علة

فقدصارعین الکل‌فرداً لذاته　　وان دخلت‌افراده تحت عدة

لك‌الکل‌یامن‌لاسواه‌فمن‌رای　　سواك فرویاذاك من‌احولیة

نظرت‌فلم‌ابصرسوی‌محض‌وحدة　　بغیر شریك قدتغطت بکثرة

پس وحدت لابشرط ازحیث حقیقت وخواص واحکام مثل‌اعلی وآیت عظمی ذات و صفات کروبی جهات حق تعالی وتقدست اسمائه میباشد چه ظاهر ساختن واحد بتکرار خود عدد درامثال ایجاد نمودن حق‌تعالی خلق‌را بظهور نورفعلی و تجلی مشیت‌ساریه ورحمت واسعه وفیض مقدس‌او درملابس‌امکانیه و مظاهر خلقیه ومجالی اسمائیه و صفاتیه است.

شعر

فرحمة الله فی الاکوان واسعة　　وفی‌الذوات وفی‌الاعیان جاریه

مکانة الرحمة المثلی اذا علمت　　من الشهود مع الافکار عالیة

و تفصیل دادن عدد مراتب غیر متناهیه واحد را ونامیده شدن‌آن باسماءآن مراتب مثال ظاهر ساختن اعیان ثابته و حقایق امکانیه صفات علیا سرمدیه و اسماء حسنی‌الهیه است.

Marfat.com

شعر

سبحان من اظهرنا سوته سرسنا لاهوته الثاقب

نم بدافی خلقه ظاهراقی صورةالاکل والشارب

و ارتباط حاصل بین واحـد و عـدد مثال ارتباط بین حق تعالی و خلق بمقتضی یحبهم و یحبونه و کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف است .

چنانکه برخی ازعرفاء شامخین در بیان این ارتباط فرموده اند :

فلولاه ولولانا لماکان الذی کانا فاعطیناه مایبدو به فینا و اعطانا فصارالامر مقسوما بایاه وایانا

فاحیاه الذی یدری بقلبی حین احیانا و کنافیه اکوانا واعیانا وازمانا

و لیس بدائم فینا ولکن ذاك احیانا

و بودن واحد نصف اثنین و ثلث ثلثه و ربع اربعه و نحو آن مثال نسب لازمـه ذات حـق تعالی و اضافـات منتسبه بوجود مقدس او باعتبار مجالی آفـاقیه وانفسیه وتشأنات آلهیه بمقتضی کل یوم هوفی شان است وظاهر گردیدن عدد بمعدود مثال ظاهرشدن صورعلمیه واعیان ثابته ازلیه بصور موجودات ملکیه و ملکوتیه و خلقیه وامریه میباشد .

شعر

شبستری

وجود کل ز کثرت گشت ظاهر که اوذر وحدت وجزواست ساکن

چو کل ازروی هستی هست بسیار بود از جزو خود کمتر بمقدار

بود موجـود را کثرت بـرونی که او وحدت ندارد جزدرونی

بـارقهٔ ملکوتیه

برخی از فلاسفه فخام وحکماء عظام تعلیلیه بودن کامرا در کلام امـام همام

Marfat.com

علیه آلاف تحیات الله الملك العلام را برای رفع توهم رهط فیثاغورث وظاهر معتقد عددتبیین لئام که عددرامبدء پیدایش عالم وانتظام آن میدانند. وجه جمع بین مانورات از مخازن وحی سبحانی ومرویات ازمعادن علم ربانی قرارداده اند وحدیث شریف را بدین نحو معنی فرموده :

ای اللهم منك و عنك وحدانیة العدد الذی توهم هـولا السفلة آلام مبدء ـ الاشیاء و انت المبدء و المعاد لا العدد العاد الذی هـو مجعول و معلول لـذاتـك و مصنوع جنابك .

و برخی دیگر آنرا دلیل بر مجعولیت و اصالت وجود از راه مساوقه آن باوحدت قرار داده اند ووجه مزبور هرچند از میزان استقامت دور نمیباشد ولـی وجهی که ما بدان اشاره نمودیم بتحقیق نزدیکتر وبقبول سزاوار تراست و از این بیان قویم الارکان بمیقات ظهور ومشکات بروز وتبیان رسیده است کـه از بـرای وحدت عددی درعرف حکمت واصطلاح اهل معرفت دواطلاق است که بیك اطلاق نفی آن ازوجود حق تعالی واجب وبدیگر اطلاق نفی آن جایز نمیباشد .

اشراق عرشی ۴

اصحاب حکیم بزرك و فیلسوف سترك فیثاغورث یونانی وحدت را بوجـه دیگر بوحدت قبل الدهر ومع الدهر ووحدت بعدالدهر و وحدت مع الزمان تقسیم نموده ووحدت قبل الدهر را بوحدت امر باری تعالی ووحدت مع الدهر را بوحدت صادر اول ووحدت بعدالدهر را بوحدت نفس ووحدت مع الزمان را بوحدت عناصر ومرکبات تخصیص داده اندو بتقریب دیگر وحدت را بوحدت بالذات ووحدت بالعرض ووحدت بالعرض را بوحدتی که مبدء عدد میباشد وداخل درعدد نیست و بوحدتیکه مبدأ عدد است وداخل در آن نیز میباشد تقسیم فرموده ووحدت بالذاتی را بذات کرو بی جهات مبدع ومبدء کل تخصیص داده ووحدت بالعرض غیرداخل دراعداد را بوحدت عقل فعال مثال زده ووحدت مطلقه را ساری درقاطبه موجودات ولازم غیرمنفك از آنها ومستفاد از وحدت باری تعالی دانسته اند وشرافت و کمال هر موجودی را بغلبه وحدت ومنقصت ومآل آنرا بغلبه

Marfat.com

کثرت مستند نموده‌اند.

واکارم فلاسفه آلهیین وافاخم حکماء یونانین ازدیاد وتکاثر معلومات وتضاعف ترکیب و کثرت مجعولاتررا حاکی از کمال وموجب اشتداد بساطت وازدیادوحدت مبدء اعلی وعلت اولی دانسته اند.

وارباب درایت وعرفان واصحاب شهود وایقان واهل مکاشفه و معاینه بوجه دیگر وحدت و کثررا بوحدت و کثرت حقیقیه واضافیه تقسیم نموده و فرموده اند که وحدت حقیقیه عبارت ازلحاظ شیئی است بماهو غیرمنقسم و واحد فحسب یعنی لحاظ اتصاف شیئی است بوحدت لابشرط سازج از هرگونه حد و خالص از هر اعتباری که مشعر بکثرت ومؤذن باثنینیت و موهم غیریت و دوئیت باشد بحیثی که جهت‌مقابله باکثرت ومعاندت با اثنیت دراوملحوظ نگردد چه‌این اعتبارخودمؤذن بکثرت ومشعربنوعی از اثنیت ومنافی باوحدت خالصه سازجه ازقید وعاری وبری ازهرگونه‌جدائی ومغایرت است ووحدت اضافیه لحاظ شیئی‌است بمالاینقسم بماهو غیرمنقسم یعنی لحاظ شیئی است.

ازحیث اتصاف بوحدت بشرط لامقابله باکثرت ومغایره با اثنینیت بحیثیتی که مقابله باکثرت ومغایرت با اثنینیت دراو ملاحظه شود و کثرت حقیقیه ملاحظه شیئی است. بماهو متکثر و منقسم و نظر در امور متعدده و متکثره است بحیثیتی که آنچه مشعر بوحدت و ایتلاف و موافقت و مرافقت باشد حتی مغایرت باوحدت ومقابلت بایگانگی وایتلاف که مرجع آن بلحاظ جهت اتحاد است‌در او ملحوظ نگردد و کثرت اضافیه لحاظ امور عدیده کثیره است من حیث آنها کذلک و متعددة بالحاظ مقابل بودن آن با وحدت وجواز اتصاف آن جهت بعدد ویگانگی ازجهت دیگر غیر ازجهتی که آن امور من حیث هی هی متکثر میباشند واین اعتبارات را دراسماء آلهیه وصفات فیوضه وجوده ولوازم وشئون آنها ملحوظ نموده وفرموده اند.

هرگاه اسماء وصفات ولوازم ومظاهر آنها که اعیان ثابتات وحقایق ممکنات میباشند ملاحظه شوند.

بطور استهلاك در عین وجود مطلق وانمحاء درحقیقت حق تعالی و رجوع آنها ازجهت وجود وهستی بهستی یگانه ووجود واحد من جمیع الجهات واحد و بسیط من جمیع الحیثیات وصرف وسازج بجمیع اعتبارات وملاحظه شود آن وجود صرف وهستی مطلق ازحیث احاطه قیومیه وغالبیت وجودیه بر تمام آنها دراینصورت بر همه آنها حق گفته شود و گویند جمیع آنها حقند و وحدت آنها نیز وحدت حقیقیه میباشد.

وهر گاه ملحوظ شوند بماهی تعینات وجودالحق وشئونه وصفاته وشجونه ونعوته بر آنها اطلاق اسماء وصفات ومظاهر و رقایق و مجالی ومنصات میشود و وحدت آنها وحدت اضافیه خواهد بود.

وهر گاه ملاحظه شوند بماهی کثرات وجودیه وتعددات اطواریه وتکثرات ظهوریه وتطورات نوریه متباینه وتجلیات متفننه بر آنها خلق وسوی اطلاق میگردد وکثرت آنها کثرت حقیقیه میباشد

وهر گاه [illegible] وحقیقت

آنها بامری [illegible]

اشیاء

خاتمه صمدانیه

چون بین کثرت ووحدت تقابل کیلیت ومکیالیت است درازاء هر قسمی از ازاقسام مذکوره برای وحدت قسمی برای کثرت متصوراست.

ولی غواصان بحر بیگران حکمت وبیداء لایتنا های معرفت باعتبار و لحاظ دیگر کثرترا بکثرت قبل الذات و کثرت مع الذات و کثرت بعدالذات تقسیم فرموده اند و کثرت قبل الذات ومع الذات را در مبدعات بنظر فلاسفه مشاء باعتبار ترکیب ازجنس وفصل وازدواج ازحیث ماهیت وانیت وایسیت وحیث مائیت شارحه ومائیت حقیقیه وحیث مرتبه تقرر ومرتبه وجود وحیث جواز وحدوث ذاتی و یا دهری و سرمدی وامکان ماهوی وفقر دائمی فی الازل والابدوغناء عرضی استعاری ووجوب

غیری وحیث مفهوم ما بالقوه ازجهت جوهرذات وطباع امکان ومفهوم ما بالفعل از جهت استناد بجا عل مطلق و قیوم حق ومبدء تام وفوق التمام میباشد وبنظر حکما اشراق و رواق که مجرداترا بسائط مطلقه وانیات سازجه وعاری ازماهیت و کثرت ظلمانیه وبری از ملابسه مابالقوه وفقد نفس الامری از تلقاء جوهرذات وتخوم کنه حقیقت دانسته و کثرت آنهارا کثرت نورانیه وازجهت اختلاف بشدة وضعف و نقص و کمال وزیاده ونقصان باعتبار اصل حقیقت نوریه وجودیه محیط مطلقه میدانند که باعتبار تحلیل آنها درنظر عقل دوربین وظرف تکثیرالواحد باصل وجود و شدت وضعف و کمال ونقص وفقد ذهنی ولیست ذاتی عقلی که درآنها باعتبار قطع نظراز رابطه انتساب وعلاقه ارتباط آنها بمبدء کل وجود وایسیت وجود حاصل میشود متصور میگردد.

و درکیانیات انوجود وزمانیات الحصول علاوه برجهات کثرت مارالبیان سبق عدم زمانی وامکان استعدادی وماده ومده وترکب از هیولی وصورت و تضاعف استعدادات وقوی وعدمات میباشد.

و کثرت بعدالذات عبارت است از تکثر سلوب لازمه و اضافات عارضه و تکثر مبادی آن اضافات که لوازم صفات حقیقیه است و همچنین صفات زائده و کمالات ثانیه لاحقه وتحولات وارده وهلیات بسیطه ومرکبه صفات حقیقیه و امثال آن اموراست.

تکملة عرشیه

ارباب تحقیق ودرایت واصحاب فهم وکیاست درفرق بین واحد واحد بوجوه بسیار وفروق بیشمار ذکرنموده اند که مابرای احتراز از اطناب و طول برخی از آن وجوه اختصار میورزیم.

۱- واحد متفرد بالذات واحد متفرد بالذات والمعنی است.

۲- واحد بمعنی نفی مشارك دوماهیت وصفات وتفرد درایجاد وتدبیر وافاضه فیض بقاطبه اشیاء وعامه ممکنات است واحد بمعنی بساطت محضه و سزاجت مطلقه

Marfat.com

وبرائت تامه ازتبعض وتجزیه وزیاده ونقصان وتنزه ازجمیع انحاء تعدد از ترکیبی وتحلیلی وذهنی‌وخارجی‌وعددی وغیرعددی ومقداری وغیرمقداری ووهمی‌وتخیلی واضافی وحقیقی است.

۳ ـ واحـد داخل در عدد دو ضرب است واحـد خارج از عدد و بی نیاز از آنست .

٤ـ واحداسم ازبرای مفتح عدد ومبدء آنست واحد اسم‌است برای‌نفی آنچه ازعدد بااو ذکر گردیده.

٥ ـ واحـد اطلاق بر ذوی‌العقول و غیر ذوی العقول میشود واحد مختص‌به ذوی‌العقول است .

٦ـ واحد داخل دراحد میشود ولی‌احد داخل‌درواحد نمیگردد

۷ـ برای واحد ازسنخ خود ثانی متصوراست ولی‌احد بمعنی نفی مطلق‌ثانی و مسانح است .

ایقاظ عرشی

از این بیانات برهانی المبانی والمقدمات وبیانات سابقه بعرضه ظهور وحـد اعلی مرتبه جلا وتبیین رسیده که واحد بوحدت حقه حقیقیه اصلیه وحدتی است که از جمیع انحاء کثرت ومراتب غیریت واثنینیت منزه ومبرا باشد ونیز اکمل مراتب وحدت وانبل اقسام ومعانی یگانگی ومحوضت احدیت از هریك از اقسام و معانی مذکوره برحسب‌اختلاف انظاروتفاوت افکار وتفنن مشارب وتشذب مآرب مختص بذات تعالی وتقدس آیات واجب الوجود بالذات‌الذی هوالواجب من جمیع‌الجهات والحیثیات است.

و وحدت ذات مقدسه سبوحیه و قدوسیه جناب کبریائی تعالی شانـه و بهـر سلطانه وحدت حقه حقیقه ذاتیـه سرمدیـه ازلیه مطلقه محیطه لاشرقیه و لاغـربیه وجوبیه میباشد .

وصرافت وحدت ذاتیه ومحوضت وسزاجت احدیت حقه سرمدیه وقف حریم

Marfat.com

حرم کبریائی حق‌تعالی شانه است که از جمیع انحاء کثرت وتمام اقسام ترکیب و اثنینیت وغیریت وسوائیت از کثرت قبل‌الذات ومع‌الذات و بعدالذات وتقسیم بذات وصفت و تحلیل بوجود و ماهیت وانقسام باجزاء عقلیه و خارجیه و مقداریه وتعدد صفات زائده واضافات متکثره وسلوب مختلفه وجهات متعدده وبالجمله آنچه‌قادح صرافت دروحدت‌وسزاجت دراحدیت وموجب انثلام بساطت‌مطلقه ومبسوطیت‌تامه کاملة است منزه ومبرا ومقدس ومتمجدومتعالیست‌چه ذات مقدسش صرف الانیت‌و الوجود ومحض النور والبهاء اللایتناهی بمالایتناهی بل‌فوق مالایتناهی‌بمالایتناهی مدة وغدة وشدة است.

وتکثراسماء کمالیه تقدیسیه وتمجیدیه وتعدد صفات جمالیه وجلالیه‌واختلاف مفاهیم کمالات وجوبیه و اضافات عارضه و نسب متعدده و سلوب متکثره بوجهی از وجوه مستلزم تکثری در ذات و جهات ذات قیومیه تقدس و تنزه نژاد او نمی گردد.

چه حیثیت وجوب ذاتی و تأکد وجود سرمدی بوحدتها الحقة المحضة الوجوبیه التی بها بهائها الحق و کماله‌المطلق بازاء جمیع اسماء تمجیدیه وتقدیسیه وقاطبه صفات کمالیه وسبوحیه وقدوسیه وجمالیه وجلالیه میباشد.

شعر

عبار اتناشتی و حسنك واحد　　و کل الی ذاك‌الجمال یشیر

وهمچنین مرجع تمام سلوب بسلب امکان که بحکم‌سلب‌السلب بوجب‌الانیات بوجوب وجود است ونیز مرجع کلیه نسب واضافات و ظهورات و تشأنات بحکم و وما امرنا الاواحدة وقل کل یعمل علی شاکلة باضافه قیومیه اشراقیه وفیض اقدس و مقدس ونفس رحمانی وحق مخلوق به ورحمة واسعه ومشیت ساریه وحیات ساری در داری وذراری است.

شعر

این‌همه عکس می و نقش مخالف که نمود
یك فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

Marfat.com

وهو تقدست اسمائه كماقيل بل فوق مايقال اوقيل الباری تعالی واحدلا كالاحاد ولايدخل فی العدد ولايدرك من جهة العقل ولامن جهة النفس فلاالفكر العقلی يدركه ولاالمنطق النفسی يصفه فهو فوق الصفات الروحانيه والكمالات المتصوره الروحانيه غير مدرك من نحو الذات وغير متصور من جهة كنه الصفات وانما يدرك بآثاره ويشهد بصنايعه وافعاله وكل عالم من العوالم يدركه بقدر الاثار التی يظهر فيه صنعته ويصفه بذلك القدر الذی خصه من صنعه وابداعه و رحمته فوحدته غراسمه قائمة بالذات غير مستفادة من الغير بل يستفاد منها وحدة الممكنات واحديه المتحدات وايتلاف المؤتلفات لايأتلف منها كثره ولايحيط بها العده ولاالمده بل وحدته وحدة الاحاط بكل شئی ووحدة الحكم على كل ذده و فيئی وحدة يصدر عنها الاحاد فی الموجودات والكثره فی المخلوقات واحديته لايشوبها شائبه التركيب فهو سبحانه بوحدة ذاته بكل شيئی محيط ومبدء كل مركب وبسيط

باب دوم

در بيان اقسام ومعانی بسيط ودر آن نيز چند فصل است.

فصل اول

در اطلاقات بسيط ابانية عرفانيه چنانكه از برای واحد در عرف حكماء عظام واصطلاح عرفاء فخام اطلاقات عديده ومعانی كثيره است واتم معانی و اكمل مراتب واشرف درجات وانبل اطلاقات مقصور بذات كروبی جهات باری تعالی وحق عزاسمه است.

همچنين برای بسيط درعرف اهل حقيقت وابناء طريقت اطلاقات عديده و معانی متعدده ميباشد كه اتم انحاء و اكمل اقسام آن منحصر بذات مقدس حقيقت الحقايق ومبدء المبادی ومؤيس الايسيات ومحقق الانيات است چه بسيطرا گاه بر بسيط آفاقی مركب انفسی اطلاق ميكنند و گاه بر بسيط انفسی و آفاقی اطلاق مينمايند و بعبارة ديگر مقصود از بسيط برخی از اطلاقات و پاره اصطلاحات چيزيست كه از صور مختلفه وقوای متضاده مركب نباشد وباين اطلاق عناصر اربعه را بسايط مينامند

وباطلاق ديگر چيزيست كه از تركب خارجی وايتلاف وجودی از ماده و

Marfat.com

صورت وقوه وفعلیت مبرا ومنزه باشد ولو آنکه درقعر انبیق عقل وظرف تکثیر-
الواحد و کتاب نفـی ازشائبه ترکیب مبری نبوده واز ازدواج از جنس و فصل و
ذات وصفت ووجدان وجودی وفقدان ماهوی عاری نباشد وباین اطلاق برصور و
قوا و اعراض اطلاق بسایط مینمایند نه برعناصر و باصطلاح نیگر اطلاق بسیط بر
چیزی میکنند که از انحاء ترکیب خارجی واقسام ازدواج آفاقی و انفسی حتی از
مهیت بمعنی حکایت فقد نفس‌الامری عاری و بری باشد وباین اطلاق امور سابقه‌از
حد بساطت خارج واز حریم سزاجت بیرون بوده و از ممکنات فقط بعقول قادسیه
مرسله وقواهراعلیین ونفوس اسفهبدیه بعقیده حکماء اشراق وفلاسفه رواق که‌آنها
را انوار محضه وانیات صرفه میدانند اطلاق بسیط میکنند .

وباطلاق دیگر مراد ازبسیط چیزیست که ازجمیع جهات ترکیب و قـاطبه
انحاء مزج وازدواج ازقبیل‌ترکیب‌ازمواد وصور واجزاء خارجیه وعقلیه وترکیب
ازذات وصفت ووجود ومهیت بمعنی‌حکایت ازفقد عقلی ویانفس‌الامری ومعروضیت
اضافات متعدده ونسب‌مختلفه وسلوب متکثره وتمام اقسام کثرت وترکیب‌وازدواج
وعامه موجبات تعدد وتکثر و شائبه اثنینیت و قاطبه لوازم شفعیت و دوئیت وآنچه
قادح وحدت حقه‌حقیقیه ومستلزم انثلام‌احدیت ذاتیه وصمدیت وجودیه‌وصفیه وفعلیه
وآثاریه وفقر دردهندگی واحتیاج در بخشندگی بشرایط وآلات ونحو آن‌باشد
عاری وبری بوده باشد.

وباین اطلاق بذات مقدس واجب تعالی وتقدس منحصر وغـیر او را از این
بساطت حظی وازاین سزاجت بهرهٔ و از این صمدیت و احدیت بوجـه من الوجوه
نصیبی نمیباشد .

وبساطت باین معنی عین وحدت حقه حقیقیه است واز اینجا است که از این
قاعده تاره بعدم جوازصدور کثیر از واحد وتارة بعدم جواز مبدئیت بسیط ازبرای
اکثرازواحد تعبیر مینمایند .

باب سوم

در بیان مجرای این قاعده ومراد حکما از واحد درطرف علت ودر آن نیز چند فصل است.

فصل اول ایقاظ ربانی

اعاظم فلاسفه متالهین و افاخم حکماء شامخین قدست اسرار هم اجمعین مجرای این قاعده شریفه واساس محکم‌البنیان و برهانی الاساس را واحد بوحدة حقه حقیقیه ذاتیه ازلیه وبسیط مطلق وتام فوق‌التمام من جمیع الجهات و الحیثیات دانسته و اجرای آنرا درغیر واحد بوحدة حقه حقیقیه جایزنمیدانند چنانکه صدر-المتالهین وقدوة الحکماء الاسلامیین ومحی سنن الرواقین والاشراقین علیه شآبیب رحمةالله الملك الحق‌المبین در اکثر تصانیف و کتب ومؤلفات خود تصریح بایـن مطلب نموده وبیان آنرا بنحو اوفی استیفا فرموده است :

قال‌قدس فیمبحث‌القوی من‌سفر النفس فاعلم‌ان‌المذکور فی‌مدارك‌المتأخرین من اهل‌البحث ان‌الحجة فی تعددالقوی عندالحکماء کالشیخ و غیره ان‌القوی بسایط والبسیط لایصدرعنه بالذات الافعل واحد الی ان‌قال و هذالیس کما زعموه اذتلك الحجه غیر جاریة الا فی‌الواحد الحقیقی‌الذی هوواحد من کل‌الوجوه و لیست‌القوی کذلك و قال فی حاشیه الهیات الشفا ولیس هذا المطلب ای‌عدم جواز صدور افعال کثیره عن فاعل واحد فی مادة واحده مبنیا علی قاعدتهم ان الواحد لایصدر عنه الاالواحد کما توهمه کثیرمن‌المتاخرین فارادوالنقض بصدورالکثیر من طبیعة الجسم البسیط کالارض مثلا فان لها مقدار اجسمیا و سطحا ولونا غبراء و ثقلا و یبوسته و برودة و کونا فی‌الحیر وسکونا کل‌ذلك من فعل‌الطبیعه ولم‌یعلموا ان‌قولهم الواحد لایصدرعنه الاالواحد مختص بالواحد من جمیع‌الجهات وهذا مبنی علی قاعدةاخری وهوان تکثر افرادالنوع الواحد لایمکن‌آن‌یکون الا بسبب تکثر الماده اوتکثر استعداداتها فان المهیه و لوازمها مشترکة متفقه فی‌الافراد لا یقع بها الا اختلاف فی‌الافراد فلابدفی ذلك من اسباب خارجه من‌الطبیعه ومن قوه استعداد لماده قابله-

Marfat.com

للتكثر والانقسام حتى تحصيل بهاالكثره العدديه فاذاكان الفاعل واحداوالماده واحده لايفعل من كل مايفعله بحسب الجهات والحيثيات التى فيه الامرا متفقا متشابها بها فاذا اقتضى شكلا يجب ان يكون غير مختلف الاجزاء وغير الكره من الاشكال كالبيضى ـ والمفرطح لايكون كذلك انتهى.

ومحقق لاهيجى قدس درمبحث علت ومعلول ميفرمايند:

ان الفاعل المستقل اذاكان واحدا من جميع الجهات بحيث لايكون فيه كثرة ـ الوجود والمهيته ولايكون متصفا بصفة حقيقيه زائده فى الخارج او اعتباريه زائدة فى العقل ولايتوقف فعله على شرط وآلة وقابل فلايمكن ان يصدر عنه فى مرتبه واحده الامع واحد انتهى .

ورئيس حكماء مشائين نيز درمصنفات خود تعبير از موضوع قاعده بواحد بوحدت حقيقيه فرموده.

وخاتم الحكماء وسلطان المتالهين، خواجه نصير الدين طوسى قدس در شرح اشارات نيز بهمين منوال تعبير فرموده ومخالفت عامه را با اين قاعده محمول برغفلت آنها از معنى وحدة حقيقيه نموده است.

و امثال اين كلمات در كتب ائمه فن حكمت و خريطين صناعت فلسفه و علم معرفت بسيار ومتجاوز ازعدو شماراست كه نقل همه آنها مناسب با مبناى ما دراين رساله نميباشد .

ولى برخ ديگر از حكماء متاخرين وفلاسفه اسلاميين از قبيل محقق اصفهانى وفاضل نورى وعلامه سبزوارى قدست اسرارهم مجراى اين قاعده را بواحد حقيقى صرف وغير حقيقى بمعنى اعم يعنى واحد بوحدت حقه حقيقيه وغير حقه حقيقيه ووحدت عددى و نحو آن تعميم داده اند . چنانكه محقق اصفهانى درحاشيه شوارق در اين مبحث ميفرمايد :

الظاهران مناط الحكم هو كون الفاعل واحداسواء كان له جهة اخرى سوا كونه فاعلا ام لا .

و همچنين محقق سبزوارى در حاشيه سفر نفس اسارير كلاميكه از صاحب

Marfat.com

کتاب‌مذکور نقل‌شده اعتراض فرموده ومیفرماید:

وفیه نظراما اولا فلانه‌قدس نفسهٗ یجربها فی‌الطبایع تبعاللقوم بـان مقتضها الکرویه فان‌الطبیعه واحدة والفاعل الواحد فی‌القابل الواحد لایفعل‌الا فعلا واحدا واما ثانیاً فلانه قدس اشارالی‌لاجزاء فی‌الالهیات فی‌فصل معقود لهذا القاعده بقولـه ان‌الحق الواحد الصرف. و کذاالواحد بماهو واحد لایصدرعنه بتلك‌الحیثیه الاواحد واما ثالثا فلان‌الواحد الغیرالحقیقی و ان جازفیه کثرة الحیثیات الاانه لایناسب آیة حیثیة کانت لای‌معلول کان مثل‌ان‌یفعل الطبیعة الواحدة شکلامضلعا سطحه یجنسهاو خطه بفصلها و نحوذلك والافلم‌لایجوزان یفعل‌النار الاضائة والاظلام ویفعل‌الطبیعة التحریك والتسکین من غیراشتراطه بوجدان الحالة الملائمة وفقد انهاانتهی

واز آنچه در فرمایش صدرالمتالهین درحاشیه برالهیات شفانقل‌نمودیم ظاهر میگردد که اعتراض محقق مذکور بر صاحب اسفار قدس وارد نمیباشد چه در آن عبارت تصریح فرموده که مبنی قاعده جاریه درطبایع قاعدة مزبوره نیست بلکه از برای آن مبنی علیحده واساس دیگریست که بدان در کلام مزبوره اشاره گردیده است وفرمایش آن‌حکیم بزرك درالهیات نیز دلیل‌برآنچه محقق مزبـور استفاده فرموده نیست .

چه درصدر کلام آن‌حکیم مکرم وفیلسوف معظم قاعـده تخصیص بـواجب داده شده بـاآنکه ملاك دراین‌قاعده وجوب وجود نبوده بلکه اتصاف‌بوحدت‌حقه حقیقیه اصلیه است.

ولی چون وحدت مزبوره اختصاص بواجب تعالی دارد و غیر ذات مقدسه او هرممکنی زوج ترکیبی است وعاری از شائبه کثرت و ترکیب نمیباشد و بعبـارت دیگر وحدت بمعنی مزبور مساوق با وجوب وجود بالذات و من جمیع الجهات و الحیثیات است و غیر واجب تعالی را از آن بهره و نصیبی نیست لذا آنرا اختصاص بواجب تقدست اسمائه داده ودر نظر عارجین معارج تحقیق ومـدارك تدقیق بـین اختصاص قاعده بواجب‌تعالی واختصاص وحدت حقه حقیقیه‌ذاتیه بذات کروبی‌جهات اوفرقان بین‌وبون بعید میباشد.

Marfat.com

وبرای اشاره باین نکته غامضه آن حکیم بزرك و فیلسوف سترك فرموده است و کذا الواحد بماهو واحد الخ .

با آنکه ممکن است که مقصود آنجناب از واحد بماهو واحد همان وحدت حقه حقیقیه ذاتیه وجوبیه باشد .

چه گاه واحد گفته میشود وازاو اراده میشود چیزیکه مباین با وحدت و متصف بوحدت است مانند ماء واحد وانسان واحد.

وگاه اطلاق میشود وبآن اراده میشود نفس واحد بماهو واحد که وحدت ذات اوست ومرکب از وحدت وشیئی دیگر که مبائن باوحدت ومتصف بوحدتیکه زائد برذات او باشد نمیباشد چنانکه رئیس حکماء عظام و شیخ فلاسفه فخام در الهیات شفا تصریح باین امر فرموده است و مقصود صدر المتالهین از آن تعبیر نیز اشاره باختصاص وحدت مزبوره بذات مقدس حضرت حق تعالی وعینیت وحدت ذات مقدس اواست.

ویا اشاره بآنستکه ملاك درعدم صدور کثرت ازعلت واحده و فاعل واحد اتصاف بوحدت حقه حقیقیه است که هرگاه بفرض محال غیرواجب تعالی متصف بآن شود صدور کثیر از او نیز ازحریم جواز وافق امکان خارج است.

وبهرحال عدول آن بزرگوار ازعقیده خود ازعبارتیکه محقق سابق الذکر نقل واستنباط فرموده منجز ومسلم نمیگردد .

وآنچه راکه آن محقق بارع در کلام خود بآن اشاره واستناد فرموده است نیزدلیل برفرموده ایشان نیست چه لزوم مشاکلت بین علت ومعلول و حیثیت مناسبت بین اثر ومؤثردرنظر عده ازاساطین عقول وابناء معرفت اصلیست مستقل وقاعده [illegible] علیحده ومنفرد که با قاعده الواحد لایصدر عنه الاالواحد منجانس و برحسب مورد در عموم و خصوص متعاکس و در ثمره و نتیجه متداخل و متعانق و بنظر برخی دیگر متوافق ویا از مقدمات ومبانی آن میباشد و از حیث برهان و دلیل نیز مفترق هستند .

چه دلیل بر لزوم مشاکلت ومناسبت بین علت و معلول و مشابهت بین اثر و

موثر اختلال امر تأثیروتأثر وتحقق هرج ومرج ووقوع ترجیح بلامرجح درسلسله جعل وایجاد وتخلیق وتکوین واختراع وصنع وابداع بلکه شهادت فطرت سلیمه وقریحه مستقیمه ودلالت حس وعیان‌ومشاهده ووجدان‌است ودلیل‌بر قاعده‌مزبوره براهین دیگریست که درمحل خود بدانها اشعار خواهد شد و نیز لزوم مشاکلت و مشابهت درتمام علل جاریست وقاعده مزبوره در نظر اکثر حکماء عظام و فلاسفه گرام مجرا ومورد آن علل بسیطه موجبه وواحد بوحدت حقه حقیقیه است چون طبائع بسیطه دارای دوجهت و واجد دو حیثیت میباشند حیث اتصاف بوحدت و بساطت وحیث‌اتصاف بمبدئیت وتاثیر وازحیث‌اولی بنابرآنکه مجرای قاعده‌مزبور (الواحد لایصدر عنه الاالواحد) واحد بوحدت حقه حقیقیه باشد آن قاعده مثبت عدم جواز صدورامورمتکثره مختلفه واشیاء متعدده متبائنه ازطبیعت واحده‌نمیباشد چه طبایع بسیطه امکانیه دارای بساطت مطلقه و وحدت حقه حقیقه نبوده ومتصف بآن نمیباشند بلکه قاعده دیگریست که صدرالمتالهین قدس‌سره بدان‌اشاره فرموده وما نیز دراول این‌فصل‌ازآن بزرگوار نقل‌نموده ایم (یعنی‌لزوم استناد تکثرافراد نوع واحد بتکثر ماده وتکثر استعدادات‌آنست) وواز جهت وحیث ثانیه مستند عدم صدور امور مختلفه متبائنه وآثار متکثره متخالفه ازطبیعت واحده لزوم مشاکلت ومناسبت بین علت ومعلول و مشابهت و مجانست بین اثر و موثر است که محقق سابق‌الذکر (علامه سبزواری) درآخر کلام خود بآن اشاره فرموده وما نیز آنرا ازآن جناب نقل نموده‌ایم (یعنی قول آن‌بزرگوار) فلان الواحد الغیرالحقیقی وان جازفیه کثرةالحیثیات الاانه لایناسب آیة حیثیه کانت‌لای معلول کان‌الخ) و چون علامه مزبور بین این دوقاعده فرقی قائل نشده ومرجع آن دورابیك اصل و یک قاعده دانسته لذا برآن حکیم بزرك ایراد فرموده است.

وبنا براین تفریح مذکور در کلام آن علامه اعلی‌الله رتبته و مقامه و استثناء مزبور وثانی مرقوم اگرمبتنی برجریان قاعده‌الواحد باشد عدم‌جواز صدور کثرت ازطبیعت‌واحده بلحاظ وحدت‌آن مسلم‌نیست‌وفرمایش آن‌محقق‌در ردصدرالمتالهین ازحیث بنا ومبنی مختل‌الاساس میباشد چه‌وحدت طبائع بسیطه بشرحی که مذکور

Marfat.com

شد واحدت حقه حقیقیه نمیباشد .

واگرمبنی براصل دیگری که در کلام صدرالمتالهین قدس‌سره مذکورشده ویا مبنی برلزوم مشاکلت ومشابهت بین علت ومعلول واثر وموثر باشد هرچند عدم جواز صدور امور کثیره متبائنه از طبیعت واحده مسلم است ولی مستند بقاعده مزبوره نبوده ومبنی آن قاعده واصل دیگریست که بدان‌اشاره شده وفرق بین‌آن دو درفصول سابقه باعلی مرتبه بیان بنصاب‌تحقیق وتبیین رسیده‌است.

و اعطاء حق‌مقام باشباع مناسب باوضع این وجیزه که مبنی‌آن براختصارو اقتصار است نمیباشد .

ولی برای روشن‌شدن مرام اساطین‌فن حکمت وخراطین‌علم فلسفه ومعرفت بطوراجمال اشاره نموده ومیگوئیم .

مقصوداز تأسیس قاعده مزبوره‌اصلاوعکساً شهادت ودلالت وحدت و کثرت هریك از علت ومعلول واثر وموثر بروحدت و کثرت دیگری وحکایت تعدد و عدم تعدد هریك از تعدد وعدم تعدد آن میباشد .

و آن دلالت و حکایت مخصوص بصورتی است که وحدت علت وحدت حقه حقیقیه ذاتیه باشد چه درغیر این‌صورت بموجب قاعده مزبوره نمیتوان صدور امور کثیره‌را ازعلت واحده وطبیعت بسیطه‌ممتنع دانست وبرهان قائم برآن قاعده مثبت آن نخواهد بود.

وبعبارت دیگر وحدت شخصیه غیرحقه بموجب این قاعده برهان لمی برعدم تعدد معالیل آن نبوده چنانکه تعدد معالیل نیز برهان ودلیل انی برتعدد علل آن نخواهدبود بخلاف آنکه علت متصف بوحدت حقه حقیقیه و واحد من جمیع الجهات و بسیط من جمیع الحیثیات باشد چه‌بر این تقدیر بحکم قاعده مزبوره وحدت علت برهان لمی بر وحدت معلول و تعددمعالیل‌آیت کثرت ودلیل‌انی برتعدد علل یاتکثر جهات علت وعدم استناد آنهابعلت واحده میباشد .

واز اینجاست که صدور امور کثیره را بنحو مزبور از عقل نخستین باآنکه

Marfat.com

دارای وحدت و بساطت وجودی میباشد تجویز نموده وازواجب تعالی تجویز نفرموده اند اینست محصل مرام صدرالمتالهین قدس سره واتراب آن جناب در تخخیص دادن مورد قاعده مزبوره بواحد بوحدت حقه حقیقیه وجوبیه ذاتیه واگر گفته شودچون درنظر ارباب تحقیق وتدقیق واسلاء عقل وخرد جهاتی که برای تحصیح صدور کثیر ازواحداعتبار شده مانند جهات سته متصوره درعقل نخستین درحقیقت فاعل مامنه الصدور و مستقل در افاضه و تأثیر نمیباشد بلکه فاعل مابه الوجود و مصحح قابلیت و متمم قبول آنست .

وبنا براین اگر واحد شخصی متصف بوحدت غیر حقه ازجهت واحده که منحل بجهات دیگر نگردد ومانندجنس سافل که منحل بجنس متوسط وعالی میشود وهمچنین نوع سافل که منحل باجناس وفصول متوسطه وعالیه میگردد نباشداز آن جهت علت ومصدر امری شود بحکم براهینی که برعدم جواز صدور کثیر ازواحد بوحدت حقه حقیقیه اقامه گردیده از آن جهت بینها و بانفرادها مصدرامر دیگر مباین با آن امر نخواهدشد. چه آن شیئی ازاین حیث درحکم واحد بوحدت حقه حقیقیه است و صدورامور کثیره ازاین جهت ازاو جائز نمیباشد گفته میشودچون چنین چیزی دراین صورت چنانکه فوقا بآن اشاره شده ازاین حیث درحکم واحد بوحدت حقه حقیقیه است واجراء قاعده درامثال آن قادح درفرموده صدرالمتالهین قدس سره نخواهد بود چه مقصود آنجناب آنست که مطلق بساطت و وحدت وعلت موثر دلیل بر وحدت معلول واثر نخواهد شد .

زیراهرگاه علت وموثر بسیط مطلق وواحدبوحدت حقه حقیقیه نباشدوحدت وبساطت آن دلیل بر وحدت معلول واثرآن نمیباشد چون بسیط اضافی وواحد بوحدت غیر حقه حقیقیه ممکن است درتخوم عقل و قعر انبیق ذهن منحل بجهات کثیره و حیثیات عدیده بشود و از هر جهتی منشاء امری که مباین با امر دیگر باشد بگردد ولوآنکه بحکم قاعده مزبوره ازجهت واحده وحیثیت فارده منشأئیت اواز برای امورمتعدده متکثره ممکن نباشد .

وبنا براین هرگاه بخواهیم قاعده را تعمیم داده وشامل مطلق واحد وبسیط

Marfat.com

بنمائیم باید در تحریر آن بگوئیم ازشیئی واحد از جهت واحده وحیثیت فارده‌جز یك چیز ممکن‌الصدور نمیباشد یا گفته شود از واحد بماهو واحد بنابرآنکه مراد بآن واحد بوحدت حقه حقیقیه نباشد که آنهم در حکم همان تقیید مزبور خواهد بود چه هر کثیری منتهی بواحد میشود وهرچه دارای جهات عدیده باشد بالاخره بجهتیکه بجهت دیگر منحل نشود منتهی خواهدشد.

و بنابراین تخصیص موضوع قاعده بواحد بوحدت حقه حقیقیه یابسیط من - جمیع‌الجهات لازم نیست وفائده این‌تعمیم براین‌تقدیراثبات لزوم تحقق جهات کثیره درمصدرامور کثیره‌است(ازجهت آنکه‌اصل‌وعکس‌آن بطور کلیت وعموم برهانی ومحکم‌الاساس‌والمبانی میباشد)ولکن‌نظر بآنکه‌منظور بارعین فن‌حکمت‌واساطین فلسفه از تأسیس این قاعده بیان کیفیت نظم و نضد عالم وجود و نظام کل و ترتیب قوس صعود ونزول ونحوه ظهور و جلوه اسماء و صفات حق تعالی درآیات آفاقیه وانفسیه وتجلی اوبفیض اقدس ومقدس ونفس رحمانی درمجالی ربوبی‌وعوالم امری وخلقی ونشات امکانی بوده لذا غالب آنهاآنرابواحد بوحدت حقه حقیقیه که مصداق حقیقی آن منحصردرواجب تعالی‌است تخصیص داده اند فافهم و تدبر

بارقة آلهیة

مرادازصدوردر قاعده‌شریفه‌صدورایجادی وایجابی‌باخراج معلول ازحد لیس مطلق‌وعدم‌ذاتی‌وجوازماهوی‌ولاشئیت‌حقیقی وهلاك‌سرمدی وظلمت اصلی بسرحد ایسیت‌وجودی‌ونوریت‌انیتی بطرد کافه انحاء عدم‌وقاطبه‌جهات‌لیسیت‌جزداغ‌سیه‌روئی جوهری‌وهلاکت ذاتی‌وبطلان ماهیتی که‌ازاین‌طردوسدانحاء عدم‌وافاضه‌فیض‌وجود ورشح‌نوریت بوجوب سابق وضرورت سابقه تعبیرمینمایند میباشد نه مطلق تأثیر ومبدئیت ومدخلیت دروجود و بعبارت دیگر مراد بمصدر واحد دراین قاعده فاعل باصطلاح حکماء آلهیین وفلاسفه موحدین یعنی معطی وجود ومبدأنیت وطردلیسیت است نه فاعل باصطلاح حکیم طبیعی و فیلسوف کیانی یعنی مبداء حرکت و منشاء تغییر و خروج ازقوه بفعلیت چه علت اعدادی یا علت مادی یا شرط و منمم وجود یا ایجاد یا قابل بودن شیئی واحد برای امور کثیره درنظر کثیری از ابناء معرفت

وارباب حکمت ممتنع نبوده وازحریم امکان وجوازخارج نیست چنانکه حرکت فلکی علت اعدادی برای صدور مرکبات عنصریه و موالید ثلث و رابط حوادث و موجودات جوازیه وداثره بقدیم مطلق وحکیم علی‌الاطلاق میباشد وهیولای‌اولی با دارابودن وحدت شخصیه ابهامیه علت قابلی ومادی برای بسایط و مرکبات است وتأثیرتابش ضوء کواکب ونیراعظم درنمونامیات مشروط بقرب آنها ازسمت‌الرأس سکان اقالیم وقطان بلدان میباشد بلکه برخی علت غائی‌بودن شیئی واحد رابرای امور کثیره نیز تجویز و آنرا ممتنع نمیدانند چنانکه حکمای‌مشاء عقل‌واحد یعنی عقل دوم را غایت شوقیه حرکت کواکب‌ثابته باتکثروتعددیکه داراهستند میدانند وهمچنین واجب الوجود بالذات و حق تعالی شأنه و تقدست اسمائه که متصف بحق وحدت حقه حقیقیه و بسیط من جمیع‌الجهات است علت غائیه قاطبه موجودات عالیه وسافله مادیه ومجرده میباشد لکن بودن شیئی واحد شخصی را علت صوریه امور متکثره عرضیه (بهذیاتها وهوباتها) تجویز نمینمایند والا لازم میآید که واحد عین کثیر ومتعدد بالتشخص والهویه عین واحد بالشخص والتعین بوده باشد و هرگاه گفته شود که بنابربقاء صورعناصر درموالید که قول ارباب تحقیق و عقیده اصحاب نظردقیق است صورت طولیه که پس‌ازتصغر وتفاعل وامتزاج آنهابرمجموع افاضه میشود با وحدت وجودیه صورت امورمتعدده متکثره میباشد وناقض این گفته‌است گفته میشود که صورت طولیه نوعیه و شخصیه علاوه برآنکه وحدت آن وحدت حقه حقیقیه نیست صورت هریك ازصورعناصر بوحدتهانمیباشد تاناقض گفته مزبور باشد بلکه چون صورمزبوره بنحوصرافت وسزاجت درموالید باقی نیست وپس‌از تفاعل وتصغر وشکسته شدن سورت وارتفاع تضاد و تناکر و تصالح آنها مجموعا بمنزله ماده واحده برای صورت طولیه میشوند و بوجهیکه آنرا راسخون درعلم عارف هستند با او متحد میگردند (بلکه بعقیده برخی صورت مزبوره صورت بالذات مرکب با ماده آن میباشد و صور مزبوره صورت بالعرض آن هستند) لذا نقض بآن وارد نخواهد بود ولی بعقیده برخی‌دیگرازارباب درایت واصحاب اعتبار این قاعده درقاطبه علل اعم ازایجادی و اعدادی و فاعل مابه‌الوجود ومامنه‌الوجود

Marfat.com

و شرائط وعلل مادیه و صوریه و غائیه ساری و جاری میباشد و بودن شیئی واحد یا شخص واحد بماهو واحد ازجهت واحده و حیثیت فارده شرط یـا معد یـا علت مادیه وصوریه یا علت غائیه نسبت بامورمتعدده متخالفه متعدده متباینه بماهو متباینه ازحریم امکان خارج واز حد جواز بیرون میدانند و میگویند همچنانکه درعلت وجوبیه مناسبت‌خاصه وخصوصیت معینه با معلول معین لازم‌التحقق است والا لازم میاید جوازصدورهرمعلول ازهرعلتی وموجب هرج ومرج درامرایجاد وفاعلیت و اختلال امر ایجاب و ابداع و اختراع وتبدیل سنت جاریه الهیه‌التی لاتبدیل علیهـا درباب صنع وتکوین خواهد شد همچنین دوعلت مادی یاصوری یا غائی ونحوآنها بودن شیئی واحد بوحدت شخصیه غیرابهـامیه ازجهت واحده برای امری از امور مناسبت خاصه وربط خاصی بین آن دوشیئی حتمی‌التحقق و لازم‌التحصل میباشد و بودن شیئی مزبورازجهت مزبوره علت‌ازبرای امور متکثره متبائنه متخالفه بماهی متبائنه جائز نمیباشد والاهمان محظور مذکور برای علت موجبه بودن شیئی‌واحد ازجهت واحده برای امورمتکثره متبائنه براین تقدیر نیز لازم میآید ودرفسادتالی مشترك میباشند.

وامثله‌ایرا که طائفه اولی برای جواز علیت اعدادی وشرط یاعلت غـائی و ومادی بودن شیئی واحد عددی برای امور کثیره ذکرنموده اند ناقض این قاعـده نمیدانند چه‌امور مذکوره درمثال (شمس وعقل‌دوم وواجب‌تعالی وغیره) جزواجب تعالی تقدست اسمأوه واحد بوحدت حقه حقیقیه وعاری ازشوب کثرت نبوده و از جهت‌واحده نیزمتصف بعلیت برای‌امور کثیره متعدده نمیباشند.

وبنا برآنکه مجرای این قاعده واحد بوحدت حقه حقیقیه باشد.

نقض باین امور بعقیده‌آنان‌وارد نمیباشدوبرخی نیز مانند حرکات کواکب‌و افلاك نظربتعدد ادوار وحرکات‌آنها بلحاظ تعدد کواکب یا باعتبار اشتراك‌دراصل حرکت ومقدار وجهت‌آن‌بوجهی درحکم واحد بالشخص و بوجهی‌درحکم واحد بوحدت‌غیرعددی میباشد.

و همچنین نقض بعلت غائی بـودن حق تعـالی بـرای قـاطبه اشیـاء وارد

Marfat.com

نیست چـه ذات مقـدس او هـر چند دارای حق وحدت حقیقیه و فرد حقیقی آن میباشد .

ولیکن وزان علت غائی بودن او ازبرای قاطبه اشیاء وزان علت‌فاعلی‌بودن آنست برای آنها بلکه بمقتضای قاعده شریفه ماهو ولم هوبل و هل هوفی البسیط (ای‌البسیط‌الوجودی‌المطلق کالفیض المقدس) واحد مرجع غائیت واجب ومنتهی بودن اوبرای وجودات اشیاء بماهی وجودات که هویات بسیطه وانیات صرفه‌هستند بعینه بفاعلیت ومبدئیت اوبرای آنهااست چنانکه ظاهریت وباطنیت و اخریت ذات مقدس‌اوراجع بحیثیث واحده وجهت فارده‌است کماقال‌عزمن‌قائل‌هوالاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل‌شیئی علیم.

پس چنانکه فاعلیت ذات مقدس او برای هر چیـز و نبودن مؤثری در دار وجودبحکم لاموثر فی‌الوجود الاالله جزذات کامل‌الصفات وتقدس‌آیات اوقادح‌در قاعده شریفه نمیباشد.

همچنین‌علت غائی‌بودن‌آن حقیقب مقدسه‌برای هرچیزقادح درقاعده مزبوره نخواهد بود .

وهمچنین نقض بهیولای اولی که بنابمذهب جمع کثیر وجم‌غفیری با اتصاف بوحدت شخصیه محل تمام صور عنصریه و موالید میباشد در نظر این گروه وارد نیست چه‌علاوه برآنکه وحدت هیولی درحکم وحدت ابهامیه جنسیه است ازجهت واحده متصف بقابلیت امورمتعدده متباینه نمیباشد .

چنانکه‌درآتیه نزدیکی دررد‌نقوض وارده برقاعده مزبوره‌بآن اشاره‌خواهد شد و تحقیق مقام محتاج ببسط کلام است کـه مناست بـا وضع و جیزه نمیباشد فافهم وتامل .

بلی‌اگر مجرای قاعده‌را مطلق واحد بدانیم ببیانیکه قبلا مذکور گـردیده هرچند برحسب ظـاهر نقض ببرخی از این امـور وارد است . لیکن بنظر دقیق فلسفی بر این تقدیر نیر نقض مزبـور وارد نیست چه امور مذکوره از جهت واحده وحیثیت فارده متصف بعلیت برای اشیاء کثیره نمیباشند بلکه بجهات‌عدیده

بشرحیکه در محل خود مذکورشده متصف بآن‌میگردد این است‌ملخص گفته‌های این دوطایفه .

بارقهٔ صمدانیه

در السنه حکماء الهیین وفلاسفه بارعین دو قاعده مذکور و کثیر الدوران است که تاکنون بنصاب تحقیق نرسیده که آیا مجرای این دو قاعده یك چیز است یا اینکه هریك دارای مجرای‌علیحده وجدای‌از دیگری وبین آن‌دو برحسب مورد عموم وخصوص من وجه است ویا آنکه بر حسب مورد ومجرا بین آن دو عموم و خصوص مطلق میباشد .

قاعده اولی قاعده الواحد لایصدر عنه الاالواحد است .

وقاعده دوم لزوم سنخیت ومناسبت بین فاعل وقابل وعلت و معلول است که برخی تصورنموده‌اند که مرجع‌این‌دوقاعده بیك‌چیزاست‌وآن‌لزوم تجانس‌وتشاکل بین علت ومعلول واثر و موثر دروحدت و کثرت است که این معنی مودای هر دو قاعده میباشد.

چه اگر شیئی واحد بماهو واحد مبدء کثیر بماهو کثیر شود تجانس بین‌علت ومعلول دروحدت و کثرت حاصل‌نگشته ومودای هردوقاعده منتفی میگردد واگر سنخیت ازجهت دیگر غیر وحدت و کثرت حاصل باشد بازهم بدون تحقق مناسبت وتشاکل در وحدت و کثرت ودر بساطت و ترکیب بموجب قاعده الواحد صدور کثیر ازواحد جائز نبوده ومجرد تحقق مناسبت از جهت دیگرمصحح صدور کثیر از واحد نمیباشد .

و بعبارة اخری مقصود از لزوم مناسبت مناسبه مخصوصه خاصه است و تحقق آن منوط بحصول مناسبت بین اثر ومؤثر در وحدت و کثرت نیز میباشد .

و بنا بر این اجرای هیچیك ازاین دو قاعده بدون اجرای دیگری ممکن نبوده واگر مرجع آنها بیك‌قاعده نباشد لااقل درمجری ومورد مصادق و متوافق

خواهند بود.

و برخی ازمحققین که مناسبة مارا کافی میدانند برآن رفته‌اند که بین این دو دو قاعده درمجری اتحاد وتوافق نیست چه‌مقصود ازلزوم مناسبت بین علت ومعلول نفی بینونت من جمیع الجهات وسوائیت وغیریت من جمیع الحیثیات است چه لازمه آن آنست که معطی شیئی فاقدآن باشد. زیرا که مباین‌من‌جمیع الجهات‌واجد کمالات مباین‌دیگر نبوده و نمی‌تواند مبدء وموجداوشودباآنکه ازبدیهیات‌اولیه‌وضروریات نظریه‌است که معطی‌شیئی فاقد آن نخواهد بود.

شعر

ذات نا یافته از هستی بخش　　کی‌تواند که‌شودهستی‌بخش
خشك ابری که‌بودزآب‌تهی　　ناید از وی صفت آب دهی

واین امر متوقف بر قاعده الواحد نیست چه ممکن است علت‌واحده واجد کمالات وصفات وخواص عدیده باشد ازنظر وجدان کمالات اشیاء کثیره و تمامیت او دردهندگی معطی وجاعل همه‌آنها باشد ونیز علت واحده واجد کمالات امور کثیره باشد.

بااین‌وصف صدوراشیاء کثیر درعرض هم از او جایز نباشد و بتقریب دیگر قاعده‌الواحد لایصدرعنه‌الاالواحدنافی‌جواز صدور کثرت‌عرضیه ازعلت‌واحده‌است وجواز صدورامور کثیره را ازعلت واحده درطول هم‌نفی نمینماید ولی‌قاعده لزوم مناسبت برتقدیرعدم تناسب وتشاکل جوازصدور کثرت عرضیه وطولیه راازمطلق علت‌چه کثیر یاواحدباشد نافی میباشد.

وازاینجاست که لزوم تحقق‌مناسبت وتشاکل بین‌علت و معلول واثر و موثر مورداتفاق قاطبه عقلامیباشد.

بخلاف قاعده الواحد لایصدر عنه الاالواحد که عده کثیری‌ازمتکلمین‌منکر آن بوده وهستند.

اینست ملخص آنچه برخی از محققین در این مقام فرموده اند و حق در

مقام آنست که بین این دو قاعده بالذات تباین نیست بلکه نسبت بین آن دوعموم و خصوص مطلق است.

و قاعده لزوم مناسبت اعم مورداً از قاعده الواحد لایصدر عنه الا الواحد است ببیانیکه در موقع ذکر ادله اقامه شده بر قاعده مذکوره ذکر خواهیم نمود.

پس از دانستن این نکته میگوئیم اگر مقصود قائلین بلزوم تجانس بین تمام علل اربعه و معالیلشان در وحدت و کثرت تمسك بقاعده الواحد لایصدر عنه الا الواحد باشد.

بنابر تخصیص قاعده بواحد بوحدت حقه حقیقیه عقیده آنان باطل وظن آنها فاسد میباشد.

چه علل مزبوره طراً و کلا دارای وحدت حقه حقیقیه نبوده بلکه بشرحیکه سابقاً ذکر شد وحدت حقه حقیقیه مقصور بذات کروبی جهات علة العلل ومبدء المبادی تعالی شانه است وسایر علل متصف بآن نمیباشند.

وشرط اجرای قاعده در نظر کثیری از ابناء معرفت واصحاب حکمت چنانکه قبلاً ذکر شده اتصاف وحدت من جمیع الجهات وبساطت بتمام حیثیات است ولی هرگاه مقصود تمسك بقاعده لزوم مناسب باشد هرچند قاعده مزبوره مثبت لزوم مناسبت من جمیع الجهات والحیثیات نیست.

ولی البته در تمام علل اربع یاغالب آنها لزوم وجود مناسبت بین آنها ومعالیلشان حسی التحقق است.

چه ممکن نیست شیئی واحد عددی بماهو واحد واز جهت واحده شرط [illegible] فاعلی یاعلت صوری ونحو آن برای امور متباینه بماهی متباینه واقع شود والا لازم آید جواز بودن هرچیزی مبدء یاشرط یاغایت یاصورت ونحو آن برای هرشیئی واین امر بضرورت عقل باطل است

وبنابر این اثبات مطلق سنخیت ومناسبت فقط بمؤنه قاعده لزوم مناسبت در علل اربع ممکن میباشد واثبات آن بقاعده الواحد لایصدر عنه الا الواحد متعسر است ولی

Marfat.com

اثبات‌مناسبت خاصه‌یعنی‌تطابق دروحدت و کثرت باین‌قاعده بدون‌تشبث بذیل‌قاعده الواحد عاری‌از اشکال واختلال‌نیست.

اشراق ملکوتی

از بیانات‌سابقه معلوم‌شد که واحد گاهی اطلاق میشود وازآن واحدبالشخص که جزئی منطقی بمعنی‌مایمتنع فرض صدقه علمی کثیرین است اراده میگردد وباین معنی بر کلیه موجودات خارجیه ازعالی ودانی واجب وممکن مجردد ومادی اطلاق واحد میگردد.

چه بمقتضی الشیئی مالم بتشخص لم یوجد هر چیز که قرع باب وجود خارجی بنماید و بنور هستی عینی منور شود متشخص و ممتنع الصدق بر کثیرین خواهد بود .

وگاه ازآن واحد بالعموم اراده میشود و از برای واحد بالعموم نیز اطلاق عدیده است .

گاه واحد بالعموم گفته میشود ومراد بآن مقابل واحد بالشخص و بمعنای عموم منطقی بمعنی مالایمتنع فرض صدقه علی کثیرین است وباین معنی از خواص ماهیات کلیه ومفاهیم عامه ذهنیه میباشد وبر اشخاص خارجیه اطلاق نمیشود.

وگاه ازآن‌واحد بالعموم بمعنی‌سعه وجودی واحاطه وانبساط‌اراده میگردد وباین معنی ازخواص موجودات خارجیه وذوات عنیه‌ایست که وجودآنها محیط و واسع باشد ازقبیل فیض مقدس وعقل‌اول وغیره وعموم باین‌معنی نیز هرگاه مراد بآن احاطه سریانی وانبساطی باشد برواجب تعالی اطلاق نمیشود واز خصائص فعل واجب تعالی ونفس رحمانی وفیض مقدس است که از آن تعبیر بوجود عام نیزشده است و اگر مطلق احاطه باشد نه احاطه مطلقه شامل عقول مجرده و نفوس کلیه نیز میگردد .

چه آنها بحکم بسیط الحقیقیه کل الاشیاء التی دونها محیط بمادون خود میباشند .

Marfat.com

و ا در مراد بآن احاطه غیر سریانی بمعنی قیمومیت واحاطه ازلیه سرمدیه آلهیه بنحو احاطه وقهاریت وجودی ومالك الملك والملكوت بودن حقیقی باشداز خواص ذات حق تعالی بوده وبغیر ذات مقدس اواطلاق نمیشود.

پس بنابراین از برای واحدبالعموم چهار معنی میباشد که بمعنی اول ازخواص مفاهیم است وبمعنای دوم ازخواص فیض مقدس وبمعنای چهارم مقصور بر واجب تعالی است وبمعنای سوم بر واجب تعالی وفیض مقدس ومطلق وجودات مجرده وحقائق امریه اطلاق میگردد.

ومراد بواحد درقاعده مذکوره واحد بالعموم بمعنای اول که شامل مهیات است نمیباشد چه واحد بآن معنی کلی است و وجود کلی منغمر درافراد و منهمك در اشخاص است ومبدئیت آن راجع بمبدئیت افراد آنست وممکن است در خارج دارای افراد کثیره باشد وهرفردی مبدء چیزی باشد که فرد دیگرمبدء آن نبوده بلکه مبدء فرد دیگری ازافراد مهیت اخری باشد.

وهرگاه واحد بالعموم کلی منحصر درفرد باشد دراینصورت درحقیقت همان فرد واحد علت معلول آن ماهیت میباشد و آنواحد بالشخص اگر دارای جهات مختلفه باشد صدور کثرت مستند بجهات مزبوره بوده و مشمول قاعده مزبوره نخواهد بود.

ودر هرحال واحدبالعموم بماهوعام ومفهوم کلی مبدء برای امری نبوده تاآنرا مشمول قاعده مزبوره بدانیم.

واگر فرض شود که طبیعت کلیه بماهو کلی وعام مبدء عام وکلی دیگر باشد وگفته شود که یك مفهوم عام کلی بمقتضای قاعده مزبوره نمیتواند مبدء بیش از یك امر کلی عام شود تاواحد درقاعده تعمیم داده شود وآنرا شامل واحدبالعموم باین معنی نیز بدانیم.

علاوه برآنکه تصویر علیت بمعنای افاده وجود درمفاهیم عامه که بمقتضای المهیه من حیث هی لیست الاهی دارای حظی از هستی و وجود نمیباشند و کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماءاهستند بمذاق تحقیق ومشرب رشیق (اصالة وجود) بلکه مطلقا

Marfat.com

متعسر یامتعذر است .

اجرای دلیل دالة برلزوم توافق بین‌علت ومعلول در وحدت و کثرت دراین قبیل ازامور خالی‌از اشکال نیست.

ولی اگر برفرض دلیل‌را تعمیم دهیم ممکن است واحد را نیز تعمیم داد چنانکه‌برخی گمان نموده‌اند ولی‌قاعده مزبوره‌در واحدبالعموم بمعنائیکه‌مخصوص بحق تعالی یـا شامـل آنست جاری میباشد بـلکه مصداق حقیقی و واقعی واحد واقع در قاعده مزبوره بنظر قاطبه فلاسفه ومحققین همان ذات حق‌تعالی است کـه دارای وحدت حقه حقیقیه احاطیه وجوبیه است وبمعانی دیگر بنابرآنکـه مجرای قاعده راواحد بوحدت حقه‌حقیقیه اصلیه بدانیم جاری نیست.

چه وحدت باین معنی منحصر بحق تعالی شانه است ودرسایر موجودات‌حتی فیض مقدس وعقل اول وغیران ازعقول موجود نیست .

واگر مجرای قاعده‌را تعمیم دهیم و شامل مطلق‌واحد بگیریم بشرحیکه‌در مقدمات ذکرشده تعمیم واحد بنحوی که شامل‌آنها شود بنظرجم غفیری از فلاسفه ممکن میباشد .

مقدمه دیگرمراد ازواحد درطرف علت چنانکه گفته شددرنظرا کثرحکماء واحد بوحدت‌حقه حقیقیه وبسیط محض وسازج مطلق‌است ولی‌درطرف‌معلول‌مراد بواحد متصف بوحدت مزبوره نمیباشد .

چه اولا وحدت صرفه وبساطت محضه که بشوائب کثرت متلطخ و مشوب و بلوازم محدودیت ونقص‌آلوده وآمیخته نباشد مساوق با وجوب وجود بالـذات و و رفیق موافق و شفیق معانـق ضرورت ذاتیه ازلیه سرمدیه است و ضرورت بحته معاند با تعلقی الجوهر و ربطی الذات بودن شیئی ومعلولیت‌او میباشد.

ثانیا بد لازم معلولیت وضربه لازبه استناد بغیر محدودیت‌وشوب بکثرت که، اقل آن‌ترکب ازامکان ذاتی وماهیت وحد وجودی وحیث مفهوم مابالقوة وبطلان وهلاك سرمدی من‌حیث نفس‌الذات بماهی ومفهوم مابالفعل وانیت ووجود ووجوب بالغیر وطرد عدم من حیث‌الاستناد الی‌الجاعل الحق والقیوم‌المطلق والفاعل‌النام و

Marfat.com

فوق‌التمام‌ویاتر کیب‌از اصل‌نوریت ووجود وشدت‌وضعف که‌ازلوازم انوار وجودیه وانیات نفس‌الامریه است بمذاق حکماء رواق واشراق میباشد.

وبنابراین اجتماع واحد من جمیع‌الجهات بودن شیئی واحد با اتصاف او به معلولیت وظلیت وارتباط بغیر درحکم اجتماع نقیضین و ایتـلاف متنافین است و ممکن نمیباشد تا گفته شود که مراد از واحـد درقاعده مزبـوره در طرف علت و معلول واحد من جمیع الجهات است بلکه در طرف معلول مقصود ازواحد وبسیط واحد وبسیط خارجی است که مرکب ازجهات متعدده متاصله نباشد مانند عقل اول که درقرع انبیق عقل وتخوم ذهن بدو یاسه یا چهار یاشش‌جهت ازجهات‌مذکوره در محل خود منحل میگردد ولی در خارج بسیط و واحد است و تعدد این جهـات از جهت عدم تاصل و اعتباریت آنها جز یک جهت قادرح در وحـدت شخصیه او نیست.

بعبارةاخری مقصود ازقاعده مزبوره تلازم بین علت ومعلول‌وتعاکس بین‌اثر وموثردراصل وحدت‌وکثرت است نه‌در کیفیت آن ومخض‌مرام فلاسفه‌عظام ازاین قاعده کثیرةالثمرة والفائده آنست که ازعلت واحده ودرمرتبه اولی جزیك چیز که در خـارج بسیط و عاری از شوائب کثرت و ترکیب خارجی انضمامی باشد صادر نخواهد شد.

واگر این شیئی صادر دارای کثرت عقلی بوده ودر تخوم عقل بجهات‌عدیده منحل‌شود فقطیك‌جهت آن‌متاصل وصادر ازمبدء ومبدء اثر میباشد.

چه مرجع این کثرت وترکیب به‌ترکیب انحادی بین متحصل و لامتحصل و متاصل ولامتاصل است ومعلول ازآن جهت که مستند بعلت واحده است [illegible] باشد ولوازحیث دیگر فی‌نفسه وفی حدذاته عاری از کثرت نباشد واین معنی منافی باقاعده لزوم‌تشاکل بین‌اثر وموثر وعلت ومعلول ووجوب تشابه ومناسب بین‌صادر ومصدر وعکس وعاکس وظل وذی‌ظل بمقتضای قل کل‌یعمل‌علی‌شاکلته دروحدت وکثرت وبساطت وترکیب نیست.

چه این‌جهات کثیره وحیثیات متعدده متاصل نبوده وبنحویکه ذکرشد آنچه

Marfat.com

متاصل ومستند بعلت‌واثر مبدء ومبدء اثر ومتحقق بالذات بدون‌شائبه مجازو مجعول بسیط بالذات است بیش‌ازیك چیز ومتجاوز ازیك امر نمیباشد که آن‌امر درنظرابناء تحقیق وجود ودرنظر حزب‌دیگر ماهیت‌یااتصاف آن‌بوجود است.

و سایر جهات بعین جعـل او مجعول و انتساب و استنادشان بمبدء واحـد و اصل فارد و جعل بسیط وترکیب آنهـا بعرض و بتبع جعل بسیط و ارتبـاط آن چیز است.

وبعبارة اخری چون سایرجهات‌اعتباری‌ومتاصل‌نمیباشندمحتاج بعلت‌دیگری غیراز علت‌امریکه اولاو بالذات صادرازمبدء است‌نبوده وصدورآنها بالعرض‌ازمبدء قادح‌درقاعده مزبوره نخواهد بود.

هرگاه گفته شود که صادراول اگر دارای جهات کثرت مطلقا نبـاشد مبدء صدور کثرت‌درمادون‌واستناد آن‌بمبدء اعلی‌وواسطه‌درفیض‌بطریقی که‌حکماء تصور فرموده اند نمیباشد.

چه ازاوفقط یك‌چیز بیش صادر نخواهدشد و کثرت عرضیه در مراتب نازله محقق نمیگردد.

و اگر دارای کثرت باشد و آن جهات همه متاصل ودرمرتبه واحده مستند بمبدء اصلی باشند لازم‌آید صدور کثرت ازواحد حقیقی وقادح درقاعده مـذکوره خواهد بود.

و اگر یکی ازآنها مستند بعلت شود و مابقی بدون‌علت موجود شوند لازم آید وجود ممکن بدون علت تحقق یابد و منافی با اثبات مبدء و مستلزم ترجـح - بلا مرجح میباشد.

واگریکی ازآنها اولاو بالذات صادرشود ومابقی‌بتوسط اوبطورترتب ودر طول‌هم صادر گردند باز کثرت عرضیه درمراتب‌نازله بنحوی که‌مقصود حکمااست حاصل نمیشود.

واگر برخی اصیل وبرخی دیگر اعتباری باشند امر اعتباری چگـونه مبدء صدور کثرت‌وارتباط‌وجود امورمتاصله خارجیه‌بمبدء‌اعلی میگردد وجواب‌این گفته

Marfat.com

ازبیان سابق ظاهر میشود.

چه مختار از این شقوق همان شق اخیر است که یکی اصیل و اول صادر ازمبدء ومابقی اعتباری ودرصدور وجعل تابع آن امرند ولی مقصود از اعتباری در این مقام امر نیشغولی مانند انیاب اغوال ویا معقول ثانی منطقی نیست که درخارج فاقد مابازاء و منشاء انتزاع باشد بلکه مراد معقول ثانی فلسفی است که در خارج دارای منشاء انتزاع می‌باشد لیکن دارای ما بازاء نیست وبا این وصف لها الحکم والاثر فی‌الامورالخارجیه وفیماله‌الوجودالعینی ونظر بآنکه مقصود از وساطت‌این جهات‌درصدور کثرت وفاعلیت مامنه‌الوجودنبوده تا گفته‌شود که‌امراعتباری بمعنای ثانی‌قابل‌برای‌وساطت درفیض بمعنی مذکورنیست بلکه‌مراد از آن‌فاعل مابه‌الوجود وتکثر فیض‌است که امراعتباری بمعنای مذکور میتواند منشاء صدور کثرت‌وفاعل باین‌معنی‌از برای مادون خودبشود وچون ترکیب این‌جهات از قبیل ترکیب بین متحصل ولامتحصل ومتاصل ولامتاصل است.

وامرلامتاصل درصدور ازعلت بعین‌جعل متاصل مجعول میگردد و محتاج بجعل علیحده نیست.

صدور این‌جهات کثیره ازواجب‌الوجود بعرض صدور جهت اصلیه و دخالت آنها درتکثیر فیض‌قادح درقاعده الواحد نمیگردد.

باآنکه تصویرحصول کثرت عرضیه درمادون صادر اول بطریق مذکور بطریق مشائین است.

وبعقیده اشراقین جهات محصله کثرت مزبوره امور اعتباری بمعنی مذکور نمیباشند تاموردی برای اشکال سابق‌الذکر بوده باشد وشرح‌مستوفی ردبین‌المقامین درمحل‌خود خواهد آمد.

Marfat.com

اشراق عرشی

صدور بالذات درلسان اهل‌حکمت‌واربا‌ب معرفت گاه درمقابل‌صدور بالعرض اطلاق میشود وباین معنی برمعلول بواسطه که واسطه‌آن فاعل مامنه‌الوجود باشد نیزاطلاق میگردد چه مراد ازآن باین‌معنی اعم ازصدور بلاواسطه و مع‌الواسطه ونفی واسطه درعروض است نه واسطه درثبوت ونفی واسطه بمعنای مزبورمنافی‌با داشتن واسطه درثبوت نمیباشد.

وگاه اطلاق میشودبآن مقابل‌صدور مع‌الواسطه اراده میگردد وباین معنی بر صادر مع الواسطه اطلاق نمیشود چه مراد از آن نفی یـك قسم از واسطه در ثبوت که علت علت است میباشد وباین معنی لازمه آن نفی واسطه در ثبوت بمعنی مذکوراست.

وبنا براین وجود عقل ثانی وثالث بلکه وجود تمام عقول عرضیه و طولیه تا آخر قوس نزول صادر بالذات بمعنای اول میباشد وماهیت و سایر جهات کثرت متصوره درآنها صادربالعرض است وبمعنای ثانی صادر بالذات منحصر درعقل اول و یـا فیض مقدس و حقیقت محمدیه است کـه بـین او و بین واجب تعـالی واسطه متخلل نیست .

وازاین بیان ظاهر گردید که بین‌صدور اشیاء کثیره ازواحدحقیقتی درمرتبه واحده یاصدورجهات عدیده عرضیه معلول واحدمانند عقل‌اول ازواحد بوحدت‌حقه که هریك اصل ومجعول‌بالذات باشند وبین‌صدور ازآن بوسائط عدیده طولیه‌فرق بین وآشکار است.

چه‌قسم اول مورد قاعده مزبوره وخارج ازنقطه‌امکان وحریم جواز میباشد بخلاف شق دوم که مورد قاعده نبوده وازحدود امکان خارج‌نیست زیرامرجع آن استناد بجهات طولیه ووسائط ثبوتیه‌است که درتحقق کثرت عرضیه در مادون عقل اول ازآن بدی نیست .

Marfat.com

وهمچنین معلوم گردید که صادر مع‌الواسطه که واسطه آن‌واسطه درثبوت باشد معلول شیئی‌است.

بعبارة دیگر معلول مع الواسطه معلول واسطه است بالذات و معلول علت واسطه است بسبب واسطه بخلاف معلول بالعرض بمعنای دوم (دارای واسطه در عروض) که معلول معلول شیئی نبوده بلکه بعین مجعولیت معلول بالذات‌اومجعول وبوجود او موجود است نه بوجود علیحده ونیز صدور امور کثیره‌از شیئی واحد بجهات عدیده که برخی‌متاصل و مابقی‌اعتباری ومجعول بالعرض‌باشدصدور بالعرض بمعنای مزبور نبوده بلکه مصداق صادر بالذات میباشد

چنانکه عقل ثانی وفلك اول بعقیده مشائین مستند بعقل اولند و باستناد او مستند بواجب تعالی میباشند و صدور آنها بالذات است نه بالعرض بمعنای فوق - الاشعار وصدور بالعرض بمعنی مزبور منحصر بمواردیست که یك شیئی‌صادر ازعلت باشد. بالذات واشیاء دیگر بعین صدور وجعل او صادر ومجعول‌باشند مانندماهیت وامکان‌وتعقل ذات‌مبدء ووجوب بالغیر درعقل‌اول که همه‌آنهابجعل‌وجود او بالعرض مجعول وبعین صدور اواز واجب تعالی صادر میگردد ومعلول وجودنمیباشند بلکه معلول ومجعول جاعل وجودهستند ولی بجعل بالعرض و پس از دانستن این مقدمه میگوئیم مراد از صدور ازواحد حقیقی درقاعده مزبور صدور بلاواسطه و بالذات بمعنی دومست .

وبنابر این مفاد قاعده آنست که ازواحد من جمیع الجهات در مرتبه واحده بالذات یعنی بدون واسطه درثبوت یکی شیئی صادر نمیگردد نه بمعنای اول‌چه‌عقل اول باآنکه دارای جهات عدیده است وبرخی ازجهات او متاصل در جعل و مابقی بعین جعل او مجعول هستند بشرحی که قبلا اشاره شد من جمیع الجهات مستند بواجب تعالی است.

النهایة برخی ازجهات او مجعول بالذات و برخی مجعول بالعرض میباشند پس نمی‌توان گفت ازشیئی واحدبوحدت حقه حقیقیه جزیك چیز که دارای‌یکجهت

Marfat.com

باشد که آن مجعول بالذات مقابل مجعول بالعرض باشد صادر نمیگردد والا منقرض بعقل اول خواهد شد.

بعلاوه برخلاف برهان قویم الارکان والتزام بآن مستلزم سدباب حصول کثرت عرضیه وبسط رحمت رحمانیه و رحیمیه میباشد .

تنویر عقلی

ارباب بصیرت و اصحاب درایت نظیر اعتباراتی را که در ماهیت ملحوظ نموده ازقبیل لابشرط قسمی ومقسمی وبشرط لا وبشرط شیئی در حقیقت وجود نیز اعتبارفرموده و گفته اند :

حقیقت وجود هرگاه ملحوظ شود من حیث هی وبماهی صرف الانیه ومخض الوجود من دون اعتبار تعین او اسم او رسم معها اصلا حتی اعتبار عدم الاعتبار ازاو بوجود حق وحق الوجود و غیب الغیوب وغیب هویت و عنقاد مغرب و هویت مطلقه و مغرب و مقام لااسم له ولارسم له و امثال آن از تعبیرات و القاب عرفانیه تعبیر می نمایند .

وهرگاه ملحوظ شود بماهوعام ومطلق یعنی بماهو مقید بالاطلاق والانبساط والسعة الوجودیه ازاو بوجود عام و مطلق و رحمة رحمانیه و فیض مقدس و نفس رحمانی وحق مخلوق به ومشیت ساریه در ذراری ودراری ورحمت واسعه و امثال آن ازتعبیرات تعبیر مینمایند.

وهرگاه ملحوظ شود بشرط جمیع تعینات نوریه و اسماء و صفات جلالیه و جمالیه و کمالیه ولطیفه وقهریه جزئیه و کلیه ولوازم آن اسماء وصفات که ازآنها باعیان ثابته تعبیر میشود ازآن بوجود بشرط شیئی ومقام ظهور ذاته بصوراسماء وصفاته و حضرت واحدیت ومقام اسماء وصفات وفیض اقدس ومقام قاب قوسین و مقام جمع و حقیقت محمدیه وتعیین ثانی وعالم معانی و حضرت ارتسام وحضرت عمائیه و الحقیقه الانسانیة الکمالیه ومرتبه امکان و نحوآن تعبیر میگردد.

وهرگاه ملحوظ شود باعتبار اتصاف آن باحدیت ذاتیه لابشرطیه که مقابله

Marfat.com

باکثریت دراو ملحوظ نشود وفقط یك تعین که ظهور ذاته بذاته باشد وگونه‌ظاهر او واحد الـذاتـه فحسب در او اعتبار شود از آن بمقام احـدیت لابشرطیه و مقام عمائیه بعقیده بعضی و مقـام روية المفصل مجملا وظهور ذاته لـذاته بذاته و حضرت احدیت الجمع والوجود ومقام تعین اول واوادنی وجمع الجمع و نحوآن از القاب تعبیر میگردد .

و باین مقام برخی از بلبلان خوش الحان بوستان توحید باشعار ذیل اشاره فرموده است .

شعر

درآن‌خلوتکه‌هستی‌بی‌نشان‌بود — بگنج نیستی عالـم نهان بود
وجودی بود از نقش دوئی دور — ز گفت و گوی مائی وتوئی‌دور
وجودی مطلق از قید مظاهر — بنور خویشتن بر خویش ظاهر
دلا را شاهدی در حجله غیب — مبرا دامنش از تهمت و عیب
نه بـا آئینه رویش در میانه — نه زلفش را کشیده دست شانه
صبا از طره‌اش نگسسته تاری — ندیده چشمش ازسرمه غباری
نوای دلبری باخویش میساخت — قمار عاشقی بـا خویش میباخت

وهر گاه باعتبار نفی کافه تعینات وطرد کافةالاعدام والنقائص ومن‌حیث‌اتصافه بالوحدة الطاردة للکثرة المستهلکه فیها جمیع‌الاسماء والصفات ملحوظ‌شوداز آن بمقام احدیت بشرط‌لائیه ودرنظر بعضی بمقام عمائیه نیز تعبیرمیگردد

وهر گاه لحاظ شود باعتبار اتصاف ببرخی از تعینات کمالیه ونعوت جمالیه‌و جلالیه ازاوباسمی‌خاص یامرتبه آن‌مانندا‌سم‌علیم یاقدیر ونحوآن ویابوجهی‌بوجود مقید تعبیر میشود .

وگاه ازآنهم بوجود بشرط شیئی تعبیر مینمایند .

وحقیقت حق‌تعالی بنظر اکثر ارباب عرفان وتحقیق وجود لابشرط مقسمی ومقام عیب‌مغیب وغیب‌الغیوب‌است وبنظر برخی دیگروجود بشرط لاقسمی بمعنای اخیر میباشد .

Marfat.com

واز اینجاست که برخی از عرفا شامخین فرموده‌اند : وجودالحق‌ذاته وجود المطلق فعله والمقید اثره

وبرخی دیگر فرموده‌اند الوجود المطلق ذاته‌والوجود العام فعله والوجود المقید اثره .

ومراد برخ دوم از وجود مطلق اطلاق سریانی وانبساطی که ازخواص‌فعل واجب‌است نمیباشد بلکه مرادآنها اطلاق احاطی قیومی است که مساوق باصرافت تامه وبساطت حقه وجوبیه است .

و بعضی که عارف بمراد آنان نبوده بر آنها ایراد نموده اند بآنکه اگر حقیقت حق تعالی وجود مطلق باشد لازم میآید که حقیقت مقدسه او در همه موجودات حتی موجودات خسیسه ساری وجاری باشد چه مطلق وجود مانند کلی طبیعی در وجود وتحقق تابع افراد ومراتب خود میباشد وبطلان‌این‌امر ازبدیهیات اولیه است .

نکته عرفانیه

احکام وجود وماهیات دراطلاق وتقیید متخالف ومتعاکس است چه‌ملاك اطلاق وکلیت در وجود احاطه واستیعاب وفرط فعلیت وغایت صرافت وخلوص از کافه قیود عدمیه و تعینات و حدود امکانیه است که لازمه آن احاطه بتمام فعلیات محدوده و اندکاك بکافه انیات در ذات او است و ملاك اطلاق و کلیت در مهیت فرط ابهام وندارائی‌و غایت لاتحصل وامکان ولاضرورةاست واحاطه‌واستیعاب‌نیز درو جود چنانکه درمقامات‌سابقه مذکورشده بدونحو متصور میگردد.

اول‌بنحواحاطه قیومیه ازلیه سرمدیه وجودیه وقهاریت آلهیه ازقبیل احاطه عاکس‌بعکس‌وذی‌ظل‌بظل وحقیقت‌برقیقت‌چنانکه دروجودحق‌تعالی‌نسبت‌بوجوات امکانیه متصوراست ودرسابق نیز بدان اشعار شده وازاین اطلاق باطلاق احاطی و قیومی واستیعابی تعبیرمیشود.

وتازة‌بنحو سریان وظهور نوردر مراتب‌بسیطه ودرجات‌وجودیه‌خودمیباشد

که‌از آن باطلاق وجودی وسریانی وانبساطی مانند نسبت فیض مقدس و نفس رحمانی بدرجات وجودیه خود وانبساط او بر آنها تعبیر میگردد .

وملاك این سریان نیز قوه وجود و کمال فعلیت و فرط تحصیل و اضافه نوریه اشراقیه است که طرف آور میباشد وتابع طرفین نیست.

بخلاف سریان کلی طبیعی وماهیات که ملاك آن فرط لاتحصل وصرف ابهام و استهلاك درافراد میباشد .

وکلیت طبیعیه وهمچنین اطلاق سریانی وجودی درواجب تعالی متصور نیست چنانکه شیخ شبستری میفرماید :

شعر

حلول واتحاد اینجا محال است　　که‌در وحدت دوئی عین ضلال است

ولی اطلاق بمعنای اول از خواص واجب تعالی تقدست اسماوه جل کبریائه است و هرگاه در لسان عرفا از ذات واجب تعبیر بوجود مطلق شود چنانکه مولوی فرماید :

شعر

ما عدمهائیم و هستیها نما　　تو وجود مطلق وهستی ما

مراد آنها از مطلق همان اطلاق احاطی قیومی است که مساوق با وجوب وجود بالذات است و وحدت هر دوقسم از کلی وجودی وحدت عددی نیست که از سنخ خود دارای ثانی باشد بلکه وحدت غیر عددی است که از سنخ خود دارای ثانی نیست .

چه کلی احاطی وجودی بمعنی اول مساوق با وجوب وجود است و صرف الوجود ومحض الانیه ومنزه من کل حدوماهیة است وصرف الشیء لایثنی ولایتکرر است وازبرای او ثانی تصویر نمیشود تااینکه وحدت او وحدت عددی باشد چنانکه شیخ ابتاع رواقیین فرموده : صرف الوجود الذی لاانم منه کلمافرضته ثانیا اذا نظرت الیه فوجدته فاذا هوهو.

واما کلیت بمعنای سریان وجودی که از خواص فیض مقدس و نفس رحمانی

است گرچه صرف وجود بمعنای اول درحق اوصادق نیست ولی چون ماهیت ندارد ومحیط بتمام مادون است وتکرار دراو متصورنیست چه تکرارا وتکرار درتجلی ومستلزم تکرار درمتجلی است وبمئونه قاعده الواحد نیز تعدد پذیرنیست ووحدت او نیز وحدت عددی نمیباشد بلکه وحدت غیرعددی است که درمرتبه خود ازبرای اوثانی غیرمتصور است.

و نظر بآنکه بمقتضای قاعده مزبوره و همچنین بمقتضای لـزوم مناسبت و مشاکلت بین علت ومعلول واثر ومؤثر بحکم قل کل یعمل شاکلته باید صادر اول و اول صوادر رحمت واسعه الهیه ومشیت ساریه رحمانیه ازمبدء تعالی باشد که درو حدت واحاطه واطلاق وتنزه ازماهیت بمعنی حدوجود و مقید انیت بوجهی مشابه با مبدء اعلی و صرف الوجود است.

لذا قاطبه ارباب ذوق وعرفاء شامخین آنرا صادراول میدانند.

لکن فلاسفه عظام وحکماء فخام باتوافق بر این قاعده برآن رفته اند که صادر اول واول صادر از حق تعالی عقل اول است چنانکه در حـدیث شریف نیز وارد شده است.

اول ما خلق الله العقل و عرفاء واصلین برای اثبات اینکه صادر اول فیض مقدس ووجود عام است نه عقل اول بشرح ذیل دلائلی ذکرفرموده اند:

اول ــ آنکه وحدت عقل اول ازجهت شوب بماهیت وحدت عددیست ومناسبت با واجب الوجود از حیث وحدت ندارد لذا ممکن نیست که صادر اول باشد و نیز اگر صادر از حق تعالی مجموع ماهیت و وجود او باشد مستلزم صدور کثیر از واحد واصالت هردو میباشد.

واگر وجود او ازحیث اقتران بخصوصیت حاصله از اقتران بماهیت بـاشد وخصوصیت جزء باشد محذور اول لازم می آید.

واگر جزء نباشد ووجود او من حیث هو صادر گردد لازم آید از حق تعالی مثل او صادر گردد.

واگر بماهوعام صادرشود مطلوب ثابت شود.

Marfat.com

دوم ــ آنکه فیض مقدس دارای ماهیت مطلق حد نیست وازاین حیث نیز مشاکلت با واجب تعالی دارد بخلاف عقل اول که بعقیده مشائین زوج ترکیبی است و بعقیده اشراقین نیز عاری از مطلق حد یعنی حاکی از فقد عقلی نه نفس ـ الامری نمی باشد و از این حیث نیز مشاکلت با واجب تعالی نداشته و صادر اول نخواهد بود.

بعلاوه بنظر ارباب تحقیق هرموجودیکه وجود اوعین ذات او نباشد ازماده بمعنی اعم وصورتیکه متعین یا متعدد باشد مرکب میباشد

وبنابراین چون وجود اوعین ذات او نیست مرکب است ومرکب شایسته برای صادر اول بودن نیست.

سوم ــ آنکه هر گاه صادر اول عقل اول باشد صدور سائر اشیاء از حق تعالی مع الواسطه خواهد بود.

وبنابر آنکه فیض مقدس صادر اول باشد همه موجودات بعین جعل وافاضه اومجعول ومفاض خواهد شد ومصداق آیه شریفه وما امرنا الاواحده وقول خواجه (حافظ شیرازی) .

شعر

این همه عکس می ونقش نگارین که نمود
یك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

محقق میگردد .

چهارم ــ استناد آثار خیریه وجودات مقیده بواجب تعالی بمقتضای قل کل من عندالله بنابر مجعولیت فیض مقدس که مطلق وعام است از جهت عینیت مطلق یامقید بطور حقیقت وبدون شائبه مجازصحیح خواهد بود ومعنای حقیقی لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین واضح و آشکار می‌شود بخلاف آنکه مجعول عقل اول باشد که استناد آنها بواجب تعالی بلسان سبب سوزی و نفی اسباب است ، و یا از قبیل اثر الاثر اثر است و بعبارة اخری استناد مع الواسطه واستناد بفاعل بعید میباشد .

Marfat.com

پنجم ــ هرگاه فیض مقدس را صادر اول بدانیم تمام موجودات افاقیه و انفسیه اسماء تکوینیه حق خواهند بود و حقیقت آیه سنریهم آیاتنافی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ظاهر میگردد بخلاف آنکه عقل اول را صادر اول بدانیم چه وحدت او وحدت عددیست وسایر موجودات تعینات او نیستند ولو آنکه بوساطت او حاصل شده اند.

ششم ــ مجعولیت فیض مقدس مصحح علم حضوری احاطی انکشافی حق-تعالی بجمیع اشیاء بعقل وجدانی واضافه اشراقیه ومحقق کل شیی فیه کل شیی میباشد چه ظهور او برای حق تعالی بعینه ظهور کل شیئی است که همه از تعینات آن فیض واحد میباشند. بخلاف عقل اول که حضور او مصحح علم حضوری اشراقی واحاطی ومبین اصل عرفانی کل شیئی فیه کل شیئی نخواهد بود چنانکه برخی از مشائین تصحیح علم واجب را بمادون عقل اول بارتسام صور اشیاء دراو نموده اند و حضور خود او را مصحح آن ندانسته اند.

هفتم ــ مجعولیت فیض مقدس مصحح تبدل مفاض بابقاء مفیض واستمرار فیض چنانکه مفاد یامن فیضه دائم است میباشد ودرشعر مؤلوی معنوی نیز باین معنی اشاره گردیده است.

شعر

شد مبدل آب این جوچندباز　　عکس ماه وعکس اختر برقرار

چه فیض مقدس ساری در کل شیئی است ونسبت او بمبدء تعالی نسبت عکس وعاکس وظل و ذی ظل است وبقاء او بقاء کل شیئی است و تبدل وتغیر تعینات او مستلزم تبدل وتغیر آن نیست بخلاف عقل اول که وجود اشیاء از تعینات او نمیباشد تا گفته شود بقاء او مستلزم بقاء و دوام مطلق فیض ساری در ذراری و دراری است.

بعلاوه ذب اشکال وحل عقده عویصه صدور ملائکه مهیمه درمرتبه صدور عقل اول که باصول مشائین بلکه قاطبه حکماء وفلاسفه بارعین حل ان عویصه و گشودن آن

Marfat.com

عقده درغایت صعوبت است .

بنابر مجعولیت آن نورعلی نور وفیض مزبور درغایت سهولت بوجهی که در فصول آتیه گفته خواهد شد میباشد.

هشتم ــ مجعولیت فیض مقدس مصحح امکان فقری ووحدت انبساطی اطلاقی آلهی شمولی است چه او بذاته منبسط بر هیاکل ماهیات و قوابل امکانیه و اوعیه فقریه میباشد وتمام وجودات اشیاء چنانکه آنفا اشعار شده بعین جعل او مجعول است وبعبارة اخری بنابر مجعولیت فیض مقدس در حصول کثرت احتیاج بتصور تعدد جعل وحصول وسائط بنظر دقیق نمیباشد بخلاف آنکه مجعول عقل اول باشد چه آنکه بنابر مجعول بودن فیض مقدس برحسب انبساط آن فیض وظهور او درمراتب عالیه و سافله که از لوازم حقیقت نور و وجود است قهرا مراتب عدیده و تعینات کثیره درمراتب صعودی و نزولی حاصل خواهدشد بدون احتیاج لحاظ جهات عدیده درصادر اول.

وهرگاه صادر اول عقل اول باشد بشرحی که فوقاً نیز اشعار شد استغناء از جهات عدیدة حاصل نمیشود و نظر بآنکه فیض مقدس ظل مطلق و نفس فعل و فیض است نه مفعول ومفاض وعقل اول معلول ومفاض میباشد وملاك معلولیت در نظر مشائین بینونت عزلی معلول باعلت است ومناط تحقق امکان فقری که نفس الربط وعین الفقر بودن معلول نه شیئی له الربط بودن و حصول بینونت وصفی بین خلق وخالق که در کلام امام الموحدین امیر المؤمنین علیه آلاف تحیات رب العالمین مثل اشاره شده بینونته عن خلقه بینونته صفة لا بینونة عزلة برتقدیر مجعولیت فیض مقدس محقق میگردد وبرتقدیر مجعولیت عقل اول محقق نخواهدشد.

یازدهم - بنابر مجعولیت فیض مقدس بینونت او با حق تعالی بینونت عزلی جهت که تقید او بعموم وانبساط وعدم تقید وجود حق تعالی و تنزه وجود مقدس او ازانبساط وسریان خواهد بود وبینونت عزلی بین او وبین حق تعالی بنحویکه بدان اشاره شد غیر متصور است .

بخلاف عقل اول که ازجهات عدیده با حق تعالی بینونت دارد که اشد آن از

Marfat.com

جهت شوب بماهیت وامکان‌ذاتی وبظلمت وسیه‌روئی و فقـر وجودی چنانکه شیخ شبستری فرموده :

شعر

سیه‌روئی ممکن در دو عالم　　جدا هرگـز نشد والله عالم

میباشد ودر کلام فصاحت وبلاغت بدایت وختام الفقر سوادالوجه فی‌الدارین‌نیز بان اشاره شده است.

دوازدهم ــ بنابرمجعولیت فیض مقدس ارتباط اشیاءبحق تعالی ازدوطریق محقق میگردد.

اول ازطریق اسباب ووسائط بحکم ابی‌الله ان‌یجری‌الامورالا باسبابهاوسنة الله‌التی‌لاتبدیل علیها

دوم ازطریق وجه خاص بدون‌دخالت اسباب ووسائط بخلاف‌آنکه مجعول عقل‌اول باشد که ارتباط‌اشیاء بحق‌اول‌تعالی‌شانه وتقدست‌اسمائه‌برآن تقدیرمقصور برطریق اول خواهدشد.

ونیز چون هر ممکنی مرکب ازماهیت ووجود است وماهیت مجعول نیست ووجود خاص‌هم خصوصیت‌او بسبب‌اقتران بماهیت‌است واقتران درنزدعرفا شامخین امرنسبی وغیر مجعول است.

پس‌اگر وجود بماهو عام مجعول نباشد مجعولی محقق نخواهدشد این‌پاره ازجهاتی است که برخی ازعرفا برای اختیار قول بمجعولیت وفیض مقدس مذکور داشته وبرخی ازفلاسفه‌عظام درتمریض این‌مویدات بیاناتی نموده‌اند که‌مادرحواشی مفتاح‌الغیب بذکرآن تعرض نموده وعدم موجهیت آنهارا مدلل‌ساختم وچون بنای این رساله براختصاراست بذکر وردآن اطاله کلام نمی‌نمائیم.

انـارة ربانیه

صدر متالهةالاسلام علیه شآبیب رحمةالله الملك العلام بین این دو قول بدین نحود جمع فرموده که نظر قائلین بمجعولیت عقل اول بآنست که‌فیض مقدس‌بمنزله

معنای حرفی و نفس تعیین وفیض است نه‌مفاض و متعین، وعقل اول صادر و مفاض و اول تعین طاری برفیض مقدس است .

وبنابراین هر گاه منظوراز اول صوادراول تعینات وفیض اول باشد مصداق آن همان فیض مقدس خواهد بود .

وهر گاه منظوراول متعینات ومفاض ومتعین باشد مصداق آن همان عقل‌اول است چه فیض مقدس نفس علیت وصدور است نه‌مفاض و صادر ومنظور حکماء از صادر اول‌مفاض ومتعین واول تعین طاری‌برفیض مقدس است و منظور عرفا تعیین اولین فیض وجلوه وظهور حق تعالی است .

وبنابراین بین آن دوقول تهافتی نمیباشد وتحقیق این فرموده بدین نحواست همچنانکه من‌باب التشبیه وبوجه بعید اول ظهورات شمس سمائی که بوجهی مظهر شمس الشموس حقیقت الهی‌است ضوء عامی است که بطلوع شمس در همه آفاق منبسط میگردد .

واول تعینیکه درمقام‌انبساط برای‌او حاصل میشود مرتبه شدیده متصله‌بقرص شمس است وبعد از آن مراتب دیگری درقوس نزول برای نور او ازجهت انبساط وقرب وبعد آن ازقرص شمس که بشدت وضعف ونقص و کمال مختلف ویابواسطه اختلاط باالوان زجاجات واختلاف آفاق واجسام مختلف میشود وانوار متکثره و مراتب غیر محدوده باعتبار صعود ونزول آن ضوء عام حاصل میگردد .

پس صحیح است گفته شود اول ظهوروتابش ازشمس خارجی همان تابش و ضوءعام است وسایر مراتب باعتبار بسط وقبض اوحاصل میشود .

وبوجهی‌صحیح‌است گفته شود اول ظهوروجلوات شمس درجه شدیده‌متصله بقرص اواست که اول تعین آن ضوء عام وفائض ازشمس میباشد وسایر بواسطه ظهور آن مرتبه درمراتب نازله‌نه‌بنحو تجافی ازمقام بلکه بطریق تجلی والقاءفیض حاصل میشود .

و برخی برآن جناب ایراد نموده که بنابر تحقیقیکه خود ایشان فرموده و مطابق برهان‌صحیح وعقل‌مضاعف است مفاض ومجعول بالذات بایستی نفس‌الربط

Marfat.com

باشد والا درمرتبه ذات وتخوم حقیقت خود . هرگاه مستغنی ازغیر و غیر مرتبط باو باشد درمرتبه متاخره مرتبط باونخواهد شد .

وهرگاه مرتبط بشیی آخرباشد مستلزم دور وتسلسل خواهد بود

وهرگاه نفس الربط باشد یامنتهی باو شود مطلوب ومدعی ثابت خواهدشد ومفاض اول بودن عقل لول بنابر دارا بودن مهیت که معتقد قاطبه مشائین است مستلزم آنست که مفاض بالذات شیی له الربط باشد نه نفس الربط

وبنا براین فرمایش حکماء قائلین باول صادر بودن عقل اول را نمیتوان بر وجهیکه ایشان فرموده اند حمل نمودچه نفس الربط بودن مفاض بالذات مختار کثیری ازحکمائی است که عقل اول راصادر اول میدانند .

وبنا براین جمع مزبور صلح من غیر تراض الخصمین است و این ایرادبرآن جناب بنظر نگارنده وارد نیست چه عقل اول هرچند ازحیث تلطخ بماهیت بمذاق مشائین نفس الربط نیست وازاینجهت بالذات مرتبط بمبدءاعلی نمیباشد .

ولی چون مفاض بالذات در نظر غالب از حکماء که قائل باصالت وجود و اعتباریت ماهیت میباشند .

وجود عقل اول است نه ماهیت آن ووجود عقل اول بماهو وجود نفس ربط بعلت است نه شیئی له الربط .

پس ازاین نظرمیتوان گفت که عقل اول ازحیث وجود که اول صادر ازحق تعالی ومرتبط بمبدء اعلی است نفس الربط ازقبیل ارتباط وعکس بعاکس وظل بذی ظل میباشد

چنانکه قاطبه وجودات (ذوی الماهیه ، که دارای ماهیت هستند بماهی وجودات) درنزد آنجناب نفس الربط بمبدءاعلی میباشند و نیز بحکم بسیط الحقیقه کل الاشیاء وبساطت عقل کلی وحدت عددی بودن وحدت او مسلم نیست

وبنا براین ازاین حیث اشکالی برآنجناب وارد نیست

ولی بجهات دیگر که درمحل خود ذکرنموده ایم وبرخی بعدا اشعار خواهد

شد صادر اول بـودن فیض مقدس قول موافق تحقیق و نظر دقیق است و مقصود صدرالمتالهین نیز ترجیح قول صـادر اول بودن عقل اول نبوده بلکه مقصود آن جناب بیان وجه جمعی بین دوقول مزبور چنانکه قبلا ذکر شده بوده است و خود آنجناب در اسفار اربعه و کتب دیگر خود تصریحاً یاتلویحاً قول بصادر اول بودن فیض مقدس رااختیار فرموده است

بازعة صمدانیه

منکرین قاعده الواحد لایصدر عنهالاالواحد چند فرقه میباشند .

برخی اصل قاعدهراانکاروصدوراشیاء کثیره رااز واحد بوحدت حقهحقیقیه تجویزنمودهاند وآنها جمعی ازمتکلمین هستند که امامرازی وغزالی ازآنهامتابعت نموده واین قول رااختیار کردهاند

و برخی دیگر اصل قاعده را مسلم دانسته ولی آنرا تخصیص بفاعل موجب داده ودرفاعل مختار جاری نمیدانند وصـدور اشیاء کثیره را از فاعل واحد مختار تجویز میکنند

ودرحقیقت مرجع قول آنان بواحد حقیقی ندانستن حق تعالی بمعنای مذکور درتحریر قاعده استچه فاعل مختار درنظر آنان فاعلیست که بقصد وداعی زائدازاو فعل صادر شود یا ارادات واختیارات متعدده زائد برذات دارا باشد

یاآنکه اراده واختیار اوواحد باشد لیکن از حیث تعلـق متعدد باشد البته چنین چیزی واحد من جمیع الجهات والحیثیات نخواهد بود

وصدور اشیاء کثیره ازاو برحسبارادات متعدده زائد برذات یاتعلقات متعدده اراده واحده قادح درقاعدهمزبور نمیباشد هرچند قول بتعدد ارادات باری تعالی یا تعدد تعلقات اواز سخائف اقوال واراء میباشد

وبرخی بنحو اجمال صدور اشیاء کثیره رااز واجب تعالی تجویز نموده ولی تصریح ننمودهاند که از جهت واحد بوحدت حقه حقیقی نداشتن ذات کروبی جهات

Marfat.com

مبدأاعلی است چه آنها قائل بقدماء ثمانیه و صفات زائد برذات حق تعالی هستند یا آنکه اصل قاعده رامسلم نمیدانند

ولی برحسب ظاهر چون اکثر این فرقه اشاعره هستند و این فریق قائل بزیادت صفات کروبی جهات حق تعالی بر ذات مقدس او میباشند در حقیقت واجب تعالی رامشمول این قاعده ندانسته واوراواحد من جمیع الجهات والحیثیات نمی‌دانند وعده ازمتکلمین که قائل بتجسم مبدأاعلی هستند

ازاین جهت واجب رامشمول قاعده نمیدانند وصدوراشیاء کثیره رادرمرتبه واحده ازواجب تعالی تجویز مینمایند وبرخی ازجهت قول بمعانی واحوال زائده بر ذات حق تعالی آنرا مشمول قاعده ندانسته‌اند واز فرمایش محقق طوسی وحکیم قدوسی درنقد محصل مستفاد میگردد که‌اصل قاعده بین‌اشاعرة ومعتزله ازمتکلمین اتفاقی است وهرگاه صدور اشیاء کثیره رااز واجب درمرتبه واحده تجویز نمایند ازجهت آنست که ذات مقدس حق تعالی را واحد بوحدت حقه حقیقیه نمیدانند و یا بجهات دیگری است که درفرموده آن بزرگوار که دراول‌مبحث نقل نموده‌ایم‌بآن اشعار شده ودرنظر قاطبه فلاسفه عظام این قاعده مسلم است ومجرای حقیقی آنرا واجب تعالی میدانند که واحد من جمیع الجهات و بسیط بتمام حیثیات است و عرفا شامخین نیز باحکماء دراصل قاعده موافقت نموده‌اند لکن درتفریع برآن ازجهت صادر اول بودن عقل اول مخالفت نموده وصادر اول رابشرحیکه سابقا اشعارشده فیض مقدس ونفس رحمانی میدانند ملخص کلام آنکه درقاعده مزبوره چهار قول منقول است اول قول برخی ازمتکلمین که اصل قاعده و فروع آنرا مطلقا انکار نموده‌اند قول دوم عقیده اشخاصی است که قاعده را مسلم میدانند ولی ذات مقدس حق تعالی راازجهت آنکه درنظر آنها واحد حقیقی نیست مشمول آن نمیدانند و قائلین باین قول نیز بفرق عدیده متفرق شده برخی ازجهت فاعل مختار دانستن واجب تعالی را باختیار زائد برذات ویا متصف بودن بتعلقات متعدده ذات تقدس آیات اوراخارج ازقاعده مزبور دانسته‌اند وبرخی ازجهت قول باتصاف ذات‌مقدس واجب تعالی بمعانی‌واحوال زائده برذات آنرامشمول قاعده‌مزبوره نمیدانندوبرخی

Marfat.com

ازجهت قول بتجدد ارادات زائده برذات وحدوث آن ارادات درذات حق تعالی او رامشمول قاعده ندانسته‌اند وبرخی‌ازجهت قول بتجسم حق تعالی واتصاف او بصفات اجسام که من جمله ترکیب و کثرت است آنرا ازقاعده مزبوره خارج نموده‌اندقول سوم قول عرفا است که اصل قاعده رامسلم میدانند ودر تفریع آن باحکماء بشرح فوق الذکر مخالفت نموده‌اند قول چهارم قول حکماء و فلاسفه است که قاعده را اصلا وفرعا مسلم میدانند وبعضی تصور نموده‌اند که حکماء مشاء بشرحیکه رئیس آنان ابوعلی‌سینا قدس سره در آلهیات شفا تحقیق فرموده ذات حق تعالی راواحد من جمیع الجهات وبسیط بتمام حیثیات حتی ازحیث صفات اضافیه‌محضه نمیدانندچه صفات واجب‌را بصفات حقیقیه محضه‌وحقیقیه ذات اضافه واضافیه محضه تقسیم‌نموده وصفات اضافیه محضه رابرذات واجب تعالی زائد میدانند وازاینجهت قائل ببساطت مطلقه ووحدت تامه حق تعالی نمیباشند وبنابر این ممکن است گفته شود که این فرقه درحقیقت داخل درقائلین بقول دومند که قاعده رامسلم‌میدانند ولیکن واجب تعالی راخارج ازآن میدانند ولی این توهم فاسد وازقبیل آن بعض‌الظن انم است چه حکماء مشائین واتباع آنها صفات اضافیه محضه رابماهی اضافات مقولیه متاخر ازذات حق تعالی و معقولات ثانیه فلسفی میدانند و کثرت این قبیل را مستلزم تعدد حیثیات درذات کروبی جهات وقادح در وحدت حقه حقیقیه حق تعالی نمیدانند و بمشرب تحقیق هرچند این اضافات بماهی‌اضافات برحسب مفهوم مختلف میباشدولی باعتبار مصداق وحقیقت مرجع آنها باضافه واحده وحیثیت فارده است وتعدد جهات وحیثیاترابشرحیکه درفصل ماضیه‌اشعار شده درذات کروبی آیات اوایجاب نمینمایند وازاین جهت‌نیزمصحح صدور کثرت‌ازذات حق تعالی نمیباشند وبرخی دیگر تصور کرده‌اند که چون‌ذات مقدس‌حق‌تعالی بنظرعرفا واصلین باعتبارمرتبه غیب و هو ت احدیت محضه مرتبط بعالم نمیباشد وهمچنین‌عالم ازاین حیث بآن جناب ارتباط‌ندارد چه این مرتبه غنا مقام وقهاریت و بی نیازی از عالمین است بلکه ارتباط حق‌تعالی باعالم و عالم باحق تعالی ازحیث مقام واحدیت است ومقام مزبور بشرحیکه سابقا ذکر شده مشتمل براسماء غیر متناهیه وصفات کمالیه غیر محدوده میباشد وازاین حیث ممکن است گفته شود که حق‌تعالی گرچه باعتبار ذات بسیط‌من جمیع الجهات

والحیثات است ولی ازحیث مقام و احدیت و دارا بودن اسماء و صفات غیر متناهیه می‌تواند مبدء اشیاء کثیره بدون احتیاج بوساطت عقل اول یافیض مقدس بوده باشد چه هراسمی ازاسماء آلهی مقتضی مظهر خاصی است وآن مظهر نیز بحکم ولکل وجهة هومولیها فاستبقوا الخیرات طالب ظاهـر وآن اسم استو در اصل وجود و کمالات وجود باعتبار رحمة رحمانیه و رحیمیه مرتبط بان اسم خاص میباشد و هر گاه گفته شود اسماءوصفات حق‌تعالی گرچه باعتبار مفهوم مغایر باذات کروبی جهات حق تعالی است لیکن ازحیث وجود ومصداق عین ذات باری‌تعالی میباشندو کثرت حقیقیه در ذات حق ایجاب نمی نمایند باینجهت ممکن نیست که منشاء صدور کثرت واقع شوند گفته میشود همچنانکه جهات ملحوظه در عقل اول جز وجود ووجوب او که عین وجود اوست امور اعتباری ومعقول ثانی فلسفی هستند ومصداق علیحده درخارج جز ذات عقل اول ندارند وبااین وصف بعقیده حکماء مشاء منشاء صدور کثرت ازعقل اول میگردند واسماء این صفات نیز ولـو آنکه دارای یک مصداق میباشند ممکن است مبدأ ومنشأصدور کثرت شوند وبعبارة دیگر جهات ملحوظه درعقل اول وهمچنین صفات واجب گرچه دارای مابازاءزائد برذاتواجب تعالی در خارج نیستند ولی ازقبیل انیاب اغوال ومعقولات ثانویه منطقیه نیز نمی‌باشند واین قبیل ازامور چنانکه درسابق اشعار شده گرچه بالاستقلال‌مبدء امور متاصله‌خارجیه نمیشوند لیکن ممکن است شرط صدور کثرت وعلت مصححه معده آن واقع‌شوند وبنابراین بامسلم بودن اصل قاعده درنزد عرفا ممکن است گفته شود که آنها نیز باید واجب تعالی رابجهات فوق الاشعارخارج از قاعده بدانند لیکن این توهم نیز فاسد و بی وجه است چه ببیانیکه‌سابقا نیز اشعارشده جهاتیکه میشود منشاء ومبدء صدور کثرت ازذات واحده بشود اموریستکه تغایر آنها بصرف مفهـوم نباشد و ارجاع آنها بجهت‌واحده وحیثیت فارده ازحریم امکان خارج باشدو صفات کروبی جهات حق تعالی ولو اینکه باعتبار مفهوم متغایرندولیکن ازحیث مصداق چنانکه کرارا بنصاب تحقیق رسانیده‌ایم درذات حق تعالی بهیچوجه ایجاب کثرت نمینمایند زیرا مرجع تمام صفات کمالیه و نعوت جمالیه وجلالیه واسماء لطیفـه وقهریه حق

حق‌تعالی بجهت واحده و حیثیت فارده است که آن حیث وجوب وجود و تـأکـد وجود است .

حتی صفات سلبیه که مرجع آن بسلب امکان و سلب امکان که عبارت ازسلب سلب ضرورت طرفین است بحکم آنکه سلب در سلب مـوجب اثبات است راجع بوجوب وجود که عین تاکد وجود است میگردد بلکه بمذاق تحقیق صفات اضافیه حق‌تعالی نیز راجع باضافه واحده اشراقیـه قیومیه است کـه آن مبدء تمام اضافات ومرجع آن بعین وجوب وجود حق‌تعالی میباشد بخلاف جهات متصوره درعقل‌اول چه ارجاع آنها بجهت واحده وحیثیت فارده ممکن نیست بلکه وجود آنها محتاج بتحقق کثرت ووجود منشاء انتزاع در واقع ونفس‌الامر برای آنهامیباشد ووجود عقل اول پس‌ازصدور قهراً مشوب بحدوظلمت ومهیت و امکان خواهد شد.

وهرگاه مرجع ماهیت وامکان ووجوب بصرف وجود بماهو وجود بـاشد لازم میآید که وجود واجب نیز مشوب باین امور بوده باشد واین امور ولوآنکه ما بازاء درخارج ندارند ولی منشاء انتزاع آنها وجود محدود عقل اول است کـه بمقتضای کل ممکن زوج ترکیبی‌له ماهیه ووجود ازشائبه‌حد وامکان خارج نیست بخلاف وجود حق‌تعالی که محدودیت ذات مقدس او غیرممکن است وذات کروبی جهات او ازجهة واحده وحیثیت فارده مظهر تمام آن اسماء وصفات بنحو اعـلی و اتم میباشد وازهمان جهتی که قادراست ازهمان‌جهت عالم‌است وازهمان حیثیتی که عالم است بعینه‌حی استوهمچنین نسبت‌بسایر صفات کمالیه.

چه اگر ازآنجهت که قادر است عالم نباشد بایستی از آن حیث جاهل باشد زیرادرخارج ونفس الامر بین علم ولاعلم وهمچنین قدرت ولاقدرة وهکذا واسطه متصور نیست

و واجب‌الوجود تعالی‌شانه وتقدست اسمائه صرف الـوجود است و دارای ماهیت نیست تا در مرتبه ماهیت من‌حیث هی‌هی خالی ازصفتی از صفات کمالیه و خالی از مقابل آن باشد بلکه بحکم صرف الوجود صرف کمال کـل وجود ذات مقدسش صرف کل کمال وجود بماهو وجود و طارد فقدان و مقابل آن میباشد و

Marfat.com

بعبارة اخری کمااینکه ذات‌مقدس اوصرف علم وعلم صرف است.

همچنین صرف قدرت وقدرت صرفه و صرف حیات و حیات صرفه و صرف اراده واراده صرفه وهکذاسایرصفات کمالیه ونعوت‌جمالیه‌میباشد ودرصرف‌الشیئی تعدد وتکثر متصور نیست .

وازاینجاست در باره حق‌تعالی برخی‌از حکماء فرموده اند وجودکله وجوب کله علم‌کله و قدرة کله الخ .

وهمچنین قاطبه فلاسفه درزیرالهیه خود گفته اند : الواجب الوجود بالذات واجب‌الوجود من‌جمیع‌الجهات والحیثیات.

واین بخلاف جهات ملحوظه‌درذات‌عقل‌اولست چه اوازجهت معلولیت وزوج ترکیبی بودن فاقد سزاجت و صرافت مطلقه که از لوازم وجوب وجود بالذات است میباشد .

لذا متصف بامکان و مهیت بمعنای کاشف از فقدان مرتبه فوق التمام واجبی خواهد بود .

وهمچنین متصف بوجوب بالغیر وتعقل میدء و تعقل ذات خود میگردد و در واقع نفس‌الامر اینجهات دراو متغایر هستند چه جهت امکان‌او که مرجع او بسلب ضرورت طرفین یا عدم تاکد وجود و تساوی طرفین است ممکن نیست که راجع بوجوب بالغیر او که مرجع آن بضرورت و تاکد وجود و جهت نوریت او ست بوده باشد .

وهمچنین ماهیت او که حاکی ازقصور وجود او از مرتبه صرافت و اطلاق وجوب‌قیومی‌است راجع بوجوب‌وجود وتعقل مبدء ونحوآن‌بشود.

وهمچنین درسایر جهات دیگر فافهم ولاتکن من‌الجاهلین.

و از اینجاست که حکماء عظام صدور کثرت را از حق تعالی باعتباراسماء و صفات تجویز ننموده و وساطت عقل اول را در صدورآن باعتبارجهات مزبوره تجویز نموده اند .

مقدمه دیگر که‌فذلکه‌قاعده‌مذکور آنست که‌ازواحد من‌جمیع‌الجهات امور

Marfat.com

کثیره درمرتبه واحده که هریك درعرض هم باشند جائز نیست .

اما صدور آنها درمراتب متعدده وبطوریکه هریك درطول‌هم‌باشند باقاعده مزبوره منافی نیست .

وهمچنین صدور کثرت از او باعتبار جهات متکثره که ملحوظ در معلول نخستین وصادراول باشد که آن‌جهات درحقیقت شرط ومعد ومصحح صدور کثرت باشند نه آنکه مبدء ومنشأ ایجاد وجودات کثیره باشند منافی باقاعده مزبوره نبوده بلکه مؤکدآن میباشد وصدور کثرت فی‌الحقیقه بجز بدین نحو صورت پذیر نیست چه‌بنابر قاعده‌مقرره ممکن‌الوجودبالذات ممکن‌الوجودمن جمیع الجهات والحیثیات ولیس لمابالقوة مدخلیة فی افادة الوجود اصلا ممکن نیست که ازحق تعالی درمرتبه اولی عقل‌اول صادرشود سپس‌از عقل اول بالاستقلال شیئی دیگر صدور یابد والا لازم‌آید که امکان‌منشأ وجوب ومابالقوه دخیل در فعلیت باشد بلکه عقل‌اول فقط ممکن‌است‌واسطه‌ورابطه‌درصدورسایراشیاء ازحق‌شودو بعبارةاخری مصحح‌قابلیت قابل گردد نه‌متمم فاعلیت فاعل .

واز این مقدمه دانسته میشود که وساطت عقل‌اول و سایر عقول در صدور سائراشیاء ازحق‌تعالی منافی باقاعده لامؤثر فی‌الوجود الاالله نبوده بلکه موکد و مؤیدآن خواهد بود .

خصوصا اگر فیض مقدس ووجود عام را اول صادر بدانیم چنانکه قول‌حق است وسابقا بدان‌اشاره شده

چه بنابر این قول تمام موجودات بجعل فیض مقدس مجعول وبعین انتساب‌او بحق‌تعالی منتسب‌میباشد ووسائط‌ازاین‌جهت که‌جهت‌فضائیت ودهریت کافه‌موجودات است منتفی و ملغی است .

فصل ششم

دربیان نقوض وارده برقاعده و ردآنها

هرگاه گفته شود همچنانکه صدور اشیاء کثیره از واحد بماهو واحد غیر جائز است .

همچنین قابل بودن شیئی واحد بماهو واحد برای اشیاء کثیره جایز نیست چه بین قابل ومقبول نیز تحقق مناسبت وخصوصیت خاصه لازم است وتعدد خصوصیات قادح دروحدت قابل میباشد .

باآنکه حکماء فخام برای هیولی اولی قابلیت و استعداد قبول هر صورتی قائل شده اند گفته میشود حل این اشکال از مباحث سابقه معلوم و بان اشعار شده چه اولا هیولی اولی واحد من جمیع الجهات نیست.

وثانیا درهیولی فقط قبول صور واستعداد وشأنیت برای اتصاف بآنها ودیعه گذارده شده ولی خروج استعداد مزبوره از قوه بفعلیت بشرحیکه حکماء عظام درمسئله ربط حوادث بقدیم فرموده اند محتاج بحرکت ازلیه ومحتاج بتواردصورو تلاحق وتساوق آنهااست که هرسابقی معدلاحق وفاعل مابه الوجود وموجب خروج آن ازقوه بفعلیت میباشد ونفس هیولی اولی بدون تحقق امورمذکوره برای قبول این صور کافی نیست.

بعباره اخری قبول شیئی مرشئی دیگر چنانکه محقق طوسی وحکیم قدوسی فرموده است:

بدون تحقق قابل ومقبول و حصول کثرت متصور نمیگردد بخلاف علیت و ومبدئیت از برای شئی دیگر که درآن تحقق نفس فاعل کافی است وبیان دیگر حیثیت افاضه وصدور وعلیت حقیقیه مقدم بروجود معلول ولحاظ آنست بخلاف حیثیت قبول

Marfat.com

واستعداد که بعداز لحاظ مقبول ملحوظ میگردد.

پس قابلیت اشیاء کثیره توام باوجود جهات کثیره ومصحح قبول آنهامی باشد بخلاف منشأ فاعلیت ومبدئیت حقیقیه که مقدم برتحقق معالیل متحقق میگردد بعلاوه هیولی امریست مبهم بالذات و لامتحصل بالتجوهر و هر مبهم بالذات والامتحصلی قابل فناء درمتحصل ومتاصل است ووحدت او نظیر وحدت ابهامیه جنسیه است ودر حقیقت نفس قوه واستعداداست و کلام افاضل فلاسفه عظام و حکماء فخام در قاعده مزبوره دروحدت شخصیه معینه است.

و نیز هرگاه گفته شود چنانکه حقیقت هیولی استعداد برای کل صورت است همچنین واجب تعالی فعلیت صرفه ومجمع کل فعلیات است لان صرف الوجود صرف کل فعلیة ووجود.

پس ممکن است بدون واسطه مبدء هر وجودی که مطوی در وجودصرف اواست بشود گفته خواهدشد گرچه وجود واجب صرف الوجود ومحض النوریه النور و محض الفعلیة است.

لیکن وجودات محدوده بنحو محدودیت که شوب فقدان وعدم در آنهامدخلیت دارد مطوی در ذات مقدسه او نیستند تا بدون واسطه مبدء صدور تمام آنها درمرتبهٔ واحده بشود.

چه اگر کل واحد از آنها درعرض هم وباوصف خصوصیت ومحدودیت ازاو صادر بشود لازم میآید محدودیت ذات کروبی جهات او تعالی شانه واگرصادر ازاو شیئی واحد باشد که آن شیئی منبسط برتمام موجودات ومظهر قاطبه اشیاء بوده باشد آن شیئی همان فیض مقدس ونفس رحمانی است که گفته شد صدور آن صدور کل وجود است ومصداق ومامرنا الاواحده میباشد.

واگر بطور ترتب صادر شود ویکی از آنها مانند عقل اول بعقیده مشائین صادراول باشد مؤکد قاعده الواحد لایصدر عنه الاالواحد خواهدبود واگر برخی درعرض وبرخی درطول ازاوصادرشود اگرموجودات عرضیه متعدده صادراول باشد محظور محدودیت ذات لازم باشد واگر بعدازصادراول صادرشود منافی با قاعده

Marfat.com

نیز نخواهد بود.

• بعلاوه چون بشرحی که گفته خواهدشد درصدور معلول خاص‌از علت‌خاصه وجودخصوصیت خاصه‌درعلت‌بازاء‌خصوصیت‌معلول‌لازم است واین‌دو خصوصیت‌عین ذات علت و معلول بالذات است و انطوا خصوصیات متباینه اشیاء در ذات کـروبی جهات حق‌تعالی وبودن آنها عین ذات‌مقدس اومستحیل بالذات میباشد.

لذا صدور اشیاء کثیره از ذات واحده بسیطه من جمیع‌الجهات واجب تعالی ممکن نخواهد بود و این‌منافی بـاواجد بودن حق تعالی کمال هروجودی رابماهو وجود نمیباشد .

واز اینجاست که اساطین فن‌حکمت درعلم الهی فرموده‌اند بسیط‌الحقیقه کل الاشیاء ولیس بشیئی‌منها

وهمچنین نقض این قاعده بسلوب کثیره از واحد حقیقی بی‌مورد است چـه مرجع تمام سلوب اگر بسلب نقصان بـاشد در واجب تعالی همـان وجوب وجود خواهدشد چه‌سلب نقص‌وامکان بمقتضای‌سلب‌السلب‌اثبات بنحوی که‌سابقامذکورشد اثبات کمالست .

پس مرجع تمام کمالات وصفات در واجب تعالی بوجوب‌وجودبالذات است‌و اگرسلب کمال باشددرواجب‌تعالی‌غیرمتصوراست چه‌معطی‌شئیی فاقدآن‌نخواهدشد.

یا اینکه وجود شیئی واحد درسلب امور کثیره کافی نبوده و محتاج بوضع مسلوب ولحاظ مسلوب‌عنه‌است بخلاف‌ایجادشیئی که وجود علت صدوریه وجوبیه برای آن کافی است.

وهمچنین نقض‌این‌مطلب بمرکزیت نقطه واحده برای‌انصاف اقطار ودوائر غیرمتناهیه درست‌نیست چه تصور مرکزیت برای امور کثیره بدون‌لحاظ کثرت غیر متصوراست بخلاف‌مبدئیت وعلیت چه‌آنکه‌مرکزیت باعتبار اضافات متکثره‌حاصل میشود که‌آن‌اضافات متاخرازطرفین‌است‌بخلاف مبدئیت وعلیت‌حقیقیه که بوجهیکه کراراً گفته شده مقدم برصدورمعلول‌وعین ذات‌جاعل‌است‌علاوه‌بودن نقطه‌مرکزی نهایت برای انصاف اقطار کثیره

هر گاه باعتبار صرف نهایت بودن او ملحوظ شود نهایت امریست عدمی و محتاج بتحقق امور وجودیه نمیباشد .

وهر گاه وجود آن باعتبار لحاظ عقل یا بماهی بالفعل ملاحظه شود پس باعتبار محاذیات آن بادوائر یاانصاف اقطار کثیره امور کثیره است و بماهی واحد تحقق پذیر نیست .

وهمچنین نقض این قاعده بوحدت معینه که باعتبار اخذ آن باوحدت دیگر اثنیت حاصل میشود و باعتبار اخذ آن باوحدت دیگر غیر از وحدت اولی اثنینیت دیگری حاصل میشوددر نهایت سخافت است چه طبیعت وحدت هر گاه بماهی وحدت ولا بشرط ملحوظ شود تکثر دراو غیر متصور است.

وهر گاه بماهی وحده معینه ملحوظ شود.

پس دووحدت دیگر که باو ضمیمه شده جهات و حیثیات مکثره او در رسه کثرت و تحقق اثنینیت میباشند

وبهر حال شیئی واحد بماهو واحد منشاء امور کثیره نگردیده است تاناقض این قاعده باشد .

وهمچنین نقض بجسمیت که اقتضاء حصول درمکان واتصاف باعراض را مینماید درست نیست چه جسمیت واحد حقیقی نیست و حصول در مکان در جسمیت مستند بصورت وقبول اعراض مستند بماده است .

وایضا حصول درمکان امر وجودی واز باب تأثیر ومستند بجسمیت است وقبول اعراض از باب تأثر است ودر نظر ناقض (امام فخر) وجودی نبوده تامحتاج بعلل وحیثیات متعدده باشد .

بعلاوه اتصاف شیئی واحد بفعل وقبول هر گاه بمعنای مضمن اتصاف باشد در نظر از باب تحقیق ممتنع نبوده ومحتاج بتعدد جهات نیست و اگر بمعنای امکان استعداد وقوه وشانیت مساوق باتجدد و تبدل حالات باشد البته در شیئی واحد بماهو واحد بدون تصور تعدد جهات محقق نمیشود تاموجب نقض قاعده باشد.

ونیز اگر توهم شود که هر گاه صدور علت از معلول بر حسب خصوصیت خاصه

Marfat.com

ومناسبت مخصوصه باشد.

پس علت لذاتها علت نبوده بلکه باعتبار خصوصیت ومناسبت علت میباشد و لازمه این امر آنست که هیچ علتی بسیط وواحد حقیقی نباشد از جهت آنکه بر این تقدیر مشتمل بردو امر مختلف که ذات وخصوصیت است خواهد بود .

پس صدور معلول واحد ازعلت واحده ممکن نیست وهرعلتی بنابراین مرکب خواهد بود و باب اثبات اینکه اول صوادر بایستی امر وحدانی باشد منسد خواهد شد چه اول صوادرهم نیز بنابراین تقدیر مستند بعلت بسیطه نمیباشد دررفع این توهم گفته خواهدشد.

مراد بخصوصیت دراین مقام مصداق وملاك صدق آنست نه مفهوم آن بعبارت دیگر مبدء استیجاب تخصیص معلول معین است بصدور ازعلت معینه و این امر در صورتی که یک چیز از مبدء اول صادر شود واجب است که عین ذات او باشد چه مفروض اینست که او بذاته علت وجهت علیت عین ذات اواست.

واما درصورت صدور اشیاء متعدده درمرتبه واحده ازمبدء واحد ممکن نیست تا خصوصیتی که سبب و مبدء استیجاب صدور برخی میگردد بعینها مبدء استیجاب صدور برخی دیگر باشد والاامور متعدده متکثر متباینه امرواحد خواهدشدچنانکه دربیان ادله قائمه برقاعده مزبوره ذکر خواهد شد.

فصل هفتم

دربیان ادله اقامه شده بر قاعده مزبوره

قبل ازبیان ادله ایکه اساطین فن حکمت وائمه علم معرفت براین قاعده اقامه فرموده اند ناگزیریم که مقدماتی راکه درکتب فلسفه وزبر الهیه سیما کتب صدر-المتالهین قدس سره برای اثبات آن تمهید نموده اند بنحویکه مناسب با وضع این وجیزه باشد بیان نموده سپس بذکرادله اشتغال ورزیم.

مقدمه اول

تقابل بسلب وایجاب بین اموری متحقق میگردد که مفهوم یکی از آن دو بعینه رفع دیگری باشد واین تقابل متحقق نمیشود مگر بین دو چیز وحصر بین آن دو عقلیست وباین تقابل تقابل تناقض نیزاطلاق میشود وچون آن‌ازباب تفاعل‌است وباید ازطرفین متکرر شود لازمه این‌اینست که هردو طرف رفع دیگری باشد و این‌امر متحقق نمیگردد مگر درمثل لاموجود ولالاموجود و درمثل عدم و وجود متحقق نمیشود .

وبرای تصحیح این‌امر گفته‌اند که معنی تناقض بودن دومفهوم است که یکی ازآن دورفع دیگری ودیگری مرفوع‌بآن باشد و باین معنی از نسبت متکرره از طرفین محسوب‌میشود.

ولی بهترازاین تعبیرات آنستکه رفع رابرفع بالذات وبالعرض تعمیم داده و یکی‌ازطرفین که مفهومی برای اوسوای رفع طرف‌دیگر نباشد مانندلاوجود نقیض بالذات‌طرف‌دیگرقرارداده‌وطرف‌دیگررا که براورفع‌رفع‌و نقیض نقیض‌صادق‌میآید نقیض‌بالعرض قراردهیم وهمین مقدار برای اجرای صیغه‌تفاعل کافیست وبنظر‌طالب حقیقت‌امر دشوار نمیباشد .

وبعبارت دیگر درمتقابلین بسلب وایجاب بدی ازآن نیست که مفهوم‌یکی‌از طرفین‌آن بعینه مفهوم سلب باشد و طرف دیگر که مقابل سلب است ایجاب اضافی بقیاس بآن باشد اعم ازآنکه در سلب و ایجاب حقیقی مانند وجود و عدم متحقق شود یادرغیرآن ازسلوب مانندلاوجود ولا لاوجود ونحوآن تحقق‌یابد.

مقدمه دوم

این‌نحو ازتقابل همچنانکه بین دونقیض متحقق میشود همچنین بین دومفهوم مفرد نیز متحقق میگردد و یـا تحقق آن بحمل علی شیئ بموضوع بعینه مانند انسان ولا انسان ویا انسان ولا لاانسان می باشد و یابحسب وجود نسبت بموضوع معین مانند وجود بیاض مثلا در عاج و رفع آن از او یارفع بیاض ورفع رفع آن ازاو خواهد بود .

Marfat.com

پس مستحیل‌است که موضوعی‌ازموضوعات معینه ازمتقابلین بحسب‌حمل‌علی که‌آن حمل‌هوهووحمل بالمواطات است.

وهمچنین بحسب وجودفی که‌آن‌حمل فی‌وبالاشتقاق وذوهواست خالی‌باشد وهمچنانکه هرچیزی بانفصال حقیقی یابیاض‌است یالا بیاض.

همچنین‌هرچیزی بانفصال مزبوریاابیض وذو بیاض‌است ویالاابیض ولاذو بیاض وهر دوقسم ازآن حمل تقابل درمفردات است هرچند بقیاس بموضوع واحدباشدو چنانکه رفع‌هرمفردی نقیض‌اواست بالذات ومرفوع بآن نقیض او است بالعرض از جهت‌آنکه مصداق نقیض و رفع است.

همچنین سلب هرقضیه‌نقیض‌آنست‌ونقیض بالذات‌سلب سلب‌سلب‌است وایجاب چون‌لازم دارد آنرا نقیض آنست بالعرض پس‌نقیض هرانسانی حیوان‌است ــ نیست هرانسانی بحیوان میباشد ونقیض نیست فردی ازافراد انسان بحجر نیست که چیزی ازافرادانسان بحجر نباشد

لیکن لازم صدق آن سلب‌کلی بطریع استغراق ایجاب جزئیت در بعض واز اینجا است که‌علمای فن‌میزان فرموده‌اند نقیض ایجاب‌کلی سلب‌جزئیت ونقیض‌سلب کلی ایجاب جزئیست.

مقدمه سوم

دوچیزی که ازطریق حمل‌اشتقاقی وذوهومتناقض میباشند همچنانکه‌اجتماع آنها برحسب این‌حمل درموضوع واحد مستحیل‌است.

همچنین حمل‌آنهابرحسب حمل‌بالمواطات وهوهو برموضوع واحدمستحیل میباشد ولیکن دوامری که برحسب حمل بالمواطات متناقض هستند هرچند اجتماع آن‌دو بحمل‌علی درموضوع واحد جائزنیست ولی برحسب حمل فی‌اجتماع آنهااز حیث‌تحقق ووجود درشیئی واحدمستحیل نمیباشد مانند سواد وحرکت که برحسب حمل‌علی متناقض هستند.

لیکن برحسب حمل‌فی اجتماع آنها مستحیل نبوده بلکه در موضوع واحد مجتمع میگردند.

Marfat.com

چه سواد باحرکت بالذات نقیض نیست بلکه فردبالعرض نقیض اوست بحمل مواطات وهمچنین حرکت نسبت بسواد و بتعبیردیگر سوادولاسواد وهمچنین ذوسواد ولاسواد .

هرچند برحسب حمل مواطات واشتقاق بین آنها تناقض است ولی ذوسواد و ذولاسواد بینشان تناقض نیست.

زیرا درموضوع متحرکی که اسود باشد مجتمع میشوند وصادق می آید که آن ذواسود وذولاسواد است ولازمه این امر آن نیست که برآن موضوع صادق آید اسود ولااسود چه معنی ذاسواد هرچند بعینه معنی اسود است لیکن معنی ذالاسواد بعینه معنی لااسود نمیباشد.

بلی هرگاه ازلاسواد نفس مفهوم سلبی اراده شود نه امر دیگر که معروض او یامتحدبااو باشد درتحقق ووجود مانند حرکت درمثال مزبور دراین هنگام تناقض بین آنها حاصل خواهد شد .

زیرا براین تقدیر معنی قول ما این چیز ذولااسود است بعینه مفاد قول ما این چیزلااسود است خواهد شد.

مقدمه چهارم

حیثیت یا تقییدیه است یا تعلیلیه و تقییدیه آنست که مانند جزء آنچه بآن متحیث شده است قرارداده شود مانند ناطق برای انسان ومانند کاتب برای مرکب صنفی وتعلیلیه آنست که مانند خارج ازامریکه بآن متحیث شده بوده باشد مانند حیث علیت ومعلولیت وجود شیئی نسبت بشیئی دیگر که حیث علیت ومعلولیت تعلیلیه وخارج ازعلت ومعلول است.

هرچند تحیث بآن بماهو تقیید وتحیث ومعنی حرفی لا بماهوقید وحیث داخل میباشد مانند بودن عقل اول از حیث انتساب بمبدء اعلی منشأ و علت فلك الافلاك نه از حیث امکان چه حیث امکان تقییدیه است نه تعلیلیه بخلاف حیث انتساب بواجب تعالی .

وبعبارت دیگر اگر مقصود تعلیل حکم باشد مانند تعلیل مبدئیت عقل اول

برای وجود فلك‌اطلس‌درمثال مزبور بحیث‌انتساب بمبدء اعلی دراین هنگام‌حیثیت تعلیلیه میباشد .

وهرگاه مقصودبودن حیثیت جزء موضوع بماهو موضوع باشد مانندبودن کریاس مثلا مفرق نوربصر ازحیث ابیضیت حیثیت تقییدیه خواهدبود.

وبرخی ازحیثیات است که برحسب عنوان وتعبیر ومعبریه ازحیثیات تقییدیه شمرده میشودولی‌ازحیث معبرعنه ومحکی عنه‌تقییدی نبوده ومرجع آن باطلاق و ارسال‌ولا بشرطیت و عراء تقییداست وبهترآنستکه این‌قسم علیحده درشمار آید و ازآن بحیثیت اطلاقیه تعبیر شود.

چنانکه محقق سبزواری قدس‌سره فرموده وقائـل بتثلیث قسمت شده است چه دراین‌هنگام ماهیت لابشرط باین‌معنی برماهیت بشرط‌شیئی وبشرط‌لاولابشرط مقید بلابشرطیت هرسه صادق میآید بخلاف‌آنکه حیثیت اطلاق جزء وقید ماهیت قرارداده شود چه‌دراین‌هنگام مقابل بابشرط شیئی وبشرط‌لاشیئی‌میباشد وبهیچیك ازآنها صدق نمیکند .

وبعبارت دیگر هرگاه چیزی برحسب تعبیر ولفظ متحیث بحیثیتی شودودر واقع مقید نبوده ومرسل باشد ویا مقصود ازتعبیر مزبور اشعار بآنکه موضوع‌در موضوعیت بـرای محمول مقید بقیدی نبـوده و باطـلاق و ارسال مستحق حمل محمول میباشد .

دراین صورت‌حیثیت اطلاقیه است واگرمقصود اشعار بآنکه حیثیت‌دخیل‌در موضوعیت وحکم است حیثیت‌تقییدیه میباشد وحیثیات تقییدیه که از قبیل قسم اول باشد نیز بردوقسم‌است.

اول حیثیاتی که اختلاف‌آنها درصرف معنی ومجرد مفهوم است وفقط بحمل اولی‌ذاتی متابی ازحمل برهم میباشند ولی‌بحمل‌شایع صناعی‌منافی‌ازحمل برمصداق واحد ازجهت واحده نمیباشند مانند حیث موجودیت ومتشخصیت و وحدت و حیث عاقلیت ومعقولیت و عالمیت ومعلومیت وعاشقیت ومعشوقیت و نحو آنها واین‌قبیل از حیثیات بنظر ارباب بصیرت و اصحاب معرفت مکثر ذات موضوع نبـوده و

تکثر آنها موجب انثلام وحدت حقه حقیقیه مصداق وقادح در بساطت مطلقه ذاتیه آن نمیباشد .

دوم حیثیاتی که ازحیث معنی ومفهوم وتعبیر وازحیث معبر ومحکی عنه هردو مختلف میباشند واختلاف آنها موجب تکثر ذات موضوع ومصداق آنها خواهدشد واین قبیل از حیثیات نیز بردوقسم میباشد.

قسم اول آنستکه داخل در اقسام اربعه تقابل نبوده وبین آنها بالذات تقابل نمیباشد هرچند بالذات متخالف ومتغایر هستند مانند لون وطعم ورائحه وحرکت و مانندآنها از انواع مقولات .

وقسم دوم حیثیاتی که بالذات متقابل هستند وداخل دراقسام مزبوره میباشند مانند علیت ومعلولیت ومحرکیت ومتحرکیت وفاعلیت و قابلیت که مرجع آن به امکان استعدادی وقوه وشانیت است نه بمعنی مطلق اتصاف مانند عالمیت ومعلومیت ونحو آنها وتمام این اقسام اخیره ازاین جهت اشتراك دارند که مناط اتصاف بشیئی ازآنها ازحیث وجود بعینه مناط اتصاف بشیئی دیگر نیست.

وهمچنین ازحیث مفهوم وهمه حیثیات از اولی واخیره در عدم اتحاد بحمل اولی اشتراك دارند.

پس اتصاف بعاقلیت نیز از حیث معنی و مفهوم عین اتصاف بمعقولیت نیست والا لازم آید که دو لفظ مترادف باشند نه دو مفهوم متخالف و افتراق آنها بآنست که اختلاف قسم اول وتغایر آنها چنانکه فوقا اشعار شده درمفهوم فقطاست نه ازحیث وجود وتحقق .

چه ممکن است مناط اتصاف موضوعی بیکی ازآنها باعتبار وجود بعینه اتصاف بدیگری باشد وتکثر حیثیات متغایره وجهات متبائنه را در ذات متصفه بانها اقتضا نمی نمایند مانند اتصاف ذات مجرده قائمه بذات بعاقلیت ومعقولیت وعالمیت و معلومیت وعاشقیت ومعشوقیت ومحبت ومحبوبیت ومانندآنها واتصاف ذات کروبی جهات حق تعالی بصفات کمالیه وجمالیه از حقیقیه محضه و حقیقیه ذات اضافه بلکه اضافیه وصفات سلبیه وجلالیه که مرجع اتصاف بهمه آنها چنانکه در فصول سابقه

کراراً اشعارشده بحیثیت واحده که وجوب‌وجود بمعنی‌تأکد وجوداست میباشد و ذات مقدس حق تعالی از همان حیثیتی که حی است بعینه عالم است و از حیثیتی که عالم است بعینه قادر میباشد و از همان حیث بعینه متکلم ومرید وسمیع و بصیر است وهکذا. نسبت بسائرصفات کمالیه ونعوت جمالیه وهمچنین ازحیث‌اضافه قیومیه اشراقیه که مبدء ومرجع آن وجوب وجود است متصف بخالقیت ورازقیت واولیت واخریت‌ومانندآنهامیباشد وازحیث‌سلب‌امکان‌ولاضرورت که‌راجع بضرورت‌وتاکد وجود است متصف بتمام صفات جلالیه است.

ولی علاوه براختلاف درمفهوم دروجود وتحقق نیزمتحدنمیباشند باین‌معنی که دوقسم دیگر ازحیثیات‌ازاین جهت باآن قسم‌مخالف بوده واتصاف ذات‌واحده ازحیث تقید بحیثی ازآن حیثیات ممکن نیست بعینه ازحیث اتصاف بحیثیت دیگر باشد و اختلاف آنها مستلزم تکثر ذات و هویت موضوع متصف بآنها خواهد شد مثل‌آنکه حیث اتصاف انسان بانسانیت ممکن نیست بعینه‌ازحیث اتصاف‌او بکاتبیت بالفعل باشد.

وهمچنین حیث اتصاف او بناطقیت بعینها حیث اتصاف بحیوانیت باشد و یا اتصاف او بمشکلیت بعینه حیث اتصاف بمتحرکیت باشد والا بایدهرانسانی کاتب‌ـ بالفعل وهرحیوانی ناطق وهرمتشکلی متحرک‌باشد.

ونیز این دوقسم‌علاوه برآنکه متکثر و مکثرذات موضوع میباشند همچنین مناطات آنها نیز متکثر میباشد اعم از آنکه مکثر موضوع نیز باشند و این در وقتی که زواید متصله باشند یا مکثر ذات آن نبوده وآن در وقتی که زواید منفصله باشند.

وبعبارت دیگر تحصل این دوقسم باستناد بحیثیات مختلفه سابقه تعلیلیه است و بدون استناد وانتها بآنها در موضوع قابل اتصاف بآنها متحقق نمیگردد چنانچه حیثیت تعلیلیه سمع وشنوائی درانسان قوه سامعه‌است و حیثیت ابصار و بینائی قوه باصره است وحیثیت تحرک قوه محر که وحیثیت تعقل قوه عاقله‌است و هکذا.

Marfat.com

در باقی حیثیات و مبادی تحصل و تحقق آنها در انسان و غیره و حیثیات تعلیلیه مزبوره دفعالدور والتسلسل منتهی بحیثیت واحده که آن استناد باضافه اشراقیه قیومیه الهیه است میگردد :

الا له الخلق و الامر و لامؤثر فی الوجود الاهو و لمن الملك الیوم لله الواحد القهار .

ولکن استناد آنها بحیثیات سابقه تقییدیه مطلقالازم بلکه جائز نمیباشد و الا مستلزم دور یا تسلسل خواهد شد.

وقسم اول بادو قسم مزبور ازاین حیث یعنی از حیث لزوم انتهآء بحیثیات تعلیلیه مخالف میباشد واستناد آن بحیثیات دیگر مطلقا لازم نمیباشد .

واما فرق بین قسم اول ازقسم دوم یا قسم دوم ازقسم مزبور

پس علاوه بر فرق فوق الاشعار یعنی بودن قسم دوم از اقسام اربعه تقابل و متقابل بودن آنها بالذات بخلاف قسم اول فرق دیگری که درحقیقت از ثمرات فرق مزبور است متحقق است و آن آنستکه حیثیاتی که بذاتها متقابل هستند هیچیك از آنها درواقع ونفس الامر درموضوع واحد حاصل نمیشود مگر بعداز خلوموضوع ازمقابل دیگر ویامتصف شدن او بکثرت خارجیه موجوده نفس الامریه ومجرد کثرت تحلیلیه عقلیه مانند کثرت اجزاء تحلیلیه جنسیه وفصلیه ماهیت نوعیه انسانیه بحیوانیت و ناطقیت مصحح حصول آنها در موضوع واحد نمیباشد بلکه بدی از وجود دو موضوع متغایر برحسب وجود ازبرای اجتماع وجود آنها در زمان واحد نبوده و تغایراعتباری کفایت ننماید بخلاف قسم اول که اجتماع آنها درموضوع واحدطبیعی جایز میباشد و افتراق آنها از هم و انتفاء و زوال هر یك از موضوع مزبور بانتفاء دیگری نیراز حیزامکان وحریم جواز بیرون نیست.

هرچند تحقق مبادی وجهات مختلفه متغایره دروجود بازاء هر متلازم وضروری میباشد اعم از آنکه مبادی مزبور متلازم دروجود بوده یاغیرمتلازم در آن باشند مانند قوای نباتیه وحیوانیه که مبادی آثار واناعیل متقنه دراجسام نباتیه وحیوانیه میباشندو گاهی هم ازهم مفترق میگردند.

Marfat.com

مقدمه پنجم

از بیانات سابقه ظاهر شد که اتصاف شیئی بصفتی ازصفات در واقع و نفس-الامر استدعا نمیکند اتصاف اورا با نصفت درهر مرتبه ازمراتب واقع وازهرحیث ازحیثیاتی که برای آن‌شیئی نابت‌است مثل آنکه هر گاه بگوئیم زیدموجوداست‌در واقع کفایت مینماید اتصاف‌او بوجود فی‌الجمله اگرچه درمرتبه ماهیت من‌حیث‌هی هی وبدون تأثیر فاعل موجود نباشد

وهمچنین هر گاه بگوئیم زیداسوداست پس‌لازم نیست که ازحیثیات‌وصفاتی که مدخلیت دراتصاف‌او باسودیت‌نداردمانند کتابت وعلم وقدرت وحیثیت شجاعت وجود و سخاوت و مانند آنها از صفات و حیثیات نیز متصف باسودیت باشد بلکه سواد از حیث صفات و جهاتی که مدخلیت در ثبوت آن برای زید ندارد از او مسلوب می‌باشد.

چه وجود شیئی بنحوی ازانحا وجود محقق میگردد و ارتفاع آن بارتفاع جمیع انحاء تحقق میباشد.

ودرثبوت شیئی برای‌شیئی ثبوت‌آن فی‌الجمله بنحوی‌ازانحاء ثبوت‌وتحقق و درمرتبه ازمراتب واقع و نفس‌الامر کفایت مینماید ولوآنکه درهمه مراتب‌واقع‌و ازهمه جهات وحیثیات برای‌او ثابت‌نباشد.

ولکن‌این‌امر درصورتی که موضوع بسیط من‌جمیع‌الجهات ومتصف‌بوحدت من جمیع الحیثیات نباشد والا اگر چنین چیزی متصف بصفتی از صفات شود باید بآن صفت در جمیع مراتب واقع و نفس الامر و از جمیع جهات و حیثیات متصف باشد چه‌اگر درمرتبه ازمراتب نفس‌الامر بآن‌متصف نباشد ازآن‌حیث آن‌صفت از اومسلوب خواهد بود.

ودراین هنگام موضوع مزبور مرکب ازدوحیثیت ومزدوج ازدوجهت‌یعنی جهت وجدان وفقدان وایسیت ولیست خواهدشد واین‌امر بابساطت من‌جمیع‌الجهات واحدیت من جمیع‌الحیثیات منافی‌میباشد.

وآنچه درمقدمات سابقه گفته شد که دو چیزی که بحمل علی متقابل هستند

Marfat.com

ممکن‌است بحمل فی دروجود درموضوع واحد مجتمع شوند وبین آنها باین حمل تقابل نباشدآنهم مختص بموردی است که موضوع متصف ببساطت‌مطلقه ووحدت صرفه محضه نباشد .

چه دراین صورت حیث‌اتصاف واقتران با حدالمتقابلین بعینه حیثیت اتصاف واقتران بمتقابل دیگرخواهد بود .

ومتقابلان بحمل‌علی برحسب حمل‌فی نیزمتقابل ومتناقض میباشند وازاجتماع نقیضین و متقابلین بحمل علی برحسب حمل فی‌اجتماع نقیضین بحمل علی نیز لازم خواهدآمد که بطلان‌آن ضروری وازبدیهیات اولیه‌است.

واز این بیان معلوم شد که اجتماع دو امری که برحسب حمل علی متقابل هستند در صورتی برحسب‌حمل ووجود فی‌متناقض نمیباشندواجتماع‌آنها باین‌حمل جایز است که اقتران بین‌آنها از دو حیث مختلفه تقییدیه باشد نه از جهت واحده و حیثیت فارده

وپس‌ازمعلوم شدن این‌مقدمات شروع درذکر براهین‌عقلیه ونقلیه که براین قاعده اقامه‌شده مینمائیم ومیگوئیم

دراول رساله اشعار گردید که برخی این قاعده را ضروری و غیر محتاج به برهان دانسته وفقط‌آنرا محتاج بمنبه میدانند وبیان تنبیهی را بدین‌نحو تقریرنموده اند که بشهادت وجدان بلکه ضرورت اختلاف معالیل وتعدد آنها مستلزم اختلاف اضافه بآنها است وتعدداضافات مستلزم تعدد مبادی‌آنها میباشد وتعددمبادی اضافات بابساطت من‌جمیع الجهات والحیثیات منافی‌است.

وبوجه دیگر بین هرعلتی بامعلول معین لابداست‌از تحقق مناسبت وخصوصیت خاصه که بین‌آن علت بامعلول دیگر که مباین با آنست محقق نمی باشد والا لازم می‌آید جوازصدور شیئی ازهر شیئی وآن خصوصیت ممکن‌نیست که زائد برذات علت باشد .

والا اگر واجب باشد خود بذاتها علت بوده و قائم بذات‌شیئی دیگرنخواهد شد وازاوجز یك‌شیئی صادر نمیگردد

Marfat.com

و اگر بذاتها علت نبوده بلکه بخصوصیت دیگر محتاج باشد نقل کلام در آن نمائیم .

هر گاه ممکن باشد محتاج بعلت است پس اگر معلول شیئی دیگر باشدعلت بالذات آن شیئی میباشد.

و نقل کلام درصدور آن از آن شیئی مینمائیم و اگر معلول همان علت باشد نقل کلام درصدور آن ازعلت مینمائیم .

هر گاه صدور آن مستند بخصوصیت دیگر نباشد خلاف فرض خواهد بود و اگرمستند بخصوصیت دیگر باشد مستلزم دور و تسلسل خواهدشد

و برای رفع دور و تسلسل باید بخصوصیتی که عین ذات علت باشد منتهی شود وچنین خصوصیتی ممکن نیست که متعدد ومختلف باشد والا لازم می آید که شیئی باذات خود مباین باشد

واگر جزء علت باشد ترکب آن علت بافرض وحدت و بساطت او لازم می آید پس ثابت شد که ازشیئی واحد زائد بریك شیئی صادر نخواهد شد و ببیان دیگر هر گاه ازشیئی واحد دوچیز صادرشود هر گاه بذاته بدون خصوصیت مبدء آن دو باشد لازم آید که ذات آن شیئی باذات خودمباین باشد.

چه مبدء اضافه وعلیت آن شیئی یعنی اضافه اشراقیه نوریه بیکی از آن دو معلول که بوجهی عین ذات اواست بااضافه اشراقیه قیومیه او بمعلول آخر بالضروره مغایر خواهد بود

واگر بذاته علت یکی از آن دوشیئی باشد و برحسب خصوصیت مقوم ذات اوعلت شیئی دیگر باشد مستلزم خلاصه فرض وترکیب با فرض بساطت اومیباشد واگرآن خصوصیت زائد برذات آن شیئی باشد البته واجب نبوده بلکه ممکن مستند بذات آن شیئی خواهد بود.

پس نقل کلام درصدور آن از آن شیئی مینمائیم ودفعا للدوروالتسلسل باید منتهی شود بخصوصیتی که ذات آن شیئی است واگر بلحاظ دوخصوصیت علت آن دوامر باشد نقل کلام در آن در خصوصیت می نمائیم.

Marfat.com

هر گاه هردو مقوم مبدء باشد ترکیب مبدء بسیط لازم آید واگریکی مقوم ویا عین ودیگری زائد باشدلازم آیدترکیب یادوروتسلسل که برای دفع آن باید به خصوصیت که عین ذات باشد منتهی شود وچنین خصوصیتی متعدد نخواهد شد.

و اگر هردو زائد باشد وغیرمقوم باشد هر گاه این دو واجب باشند منافی با توحید واجب تعالی و مستلزم خلاف فرض میباشد چه مفروض قیام آنها بذات مبدء است .

واگر هردو ممکن باشند در صدور آنها از واجب احتیاج بدو خصوصیت دیگر میباشد ونقل کلام در آن مینمائیم تادفعاللدور والتسلسل منتهی بشقوق دیگر ویا علیت ما فرض معلولا شود.

واز این بیانات معلوم شد که آنچه برخی توهم نموده‌اند که اگر برهان مذکوردرلسان قوم برای عدم جواز صدور کثیر از واحد حقیقی صحیح باشد لازمه آن آنست که ازواحد واحدنیز موجودنگردد بلکه واحدحقیقی مطلقاً موجودنباشد چه هرموجودی متصف بدوصفت اعتباری میباشد که اقل آن وحدت و شیئیت است درست نیست .

زیرا به بیانیکه درسابق نیز اشعارشده مطلق اختلاف مفاهیم وعناوین با وحدت مصداق وجهت صدق مستلزم تکثر ذات مصداق درخارج نبوده و قادح در وحدت آن نمیباشد.

چنانکه اختلاف مفاهیم اسماء وصفات کمالیه درحق تعالی بنحوی که تحقیق شده قادح دراحدیت وجودیه او نبوده و انفکاکی هم درخارج بین این مفاهیم در مصداق متحقق نیست چه بمذاق تحقیق هرموجودی مظهرصفات کمالیه آلهیه حقتعالی است ومصداق حقیقی آن صفات جزیك امر که ذات مقدس اوست نمیباشد .

و مصادیق دیگر مصادیق ظلیه و پرتو نور منبسط و رحمت رحمانیه واسعه او می باشند .

وبرحسب سریان حقیقت وجودوفیض مقدس درقاطبه اشیاء حتی هیولای اولی کمالات نیز در آنها ساری وجاری میباشد النهایة بر حسب شدت و ضعف وجود

Marfat.com

کمالات آن نیزشدید و ضعیف میگردد .

چه ما بالذات این کمالات ممکن نیست ماهیت یاعدم باشد زیرا عدم طارد وجود و کمال وجوداست وماهیة من حیث هی لیست الاهی و کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء است و در حریم ذات فاقد همه کمالات است وبا این وصف مابالذات آنها نخواهد بود.

پس باید مابالذات کمالات مزبوره وجود عام که جلوه وامرواحده حق است بوده باشد وآن کمالات بسریان اودرهر شیئی ساری وجاری گردد وبشدت وضعف ونقص و کمال اوشدت ونقص وضعف و کمال پذیرد ومفهوم وحدت وشیئیت مذکور در کلام متوهم نیزازهمین قبیل است یعنی تعدد آنها برحسب مفهوم مستلزم تعدد مصداق آن مفاهیم نخواهدبود.

چه مراد بشیئیت اگرشیئیت وجودی باشد پس ان بحکم الوحدة رفیق الوجود تدورمعه حیث مادارمساوق باوجود است.

و اگر شیئیت مفهومی باشد آنهم از انحاء وجود مطلق و از اقسام وجود ذهنی میباشد .

و از اینجا است که عرفاء شامخین فرموده اند : الاعیان الثابته وجودات خاصه ذهنیه .

بهرحال اقتضای تکثر مصداق وتعدد آنرا نمینماید چه تکثر مطلق مفاهیم بماهی مفاهیم چنانکه درمحل خود بنصاب تحقیق وتکمیل رسیده مستلزم تکثر وتعدد منشاء انتزاع آنها نمیباشد.

وببیان دیگرهر گاه ازمبدء کل درمرتبه واحده دوچیز صادرشود لازم میآید که مبدء کل اشیاء اثنین ودوچیز باشد چه مبدء مزبور ازحیثیتی که مبدء یکی ازآن دو شیئی است که آن دو شیئی فرضاً باهم مبائن ودرعرض هم هستند ممکن نیست از همان جهت مبدء شیئی دیگر بشود والا آن چیز با مبائن خود شیئی واحد خواهد بود .

زیرا حیث انتساب بعلت مقوم معلول وداخل درحقیقت آنست ولذا فرموده‌اند

Marfat.com

ذوات الاسباب لاتعرف الا باسبابها و حیثیت انتساب احد المتباینین ممکن نیست بعینها حیثیت انتساب مباین دیگر باشد پس باید از حیثیت دیگر مبدء شیئی اخر شود .

و چون مفروض اینست که حیثیت علیت نمی تواند زائد بر ذات مبدء اعلی باشد پس این دو حیثیت اگر عین ذات مبدء باشد لازم میآید دو چیز یك چیز شود و بالعکس .

واگر هردو مباین باذات او باشد ومعهذا متصف بمبدئیت باشند اولامستلزم خلف‌است چه مفروض مبدئیت ذات‌اوست و ثانیا لازم‌آید که مبدء کل یك‌چیز نبوده بلکه دوچیز باشد که عبارت از آن دوحیثیت است واین منافی با توحید واجب‌الوجود است .

واگر هیچیك از آنها متصف بمبدئیت ودخالت در آن نباشند مستلزم خلف وشقوق دیگر است .

وتقریر این برهان بوجه اسهل آنست اگر ازواحد بماهو واحد دو چیز در مرتبه واحده صادرشود لازم‌آید که مافرض واحداثنین باشد چه بالضرورة علیت آن ازبرای یکی‌از آن دوچیز غیر علیت او برای چیز دیگر است و علیت او برای این دو چیز ممکن نیست که غیرذات او باشد والا لازم آید که علت بذاتها علت نبوده باشد و چون مفروض آنست که علت علت بالذات است و حیثیت‌علیت‌عین ذات او است.

پس هرگاه علت دوچیز باشد ذات‌او دو چیز خواهد بود یعنی واحد بماهو واحد اثنین شود

وهرگاه آن دوچیز از واجب‌تعالی صادر شود لازم می‌آید که مبدء وعلت کل اشیاء دوچیز بوده وواحد نباشد بلکه بنظر دقیق لازم میاید که عالم کثیر و ونظام کل که بمنزله شخص‌واحد وشیئی فارداست دونظام ودوشخص باشد وبطلان هردو ضروری وواضح‌است.

بتعبیر دیگرعلت بالذات وللذات آنست که مفهوم علیت ازذات بذاته او بدون

حیثیت تقییدیه وتعلیلیه انتزاع شود وچنین چیزی ممکن نیست که برای دوشیئی متباین بدون حیثیت تقییدیه وتعلیلیه علت شود.

چه مفروض آنست که آن دوچیز متبائن میباشند و حیثیت حاصله از اضافه با حدالمتباینین ممکن نیست عین اضافه به متبائن دیگر باشد و بدون لحاظ اضافه نیز علیت معقول نخواهدشد.

پس این دو اضافه باید بدوحیثیت تعلیلیه یابد وحیثیت تقییدیه یا بیك تعلیلیه و یك تقییدیه مستند باشد وبهرحال علت بالذات نخواهد بود.

و همچنین معلول بالذات چیزیست که معلولیت از حاق ذات او انتزاع شود و بر تقدیر علیت شیئی واحد برای دو شیئی لازم می آید که آن دوشیئی یك شیئی باشد.

ولی هرگاه برای یك چیز علت باشد چون اضافه علیت بآن چیزوجوداً عین ذات علت است محتاج بحیثیت زائده برذات اونخواهد بود تامستلزم تکثر وترکیب یاعدم مافرضناه علة بالذات علت گردد.

بتقریردیگر چنانچه قبلااشعار گردید درعلم فلسفه اولی وماوراءالطبیعة بنصاب تحقیق وحدتکمیل رسیده است که ذوات الاسباب لاتعرف الاسبابها ونتیجه این قاعده آنست که خصوصیت انتساب علت خاصه بمعلول خاص مقوم مزبور وداخل در حریم جوهرذات وتخوم حقیقت وکنه اومیباشد.

بنابراین اگرازجهت خاصه دوچیز ازیك علت صادرشود لازمهٔ آن آنست که یك چیز بخصوص مقوم دوامر مبائن بماهومبائن بوده باشد یعنی دو چیز متباین یك چیزشود وبطلان این ازضروریات اولیه عقل است.

بتقریردیگر ــ درائولوجیاوعلم معرفةالربوبیه بنصاب تحقیق وتبیین رسیده است که ماهو ولم هوبل وهل هوفی البسیط واحد یعنی لم فاعلی و غائی در بسائط وجودیه حقیقیه بعینه ماء حقیقیه و هل بسیطه آنها میباشد و مطالب ثلاث در آنها متحد است.

وبنابراین اگریك چیز علت دوامر بسیط یامرکب شده باشد مستلزم آنست

که دوچیز یك چیز شود چه‌علیت چیزی برای مرکب بدون علیت آن برای بسائط آن‌امکان‌پذیر نیست.

و چون مفروض آنستکه علت فاعلی معلول بسیط بعینها علت غائیه و ماء حقیقیه آنست پس ماء حقیقیه‌احدالمعلولین باید بعینه ماء حقیقیه معلول دیگروعین آن باشد.

وبنابراین تقدیر بالضروره امر منجر بمحال مزبور خواهد شد.

بتقریر دیگر ــ درفن ماقبل‌الطبیعة بلسان‌تحقیق مبرهن گردیده که‌اختلاف درمراتب وجودباعتبار قرب وبعداز حق‌تعالی ومبدء اعلی‌است بنابراین‌اگر دوچیز درمرتبه واحده ازمبدء اعلی‌صادرشود لازم میآید رفع اختلاف بافرض اختلاف و محال‌بودن این‌امر نیز ضروریست.

بتقریر دیگر ــ فلاسفه مشائین‌افراد وجود رامتباین‌بالذات میدانند وصدور دوامر متباین بالذات ازیك چیز ازجهت واحده مستلزم رفع تباین ویا عدم تناسب بین‌فیض‌ومفیض ویا گردیدن‌واحد بماهوواحد عین کثیربماهو کثیراست چه‌مفروض آنستکه بین‌این دوچیز که درمرتبه واحده ازعلت صادر گردیده‌اند مناسبت وجهت وحدت وسنخیت ذاتیه موجودنیست وبالضروره حیثیت علیت‌علت‌برای یکی‌ازآنها بعینها حیثیت‌علیت اوبرای مباین دیگر نخواهدبود.

پس علت مزبوره باعتبار احد الحیثیین مباین باخود ومعلول دیگر از حیث دیگر میباشد.

باآنکه بینونت بالذات بین علت ومعلول‌برخلاف برهان‌وضرورت عقل‌بلکه نقل است چنانکه در کتاب مجید وقرآن حمید میفرماید : قل کل یعمل علی شاکلته و لزوم تناسب بین‌علت ومعلول ازاحکام اولیه عقل‌است.

واگرحیثیت علیت اوبرای‌یکی ازآن‌دومعلول عین‌حیث‌علیت اوبرای‌معلول دیگر باشد یکی‌از دوتالی فاسد اخیر لازم‌میآید

پس استناددووجود متباین بیك‌وجود بدون‌تعدد جهات‌در آن وجود وحدانی تعقل پذیر نیست وبهر تقدیر محظور مذکورلازم خواهد آمد.

Marfat.com

ببیان دیگر به برهان قویم الارکان بسرحد ظهور رسیده که علت بالـذات چیزیست که نفس ذات او بذاته علت باشد ومعلول بالذات چیزیست که فقیر بالذات وبذاته معلول بلکه عین ربط وفقر ومعلولیت باشد نه‌شیئی له‌الربط والفقر.

وبعبارة اخری معلول بالذات ازشئونات ذاتیه و اطوار وجودیه علت است نه امر مبائن ومنفصل ازاو .

وبتعبیر اخر بینونت علت بامعلول چنانکه قطب ارائك توحید خاتم‌الاولیاء علی بن ابی طالب صلوات‌الله وسلامه علیه‌وآله‌فرموده (بینونته عن خلقه بینونته صفة‌لا بینونته عزله) بینونته وصفی است نه‌عزلی .

وبراین تقدیر پس‌از وضوح آنکه علت بالذات باید جهت ذات‌او بعینهاجهت علیت او برای معلول خودباشد.

هرگاه‌یك‌چیزعلت دوچیز باشد شکی نیست که علیت آن چیز برای‌یکی‌از آن دوامر مبائن غیرعلیت او برای چیزدیگر میباشد.

و بنابر این لازم می آید اگر مبدء دو چیز باشد آن دوچیز یك چیز و آن یك‌چیز دو چیز شود.

و ببیان دیگر درمبحث امورعامه وسماع الهی بمیقات برهان وبمنصه ظهور رسیده که معلول‌تام ملائم‌باعلت وازلوازم ذات علت‌تامه‌است ومعلولیت‌دوامرمتباین برای شیئی واحد بسیط من‌جمیع الجهات مستلزم مباینت شیئی است با ذات خود و استحاله آن بدیهیست.

بتقریر دیگر ــ هرگاه ازیك امر بسیط وحـدانی مـانند الف ب و د مثلا صادر شود چون حمل هیچیك بردیگری بحمل علی وهوهو جایز نیست‌بلکه برهر یك ازآن دوچیز سلب دیگری صادق است یعنی برب صادق می آید انه لیس بد وهمچنین بر د صادق می‌آید انه‌لیس به ب پس‌برالف صادف می‌آید که ازاو صادر شده است ب ومالیس ــ ب

وچون ببیانی که در مقدمات مذکور شده ازآن جهتی که ازاوب صادرشده است ممکن نیست ازهمان جهت بعینها د که لیس‌به ب صادر شود والا لازم میآید

Marfat.com

ب و مالیس به ب یکی گردد و مستلزم اتحاد نقیضین، که افحش از اجتماع نقیضین است میباشد.

پس از آنجهت باید صادق آید که د از او صادر نشده وحال آنکه مفروض آنستکه دوجهت درذات الف که مبدء است نبوده وازهمان جهت که ب از او صادر شده د ازاوصادر گردیده است پس صادق آید که‌هم ب‌ازاو صادر شده وهم صادق میآید که صادر نشده واین مستلزم اجتماع نقیضین است و ازاین تقریر اشکال امام‌المشککین براین برهان بآنکه نقیض صدور ب صادر نشدن ب‌است نه صادر شدن چیزیکه ب نیست که د باشد.

پس اجتماع نقیضین لازم‌نمیآید مندفع میگرددچه صدور د بعینه ممکن‌نیست صدور ب باشد بلکه لاصدور ب‌خواهد بود والا د بعینه ب‌میباشد پس صادق‌میاید ازجهتی که ازاو د صادرشده ب صادر نگردیده وچون مصدر وعلت بالفرض بسیطه است ویك جهت بیشتر دراو متصور نیست اذا صادق میآید که ازاو ازاین جهت ب صادر نشده‌است.

بااینکه مفروض آنستکه ازاین جهت ب از او صادر شده پس لازم آید که هم از او ب صادر شده باشد وهم صادر نشده باشد و اینست مرادحکما ازاجتماع نقیضین دراین قاعده.

وهرگاه گفته شود این‌مقدمه که ازهمان جهت ازاو د صادر شده صدور ب ممکن نیست اول کلام است چه بنابر جواز صدور کثیر از واحد این مقدمه ممنوع وغیر مسلم‌است گفته خواهد شد که این مقدمه بدیهی وقابل تشکیك نیست چه‌اگر ازهمان جهت که ب صادر میشود د صادرشود وبالعکس لازم میآید که‌ب‌عین د وبطلان این‌امرضروریست ومعلومست که مراد حکما ازجهت صدور در مقدم مفهوم علیت اضافی نیست بلکه مراد خصوصیت و مناسبت خاصه است که آن در علت بالذات تمام ذات علت و عین او است و همچنین در معلول بالذات عین ذات او میباشد.

بتقریر دیگر — هرگاه دوچیز ازیك‌چیزصادر شود چون ببیانیکه ذکرشد

Marfat.com

تحقق خصوصیت که عین‌ذات علت‌است لازم میباشد.

هر گاه از آن خصوصیت که بازاء یکی‌از آن دومعلول‌است چیز دیگرصادر شود برآن خصوصیت آن خصوصیت و نقیض‌آن هردو صادق آید چه خصوصیت دیگر که بازاء معلول دیگر است غیر این خصوصیت است

مفروض آنست که بیش‌از یك خصوصیت در بین نیست و آن بعینها بایستی عین خصوصیت دیگر باشد پس‌هم باید این‌خصوصیت باشد وهم نباشد واین‌مستلزم اجتماع نقیضین است .

بتقریر دیگر ــ اجتماع دو آنچه د نیست که ب باشد باعتبار دو حیثیت‌تعلیلیه متصوراست ولی با وحدت حیثیت مستلزم اجتماع نقیضین خواهد شد.

ازآنچه گفته شداشکال دیگر برخی براین برهان بآنکه مرجع صدور د و مالیس د که ب باشد بدو قضیه مطلقه است و درفن میزان عدم تناقض بین این دو قضیه ثابت شده است مندفع خواهدشد که اولا چون انفکاك بین علت تامه ومعلول او مستحیل است مرجع صدور منه کذاو کذا ولم یصدرمنه ذاك و ذاك بـدو قضیه دائمه است نه بدو قضیه فعلیه چه معلول در بقاء نیـز محتاج بعلت است النهایة اصل وجود وتاثیرعلت درایجاد آن هر گاه دفعی و ابداعی و غیرزمانی باشداستمرار اثر وتأثیر آن دائمی است.

واگر تدریجی وزمانی باشد تدریجی‌وغیردائمی‌است باآنکه کلام درتاثیرات سرمدی وفوق‌الطبیعه است ودرآنجا زمان متصور نیست تاگفته شود مرجع بـدو قضیه مطلقه است

وبرفرض تصویر تحقق زمان بفرض محال صدق دومطلقه‌برتقدیر تعددزمان است وبا فرض وحدت زمان اجتماع آن دو برصدق ممتنع میباشد.

واگر مراد ازاطلاق اطلاق بمعنای مصطلح در قضایای فعلیه که وقـوع در یکی از ازمنه ثلاثه باشد نبوده بلکه مرادآن دوقضیه مطلقه‌ای که حکم آن‌بعموم حیثیات مقید نباشد و بدائمه دو قضیه ای که حکم آن بعموم حیثیـات مقید بـاشد بـوده باشد .

Marfat.com

پس واضح خواهد بود که صدق دو مطلقه باین معنی فرع بر تعدد حیثیات است و با فرض وحدت حیثیت اجتماع آنها بر صدق متصور نخواهد بود .

بتقریر دیگر ــ درفن ربوبی وشطر آلهی بمعنای اعم بمنصه ظهور ومیقات عقل مضاعف رسیده که الشیئی مالم یجب لم یوجد

وبنابراین علت بایستی سد جمیع انحاء عدم معلول را بنماید تا طرد عدم بافاضه نور وجود ازاو تحقق پذیرد.

وهرگاه یك چیز مبدء وجوب امری شد از آن جهت که مبدء وجوب آنست ممکن نیست بعینه مبدء وجوب امری دیگر که مباین بااواست بگردد چه وجوب امر اول بعینه ممکن نیست وجوب امر دیگر باشد .

زیرا با قطع نظر ازوجوب هریك وجوب دیگری محقق است و چون علت موجبه بذاتها مبدء وجوب معلول است و این مبدئیت عین ذات او است ذات بذاته او علت وجوب دو امرمباین بماهو مباین نخواهد شد والاذات اوغیرذات خود خواهد بود .

بتقریر دیگر ــ چون نسبت معلول بعلت موجبه همچون نسبت عکس بعاکس وظل بذی ظل است لزوم مناسبت در وحدت و کثرت بین معلول او بااو ضروری وغیر قابل انکار است چه ظل وعکس واحدواحداست وبنابراین تعدد معلول باوحدت علت موجبه ازحریم امکان خارج میباشد.

وهرگاه گفته شود همچنانکه شیئی واحد در مرایای مختلفه متعدده دارای عکوس متکثره میباشد ممکن است که علت موجبه واحده نیز برحسب ماهیات متعدده وقابلیات متکثره افاضات متعدده بنماید گفته میشود دراینصورت علت موجبه واحد حقیقی نخواهد بود چه در صورتیکه افاضه وجود براین ماهیات در مرتبه واحده باشد بشرحیکه سابق اشعارشد اضافه نوریه او بماهیت خاصه بااضافه دیگراو بماهیت دیگرممکن نیست متحد باشد.

وچون مبدء اضافه عین ذات او است تعدد اضافات مستلزم تعدد مضاف ببیان

Marfat.com

سابق‌الذکر خواهدشد

بعلاوه کلام درصدور متعدد است از امر بسیط وحدانی درمرتبه واحده و با فرض‌تعدد قوابل هرگاه قابل‌ماهیت نوعیه باشد که قبول‌تکثر اشخاص بنماید و نوع او منحصر در فرد واحد نباشد بیانیکه در محل خود بنصاب تحقیق رسیده تکثر اشخاص‌بدون‌ماده قابله تکثر امکان‌پذیر نمیباشد ووجود ماده بدون‌صورت و کثرت افاضات واضافات‌محقق نخواهدشد.

و هرگاه ماهیات مختلفه نوعیه باشد قبول آنها مرد وجود را در مرتبه واحده بافرض اختلاف آنها درحقیقت وذات ممکن نیست چه کلام در قبل از ایجاد معالیل است وقبل ازافاضه وجود تحقق وجودی برای ماهیت که حد وجود مفاض است ووجود مزبور پس‌ازصدور ازعلت دارای حد و هویت مغایره با هویت مبدء میگردد متصور نیست.

چه ماهیت بنابر اصالت وجودحد وجودودرتحقق‌ومنشائیت آثار تابع وجود است وقبل‌از تحقق وجود تحقق آن در خارج ممکن نیست بخلاف مرآیا و قوابل مختلفه که قبل‌ازتابش‌نور وظهورعاکس موجود ومختلف میباشند وبنابراین قیاس مزبور مع‌الفارق میباشد .

بعلاوه چون خصوصیت خاصه بین‌وجود علت که درواحد بوحدت‌حقه‌حقیقیه عین ذات اوست وبین وجود معلول ملحوظ میشود وماهیت واحده دارای وجود واحد است برفرض محال که ماهیت قبل ازوجود درخارج‌متحقق باشد .

یابلحاظ تقدم وجود اودرعلم جاعل بروجود خارجی‌او باشد. افاضه‌وجودات خاصه متعدده برماهیت واحده مستحیل وبر ماهیات متعدده در مرتبه واحده بدون تحقق خصوصیات متعدده درفاعل وبدون تعدد جهات فاعلیه وتکثر حیثیات مستلزم محال سالف‌الذکرخواهد بود .

بعلاوه صرف تکثر قوابل درعوالم طولیه بدون تعددجهات فاعلیه‌کافی‌برای تعدد واختلاف انواعی نمیباشد.

Marfat.com

بتقریر دیگر ــ چون‌علت معطی‌شیئی بحکم ضرورت ووجدان بایدوجدان شیئی باشد .

علت الف مثلا بایستی‌واجدآن‌الف‌باشد.

پس‌اگر ازهمان جهت علت وجود ب باشد بایستی واجد ب نیز بوده باشد ونظر بآنکه ب الف نیست علت ب از آنجهت که علت وواجد ب است علت وواجد الف نیست والا باید ب عین‌الف باشد یعنی لاالف عین الف باشد بلکه الف الف نباشد واین مستلزم اجتماع نقیضین ومستحیل است وچون واجدیت‌علت‌مرمعلول‌را بذاته‌است.هر گاه‌از آن‌جهت که‌واجد الف است‌واجدب نباشد و بالعکس لازم‌میآید که ذات اومرکب باشد یاآنکه ذات‌علت فاقدذات وغیرذات‌خودباشد وهر گاه گفته شود علت بایستی واجد کمال معلول‌باشد نه‌حد معلول والالازم‌آید نقصان ذات علت چه‌حد ناشی‌از نقصان وعدم است وو جدان کمال احدالشیئین منافی با وجدان کمال شیئی‌اخر که مباین اواست نمیباشد.

چه فقد هرشیئی عرضی مر کمال شیی آخررا راجع بمحدودیت ونقص آنست وهر گاه شیئی‌محدود ناقص نباشد ممکن‌است بنحووحدت‌وجمع کمالات‌امور کثیره ووجدانات حقائق متعدده متباینه را واجد باشد.

وبنابراین‌چه‌ضرردارد که شیئی‌واحد مانند ج‌هم واجد کمال‌الف وهم‌مالیس الف که ب‌است‌بنحو وحدت در کثرت بوده باشد گفته میشود.

هــر چند باین ایراد و جواب او در سابق اشعار شده ودراین مقام احتیاجی باعاده‌آن نمیباشد.

ولی برای مزید توضیح میگوئیم بشرحیکه درفصول ماضیه گفته شده، [illegible] خاصه دارای خصوصیت خاصه است که بآن خصوصیت مرجح معلول خاص است بر عدم‌آن وآن‌خصوصیت درعلت بالذات بایستی زائد بر ذات علت‌نباشد بلکه عین ذات او باشد

وبنابراین بافرض مباینت بین‌الف و ب علیت شیئی‌واحد نسبت به الف و ب در مرتبه واحده مستلزم آنستکه خصوصیت واحده دو خصوصیت شود زیرا کمال

Marfat.com

هر شیئی وجود خاص بآن شیئی است و وجدان خصوصیت شیئی واحده و خصوصیت متباینه با آن را مستلزم محال مزبور میباشد.

تعقیب عرشی

از بیانات ودلائل سابقه و براهین سالفه بمنصه ظهور رسید که مراد قوم از آنچه دراین قاعده فرموده‌اند که الواحد لا یصدر عنه الا الواحد عدم امکان صدور کثیر است از واحد نه مجرد عدم صدور که منافی باامکان صدور نمیباشد.

چه مقتضی براهین مزبوره امتناع صدور کثیر است از واحد بوحدت حقه حقیقیه نه نفی فعلیت و وقوع

ونظر بوضوح این امر در تحریر قاعده وتقریر آن بآن تصریح نفرموده و آنرا بتعقل نخست وفهم درست موکول فرموده اند

بارقة ربانیه

چون لازمه این قاعده آنست که هیچ دو موجودی یافت نشود مگر آنکه یکی از آنها بواسطه یا بغیر واسطه علت دیگری باشد واین امر ظاهر الفساد است چه وجود موجوداتیکه برخی علت برخی دیگر نبوده وتعلق بدیگری نداشته ودرعرض هم باشند معلوم ومبین است

لذا حکماء الهین طرق متعدده مختلفه برای تصحیح صدور کثرت از مبدأ اعلی بدون لزوم محظور فوق ذکر فرموده اند

وماحصل آنچه حکماء مشاء بتقریر محقق طوسی وحکیم قدوسی در شرح اشارات پس از تمهید مقدمه مذکور داشته آنست که هر گاه فرض نمائیم مبدء اول تعالی شانه چون الف ازاوشیئی واحدی دراول مراتب همچون ب صادر شود - جایز است که از آن مبدء اول بتوسط صادر اول چیز دیگری چون ج صادر گردد وهمچنین ازب بتنهائی امر دیگری چون د صدور یابد

دراینصورت در ثانی مراتب دو چیز پیداشود که آن ج و د است که بین آن دو

ترتیبی نبوده ویکی از آنها بردیگری تقدم ندارد

وبراین تقدیر هرگاه صدور چیزی را ازسافل توسط عـالی تجویز نمائیم جائزاست که از ب بتوسط الف چیزی صادر شود مانند د دراین هنکام در مـرتبه تانیه سه چیز که بین آنها تقدم وتاخری نیست حاصل شده است بلکه اگر صدور چیزی را ازالف و ب باهم تجویز نمائیم در مرتبه دوم چهار چیز بوصف مذکور حاصل شده است

پس جائز است که صادر شود ازالف بتوسط ج بتنهائی چیزی وبتـوسط د بتنهائی نیز چیزدیگری وتوسط ج و د باهم شیئی سوم دیگری وتوسط ب وج امر چهارمی وبتوسط ب و د امرپنجمی وبتوسط ج وب و د امرششمی و از ب بتـوسط ج امر هفتم وتوسط د هشتمی وتوسط ج و د باهم نهمی واز ج بتنهائی دهمی وازد بتنهائی یازدهمی واز ج ود باهم‌دوازدهمی واز ج بتوسط د سیزدهمی وازد بتوسط ج چهاردهمی واز الف وب بتوسط ج‌پانزدهمی‌وازالف‌وب‌بتوسط‌د شانزدهمی واز الف بتوسط ج و د هفدهمی‌واز الف و ب وج‌بتوسط د هیجدهمی واز الف وب‌ود بتوسط ج‌نوزدهمی‌وازب وج و د باهم‌بیستمی وازالف وب وج باهم بیست ویکمی و از الف وب ود باهم‌بیست‌ودومی‌وازالف وج باهم‌بیست‌وسومی‌وازب وج‌ود باهم بیست‌و چهارمی وهمه‌این بیست وچهار چیز براین تقدیردرمرتبه سوم واقع میشوند

پس‌هرگاه تجویز نمائیم که‌از سافل بنظر بمافوق خود چیزی صادر شود و ترتیب‌را درمتوسطاتیکه مافوق یکی‌هستند اعتبار نمائیم آنچه در این مراتب است اضعاف مضاعف خواهد شد

واگر ازاین مراتب تجاوز نمائیم وجود کثراتی که عدد آنرا نمیتوان احصـا نمود الی‌مالانهایه‌له حاصل خواهد شد

وپس از تمهید این‌مقدمه گوئیم که برمعلول اول پس‌ازصدور چیزی ازمبدء باعتبار کثرت اضافات بنحویکه اشاره میشود عارض میگردد چه ازبرای‌آن معلول اول‌ش‌جهت که‌آن عبارت ازمهیت ووجود ووجوب بالغیر وامکان‌ذاتی وتعقل‌مبدء وتعقل ذات‌است محقق میگردد

Marfat.com

زیرا از حیث صدور آن ازمبدء از برای او وجود محقق میشود

وباعتبار آنکه ازبرای اوپس از صدور هویتی مغایر باهویت‌مبدء میباشداز برای‌او مهیت متحقق میشود

وباعتبار نسبت مهیت او بوجود او که براو درعقل زائد است و آنکه مهیت اومن‌حیث هی‌مقتضی‌عدم ووجود خودنیست برای‌او امکان‌حاصل میگردد

و باعتبار نسبت وجود او بمبدء خود که علت موجبه اواست معروض وجوب بالغیر میگردد

وباعتبار آنکه اومجردقائم بذات‌میباشد وحجابی درمفارقات‌مسدول وغطائی موجود ومضروب نیست معروض تعقل‌ذات وتعقل مبدء خود میشود وهر گاه توهم شود که تعقل‌ذات وتعقل مبدء عین‌ذات عقل است وزائد بر ذات اونیست تا که ایجاد کثرت نماید .

جواب آنست که بین این‌دوامر تغایر-اعتباری موجود است و تغایر اعتباری برای‌مصحح بودن صدور کثرت کافیست .

وباعتبار آنکه ازاین‌جهات‌ششگانه دوتای آن مشترک‌در بالقوه بودن‌میباشند که‌آن مهیت و امکانست .

ودوتای دیگر که آن‌وجود وتعقل مرذات خود باشد درآنکه دوحالت ذات او ازجهة‌آنکه بالفعل‌است میباشند اشتراك دارند.

ودوتای باقی که‌آن وجوب‌بمبدء وتعقل‌مبدء باشددرآنکه‌حالت او که‌مستفاد ازمبدء است میباشند مشترك هستند.

پس باین‌اعتبار یعنی ازجهت اشتراك هردوحالت دریکوصف ازاین جهات بجهات‌تثلیثیه موجوده درعقل‌اول تعبیرمینمایند.

وباعتبار آنکه دوجهت اول ودو جهت دوم ازاین سه جهت درآنکه حالتی هستند درذات اواشتراك دارند ودوجهت اخیره ازآنها باعتبار آنکه آن دو جهت حالتی هستند از برای او بقیاس بمبدء خود مشترك می‌باشند باین‌اعتبار تعبیرمیشود ازاین جهات به جهات تثنیه موجوده درعقل‌اول یعنی‌چهارجهت مرجع آنها

Marfat.com

رابه‌یکجهت می‌نمایند ومرجع دو جهت اخیره‌را بیك‌جهت دیگرواز مجموع به‌تثنیه جهات تعبیر مینمایند.

وصادر اول ازمبدء بالذات ازاین‌جهات همان وجود است که اصل در تحقق ومنشاء آثاراست ومهیت تابع‌او درخارج ومجعول بالعرض‌است ومعلول اول‌بالذات وبالعرض‌عبارت ازاین‌هردو چیزاست وچهارجهت باقی‌لازم آن‌دومیباشند چه‌امکان لازم مرمهیت اواست ازحیث تساوی نسبت‌آن بوجود وعدم‌او وتعقل ذات و تجرد او وتعقل مرمبدء لازم وجوداوست.

هرگاه لحاظ شود با این حیث و با اضافه بمبدء او واسم عقل اول شامل این شش‌چیزمی‌شود.

النهایة دلالت اوبر وجود ومهیت بالتضمن است و دلالت آن بر چهار جهت دیگربالالتزام ویکی ازاین جهات که وجود باشد دراول مراتب‌است و دوتای‌آنها که مهیت تعقل ذات ومبدء باشد درثانی مراتب است ودوتای دیگر که آن امکان‌و وجوب‌بالغیر باشد درسوم مرتبه واقع‌شده‌اند بلحاظ تاخرمهیت درخارج ازوجود ولی ازحیث لحاظ تقدم او بروجود در عقل درمرتبه دوم واقع هستند باوجود ودو تعقل یعنی‌تعقل ذات وتعقل‌مبدء درمرتبه سوم واقع میشوند .

وهرگاه گفته شود که‌این‌جهات اموراعتباری‌هستند وامور اعتباری‌علل برای معلولات کثیره خارجیه واقع‌نمیشوند .

واگر بمثل‌این امور درصدور امور کثیره موجوده درخارج قناعت‌شود پس امثال این‌اموراز برای‌ذات حق‌تعالی حاصل‌است ازجهت‌اتصاف‌ذات مقدس‌او بسلوب واضافات کثیره گفته میشود.

اولا — امور مزبوره امور متحققه در نفس الامر هستند و امور اعتباریه صرفه نیستند .

وثانیاً این امور علل مستقله نیستند تا بر تقدیر اعتباری بودن نتوانند علت برای امورخارجیه بشوند بلکه این امور شروط وجهاتی هستند که احوال علل بسیطه باینها مختلف میشود ودرطرف قابلیت وگیرندگی قابل اعتبارمیشوند نه‌در

Marfat.com

مرتبه فاعلیت ودهندگی فاعل وامور عدمیه اعتباریه برای این امر باتفاق صالح میباشند واین بخلاف سلوب واضافاتیستکه در حق تعالی اعتبار میشود .

چه بشرحی که در فصول سابقه اشعار شده سلوب واضافات در خارج بدون تحقق چیز دیگری متحقق نمیشوند

وهرگاه صحیح باشد استناد ثبوت غیر بسلوب واضافات دور لازم خواهد آمد اما احتیاج تحقق اضافه درخارج بتحقق مضاف الیه درخارج پس بسیار واضح و روشن است .

و اما احتیاج تحقق سلوب بتحقق مسلوب پس از جهت آنست که سلوب امور وجودیه ازشیئی بدون تحقق فقداناتی درذات مسلوب عنه بازاء آن سلوب ممکن نخواهد بود

و هرگاه مرجع سلوب بسلوب امور عدمیه باشد سلوب امور عدمیه مرجع آن بسلب درسلب است که آن عبارت ازوجود وتأکد وجود وامرواحداست ومصحح صدور کثرت نخواهد شد.

وباین تحقیق معلوم شد که آنچه برخی تصور نموده اند که تحقق علمی مسلوب ومنسوب الیه ولودرعلم ربوبی کافی برای تحقق سلوب ومسلوب ونبوت منسوب و منسوب الیه است توهم فاسدوظن کاسداست.

چه بدون تحقق مضاف الیه درخارج تحقق اضافه خارجاً ممکن نیست اگر اضافه اضافه مقوله باشد.

وهمچنین اگر اضافه اشراقیه باشد چه اضافه اشراقیه طرف آور است النهایه وجودطرف بعین وجوداضافه اشراقیه وجودیه نوریه است نه سابق بر آن واضافه مقولی بااینکه اعتباری محض است.

هرگاه بالفعل باشد بدون تحقق طرفین درخارج متحقق نخواهدشد باآنکه کلام درمبادی اضافات است نه درذات مضاف والبته اگر مرجع تعدد اضافات بصرف تعدد وتخالف درمفهوم باشد مثل مفهوم عاقل ومعقول اینگونه ازامور مبدء صدور کثرت نخواهد شد .

وهر گاه مرجع آنها بتعددمفهوم ومصداق یعنی مباری آنها باشد ازقبیل علت ومعلولیت پس تحقق آنها درذات بسیطه غیرمتصوراست وهمچنین فساد آنچه که برخی توهم نموده اند که مدخدلیت سلب درعلیت متوقف بر تحقق وثبوت سلب نیست تا آنکه توقف بروجود مسلوب پیدا کند ومستلزم دورشود چه وجودمعلول متوقف بر نبودن مانع است وازبرای عدم ثبوتی وتحققی نیست.

چه اولا توقف معلول برعدم مانع ناشی ازقصور علت او میباشد ومرجع قصور بجهت فقدان درذات علت است.

و ثانیا توقف مزبور در وقتیست که تعقل و تصور مانع و ممانعت او بشود و بودن مانع بحیثیتی که تصور و تعقل شود ممانعت او نحو تحققی است از برای او در نفس الامر.

وهر گاه در نفس الامر نباشد عدم وانتفاء او درمکان ودرمقام وحداو در نفس الامر ثابت خواهدبود.

واما درصورتیکه تصور نشود ذات او وتعقل نگردد ممانعت اوپس از برای او تحقق وثبوتی درنفس الامر نخواهدبود.

ونیز ازاین تحقیق عدم استواری توهم برخی باینکه خصوصیت واحده کافی برای ایجاد دومعلول میباشد.

یعنی ممکن است ازبرای یك علت یك خصوصیت متحقق شود بازاء دو معلول یا زیادتر وبرهانی بر امتناع آن اقامه نگردیده معلوم میگردد چه از بیانات سابقه معلوم شد که خصوصیت خاصه بایستی مرجح صدور معلول خاص معین بماهو معین ازعلت خاصه معینه باشد.

ومعلوم است که یك خصوصیت مرجح صدور دوامر مباین بماهو مباین میباشد مگر آنکه مرجح قدرمشترك بین آن دوامر باشد یا آنکه قدر مشترك بین دو خصوصیت مرجح صدورقدر مشترك بین دوامر بماهو مشترك باشد وهردوی این شقوق برخلاف مفروض است.

وهمچنین توهم آنکه بنابر مذهب قائلین بصور مرتسمه درعلم ربوبی ذات

Marfat.com

وجوبی جهات حق‌تعالی واحد بوحدت حقه حقیقیه وعاری از کثرت نبوده وصدور موجودات خارجیه ازذات تقدس آیات‌او بتوسط این‌صور بنابراین‌قول ممکن‌میباشد توهم فاسد وظن کاسداست .

بنظر محققین این‌طائفه قیام این‌صور بذات ربوبی تعالی‌شانه وتقدست‌اسمائه بحکم عنه وفیه فی‌البسیط‌واحد بقیام عنه است نه‌بقیام فیه وایجاد کثرت درذات‌سنی الجهات او نمی نماید و وساطت آن صور درصدور کثرت خارجیه علاوه برآنکه بجهاتیکه‌درمحل خودمذکورشده عاری‌ازاشکال نیست برفرض‌امکان‌آن چون‌بنحو ترتب وطولیت‌است قادح درقاعده مزبور نخواهدبود.

وپس‌از معلوم شدن‌این مقدمه میگوئیم که عقل اول ازجهت وجوب وجود بالغیر وتعقل باری که حال اواست بقیاس بمبدء خود واشبه بصورت است مصدر و فاعل مابه‌الوجود ازبرای وجود عقل دوم میگردد واز جهت وجود مشوب بامکان ومهیت‌وتعقل که اشبه‌بماده‌است مبدء وفاعل فلك‌اول میشود وبلحاظ تفصیلی‌ازجهت وجود وتعقل‌ذات که اشبه‌بصورت دربین‌جهات راجعه بذات اواست مبده نفس‌فلکی وصورت او میگردد.

و باعتبار مهیت و امکان که از بین این جهات اشبه بماده است مبدء ماده او می شود .

وهمچنین‌تاده عقل و نه‌فلك یعنی تامنتهی‌شود بعقلی که‌مبدء هیولی عالم‌عنصر شود وازاوعقل وفلك‌دیگری صادر نگردد.

وازآنچه گفته شد لازم نمیآید که هرعقلی مبدء عقلی وفلکی شود چه مدعی آنست که اختلاف درمعالیل مستند باختلاف جهات موجوده در علل است و از این لازم نمیآید که اختلاف‌جهات موجوده درعلت‌همیشه منشأء صدور معالیل کثیره بیك نهج‌شودچه‌موجبه‌کلیه کنفسها منعکس نمیشودوعقول نیزمتفق‌درحقیقت ونوع نیستند تااتفاق مقتضیات آنها لازم باشد.

واین نکته نیزنا گفته نماند که اعتبار جهات در عقول برای رعایت لاموثر فی‌الوجود الاهو ولیس لما بالقوه مدخلیهٔ فی‌افادة الوجود اصلا میباشد والاممکن

است بدون‌لحاظ جهات به تقریری که در مقدمه مذکوره در کـلام محقق طوسی اشاره شده کثرت صادر شود باینکه ازعقل اول بالا ستقلال چیزی صادر شود و از مبدء بتوسط او چیزدیگر وهکذا بشرحیکه گفته‌اندلیکن موافقت دادن این باقاعده واصل مذکور متعسر است و این طریقه مشائین در تصویر صدور کثـرت از مبدء اعلی است .

وسید اعاظم‌حکماء آلهیین وقدوه افاخم فلاسفه ربانین محقق بارع دامادپس از ذکر طریقه مشائین درتصحیح صدور کثرت از ذات قدوسی آیات باری‌تعالی بر آن حیثیات واعتبارات افزوده وجهات و اعتبارات را بدین عبارت .... فرموده و من‌میگویم شرکای‌مرا دراین ملاحظه اهمالی‌شده است وحیثیات مرتبه اول را بیشتر اعتبار باید کرد.

چه حیثیت‌جنس وحیثیت فصل درمرتبه حیثیت ماهیت مرسله وحیثیت حقیقت نوع وحیثیت تشخص درمرتبه حیثیت هویت وحیثیت مفهوم ما بالقوه بحسب جوهر ذات وحیثیت مفهوم ما بالفعل بحسب استناد ها الی الجاعل وحیثیت تقرر و حیثیت وجود در مرتبه انیت و حیث وجوب سابق و حیث و جوب لاحق در مرتبه حیث وجوب بالغیر و حیث تعقل ذات و صفات و لوازم در مرتبه حیثیت تعقل ذات خود وحیثیت تعقل ذات مبدء وحیثیت‌تعقل افاعیل ومعلولات‌او ودرمرتبه‌حیثیت‌تعقل مبدء وجوب سابق ولاحق متضمن است .

ونیز بعداز جعل معلول‌اول دوحیثیت دیگراعتباری نفس‌الامری عارض ذات جاعل‌حق علا کبریائه‌میشود .

یکی ابداع وایجاد معلول اول بخصوصه که ازمراتب [illegible] ذات [illegible] سبقا بالذات .

ودیگر جاعلیت وایجاد اضافی که مضایف مجعولیت آن معلول ودرمرتبه آن مجعولیت اضافی است .

پس‌مجعولات درمرتبه‌ثانیه افاضت علی‌حسب تکثر تلك‌الحیثیات والاعتبارات متکثر میباشد .

و دردیگر مراتب متنازله علی حسب تزاید ها و تضاعف‌ها متزاید و متضاعف است انتهی .

وفرمایش این‌جناب مبنی برمرکب بودن ماهیت عقول ازجنس فصل است و ممکن‌است فرموده سایرین مبنی بربساطت وعدم ترکب آن‌باشد و نیز حیثیاتی که قوم ذکرنموده‌اند ارجاع برخی ببرخی دیگر در اکثر آنها مستحیل است بخلاف حیثیاتیکه آنجناب ذکرفرموده‌است

و همچنین فرمایش اخیر آن حکیم بزرك و فیلسوف سترك دو بعداز جعل معلول اول)دوحیثیت‌دیگر اعتباری نفس الامری عارض‌ذات جاعل‌حق علی کبریائه میشود نیز خالی از اشکال نیست ودر فصول اخیرالذکر بآن اشاره خواهم نمود بعلاوه مقصود قوم‌حصرجهات مصحح صدور کثرت درامورمذکوره‌نیست بلکه‌بیان جهات‌کافیه صدور آن میباشد

وبدینجهت تلامذه ـ آنجناب که من جمله صدر المتالهین قدس‌است وحکماء بارعین اعصار متاخره از آنجناب متابعت ازقوم فرموده و بجهات مزبوره اقتصار نموده اند اینست طریقه مشائین حکماء در کیفیت صدور کثرت ازمبدء اعلی و اما طریقه اشراقیین ازائمه حکمت و مسلك رواقیین‌ءازاولیاء معرفت در کیفیت صدور کثرت ازواحد حقه‌حقیقیه اصلیه احاطیه‌سرمدیه ازلیه پس‌آن بزرگوارآن‌را بدین نحو تحریر فرموده :

(وائمه واشیاخ رواقیه ولاسیما الاشراقیین منهم چنین تقریر کرده‌اند که‌هر نورقاهر عالی را اشراقی وافاضت شعاعی برنور سافل و هرسافل را فقری ذاتی و مقهوریتی‌وذل عاشقیتی‌قیاس بذات‌عالی وهرعالی‌را استغنای ذاتی وقاهریت سلطنتی و عز معشوقیتی‌نسبت بجوهرذات سافل لازم جوهرذات ومقتضی خصوصیت حقیقت افتاده است .

چون انوار مجرد عالیه میانه سافلات ومیانه نورالانوار عـز سلطانه حاجب نمی شود چه حجب ازخواص تقید وحجوم لوازم جرمانیت وهیولانیت است.

پس‌اول‌انوارعقلیه راجهات‌تکثرهمین‌ازحیث قبول‌شروق‌شعاع‌وحیث‌مشاهده سلطان نورالانوار و حیثیت استفاده فعلیت تقرر ووجود و وجوب فعلیت و وجود

و حیثیت فقر ذات و حیثیت لیسیت معلولیت و هالکیت حین الوجود که از خواص طباع امکان است.

وحیثیت ذل مجعولیت وحیثیت مقهوریت نسبت بعز قاهریت نور حق و علو- کبریائی جاعل مطلق وحیثیت استغنای عماسوی ذات الله سبحانه علی الاطلاق وحیثیت افاضه فیض رشح برسافلات وحیث اشراق شعاع برانوار سافله است و بحسب تکثر این حیثیات اعتبارات ذات حق جاعل تام عزسلطانه متکثر میشود.

واما درسایر انوار مجرده قدسیه از جهت انعکاس شعاع و قاهریت اشراق هر عالی برسافل ومقهوریت اعتشاق هرسافل ومقهوریت اعتشاق هرسافل عوالیراو تضاعف اشعه متعاکسه وتعانق بدائع فیوضات و اصطحاب عجائب مناسبات افتقار و واستینار واستیهاج واشتعشاق ومطالعه ومشاهده هریك یك قیاس بنور جناب متعالی مبدء المبادی ورب الارباب تارة بلاواسطه درعرض سلسله قاهریت سنخ ذات و نورانیت جوهر هویت وتارة بتوسط متوسطات مترتبه سلسله طولیه ابداع وافاضه جهات تحصیل کثرت اعتبارات وتصحیح اسناد متکثرات الی الواحد الحق سبحانه و تکثیر انوارعقول ونفوس مجرده سماویه بیرون ازدائره حصروعقول نوریه قاهره ارباب انواع فلکیه وعنصریه فوق نطاق احصا

چنانکه قرآن میفرماید :

ومایعلم جنودربك الاهو متبع الدلیل ومتضح السبیل است وایشان انبات صور نوعیه نمیکنند منوعات جواهر اعراضند وبازای هرنوعی از انواع طبیعات فلکیات و انواع بسائط و مرکبات عنصریه نوری قاهر عقلی در عالم امر هست که رب- النوعش می نامند .

وازدیوان عنایت الهی حفظ و کلائت وتذکر نوع واضافه و [illegible] و خواص لازمه مانند امتزاج الوان عجیبه در فانوس و جذب روغن در شعله فتیله چراغ واشباه ذلك باو مرجوع است انتهی

واین قاعده هرضند بنفسها منعکس میگردد یعنی معلول واحدشخصی نیز به بیش از یك علت مستند نمیشود وعلت محدثه بعینها علت مبقیه میباشد و استنادمعلول

Marfat.com

واحد بعلل متعدده مختلفه بعقیده ارباب تحقیق و نظردقیق مطلقا چه برسبیل اجتماع وچه برسبیل تبادل وتعاقب جایز نیست.

چه در پاره صور مستلزم تقدم معلـول بـر علیت یـا تخلف آن از علت تامه مستقله میباشد.

چنانکه درفرمایش حضرت ثامن الائمه علیه آلاف الثناء والتحیه در جـواب عمران صابی ولا یقال له اکثر من صنع وفعل الخ که بعداً نقـل خواهـد شد اشاره باصل آن شده ولیکن از بابت قیام برهان قطعی برهردوجزء آن عکس آن نیز ثابت میگردد(نه از بابت انعکاس موجبه کلیه کنفسها)

زیرا هرگاه هریك از علیتین بخصوصیتها مستقل وکافی درایجاد معلول خاص باشد ازدیگری مستغنی خواهدبود.

واگر هیچیك ازدوعلت کافی نباشد مجموع آنها باقدرمشترك علت خواهدبود نه هریك از آنها ومجموع وقدرمشترك واحداست پس علت متعدد نیست باآنکه فرض نمودیم که متعدد است و این خلف است.

وببیان دیگر هرگاه هریك ازدوعلت مستقل درتاثیر باشند یا یکی از آنها چنین باشد معلول بقاعده الشیئی مالم یجب لم یوجد با آن علت وباو واجب الوجود خواهد بود وتعلق بغیرمنافی باوجوب وجود است.

پس باتعلق آن معلول باهریك از آنها تعلق او بدیگری مستحیل میباشد پس افتقاراو بآن دو مستحیل است:

با آنکه مفروض آنست که واجب الافتقار بهر دو میباشد و این خـلف و ممتنع است.

واگر هیچیك از آن دومستقل نباشد خلاف فرض است.

واگر واجب الافتقار بیکی از آن دو باشد ازدیگری مستغنی خواهد بود و این نیز برخلاف فرض است.

وبوجه دیگر چون به برهان قویم الارکان ثابت شد که برای صدور معلول معین ازعلت معینه خصوصیت خاصه لازم است که عین ذات معلول ومرجح صدور آن

Marfat.com

معلول ازعلت خاصه باشد و نیزدانسته‌شد که خصوصیت واحده‌مرجح صدوردومعلول مباین نخواهد شد.

ازاین دومقدمه دانسته شد که یك معلول‌نیز دارای دوخصوصیت نمیباشد که بیکی‌از آنهامرتبط بیکی‌از آن دوعلت و بدیگری‌مرتبط بعلت‌دیگر باشد .

وهمچنین دوعلت نیز دارای یك خصوصیت نمیباشد که یك معلول از جهت آن خصوصیت مرتبط بهر دو باشد چه این با فرض مباینت آن دو علت امکان پذیر نیست .

وبعبارة دیگرهمچنانکه جائزنیست اشتراك خصوصیت واحده ازبرای علت واحده بقیاس بدومعلول همچنین جائزنیست اشتراك خصوصیت واحده از برای معلول واحد بقیاس بدوعلت بلکه اگر فرض شود لامحاله بقیاس بقدر مشترك‌بین علیتین خواهد بود و این بر تقدیریست که آن دو علت متباین بالذات نباشند ودر امر مقومی مشترك‌باشند والا لازم‌آید که خصوصیت واحده دو خصوصیت شود و بطلان‌آن واضح است.

وازاین بیان دانسته شد که استناد معلول واحد بدو علت مستقله مطلقا چه بر سبیل اجتماع وچه برسبیل تعاقب وچه برسبیل تبادل ممکن‌نیست وآنچه گفته‌شدبر تقدیریست که معلول واحد بالشخص باشد

ولی هرگاه متصف بوحدت نوعی یاجنسی باشد بفرموده صدرالمتالهین‌وغیر ایشان ازمتالهین استنادآن بعلل‌متعدده ازحریم امکان‌خارج‌نیست.

وهمچنین اشتراك ملزومات مختلفه در لازم واحد وافوی وانم بودن معالیل را ازعلل اعدادی تجویز فرموده ولی نه درمعلول بالذات بلکه در معلول بالعرض که ماهیت و کلی طبیعی است چه مرجع آن بتعدد وجودات و به تعدد افراد او می باشد .

و دراینجا اشکال و کلامیست که ایرادآن درمقام باوضع این‌وجیزه مناسبت نیست وما درحواشی اسفار بآن تعرض کرده وحق تحقیق را ادانموده‌ایم.

برخی تصورنموده‌اند که بنابرقول محققین فلاسفه که علت حاجت بعلت‌امکان

Marfat.com

ماهویست درماهیات وامکان‌فقریست دروجودات‌وعلت مبقیه شیئی بعینهاعلت موجده آن میباشد .

چنانکه السنه قاطبه حکماء و فلاسفه براین امر یعنی اتحاد علت موجده و مبقیه متطابق است‌مفری ازتجویز صدور کثرت ازواحد حقیقی نمیباشد چه‌بنابراین قول حق‌تعالی علت‌موجده عقل‌اول وعلت مبقیه آنست وابقاء آن بدون‌افاضه فیض جدید غیرمتصور است.

وازاینجااست که گفته‌اند: الممکن من‌ذاته‌لیس ومن‌علته تکون‌ایس

پس هرممکن‌بالذات بسوی عدم میرود وبقیض جدید علت باقی میماند چه اعاده معدوم ممتنع وفیض ثانی مغایر بافیض اول‌است ولازمه این‌امر صدور کثرت است‌ازواحد حقیقی وجواب‌این‌اشکال آنست که ابقاء شیئی مستمر قرار دادن همان وجوداولست نه‌افاضه فیض‌جدید.

و بعبارت دیگر همان خصوصیت که مقتضی افاضه معلول است کافی‌برای ابقاء و مستمر قرار دادن وجود معلول میباشد ومحتاج بخصوصیت دیگری نیست

وهرگاه ابقاء محتاج بفیض‌جدید مباین بافیض‌اول ومحتاج بتحقق‌خصوصیت دیگر درذات علت باشد بایستی درآن دوم دوخصوصیت‌ودر آن سوم سه‌خصوصیت ملحوظ شود و هکذا .

ولازمه آن ترکیب در واحد حقیقی از خصوصیات غیر متناهیه‌یا عدم‌صدور کثیر از واحد حقیقی بلکه مستلزم سد باب علیت و معلولیت می باشد و بطلان آن ضروریست وآیه بل‌هم فی‌لبس من خلق جدید و کل یوم هوفی‌شان منافی با این امر نیست.

چه‌اولا کل‌یوم فی‌شان یبدیه است نه‌فی‌شان یبتدیه .

وثانیا خلق جدید بنظر حکماء وفلاسفه درمادیات است نه درمجردات‌محضه وصدور کثرت درمادیات درغالب امور مستند بجهات قابلیه و علل اعدادیه است نه جهات فاعلیه ومقصود ازفیض جدید‌تجدید امثالست نه‌افاضه فیض‌جدید مباین‌بالذات یا فیض اول .

Marfat.com

مخصوصاً بنابرآنکه آیه شریفه اشاره برحرکت جوهری که مطابق برهان قویم‌الارکان وعقیده فهلوین‌حکماء وفلاسفه است بوده باشد فیض ثانی درمتحرکات جوهریه متمم ومکمل فیض‌اول وبطریق لیس‌بعدلیس است نه مباین بااو و بطریق خلع ولیس .

واما اشراقیین بعداز موافقت‌با مشائین دراصل این‌قاعده درچند چیز باآنان مخالفت نموده اند.

اول در آنکه اشراقیین صدور کثرت را مستند بجهات‌اعتباریه مزبوره نمی دانند بلکه بجهات‌خارجیه شهودیه ومکاشفیه واشراقیه وعشقیه وقهریه وذلیه وحبیه مستند میدانند .

دوم آنکه این‌طائفه صدور افلاك را باعقول تجویز نمیکنند بلکه از جهات عقول طولیه عقول عرضیه‌را صادر میدانند وسپس ازعرضیه‌نفوس کلیه وبعد ازآنها عالم مثال وبعداز عالم‌مزبور افلاك راصادر میدانند.

سوم آنکه آنها قائل بهیولی‌اولی وصور نوعیه جوهریه نیستند وجسم‌مطلق رابسیط وصورنوعیه را اعراض میدانند و کدخدائیت عالم طبیعت را راجع‌به‌ارباب انواع میدانند نه‌بعقل عاشر که مشائین، آنرا عقل‌فعال نامند.

چهارم آنکه اشراقین عدد عقول طولیه‌را زائد برعشره میدانند وبعدد معین تعیین نمیکنند وهمچنین بین آنها اختلافات دیگریست که درمحل مذکور ودر کتب اول فن‌مسطوراست.

واما فروع این‌قاعده گرچه فروع آن بسیار و بیشمار است لکن ما برای رعایت اختصار بذکربرخی اقتصارمیورزیم ومیگوئیم یکی ازآنها اثبات مجردات است ودیگری اثبات عالم مثال است . ودیگر قاعده امکان اشرف و آنچه نمونه‌آن قاعده اثبات میشود میباشد

ودیگر اثبات تکثر قوای نفس‌است بنابر عقیده برخی

ودیگر قاعده الفاعل‌الواحدلایفعل فی‌القابل‌الواحد الاواحداست بتقریبیکه گذشت یعنی بنابرعقیده جم‌غفیری ازحکماء که‌این اصل‌را از فروع قاعده مزبوره

Marfat.com

دانسته واصل مستقل وعلیحد نمیدانند.

اما تفرع اثبات مجردات‌عقلیه و بادیات امریه برقاعده مزبوره پس ازبیانات سالفه روشن و آشکار گردید ومعلوم ومبین وهویدا شد که حکماء مشائین ترتیب و نضد نظام کل و عالم وجود و اثبات عقول ده گانه طولیه را بر این قاعده مبتنی نموده اند.

وهمچنین‌حکماء اشراق‌وفلاسفه رواق بمعونه‌آن‌عقول‌طولیه ومتکافه رااثبات نموده ونضدعالم‌امر وخلق واثبات عالم مثال رانیز ببرکت این‌اصل محکم‌البنیان‌و نشبث‌بذیل این قاعده پرفائده تبیین فرموده اند.

و تقریر برهانیکه‌مشائین ازطریق تمسك‌بقاعده‌الواحد لایصدرعنه‌الاالواحد براثبات صادراول وعقل‌نخستین اقامه نموده‌اند ملخصا بدین شرح است که مطلق موجودرا بواجب وممکن وممکن‌را بجوهر وعرض وعرض رابمقولات تسعه‌عرضیه وجوهررا بجواهر خمسه‌عقل ونفس وماده وصورة‌و جسم تقسیم‌نموده سپس‌فرموده اند که صادر اول بودن غیراز عقل از موجودات مزبوره برخلاف قاعده مزبوره و مستلزم تحقق کثرت در ذات قدوسی ایات مبداء اعلی و قادح در بساطت واجب‌تعالی میباشد.

چه ماده در وجود محتاج بصورت وصورت در تشخص محتاج بماده و جسم مرکب از هردو ونفس درفعل محتاج ببدن‌است وبماهی‌نفس وجسمانی فعل‌او بدون وضع ومحاذات مادی بتوسط بدن تحقق‌پذیر نیست.

وهرگاه بنابمذهب حق اورا جرمانیة‌الحدوث وروحانیة‌البقاء و ترکیب‌اورا بابدن‌اتحادی‌بدانیم دربدو وجود دراصل ذات‌محتاج بماده میباشد وعرض‌دروجودو تشخص‌محتاج بموضوع‌است.

پس صادراول بودن هریك ازاین امورمستلزم تحقق تالی سابق‌الذکر است که بموجب قاعده مزبوره فسادان ظاهراست وآشکاراست.

وبرخی ازمتفلسفین براین برهان ازجهات عدیده اعتراض نموده اول از راه قدح در وحدت حقه وبساطت من جمیع‌الجهات ذات کَروبی آیات واجب تعالی از

Marfat.com

جهت آنکه ذات تقدس آیات او بصفات جمالیه وجلالیه بلکه بصفات متقابله از قبیل عاقلیت ومعقولیت که ازمقوله تضایف هستند واجتماع آنها درذات واحده از جهت واحده مستحیل است متصف میباشد.

وجواب این ایراد از بیانات سابقه معلوم گردیده چه بوجه اوفی و بطریق مستوفی بیان نمودیم که اختلاف صفات جمالیه و کمالیه حق تعالی در صرف مفهوم است نه درذات ومصداق ومرجع تمام آنها بصفت واحده که عین ذات مقدس اوست یعنی وجوب وجود بمعنی تأکد وجود میباشد و بوجه من الوجوه در ذات متعالی صفات او ایجاب ترکیب و کثرت نمیکند.

ونیز ازتحقیقات سابقه بنصاب اعلی مرتبه ظهور وبروز رسیده که تضایفیکه از اقسام تقابل است و اجتماع متضایفین بآن تضایف بدون تحقق حیثیات متعدده تقییدیه درذات واحده جایز نیست تضایفست که ازقبیل علیت ومعلولیت ومحرکیت و متحرکیت وامثال آن مفاهیم بوده باشد.

یعنی مرجع آنها بوجدان وفقدان وقوه وامکان ووجوب ونحو آن باشد نه مثل عاقلیت ومعقولیت وعالمیت ومعلومیت که تغایر آنها درمفهوم و بصرف اعتبار و مرجع آنها بکمال وجود و وجدان ودارائیست.

وایراد دوم با تسلیم واحد بودن ذات حق تعالی بوحدت حقه حقیقیه ازجهت عدم تسلیم لزوم کثرت وترکیب در ذات باری تعالی برتقدیر صادر نخستین نبودن عقل کل است.

ازباب احتمال آنکه صادراول طبیعت صورت یانفسی ازنفوس فلکیه باشد باستناد آنکه طبیعت صورت بنظر قائلین ترکیب جسم ازماده وصورت شریك العله هیولی میباشد وباین جهت احتیاج او بهیولی درتشخص ووجود غیر متصور است.

وهمچنین حدوث نفس بحدوث بدن یا با حدوث بدن است و احتیاج آن در فعل ببدن درمطلق نفس مبین نیست خصوصاً درنفوس فلکیه بنا بر ازلیت افلاك وبنابر این صادراول بودن یکی ازاین دوامر مستلزم تالی فاسد مذکور نبوده واز طریق قاعده مزبوره نمیتوان اثبات نخستین صادر بودن عقل مجرد نمود.

وجواب این ایراد در نظر ارباب بصیرت ومکتحلین بکحل معرفت و حکمت درنهایت ظهور ووضوح است .

چه اولا مقصودقائلین بشریك العله بودن طبیعت صورت نسبت بهیولی شریك العله بودن ماهیت من حیث هی ومفهوم صورت وهمچنین صورت ما مبهم مفهومی و فاعل مامنه الوجود بودن آن نیست.

چه دخالت ماهیت من حیث هی هی ومفهوم بماهو مفهوم درافاده وجود بدون تنور بنور وجود وهستی در نظر قاطبه حکما بلکه کافه عقلا باطل ومستحیل است بلکه فاعل مامنه الوجود بودن ممکن الوجود بالذات که ممکن الوجود من جمیع- الجهات والحیثیات است و مدخلیت او در افاده وجود در نظر ارباب تحقیق ازحیز امکان و حریم جواز خارج است .

چنانکه قدوه فلاسفه عظام وحکمای فخام بهمنیار قدس درتحصیل فرموده لیس لما بالقوه مدخلیة فی افادة الوجود اصلا بلکه مراد آنان فاعل مابه الوجود و ممرفیض بودن طبیعت مرسله صورت واحده بوحدت اطلاقیه وموجوده بافاضه حق متعال بتوسط عقل فعال وساریه درمراتب متشخصه متعینه است النهایه متعین بتعین خاص ومتشخص بتشخص محدود مخصوص نیست ــ بلکه بنا برحرکت جوهری و تحول ذاتی صورت وترکیب اتحادی او بامادہ وهیولی علی ماهو التحقیق طبیعت مزبوره موجود بوجود واحد ومتشخص بیك تشخص سیال درمراتب کثیره ودرجات رفیعه بطریق لیس بعدلیس میباشد که این مراتب ودرجات درمقام وحدت در کثرت محدود بحدی نمیباشند ولی درمقام کثرت در وحدت موجود بیك وجود سعی ویك تشخص اطلاقی هستند که درصورت این وجود جمعی وحدانی از چندین جهت احتیاج بعقل کلی دارد و بدون آن وجوداو امکان ناپذیر است.

یکی دراصل وجود چه صدور وجود او ازجهت انغمار آن در قوه و رهین اعداد واستعداد بودن آن ازواجب تعالی که ازجمیع جهات واجب بالفعل وطاردعدم وقوه است ممکن نیست

Marfat.com

واز آنجاست که عده کثیری از حکماء مشائین صدور جسم فلکرا مستند بجهت امکان وتعقل ذات عقل کلی وماهیت‌او میدانند نه بجهت وجوب وجود او

دوم ازجهت اتصاف او باموری که اتصافش بآن امور از قبیل تشکل وفصل ووصل وقبول اعراض مادیه وتجدد جوهری بدون انفعال مادی ممکن نمیباشد

وهمچنین ازجهت ترکب او با ماده بترکیب اتحادی بمذهب ارباب تحقیق و اصحاب نظردقیق که باین‌جهت نیز نمیتواند صادر نخستین باشد.

چهارم از جهت شریک العله بودن یا فاعل مابه الـوجود بـودن او نسبت بماده وهیولی .

چه باینجهت تحقق‌او که احدالشریکین بقول‌معترض‌میباشد بدون‌شریك‌دیگر که عقل کلی است مستحیل‌است.

پنجم از جهت لزوم تعلیل اقوی یا ضعف زیرا اگر بعد از نفس صادر شود صادراول نخواهد بود.

واگر قبل از او صادر شود فساد مذکور کـه بطلان آن ضروریست لازم خواهد آمد .

وعلاوه براین‌توالی فاسده هر گاه صادراول‌صورت باشد ـ صورت مزبوره واحد است یا کثیر اگر کثیر باشد لازم میآید صدور کثیر از واحد حقیقی و اگر واحد باشد لازم میآید علیت برخ اجسام برای برخ دیگر .

چه این‌صورت اگرصورت فلك‌اطلس‌باشد باید واسطه در ایجاد صور سایر افلاك واجسام عنصریه باشد .

واگر صورت‌افلاك دیگر باشد علاوه براین معلولیت اقوی‌یاضعف نیز لازم خواهدآمد وفسادان بین است.

واما احتمال‌صادر نخستین‌بودن‌نفس در نفوس‌جزئیه‌پس‌بطلان آن‌ضروریست واز حکمای عظام وفلاسفه کرام احدی‌هم قائل باین قول نشده چه در کیفیت وجود نفس‌انسانی پنج‌قولست

اول قول مشائین که نفس را روحانی الحدوث و البقاء و حـادث بـا حدوث

Marfat.com

بدن میدانند.

دوم قول منسوب بافلاطونست که آنرا ازلی الوجود و ابدی‌البقاء و حادث قبل‌البدن و روحانی‌الوجود والبقاء وعلاقه اورا ببدن حادث میدانند.

وچون این قول بظاهر سخیف وبراهین کثیره بر بطلان آن اقامه گردیده عده کثیری از ارباب تحقیق واصحاب نظر دقیق این قول را بر وجود تبعی نفوس جزئیه بوجود عقول کلیه وانغمار وجود آنها در وجوداحاطی بسیط آن انوارقاهره قبل‌از بدن‌حمل نموده‌اند وآن وجود انغماری‌تبعی‌را مانندوجود انغماری اشعه‌شمس بنحو کثرت دروحدت درقرص شمس دانسته‌اند.

و وجوه دیگری نیز درتأویل این قول ذکرنموده‌اند که ذکرآنها خارج از وضع رساله است.

قول سوم قول مادیین وطبیعین است که قائل بجرمانی‌الحدوث و البقاء بودن نفس میباشند.

چهارم مذهب صدرالمتالهین قدس‌سره وقاطبه اهل حق ویقین وعرفاشامخین است که آنراجرمانی الحدوث وروحانی‌البقاء میدانند.

پنجم قول تناسخیین است وآنها نیزچند فرقه میباشند برخی‌ازجهال آنهادر زمان مانفس‌را مطلقا جرمانی‌الحدوث والبقاء میدانند وانتقال صورمادیه‌را ازمحلی بمحل‌دیگر تجویز میکنند.

و برخی ازقدمای فلاسفه نفس‌را مجردمیدانند.

ولی برخی بتناسخ ناسوتی نزولی وبرخ دیگر بتناسخ صعودی ناسوتی آن قائل هستند.

یعنی بانتقال نفس ازبدن انسانی‌بحیوانی وازحیوانی بنباتی وازنباتی بجمادی وبعکس آن یعنی انتقال ازجمادی به‌نباتی وازنباتی بحیوانی واز حیوانی بانسانی‌و از بدن انسانی ببدن انسان دیگر قائل میباشند ــ و انتقال ازبدن انسانی را ببدن انسان دیگر نسخ وازآن ببدن حیوانی مسخ وازحیوانی بنباتی فسخ واز نباتی به جمادی رسخ‌مینامند.

Marfat.com

وبرخی انتقال ازبدن انسانی را ببدن انسان دیگرتجویز میکنند ولی سایر اقسام‌را تجویز نمی‌نمایند.

وعده قلیله ازمحدثین فقط تناسح صعودی را تجویز میکنند و عده مذهب. داروین وقائلین بنشو وارتقاء را براین قول‌حمل‌نموده وعده دیگرآنرا ازاین‌اقوال (اقوال‌تناسخیین) خارج‌میدانند ومحمول‌برتکامل‌نفس وانواع‌موالیدبطریق‌حرکت جوهری حمل میکنند.

لیکن‌این درست نیست چه حرکت جوهری حیوان بشرط لابطرف انسان معقول نیست ومستلزم مفاسدیست که در رساله علیحده ذکرنموده ایم وبرخی آنرا برقول چهارم حمل نموده‌اند نه‌انتقال نفس‌ازبدنی ببدن دیگر.

وجم غفیر وعده کثیری ازقائلین به‌تناسح بمعنی اعم ازنسخ وغیره (یعنی‌نقل مطلق) و قائلین بتناسخ بمعنی اخص (نقل ببدن انسان دیگر) قائـل بخلاصی همه نفوس ازصیاصی‌وابدان پس‌ازانتقالات کثیره درادوار واکوارعدیده هستند ولی‌در نفوس‌کاملین قائل بتناسخ نیستند.

وبرخی درخلاصی ازصیاصی یا اصل انتقال بین نفوس کاملین ومتوسطین و وغیرآنهاتفصیل‌قائلند وبخلاصی متوسطین‌قائل هستندولی‌نفوس‌ناقصین راابدالدهر مسجون درابدان طبیعیه میدانند.

واین اقوال در کیفیت وجودنفس انسانی است .

واما درحقیقت نفس

پس اقوال دیگری ازقبیل آنکه عین مزاج یادم یامجموع اعضاء یا لطیفه ساریه دربدن کسریان الماء فی‌الورد یا واجزاء لایتجزی وعدد وغیر ذالك می باشد که برخی مؤل و برخی راجع بمذهب مادین است و ذکر آنها فعلا محل حاجت نیست .

و هیچیك ازقائلین باین اقوال (اقوال پنجگانه در نفوس جزئیه) بنابرتأویل مذهب افلاطون قائل بتقدم وجودی نفوس جزئیه برابدان واستقلال آنهادر ذات و فعل‌نگردیده بلکه برهان قویم‌الارکان براحتیاج جسم وجسمانی درفعل بوضـع و

Marfat.com

محاذات مادی اقامه شده است

وبنابراین صادر اول بودن آنها مستلزم صدور کثیر ازواحد بوحدت حقه حقیقیه وتوالی فاسده دیگر است

واما نفوس کلیه بادیات یعنی نفوس فلکیه هرچند قائل بازلیت آنها برحسب ظاهر بسیار و بیشمار میباشد

لکن هر کس قائل بازلیت نفس آنهاشده بازلیت ابدان آنها (یعنی افلاك) نیز قائل میباشد

وقائل بتقدم وجودی نفوس افلاك برابدانشان نگردیدد است واحتیاج نفس فلکی بافلاك درخروج ازقوه بفعلیت بتوسط حرکات دوریه عشقیه آنها مورداتفاق حکمای مشاء واشراق ورواق است النهایه چون ازموجودات مستکفیه هستندبوسیله افاضات عقول کلیه که مشوقات آنهامیباشنداز قوه بفعل خارج میگردند وازمادون خود اخذ فیض نمینمایند

وفاعل مامنه الوجود بودن آنها نیز از بابت جسمانی بودن نفس فلکی وشوب اوبقوه وفقد نفس الامری علاوه برلیسیت ولاضرورت ذاتی واحتیاج جسم وجسمانی درفعل بوضع ومحاذات بعقیده ارباب تحقیق واصحاب نظردقیق ازحیز امکان وحریم جواز خارج است

وفاعل مابه الوجود یعنی ممرفیض بودن آنها نیز بدون وجود عقول کلیه بادیات بالحاظ کثرت آن نفوس وعدم امکان علیت هریك برای دیگری بجهاتیکه درمحل خود مذکورشده مستلزم صدور کثیر از واحد حقیقی میباشد

واگربتوسط بدن دربدن خود فعل نماید واورا ایجاد کند مستلزم تقدم شیئی برنفس خواهد بود

علاوه برمراتب مزبوره برتقدیر صادر نخستین بودن نفوس فلکیه اگرعقول کلیه بادیات باکفایت امکان ذاتی آنها دراخذ فیض وجود از واجب الوجودمطلقا صادر وافاضه نشوند لازم می آیدقصور درقدرت ودهندگی حق تعالی یاضعف وبخل در ذات مقدس او وبطلان آن واضح است

Marfat.com

واگر بانفوس کلیه ازحق تعالی صادر کردند لازم می آید خلاف فرض وصدور کثیراز واحد بوحدت حقه حقیقیه واگرقبل از عقول صادرشوند مستلزم تعلیل اقوی باضعف خواهد شد

وهرگاه بعداز عقول مزبوره صادر شوند برخلاف فرض و مستلزم مطلوب نیز میباشد .

وبهر حال احتمال صادر نخستین بودن نفس مطلقا ناشی ازعدم استحضار از اصول فلسفیه وقواعد حکمیه وازسخایف افهام واباطیل اوهام بشمار می آید و این طریقه مشائین است

واما طریق اثبات عقول کلیه قاهره بمؤنه قاعده الواحد بطریق اشراقین هر چند درفصول سابقه اجمالا بآن اشعارشده ولی برای آنکه این رساله مشتمل براحاله درمطالب مهمه نباشدبآن نیزاشاره مینمائیم و میگوئیم :

شیخ اتباع رواقیین در کتاب حکمة الاشراق اولا بمشابه براهین سابق الذکر که برقاعده مزبوره اقامه نمودیم برآن قاعده (بطریق اشراقین) اقامه برهان نموده که ماحصل آن برهان آنستکه از نور صرف مطلق یعنی نورالانوار جلت عظمته و کبریائه صدور نور وظلمت وصدور دو نور و صدور دو ظلمت بلکه صدور ظلمت مطلقاً ازحـدامکان وحریم جواز خارج است .

اما عدم جواز صدور ظلمت مطلقاً پس از جهت انتفاء مناسبت وسنخیت بین نور صرف وظلمت محضه وشهادت فطرت سلیمه وقریحه مستقیمه است برامتناع صدور غیر نور ازنور ازنور بماهو نور

واما صدور نور وظلمت باغمض عین ازاین امر (عدم مناسبت) بجهت آنستکه اقتضاء نور بالبداهه ممکن نیست بعینه اقتضاء ظلمت باشد.

وهمچنین بالضروره جهت اقتضاء احدهما ممکن نیست بعینه جهت اقتضاء دیگری باشد والا نور عین ظلمت خواهد بود

وهمچنین اقتضاء یکی ازدو نور ممکن نیست عین اقتضاء نوردیگر باشدوالا دونور یکنور خواهد شد

Marfat.com

پس باید اقتضاء هردوبدوجهت باشد واین‌معنی در واحد بوحدت‌حقه حقیقیه وبسیط من جمیع الجهات ممتنع میباشد والا لازم می‌آید که واحد حقیقی و بسیط مطلق نباشد.

چه‌این‌دوجهت یاهردو مقوم‌اوهستند یایکی ازآن‌دوجهت‌مقوم وجهت‌دیگر خارج‌است‌یاهردوخارج‌ازذات ولازم ذات او هستند وبر هرتالی فاسد مزبور (یعنی ترکیب‌واحدحقیقی وبسیط مطلق) لازم‌میآید.

اما برتقدیر اول ودوم پس‌لزوم‌آن درنهایت ظهور ووضوح میباشد.

وامابرتقدیر اخیر پس‌ازجهت نقل کلام درصدورآن دوجهت‌از واحدحقیقی وبسیط مطلق‌است ودفعاللدور والتسلسل‌باید بدوجهت که لااقل‌یکی‌ازآن‌دوجهت خارج ازذات او نباشد منتهی‌شود ولزوم تالی‌فاسد مذکور براین تقدیر نیز واضح وظاهر خواهد بود.

این‌بود ماحصل برهانیکه آن‌شیخ بزرگوار برحسب تقریرشارح آن کتاب علامه شیرازی برقاعده مزبوره اقامه فرموده‌است وپس‌از اقامه‌آن فرموده‌است که نخستین صادر ازنورالانوار تعالی‌شانه وتقدست‌اسمائه ممکن‌نیست‌جزیکنوربسیط مجرد باشد.

چه هرگاه ازاو درمرتبه نخستین ظلمت صادرشود علاوه برفقد مناسبت‌باید صادر مزبور واحد باشد وواسطه درصدور سایراشیاء ازانوار وظلمات‌شود

با اینکه این‌امر مستلزم آنستکه غیراز او هیچ امری از نور الانوار شرف صدور نیابد چه‌وساطت اودرصدورانوارمستلزم تعلیل‌اقوی باضعف واشرف‌باخس میباشد وقصرافاضه واجاده برظلمت یاتقدم اودروساطت نسبت بظلمت برنورنیزاز حریم جواز وامکان بیرون است .

چه قصربر ظلمت مستلزم دور است (بجهاتی که در قاعـده امکان اشرف گفته خواهد شد)

ووساطت‌ظلمت درافاضه‌نور مستلزم تعلیل‌اقوی واشرف‌باضعف واخس‌است که‌بطلان هردومعلوم محقق‌است

Marfat.com

و همچنین صدور یک نور و یک ظلمت یا دو نور یا دو ظلمت از او در مترتبه اولی مستلزم صدور کثیر از واحد حقیقی و بسیط مطلق میباشد که بطلان آن ثابت گردید.

پس بایدصادر نخستین از نورالانوار نورواحد مجردیعنی عقل کل و نورقاهر کلی باشد وهوالمطلوب.

تمام شد ماحصل برهانی که رئیس حکماء الشرق والرواق علیه آلاف رحمت‌الله‌المنبسطه فی‌الانفس و الافاق برطبق قاعده نور وظلمت بر عدم جواز صدور کثیر از واحد حقیقی ولزوم نخستین صادر بودن عقل‌مجرد وعنصر اول‌اقامه فرموده است

واما کیفیت نظم وجود وترتیب نضد موجودات وصدور آنها از حق تعالی بطریق‌الاشرف‌فالاشرف برطبق اصول رواقیین چون بآن درفصول سابقه اشاره شده دراین‌مقام محتاج بذکر آن نمیباشیم.

واماابتناء قاعده‌امکان‌اشرف براین‌قاعده بتقریریکه شیخ‌اشراق‌قدس در کتب ورسائل‌خود ذکرفرموده ودیگران‌ازآن بزرگوار متابعت‌نموده اند آنستکه‌اگر ماهیتی‌ازماهیات امکانیه دارای دوفرد یاافراد باشد که برخی‌ازآنها اشرف وبرخی اخس باشد وفرد اخس موجود گردد.

پس‌باید ممکن‌اشرف‌بحلیه وجودمتحلی‌شود وانصباغ آن‌بصبغ هستی‌وتنور آن‌بنورو‌جود وموجودیت نیز باید قبل‌ازاتصاف وتحلی‌اخس بوده ودرمراتب‌وجود اقدام ازاو بوده باشد.

چه هر گاه چنین نباشد یا فرد اشرف مطلقا از مبدء تعالی صادر نمیگردد و در این صورت عدم صدور او یا از جهت عدم امکان و مستحیل بودن صدور او خواهد بود.

واین شق برخلاف مفروض‌است چه‌مفروض اشتراک اخس واشرف درماهیت ویاحقیقت واحده بسیطه ولوازم آن که امکان ونحو آنست میباشد.

وهر گاه ازجهت آن‌باشد که جهت مصدریت واجب تعالی وافی بصدور آن

Marfat.com

نبوده وفقط وافی باصداراخس میباشد ولازمه این امر اقتضاء تحقق جهتی افضل از جهت مبدئیت حق تعالی که عین ذات مقدس اوست خواهدبود و محالیت آن از ابده بدیهیات است .

واگراز مبدء تعالی صادرشود صدورآن یاقبل از اخس است یابعد از او و یا بتوسط اوویا بااوودرعرض اومیباشد.

شق اول مستلزم مطلوب وشق دوم مستلزم معلولیت اشرف برای اخس وشق اخیر مستلزم صدور کثرت ازواحد حقیقی است که منافی باقاعده مزبوره میباشد

واز این قاعده پر فائده در لسان ارباب معرفت تعبیر بقاعده امکان اشرف شده است .

وعلامه محقق سبزواری علیه شآبیب رحمة الله الملك الباری در برخی ازمؤلفات خود تعبیر ازآنرا بممکن اشرف مناسب تر دانسته است چه امکان باشرف و اخس متصف نمیگردد واشرف واخس ازصفات ممکن است نه ازصفات امکان مگرآنکه مراد بامکان ممکن باشد انتهی

ومتظاهر ازفرموده این حکیم بزرك وفیلسوف سترك اینستکه اشرف رادر کلمات حکماء عظام وفلاسفه فخام وصف امکان قرارداده است وازاین راه بوجه مزبور برآنهاایرادنموده ولکن برحسب مستفاداز کلمات برخی ازاساطین فن فلسفه وحکمت اشرف مضاف الیه امکان میباشد

یعنی امکان موجود لاشرف و بعبارت اخری ــ یعنی قاعده استفاده امکان ووجود ممکن اشرف قبل ازوجود اخس ازامکان ووجوداخس وبنابراین اشکال مزبورآنان واردنیست

واین قاعده بتقریر مذکور ازفروع مهمه قاعده الواحدلایصدرعنه الاالواحد ومبنی کثیری ازمسائل فلسفیه میباشد.

ومراد بامکان درقاعده مزبوره امکان عام بمعنی لایمتنع است وشامل وجوب نیز میگردد .

واز اینجاست که برخی از اساطین فن بمعونه این قاعده بر وجوب بودن حسن

Marfat.com

نظام‌عقلی ظل نظام علمی ربوبی‌و برلزوم تحقق‌آن نظام قبل‌از تحقق در عالم عقلی درذات باری‌تعالی استناد فرموده است

ومجرای این‌قاعده(امکان اشرف) عالم‌ماوراءالطبیعه وممکنات‌ثابته‌مستمره دائمه بدوام علل مستمره غیرمتاثر وغیرمتغیره بحرکات فلکیه میباشد

ودر موجودات واقعه در عالم کون‌وفساد و داراتفاق وزمان ومکان وتحت فلکیات که‌بتاثیرآنها متاثروبتغییر آنها متغیرمیگردند جاری‌نمیباشد وبرای‌اجرای قاعده وتنظیم برهان‌آن علاوه براین شرط شرط دیگری نموده‌اند و آن اندراج اخس واشرف درتحت ماهیة نوعیه واحده است تا ازامکان ووقوع اخس‌امکان‌و وقوع‌اشرف قبل‌ازاخس استکشاف شود والا ازمجرد وقوع اخس‌امکان ووقوع اشرف‌استکشاف نخواهد شد

ولی‌صدرالمتالهین اعلی‌الله مقامه فی‌اعلی‌مراتب جنته‌النعیم مراعات این‌شرط رابنابر مسلك خود (یعنی اصالت و وحدت و بساطت حقیقت وجود و ذو مراتب و درجات بودن آن حقیقت لازم ندانسته و اندراج اشرف و اخس را تحت حقیقت واحده بسیطه مانند حقیقت نور و حقیقت وجود که ذاتا و حقیقة متحد و مفهوما متغایر هستند .

و همچنین احراز وجود اخس از افراد و مراتب آنرا برای احراز وجود اشرف قبل‌ازاخس واجرای قاعده و برهان آن در ماوراءالطبیعه کافی دانسته‌است وبرنظم برهان ودلیل قاعده وبراصل آن‌سه‌ایراد قابل‌ذکر نموده اند.

اول بطور نقض‌اجمالی ــ باینکه اگر این‌قاعده صحیح و حق باشد [illegible] هیچ شخصی ازاشخاص ازچیزی که برای آن اشرف وا کمل است ممنوع و باشرف کمالات ممکنه ولایقه بخود نائل گردد چه قاعده عقلیه و اصل تحسیس نمیباشد با اینکه برحسب مشاهده و عیان و بحکم استقراء و استقصاء موجودات واقعه در خطائر اکوان وعالم کیان برخلاف آن میباشند زیرا کثر آن مخلوقات از کمالات عقلیه وحسیه‌خود ممنوع وواجدآن نمیباشند وجواب‌این‌ایراد ازشرط‌اول که برای اجرای قاعده مزکور گردید معلوم میشود

Marfat.com

چه این ممنوعیت و عدم نیل هر موجودی بکمال لایق بخود دردارحرکات وعالم ماده ومدهاست که موجودات واقعه درآن‌عالم بواسطه تأثیرات اسباب وعلل خارجیه کثیری ازآنها ازآنچه برحسب‌ذات برای‌آنها ممکن واکمل واشرف‌است ممنوع میگردند وبکمال لایق بخود نائل‌نمیشوند بخلاف موجودات‌واقعه درعوالم ماوراءالطبیعه که تحت تأثیر علل غریبه وامور اتفاقیه‌واقع نمیشوند واحتیاج‌بزمان وحرکت وقابلیت ماده وامکان استعدادی ونحوآن نداشته وآن امور در وجود و کمالات آنها مدخلیت ندارند بلکه مجردامکان ذاتی‌آنها کافی برای‌افاضه وجود و کمال وجودآنها میباشد واختلاف آنها فقط مستند بفاعل وجهات فاعلیه وماهیات آنها است .

ولزوم اعتباراین‌شرط بمذاق‌حکماء وفلاسفه‌است ولی برخی‌ازاهل‌مکاشفه و شهود این‌شرط را اعتبار نمی‌نمایند و میگویند بمقتضای کل میسرلماخلق‌لاجله هر چیزبکمال لائق بخود نائل میگردد وهیچ چیز بکمال لایق‌باو ممنوع نیست چه هرموجودی‌مظهراسمیست ازاسماء الهیه وهر اسمی مظهر خود را بکمال لایق باو میرساند وتحقیق حق‌مقام درمسئله خیر وشر بحدی‌اقناع واشباح شده‌است

اشکال وایراد دوم بطور مناقصه وبریکی از مقدمات برهان‌قاعده مزبوره است وآن شق‌دوم ازشق اول ازشقوق مذکور درنظم وبرهان است (یعنی عدم صدوراشرف قبل‌از اخس بعلت‌آنکه صدورآن جهتی‌را اشرف ازجهتیکه درمبدء اعلی وواجب تعالی محقق است اقتضاء مینماید وماحصل اشکال بتقریری که شارح هیاکل‌النور درشرح‌آن کتاب برای‌آن‌نموده وبرخی ازاساطین‌نقل‌فرموده‌آنستکه تمامیت شق مذکور مبنی برآنست که امکان معلول مستلزم‌امکان علت‌باشد وآن مسلم‌نیست چه‌منقوض بعدم معلول اول واجب تعالی‌است که عدم‌آن ممکن‌است با آنکه عدم‌علت‌او که واجب‌تعالی است ممتنع میباشد .

وبعبارت اخری درنظم برهان بین‌امتناع وامکان‌بالذات‌بین‌امتناع‌وامکان بالقیاس‌الی‌الغیر خلط گردیده است .

زیرا چیزی که ممتنع‌بالذات است جایزاست ممکن بالقیاس الی الغیر باشد

Marfat.com

نه بالغیر همچنانکه جایزاست که ممکن بالذات بحیثیتی باشد که ممتنع بالذات ممکن بقیاس باو باشد نه باو.

وبنابراین تحقق جهتیکه اشرف از آن چه واجب تعالی واجدانست هر چند ازحریم امکان وجواز خارج و بالذات ممتنع میباشد لکن امکان آن بقیاس بممکن اشرف که مستدعی آنست ممتنع نمیباشد چنانکه عدم واجب تعالی ممتنع بالذات است ولی بقیاس بعدم معلول اول که ممکن بالذات است ممتنع نیست.

وجواب این ایراد راقدوه ارباب تحقیق وزبده اصحاب معرفت صدرالمتالهین علیه‌شآبیب رحمةالله الملك‌الحق‌المبین برطبق اصولیکه تأسیس فرموده یادر کلمات استاد بزرگوار او ببرخی اشعار شده بدین نحو داده است امکان بالقیاس الی الغیر بین اموری متحقق میشود که بین آنها علاقه لزومیه نباشد وتوهم تحقق آن بین علت ومعلول ازسخائف اوهام وجلائف افهام است

وبنابراین قول باینکه تحقق جهت اشرف از آنچه درذات قدوسی آیات واجب تعالی محقق است بذاته ممتنع است ولی نسبت بممکن اشرف که مستدعی آنست ممتنع نمیباشد منکرامن القول وزوراست.

چه واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات والحیثیات وبالقیاس الی جمیع الموجودات است وتحقق اشرف از آنچه درذات کبروی ایات او محقق است بالذات و بالقیاس بهر ممکن ازمعلومات او و هر موجودی از مجعولات او ممتنع میباشد.

ونقض بعدم واجب تعالی بقیاس بعدم صادر اول نیز بیمورد است زیرا آنچه متصف بامکان ولاضرورت ذاتی است ماهیت آن معلول است نه وجود اووماهیت بالذات مجعول ومعلول حق تعالی نیست بلکه وجود او مجعول ومعلول بالذات است و وجود امکانی ممکن بامکان فقری است یعنی نفس فقر وربط بوجود واجب تعالی بودن اوست

وازاین حیث متصف بامکان ولاضرورت نیست بلکه بعین وجود حق تعالی موجود وبوجوب وایجاب وابقاء او واجب وباقی میباشد لانه لمعة من لمعات نوره و

مرتبه من‌مراتب وجوده و ظهوره .

پس آنچه ممکن العدم است معلول نیست و آنچه معلول است ممکن العدم نیست انتهی .

وممکن است درجواب این اشکال گفته شود که امکان ذاتی معلول ملازم‌با امکان‌ذاتی علت نیست ولی‌امکان وقوعی‌آن با امکان وقوعی علت بمعنی اعم ملازم میباشد ومحل کلام درقاعده امکان اشرف‌امکان وقوعی‌بمعنی‌اعم است نه‌ذاتی وعدم عقل اول نیزممکن ذاتست نه‌ممکن وقوعی فافهم وتاقل

واشکال سوم مبنی برحقیقت واحده بودن وجود و بودن عقول کلیه مجرده انوار محضه ووجودات صرفه متفقه درحقیقت بسیطه نوریه متفاوت بشدت و ضعف و کمال و نقص است .

چه بنابراین مبنی بحکم قاعده مزبوره باید بین هرنور عالی ازاین انوار و بین‌نور مادون متصل بآن افراد ومراتب غیرمتناهیه بلکه سلاسل غیرمتناهیه مترتبه بعلیت ومعلولیت که محصور بین‌حاضرین هستند موجود باشد زیرا هیچ مرتبه‌ازاین مراتب نیست مگرآنکه بین‌آن وبین مرتبه اشد ازآن‌مرتبه دیگری تصورمیگردد که بموجب مقدمات این‌قاعده باید بحلیه وجود متحلی‌شود وفساد این‌تالی بالبداهه معلوم و مسلم است .

وجواب این‌اشکال را نیز صدرالمتالهین قدس بنابر مذاق ومسلك خود داده است ــ وماحصل جواب مزبور آنست که مراتب شدید وضعیف هرچند بر حسب تحلیل غیرمتناهی ومحدود بحدی‌نمیباشد.

وهمچنین مفاهیم منتزعه از آن حدود محصور نیست لکن بـر حسب وجود همه‌این مراتب وتمام این ماهیات بوجود واحد که جامع شتات وحافظ متفرقات آنها است موجود میباشند .

ودراین مقام نیزتمام این‌درجات ومراتبی که بین هردوعقل متصور ومفروض میباشد وجود استقلالی آنها ممکن‌نیست ومطوی در وجود عقل واحد است که بـه وحدت جمعیه اجمالیه وجودیه جامع ودارای‌جمیع این‌مراتب ودرجات وحاوی‌تمام

Marfat.com

این‌حدود ومقامات میباشدوهمه آنهادرآن وجود واحد بسیط جمعی مطوی هستند که‌اعلی‌واشدآنهامرتبه‌ایستکه‌پهلوی مافوق‌آن واقع‌شده واضعف‌وانقص‌آن مرتبه ایست که پهلوی آنچه درتحت آن واقع شده است درآمده است .

همچنانکه نفس‌انسانی وحقیقت آدمی از مرتبه جمادی ونطفه‌ئی بحرکت جوهری وسیرتکاملی‌حرکت مینماید تاآنکه بمقام عقل‌بالمستفادبلکه مقام‌مظهریت تامه ومرآتیت‌کامله اسمائیه وصفاتیه‌آلهیه‌نائل میگردد ومراتب ودرجات‌غیرمتناهیه را سیر مینماید .

وپس‌از بلوغ باین مقام شامخ ومرتبه دفیعه بوجود وحدانی جمعی جامع جمیع این‌مراتب ودرجات که بین‌آنها ازحیث حد و ماهیت نهایت بینونت موجود ولسان‌هریك‌این‌احدهمامن‌الاخراست میباشد و کثرت‌این‌مراتب‌وآثارآنها بهیچوجه قادح دروحدت وبساطت وجود وحدانی‌این‌حقیقت نمیباشد .

مثنوی

گرتوصدسیب وصدآبی‌بشمری　　جمله یك گردد چه‌آنرا بفشری

در معانی قسمت و اعداد نیست　　در معانی تجزیه افراد نیست

بلکه‌علی‌التحقیق تمام‌عقول ومراتب مزبوره‌ازصقع ربوبی‌وبوجودحق‌تعالی‌موجود وازماسوا خارج‌هستند

بنظرنگارنده ورودباین اشکال‌مبنی برآنست که‌مجرای قاعده‌الواحدلایصدر عنه‌الا الواحد مطلق واحد بماهوواحد باشد نه واحد بوحدت حقه‌حقیقیه که مختار آنجناب میباشد .

چه برتقدیر دوم چون عقول‌کلیه واحد بوحدت حقه‌حقیقیه نبوده و علی‌ان از جهات مکثره فیض‌نمیباشند صدوراشرف واخس ازآنها درمرتبه‌واحده بلستنادبدو جهت منافی باقدعده مزبوره نخواهدبود تاگفته شود مراتبی که درمورد اشکال‌بین هردو عقل‌کلی متصور ومفروض میشود .

اگرمرتبه شدیده وکامله بمداز مرتبه‌ناقصه وضعیفه صادر وموجود شودلازم می‌آید تعلیل اقوی بانقص واضعف واگربا اضعف وانقص صدوریابد وموجودشود

لازم می‌آید صدور کثیر از واحد و این برخلاف قاعده مزبوره است و اگر هیچ صادر وموجود نگردد لازم می‌آید نقصان وقصور درقدرت وتمامیت ذات قدوسی آیات حق‌تعالی ومبدء اعلی پس‌باید قبل‌از اخس‌صادرشود وآن مستلزم مطلوب و لزوم‌تحقق تالی‌فاسد مزبور نیزمیباشد.

چنانکه بعقیدء مشائین ازحکماء عقل دوم که اشرف ازفلك اولست باهم از عقل‌اول صادر میشوند.

وبنظر آنان قادح درقاعده مزبوره بوجهی ازوجوده نمیباشد بلکه ممکن است گفته شود که شق‌سوم ازتشقیقات چهارگانه مزبوره نیز در مقام مستلزم تالی فاسد مذکور نمیباشد.

چه برتقدیر عدم وجود و صدور مطلق لازم میآید تصور جهت اشرف از آنچه عقل فوق واجد آنستکه وافی باصدار اخس میباشد ولی‌وافی باصداراشرف نمیباشدنه‌آنکه‌قصور ونقصان درقدرت کامله حق‌تعالی محقق‌شود وفسادتالی‌مزبور مسلم نیست.

وبنابراین قاعده امکان اشرف که باین‌تقریرازفروع قاعده الواحداست‌اصلا درمقام جاری نیست تامستلزم ورود اشکال مذکور باشد ــ لکن ممکن‌است که‌از طرف‌آن‌جناب ازاین‌ایراد جواب‌داده شود که چون مبنی‌اشکال‌مزبور برغیر متناهی بودن مراتب شدید و ضعیف است.

ودر این مقام اگرهمه این مراتب ازیك عقل ازجهت واحده صادر شوند به اتفاق قائلین بقاعده مزبوره باطل وممتنع میباشد چه آنانکه قاعده را تخصیص به واحد حقیقی میدهند صدور کثیر را ازواحد غیرحقیقی ازجهات متعدده و متکثره تجویز مینمایندنه‌از جهت‌واحده واگر ازجهات کثیره صادرشوند لازم میآیدتحقق جهات غیر متناهیه در عقل واحد و همچنین تحقق سلاسل غیر متناهیه از عقول و محصور بودن آنها بین حاضرین و صدور برخی دون برخ دیگر مستلزم ترجیح بلامرجح است.

واگر هیچ صادرنشوندلازم می‌آید قصور ونقصان درقدرت و ذات کامل-

Marfat.com

الجهات حق تعالی .

زیرا این‌عقول بعقیده مطابق‌حق و تحقیق که مختار آنجناب نیزمیباشد فاعل مابه‌الوجود هستند نه فاعل‌مامنه‌الوجود ومؤثر حقیقی حق‌تعالی ومبدء اعلی‌تقدست اسمائه است ولاموثر فی‌الوجود الاالله.

وبنابر این اشکال وارد ومفری جز جوابی که ایشان داده‌اند از این اشکال نمیباشد ــ مگرآنکه گفته شود همچنانکه در افق وجوب بلکه مطلق وجود اشد واکمل واتم ازواجب تعالی‌غیرمتصور است

همچنین درافق امکان اشد واکمل ازمعلول وصادراول‌متصور نمیگرددوالا لازم می‌آید طفره درمراتب نزولیه که‌آن مانند طفره درمسافت و حرکت مکانیه اینیه باطل و ممتنع میباشد .

ونیزلازم میآید که مظهراتم ومجلی‌اقوم نباشد واینهم برخلاف فرض‌وبرهان شبه تمانع باطل‌است .

وهمچنین هرمرتبه ازمراتب نزولیه اتم‌ازاو درحد و افق خوبیرهان مزبور (طفره) متحقق بلکه متصور نمیگردد .

چه درعالم ماوراء الطبیعه مجرد امکان ذاتی برای صدور کافیست و هرگاه تحقق مرتبه اشد ازآنچه واقع شده ممکن‌باشد حتماً باید واقع‌شود والا چون‌قابل تام القابلیه است اگر افاضه نشود مستلزم نقص در فاعلیت و قدرت علت‌العلل و مبدءالمبادی خواهد شد وبطلان‌این تالی مسلم بلکه ضروری میباشد

وبنا براین مراتب غیرمتناهیه بین هردوعقل متصور نمیگردد تامحتاج بجواب مزبور شویم.

واین جواب‌را هرچند برخی ازمحققین درحواشی خود براسفار ازاین‌اشکال داده است .

لکن بنظرنگارنده موجه‌نیست چه‌مبنی فرمایش صدرالمتالهین چنانکه‌قبلا اشعارشد مذهب پهلوین ازفلاسفه ومشکک بودن وجود بتشکیك خاصی است وغیر متناهی بودن مراتب شدید و ضعیف در ظرف تحلیل و قعر انبیق ذهن و

Marfat.com

بحکم برهان قویم‌الارکان مسلم وغیرقابل انکار است و بطلان طفره نیزمنافی باآن نیست چه بنحوی که آنجناب تحقیق فرموده همه این مراتب موجود هستند النهایه نه بنحو تفرق و تشتت بلکه بنحو وحدت و بیك وجود وحدانی جمعی عقلی نوری مگر آنکه ادعا شود مقتضی برهان طفره وجوداین مراتب بوجود فرقانی و بنحو تمیز و تعدد است نه بنحو وحدت و جمع واثبات این دعوی وتثبیت این مدعی دونه خرط القتاد است فتأمل

تکلمة عرشیه

ندانسته نماند که بودن قاعده امکان اشرف از فروع قاعده الواحد لایصدر عنه‌الا الواحد بنابر آنست که صدور اشرف واخس باهم از واجب‌تعالی یا مطلق بماهود واحد جایز نباشد والا اگر تمسك بقاعده امکان اشرف فقط برای اثبات صدور اشرف ازطریق‌احرازوجود اخس وهمچنین‌احرازوامکان‌وجوداشرف‌ازراه اشتراك‌آن با اخس در اندراج تحت ماهیت نوعیه واحده یا تحت حقیقت واحده بسیطه باشد (بشرحی که قبلا مذکور گردیده) اعم ازآنکه قبل از اخس یا با او صادر شود .

قاعده امکان اشرف احتیاجی بقاعده الواحد نداشته واز فروع‌آن محسوب نمی شود ــ

و بعبارت دیگر بتقریر مشهور (برای قاعده) امکان اشرف پس از احراز وجود اخس وامکان وجود اشرف چنانکه قبلا ذکرشده چهارشق تصویرمیشود

اول ــ صدور اشرف قبل از اخس

دوم ــ صدور آن بعد از اخس

سوم ــ صدور آن با اخس

چهارم ــ عدم صدوراشرف اصلا ورأساً

ونظر بآنکه غیراز شق‌اول باقی شقوق سه‌گانه باطل است پس‌بایدشق اول

Marfat.com

حق باشد .

اما بطلان شق دوم ازجهة آنکه مستلزم اقوی و اشرف بودن معلول‌ازعلت است و بطلان‌آن ضروریست

واما بطلان شق سوم پس از جهت مستلزم بـودن آن صدور کثیر است از واحد بماهوواحد وآن منافی باقاعده الواحداست.

واما بطلان شق چهارم پس‌ازجهت آنستکه مستلزم نقصان‌ذات وقدرت‌تامه واجب‌تعالی‌شانه میباشد و بطلان آن‌نیزمسلم بلکه ضروریست.

وازاین بیان معلوم شد که احتیاج بقاعده الواحد لایصدر عنه‌الا الواحد در تقریر قاعده امکان اشرف برای ابطال شق سوم یعنی‌معیت صدور یه‌اشرف واخس است والا درابطال سایر شقوق باطله احتیاجی بآن نیست ولی مابعون‌الله و قوتـه تقریر دیگری برای قاعده مزبوره (امکان اشرف) نموده‌ایم کـه در ابطال شقوق باطله و اثبات لزوم تقدم اشرف براخس در وجود وصدور بوجهی احتیاج بتمسك بقاعده الواحد لایصدر عنه‌الاالواحد نمیباشد- وآن مبتنی بردو مقدمه است و اول اینستکه بعقیده قاطبه حکماء محققین وافاخم فلاسفه بارعین حرکت اینیه واقعه در مسافات و امکنه مانند آنها (امکنه و مسافات)متصل واحد و غیرمرکب ازاجزاء لاینجزا است .

وهمچنین چهار قسم دیگر ازحرکات یعنی کیفیه و کمیه و وضعیه دوریه و جوهریه بنابمذهب قائلین بآن مانند اینیه دارای وحدت اتصالیه میباشند و طریـان انفصال وانقطاع برآنها موجب ارتفاع (وحدت وجودیه) وابطال هویت اتصالیه آنها میباشد -

ونیز همچنانکه بحکم ضرورت ووجدان درحرکات اینیه طفره مستحیل‌واز افق‌امکان‌خارج‌است همچنین درسایرحرکات‌مذکوره طفره ممتنع وبحکم‌ضرورت وبداهت باطل است.

مقدمه دوم مدار حرکت معنوی و سیر باطنی نور نیرحقیقی وجود یعنی‌نور الانوار جلت عظمته وتعالی کبریائه بحکم لاتکرار فی‌التجلی دوری (و در حکم

Marfat.com

یکدایره است) که بدوقوس منقسم شده ویکی را قوس نزول ودیگری را قوس صعود مینامند که قوس نزول ازصادر اول شروع و بمادة المواد منتهی میگردد و ابتدای قوس نزول از هیولی اولی و انتهای آن بحقیقت محمدیه که در حقیقت عین صادر اولست می باشد.

ودر حرکت دوریه نورشمس الشموس حقیقت وجود در این دو قوس نیز وحدت وجودیه اتصالیه محقق است و طفره و انقطار و انقطاع جایز نبوده و مستحیل بالذاتست ـ

وپس از دانسته شدن این دو مقدمه میگوئیم پس از احراز وجود اخس و امکان وجود اشرف باید درقوس نزول اشرف قبل از اخس موجودشود سپس نور وجود باخس تنزل نموده ونوبه ظهور ووجود باو برسد چه اگر اشرف پیش از اخس صادر نگردد یا هیچ صادر نمی‌شود یا بااو صادر میشود یا بعدازاو موجود و صادر میگردد ـ

واین سه شق هرسه باطل ومستحیل است پس بایدشق اول حق باشد واشرف قبل ازاخس صادرشود.

اما بطلان شق اول از این سه قسم از دو جهت است اول از جهت آنستکه عدم صدور اشرف یابعلت عدم امکان آن و قصور در قابلیت قابل است و این امر برخلاف فرض است چه مفروض احراز امکان وجود اشرف از طریق وجود اخس بواسطه اندراج آن بااشرف تحت یك ماهیت نوعیه یا اندراج هردو در تحت یک حقیقت واحده بسیطه است ونیز کفایت مجردامکان ذاتی برای افاضه فیض وجود در قوس نزولست ویابعلت قصور در فاعلیت فاعل وعدم تمامیت قدرت آن میباشد.

وبعبارت دیگر صدور اشرف اقتضاء مینماید تحقق جهتی را که اشرف از آنچه وافی بصدور اخس است بوده باشد و چون علت فاقد آنست لذا قادر بایجاد اشرف نگردیده وآنرا ایجاد ننموده است واین امر نیز باطل و بطلان او واضح بلکه ضروریست .

چه فاعل وموجد وموثر حقیقی در دار وجود و عالم هستی مطلقا نزولا و

Marfat.com

صعودا وغیبا و شهوداً وباطنا وظاهراً واجب الوجود بالذات‌است که‌واجب‌الوجود من‌جمیع‌الحیثیات وتام‌القدره وفوق‌التمام در جمیع صفات و کمالات میباشد ومبادی امریه وخلقیه وسلاسل نزولیه وصعودیه فواعل مابه‌الوجود ومتمم جهت قـابلیت و گیرندگی ممکنات‌اند نه‌مکمل جهت دهندگی وبخشندگی مذوت‌الذوات ومویس الایسیات ودر قوس نزول امکان استعدادی وحرکت مادی وتأثیرات امور خارجیه وعلل اتفاقیه نیز بهیچوجه دخالت ندارد وحالت انتظاره‌ای برای‌افاضه فیض واعطاء وجود جزامکان ذاتی معلول نمیباشد وقصور در فاعلیت وبخل و امساك از فیض و بخشندگی هم نسبت بمبدء اعلی وحق‌تعالی غیرمتصوراست.

پس بنا براین فاعل هم تام الفاعلیه است همچنانکه قـابل تام القـابلیه است و عدم افـاضه اشرف و موجود نگـردیدن آن کـه مؤدی این شق است باطل و مستحیل میباشد.

واما جهت دوم از دوجهت بطلان این‌شق پس بعلت‌آنست که نزول فیض از واجب‌تعالی ومبدء اعلی باخس قبل‌از نزول باشرف مستلزم‌طفره درحرکت نزولیه ووقوع فرجه وانفطار در سلسله وجودیه که بطلان آن به‌بیانی که سابقا ذکرشده بدیهی وضروری‌است میباشد وبهمین جهت بعینها بطلان شق دوم ازسه شق‌مذکور معلوم میگردد.

چه همچنانکه درحرکات مکانیه وسیر ظاهری رسیدن باطراف قبل از قطع اوساط مطلقا ممکن نیست یعنی رسیدن بطرف قبل‌از قطع اوساط وهمچنین قطع اوساط بااطراف ممکن نبوده ومستلزم طفره وضروری‌البطلان است.

همچنین‌درحرکات معنویه‌وسیر باطنی‌نزول‌فیض‌باخس قبل‌از نزول‌وفراگرفتن ممکن اشرف وهمچنین فراگرفتن اشرف واخس باهم مستلزم شیءطفره وانقطاع وانفطار سلسله وجودیه میباشد

وبطریق اولی ازاین بیان بطلان نزول فیض باشرف بعداز نزول باخس که که مدلول‌شق سوم‌است‌نیزمعلوم ومبین میگردد بعلاوه که شق‌مزبور مستلزم‌تعلیل اقوی بانقص واشد واشرف بضعیف واخس است که بطلان‌آن بدیهی است‌پس‌ثابت

Marfat.com

شد که هرسه شق ازشقوق اخیره باطل وشق اول که لزوم وجود اشرف قبل ازاخس باشد حق وصحیح است

وبنابراین درتقریر امکان اشرف بهیچوجه احتیاج بتمسك بقاعده الواحد نبوده و از فروع آن محسوب نمیشود و فواید این طریق (لزوم طفره) بسیار و عواید آن بیشماراست.

من جمله اثبات قاعده امکان اخس است که درقوس صعود بازاء قاعده امکان اشرف در قوس نزول است وآن باقاعده امکان اشرف نتیجهٔ متعاکس میباشد چه درقوس صعود اخس مقدمه وجود اشرف ودروجود مقدم برآنست و مدلول مفاد قاعده آنست که تا فیض بتمام اوساط مرور ننماید وجمیع درجات ومراتب آنها را طی نکند باطراف نمیرسد

و هرگاه بکمالات اشرف واصل گردید و آن مرتبه موجود شد از آن استکشاف میشود که مراتب اوساط راطی نموده وبمرتبه اخس قبل ازاشرف رسیده وبکمالات آن نایل شده است

وبعبارت دیگر ازوجود اشرف وجود اخس قبل ازاشرف استکشاف میگردد چنانکه بموجب قاعده امکان اشرف ازوجوداخس وجود ممکن اشرف قبل ازاخس استکشاف میشود والا اگر قبل از طی اوساط ونیل باخس وطی کمالات او باشرف واصل وبکمالات او نایل گردد لازم می آید شبه طفره و انفضام وانفراج و انقطاع سلسله وجودیه صعودیه وبطلان آن بدیهی وضروریست واین قاعده نیز کثیرالفروع ودارای فوایدبسیار وعواید بیشماراست وبمفاد آن وبحرکت جوهری مولوی معنوی درکتاب مثنوی باین ابیات اشاره فرموده است.

شعر

از جمادی مردم و نامی شدم — وز نما مردم زحیوان سرزدم
مردم از حیوانی وآدم شدم — پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر — تابرآرم از ملایك بال وپر
وزملك هم بایدم جستن زجو — کل شیئی هالك الا وجهه

Marfat.com

باردیگر ازملك پران شوم　　آنچه اندروهم ناید آن شوم
پس عدم گردم عدم چون ارغنون　　گویدم کانا الیه راجعون

ومجرای این قاعده قوس صعود است ودو شرطیکه جمهور حکماء عظام و فلاسفه گرام برای تمسك بقاعده امکان اشرف واجرای آن نموده اند برای اجرای این قاعده ننموده‌اند چه مجرای آن عالم خلق است ودرعالم امر جاری نیست تاشرط اول رعایت شود.

وبلوغ بمرتبه علیا ودرجه قصوی وموجود اشرف بدون طی مراتب ادنی و درجات سفلی موجود اخس مطلقاً مستحیل ومستلزم تالی فاسد سابق الذکر است اعم از آنکه بااخس درتحت ماهیت واحده نوعیه مندرج باشند یانباشند.

واز اینجا است که از اثبات مدبر عقلی وصورت مثالی درعالم مفارقات برای ارض وغیر آن از بسایط عنصریه نفس وقوه نباتیه وحیات نفسانیه وقوه خیالیه موجوده درعالم برزخ اثبات مینمایند.

وهمچنین پس از ثبوت آنکه حیوان دارای قوه مدرکه است ثبوت قوه محرکه راقبل از آن برای او محقق میدانند.

ونیز ازانحصار قوای حیوانیه انسان درمدرکه ومحرکه درمشاعر خمس ظاهره وباطنه انحصار قوای حیوان را درآنها استکشاف میکنند باآنکه اشرف واخس در امور درتحت ماهیت نوعیه واحده اندراج ندارند.

بعلاوه بین موجودات قوس نزول وصعود فرق مبین است و آن اینستکه در قوس نزول فیض ازاشرف باخس نزول مینماید واشرف فاعل ما به‌الوجود اخس است ودرقوس صعود فیض ازاخس باشرف صعودمیکند واخس مقدمه وجودی و بوجهی علت اعدادی اشرف میباشد و نظر باینکه شرایط وجود اشرف صعودی زیادتر از شرایط اخس صعودی است پس از وجود اشرف قهراً و بطریق اولی امکان اخس و وجود آن محقق و محرز میگردد بخلاف قوس نزول که امکان ذاتی هریك از موجودات نزولیه کافی برای افاضه فیض وجود برآنها میباشد واحتیاج بشرایط وعلل اعدادی ندارند تا بقیاس اولویت از مجرد وجود احدهما که شرایط او بیشتر است

Marfat.com

امکان و وجود دیگری احراز واثبات شود وبمعونهٔ این قاعده بضمیمهٔ قاعده امکان اشرف و لزوم اتصال دور وجودی نزولی و صعودی و بطلان طفره که در فصول سابقه بآن اشعار شده میتوان اثبات نفس مجرده ناطقه کلیه برای سماویات وانسان نمود وهمچنین فواید بسیار وعواید بیشمار از برای این دو قاعده است که در محل خود مذکور ودر کتب اهل فن مسطوراست ونظر بانکه وضع این رساله براختصار میباشد وذکر آنها نیز مورد حاجت نیست لذ اازذکر تمام آن نتایج غمض عین مینمائیم وبذکر برخی از آنها که اهم است مبادرت میورزیم

اشراق قدسی

حکمای بارعین وفلاسفه شامخین مطلق موجودرا بفوق التمام وتلم ومستکفی وناقص تقسیم فرموده و مرادشان از فوق التمام موجودیست که بری از ملابسه قوهٔ وامکان وعاری ازشوائب نقص وحدثان وحالت انتظاریه وفقدان باشد و واجد هر کمال ومبدء هرفعلیت ووجدان بوده باشد و کمال هروجودی رشح کمال او وحسن وجمال هروجودی ظل وعکس حسن وجمال او باشد.

واین معنی منحصر درذات قدوسی ایات واجب تعالی ومبدء اعلی است ومراد بتمام موجودیست که در بدو وجود کمالات او بالفعل حاصل ودروجود و کمال وجود کامل وازقوهٔ وفقد وجودی منزه وازحالت انتظاریه مبری باشد ولی ازامکان ذاتی وفقر وجودی عاری و بری نبوده وفاعل مامنه الوجود ودخیل در افاضهٔ فیض وجود و بخشندگی و کمال کل موجود نباشد (مانند عقول کلیه وقواهر عقلیه)

وموجود مستکفی موجودیستکه کمالات او دربدو وجود حاصل نبوده واز قوه وفقدان غیر عاری وازحالت انتظاریه بری نباشد ولی بوسیلهٔ باطن ذات و علل طولیه ازقوه بفعلیت خارج و بکمال خود نائل شود و از موجودات عرضیه مستفید نگردد (مانند ارواح کلیه.ونفوس فلکیه)

وموجود ناقص موجودیست که مرهون قوه وفقدان ومقرون حالت انتظاریه ونقصان بوده وازموجودات طولیه اخذ فیض نماید و از عرضیات وعلل اعدادی نیز

Marfat.com

مستفید شود (مانند موجودات عـالم زمان و مکان) و چون نزول فیض وجود از نور الانوار جلت عظمته و تقدست اسمائه بموجودات ناقصه محقق و مسلم بلکه محسوس وضروریست .

پس باید قبل از نزول باخس موجودات تامه ومستکفیه را فراگیرد وازمبدء فیاض و نورالانوار جلت عظمته مفاض شوند تا نزول آن بمقام ومرتبه اخس خارج از حریم امکان نباشد والا طفره در سیر نزولی و انتقاض وانقطاع سلسله وجودیه نزولیه‌لازم آید .

پس باین بیان وجود نفوس کلیه و عقول قادسیه ثابت میشود چه امکان ذاتی و وقوعی آنها معلوم ومحقق است بلکه اشرف‌از جهت قرب بمبدءاعلی وواجب‌تعالی اقرب بفیض وجود ازاخس میباشد وهمچنین بمعونه برهان فرجه و طفره از اشرف مطلق مانند عقل و صادر اول پس اثبات آن (صادراول) به قواعد و براهین دیگر مانند قاعده الواحد و نحو آن میتوان وجود ممکناتی که اشرف بالاضافه و اخس بالاضافه نیز هستند علی حسب مراتبهم تا اخس مطلق و آخر مراتب قوس نزول و قاعدهٔ مخروط فیض منبسط اثبـات نمود و این قاعده بمنزله عکس قاعدهٔ امکان اشرف می باشد .

ونظر بانکه مدارج وجود یعنی سیر فیض مقدس در نزول وصعود دوری و بشکل شبه دائره است نه بطریق خط مستقیم والا لازم میآید تکرار در تجلی که مستلزم تکرار درمتجلی میباشد .

لذا بایددرازاء هرمرتبه ازمراتب قوس‌نزول مرتبه‌ای درقوس صعود موجود باشد النهایه در مراتب و بدایت و نهایت متعاکس هستند و در قوس نزول فیض اشرف باخس نزول مینماید و درقوس صعود ازاخس صعود میکند ودرقوس نزول ازعقل‌کلی وصادر اول ابتداء میشود و بهیولی اولی ختم میگردد و در قوس صعود ازهیولی‌اولی شروع وابتداء میشود وبعقل کل اختتام‌میپذیرد وچون انسان درطول موالید است و بماهو انسان درسیر صعودی بسرحد استکفا وفوق‌آن بالغ میگردد و درقوس صعود و معراج تحلیل بازاء موجودات مستکفیه در قوس نزول و معراج

ترکیب واقع میشوند.

همچنانکه موجودات‌مستکفیه‌نزولیه دارای‌نفس‌مجرده (ببرهان‌سابق‌الذکر میباشند) باید انسان هم بحکم این برهان واجد نفس مجرده باشد والا محذور مذکور لازم میآید.

واین بهترین‌برهان ودلیلی‌است که میتوان‌بمعونه‌آن اثبات نفس مجرده‌برای انسان نمودبلکه‌میتوان‌بلحاظ‌لزوم تمامیت دوقوس‌صعود ونزول وانتهاء قوس‌صعود باشرف ممکنات وشروع قوس نزول ازاشرف ممکنات عکس قاعده امکان اخس واشرف رابیان مذکور اثبات نمود واز وجود اخس وجود اشرف را بعدازاخس درقوس صعود ووجود اخس را بعداز اشرف درقوس نزول اثبات کرد.

و یکی از قواعد مهمه دیگر که عده آنرا از فروع قاعده الواحد و برخی از فروع قاعده امکان اشرف وعده دیگر آنرا ازفروع امکان اخس وبرخی آنرا قاعده مستقله دانسته‌اند واین‌قول‌اقرب بصواب‌است‌وآن‌قاعده‌امکان‌اتقن‌واحسن است ومفادآن‌لزوم بودن نظام‌احسن کل عالم کبیروا کبراست

براتقن مایمکن وما یتصورازراه‌بودن‌آن‌بمرطبق نظام کامل‌اکمل علم‌الهی‌و جوبی‌وبنظربرخی‌این‌بدیت‌لزومیه‌فقط درنظام کل‌لازم‌الرعایه‌است وبنظربرخ‌دیگر در هردونظام کل وجزء لازم‌الرعایه میباشد چنانکه در مبحث خیر وشر بآن اشعار گردیده‌ودرسابق نیزمابآن اشاره‌نموده‌ایم ونتایج آن‌بسیار وفروع‌آن بیشماراست ولی‌چون بیان‌آن فروع محتاج‌بشرح مفصل است که ازوضع این رساله خارج‌است از ذکرآن غمض‌عین مینمائیم.

تکملة صمدانیه

مقصودحکماء باعین وفلاسفه شامخین قدست‌اسرار هم بنظربرخی ازمحققین ازآنچه درتحریر قاعده امکان اخس فرموده‌اند که بلوغ بمراتب عالیه و درجات

شامخه درسلسله تحول وتکامل وقوس صعود وتعالی بدون طی مراتب سافله و نیل بکمالات درجات نازله ازحریم جواز وحدامکان خارج میباشد

کمالات اولیه وثانویه قدرجامع وطبیعت مطلقه ساریه درمراتب نازله وانواع سافله است مانند کمالات مطلق جماد برای نیل بمرتبه نباتیه - وکمالات مطلق نبات برای نیل بمرتبه حیوانیه وکمالات وفضائل مطلق حیوان برای نیل بمرتبه و مقام انسانی نه کمالات اولیه وثانویه نوعیه وشخصیه طبیعت بشرط لاوفضائل انواع خاصه واشخاص معینه مانند مخالب واذناب وحوافر و اظلاف واجنحه وحواصل وریش و ومناخر وسموم وابر معوجه واسنان وانیاب معقفه برای حیوانات درنده وچرنده و پرنده وگزنده وخزنده که برای آنها کمال وبرای نوع انسان نقص وبوالست

وهمچنین مقصود ازلزوم تحقق آن فضائل وکمالات درمراتب عالیه وشامخات تحقق آن درعوالی بنحوی که لایق وشایسته آنست میباشد نه بحد تفریط وافراط که لایق سافلات است

چه افراط درقوه شهویه یا تفریط در آن برای برخی از حیوانات فضیلت و کمالست و برای انسان اعتدال در آن خصلت ممدوحه وفضیلت مرغوبه میباشد و هکذا در بسیاری ازقوی وخصائل وبیشماری از کمالات وفضائل ولی بنظر برخی ازمتفلسفین هرچه درمراتب دانیه از کمالات وفضائل و اوصاف و خصائل و مبادی آنها موجود است باید نظیر آن درمراتب عالیه بطوریکه لایق تحقق در آن مرتبه ومقام است موجود ومحقق باشد النهایه برخی از آنها ظاهر وآشکار است و برخ دیگر مخفی وغیر مکشوف الانار است وبرای اثبات این دعوی و تثبیت این مدعی بدلائلی که بنظر ظاهر بین باقناعیات وخطابیات اشبه است متمسك گردیده چون خروج و تعدیل ویاتحقیق آنها محتاج بتفصیل و کلام طویل میباشد وازوضع رساله خارج است از ذکر آن صرفنظر وغمض بصر مینمائیم.

Marfat.com

بارقهٔ آلهیه

برخی ازمتکایسین و بعضی ازمتخذلقین برقاعده‌پرفائده وقائده امکان‌اشرف از دوجهت ایرادنموده اولا آنرا نقض بعقول‌عرضیه ومثل‌مجرده افلاطونیه وقواهر ادنین نموده اند چه این اضواء باهره و انوار قاهره با آنکه بر حسب تصریحات حکمای اشراق وتنصیصات فلاسفه رواق برحسب اختلاف جهات فاعلیه و حیثیات صدوریه آنها ازعقول طولیه وقواهر اعلین درشدت وضعف و کمال ونقص (مانند جهات‌عشقیه وشهودیه ومکاشفیه نسبت‌بذلیه وفقریه وقهریه) بتسفل وشموخ مقامات وشرافت اضافی وخست‌نسبی متفاوت ورفیع‌الدرجات میباشند

برخی از آنها بربرخ دیگر در وجود تقدم نداشته ودر طول هم واقع‌نشده اند وهمچنین آنرا منقوض بصدور عقل دوم ازعقول طولیه بافلك‌اطلس ازعقل‌اول وصادرنخستین برمذاق مشائین، دانسته‌اند.

چه عقل مزبور که بنظرارباب بصیرت واصحاب معرفت محض‌وجود وصرف نور است ازفلك مسطور وسماء غیرمنقور که رهین ماده وقوه و عوارض جسمیت و و غاسقیت است بجهات بسیار و درجات بیحد و شمار اشرف و اکمـل و انفس و اجمل میباشد .

و ببیان‌دیگر نتیجه‌تأسیس این‌قاعده‌پرفایده‌و تاصیل‌این‌اصل‌اصیل بنابراین‌ابطال وجود طبقه متکافه ازعقول وادنین ازانوار قاهره است باآنکه‌یکی‌از مقاصداصلیه ومآرب اولیه ازتأسیس آن‌اثبات این‌طبقه میباشد.

وثانیاً برنظم مقدمات برهان این قاعده واصل اصیل وتربیع شقوق و تمسك جستن درابطال برخی ازشقوق (یعنی معیت اشرف واخس درصدور ازمبدء اعلی‌و وحق‌تعالی) بقاعده الواحد لایصدرعنه الاالواحد نموده ـ باینکه چون بنابرجواز تشکیك در ذاتیات ومستند بودن اختلاف انوار باهرات و عقول قاهرات در قوس

Marfat.com

نزول ومعراج‌تر کیب وافول‌بشدت وضعف و نقص و کمال‌ملاك‌این‌اختلاف وایتلاف و مناط این‌شرافت وخست و کمال وبوال بقرب وبعداز حق‌تعالی و نیر اعظم اقدس اعلی میباشد.

باآنکه وجود عقول عرضیه وطبقه متکافئه از عقول بااتصاف آنها بشرافت‌و خساست نسبت بیکدیگر مستلزم معیت صدوریه اشرف واخس ازنورالانواروواله واحد قهار ووقوع اشرف واخس درمرتبه واحده ازقرب ودرجه فارده از انتساب وجودی واضافه اشراقیه نوریه قیومیه است پس وجود آنها از حریم امکان بیرون وازحد جواز خارج وبرخلاف مفروض است.

با این وصف تربیع شقوق و تمسك جستن بقاعده مزبورهرابطلل این شق و جمع بین آن و قول بوجود آن طبقه از عقول از حد قوامت و میزان استقامت خارج است .

و درنظر غواصین قاموس حکمت وسباحین اقیانوس فلسفه ومعرفت این‌دو ایراد اناوهن البیوت لبیت العنکبوت را مصداق و التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثارافرد بالاتفاق میبلشد .

اما نقض بصدور فلك اعلی وعقل دومین از صادر نخستین بمذاق مشائین و بودن هردو درمرتبه‌واحده ازقرب بواجب‌تعالی پس‌عدم‌ورودنقض‌مزبوره برمذهب منصور یعنی‌طریقه اشراقین ومسلك رواقیین در کیفیت صدور کثرت‌ازمبدء وحدت واصل هرسزاجت وبساطت که افلاك را درصدور متاخر ازمطلق عقول میدانند و مورد نقض رایکی از موجبات بطلان مسلك‌وطریقه این‌خریطین فن‌حکمت‌ونحول قرار میدهند درنهایت ظهور وعنایت وضوح میباشد .

واما نقض بعقول عرضیه وایراد به تمسك بقاعده الواحد در [illegible] پس هیچیك ازاین دو برطریقه مرضیه وارد نمیباشد چه بر طبق مصرحات اعاظم حکمای اشراق وتنصیصات افاخم فلاسفه رواق هر اشرفیت واخسیت و اکملیت و انقصیتی موجب‌طولیت وتقدم درتنور بنور وجود واخذهستی وبود ازمبدء هرفیض ومکرمت وجود نیست تانقض مزبور وایراد مذکور وارد وبمورد باشد ــ بلکه

اشرفیت واخسیت وانقصیتی موجب طولیت وقرب و تقدم مسطور است کـه منشاء اخسیت شوب اخس بماده وظلمت وتشبك بعدم وجسمیت وغاسقیت وبرائت ساحت اشرف از آن باشد.

یعنی مانند شوب نفوس بظلمت صیاصی و ابدان وتشبك آنها بشبایك عالم ماده ونشانه زمان ومکان وبرائت ساحت تقدس آیت‌عقول عرضیه وطولیه ازتشبك بآن که در آیه وافی هدایه ان‌اکرمکم عندالله اتقی کم‌ای‌اطهر کم عن‌ارجاس دار-الغرور وادناس نشائةالطبیعة و ظلمات عالم الامکان باین اشاره گردیده است بوده باشدویامناط وموجب‌طولیت شدت قاهریت و کمال نوریت وبـاهریت نور موجود اشرف نسبت بموجود اخس‌وانقص باشد بحیثیتی که بتواند بحول‌نورالانوار وقوته مستقل درفاعلیت مابه‌الوجود ومستبد در وساطت افاضه وجودیاشریك دراین‌افاضه ودخیل‌دراجاده نسبت‌بنور اضعف شود وموجب‌عرضیت‌عدم بلوغ‌قاهریت وباهریت نور اشرف باین حد از کمال وباین درجه ازقوت‌ورفعت وجلال باشد مانند اشرفیت و کمال قاهریت عقولیه طولیه نسبت بهریك از آن عقول و نسبت بعقول عـرضیه و اشرفیت عقول عرضیه نسبت بهم که اول ازقبیل اول ودوم ازقبیل دوم میباشد و یا اشرفیت واخسیت بوجهی دون‌وجهی باشد مانند اشرفیت‌انوار عرضیه واشدیت‌بعضی نسبت ببعض دیگر ویا اشرفیت واخسیت اصنام وطلسمات وبرنامجات ارباب انواع برخی نسبت ببرخ دیگر وهمچنین ازقبیل اشرفیت واخسیت این‌ارباب انواع بعضی نسبت ببعض دیگر باشد که دراین اقسام (نسبت بطریق) طولیت حاصل نمیگرددو کلمات‌اساطین فن‌فلسفه وحکمت که دلیل‌براین گفته میباشد در کتب فلسفیه‌حکمای اشراق وفلاسفه رواق مذکور ودرزیرالهیه آنان مسطورمیباشد وما برای رعایت اختصار بنقل‌فرمایش‌قطب‌اصحاب تحقیق‌ومرکزدائره تدقیق‌علامه‌شیرازی درشرح کتاب‌حکمت اشراق‌اقتصار میورزیم-

قال فی‌شرح قول‌المصنف فی‌المقالةالثانیه من‌القسم الثانی فی‌فصل عقده فی-کیفیته صدورالکثیر عن‌الواحد - فلا بدوان‌یکون‌نوعهاقائما بذاته فی‌عالم‌النورثابتا لایتغیر بهذه‌العبارة ولما ثبت ان‌علل‌الانواع‌الجسمانیه‌الانوار المجردةالقاهره و بین

الجسمانیه تکافو من‌وجوه منها انه‌لیس بعضهاعلة بعض‌ولافیها ماهواشرف من‌الاخر من کل‌وجه بل کل‌اشرف من‌وجه‌اخس من آخر فیجب‌ان‌یکون بین‌عللهاوهی‌الانوار العقلیه تکافو یوازی تکافو معلولاتها فیلزم ان تکون طائفة من‌الانوار العقلیه لیس بعضها علة لبعض ولااشرف من کل‌وجه بل یکون معلولة‌لغیرها و کل‌اشرف من‌وجه واخس من‌اخر انتهی

ختام کلام فی‌تحقیق مرام برطلاب حق وحقیقت‌وارباب‌دانش‌و بصیرت‌مخفی‌و مسطور نماند که‌دلائل‌انیه‌و براهین‌لمیه‌حمله‌فن‌فلسفه‌وحکمت‌وغواصین‌دریای‌بی‌پایان بینش ومعرفت بروجود وسائط وجودیه وروابط امریه وانوار قاهره باهره عقلیه که صافات صفای حریم‌حرم حضرت لاهوت ومدبرات امرای نظام ملك و ملکوت می باشند ـ

درادله و براهین مارالذکر که از طریق تشبث بذیل قاعده الواحد لایصدر عنه‌الا الواحد یا تمسك بقاعده پرفائده امکان اشرف سلاك‌راه حق وحقیقت واسلاء عقل و ابناء خرد را بمطلوب میرساند منحصر نمیباشد بلکه چنانکه بر طبق کلام بلاغت وفصاحت انتظام‌الطرق الی‌الله بعددانفاس‌الخلائق طرق‌بمعرفت ذات کروبی جهات واسماء وصفات تقدس سمات حق‌تعالی ومبدء اعلی از حد وحصر بیرون و از شماره وعد بیرون‌است

همچنین طرق معرفت ظهورات‌اصلیه وتجلیات اولیه وسبحات وانوار وجهیه قیومیه اوبسیار بلکه خارج‌از عدوشمار میباشد ـ

منجمله طرق وشواهدیست که ازطریق حمله‌وحی‌الهی وخزان‌علم نامتناهی یعنی‌قرآن مجیدوفرقان حمید یا اخبار مرویه از آن بزرگواران و برگزیدگان حضرت‌الله وآثار واصله ازآن پیشوایان راه‌فلاح وطریق نجاح وجود آن انوار قاهره واضواء باهره بمنصه‌اثبات وبثبوت رسیده است .

دوم ادله وبراهینی‌است که ازطریق عروج فکر مطهر وعقل منور بمعراج حقایق وولوج بملکوت نکات ودقایق وجودآن انوارباعلی مراتب ظهور و اشمخ درجات اظهار رسیده‌است.

Marfat.com

وما ازباب آنکه آن ادله مؤید قاعده الواحد است دراین مقام بذکر آنها مبادرت میورزیم :

ولی برای رعایت وضع رساله که مبنی بر اختصار است بنقل بعضی اقتصار میکنیم وادله عقلیه‌رامقدم میداریم تاوضع برخلاف طبع نباشد پس‌میگوئیم‌منجمله ازآن‌ادله لزوم تحقق مناسبت وملائمت خاصه بین‌علت مقتضیه سیما موجده موجبه وبین معلول خاص‌آنست که بنحوی آن مناسبت وجودیه و ملائمت خاصه بین‌علت مزبوره وامر دیگر مباین با آن یافت نگردد مانند مناسبتی که بین آتش واحراق وآب وتبرید وآفتاب واضائه و اشراق موجود است که بین آب وتسخین وآتش و تبرید و زمین و اشراق موجود نمیباشد ـ

ووجدان سلیم وعقل‌منور مستقیم وفطرت انسانیه و قریحه غیرمعوجه حاکم براین معنی وشاهد این تمنی است.

وهمچنین لزوم هرج ومرج وترجیح بلامرجح درسنت‌افاضه وایجاد وابداع و انشاء و تکوین و اختراع شاهد و دلیل بر این مقصود و شاهد براین مطلوب است و مضمون کلام بلاغت و فصاحت مشحون قلم کل یعمل علی شاکلته نیز مؤید آن می‌باشد.

وفلاسفه عظام وحکمای‌فخام درموارد کثیره ومسائل‌متعدده بآن‌استنادجسته وازآن‌بلزوم مناسبت بین‌فاعل وقابل که عبارت‌دیگراین معنی‌است تعبیرفرموده‌اند چنانکه صاحب محاکمات قطب الدین رازی قدس‌الله سره الشریف و محقق فاضل کامل سید شریف درشرح وحاشیه مقدمات مطالع‌الانوار درسر صلواة باین قاعده تمسك جسته وشواهدی برای آن از قبیل‌لزوم تناسب بین معلم و متعلم در مراتب اربعه عقل نظری از عقل بالهیولی و عقل بالملکه و بالفعل و بالمستفاد ـ ولزوم تحقق مزاج در افاضه صور نوعیه و نفوس جزئیه مجرده از حق متعال بوساطت عقل فعال یا رب‌النوع وعقول متکافیه ودخالت قرب‌بوحدت ومیل باعتدال در بلوغ ونیل صورت ونفس مفاضه بحد کمال ولزوم حرکت شوقیه دوریه مستمره افلاك و خروج اوضاع آنها ازقوه بفعل برای‌استفاده آنها ازمشوقات عقلیه ومجردات‌امریه

Marfat.com

وتشبه بفعلیات محضه وانوار صرفه وغیرذالك ازموارد مذکوره وشواهد مسطوره ذکرفرموده اند.

وابن قاعده چنانکه درفصول سابقه اشعار نمودیم بعموم وخصوص در عینین متغایر ودر نقیضین متعاکس میباشند

وپس ازدانسته شدن این مبنی میگوئیم هرگاه ازواحد بوحدت حقه‌حقیقیه اکثر از واحد صادر گردد یا از یکجهت صادر میگردد و یا از جهات متعدده صادر میشود.

شق‌دوم بافرض وحدت و بساطت‌علت‌من جمیع‌الجهات منافی‌میباشد ومستحیل التحقق است.

وشق اول نیز از حیز امکان بیرون و از حد جواز خارج است چه مرجع ملائمت ومشاکلت که حتمیت تحقق آن‌بین علت‌موجده موجبه ومعلول ببیان‌مذکور مسلم بلکه ضروری میباشد بمشابهت است ومشابهت نیز نوعی از مماثلت در صفت است یعنی عبارت‌ازاتحاد درحقیقت‌وصفات ذانیه است که‌اگر آنرا بین‌دوصفت اعتبار نمایند ازآن بمماثلت تعبیر مینمایند واگر بین‌دوموصوف‌اعتبار شود ازاو بمشابهت تعبیر میگردد.

و واحد بوحدت مزبوره چون ازهرحیث وازهر جهت‌واحد وبسیط وعاری ازترکیب وتجزیه وطارد جمیع انحاء کثرت میباشد هرگاه بلاواسطه مبدء دو چیز متغایر شود بحکم قاعده مزبوره باید مشابه بـا هردو باشد وبحکم راجع بودن مشابهت بمماثلت در حقیقت بـایـد واحد مزبور در حقیقت وذات مساوی بـا دو حقیقت مختلفه بوده باشد.

ونظر بآنکه مساوی بادوشیئی مختلف‌درحقیقت ـ درحقیقت مختلف میباشد لازم میآید که شیئی واحد وبسیط من جمیع‌الجهات وبک حقیقت دو حقیقت‌مختلفه باشد وبطلان آن‌از ضروریات اولیه‌است،

وچون صادراول بودن غیرعقل کلی یافیض مقدس بشرحی که در سابق ذکر شده مستلزم صدور کثیر از واحد بوحدت حقه حقیقیه است پس بایـد صادر اول

Marfat.com

عقل مجرد کلی یـا فیض مقدس باشد و هوالمطلوب و بر این‌دلیل دوایراد نموده‌اند ایراد اول‌را صدرالمتالهین علیه‌تحیات رب‌العالمین در کتاب اسفار از برخی ازاز کیا نقل فرموده‌است وماحصل آن آنست که مناسبتی که بین‌علت موجبه ومعلول آن‌لازم التحقق‌است درخصوصیتی است که بآن خصوصیت معلول خاص ازاو صادرمیگردد وغیراز اوصادر نمیشود ـ

وچنین خصوصیتی‌لازم نیست که تمام‌ذات‌علت باشدبلکه ممکن‌است مستندو بصورت وجزء ذات‌وحقیقت او باشد

وبنابراین درصورت علیت‌شیئی واحدبرای دوشیئی تالی‌فاسدی که در برهان مزبورمذکور شده لازم نخواهد آمد.

وجواب این‌ایراد که ناشی ازجهل یاتجاهل‌عارف‌مستشکل است بسیارواضح وآشکار میباشد بلکه از خود ایراد جواب آن‌ظاهر میگرددچه مفروض کلام‌صدور دوچیز ازواحد من جمیع‌الجهات و بسیط بتمام حیثیات است و خصوصیت معینه که مورد درایراد مزبور لزوم مماثلت درآنرا بین‌علت موجبه ومعلول‌او تصدیق نموده درچنین علتی ممکن نیست جزء ذات یاخارج ازذات علت باشد بلکه باید عین ذات او باشد چه فرض جزذات علت بودن‌بافرض مزبور مخالف‌است و هرگاه خارج از ذات‌باشدنقل کلام دراستناد او بذات علت‌واحده بسیطه مینمائیم چه‌استناد او بغیرذات آن‌علت ویا قائم‌بودن آن‌بذات خود غیرمعقول‌است پس دفعاللدورو التسلسل باید بخصوصیتی که عین‌ذات آن‌علت باشد منتهی گردد.

وبراین تقدیر لزوم تالی‌فاسد مذکور دربرهان ضروری خواهد بود و فقط درصورت مرکب‌بودن علت ممکن‌است که خصوصیتی که مناط حصول مناسبت‌بین علت ومعلول‌میباشد بجزء ذات وحقیقت که فصل یاصورت‌اوست‌مستند باشد وآن‌از مفروض کلام خارج میباشد.

فکم من عائب قولاصحیحاً وآفته من‌الفهم‌السقیم

واما ایراد دوم را پس‌برخی ازمتعنتین درتعلیقات خود بر کتاب اسفار بـر صدرالمتالهین قدس نموده‌است وماحصل ایراد مزبور آنست که لازمه فرمایش‌آن

حکیم بزرك وفیلسوف سترك دراین مقام آنست که بین واجب تعالی و مبدء اعلی وصادر اول درتمام ذات ولوازم ذات وصفات ذاتیه اتحاد باشد بااینکه این امرعلاوه برآنکه برخلاف آیات کثیره ازقبیل آیه مبارکه لیس کمثله شیئی بنابر زیادت کاف وسوره توحید و نحوآنها است.

وهمچنین برخلاف اخبار واحادیث متظافره بل متواتره میباشدبر خلاف برهان صریح ووجدان صحیح وحکم فطرت سلیمه وقریحه مستقیمه است چه فرض تماثل واتحاد درتمام حقیقت وذات واجب الوجود بالذات که واجب الوجود من جمیع الجهات و الحیثیات میباشد .

با ممکن الوجود بجمیع جهات وحیثیات ازقبیل فرض ممتنع بطریق توصیف است که بطلان آن اظهر ازشمس وابین ازامس است بعلاوه علیت یکی ازدوامر متماثل برای امردیگر مستلزم ترجیح بلامرجح خواهدبود که بطلان آن ضروری واز بدیهات اولیه است انتهی -

وجواب این ایراد برای کسی که عارف باصول واصطلاحات آن فیلسوف بزرك باشد درنهایت سهولت است .

چه فرمایش آنجناب دراین مقام مبنی برجواز تشکیك در ذاتیات وماهیات نه بماهی ماهیات ومفاهیم بلکه بتبع وجودات بتشکیك خاصی درحقیقت وجود مقابل مفهوم آنست بشرحیکه در سابق بدان اشعار و در فصول بعدی بتفصیل مذکور خواهد شد .

وچون آن حقیقت - حقیقت واحده بسیطه ودارای مراتب متفاوته و درجات متفاضله است واختلاف بین مراتب و درجات اومانند اختلاف مراتب نور بشدت و ضعف کمال ونقص است نه بتمام ذات وحقیقت ومابه الاشتراك دراو عین مابه الامتیاز و بالعکس میباشد .

وملاك احتیاج معالیل وجودیه بعلت ومناط افتقار آنها بسبب امکان فقری و بینونت آن معالیل باعلل بینونت وصفیست نه عزلی لذابحکم این اصل تمام وجودات بماهی انوار وجودیه ازصدر تاساقه واز دره تاذره در جهت اندراج آنها در تحت

Marfat.com

یك حقیقت و بودن تمام آنها ازمراتب آن حقیقت واحده بسیطه نوریه اشتراك دارند و مرجع آنها باصل واحد وشیء فارداست النهایه یکمرتبه از مراتب آن حقیقت واجب الوجود بالذات و بتمام حیثیات است که درشدت نوریت وعدت و مدت آثار وظهورات وانوارفوق مالایتناهی بمالایتناهی میباشد .

وباقی مراتب همه ممکن وعین ربط وفقر بآن مرتبه شدیده رفیعه بلکه عکوس واظلال وافیآء اومیباشند .

اینست مرادآن فیلسوف بزرك از وحدت حقیقت علل ومعالیل بعلاوه چون انوار قاهره باهره عقول کلیه و مجردات امریه بعقیده آنجناب و شیخ اتباع رواقیین وجودات صرفه وانوارمحضه هستند بلکه آن بزرگوار عالم امررا خارج ازما سوی و آن انوارمجرده عقلیه را مطلقاً (علی اختلاف مراتبهم) ازمراتب آلهیه وشئون صمدانیه وداخل درصقع ربوبی وحق تعالی میداند بالخصوص صادر نخستین واشرف اولین وآخرین که ازاو بعقل اول و فیض مقدس و منبسط و رحمت واسعه رحمانیه الهیه و حقیقت محمدیه وقلم اعلی و لوح ودره بیضا و نحو آن از القاب باعتبارات مختلفه تعبیر گردیده که بحکم براهین قویمه وشهادت ودلالت آیات واخبار کثیره مظهرتام اتم ذات واسماء و صفات الهی و برنامج فضائل و کمالات نامتناهی است وطینت مقدسه آن سرور و آل امجاد واهل بیت اطهار آن سید بشراز نورجمال بیمثال حق تعالی منشاء ومشتق ومخلوق میباشند ووجه باقی بعد فناء کل شی مبدءاعلی هستند پس اطلاق مثل کردن برآن نورپاك وصدرنشین مسند لولاك که مراد بآن مثل بمعنی مظهر تام بحکم من رانی فقد رای الحق باشد چنانکه در کلام ربانی وآیات قرآنی مطابق برخی ازتفاسیر برآن کارفرمای نظام وجود واعظم آیات رب ودود اطلاق مثل اعلی گردیده است (ولله المثل الاعلی) مخالف باهیچ اصلی ازاصول نقلیه وبراهین عقلیه نخواهدبود بلکه درآیه مبارکه لیس کمثله شیء بنابرزائده نبودن کاف اطلاق مثل هم برآن ذات تقدس نژاد شده است ومرادبآنهم مثل باین معنی است نه مشارك باذات کروبی جهات حق تعالی دراندراج تحت نوع واحد وماهیت واحده چه ذات متعال صفات اوصرف نور وانیت ومنزه ازحد و ماهیت و مبرای ازاندراج

تحت مفاهیم جنسیه و نوعیه و کلیات طبیعیه میباشد فافهم فهم عقل ولا تکن من الجاهلین .

مسلك دیگر برای اثبات این عقول کلیه مجرده وانوار مکرمه ازراه اخراج ما بالقوه الی مابالفعل ومخرج ازقوه بفعلیت بودن آنها برای نفوس جزئیه و کلیه در کمالات علمیه و عملیه است - چه نفوس جزئیه باتفاق قاطبه ارباب بصیرت و کافه اصحاب معرفت وبدلالت برهان بلکه بشهادت وجدان در بدو فطرت ومرتبه عقل هیولانی از کافه صور عقلیه وعلوم نظریه خالی وعاری میباشند وخروج آنها ازقوه ادراك معلومات ومعقولات بفعلیت آن وبلوغ بمرتبه عقل بالفعل و بالمستفاد ازجهت تهیو واستعداد و قوه حاصله برای آنها درعقل بالملکه محتاج بمخرجیست که ساحت قدوسی آیت اوازقوه واستعداد وتغشی بغشاوات طبایع ومواد مبری ومنزه باشد زیرا ازخود آن نفوس که فاقد کمالند اعطاء آن نشاید واز مثل آنها که واجد قوه و خشك ابری تهی از آب زلالند صفت آب دهی نیاید والا دورو تسلسل لازم آید .

وهمچنین نفوس کلیه ارباب مستکفی وغیر تام بودن آنها ازاحتیاج بآن انوار شامخه مکرمه مستغنی و بی نیاز نمیباشند و نظر بکثرت و غیر محدود بودن عدت نفوس ووحدت حقه حقیقیه و بساطت محضه مطلقه ذات کروبی جهات مبدء اعلی و حقیقت مقدسه حق تعالی بایدمخرج آنها ازقوه بفعلیت وازظلمت بنوریت عقول مجرده کلیه وانوار سرمدیه الهیه که دامن جبروتی مکمن آنها از تلوث بلوث ماده وقوه منزه ومبری است بوده باشند - وهو المطلوب .

طریق دیگر از راه اتحاد نفس در مقام ادراك صور عقلیه با عقل فعال است که برخی ازقدماء فلاسفه مشاء برآن رفته اند .

وهمچنین ازطریق اتحاد عقل وعاقل ومعقول است که معتقد صاحب ا... نوجی فرفیریوس که ازاعاظم تلامذه معلم اولست میباشد وصدر المتالهین قدس الله سره از کلیه وعرفاء شامخین آن مسلك را اختیار فرموده اند .

و دربین حکماء اسلام آن فیلسوف عالیمقام مسلك مزبور را احیاء نموده وببرهان قویم الارکان تضایف ثابت ومدلل ساخته است و چون اثبات عقول قاهره

Marfat.com

وانوار باهره باین دوطریق محتاج بکلام طویل که خالی از اطناب و تطویل نیست ومنافی باوضع این مختصر میباشد فعلا از آن صرف نظر نموده و بذکر طرق دیگر مبادرت جسته هر گاه توفیق رفیق شد در آینده بآن اشاره میکنیم

پس میگوئیم مسلك دیگر برای اثبات این انوارمکرمه و ذوات شامخه ازراه هیولا وصورت و کیفیت تلازم آنها است چه بعقیده مشائین ازحکماء بارعین وفلاسفه شامخین که ترکیب جسم را از اجزاء لایتجزی و اجرام صغار صلبه ذیمقراطیسیه باطل دانسته وآنرا متصل واحد و قابل قسمت بمالایتناهی بحکم برهان فصل و وصل و قوه و فعل و مرکب از صورت و هیولا میدانند انفکاك آنها از هم مستحیل و بین آنها علاقه لزومیه وجودیه می باشد و چون علاقه لزومیه و اعتلاق ذاتی جوهری بین دو چیز بدون علیت یکی از آن دو برای دیگری بامعلولیت هردو برای شیء ثالث ویااتصاف هریك بعلیت ومعلولیت نسبت بدیگری لاعلی وجه دائر از حیز امکان بیرون و حریم جواز خارج است ـ تلازم وجودی وارتباط ذاتی واعتلاق جوهری آنها را مستند بشق ثالث نموده وهیولا را دروجود معلول صورت وصورت را درتشخص تکثیری محتاج بهیولی ومعلول آن دانسته‌اند لکن نه بآنکه صورت فاعل مامنه‌الوجود و مستبدٌ درافاده وجود هیولی و مستقل دراخراج او از لیس یایس مطلق باشد چه اولا وحدت هیولی عالم عناصر بعقیده آنان وحدت شخصیه است ووحدت صورت از راه تکثراشخاصی وانواعی اودراین عالم درنظر آنان وحدت شخصیه نمیباشد وازاین‌حیث نمیتواند مستقل‌درافاده وجود هیولی ومستبد درافاده انیت اوباشد و ثانیاً فاعلیت مامنه‌الوجود و استقلال درافاده ایسیت واستبداددراخراج ممکنات ازلیس بحت وسازج با یس وهستی‌مطلق وقف حریم‌حرم کبریائی فیاض علی‌الاطلاق‌و خلاق ومعبود بالاستحقاق‌است وممکن‌الوجود بالذات وفاقرالهویه والحقیقه را ازآن بهره ونصیبی‌نبوده ونمیباشد بانخصوص‌صور طبیعیه که‌رهین قوه‌واستعداد وعجین تفاسد وتضاد ودرفعل و انفعال فقیر و مسکین وضع ومحاذاتند واستبدادآنها درافاده انیت واعطاء هذیت امرمحال وافسانه انیاب واغوال است وهمچنین دخالت و استقلال هیولی درافاده و تشخص و هذیت مساوق

Marfat.com

باوجودوانیت نامعقول ومردود کافه ارباب عقول است بلکه بدیت لازمه و ملازمت حتمیه وتقارن وتلازم وجودی آن دورا بدین نحو تصویر فرموده‌اند که صورة ماواحده بوحدت مرسله متبدلةالافزادمتجددةالاحاد باسیمرغ قاف ملایك مطاف قدرت تامه کامله حق متعال یعنی طائرقدس آشیان تجرد وتقدس نشان عقل فعال دراقامه وجود هیولی وفاعلیت مابه‌الوجود شریك میباشد وعقل مزبور حفظ وحدت شخصیه دائمه مستمره هیولی را بافاضه صورمتبدله وفعلیات متوالیه مستمره مینماید .

ونیزهیولی ازجهت حاملیت قوه و شائیت مطلقه و استعداد دخیل درتشخص تکثیری وتعدد افرادی یا انواعی صورت بوده وبدین وسیله باب رحمت وجود مبدء هرهست وبود درعالم عنصری مفتوح میگردد .

وبنابراین مبنی چون تحقق این تلازم واستحاله انفکاك بدون وجود عقل کلی مجردونخستین تابش نورسرمد الهواحداحد واولین تجلی وظهوروجه شمس الشموس عوالم غیب وشهود و نورالانوار نشآت هستی و وجود مستحیل است لذا این تلازم دلیل جزمی وبرهان قطعی انی بروجود این حاملین عرش رحمت کبریائی وطائفین قاف قدرت وجوبی الهی میباشد وهوالمطلوب .

طریق دیگربرای اثبات عقول مرسله مجرده‌وانوارقاهره باهره انقسام مضمن موجود بفوق التمام وتام و مستکفی و ناقص است بتقریب آنکه عنصریات بنفسهن محض مقرون ونفقدان کمالات دربدووجود مشحون وباحتیاج درخروج ازقوه بفعل بتوسط موجودات عرضیه وطولیه مرهون میباشند .

وفلکیات درفقد تمامیت با عنصریات مشارکند ولی درخروج ازقوه بفعل و از فقدان بوجدان از وسایط و علل عرضیه مستغنی و بباطن ذات و علل ذاتیه مستکفی هستند .

وحضرت واجب‌الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهات والحیثیات وفوق‌التمام ومبدء هرفعلیت وفضیلت وتمامیت است وبین اووبین ناقصات ومستکفیات مشابهت ومشاکلت غیرموجود ومناسبت مفقود است .

پس بلحاظ لزوم تحقق مناسبت بین فاعل وقابل وحتمیت وجود مشاکلت بین

مفیض ومفاض‌علیه ولازم‌نیامدن انفراج وانفطار درسلسله وجودیه باید بین موجود فوق‌التمام وبین موجودات‌ناقصه ومستکفیه موجود تام که‌ازمرهونیت بقوه ونقصان بری وازمقرونیت با شوائب عدم نفس‌الامری وفقدان عاری باشد متوسط و دراخذ فیض وجود وتنور بنورهستی و بود بر کافه ممکنات و قاطبه مستکفیات و ناقصات مقدم باشد .

والاانفراج وانفطار درسلسله مزبوره لازم می‌آید که استحاله آن مسلم وبدیهیست وآن عقل‌کلی مجرد ونخستین تابش نورسرمد است وهوالمطلوب .

طریق دیگرازراه کفایت امکان ذاتی این‌عقول قادسات وانوارقاهرات‌برای اخذ فیض وجود وتنوربنورانیت وبود ازمبدء هرمکرمت وجود است بتقریب‌آنکه ممکن برحسب قسمت عقلی از دو قسم خارج نیست یا مجرد امکان ذاتی او کفایت دراعطاء فیض وجود براومینماید ویا مجرد امکان ذاتی او کافی نیست بلکه محتاج بماده قابله وعلت فاعله واموردیگراست .

وچون لسان قابلیت این انوارمکرمه و ارواح مرسله تام و درفیضانشان از واهب صورو فیاض علی‌الاطلاق بوسائط و علل اعدادی و امکان استعدادی محتاج نمیباشند ولسان فاعلیت وبخشندگی و افاضه وجود و دهندگی واجب تعالی و مبدء اعلی نیز فوق‌التمام میباشد و بخل وضنت ورافع ومانع و مبطل و معطل و درذات کروبی جهات .

و همچنین درقدرت تامهٔ‌کامله او از اجاده و افاده و ابداع وانشاء و اختراع غیرمتصوراست وتعلیل قوی با ضعف نیزممکن نیست .

پس‌لامحاله باید این‌انوارمکرمات مقدم برهمه موجودات ازمبدء اعلی‌وحق تعالی شرف صدور یابند وهوالمطلوب .

وچون ما درفصول ماضیه و ابواب سالفه این دوطریقرا ببیان اوفی و شرح مستوفی تقریر نموده‌ایم دراین مقام بهمین مقدار از بیان قناعت میورزیم و به بیان مسالك دیگرمیپردازیم .

طریق دیگرازراه حرکت جوهری وتجدد وجودی طبایع عنصریه وفلکیه

است که حکمای مشاء آنرا منکر وقدمای ازفلاسفه معتقد بآن بوده وصدرالمتالهین غمسه‌الله برحمته‌المتسعه علی‌العالمین آنرا به‌براهین وثیقه ودلائل متقنه اثبات فرموده چه بنابراین مبنی استناد طبایع مزبوره بواجب تعالی ازجهت وحدت و بساطت من جمیع‌الجهات ذات مقدس‌او ومقرونیت طبایع باتجددو جودوسیلان هویت ومرهونیت آنهاباعدم استقرار ودنورو تجددو تصرم ومیلان‌انیت متصور نمیباشد .

وهمچنین استناد آنهابطبیعت دیگری‌مثل‌خودآنها ازجهت لزوم دوروتسلسل ویا بنفسی از نفوس بواسطه بودن آن مانند طبایع مسطوره ازحیث تعلق ببدن (درتبدل وتجدد) معقول نیست وحال هیولی نیزازجهت بودن اوعین قوه واستعداد وحرمان ازفعلیت وعدم امکان دخالت اودرموجدیت معلوم است .

پس باید علت موجده و مفیده جوهر حقیقت و ذات آنها ازحیث جنبه ثبات درتجدد واستمراردرتقضی و تصرم عقل کلی مجرد ازعوارض ماده منزه از غواشی طبیعت وملك کریم واسم عظیم الهی باشد وهوالمطلوب .

طریق دیگر برای‌اثبات این‌انوارمقدسه وارواح مکرمه ازراه حرکات‌اجرام فلکیه واجسام سماویه است و این ازچند وجه است چه حرکات مزبوره باحرکات دیگر ازحیث اندراج درتحت مطلق حرکت مشارك هستند و از جهات دیگر که من‌جمله‌استداره وغیرمتناهی‌وازلی بودن آنهاوحامل زمان‌بودن حرکت فلك اطلس است ازسایرحرکات ممتازمیباشند .

لذا ازطریق‌وجهات متعدده میتوان بوسیله‌این‌حرکات مجردات‌امریه وعقول کلیه را اثبات نمود .

طریق اول از راه آنکه محرك این اجرام ممکن نیست که خود این اجرام یا مانندآنها باشد چه محرکیت خود آنها مستلزم اتحاد محرك ومتحرك که مرجع آن باتحاد قابل وفاعل ومکمل ومستکمل‌است میباشد وبطلان آن مسلم وضروری است ومحرکیت مانندآنها درمتحرکیت و شوب بقوه و تغیر مستلزم دور وتسلسل وتحقق اوساط بلااطراف که بطلان آن نیزضروریست خواهد بود .

پس باید بمحرکیکه از ملابسه ما بالقوه بری واز تغیر و جمیع انحاء تحرك

عاری باشد منتهی گردد ـ بآنکه مبدء قریب حرکت وضعیه آنها را اعطاء نماید و با مؤتم به ومشوق متحرك بحرکات مستدیره آنها باشد و نظر بکثرت واختلاف حرکات آنها وعدم امکان استناد آن حرکات بلاواسطه بمبداء اعلی وحق تعالی وعدم برائت نفوس آنها ازقوه وتغیر باید متحرك آنها بوجوه باقیه آلهیه که انوار قاهره وعقول مجرده کلیه اند منتهی شود وهوالمطلوب .

طریق دوم ازراه وضعیه بودن واستمرار ودوام حرکات مزبوره ورابط بودن آن مرحوادث را بقدیم مطلق وقیوم حق وتقدم برزمان وزمانیات است .

بعقیده حکماء که زمانرا مقدار اسرع حرکات و اسرع حرکات را حرکت فلك اطلس میدانند ـ چه چنین حرکتی ممکن نیست طبیعی یا قسری یا تسخیری یا ارادی غیرشوقی وغیرتشبهی باشد چه حرکات طبیعیه پس از وصول بغایت نهایت می یابند و تحقق قسر بالخصوص درفلك که مستلزم دوام او میباشد مستحیل است وتسخیر یکه مستند بمسخر خلقی باشد درفلکیات درحکم قسروغیرمعقول است ونظر ببرائت آنها ازشهوت وغضب واغراض حیوانیه و تنزه آنها ازاحتیاج بتغذیه وتنمیه وجلب ملائم ودفع منافر و امتناع التفات عالی بسافل حرکت ارادی غیرشوقی نیز درآنها ممکن نیست .

پس باید اغراض آنها درحرکات برای نیل بامر عقلی جازم دائم غیرمظنون باشد و چون حرکات آنها درجهت و مقدار مختلف میباشد و حق اول تعالی شانه وتقدست اسمائه درغایت وحدت وبساطت ونهایت برائت از کثرت و اختلاف جهات وتعدد حیثیات است متشبه به ومشوق الیه بودن ذات مقدس او برای این حرکات نیز مستحیل است .

لذاغایت این حرکات باید مافوق آنها وخروج ازقوه وفعل ازجهت تشبه بذوات کامله عقلیه وانوارمجرده امریه باشد وهوالمطلوب .

وبنابر حرکت ارض حول شمس واستناد آن بقوه جذب ودفع چنانکه علمای علم هیئت جدید معتقد بآن میباشند ازراه عدم امکان ازلیت آنها وجهات دیگر که درمحل خود مذکور گردیده دلالت حرکات مزبوره بروجود عقول و مبداء اعلی

نیز مبین ومحقق است .

طریق سوم ازراه غیر متناهی بودن حرکات آنها است چه مبدء افعال و امور غیر متناهیه بالضروره بایدامر غیر متناهی القوه التأثیر ومستمره الفعل والاثر باشد وقوای جسمانیه اعم از نفوس و طبایع بجهاتیکه در فلسفه اولی وعلم ماقبل الطبیعه بمیقات بیان برهانی ودلائل جزمی ایقانی رسیده است متناهی التأثیر والتأثر هستند .

پس باید مبادی حرکات مزبوره مبدء غیر متناهی القوه ومستمر الفیض ودائم - البرکات باشد و بعلمیکه درطریق سابق مذکور و مسطور گردیده استناد آنها بواجب تعالی شانه وتقدست اسمائه بلاواسطه از حیزامکان بیرون وازحریم جواز خارج میباشد .

پس باید مبادی این حرکات و مناشی این نسکات وقربات عقول قاهره کلیه وذوات مجرده نوریه باذن الله وحوله وقوته بوده باشد وهوالمطلوب .

طریق دیگر که مسلك محقق طوسی قدس سره القدوسی است ازراه مطابق - بودن قضایای ذهنیه صادقه است بانفس الامر بتقریب آنکه شکی برای ما در مطابق بودن این قسم ازقضایا یا نفس الامر ومطابق نبودن نقایض آنها باآن نمیباشد .

وهمچنین برای ما شکی نیست دراینکه مطابقه حقیقیه باید بین دو چیز باشد که درشخصیت متغایر و درآنچه دراو مطابقه واقع میشود متحد باشند وچون این دوصنف ازقضایا دروجود ذهنی متشارك هستند .

پس باید فقط برای قسم اول در خارج ازاذهان ما تحقق ونبوت باشد وچیزیکه درخارج ازاذهان ما ثابت ومحقق است خارج ازاین نیست یابذات خود قائم میباشد ویا درغیر خود متمثل است وقسم اول نیز یا صاحب وضع و قابل اشاره حسیه [illegible]
ویا آنکه قابل وضع نمیباشد وشق اول ازاین قسم بچند وجه مستحیل است .

اول بجهت آنکه این احکام بجهتی از جهات عالم وبزمان ومکان تعلق ندارد باآنکه هرصاحب وضع وقابل اشاره حسیه ئی باین امور متعلق میباشد

دوم بجهت آنکه علم بمطابق بودن چیزی باچیز دیگر فرع علم بآن دو چیز میباشدباآنکه ماباعدم علم بآن چیزاز حیث آنکه اوصاحب وضع است قاطع بمطابق-

بودن این احکام صادقه با نفس‌الامر میباشیم .

سوم آنکه این احکام را ما بعقول خود ادراك مینمائیم و بحواس ما مدرك نمیشوند با آنکه اموریکه صاحب وضع میباشند بجز حواس از آن جهت که محسوسات هستند بقوه دیگری ادراك نمیکردند پس صاحب وضع بودن این امر مستحیل است وشق دوم که صاحب وضع نبودن امر قائم بذات باشد آن نیز بوجهی باطل و بوجهی مستلزم مطلوب میباشد ـ چه آن قول بمثل مجرده افلاطونیه و عقول عرضیه است واین قول در نزد مشائین واتباع آنها باطل وسخیف است ودر نزد اشراقین وپهلویین ازحکماء حق است و مثبت مرام که ثبوت عقول کلیه مجرده و وجود صور احکام صادقه درعالم عقلی دیگر است میباشد .

وقسم دوم از دوقسم اول که مطابق احکام صادقه ذهنیه ما متمثل درغیر خود آنها باشد و آن غیر قابل قسمت نباشد آن نیز خارج ازاین نمیباشد یا بالقوه است ویا بالفعل و بالقوه بودن او باهمیشگی ودائم است ویا آنکه ممکن است پس از آنکه بالقوه بوده از آن خارج و بالفعل شود و هیچیك ازاین دوشق جایز نیست اگرچه برخی از آنچه دراذهان ما است بالقوه است .

بطلان شق اول ازجهت آنستکه مطابقه بین آنچه بالفعل است ویا درزمانی ممکن است بالفعل شود و بین آنچه همیشه بالقوه است مستحیل است .

واما استحاله شق دوم ـ ازجهت آنستکه احکام مذکوره ازلا وابداً واجبة الثبوت هستند وقابل تغییر و استحاله وتقید بوقتی دون وقت و مکانی دون مکانی نمیباشند ومحل آنها نیز باید چنین باشد والا لازم میآید جواز ثبوت حال بماهو حال بدون محل ومحال بودن آن ظاهر و آشکار است .

پس باید آن امر ثابت درخارج ازاذهان ما که مطابق احکام صادقه ما دراو متمثل است قائم بذات وغیر صاحب وضع ومشتمل برجمیع معقولاتیکه بالفعل هستند ویا ممکن است ازقوه بفعل خارج شوند بوده باشد .

بحیثیتی که براو وبرآن معقولات استحاله وتجدد و زوال وتغیر جایز نبوده وازلا وابداً بدین نحو بوده باشند وچنین امری ممکن نیست واجب تعالی ومبدء اول

اعلی باشد چه این امر باید حامل صور کثیره که نهایت برای آنها نیست بوده باشد واول‌الاوائل عزشانه و بهر برهانه بسیط من‌جمیع‌الجهات ومنزه ازانحاء کثرات است ومبرای ازاتصاف بفاعلیت وهم قابلیت نسبت باین امور میباشد .

وبنابراین مقدمات وجودمجرد قائم بذات نام ازلی‌ابدی غیرقابل تغییروزوال که معلول حق‌تعالی و وجه باقی ببقاء اوست ثابت و محقق گردید و آن عبارت از چیزیست که‌درقرآن مجید وفرقان حمید تارة ازاو بلوح محفوظ و تارة بکتاب مبین مشتمل برهررطب ویابس تعبیرشده است وهوالمطلوب .

مسلك دیگربرای اثبات این انوارقاهرات وعقول مجردات ازراه توجه اشیاء بغایات ومیل آنها بکمالاتشان میباشد چه ازبرای هرنوع طبیعی درعالم امروصنع ربوبی باید غایت کمالیه عقلیه که آن غایت اخیره ومنتهی‌الیه اشواق وحرکات سایر موجود باشد زیرا همچنانکه درسلسله مبدی وعلل طولیه وعرضیه نزولیه وترتیب صدوراشیاء ازمبدء اعلی وحق‌تعالی ازواسطه عقلیه ورابطه امریه بین ذات خداوندی جهات وبین‌مجعولات وابدی یست همچنین‌درسلسله غایات وترتیب رجوع وعود وجودات ومجعولات وعودآنها بکمالاتشان درقوس صعود وسلسله صعودیه پس‌ازنزول ازآن بحکم‌النهایات هی‌الرجوع الی‌البدایات بدی ازواسطه ورابطه عقلیه بین مبدء المبادی واول‌الاوائل وغایة‌الغایات وبین آنها خواهد بود .

واین واسطه ممکن نیست قسی از قوس باشد چه هس مبادی سلسله هس ساری ازحرکت وشوق بکمال آنه نمیباشد .

وهمچنین‌ممکن نیست ذات مقدس حق‌تعالی باشد چه او [illegible] هستند و ذات کبریای جهات واجب بقسمت اسمیه واجبه من جمیع‌الجهات میباشد پس باید واسطه موجوده عقلی باشد وهوالمطلوب .

مسلك دیگربرای اثبات این انوارمزعومه الهیه ازراه خارج‌بودن آنها ازدایره صورعقلیه است که در کلام معجز نظام فصاحت و بلاغت احسام وان من‌شیئی الا عندنا

Marfat.com

خزائنه و آیه مبارکه وللّه خزائن السموات والارض بآن اشاره شده و بیان این وجه بنحو اختصار محتاج بتمهید یك مقدمه است و آن اینستکه از برای ما نسبت بمدرکات ما بالواجد آن سه حالت است .

اول حالت حضور .

دوم حالت سهود وذهول .

سوم حالت فراموشی و نسیان .

حالت اول وقتیکه چیزی را ادراك نموده و مورد توجه و التفات ما میباشد واز برای ما حاضر است واز او غافل نمیباشیم .

وحالت دوم درهنگامیست که چیزی را ادراك نموده ولی از او ذاهل وغافل هستیم ومتوجه باو نمیباشیم ولکن درادراك او محتاج بتجشم کسب جدید نبوده بلکه بمجرد توجه والتفات باو متذکر میشویم .

وحالت سوم موقعی است که بکلی آن صورت ازذهن ما زائل شده و بهیچوجه متذکر او نیستیم بنحویکه درادراك او محتاج بتجشم کسب جدید و تحصیل مستانف میباشیم وفرق بین این سه حالت محقق نمیگردد مگر باینکه ما را در باطن علاوه برقوه مدرکه قوه دیگری باشد که شان آن فقط حفظ مدرکات قوه مدرکه ما باشد ودر حالت اول صورت درقوه مدرکه وحافظه هردو موجود باشد وبدینجهة از او ذاهل نبوده وبرای ما حاضر میباشد .

ودر حالت دوم صورت مزبوره از مدرکه ما زائل شده ولی درقوه حافظه موجود و محفوظ است و بدین سبب در تحصیل او محتاج بتجشم کسب جدید نبوده وپس از توجه والتفات باو متذکر او میشویم .

ودر حالت سوم صورت ازمدرکه و حافظه هردو زائل گردیده و بدین جهت درادراك او محتاج بتجشم کسب جدید میباشیم و بحکم وجدان بین حصول این سه حالت فرقی بین صور جزئیه و کلیه مدرکات حسیه وعقلیه ما نیست با آنکه درصور حسیه ما که درقوای منطبعه ما حاصل میگردند حصول این سه حالت از جهت آنکه

محل آنها قابل تکثیر و انقسام است ممکن است که برخی مدرك آن صور و برخی حافظ آنها بحول‌الله و قوته بوده باشد چنانکه بین حکما مشهور و در السنه فلاسفه مذکوراست که قوای باطنه را بمدرکه وحافظه ومتصرفه وحافظ را بحافظه صور وحافظه معانی تقسیم نموده‌اند .

واما درقوه عاقله ما چون مجرد وغیرمنطبعه میباشد ونفس ما درادراك صور عقلیه مستکفی بذات است حصول این سه از راه انقسام آن بمحل ادراك و حفظ متصور نمیباشد .

پس لاجرم باید خازن مدرکات کلیه عقلیه ما جوهر عقلی خارج از ما وازسنخ موجودات عالم امر وحضرت جبروت باشد تا صورمخزونه دراوقابل تبدیل وتغییر نبوده وبتواند محل یا مجلای صور غیرمتناهیه واقع شود و حصول حالات سه گانه برای ما درادراکات صور عقلیه بدین نحو باشد که هرگاه نفس ما متوجه بآن جوهر عقلی وخزانه الهی باشد صورتیکه مناسب او باشد بطریق انعکاس یا بطریق اشعه ورشح ویا بنحو فنای درقدسی و اتحاد با او درآو متجلی وظاهر گردد .

واین حالات حالات حضوروادراك ما میباشد وهرگاه ازاو اعراض مینماید ما بحسی وخیالی جسمانی یا بصورت دیگر توجه مینماید صورت او از او محو شود مانند آینه جلاء دیده شده ای که اززنگ وچرك وغشاوات پاك ومنزه باشد واورا مقابلی صوری قرار دهد بصورت آن چیز منتقش گردد .

وهرگاه ازمحاذات اوزائل شود صورت مزوره زوال پذیرفته محو گردد لکن در نفس هرگاه ازجهت ظهارت قلب وجلای مرآت ازچرك وزنگ وغشاوات مادی و کثافات عالم طبیعت وشهوات مجبور مزاج ومملکه تصفیه و تشفیه حاصل

بتجلی صور نوریه عقلیه باقی باشد وچه بعالم حسی وخیال چیزی دیگر که موجب محو صورت مدرکه گردیده سبب تصفیه و تشفیه و تلطیف نفس نانویه و تجشم افتقاس مستفاض میگردد مانند بدون چشمه و کسب صور و قوی براسترجاع واعاده آن میباشد .

وفقط اعراض اوازتوجه بعالم امر وخزانه عقلی الهی باعث عروض وحصول

حالت ذهول وسهو برای اوخواهد شد .

ولی هر گاه طهارت و جلای مزبوروصقالت مزبوره باقی نماند ومرتبه دیگر بغشاوات مادیه وظلمات متراکمه طبیعیه مکدر شود در ادراك آن صورت محتاج بتجشم کسب جدید گردد .

وحالت نسیان براوطاری شود وبجهاتیکه دربیان وجوه دیگر مذکورشده درغیرعقل کلی این اختزان نشاید ونباید .

وبنابراین ازعروض این حالات وبحکم این مقدمات وجود سیمرغ قاف قدرت ومجرای امرواراده ومشیت ومخزن علم و حکمت مبدءالمبادی و رب الارباب یعنی نورقاهر باهرعقلی ثابت میگردد وهوالمطلوب .

لکن چون عروض این سه حالت برای نفس مااختصاص بصورحقه وادراکات واحکام صادقه ندارد بلکه دراحکام کاذبه وآراء باطله نیز حاصل میشود بحکم این مقدمات باید صور کواذب واحکام کاذبه و آراء باطلهٔ نیز درعقل قدسی و عالم امر الهی حاصل ومنتقش باشد .

باآنکه یکی ازطرق اثبات این نور قاهر باهر وعقل کلی مجرد که بلسان مشائین بعقل فعال ودرلسان شرع مقدس بجبرائیل نامیده شده .

وچنانکه درسابق اشعار گردیده ازراء مطابقه احکام ذهنیه بانفس الامر وبودن ملاك اتصاف آنها بصدق و کذب مطابقه نمودن صور منتقشه درنفس باصوروا حکام مرتسمه درعقل مزبور ومطابقه نمودن باصورمزبوره است .

وعلاوه براینکه جمع بین این دوامر ممکن نیست ارتسام کواذب درعالم امر الهی برخلاف حکم بتی وجزمی عقل میباشد .

و این اشکال بنظر برخی از اشکالات صعب الانحلال است حتی آنکه علامه حلی اعلی الله مقامه و رفع الله درجته درشرح تجریدالاعتقاد باستاد بزرگوار خود ماتن آن کتاب محقق طوسی قدس الله سره القدوسی نسبت داده است که پس از عرضه داشتن این اشکال برآن حکیم بزرگوار جواب اشباع و اقناع کننده‌ئی نداده است .

Marfat.com

ولی حکمای متاخرین ازاین اشکال جوابهائی داده‌اند که برخی از آن‌اجوبه را صدر متالهةالاسلام علیه شآبیب رحمت‌الله‌الملك‌العلام در کتابات اسفار نقل نموده وآنرا نه‌پسندیده ورد فرموده است .

سپس خود آن جناب ازاین اشکال جواب داده و ما برای احتراز از اطاله با رعایت عدم اطاله بنحو اختصار مبادرت بنقل آن نموده و بعقیده خود نیز اشعار مینمائیم - ومیگوئیم .

یکی‌از آن جوابها جوابهائی است که محقق دوانی ازاین اشکال درحواشی شرح تجرید داده وملخص آن آنستکه شان عقل فعال‌دراختزان مدرکات عقلیه نسبت بمعقولات‌صادقه‌حفظ وتصدیق‌هردومیباشدنو نسبت بکواذب‌حفظ فقط است نه‌تصدیق چه ساحت قدس آیت اوازشرورو بدیها وپلیدیها که ازتوابع ماده‌است منزه ومبری است انتهی .

و سخافت و ناصوابی این جواب در نظر اولوالالباب چنانکه صدرالمتالهین نیزبآن اشعارفرموده ظاهروآشکاراست .

چه اولامقسم تصوروتصدیق علم حصولی انطباعی است و علوم مبادی عالیه ومبدء اعنی بعقیده ارباب بصیرت‌وابناء حق‌وحقیقت حضوریست‌وازراه علم‌حضوری بذات که مستلزم علم‌حضوری جمعی بلوازم وآثاروجودیه ذاتست عالم باشیامیباشند نه از طریق ارتسام صور اشیاء درذوات مقدسه آنها که درنهایت بساطت و غایت صرافت وسزاجت وجود وتنزه از کثرت ومحلیت آن میباشد

وناتیاشك وتردید درادراکات آنها که ازناحیه علم حضوری باسباب وجودی مدرکات واقتران آنها برای آنها حاصل میباشد غیرمتصور است و حصول [illegible] موضوع ومحمول و اقتران بین آنها که عمدت‌اخری علم و تصدیق [illegible] اذهان عالیه و مدارك شامخه که ارباب [illegible] از قصور بین آنها دراذهان ساقله است بدون حکم و تصدیق خیال عاطل و وهم خامل و کالانعام بالاطائل است .

وخاتم‌المحققین وسید‌المتالهین علیه شآبیب رحمة‌الله‌الملك‌الحق‌المبین پس‌از

تمهید یك مقدمه ازاین اشکال صعب المنال جواب داده که ماحصل آن مقدمه آنستکه آنچه ازملکات راسخه در نفس انسانی حاصل میگردد اعم از آنکه از باب کمالات یا ملکات علمیه باشد یا از باب ملکات و کمالات عملیه مانند ملکه صناعاتیکه بتمرن اعمال و تکرر افعال حاصل میشود بوده باشد .

حصول آنها بسبب ارتباط خاصیستکه از برای نفس بعقل فعال یا بجهتی از جهات فعلیه موجوده دراوحاصل میشود .

چه تکثر قوابل و جهات قابلیه برای تکثر انواع مختلفه متکثره حاصله دراین عالم کافی نبوده بلکه باید مستند بارباب انواع وعقول عرضیه باشد .

چنانکه مذهب افلاطون وقائلین بارباب انواع است ویاآنکه بجهات فاعلیه موجوده درعقل فعال که عقل عاشرواخیراست بعقیده مشائین که منکرعقول عرضیه وارباب انواع‌اند مستند شود .

واین معنی اختصاص بنفس نداشته بلکه جمیع کمالات وجودیه که‌دراین‌عالم‌خلق است از آن جهت که امر وجودیست حتی شرور وجودیه بماهی‌وجودیه‌ازقبیل زنا و سرقت و کذب وجهل مرکب وغیر آنهامبدء ومنشاء آن ازعالم‌امراست‌چه آنهاازاین‌جهت خیرات و کمالات هستند و شریت آنها بالعرض و ازجهت استلزام عدم شیء دیگر یا زوال حالتی از حالات وجودیه است .

چنانکه کلام معجزانتظام‌قل کل‌من‌عندالله ناطق بر آن میباشد ـ لکن نه‌بآنکه هرچه دراین عالم‌است ازملکات وافعال وغیر آنهانوعاً آن بعینه درآن عالم موجود باشد بلکه باید امریکه مناسب باآن چیزاست درآن عالم بوده باشد .

زیرا کینونت هرچیزدرهرعالم ونشانه‌ئی طوریست که مناسب آن نشانه‌است نه بنحویکه آن امر است چنانچه عنصرنار دراین نشئه باین صورت است و اصل وحقیقت آن درعقول فعاله فرط عشق ومحبت آنها نسبت بمبدء اعلی یا کمال‌قاهریت آنها نسبت بمادون خود میباشد .

و همچنین براین قیاس امور دیگر از قبیل جهل مرکب و کذب و نحو آنها است .

Marfat.com

و بعبارت دیگر مبدء هر وجود بماهو وجود از آن عالم است .

وهمچنین هر قضیه و حکمی و هر عقیده ورأی در آن عالم میباشد لکن تحقق آن در آن عالم وموطن بنحو اطلاق است نه بنحو تقلیل و تضییق چه تضییق از لوازم ظهور و تنزل در این عالم است واز لوازم وجودات بماهی وجودات نیست .

چنانچه مولوی معنوی در کتاب مثنوی اشاره باین امر در این بیت فرموده است.

مثنوی

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد　　موسئی با موسئی در جنگ شد
چون به بیرنگی رسی کی آنداشتی　　موسی و فرعون دارند آشتی

وهم در این ابیات اشاره فرموده .

منبسط بودیم یک گوهر همه　　بی سر و بی پا بدیم آن سر همه
یک گهر بودیم همچون آفتاب　　بی گره بودیم وصافی همچو آب
چون بصورت آمد آن نور سره　　شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کنید از منجنیق　　تا رود فرق از میان این فریق

وصاحب سلسله الذهب نیز فرموده است

نظم

تخته جمله عقاید بیاش　　ذره همه صورتش مشهد مباش
شو هیولای جمله معتقدات　　تا بیابی ز اشتران و جهل جست

وپس از تمهید این مقدمه از این دو نور منعکس بدین نحو حواله داده که لازمه بودن هر ملکه نفسیه یا امر وجودی در عقل فعال یا عالم عقل آن بسته بعین آن ملکه یا امر وجودی در آن عقل یا آن عالم موجود شده ولازمه آن این از برای نوع کواذب و آراء وعقاید باطله مانعی کاذبه و باطله مثله در آن موجود ومقام رفیع تحقق و ثبوت نشده ولازم این دو نور دو کره

ملکه لازمه آن ضمائر غوالم و واهی سست [illegible] و باطل عقل

وعمل است .

چنانکه سلطان العالمین و مربی الحضرتین و امام الثقلین صاحب مقام قسم والرضا علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیه والثناء فرموده است انسعیم الوالد

Marfat.com

ان ماهنالك لا يعرف الا بماهاهنا .

و نیز عارف ربانی و محقق صمدانی میرفندرسکی قدس‌الله سره‌الزکیه فرموده است .

شعر

چرخ با این‌اختران نغزوخوش وزیباستی
صورتی درزیر دارد آنچه در بالاستی

آنستکه در آن عقل یا سایر عقول فعاله امریکه مناسب آن ملکه یا امر وجودیست محقق باشد .

وهمچنین درعالم بالا چیزی که مناسب ومشابه با موجود درعالم سفلی است موجود باشد .

پس همچنانکه از تکرر ملاحظه نفس ناطقه انسانیه مرعلوم صادقه حقه را برای اوملکه ارتباط واتصال بشانی ازشئون عقل فعال یاعقول دیگر حاصل میگردد و مادامیکه این ملکه موجود و این رابطه غیرمقطوع است هروقت بخواهد باو زین‌جهت وشأن متوجه میشود ومحل فیوضات اومیگردد .

همچنین از ارتسام صورت قضیه کاذبه و رأی باطلی دراو ومکررشدن این ارتسام ویا از التفات قوی نفس بآن صورت ملکه اتصال بشأن دیگری ازشئون او که مناسب این صورت ورأی است هروقت بخواهد برای او حاصل میگردد بدون آنکه آن شأن بعینه قضیه صادقه یا شأن دیگر بعینه قضیه کاذبه باشد اینست معنی حسن صوراشیاء درعالم عقل و استرجاع نفس بسوی او چنانچه معنی بودن بسیط الحقیقه کل‌الاشیاء و بودن عقل بسیط اجمالی اصل و منشاء صور تفصیلیه وظهور معقولات تفصیلیه بصورمحسوسات باطنیه خیالیه وظهورآنهادرماده جسمانیه بصور مادیه طبیعیه قریب باین امرمیباشد انتهی .

ماحققه وافاده قدس سره فی جواب هذاالاشکال ولکن برعارف خبیر وناقد نحریر مجهول ومستور نیست که جمع بین این جواب وطریق دیگر برای اثبات عقل کلی باختصاص صورقضایای صادقه بارتسام و اختزان درعقل فعال و بودن مضایق

Marfat.com

آنهادر نفس‌الامر که عبارة اخری عقل‌فعالست محتاج بشرح وتفصیلیست که مناسب این وجیزه و کرایس قلیله نمیباشد .

وما درمحل مناسب آن درحواشی اسفار آنرا بنحو اوفی و شرح مستوفی بیان نموده‌ایم .

و برخ دیگر از ارباب بصیرت و تحقیق بمقتضی ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم خزانه صور کواذب را شیاطین و برخی خیال فلکی دانسته‌اند و بنظر بکار نده ارتسام آنهادر خیال فلك بالذات با پاره ازاصول و قواعد موافق نمیباشد .

وجواب اقرب بقواعد آنستکه وجودو حضور یا ارتسام صور کواذب و اراء باطله درالواح قضائیه وقدریه بالعرض است نه بالذات یعنی بعرض علم حضوری آنها نفس ومدرکات آن میباشد .

وهمچنانکه ازبرای شریك باری و سایر مستحیلات و ممتنعات درعوالم امریه والهیه اصل ثابتی نمیباشد بلکه فقط ظهور لحیه لعبده است و علم متعلق عالیه بعقل عقل فعال وغیرآن ازعقول عالیه طولیه و عرضیه نیز بعرض علم نفس و صور آن میباشد .

همچنین در کواذب و امور باطله و جهل مرکب نیز ... واصل ثابتی درعالم امر الهی وجود ندارد مگر بوجه ... آن عالم بجمیع آنچه درعالم مدون است بحیث لا یغادر صغیره ولا کبیره الا احصیها صور این امور عرض علم آنها بعرض آن امور نفس ... می‌باشد بخلاف صور صوادق که ... بالذات در آن الواح بنحوی که ... میباشد .

و عبارت دیگر صور ... امور باطله بالذات از برای آن مدرکی ... علی اختلاف المذاهب و المشارب صور ... عاری از صحت و اعتبار در تحقق آنها در آن مبادی عالیه وجه من الوجوه ...

ندارد وباینجهت بر آن معلومات امرواقعی و نفس‌الامری اطلاق مینمایند .

وقسم دیگر اموری هستند که محکی عنه آنها امور باطله و معدومات حقیقیه میباشد وحضور آنهادر آن مدارك بالذات ممتنع است بلکه بالعرض بنحویکه بآن اشاره شد در آنها مرتسم میگردند .

وباینجهت بر آنها اطلاق نفس‌الامری وواقعی نمیشود وفرق بین سهوو نسیان حاصل ازبرای نفس درصورصوادق وسهوو نسیان حاصل در کواذب بآنستکه صور هردو نوع در آن الواح بنحومزبور محفوظ میباشدالنهایه درقسم اول بالذات ودرقبیل دوم بالعرض است ومادامیکه ملکه اتصال نفس بآنهامنقطع نگردیده هروقت بآنها توجه نماید آن صورت بنحویکه مناسب نشائه وادراك نفس است باوافاضه میگردد وبعدازسهومحتاج بکسب جدید نمیشود .

وهرگاه ملکه مزبوره منقطع شود درهردوقبیل ازبرای نفس حالت نسیان نسبت بآنها حاصل میشود ودر ادراك مجدد آنها بتجشم کسب جدید محتاج میباشد وزوال صورت درصوادق و کواذب‌از نفس انسانی مستلزم‌زوال آن ازالواح مزبوره نخواهد بود ولوآنکه ظهور صورت در کواذب بالعرض باشد چه تبدل وتغیرصور درالواح عالیه ازجهت تجرد آنهاوانداشتن ماده قابله تغیروتبدل ممتنع میباشدوجهت اختصاص صوادق بنفس‌الامریت بلحاظ آنست که ازبرای آنها بالذات اصل ثابت درعالم عقلی محقق است و کواذب بالذات دارای تحقق واصل ثابت در آن مدارك شامخه والواح نوریه عالیه نمیباشند و حصول صور این امور باطله مختلقه بالعرض در آن انوارمکرمه تالی فاسدی دربرندارد .

چه درعقل فعال یا درغیر آن ازمجردات باشد اینست مجموع ادله عقلیه‌ئیکه در کتب قوم برای اثبات آن انوار مجرده ازطریق این قاعده کثیرةالثمره والفائده اقامه گردیده .

وازباب ملازمه بین وحدت صادر اول و عدم جواز صدور کثرت عرضیه بلاواسطه ازواحد بوحدت حقه حقیقیه دلیل برصحت قاعده مزبوره نیزمیباشد .

و ادله دیگری نیز بنظر نگارنده رسیده که در آن کتب، بدان تعرض نشده

Marfat.com

وما درمقالات‌سالفه ببرخی اشاره‌نمودیم وچون بیان همه‌آنها محتاج بتمهید مقدمات کثیره است که منافی باوضع رساله که مبنی براختصار است میباشد ازذکر آنها صرفنظر نموده وبه‌بیان ادله نقلیه میپردازیم .

ونظر باینکه برخی ازنکات ودقایق که بنحو اجمال بپاره از آنها اشاره‌شده و ازباب اهمیت ذکر مطالب اصلی دیگر حق بیان آنها استیفا نگردیده وذکرپاره دیگر ببعد موکول‌شده وتذکار آنهابرای تحقیق مطالب آتی‌الذکر خالی ازعائده و فائده نمیباشد .

دراین‌مقام تذکردادن آنهارا بقارئین لازم دانسته وبذکر آن نکات مبادرت میورزیم سپس ادله نقلیه‌را مذکور مینمائیم .

اشراق ربانی

درفصول ماضیه وابواب‌سابقه گفته شد که یکی از [illegible] الفائده قاعده‌الواحد ـ قاعده امکان اشرف است که مفاد آن‌قاعده لزوم [illegible] ممکن اشرف در قوس نزول برهر ممکن اخسی‌است که با اشرف در تحت‌ماهیت واحده یا تحت حقیقت بسیطه وجودیه مندرج باشند بشرط آنکه وجود آن ممکن اخس مجوز باشد .

و درفصول سابقه گفتیم که از این قاعده مصداب [illegible] استفاده میکردند و ببرخی بنحو اجمال اشاره نمودیم و تفصیل آن اجمال را در این باب مذکور میداریم ومیگوئیم ازاین‌قاعده برنامبرده [illegible]

۱ـ لزوم بطریق استداره‌بودن سیر معنوی نیر اعظم وشمس الشموس وجود درمدارج نزول وصعود

۲ـ بطلان شبه‌طفره دراین سیر معنوی وحرکت و صعودی

۳ـ لزوم انفصال این‌حرکت ومدار این سیر در نزول وصعود وامتناع انفصال وانقطاع وانخرام آن

۴ـ قاعده امکان اشرف وامکان اخس که تمام این‌قواعد بتفصیل درفصول‌سابقه

Marfat.com

مذکور شده مطالب ذیل استفاده میشود

۱- لزوم انتهاء قوس صعود باشرف مطلق درممکنات و درقوس نزول باخس مطلق که فعلیت آن عین قوه و وجود آن متقارب باعدم ولیسیت باشد بحیثیتیکه بعد ازاو جز عدم صرف و لیسیت مطلقه امر دیگری متصور نگردد واز آن درلسان فلاسفه عظام وحکمای فخام تعبیر بهیولی و ماده اولی شده است و بحکم این قضیه بدون احتیاج ببرهان فصل و وصل و قوه و فعل که شیخ اتباع رواقیین آنرا تمام ندانسته و در کتاب حکمت اشراق وپاره دیگر ازمصنفات خود مقدمات آنرا ابطال نموده وجود آن اثبات میگردد

۲- استکشاف لزوم تحقق اخس بالاضافه بعداز اشرف ازوجود اشرف درقوس مزبور (نزول) وقبل از آن درقوس صعود بطریق الاخس فالاخس والاشرف فالاشرف تا منتهی باخس مطلق درقوس نزول و اشرف مطلق امکانی درقوس صعود شود

۳- لزوم تطابق تام وتوافق کامل بین مراتب ودرجات دوقوس بطریق تعاکس

٤- لزوم اتحاد بین مراتب ودرجات این دوقوس بنحو اتحاد فاعل مابه الوجود با معلول خود که ازاین مقدمات وجود نفوس کلیه وجزئیه وعالم مثال نزولی وصعودی دردوقوس مزبور استنتاج میشود واشکالاتیکه بر براهینیکه بروجود این امور اقامه شده وارد میباشد براین برهان وارد نمیباشد

٥- لزوم وصول هرشیئی بغایت و کمال خود و بطلان تعطیل وقسر دائم

٦- لزوم وساطت نفوس و عقول کلیه علاوه برحرکت سرمدی در ربط حوادث بقدیم

۷- بطلان جبر وتفویض درسیر تکاملی موجودات و انسان کبیر واکبر

۸- لزوم ختم نبوت ورسالت

۹- لزوم بودن حجت درهرعصر اعم از آنکه ظاهر یا غائب باشد

۱۰- لزوم قیام قیامت کبری و عظمی درسیر صعودی

۱۱- لزوم تحقق موجود تام ومستکفی وناقص درسیر نزولی وصعودی ولزوم تقدم تام برمستکفی ومستکفی برناقص درنزولی وعکس آن درصعودی انتهی

Marfat.com

فصل دوم

درادله نقلیه داله برقاعده مزبوره (الواحدلایصدر عنه‌الاالواحد) من جمله ازادله نقلیه آیه مبارکه وما امرنا الا واحده‌است ودربیان کیفیت دلالت آیه‌شریفه براین قاعده محتاج به‌تمهید چندمقدمه میباشیم.

مقدمه اولی - دربیان معنی کلمه امر وبیان مراد بآن کلمه درآیه مبارکه

علمای علم ادب ازبرای امر درلسان عرب معانی عدیده ازقبیل شیئی وطلب ومطلق فعل وفعل عجیب وشأن وقدرت وصفت وحادثه و غرض ذکر نموده‌اند که بعقیده برخی از محققین عدهٔ از آن معانی (شیئی وطلب) ازمعانی حقیقیه آن کلمه محسوب وعدهٔدیگر (مطلق‌فعل وفعل‌عجیب وشأن وحادثه وغرض وقدرت وصفت) از مصادیق معانی حقیقیه میباشد که ذکر آن در عداد معانی حقیقیه از باب اشتباه مصداق بمفهوم است

و دراصطلاح ارباب فن حکمت و اصحاب علم فلسفه و معرفت امر درقبال خلق استعمال میشود وبرموجودیکه بافعلیت محضه‌مقرون وبنوریت وخیریت‌صرفه متحون بوده و ساحت تقدس آیت آن از شوائب غواسق ماده ومده وعوائق عالم زمان ومکان مجرد وازحواجب نشائه مزاج وشهر دبجور قوه وامزاج منزه ومبرا باشد اطلاق میگردد.

که مصداق بالاستحقاق آن قواطن حضرت جبروت وسوا کن نشائه‌ملکوت وصدرنشینان ملاء اعلا وعزات گزینان عالم بالا یعنی عقول طولیه وعرضیه و نفوس کلیه) میباشند

ومراد بخلق‌موجودیست که ازافتقار بماده‌وهیولی واحتیاج بمدت‌مبرا بوده بعضها فوق بعض نشائه سفلی وموطن قوه واستعداد ومکمن تفسد وتضاد واحتیاج بعلل اعدادی واسباب مادی بی‌نیاز نباشد که مردودین ازاعلی علیین حضرت لاهوت باسفل‌السافلین عالم ناسوت و منغمرین درعلائق سیاسی و مسجونین بسجن حوادث واکوان و قطان‌دار ترکیب و حرکت وسکان وادی دثور و زوال ونکبت (یعنی

Marfat.com

نفوس جزئیه بماهی نفوس جزئیه ومادةالمواد وجسم مطلق و اجرام بسیطه فلکیه وعناصر اربعه وموالید ثلاث) مصداق این‌مفهوم و فرد بالاتفاق این‌معنی میباشند

واین اصطلاح‌را از کلام معجز انتظام ملك علام الاله الخلق والامر و قل- الروح من‌امر ربی اقتباس فرموده اند

ونکته تعبیر ازاین موجودات مجرده وانیات بسیطه بعالم امر آنستکه این انوار مکرمه بسبب استغناء آنها ازماده ومده وتنزه آنها از تجدد وحدوث وافتقار بحرکت وزمان و بی‌نیازی آنان ازحیزومکان وعلل اعدادی وامکان استعدادی بعلت کفایت نمودن مجرد امکان‌ذاتی ولاضرورت ولیسیت‌ماهوی وفقر وجودی درافاضه نور وجود براین ذوات قادسات و انوار مکرمات حصول آنها بمجرد کلمه وجودیه وامر تکوینی الهی میباشد و بچیز دیگر احتیاج ندارند

ویا تعبیر بامر بجهت آنستکه این امور بسبب اندکاك جبال انیات مقدسه وفناء وجودات بسیطه وانوار صرفه آنها دروجود مبداء اعلی ومحو وطمس ومحق ذات آنها درذات کروبی جهات حق تعالی وبودن آنها ازاسماء فعلیه وسبحات وجهیه و وجه باقی بعد فناء کل شیئی نورالانوار و مبداء کل وجود و ظهور واظهار مؤتمر بامر نبوده بلکه نفس امر تکوینی وجودی الهی محسوب میگردند

یا تعبیر بامر بلحاظ آنست که بفرموده شیخ اتباع رواقیین ورئیس‌حکمای اشراقیین‌النفس و مافوقها انیات محضه و وجودات صرفه بمذاق تحقیق وقول وثیق مطابق تدقیق زجاجه وجود این انوار از شوب بظلمت و ریون ماهیت و ارجاس کای طبیعی وادناس ماده عقلی عاری وبری میباشد و بشعر معروف و گفته مألوف رق‌الزجاج ورقت الخمر فتشابها وتشا کل الامر ☆ فکانما خمرولاقدح فکانما قدح ولاخمر زجاجه وجود آنها از هستی خود بیگانه و مصفی وقدحشان ازمقام تمکین بعدالتلوین معلی است

لذا مجرد امر الهی ورحمت نامتناهی ونفس فیض مقدس وتجلی اعلی انفس باری تعالی شمرده میشوند یاتعبیر بامر بعلت آنست که این‌ذوات مقدسه وانوار مجرد

Marfat.com

چون اول تعین امر تکوینی وفیض الهی یعنی فیض منبسط وحق مخلوق به میباشند حکم وجود ونوریت‌واطلاق وسعه وانبساط وکلیت درآنها غالب وحکم تعین وحد مقهور ومغلوب است .

لذا درنظر مکتحلین بکحل الجواهرحکمت واولیاء معرفت بمنزله نفس آن امر الهی وفیض نامتناهی محسوب میشوند .

یاتعبیر بامراز باب آنستکه نظر بوساطت‌این‌انوارمکرمه درافاضه فیض‌واجب تعالی برموجودات سافله ومواد قابله وبودن آنها بکارفرمای نظام وجود ومدبرات کارخانه عشق‌وشهود حکم‌آنهامانندامرالهی باذن‌اللهوحول‌اللهوقوته درهرچیز نافذ وغیرقابل‌تخلف‌ونفادوانقطاع است‌وفیض‌وامرآنها دائم وساری دراکوان وجاری دراصقاع عالم‌امکان است وباعتبار لایتناهی بودن مامور به‌امرتکوینی آنها وبودن آن انوار مظهر کل یوم هوفی‌شان ازآن ذوات قدسی آیات تعبیر بامر وعالم امر گردیده است .

یا تعبیر بامر بسبب آنست که این انوارشامخه بازغه واشراقات قاهره ازباب بساطت‌ذات‌وسزاجت هویت بحکم‌بسیط الحقیقه کل‌الاشیاءوتمامها مانندامرتکوینی ربانی وفیض الهی صمدانی محیط بمادون خود واصل وتمام آنها هستند ورحمت وجودیه وانورا قاهره باهره‌آنها همه جا پیدا ودر هرچیز ظاهر وهویدا است لذا آنها راعالم امر نامیده‌اند .

ویا تعبیر بامر برحسب اقتباس‌ازآیه بلاغت بنیان وفصاحت تبیان وکلام‌معجز نظام لایعصون‌الله ماامرهم ویفعلون مایومرون ازباب ایتمار دائم آنان بانوار وقربات ونسکات ربانیه واشتغال همیشگی آنها بحکم ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك بتسبیح وتقدیس وستایش ونیایش وتمجید ذات‌تقدس آنسمیدانامتناهی وموانیس الایسات‌ومقوم‌الانیات‌وتوغل آنهادراطاعت‌وعبادت‌مذوت‌الذوات‌وبودن آنها از سمع ربوبی ونیل آنان بمقام محبی ومحبوبی کامله مجرد امرربانی وفیض سبحانی میباشند ازاینجاست که‌عالم جبروت وسماءحضرت ملکوت راعالم تقدیس وتسبیح نامیده‌اند

Marfat.com

ودر حدیث مروی ازسیدبشر والمطهرعن کل شین وشروارد شده .

اطات المساء وحق لهاان طاات مافیهاموضع قدم الاوفیه ملك راکع اوساجدیاتعبیر بامراز جهت آنست که اوامر تشریعیه ونواحی ردعیه وزجریه که ازجانب سنی الجوانب حق تعالی ومبدء اعلی بانبیاءورسل تبلیغ شده وهمچنین علوم وهبیه که بوساطت آن ذوات عالیات وعقول مکرمات لاسیماعقل فعال که محرم حریم درگاه رب متعال است وبلسان شرع انوراز اوبجبرئیل تعبیر شده وامین وحی حی قدیر میباشد و کدخدائیت عوالم طبیعیه ونشئات سفلیه باومفوض است بوسیله آن بزرگواران تبلیغ ونازل یا افاضه واجاده میگردیده ویابقلوب تقیه نقیه انبیاء ورسل منعکس یامترشح میشده لذااز آنها من باب مبالغه تعبیر بامر شده است .

واین عوالم رااز جهت تجرد واستغناء از ماده وتنزه از کم ومقدار وایجاد انها لامن شئی عالم مبدعات وحضرت مثال منفصل رااز جهت عدم مسبوقیت بماده ومده واتصاف باختلاط بامقدار عالم منشئات وسماویات رااز جهت عدم سبق بمده مخترعات و موجودات عالم طبیعت وشهر دیجور مزاج رابلحاظ امتزاج باماده ومده و مقدار مکونات مینامند

مقدمه دوم - علمای علم ادب ازعجم وعرب حصر رابحصر صفت درموصوف وموصوف درصفت وهریك رابحصرحقیقی واضافی تقسیم نموده ودربودن کلمه انما مفید حصراتفاق فرموده وهمچنین بردلالت کلمه الاواقعه درامثال تراکیب آیه مبارکه یعنی بعداز نفی کثیری ازعلماتصریح بافاده آن مرحصر نموده و نقل خلاف نفرموده اند و چون مقصود ازآیه وافی هدایه بیان غایت جلال ورفعت ونهایت قهاریت وعظمت وکمال جبروت ورهبوت باری تعالی ومبداء اعلی میباشد حصراضافی مناسب بامقام وملائم باکلام معجز انتظام نمیباشد بلکه باید حصر مزبور برحصر حقیقی وحصر صفت در موصوف حمل شود .

یعنی حصر وحدت درامر الهی ازباب انحصاروحدت حقه حقیقه بذات کروبی آیات نورالانواروالله واحدقهار که آمرآن امراست محمول شود .

Marfat.com

مقدمه سوم- چون درفن فلسفه اولی وعلم ماقبل الطبیعه با علمی مرتبه ثبوت وبارفع واشمخ درجات وضوح رسیده که وجوب وجود بالذات وللذات مساوق وتوام باوجوب من جمیع الجهات وضرورت بتمام الحیثیات است وساحت قدسی ایت ذات متعالی صفات حق تعالی ازجهات امکان وسمات نقص وفقدان یعنی امکان خاص و اخص وخاصی واستقبالی وفقری واستعدادی مبرا ومنزه میباشد وهرصفتی که اتصاف ذات تقدس جهات او بآن صفت بامکان عام وعامی ممکن باشد درحق او با وجوب و ضرورت مساوق وباازلیت وحتمیت رفیق شفیق موافق است بنابراین هرچند ظاهر آیه شریفه فقط بروحدت امر باری تعالی که ساری دردراری وذراری است دلالت مینماید وبراستحاله تعدد آن دلالت نمیکند ولی بحکم این مقدمه عدم تعددووحدت امر باعدم امکان آن متحد میباشد وبوجه دیگر هرگاه تعدد اول امر تکوینی الهی ونخستین فیض وجودی نا متناهی از حیز امکان خارج و از حریم لاضرورت و جواز بیرون نباشدعدم وقوع اوامر متعدده یامستند بعدم امکان آن ویامستند بنقصان ذات وقدرت کامل الجهات واجب تعالی یامستند بتحقق بخل وضنت در آن ذات تقدس آیات است .

شق اول بر خلاف مفروض و استحاله شقوق دیگر بحکم جزمی خرد منور وتصدیق قطعی بتی عقل مضاعف معلوم ومبین است پس عدم وقوع حتماً ملازم باعدم امکان واستحاله آن خواهد بود .

مقدمه چهارم- درنظر غائصین بحر بی گران حکمت وسالکین طریق بی پایان معرفت وزان کلام معجز انتظام وفصاحت وبلاغت اختتام حضرت حق تعالی ش تقدست اسمائه وزان ذات مقدس وصفات علیا واسماء حسنی اوست وهمین کلمه ذات کروبی جهات اواصل وتمام کل شئی ومحیط بهردره وذره وفی است وصفات مقدس آیات اواصل هر کمال وتمام هرصفت وواجدهر فضیلت ومنقبت میباشد کلام تکوینی آفاقی وانفسی اونیز مبدء کل کلمات تکوینیه ومنشا تمام آیات آفاقیه وانفسیه واصل جمیع حروف عالیات و کلمات تامات وساری دردراری وذراری وجودات است وهم

چنین کلام تدوینی آنذات قدسی آیات محیط بتمام معانی واصل ومبنی قاطبه اصول ومبانی وواجد جمیع ظرائف ولطائف وهمه مزایای لغات آدمی است وهرمعنی که ازآن جمع الجوامع کلم ونوابغ ونوادر حکم محتمل الاراده باشد اراده آن معنی وقصدآن تمنی مخالف بابرهان قویم الارکان ومنافی باحکم قطعی بتی عقل مضاعف وبا فرمایش حمله وحی و هدات راه فلاح وایمان نباشد بعقیده حکمـای الهیین و عرفای شامخین مراد خدا ورسول خواهد بود وپس ازتمهید این مقدمات ومعانی و تثبیت این اصول ومبانی میگوئیم کلمه امر درایه شریفه چه برمعنی لغوی ویابرمعنی اصطلاحی محمول شود بهر تقدیر قاعده (الواحد لایصدرعنه الاالواحد) راتاییدویا بالملازمه آنرا اثبات مینماید چه برتقدیری که مراد بآن معنی لغوی یامصطلح علمای علم ادب وفن فصاحت وبلاغت ازعجم وعرب ویازعمای علم اصول وفصاحت باشدهرچند اراده حادثه وغرض برحسب ظاهر ملائم با کلام معجز نظام حق تعالی نمیباشدزیرا معنی آیه شریفه براین تقدیر چنین میباشد .

حادثه یاغرض ماواحد استوتعددپذیر نخواهد بود با آنکه اگرمراد بحادثه حوادث امکانیه یاآیات نازله برامم متمرده ازقبیل قوم عادعو ثمود باشدتعدد آن امورمعلوم و مسلم وفساد حصر آنهادرواحدظاهر ومتحتم است مکر بتکلف بسیار وتعسف بیشمار واگر مراد حوادث طاریه برذات متعالی الجهات باشد بطلان آن افحش وسم ناب ارقش خواهد بود چه واجب الوجود بـا لذات واجب الوجود من جمیع الجهات والحیثیات ومبرای ازکافه صفات حدثان ومنزه ازجمیع سمات امکان است وهمچنین اگرمراد بامرغرض و غایت باشد زیرا اگـر مقصود بآن حکم ومصالح مترتبه برافعال الهی وجلوات و ظهورات نامتناهی حق تعالی باشد بحکم ضرورت و وجدان خارج از حد وحصر وبیرون ازعدد وشمار است ومقصوردرواحد نبوده ونخواهد بود وان تعدوانعمةالله لاتحصوها

شمس

برگ درختان سبز درنظر هوشیار هرورقش دفتری است معرفت کردگار

Marfat.com

و اگر مراد بآن علت غائی ایجاد موجودات وابداع مبدعات وانشاء منشات واختراع مخترعات واحداث حادثات وتکوین مکونات باشد بحکم برهان مستحصف البنیان و دلالت ادله وثیقه و شهادت آیه وافی هدایه الله انی ربك المنتهی و آیات عدیده دیگر واخبار مرویه ازسید بشر واهل بیت امجاد آن سرور غایت زائده برذات کروبی جهات حق تعالی که متمم جهات فاعلیت ومکمل حیثیت دهندگی و بخشندگی وعلیت باشد برای افعال بی مثال اوغیر متصور است بلکه ذات قدوسی آیات او منتهی کل شئی وغایت هرذره وفینی است هوالاول والاخر والظاهر و بالباطن وهو بکل شئی علیم وعلت غائیه افعال وشئونات ذاتیه وجلوات وجودیه او از خلقت موجودات وایجاد ممکنات جز ذات تقدس آیات او نبوده ونیست تامتصف بکثرت یاوحدت گردد لکن اگر مراد بان غایت بالعرض باشد یا کنایه ببودن ذات مقدس آیات اوغایت فعل خود ونفی غایت وغرض زائد برذات باشد چنانکه عقیده اساطین فن حکمت وغواصین اقیانوس معرفت است مناسب با مقام ودلیل برقاعده مورونه از حکمای عظام و فلاسفه فخام خواهد بود چه غایت بالعرض ازایجاد موجودات وخلقت ممکنات بحکم لولاك لما خلقت الافلاك نخستین جلوه احدی یعنی فیض مقدس ونوراتم واکمل محمدی ص که بحکم اول ماخلق الله نوری دایره وجود و دوقوس صعود ونزول را پیشین جلوه ازلی و آخرین تجلی نور سرمدیست میباشد چنانکه برخی ازعرفا فرموده اند

شعر

دوسر هردو حلقه هستی بحقیقت هم تو هم توئی

و همچنین عترت طاهرین او که بموجب آیه مباهلت و بلاغت یه انفسنا وانفسکم وحدیث شریف اولنا محمد و اوسطنا محمد وآخرنا محمد نفس نور و متمم آن جلوه ظهور هستند غایت این تجلی واشراق بوده ومیباشند وبموجب مقدمه ثالثه وحدت آن تجلی برعدم امکان تعدد صادر اول و کثرت متجلی له در بدو ظهور وابتدای اشراق نور یعنی نور وجه جمال عدیم المثال نورالانوار تعالی شانه و بهره برهانه دلالت مینماید وهمچنین اگر اشاره بمطلب اخیر و کنایه ازنفی غرض زائد

Marfat.com

برذات باشد چه بموجب وحدت لم فاعلی وغافی در بسائط و بحکم الاهناوالهکم واحد والی ربك المنتهی علت فاعلی قاطبه وجودات وکافه انیات بماهی وجودات وانیات که با بساطت حقیقت معجون ویا سزاجت ذات مرهونند ذات مقدس آیات حق تعالی ومبداء اعلی که واحد من جمیع الجهات وبسیط بتمام الحیثیات است میباشد وبحکم قل کل یعمل علی شاکلته نفی غرض زائد برذات با وحدت اولین تجلیات ونخستین ظهورات که ازاو در آیه مبارکه تعبیر بامر گردیده یعنی فیض مقدس وحقیقت محمدیه وعقل اول ملازم خواهد بود.

وباین سبب باید جلوه اول ونخستین ظهور باهرالنور نورالانوار تعالی شانه وتقدست اسمائه واحد ویگانه باشد

وهمچنین اگرمراد بامر حادثه باشد واز باب اشتراك آن باحادث درمسبوقیت بعدم ذاتی یادهری ویاسرمدی یازمانی ونحوآن ازحادثه حادث اراده شود وبلحاظ انصراف مطلق بفرد کامل حادث نیز براول صادر ونخستین مجعول یعنی اول چیزی که بافاضه حق تعالی خرق حجاب عدم وفلق ظلمت نیستی ذاتی یاحقیقی واقعی نفس الامری دهری یا سرمدی نموده وبنور هستی شمس الشموس حق وحقیقت وجود منور گردیده است حمل شود بحکم مقدمات سابقه آیه مبارکه دلالت بر قاعده الواحد مینماید.

ولی بوجه دیگر بنابرآنکه مراد بغرض غرض و غایت بالذات باشد میتوان وحدت اولین صادر ونخستین مجعول را ازآیه بلاغت وفصاحت پایه واعجاز انجام و آغاز استفاده نمود.

چه بمقتضی دلالت حدیث شریف لی مع الله وقت لا یسعنی فیهاملك مقرب ولا نبی مرسل وبرحسب حکایت آیات وافی هدایات مارمیت اذرمیت ولکن الله رمی و ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله .

برای حقیقت مقدسه محمدیه که اولین صوادر و نخستین مجعولاتست اعلی درجات فنای ذاتی وصفاتی وافعالی وآثاری حاصل گردیده وباقصی مراتب محو و طمس ومحق نائل شده وزجاجه وجود او ازین سوائت وغیریت پاك ومصفی گشته و

Marfat.com

آینه حق‌نمود هستی و بود او ازرنك دوایت و بینونت درنهایت صیقلیت و جلامیباشد و جبل انیت او بتجلی ذات و صفات و اسماء آفتاب عالمتاب حق تعالی جعله دکارا مصداق وما فی‌السموات و الارض موسی هویت آن‌ذات تقدس بژاد بظهور شمس‌باهرالنور غیب مغیب قهار مافی‌الارض والسماء حزموسی صعقا را فردبالاتفاق‌است وبصعق مطلق محق ومحض از خود بیهوش وبیهوشی خود را نیز فراموش نموده و بتجلی نورالانوار واشراقات بارقه مبداء هرظهور و اظهار با اشواط سبعه اسماء ذاتیه وسبع‌المثانی ومفاتیح صفاتیه وغیب اسمائیه متحقق گردید ودر جبل‌فاران کعبه وصال وطور سینای وادی ایمن مقدس وجوبی انصال انیت او بخلع نعلین و فنای عن‌الفنائین وفوز بحسنتین ومقام بقاء بعدالفناء و تمکین بعدالتلوین و فرق بعدالجمع وفی عین‌الجمع نائل شده وبمقتضی من قتلته فانادتیه وجود امکانیش بوجود حقانی مبدل واز شجره مقدسه زیتونیه لاشرقیه ولاغربیه کوکب‌دری روح اعظمش ندای ومن رانی فقد رای‌الحق وانی اناالله و صدای لمن الملك الیوم لله الواحد القهار بصماخ نه‌طاق مقرنس گردون وهفت طاق گنبد خضراء رسیده است.

لذا بموجب سرایت حکم احدالمتحدین الی‌الاخر علت‌غائی‌بودن ذات‌تقدس جهات کبروبی آیات حق‌تعالی ومبداء اعلی برای هرشیئی عینه علت غائی بودن آن حقیقت مقدسه است.

وبالعکس علت غائی بودن او باعتبار مابه‌یمظر بودنش عن‌علت غائی بودن ذات مقدسه حق‌تعالی میباشد بالخصوص که آن حقیقت مقدسه صاحب مقام قاب قوسین اوادنی ومظهر اتم اکمل اسم اعظم الله ومصباح مفاتیح غیب‌اول اسماء است وماورا عبادان‌قریه پس‌واحدبودن غایت‌ذاتیه مسلم وحدت غائی عرضیه بالعکس وحدت غایت عرضیه حاکی ازوحدت غایت‌ذاتیه خواهدبود

لذاهرگاه امر را در آیه شریفه بر معنی غایت حمل ننمائیم و مراد بقاء غایت بالذات واشاره بیودن حق‌تعالی ومبداء اعلی حد عظمته و رفعته و تعالی کبریائه غایت بالذات برای افعال وتجلیات وظهورات خود باشد آیه‌شریفه باین وجه بحکم مقدمات سابق‌الذکربالملازمه دلالت برووحدت غایت‌امرش برای‌ایجاداشیاء وخلقت

Marfat.com

ارض وسماء مینماید ومؤید قاعده مزبوره میباشد ـ

وهر گاه امر در آیه شریفه بمعنی مطلق فعل باشد چون برحسب ظاهر حکم بوحدت آن برخلاف برهان بلکه حس ووجدان است

چه همچنانکه ذات قدوسی آیات حق تعالی فوق مالایتناهی بمالایتناهی مدی وعدی وشدیست .

همچنین بحکم وان تعد وانعمةالله لاتحصوها واز باب لزوم مشاکلت ومشابهت فعل بافاعل بموجب قل کل یعمل علی شاکلته از برای افعال وتجلیات وظهورات وتطورات اسماء وصفات اوحد محدود وامدمعین مسدود وعدد معدودی نیست بلکه غیرمتناهی مدی وعدی وشدی بوده و میباشد.

پس باید فعل را از راه انصراف مطلق بفرد کامل براول ظهورات ونخستین افعال وتجلیات باری تعالی ومبداء اعلی که عبارت از فیض مقدس ونفس رحمانی و نورمحمدی ص وبوجهی عقل اولست حمل نمود ـ

ویا آنکه وحدت را بر وحدت جمعی قرآنی که برای افعال نامتناهی الهی باعتبار کثرت در وحدت از جهت انطواء وجودات آنها دروجود واحدبسیط مبسوط فیض منبسط یا عقل اول وصادر نخستین بحکم بسیطالحقیقة کل الاشیاء وتمامهاثابت است حمل نمائیم .

وبنابر این در تأویل آیه مبارکه دلیل بر وحدت اولین ظهورات و نخستین تجلیات میباشد ویا الملازمه موید قاعده مزبوره خواهد بود ـ

وبوجه دیگر ممکن است وحدت را بر وحدت وجودیه اجزاء عالم کبیر و اکبر ونظام کل منزه از هربدی وشراز جهت ارتباط وجودی که بین قاطبه آیات آفاقیه وانفسیه بشرحیکه درمحل خود درتطبیق نظامین واجزاء عالمین مذکورشده موجود ومحقق است ودرحکم وحدت شخصیه است حمل نمود ـ

وبنابراین وجه آیه مبارکه دلیل بر وحدت نظام کل وعالم کبیر واکبراست که وحدت آن برهان انی و دلیل قطعی جزمی بر وحدت الله وخالق و مبداء عالم میباشد ـ

Marfat.com

چنانکه قاطبه‌فلاسفه‌عظام و کافه‌حکماء فخام بآن‌وحدت ویگانگی بروحدت باریتعالی ومبداء اعلی تمسك نموده‌اند

چه‌اجزاء این‌نظام وافراد این‌انتظام گرچه بصورت ازهم‌جدا ومفترق‌هستند واختلاط نور وجود مطلق وشمس‌الشموس‌عوالم هستی بازجاجات ماهیات والوان اکوان قابلات واعیان ثابتات آنهارا بصورت ازهم جدا وبیگانه نموده ولی‌درمعنی وحقیقت بحکم کل‌شیئی برجع‌الی اصله متحد ویگانه اند وازجهت ارتباط کامل و ایتلاف‌تام شامل کنفس‌واحده ودرحکم اعضاء واجزاء شخص واحد که آن‌عالم کبیر وانسان اکبراست میباشند.

وهمچنانکه درمقام اصلی وموطن اولی خود که حضرت احدیت ومقام جمع الجمع است منغمر درنور واحد وبوجود واحد و اصل فارد موجود بودند بحکم النهایات هی‌الرجوع‌الی‌البدایات مرجع آنها بوحدت‌واتحاد والفت‌ووداداست‌تبتدی من‌الوحدة و تنتهی‌الیها

چنانکه‌مولوی‌معنوی دراشعار دربار یکه درسابق بمناسبت مقام‌دیگر آنرا نقل‌نموده‌ایم فرموده‌است:

شعر

منبسط بودیم و یك گهر همه — بی‌سر و بی پا بدیم آنسر همه
یکگوهر بودیم‌وهمچون آفتاب — بی گره بودیم‌وصافی‌همچو آب
چون‌بصورت آمدآن‌نور سره — شدعدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کنید ازمنجنیق — تا رود فرق از میان این فریق

پس در دارالملك هستی وقلمرو سلطنت وقهاریت حق‌تعالی ومبداء اعلی حق پرستی ووحدت ویگانگی وطرد کثرت ومغایرت وبیگانگی نموده و بست و جدائی وبیگانگی نیست ونابود است‌ماتری فی‌خلق‌الرحمن من تفاوت فارجع‌البصر هل‌تری من‌فطور فارجع البصر کرتین ینقلب الیك البصر خاسئا و هوحسیر - ولی نظر بآنکه رابطاین کثرت ومحصل‌این‌وحدت باتفاق‌ارباب‌بصیرت واصحاب‌حکمت ومعرفت درقوس نزول فیض مقدس وحقیقت محمدیه ص وعقل اول است که بمنزله

صورت و فصل قریب عالم کبیر است و در قوس صعود نیز نور مبین محمدی و جلوه رخسار منیر احمدی که در حقیقت متحد باصادر اول است میباشد.

لذا وحدت نظام کل و عالم کبیر نیز دلیل بر وحدت نخستین صادر و اولین فیض خواهند بود و باالملازمه بحکم مقدمات سالفه آیه مبارکه باین تأویل نیز دلیل یا لااقل مؤید قاعده میباشد ـ

واگر مراد بامر فعل عجیب باشد هرچند همه موجودات و قاطبه ممکنات و تمام آیات افاقیه وانفسیه بحکم سنریهم آیاتنافی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ازعلویه وسفلیه وامریه وخلقیه مظاهر اسماء وصفات الهیه بلکه اسماء فعلیه و کتب تکوینه ربانیه اند

شعر

دل هرذره را که بشگافی　　آفتابیش در میان بینی

وبموجب وکل آیاتك کبیره کل اسمائك کبیر وبمقتضی کل شیئی فیه کل شیئی مشتمل برغرائب اسرار ولطائف وحقایق وغوامض دقایق وعجایب بیحدو بیشمار وحکم و مصالح لایتناهی هستند.

چنانکه عارف بصیر خبیر شیخ شبستری قدس سره فرموده است

شعر

بنزد آنکه جانش در تجلی است　　همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب وجوهر چون حروفست　　مراتب جمله آیات و وقوفست

زوی هرعالمی چون سوره خاص　　یکی چون فاتحه وان دیگر اخلاص

ولی نظر بآنکه انسان کامل مکمل بحکم وعلم آدم الاسماء کلها اعظم آیات قدرت واعجب عجایب خلقت وطلسم سخن گوی سرائر اسرار و کتاب مبین و جمع الجمع قرآنی نورالانوار ومظهر اتم بلکه نفس اسم اعظم است فیه آیات بینات و کلمات تامات وسور مفصلات ودر وصف او گفته شده **فیك یا اعجوبة الکون غدا الفکر کلیلا** ودیگری فرموده وانی وان کنت ابن آدم صورة ☆ ولی فیه معنی شاهد بابوتی بموجب آیه فصاحت وبلاغت پایه ولقد کرمنا بنی آدم و کلام معجز نظام وفضلناهم علی

کثیر ممن خلقنا تفضیلا

درصفحه گیتی وعرصه وجود بتماسیت این آیت عظمی آیتی جلوه ننموده ودر گلستان بوستان هستی گلی بخوبی آن نروئیده .

شعر

هزار نقد ببازار کائنات آرند　　یکی بسکه صاحب عیار ما نرسد

حمل فعل عجیب برانسان کامل ومکمل وآدم اول وآخر یعنی حقیقت محمدیه بلحاظ انصراف مطلق بفرد کامل اولی وانسب خواهد بود ونظر بقابل تکرر نبودن مجلای اتم ومظهر اعظم بموجب لاتکرار فی التجلی وبرهان شبه تمانع آیه مبارکه بنابراین تأویل نیز دلیل برقاعده مزبوره میباشد .

وهرگاه مراد بامر قدرت یاصفت باشد باید بجهاتیکه درسابق بدان اشعار گردیده آنرا برمظهر اتم قدرت یا مبداء تمام صفات اضافیه فعلیه از قبیل خالقیت ورازقیت واولیت وآخریت ونحو آنها یعنی فیض مقدس وحقیقت محمدیه ونفس رحمانی واضافه اشراقیه نوریه که من باب مبالغه بآن قدرت یا صفت اطلاق شده حمل نمائیم و باین لحاظ بحکم مقدمات سابق الذکر آیه مبارکه نیز موید مطلوب است

. واگرمراد بامر درآیه مبارکه طلب باشد وطلب رابرطلب تشریعی حمل کنیم نظر بکثرت اوامر تشریعیه که بوسیله انبیاء ورسل وسفراء الهیه بعامه مکلفین تبلیغ گردیده واختلاف اقسام آنها ازقبیل ترغیبیه ایجابیه واستحبابیه وردعیه وزجریه و تحریمیه وتنزیهیه ونحو آن توصیف طلب وامر تشریعی الهی بوحدت نیز برخلاف ضرورت وعیان وحس ووجدان است.

پس باید گفته شود مقصود ازوحدت طلب وحدت طلب اصلی و مقصود اولی از بعثت انبیاء و ارسال رسل وسفراء که آن بحکم یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لاتعبدالا الله الایه معرفت ذات و صفات قدوسی آیات کبروی جهات حق تعالی ومبداء اعلی ودعوت بتوحید ذاتی وصفاتی وافعالی و آثاری ونفی شریك ومماثل وضد وند برای آن ذات متقدس اسماء و متعالی صفات است و در مواضع عدیده از کلام فصاحت و بلاغت و براعت انتظام و بدایت و نهایت بتحدی اقتران و باعجاز اختتام یعنی قرآن مجید و فرقان حمید بآن تلویح یا تصریح

Marfat.com

گردیده است میباشد .

شعر

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
مقصود تـوئی کعبه و بتخا نه بهـانه

وبنابراین برحست ملازمه بین وحدت نخستین و فعل وفاعل بحکم مقدمات سابقه وبیانات سالفه آیه شریفه مؤیدقاعده خواهد بود .

وبوجه دیگر چون بمقتضی خبر بلاغت و فصاحت مخبر کنت نبیا وادم بین- المآء و الطین -

وحدیث شریف آدم ومن دونه تحت‌لوائی نخستین قافله سالارتوحید واولین علمدار جیش تفرید و تجرید و پیشین حامل‌لواء نصر من‌الله و فتح قریب و جاعل الاتلهته‌الهاً واحدا ان هذا لشئی عجاب واقدمین هدات تکوینی وتدوینی وتشرعی نورمبین‌محمدی ص واشراق آفتاب عالم تاب‌سرمدی وذات مقدس احمدی‌است که عین ثابت‌نورمبین وماء معین او درحضرت‌لاهوت وقرارمکین اعلای نشائه جبروت مبین‌حقایق واسرار توحید ومبلغ دقایق‌ورقایق‌احکام وخواص‌اسماء حسنی وصفات علیا مبداء اعلی وحق وحقیقت توحید ذاتی وصفاتی وافعالی و آثاری برای قاطبه اعیان ثابته وصور علمیه الهیه‌بوده است‌وبحکم معرفتی‌بالنورانیه معرفةالله ــ وکل شیئی احصیناه فی‌امام‌مبین‌آن ام‌الکتاب اکبر واولین جلوه و مظهر هیکل عظمی توحید و غایت خلقت‌آیات تقدیس و تسبیح و تمجید میباشد که تمام‌انبیا و رسل و سفراء تشریعی وتکوینی‌اشعه آن مرکز دایره نبوت ختمیه و ولایت اخص‌الخواص الهیه و مجالی وجود و مرائی بروز ظهور آن نورپاك بلکه مقدمه اعدادی آن مخاطب لولاك میباشند وهمه کتب تدوینیه وتشریعیه در کتاب‌جمعی قرانی تکوینی وکتاب فرقانی تدوینی‌منزل برآن سید جن‌وانس و بشرمطوی است

یك نقطه دان حقیقت مـاکان و مایکون
کاین نقطه گاه صعود نمایـد گهی نزول

Marfat.com

شعر

نام احمد نام جمله انبیاءاست　　چونکه‌صد آمدنودهم‌پیش‌ما

مقصود ازوحدت طلب وامر تشریعی وحدت جمعی وقرآنی واشاره بانطواء تمام شرایع دراین‌شریعت مقدسه ومقام کثرت دروحدت‌شرایع مزبوره‌استوبحکم النهایات هی‌الرجوع الی‌البدایات بالملازمه دلیل برصادراول بودن آن نورمبین و بحکم مقدمات سالفه مؤید قاعده پرفائده نیزخواهد بود ومویداین معنی وشاهد این‌امنیت وتمنی‌فرمایش‌برخی‌ازمحدثین است که‌امر درلسان‌اخبار وآثارآل‌عصمت واهل‌بیت طهارت در بسیاری از اخبار در معنی ولایت و نبوت استعمال گردیده و بنابرآنکه امردراین‌آیه شریفه دراین‌معنی استعمال شده باشد.

هرچند ممکن‌است بلحاظ‌آنکه بلوغ‌بمقام رسالت ونبوت بدون اسفارار بعه وقطع اودیه لطایف سبع وسیر هفت‌شهر عشق ووادی محبت ونیل بمقام فناء وفناء عن‌الفنائین وفوز برزخیت عالمین وبقاء بعدالفناء والفرق بعدالجمع از حریم امکان وحد ترخیص وجواز خارج است.

و ارواح مکرمه رسل وانبیاء ازجهت بلوغ بمقام شامخ فناء فی‌الله وبقاءبالله بحکم سرایت حکم احدالمتحدین الی‌الاخر وقاعده اشراقیه النفس ومافوقها انیات صرفه ووجودات محضه وانوارسارجه چنانکه درآیه اعجارپایه لانفرق بین‌احدمن رسله بآن‌اشاره شد ومولوی‌معنوی در کتاب مثنوی در تبیین‌آن فرموده

ده‌چراغ ارحاضرآری درمکان　　هریکی باشد بصورت غیر آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی　　چون‌نورش‌روی‌آری بیشکی

اطلب المعنی من القرآن قل　　لا تفرق بین احاد الرسل

گرتوصدسیب وصدآبی‌بشمری　　صدنماید نشود چون نفشری

در معانی قسمت و اعداد نیست　　در معانی تجزیه افراد و نیست

اتحاد یار با یاران خوش است　　پای‌معنی گیرصورت‌سرکش است

صورت‌سرکش گدازن کن‌زرنج　　تابینی زیر آن وحدت چو گنج

Marfat.com

درحکم روح واحد وشخص فارد ومتحد ویگانه وازهستی وبود خودفارغ و از انانیت ووجود خویش بیگانه میباشند.

شعر

جان گرگان وسگان ازهم جداست　　متحد جانهای شیران خداست

لذا ممکن است آیه مبارکه اشاره باین امر باشد ولی نظر بآنکه باین معنی در آیه شریفه لانفرق الآیه) اشاره شده ازجهت اولویت تأسیس از تأکید اشاره بودن آن بوحدت مرکز دایره نبوت وقطب رحی رسالت وآنکه همه انبیاء و مرسلین و اولیاء ومقربین اشعه واضواء شمس نبوت ورسالت ختمیه وانوارقمر ولایت کلیه خاصه الهیه محمدیه وبودن آن نور مطلق و مظهر اعظم اتم اکمل اقوم حق تعالی صادر اول واشرف وافضل ازمن تقدم وتأخر اولی وانسب خواهدبود.

وبنابراین دلالت او برقاعده بحکم مقدمات سالفه اظهر میباشد ــ فافهم وتدبر واگرامر درآیه مبارکه بمعنی شیئی ومقصود ازشیئی شیئیت ماهوی بمعنی المشیئی وجوده یعنی ماهیات واعیان ثابته باشد.

چون تکثر ماهیات و اعیان ثابتات که لوازم اسماء الهی و صفات نامتناهی هستند ومتصف نبودن آنها بوحدت در نهایت وضوح وغایت ظهوراست وصف آنها بوحدت بیمورد است .

وهمچنین اگرمراد بآن المشیئی نفسه ومقصود بآن انحاء وجودات خاصه باشد چه کثرت آنها بکثرت افرادی یا بمراتب شدیده وضعیفه و کامله وناقصه ویابکثرت موضوعات وماهیات چنانکه فلاسفه گرام وحکماء عظام فرموده اند ویتکثرالوجود نوع تکثر بتکثرالموضوعات یا بکثرت اشیائی وافیائی و چنانکه مولوی معنوی فرموده است:

ماعدمهائیم وهستیها نما　　تووجود مطلق وهستی ما

معلوم ومبین است.

پس باید آنرا بمعنی ثانی (یعنی المشیئی نفسه وبنفسه) وبراکمل مصادیق او که فیض مقدس ونفس رحمانی واضافه اشراقیه نوریه ومشیت فعلیه الهیه است حمل

Marfat.com

نمائیم چه آن بمقتضی خلق‌الله الاشیاء باالمشیته و المشیه بنفسها مرتبه علیا و درجه قصوی وفرداتم اقوم حقیقت وجود واصل تمام مراتب وجودیه امکانیه و آیات افاقیه و انفسیه واطوار کونیه ومقوم جمیع شیئیات خارجیه و اولین‌جلوه و نور و نخستین تجلی وظهور ومابه یتذوت و بتحقق هرهست و بود وما یتقوم کل انیت ووجودوظل ممدود الهی ورحمت واسعه نامتناهی و نفس‌ربط وفقر بمبداء اعلی وحق تعالی است وسایر اشیاء بربط اومرتبط و بجعل اومجعول‌میباشند و بموجب صرف‌الشیئی‌لا یتثنی ولایتکرر ولاتکرارفی‌التجلی متصف بوحدت حقه حقیقیه ظلیه وقابل تعدد وتکثر نیست ومصداق حقیقی وفرد واقعی امرواحده میباشد و بحکم مقدمات سابق الذکر وحدت‌او دلیل برقاعده پرفایده خواهدبود واحتیاج باین تأویلات برتقدیریستکه‌امر را درآیه مبارکه برمعنی لغوی آن حمل نمائیم.

ولی هرگاه آنرا برمعنی اصطلاحی آن که مصطلح ازباب حکمت وعرفان واصحاب مکاشفه وعیان وعلمای علم کلام ومنطوق آیات معجز بدایت واختتام‌الاله الخلق والامر- وقل‌الروح من‌امر ربی ونحو آنهااست حمل کنیم.

یعنی برعالم امر مقابل خلق که مکان اعلی علیین‌حضرت جبروت اعلی وصدر نشینان قطان نشائه ملکوت وعالم‌بالا وعقول کلیه مجرده وقواهراعلون و مدبرات امرای نظام وجود و کونند مصداق آن‌هستند ودرخبر بلاغت‌وفصاحت مخبرمروی دردرروغر رازسیدجن‌وبشر امیر من آمن‌ومبیرمن ظلم و کفرعلیه‌الاف‌الوف‌تحیات مبداء الخیر و فالق ظلمه العدم والشر که درجواب سئوال از موجودات عالم علوی باین عبارت صورعاریة عن‌المواد خالیة عن القوة والاستعداد تجلی لهاربها فاشرق وطالعها فتلعلعت فالقی فی‌هویتها مثاله واظهرعنها [illegible] شامخه وعقول فعاله باذنه اشاره فرموده‌است حمل‌شود و [illegible] (الاله الخلق والامر وقل‌الروح من‌امر ربی) بمحاظ وحدت سیاق حمل آنرابراین معنی اولی بدانیم ازباب انصراف مطلق بفرد کامل ومصداق محیط شامل باشد مراد بآن صدر ساقه عالم امر و مرکز اصلی و مدار اولی شمس الشموس حضرت لاهوت وقمرالاقمار نشائه جبروت‌ونجم‌النجوم عالم ملکوت ونخستین واسطه ترقیم

ارقام صمدانیه وحروف ربانیه وجودیه و اولین رابطه تسطیر کلمات الهیه در سجل وجود ودفترهستی ودره بیضاء وغایت خلقت ارض وسماء اعنی نورمبین خاتم انبیاو سرور اصفیا محمد مصطفی علیه الاف الوف تحیات الحق العلی الاعلی بوده باشد وبنابراین دلالت آیه شریفه بروحدت صادر اول درغایت وضوح ونهایت وضوح و نهایت ظهور است.

وبحکم مقدمات سابقه موید قاعد مزبور خواهد بود

وبرتقدیری که آنراحمل برمطلق قواطن عالم امروسواکن حضرت‌جبروت نمائیم بازهم دلالت آیه مبارکه برمقصود بدون شائبه تکلف وتعسف‌است.

چه برحسب‌دلالت قواعد محکم‌البرهان والاساس واصول مستحصف البنیان والقیاس وشهادت کلام بلاغت وفصاحت انتظام واعجاز بدایت وختام‌لاتفرق بین‌احد من‌رسله وخبر براعت مخبر لاتفضلونی علی یونس‌بن متی- کثرت انوار متراکمه‌و وفور اشراقات متلامعه قواهر باهره وغیرمحدود ومحصور بودن عدد شموس‌واقمار عقول وارواح مجرده کلیه‌دروحدت واتحاد کروبیان‌ملاء اعلی‌ویگانگی ومحوانیت وبیگانگی صدرنشینان عالم‌بالا وانغمار انوار وانمحاء وجود و آثار آنها در تحت نورسابق‌الظهور شمس‌الشموس عوالم وجود وفرمان فرمای کارخانه غیب‌وشهودو صدرساقه ومدبرات امرای نشائه امر وتدبیر وموطن قضا وتقدیر یعنی فیض مقدس وحقیقت محمدیه وعقل‌اول قادح نمیباشد.

چه بمقتضی‌السموات مطویات بیمینه ویدالله فوق‌ایدیهم همه‌آن‌انوار درحکم نور واحد واشراق فارد ومقبوض بقبضه واحده ومطوی بیمین‌الله یعنی قبضه و یمین سرمدی اولین مجلی ونخستین مظهر نورمحمدی بوده ومیباشند

وبه بیان دیگر ولسان خوشتر- گرچه عدد مجردات امریه وعقول طولیه و عرضیه برحسب تصریح حکمای رواق وائمه فلسفه اشراق و بمقتضی ولایعلم جنود ربك‌الاهو ازحد وازحصر بیرون وازعد وتناهی افزون‌است لکن از دو جهت این کثرت نوریه در وحدت حقیقیه آنها قادح نبوده بلکه موکد آن وحدت و موجب جمعیت‌آن انوار است-

Marfat.com

اول از جهت آنکه حصول این کثرت بواسطه خلط باظلمت وتشابك یاعدم حاصل نگردیده تا موجب انثلام وحدت وانفصام اتحاد ویگانگی آنها گردد بلکه مستند بشدت ویاضعف نوریت وقوت لمعان ومشرقیت برخی نسبت بدیگری میباشد ولو آنکه هریك درحد ذات خود در نوریت ومشرقیت کامل هستند مانند شموس کهکشان و کواکب سجره کههریك درمرتبه خود شمس تابان و آفتاب نمایان میباشد ولی نسبت بهم متفاوت الاقدار ومتخالف اللمعان والانوارند

جهت دوم ازحیث وحدت جهت جمع وصدر ساقه آنها یعنی آدم اسماء ومظهر اتم صفات علیا که زجاجه وجود اوارق واصفی وجام گیتی نمای او اوسع واجلی و ظل کامل متصل بوجود مبداء اعلی است که در وجود اوفانی وببقاء او باقی وبوحدت ذات سنیی الصفات او واحد وبه بساطت وصراقت ولاماهیتی حقیقت قدسی آیات او سازج وصرف ولاماهیت میباشد وباقی اشیاء بطفیل وجود اوموجود وبتبع هستی او هست وبودهستند.

وصدور آنها بدون صدور آن نورمبین وصادر نخستین ممکن نمیباشد.

وبهرحال صادراول بودن نور آن عقل نخست و ادم اول پاك درست از آیه مبارکه مستفاد میگردد وبحکم مقدمات سابقه ازو ثاقت قاعده حکایت مینماید.

تکملة ملکوتیه

هرچند در نظر علمای علم ادب از عجم وعرب وزعمای فن اصول بفرموده اساطین وفحول اکملیت باکمال فرد ومصداق طبیعت مطلقا موجب انصراف مطلق بفرد مزبور وتبادر بذهن مصداق مسطور نمیباشد بلکه کثرت تداول درمحاورات و وغلبه استعمال درتکلم ومخاطبات ممکن است انصراف مذکور وتبادر مزبور ایجاب نماید ولی درمقام چون بفرموده برخی از اعلام محدثین که در سابق بآن اشاره شده کلمه امردرلسان آیات مبارکه قرانیه واخبار و احادیث شریفه نبویه و ولویه مانند آیات واخبار مبارکه استنادیه غلبه استعمالی آن درمعنی نبوت و ولایت که بوجهی

Marfat.com

راجع بجهات استنادیه است میباشد.

لذا استناد بانصراف مطلق در مقدمات سابقه و بیانات سالفه برخلاف قوانین ادب مستفاده ازمحاورات عجم وعرب نخواهدبود فافهم وتدبر

ویکی ازادله نقلیه دیگر که بآن‌استدلال برقاعده مزبوره شده آیه مبار که **قل کل یعمل‌علی‌شاکلة است.**

چه مفادآیه مبار که‌آنستکه ـ فعل هرفاعل وعمل‌هرعامل ومجعول هرجاعل ومخلوق هرخالق درنوریت وظلمت وخیریت وشریت وشرافت وخساست ووحدت و کثرت وصفا ولطافت وغیر ذلك ازصفات وجهات مشاکل ومشابه با عامل آن‌عمل وفاعل‌آن فعل وخالق آن‌مخلوق وجاعل‌آن مجعول است .

وجود این صفات در عامل وفاعل وجاعل وخالق دلیل قطعی وبرهان لمی‌بر وجود مشابه ومشاکل‌آن درعمل‌ومعلول ومفعول ومجعول بنحویکه مناسب باطور معلول ومجعول است میباشد.

و همچنین تحقق آن جهات دراعمال و معالیل و مجعولات و مخلوقات دلیل جزمی وبرهان‌انی بروجود اصل وتمام و کمال‌آن‌مدرعلل وفواعل وجاعلین‌وخالقین آنها خواهد بود ـ

واز فاعل حیز بالذات شربالذات واز نـور محض ظلمت محضه و از شریف مطلق خسیس مطلق واز واحد وبسیط من جمیع‌الجهات کثیر مرکب بتمام حیثیات بالذات صادر نمیگردد بالعکس متصف باین صفات ومنعوت باین نعوت معلول فاقد آن نمیباشد .

وبعبارت دیگر هرچند قول بلزوم حفظ درجه وجود علت درتمامیت وشدت وخیریت کمال وهمچنین مرتبه وجود آن در وحدت وبساطت‌وتنزه ازمطلق قصور ونقصان‌ودثور وزوال وحدثان دروجود معلول ومجعول‌برخلاف‌حکم عقل‌مضاعف وسنت برهان قویم الارکانست چه بودن وجود معلول در مرتبه وجود علت وتکافو مجعول باجاعل دردرجه وحدوجود مستلزم ترجیح بلامرجح وتخصیص بلا مخصص که مساوق باترجح بلامرجح است میباشد .

Marfat.com

وهمچنین اتم بودن معلول ازعلت دروجود و کمال وجود مستلزم تعلیل اقوی واشرف باخس واضعف و بودن معطی شئی فاقد آن شئی و ترجیح مرجوح برراجح وامور دیگریست که بین الامتناع والاستحاله است لکن حفظ اصل این صفات و تحقق عکس وظل این جهات بتبع علت وافاضه ورشح کمالات موجوده درجاعل وموانرات درآثار ومعالیل برطبق حکم بتی وقطعی عقل منور وسنت جزمی نقل مکرر بلکه مورد شهادت وجدان وحس وعیانست .

چه بودن ظلمت آیت نور وبرودت آیت حرور و خساست مظهر کثافت و کثرت وترکیب حکایت ازوحدت وبساطت بطلان آن ضروری وامتناع آن بدیهی است وهمچنانکه صدورشر ازخیرمطلق بالذات ممکن نمیباشد بلکه هرگاه ازخیر محض شرقلیلی صدور یابد بالعرض وبرای رعایت خیرحیز کثیراست

همچنین صدور کثیر ومرکب ازبسیط وواحد من جمع الجهات بالذات ازحریم امکان وافق جواز خارج است.

وهرگاه احیاناً صادر شود بالعرض ویا مع الواسطه خواهدبود وتلك سنة الله التی لاتبدیل علیها.

وبه بیان دیگر لزوم تشابه بین علت ومعلول وتحتم وتشاکل بین اثر ومونر وجاعل ومجعول ازفطریات عقل منور وغریزیات قاطبه افرادبشر ومورد تطابق عقل مضاعف ونقل مکرر میباشد.

واز اینجاست که برخی از عمیاوان منتکسهٔ الراوس که فی کل وادیهیمون و من کل حدب ینسلون بدیده حوالا وبصرعشواء درموجودات نشائه دنیی وعقبی نظر نموده وبظن فاسد وگمان کاسد خود توهم کرده که این نمودار (اولی وآخری) و قسمت ازموجودات مملو وملفوف وبه دوبهرهٔ ازممکنات محفوف است برخی بالذات منشاء برکات ومحاسن افعال وبالتجوهر مبدء انوار وخیرات کمثل کلمة طیبه اصلها ثابت وفرعها فی السماء میباشند.

برخ دیگر کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار بالذات مبدء شرور وآفات ومنشاء موبقات ومهلکات و قبایح وظلمات متراکمه بعضها فوق بعض

Marfat.com

بعض هستند .

وچون این امور ممکن‌الوجود ومحتاج بعلت ودر طرد عدم مستکفی بذات خود نمیباشد دفعاللدور والتسلسل باید بعلت ازلی وابدی که در طرد عدم مستکفی بذات خود باشد یعنی واجب‌الوجود بالذات که واجب الوجوب من جمیع الجهات و الحیثیات‌است منتهی‌شوند.

ولکن علت این‌امور ممکن نیست شیئی واحد واصل‌فارد باشد چه‌تشابه‌بین علت ومعلول وتشا کل بین اثر وموثر درخیریت وشریت ونورانیت و ظلمت بحکم قاعده مزبوره‌حتمی‌التحقق‌است

لذا باید در دارتحقق وهستی دومبدء وموثر موجود باشد که یکی از آن دو مبدء شرور وآفات ومنشاء قبایح ونقایص واعدام وظلمات و امر دیگر مبدء خیرات وبرکات ومنشاء انواروحسنات و کمالات‌باشد اول‌را اهرمن ودوم رایزدان‌وبرخی اول‌را ظلمت ودوم را نورنامیده‌اند واثبات این دو مبدء را بگمان رخاوت بنیان و حسبان موحی به‌الشیطان خود برای حفظ این قاعده کثیرالثمر و الفایده از اختلال وانفصام وصیانت این اصل محکم‌الاساس قرآنی‌الإقتباص ازانتقاض وانخرام و عدم کلیت والتیام نموده‌اند.

با آنکه گمان فاسدالمبنی والبنیان این فریق که فریق‌فی‌السعیر را مصداق و وسواس خناس الذی یوسوس فی‌صدور الناس و شعر معروف حفظت شیئا و غایت عنك‌اشیاء رافردبالاتفاق میباشند ازقبیل ان‌بعض‌انظن اسم وان‌الظن‌لا یغنی‌عن‌الحق شیئا است.

چه بمشرب حکیم عظیم افلاطون الهی مرجع این شرور وآفات ونقایص و تشویهات باعدام ولیسیات است ومحتاج بمبدء موجود وبعلت موجوده نمیباشدبلکه عدم علت وجود وفقد مبدء موثر کفایت برای‌تحقق آنها مینماید.

وبعبارة دیگر مرجع شر بعدم ذات یابعدم کمال ذات‌است که عدم علت‌هریك از ذات وکمال ذات‌کافی برای تحقق این دونحو ازعدم میباشد.

وبنابراین قائل‌شدن بدومبدء یکی برای شرور ودیگری برای خیرات ناشی

Marfat.com

ازاعجوجاج قریحه وعدم استقامت سلیقه‌است.

وبعقیده قاطبه فلاسفه عظام وجود وهستی خیر محض است و مرجع شریت بالذات بعدم ولیسیات است.

واین مطلب بعقیده آنان بدیهی ومحتاج بدلیل نیست ولی برای آنکه در بدیهیات بواسطه خفاء تصور اطراف گاهی احتیاج بمنبه‌حاصل میشود.

لذا برای تنبه قاصرین باستقراء وتفحص‌وتجسس درامورى که متصف‌بشریت میگردند تشبث جسته بانکه گفته‌اند یکی از افراد شر مثلا بریدن سکین حلقوم حیوان ذیروح ونفس محترمه میباشد ودرجهات متصوره دراین امر هرگاه تجسس و تفحص نمائیم می یابیم که مرجع شریت بالذات بعدم است چه شمشیر و کارد که مثلا آلت بریدن‌است جهات وجودیه آن که بودن ازحدید وتندوتیز بودن ونحو آنها است متصف بشریت نیست.

چه‌منافع وجودحدیدچنانکه درقرآن‌مجیدمذکور گردیده (**وانزلنا الحدید فیه باس‌شدیدومنافع للناس**) در نظام کل معلوم است و همچنین تندی و تیزی کارد ازصفات کمالیه او می باشد ونیز قبول نمودن حلقوم مر بریده شدن ومتحجر نبودن آن ونحو آن ازجهات وجودیه دیگر متصف بشریت نمیشود.

وهمچنان‌است جهات‌وجودیه که‌درقاطع حلقوم‌توسط‌سکین‌محقق‌میباشد که از این امور آنچه متصف بشریت میگردد تفرق اتصال و فقد حیات حیوانی نفس محترمه است که‌کارد حلقوم او را قطع نموده

پس شر بالذات در این مورد فقد ذات یا فقد کمال ذات است و سکین چون سبب این عدم وفقدان گردیده بالعرض متصف بشریت میگردد.

وهمچنین هرگاه تمام اموریکه متصف بشریت میشوند از قبیل مفرط بسیط بانمار واشجار یا حر مفرط یا قر و هم و غم وتشویهات و نقصان عضو وقحط وغلا ونحو آنها را استقصا واستقراء نمائیم می یابیم که مرجع شریت بالذات مطلقا فقد ذات یا فقد کمال ذات است و برخی از حکماء علاوه براین استقصا واستقراء برهانی نیز بر آن اقامه فرموده که ماحصل آن این است که اتصاف شیئی بشریت یا

Marfat.com

از جهت بودن آن شیئی شر از برای خود یا از جهت بودن آن شر از برای غیر خود می باشد .

و در هردو شق اتصاف آن شئی بشریت نسبت بخود یا غیر خود یا ازجهت آن است که آن شئی مقتضی وجود ذات یا کمال ذات خود یا غیر خود می باشد و یا از جهت آنستکه فقد ذات یا فقد کمال ذات خود یا غیر خود را اقتضا می نماید و یا ازجهت آنستکه مقتضی هیچیك ازآن امور نمیباشد .

شق دوم که شئی شر لنفسه باشد از جهت اقتضاء فقد وعدم ذات خود یا فقد کمال وعدم کمال ذات خود از چند جهت باطل است .

اول ازجهت انکه اقتضاء شیئی عدم ذات یاعدم کمال ذات خودرا غیر متصور است چه بالضزوره هر شئی طالب کمالات لایقه بخود می باشد وعنایت وجود الهی نیز اقتضاء می نماید ایصال هر ممکن را بکمال آن شیئی پس هر چیزی بالطبیعه و بر حسب اقتضاء غریزه و بالذات طالب کمالات ذاتیه و غایات وجودیه خود خواهد بود نه آنکه مقتضی عدم ونقصان وفقدان آن باشد .

دوم آنکه اگرشئی شر از برای خود ازجهت اقتضاء مزبور باشد قرع باب وجود نخواهد نمود چه انفکاك لازم ومقتضی ذات ازذات مستحیل است .

سوم ازجهت انکه اگرشریت ازجهت اقتضاء عدم‌ذات یافقدبرخی از کمالات ذات باشد شر بالذات آن عدم و فقد می باشد نه آن شیئی مگر بالعرض و از جهت علیت او برای آن عدم و این خلاف فرض است و اگر شریت او از جهت اقتضاء وجود ذات یا وجود کمال ذات خود باشد استحاله این شق و فرض بدیهی و اظهر ازسایر شقوق وفروض است .

وهمچنین است اگرشریت‌او ازجهت اقتضاء وجود ذات یا کمال ذات غیرخود باشد چه بالضروره اقتضاء وجود و کمال وجود شر نبوده بلکه خیر بالذات است وهرعلتی ومقتضی ملائم باه نول ومقتضای خود می باشد .

و هرگاه شریت او بسبب اقتضا فقد ذات یا فقد و عدم کمال غیرخود باشد مطلوب ثابت خواهد شد یعنی شر بالذات آن عدم وفقد میباشد نه آن امر وجودی

Marfat.com

و اگر شریت او از جهت شق اخیر یعنی اقتضاء ننمودن هیچیك از آن امور باشد آن هم برخلاف مفروض و بدیهی البطلان است . چه مفروض آنستکه او شر لذاته یا لغیره است و با فرض عدم استضرار خود او یا غیر آن باو شریت او نسبت بآن غیر ونسبت بخود غیر متصور است .

پس ازاین مقدمات بعرصهٔ کمال بروزوظهور رسید که مرجع هرشری بالذات بعدم ولیسیت است و بمشرب افلاطون الهی چنانکه گفته شد وجود عدم علت برای این اعدام کفایت مینماید ومحتاج بعلت وجودی نمیباشند چه عدم العله یکفی لعدم المعلول پس باین مشرب بوجه مزبور احتیاجی باثبات مبدء موجودی سوای مبدء خیرات و برکات ندارند که تا باهرمن یا بظلمت نامیده شود (فکم قد ضل من قال بالیزدان ثم الاهرمن) .

واما بنا برمشرب حکیم بزرك وفیلسوف سترك معلم مشائین ارسطاطالیس که درمکارم الاخلاق برحسب نقل برخی از اعلام واساتیدفخام ازپیغمبرا کرم ورسول خاتم صلی الله علیه و آله وسلم دروصف آن بزرگوار باین مضمون بلاغت وفصاحت مشحون روایت شده (کان نبیاً جهله قومه) آن بزرگوار اشیاء را برحسب احتمال بدوی عقل و نظره اولی خرد باقسامی چند تقسیم فرموده که از آن اقسام فقط دو قسم محقق ومطابق با واقع وجود نفس الامری است و مابقی اقسام از حیز امکان و حریم جواز خارج می باشد و دوقسم باقی که مطابق باواقع است بطلان مذهب و مسلك ثنویه را مدلل می دارد و قبل از بیان اقسام منظوره محتاج به تمهید یك مقدمه می باشیم .

و آن آنست که برحسب احتمال عقلی شریت و خیریت بدو قسم [illegible] میشود که یك قسم را ذاتی و حقیقی و دیگری را قیاسی و اضافی مینامند چه اگر شریت وخیریت شئی باعتبار اضافه و نسبت او بغیر خود از جهت انتفاع یا تضرر غیر ازاو درذات یا کمال ذات لحاظ واعتبار شود آنرا خیر و یا شر اضافی و بالقیاس مینامند .

هرگاه دراتصاف آن بخیریت و شریت حال او فی حد ذاته با قطع نظر از اضافه ونسبت بغیر ملحوظ گردد واعتبار انتفاع و تضرر غیر در اتصاف بخیریت و

شریت ملحوظ نباشد آنرا خیر وشر ذاتی وغیر اضافی مینامند . پس ازمعلوم شدن این مقدمه میگوئیم هریك از دو قسم مزبور بر حسب قسمت بدوی و احتمال عقلی بچند قسم منقسم میشود :

۱- خیر محض

۲- شر محض

۳- شر کثیر وخیر قلیل

٤- خیر کثیر و شر قلیل

٥- متساوی الطرفین

نظر بانکه غالب ارهر قسم ملازم یا مغلوب ومرجوح و قلیل از قسم دیگر است ومتساوی‌الطرفین منحصر دریك قسم می باشد .

لذا اقسام متصوره متقرره در هریك از حقیقی واضافی در طرف خیر و شر پنج‌قسم ومجموع آن ده‌قسم‌است که چهارقسم ازآن‌اقسام محقق وموجود ومطابق واقع و نفس‌الامر است وآن عبارت ازخیر محض حقیقی وخیر محض اضافی وخیر کثیر و شر قلیل حقیقی و خیر کثیر و شر قلیل اضافی که مصداق دو قسم اول در موجودات ذات کروبی جهات واجب الوجود بالذات تعالی شأنه وسبحات وجه کریم او که عبارت ازعقول کلیه وقواهر اعلون بادیات وصاعدات است میباشد .

چه حضرت واجب‌الوجود تعالی‌شأنه وجود ونور وخیر ومحض ومبدء جمیع خیرات وبرکات است واین امورهم درحد ذات خیر وغیر مشوب بشرند وهم‌باضافه و قیاس بغیر خود چه عالم مفارقات محضه و مجردات صرفه که عالم امر و تقدیس وتسبیح وحضرت جبروت اعلی و اسفل است بانوار صرفه و خیرات محضه وبرکات مطلقه مشحون وازقوه واستعداد وفقدان مصون میباشند .

وملاك فقر وعدم و نیستی که شجره خبیثة اجتثت من فوق‌الارض مالها قرار هیولی و شهر دیجور مزاج وعالم‌طبیعت وسفلی‌است درآنها نیست تامشوب بشریت واضرار بغیر باشند .

هرچند بنا بر قاعدهٔ مقرره کل ممکن زوج ترکیبی‌له ماهیة و وجود از حد

Marfat.com

وفقد ذهنی که ماهیت وامکانست مبری نمیباشند .

ولی چون درواقع و نفس‌الامر حکم ماهیت وامکان ذاتی دراین موجودات مغلوب ومقهور حکم وجوب بالغیر میباشد .

و نقصان آنها فقط درظرف تحلیل وقرع انبیق عقلست که آن بکمال کامل مطلق که علت فاعلی آنها است و بحکم وحدت ماهوولم هو در بسیط باعلت غائی متحد است منجبر میباشد .

وامکان فقری آنها چون نسبت او باو جوب بالغیر نسبت نقصان بتمام و کمال میباشندمؤکد جبران و نقصان آنها خواهد بود وموجب شریت ذاتیه یا اضافه آنها نخواهد شد .

و بنا براین ازهرجهت وازهرحیث این امور خیرات محضه و برکات مطلقه میباشد مخصوصاً بمذاق شیخ‌اتباع رواقیین ورئیس‌الاشرافین فیلسوف شهید مقتول علیه‌آلاف تحیات ورب‌الارواح والعقول که فرموده‌است النفس‌مافوقها انیات صرفه و وجودات محضه چه این قسم از موجودات بمذاق آن حکیم بزرگ و فیلسوف سترك صرف وجود وعاری ازماهیت وموجبات شریت وهمچنین بمذاق صدر متالهه الاسلام علیه شآبیب رحمةالله الملك العلام که این انوار مکرمه و عقول قادسه را از مراتب‌الهیه وشئونات صمدانیه وسبحات وجهه‌ربانیه و خارج ازعالم وماسوی‌میداند شریریت بوجهی از وجوه دراین کارفرمایان نظام کل وهستی و فرمانروایان نشئات جود وحق پرستی متصور نمیباشد

ودوقسم دیگر (خیر کثیر وراجع حقیقی و خیر کثیر وراجع اضافی میباشد) بمشرب امام‌المشائین فقط درعجزوقاعده مخروط‌نور فیض مقدس که عالم طبیعت و دار ماده ومده وشهر دیجور مزاجست موجود است ودرسایر عوالم و نشئآت [illegible] مذکوره وجود ندارد .

چه این امور مرهون ماده و امکان ذاتی و استعدادی بمعنای اعم واخص و مقرون با قوه وعدم ذهنی وخارجی و نفس‌الامری میباشند و بدینجهت شرور قلیله و اعدام طفیفه که از لوازم نشئه کون و فساد ودار قوه و استعداد می باشد محفوف و ملفوف هستند .

Marfat.com

ولی از جهت بودن آن شرور قلیله بد لازم و ضربه لازبه خیرات کثیره ترك آن خیرات وعدم افاضه آن برکات ازجهت محفوفیت بشرور قلیله وبرخی ازعدمات در سنت حکمت واقتضای عدل و نصفت ورحمت شر کثیر و اقدام بآن برای حکیم علی‌الاطلاق وحی قدیر که رحمت او واسعه وباسطه درانفس وآفاق‌است برخلاف سنت حکمت و تدبیر و از حریم امکان بیرون و از حد جواز خارج است بعبارت واضحتر صدور شرور قلیله از مبدء خیرات بالذات مستحیل است .

ولی صدور آن ازمبدء خیرات و برکات بعرض و بتبع صدور خیرات کثیره جائز است وقادح درقاعده مزبوره (لزوم تشاکل بین علت ومعلول) نمیباشد چه ترك آن مستلزم ترك خیرات کثیره‌است‌وترك خیرات کثیره بواسطهٔ شرورطفیفه قلیله خودشر کثیراست وارتکاب آن ازحکیم‌علی الاطلاق‌ممتنع ببداهت واتفاقست‌و صدورسایراقسام‌شراز کثیر حقیقی‌واضافی‌وشرمحض‌اضافی‌وحقیقی‌ومتساوی‌الطرفین مطلقا چه بالذات وچه بالعرض باشد جایز نیست

چه شر محض حقیقی عدم محض است و عدم مطلق و محض حظی از وجود ندارد و صدور آن از خیر محض و مبدء کل خیرات و تمام برکات مستحیل است و صدور شر کثیر حقیقی واضافی ومتساوی‌الطرفین نیز ازجهت انکه مستلزم ترجیح مرجوح بر راجح و یا ترجیح احدالمتساویین بدون مرجح است نیزمستحیل میباشد

و چون دار وجود بمقتضای (و رحمتی وسعت کل شیئی) محفوف بخیرات و برکات کثیره است و جز شرور طفیفه واعدام قلیله که ازلوازم نشا کون و فساد و دار تعاند و تضاد است که نسبت آن بسایر عوالم نسبت قطره بدریا و ذره در بیدا ومتناهی بغیر متناهیست دردارتحقق موجودنمیباشد واین شرورقلیله نیز بتبع خیرات کثیره ازمبدء اعلی وحق‌تعالی صادر میگردد .

لذاچنانکه در سابق بآن اشعار گردیده احتیاج باثبات مبدء دیگری غیراز مبدء خیرات‌وذات‌ملکوتی آیات وجبروتی‌جهات ولاهوتی‌اسماء وصفات نورالانوار ومبدء هرظهور واظهارجلت‌عظمته وتعالی کبریائه نمیباشد و گفته شد که‌این‌مشرب حکیم‌عظیم ارسطاطالیس درذب‌شبهه مجوس‌وثنویه است امابنابرمشرب مستغرقین بحروحدت وراه پیمایان وادی‌وبیدای لایتناهان‌معرفت شرحقیقی‌دردارو‌جودمطلقا

Marfat.com

غیر موجود است.

چنانکه هزاردستان توحید وعندلیب خوش الحان گلستان تفرید و تجرید(شیخ شبستری در این باب فرموده وچه خوش سروده

شعر

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست
که هر چیزی بجای خویش نیکو است

چه هرموجودی بمقتضای ولکل وجهة هومولیها مظهر اسم خاصی ازاسماء الهیه وشأنی ازشئون ربانیه میباشد

وهرمظهری مطلوب ظاهرخود ومجلوب اواست وچون بقیاس بظاهردیگر ملائم وموافق با او نمیباشد.

مثل آنکه مظهراسم هادی ملائم با اسم مضل ومظهر آن نیست تصورشر میشود ونیز مصالح وحکم افعال و آثار الهی بمقتضای و ما اوتیتم من العلم الاقلیلا برای افهام قاصرین ومسجونین سجن طبیعت ودارماده وحجاب و کثرت غیر معلوم است نظره حمقا وعین حولا که مقصور بردیدن این عالم حسی است واز موجودات ماوراءالطبیعه بی خبراست شرمی بیند بااینکه درحقیقت شرنبوده ودرتحت هرنقمتی که بظاهر نقمت وشراست نعم غیرمتناهی وخیرات وبرکات لاتعد ولاتحصی نامتناهی را بمقتضای وان تعد وانعمت الله لاتحصوها دربردارد ودر او موجود است.

وچون همه چیز خیر وخوب است فکل من عندالله ولاموثر فی الوجود الاالله بهرحال شبهه ثنویه کبیت نسجته العنکبوت سست بنیاد وتار وپود و مبنای رخاوت بنیانش برباد است.

وغرض ازنقل آن دراین مقام دفع توهم وشبهه منکرین این اصل مستصحف البنیان وقاعده پرفائده یعنی لزوم مشاکلت بین علت ومعلول ومشابهت بین اثر وموثر از راه تمسك بشبهات واهیه این فرقه است وذکر آن دراین مقام طرداللباب بوده وادای حق آن برمبحث خیر وشراز علم ماقبل الطبیعه میباشد وندلکه کلام وختام مقام آنکه آیه مبار که قل کل یعمل علی شاکلته

Marfat.com

ببیان‌مذکور وتفصیل مسطور دلیل برعدم‌جواز صدور کثیر از واحدحقیقی ومویدقاعده کثیرالقائده الواحد لایصدرعنه الاالواحد است.

ویکی‌از دلائل مشعره برقاعده الواحد لایصدرعنه‌الی‌الواحد بنظر برخی‌از ارباب تحقیق سوره مبارکه توحید است

مقصودازمقام‌تفسیر سوره‌مبارکه که برحسب‌دلالت‌برخی ازاخبار آل‌عصمت وحکایت پاره ازآثار اهل‌بیت طهارت مشتمل برمعانی وحقایق‌دوثلث ازقرآن‌مجید وفرقان حمیداست نمیباشد

چه اولا بمقتضای فرمایش امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع علیه‌الاف الوف تحیات رب‌الصامت والناطق انما یعرف‌القرآن من‌خوطب به‌ادای حق تفسیر وتبیین معانی وحقایق مطویه در کتاب تدوینی‌الهی ازقدرت بشرناسوتی خارج بلکه باید انسان لاهوتی وآدم اول‌جبروتی صدر جریده ایجاد موجودات و اشرف ممکنات بعدازسید کائنات ومبدء ومنشاء کلام تکوینی الهی و مظهرصفات و اسماء نامتناهی وسیدبشروصدیق‌اکبر که درتفسیرسوره مبارکه سبع‌المثانی‌فرموده است لوشئت لاوقرت فی‌تفسیر ها سبعین بعیرامیری حقایق ومفسر دقایق این‌سوره مبارکه باشد .

وثانیاً مقصود ما دراین مقام فقط بیان کیفیت دلالت سوره مبارکه برقاعده مزبوره که برخی ازاعلام بآن استناد جسته است میباشد و بیان آن موقوف بتمهید یك مقدمه است وآن اینست که سلاك بیداء لایتناهی معرفت وغواصین بحربی‌پایان دانش و حکمت توحید را باعتبارات مختلفه تقسیمات کثیره نموده اند که انشاءالله تعالی ما در رساله وحدت وجودباندازه میسور آنچه‌را که مقدوربباشد بنظرقارئین این کرایس میرسانیم.

ودر این‌مقام فقط بذکرتقسیمی که مناسب بیان دلالت سوره‌مبارکه که‌برقاعده است بنحواختصاراقتصار مینمائیم

آن اینست که عرفاء بالله فنارا اولا بسه قسم تقسیم نموده فناء علمی‌وعرفانی که مقام ارباب علم‌الیقین است وفناء شهودی که مقام‌ارباب عین‌الیقین میباشد وفناء

Marfat.com

وجودی که مقام اصحاب حق‌الیقین است.

سپس هریك ازاین سه قسم را بچهار قسم ذاتی و صفاتی و افعالی و آثاری تقسیم نموده وتوحید را نیز برحسب اقسام فنا بچهار قسم تقسیم فرموده اند توحید ذاتی ـ توحید صفاتی ـتوحید افعالی ـ توحیدآثاری که باین چهار قسم بلبل بستان توحید معرفت‌وهزار دستان گلستان دانش وحکمت‌لسان‌الغیب قدس‌سره دراین‌شعر خود اشاره فرموده است :

من همان دم که وضو ساختم ازچشمه عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

توحید عرفانی ذاتی را که در قبال توحید عیانی ووجدانیست بوجوه عدیده تفسیر نموده اند.

وهمچنین توحید صفاتی وافعالی وآثاری‌را بوجوه کثیره تفسیر کرده‌اند که در رساله وحدتیه بآنها اشاره خواهد شد و در این مقام بیکوجه آن اشاره نموده و می گوئیم :

مراد به توحید عرفانی ذاتی آنست که در نظر سالك عارف درعالم هستی و دار وجود جز یك‌ذات واحده وحقیقت فارده که آن‌ذات تقدس آیات کروبی جهات حق‌تعالی ومبدء اعلی جلت عظمته و کبریائه است متجلی وظاهر نباشد واشیاء دیگر که بنظر خفافیش اوهام جلوه وظهور دارند اعدام صرفه و اباطیل محضه باشند و بوجه دیگر نمودبود و نمایش آن ذات ظاهره میباشند وقطع‌نظر از آن ذات تقدس آیات حظی ازظهور ووجود نداشته و ندارند .

فلاذات الاذات الله جل‌جلاله و لاهویت الاهویته وماسواء اعدام و لیسیات و اباطیل وتمویها .

شعر

الا کل‌شیئی ماخلاالله باطل　　و کل نعیم لا محالة زائل
ما عدمهائیم و هستیهانما　　تو وجود مطلق و هستی ما

ومقصود ازتوحیدعرفانی‌صفاتی آنست که درواقع و نفس‌الامر جزذات وصفات

Marfat.com

کمالیه واسما، جلالیه و جمالیه حق‌تعالی در دار وجود صفتی متحقق نمیباشد و آنچه ازصفات برای اغیار توهم میشود مضمحل درصفات قدوسی آیات حق‌تعالی وپرتوی از اشراقات نورجمال مبدا اعلی است.

ولاذات الاذاته ولاصفت الاصفاته‌و کل‌مایترای من‌الذوات مضمحلة فی‌ذاته و ظل‌ذاته و کل صفت‌مندکة فی‌صفاته وظل صفاته فلاقدرة‌الاقدرته ولاعلم‌الاعلمه ولا حیوة الاحیواته‌ولاارادة ولامشیة الاارادته ومشیته.

ومعنی توحید افعالی آنست که مرجع تمام افعال متکثره و ظهورات متفننه بیك جلوه وظهور وبیك فعل وتجلی و نور است که آن بمقتضای الله نورالسموات والارض نورجمال شمس حقیقت وجود وتجلی پرتو رخسار ووجه کریم‌نورالانوار جل کبریائه و تقدست اسمائه است.

ولافعل الافعله ولاظهور الاظهوره و کل مایترای من‌الافعال من‌مراتب فعله ونوره ودرجات تجلیه وظهوره

شعر

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود
یك فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

ومعنای توحید آثاری آنست که صفات وخصوصیات وآثار مترتبه برافعال‌در عین تکثر وتعدد مستند بجلوه واحده و اثر واحد است که همان اثر فیض مقدس‌و نفس رحمانی ونخستین‌جلوه حق‌تعالی‌است

بعبارة‌اخری‌همچنانکه‌اصل وجودباتکثریکه در نظرعمیاوان‌منکسة‌الرؤس وعیون‌احولان‌تایهة‌النفوس‌برای او درمراتب رفیعه ودرجات‌متکثره مترا آمیگردد درحقیقت منتهی بوجود واحدواصل فارداست.

همچنین صفات و افعال و آثار آن مراتب نیز به‌آن ذات و فیض مقدس او منتهی میشود.

چنانکه نسبت آن فعل بحق‌تعالی نسبت ظل‌بذی‌ظل وعکس بعاکس‌است

Marfat.com

ودرعین کثرت وحدت ودرعین وحدت کثرت ودر حقیقت لیس فی الدار غیره دیار هم چنین فعل واثری درد ار هستی جز فعل واثر اومشهود نبوده و نیست.

واین قسم ازفنا وتوحید فنای علمی وعرفانیست که درمقام علم الیقین برای سلاك حاصل میشود.

وفنا وتوحید شهودی ووجودی که درمقام عین الیقین وحق الیقین ومقام قرب نوافل وقرب فرائض وفناء عن الفنائین برای غیر محمدیین ص درمقام اوادنی برای محمدیین ص حاصل میگردد.

وذات وصفات وافعال وآثار عارف در ذات وصفات وافعال وآثار حق تعالی در نهایت سفر دوم از اسفار اربعه من الخلق الی الحق و من الحق الی الحق بالحق و ومن الحق الی الحق بالخلق ومن الحلق الی الحق بالحق فانی ومحو وطمس و محق میشود

پس شرح آن محتاج به بیان آخر ولسان دیگراست که در رساله وحدت وجود انشاءالله تعالی که متمم این رساله است آنرا بیان خواهیم نمود

پس از تمهید این مقدمه میگوئیم درسوره مبارکه قل هوالله احدالله الصمدالی آخر آیه باین چهار قسم توحید بلکه بافسم دیگر آن نیز اشاره شده است

چه مراد ازاحد احدمن جمیع الجهات وبسیط بتمام حیثیات یعنی چیزیست که از جمیع انحاء ترکیب و کثرت از کثرت بعدالذات و قبل الذات ومع الذات منزه و مبری باشد واز برای او ذاتا وصفتا وفعلا نائی متصور نگردد و نیز یکی ازمعانی صمد مقابل اجوف است

یعنی چیزی که از جمیع جهات امکانیه وازدواج و ترکیبات [illegible] بوده وآنچه را که امکان ذاتی وفقری بمقتضای کل ممکن زوج [illegible] از ترکیب وافتقار وتصور نائی برای او ایجاب مینماید عارض و بری باشد

ویکی ازمعانی آن نیز مقصود ومطلوب است که در این مقام مراد غایت کل شئی و نهایت مقصود ومطلوب بودن ذات کبریائی جهات حق تعالی برای هر ذره و ذره وشئی است و در نهایت وضوح میباشد که بتحقق احدیت و صمدیت بمعنای

Marfat.com

مذکور بدرن وحدت فعل وتجلی نخستین حق تعالی وصادراول بودن فیض مقدس و حقیقت محمدیه‌ص تحقق پذیر نیست .

بعبارة اخری معنای احد درمقام واحد بودن حق تعالی از حیث ذات وصفات وافعال وآثار وبساطت من جمیع الجهات والحیثیات میباشد واین معنی باوحدت صفاتی وافعالی وآثاری ملازم است.

چه هرگاه ذات مقدس او دارای صفات زائده برذات باشد ویا آنکه صفات مقدسه اومحیط برهرصفت ومبدء هر کمال و نعت نباشد مرکب ازدوجهت وجدانیه و فقدانیه خواهد شد چه بر تقدیر صفات زائده در حریم ذات فاقد آن صفات و کمالات میباشد.

وهمچنین درصورت عدم‌احاطه صفات کروبی آیات او بصفات امکانیه ونبودن صفات مزبوره اظلال وعکوس صفات قدسی آیات اوواجد واصل وتمام آنها نخواهد بود بر هر تقدیر متصف بجهت فقدانیه خواهدشد.

ونیز درصورتیکه دارای افعال متعدده که‌از حیث انتساب بذات مقدس‌اودر عرض هم‌باشند بوده‌باشد .

چون افعال متعدده متباینه اقتضای جهات متکثره متغایره را در ذات مبدء اعلی مینماید ببیانیکه درسابق مذکور شده لازم می آید که‌ذات مقدس‌او بسیط‌من جمیع الجهات وواحد بتمام حیثیات نباشد.

وبه‌نظیرهمین بیان صمدیت ذات قدسی آیات او بمعانی مزبوره نیزدلالت بر توحید افعالی وآثاری وجود مقدس او مینماید.

وبنابراین‌از آیه شریفه استفاده میگردد همچنانکه ذات حق‌تعالی متصف به احدیت ذاتیه وبساطت حقیقیه ووحدت صفاتیه وصمدیت مطلقه است باید بوحدت فعلی‌وآثاری نیز متصف‌باشد.

وچون بمقتضای مقدمات سالفه وحدت‌فعل ملازم باعدم امکان‌تکثر آن‌میباشد سوره مبارکه نیزموید وموکدقاعده مزبوره خواهد بود وهوالمطلوب.

دلیل نقلی‌دیگر که‌موید قاعده مزبوره‌است آیه مبارکه‌علم بالقلم‌است وبیان

Marfat.com

کیفیت دلالت آیه مبارکه براین قاعده محتاج به‌تمهید چندمقدمه میباشد.

مقدمه اول

گرچه بمقتضای العلم نور یقذفه‌الله فی‌قلب من‌یشاء تعلیم برحسب ظاهر افاضه اشراق نور علم ومعرفت ازجانب سنی‌الجوانب حق تعالی بقاطبه اشیاء میباشد لکن در مقام کنایه از افاضه نور وجود و اشراق هستی برقامت قوابل امکانیه و اعیان اکوانیه است.

چه از بیانات سالفه وتحقیقات سابقه ظاهر گردید که ما بالذات کمالات ذاتیه وجود ازعلم و قدرت وحیات و اراده ومشیت و نوریت وعشق ساری در ذراری و درای حقیقت وجوداست وحیث موجودیت هرچیز بعینه‌حیثیت‌اتصاف او بکمالات مذکوره است وآن کمالات بسریان آن‌حقیقت درهر شیئی بمقتضای وان من‌شیئی الا یسبح بحمده ولکن‌لا یفقهون تسبیحهم ساری وجاری میباشد وذکر تعلیم درآیه مبارکه ازقبیل ذکر لازم واراده ملزوم اشاره بافاضه نور وجود و کمالات او بر قاطبه موجودات وسریان آن کمالات بسریان‌آن حقیقت درهمه ممکنات‌خواهدبود چه ما بالذات لایزول الابزوال الذات است و نکته این تعمیر اشاره بآن است که قاطبه موجودات وجمله‌مخلوقات عارف بحق‌تعالی وصفات کمالیه وجمالیه و جلالیه اومیباشند چنانکه مولوی‌معنوی فرموده.

شعر

جمله ذرات عالم در نهان — باتومیگویند روزان وشبان
ماسمیعیم وبصیریم وخوشیم — باشمانامحرمان‌ما(خاموشیم)
نطق آب ونطق خاک ونطق گل — هست‌محسوس حواس اهل‌دل

ونیز مصلح‌الدین شیرازی فرموده:

خود نه زبان در دهان عارف مدهوش
حمد و ثنا می کنند که موی بر اعضاء

Marfat.com

جمله اجزاء در تحرك در سكون
ناطقان كانا اليه را جمون
ذكر تسبيحات اجزاء نهان
غلغلی افكنده اندر آسمان
آفرينش همه تسبيح خداوند دل است
دل ندارد كه ندارد به خداوند اقرار
كوه و دريا و درختان همه در تسبيحند
نه همه مدعيان فهم كنند اين اسرار
هر كه امروز نه بيند اثر و قدرت او
غالب آنست كه فرداش نه بيند ديدار
تا كی آخر چو بنفشه سر غفلت در پيش
حيف باشد كه تو در خوابی و نرگس بيدار
تا قيامت سخن اندر كرم و رحمت او
همه گويند و يكی گفته نيايد ز هزار
نعمتت بار خدايا ز عدد بيرون است
شكر انعام تو هرگز نكند شكرگذار

مقدمه دوم

در بيان اولين مخلوقات و نخستين صوادر از حق تعالی و مبداء اعلی از سيد كائنات خلاصه و صفه موجودات احاديث كثيره و روايات عديده رسيده در برخی فرموده است:

اول ماخلق الله العقل و در برخی ديگر: اول ماخلق الله اللوح در باره ديگر فرموده ؛ اول ماخلق درة بيضا و در روايت ديگر فرموده است: اول ماخلق الله القلم و در بعضی ديگر فرموده ؛ اول ماخلق الله نوری

Marfat.com

وما در آینده درشرح حدیث شریف اول ما خلق‌الله العقل خواهیم گفت که همه این عبارات تعبیر ازمعبر واحد وهمه این‌امور القاب یك ذات ویك نوراست که باعتبارات مختلفه از او تعبیرات مختلفه شده‌است واز قبیل عباراتناشتاوحسنك‌واحد و کل الی ذات‌الجمال یشیر میباشد.

وآن حقیقت عبارت ازفیض مقدس ونفس رحمانی وحقیقت محمدیه است که از آن حقیقت مقدسه ازجهت آنکه واسطه در تسطیر وترقیم‌کلمات الهیه و احرف وجودیه دردفتر وجود وسجل کون‌است.

همچنانکه قلم ظاهری واسطه درارقام و حروف لفظیه در دفتر کتابت است تعبیر بقلم‌شده است که دراسان عرفای‌بالله بدانجهت ازاو نیز بقلم اعلی‌تعبیر میگردد وبجهات دیگر که در آتیه (درشرح حدیث شریف‌اول‌ماخلق‌الله العقل) گفته خواهد شدازاو تعبیر بعقل‌ولوح ودره‌بیضا ونور گردیده است

مقدمه سوم

هرچند اول صوادر ونخستین تجلیات ذات لاهوتی آیات وجه روتی سمات نورالانوار تعالی شانه وتقدست اسمائه فیض منبسط وحقیقت محمدیه استولی اگر مقصود در آیه مبارکه فقط اشاره باول صوادر باشد باید فرموده باشد خلق االقلم یا علم القلم.

وچون فرموده علم‌بالقلم از آن مستفاد میشود که دراینجا مقصود ازاین تعبیر اشاره بچند مطلب بوده یکی اشاره بصادر اول بودن آن حقیقت مقدسه و دیگر اشاره بآنکه آن‌حقیقت بنفس ذات مجعول و در مقام اتصاف موجودیت محتاج به حیثیت تعلیلیه نمیباشد.

مطلب سوم اشاره بواسطه در فیض بودن‌آن حقیقت ومجعول گردیدن تمام موجودات وماهیات ممکنه بعین جعل است.

ونیز اشاره بآنکه بدون‌جعل وصدوراو جعل‌سایراشیاء از حیز امکان‌وجواز

Marfat.com

خارج‌است میباشد.

وهمچنین برسریان کمالات آن حقیقت درقاطبه مـوجودات و کافه ممکنات بشرحیکه درسابق گفته شد دلالت مینماید.

وچون یکی از اطلاقات مشیت فیض مقدس ورحمت رحمانیه است که از او درلسان غواصین بحر عرفان و حـکمت بمشیت فعلیه نیز تعبیر شده حـدیث شریف خلق‌الله‌الاشیاء بالمسیة والمشیته بنفسها اشاره بآن فیض ربانی و وحـدت آن فیض سبحانی وحدیت مزبور درحقیقت شارح ومفسر این‌آیه مبار که است

پس‌بحکم این مقدمات بضمیمه مقدمات سالفه معلوم میگردد که این‌آیه‌وافی هدایه بروحدت صادراول ونخستین‌انوار متجلیه وجه‌باقی بعدفنا کل‌شیی‌مبداء اعلی وحق‌تعالی دلالت مینماید.

وازطریق عدم امکان صدور کثرت عرضیه در مرتبه واحده از ذات تقـدس آیات او بحکم مقدمه ثالثه از چهار مقدمه که قبل‌از بیان ادله نقلیه مذکور گردید دلیل برمفاد قاعده الواحدنیز میباشد.

دلیل نقلی دیگر آیه مبار که ومن‌الماء کل شیئی‌حی و همچنین آیه شریفه و انزل من‌السماء مائافسالت اودیة بقدرها است

بیان کیفیت وچگونگی دلالت این‌دو آیه مبار که بر مقصود (تائید قاعـده الواحد) آنست که بمقتضای حدیث شریف‌آن القران ظهرا ولظهره بطنا الی‌سبعة ابطن اوالی‌سبعین بطن علماء ظاهر نظر بظهر آیه شریفه ماء را بر عنصر معروف که مایه‌حیات کیژی ازموجودات است حمل‌نموده‌اند.

ولی غواصین اقیانوس معرفت وسیـاحین بحرحکمت برحسب مستفادازبطن آیه مبار که‌آنرا بقرینه کل‌شیئی حی برفیض مقدس ونفس رحمانی یعنی مـاء وجود عام وهستی مطلق منبسط بر کل‌شیئی که تحقق وبقاء هرچیز بآنست حمل‌نموده‌اند اگر مراد ازماء عنصر معروف باشد حیات هرچیز منقوم باو نبوده وماده حیات‌هر چیز نمیباشد.

زیرا موجودات ماوراء الطبیعه که نسبت آنها بموجودات طبیعیه نسبت غیر

Marfat.com

متناهی به متناهی است حیات آنها متوقف برماء ظاهری نبوده و آنماء ماده حیات آنها نیست که باآنکه آیه شریفه دلالت دارد که ماده حیات هر چیز از مجردات و ومادیات وفلکیات وعنصریات و بسائط ومرکبات ماءاست.

پس برای اینکه تخصیص اکثر که درنزد علمای ادب و اصول ممنوع و غیر جایز است لازم نیاید باید ماء راهمان برماء معنوی یعنی فیض‌مقدس و نفس رحمانی حمل نمائیم.

وبرای رعایت وحدت سیاق بقرینه این آیه مبار که ماء واقع در آیـه شریفه دیگر (وانزلنا من‌لسماء ماءاً طهورا) نیز براین معنی‌حمل شود و گفته شود که‌مراد بسماء حضرت لاهوت وتعیین ثانی وبرزخیت ثانیه ومقام واحدیت وقاب قوسین‌است ومراد بماء فیض اقدس ومقدس است که از سماء این عالم نزول نموده و بـر ارض قوابل اعیان ثابته وحقایق امکانیه و موجودات عـالم جبروت و ملکوت و ناسوت منبسط شده وبرحسب اوعیه استعدادات بقدر قابلیات آنها متقدر وذومراتب ورفع الدرجات گردیده است

وبتابش این نور شمس حقیقت وجود طرد عدم ذاتی ولیسیت ماهوی‌ازهمه ممکنات گردیده ومایه‌حیات‌هرچیز که وجودخاص آنچیزاست‌بواسطه جلوه‌در خسار این نور ونورعلی‌نور بر آن افاضه شده‌است

و بعبارت دیگر چون اطلاق و عموم این فیض اطلاق سریانی وانبساطی و اضافه آن اشراقیه نوریه که طرف نور است میباشند ذیل آیه شریفه (فسالت اودته بقدر ها) اشاره بمراتب و درجاتی است که برای این ماء حیات ساری در دراری و ذراری درتسطیر وترقیم ارقام و جودیه و کلمات الهیه در فوس صعود و نزول‌وجود حاصل‌میشود وبه‌الوان زجاجات ماهیات وقوابل ممکنات‌متلون‌متکرر چنانکه مولوی فرموده:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

ملخص کلام آنکه از این دو آیه مبار که استفاده می‌شود و

نخستین تجلیات شمس‌الشموس عوالم وجودیه نورالانوار تعالی شانه‌وتقدست‌اسمائه یك چیز است که آن عبارت‌ازماء حیات ساری در ذراری ودراری فیض‌عام ووجود مطلق و رحمت واسعه آلهیه که منبسط بر هر شئی و شامل هر دره و قبی است می باشد .

و چون وحدت فیض و صادر نخستین بحکم مقدمات سالفه حاکی از عدم امکان تعدد ومکرر آنست .

این دوآیه شریفه نیز باین بیان موید قاعده مزبوره خواهد بود

دلیل نقلی دیگرآیه مبارکه لااله الاهو خالق کل شئی وآیه شریفه وخلق کل شئی وهو کل شئی علیم است.

تقریب استدلال بآیه مبارکه آنست که یکی‌ازمصادیق شیئی‌اعمال عباداست که بحکم دوآیه شریفه باید مخلوق حق‌تعالی باشد ومقصود ازخلق درآیه شریفه خلق بلاواسطه نیست .

چه هرگاه افعال عباد بلاواسطه مخلوق حق‌تعالی باشد مستلزم جبر خواهد خواهدبود که بمقتضای‌القدرته‌مجوس‌هذه‌الامه.

بنابرآنکه مراد به‌قدریه جبری باشد مذهب مجوس وثنویه‌است وبطلان‌آن مسلم است .

پس باید مراد از خلق درمقام خلق مع‌الواسطه اشیاء بافاضه فیض مقدس‌بر هرشئی و مجعول شدن هر وجود وموجود وصفات وافعال وآثار او بجعل‌آن‌فیض وبودن آن اول وصادر وظهور حق‌تعالی بوده باشد زیرادرصورتی میشود که‌خلق افعال وصفات وذوات وآثار موجودات رانسبت به‌مبدء اعلی وحق تعالی‌داد که‌همه آنهابجعل واحد مجعول وبه‌افاضه واحده وفیض واحد که همان وجود منبسط است مجعول ومفاض گردند.

چه نسبت این فیض بحکم بیانات سالفه بحق تعالی نسبت ربط صرف و فقر محض است و در عینی که صفات وافعال اشیاء بنحوحقیقت بدون‌شائبه مجاز مستندو منتسب بآنهاست.

Marfat.com

چون جعل آنها یعنی جعل این فیض عام ورحمت عامه حاصل میگردد می توان آنها را منتسب بحق نمائیم بلکه بمقتضای نظردقیق وفکر عمیق میتوان بدون شائبه مجاز وبنحو حقیقت آنهارا بحق وخلق هردو نسبت دهیم امانسبت بحق تعالی ازجهت آنکه فیض مزبور که مبدء هر تجلی وظهور و نوراست مابه ینظروفانی درمفیض مطلق وحق تعالی میباشد .

واز این جهت وساطت آن غیرمنظور وحکم آن ملغی وظاهر درهر شئی و ومتجلی در هر ذره وفی همان ذات کروبی جهات نورالانوار ومبداء المبادی جلت عظمته و رفعته است.

لکن نه از حیث تخوم حقیقت و کنه ذات بلکه از حیث اسماء وصفات وسبحات نوریه وجهیه ذات مقدس وآیات کروبی جهات او که در آیه مبار که سنریهم آیاتنافی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق) بآن اشاره شده است. چنانچه دراین شعر نیز بآن اشاره شده .

دل هرذره را که بشکافی　　آفتابیش در میان بینی

واما نسبت آنها بحق ازجهت آنست که بمقتضای لون الماء لون انائه قابلیت و خصوصیات ماهیات امکانیة وقوابل اعیانیه دخیل درتلون وتخصص این فیض و کیفیت ظهور ومحکومیت او باحکام شریه وعدمیه آنها میباشد و بدانجهت است که اسناد اعدام ونقایص وقبایح افعال بلاواسطه وبالذات بحق تعالی جایز نیست بلکه چنانکه درآیه شریفه وما اصابك من سیئة فمن نفسك بآن اشاره شده آن امور بالذات مستند بخود ممکنات خواهد بود.

ولی خیرات و برکات وحسنات که از آثار اولیه ذاتیه وجود مطلق و فیض مقدس است .

استناد آنها بحکم ما اصابك من حسنة فمن الله مستند بحق تعالی میباشد و مخاطب بخطاب کم در آیه هرچند برحسب ظاهر انسان است ولی آن من باب تغلیب است ودرمعنی کافه اشیاء بآن خطاب کروبی انتساب مخاطب هستند.

ومراد بلسان بطن آیه شریفه خلق مطلق آثار وافعال آنهااست

Marfat.com

چه هیچ موجودی بی‌اثر نیست وملخص کلام آنکه این آیه شریفه بتوحید سابق الذکر اشاره بامر بین‌امرین که مذهب حق است میباشد ودلالت آن بر این مسلك بشرحی که فوقاً اشاره شدمبنی برآنست که‌اول تجلی و نخستین‌صادر ازمبدء اعلی فیض مقدس وحقیقت محمدیه باشد که قابل تکرر و ثانی نیست و وحدت آن دلیل برعدم امکان تعدد و تکثر صادره اول است و بجهات سابق الذکر دلیل بر قاعده خواهد بود.

ودلیل نقلی دیگر که در تائید قاعده مزبوره بآن استناد شده آیه مبارکه ان ربکم الله‌الذی خلق‌السموات والارض فی‌ستةایام ثم‌استوی‌علی‌العرش است وبیان تقریب دلاله آن برقاعده سابق‌الذکر محتاج بتمهید چند مقدمه میباشد .

مقدمه اول

بحکم لیس عندربك صباح ولامساء چون‌ذات کرو بی‌جهات حق‌تعالی ومبدء اعلی منزه از ارجاس زمان ومکان ومجرد ازغواشیء وادناس ماده ومنزه از لوازم لاضرورت و امکان است.

وزان افعال بی مثال وبلاواسطه او وزان ذات قدسی آیات او میباشد یعنی دفعی وابداعی ومنزه از وقوع در شهور ولیالی وایام و سنین و اعوام و زمان و مکان است .

پس خلقت حق تعالی مرسموات ارضین را ابداع و اختراع است و زمانی نیست بعلاوه چون زمان بعقیده اکثر فلاسفه عظام وحکمای‌فخام مقدارحرکت‌است وقبل‌ازخلقت سموات وارض حرکتی که بشود زمان مقداراو باشد در بین نبوده تا مراد بایام مذکور درآیه ایام زمانی باشد . پس مراد ستته ایام در آیه شریفهٔ ایام زمانی نمیباشد .

Marfat.com

مقدمه دوم

خلق گاه اطلاق میشود و بآن مطلق ایجاد واخراج ممکن ازلیس بایس واز عدم و نیستی ذاتی یاسرمدی ودهری ویا زمانی بوجود وهستی اراده میگردد و گاه بآن مطلق تقدیر واختراع دروجود علمی اراده میشود

چنانکه در حدیث شریف خلق الله الاشیاء فی ظلمة ثم رش علیها من نوره باین معنی استعمال گردیده است

و گاه بآن مقابل امر یعنی ایجاد موجودات تدریجی وزمانی مسبوق بماده ومده یاایجاد مسبوق بماده فقط دون مده اراده میگردد .

مقدمه سوم

یوم در انظار عامه بر قوس النهار حرکت شمس ویا از باب تغلیب بر مجموع قوس اللیل وقوس النهار آن حرکت اطلاق میشود و آنرا یوم زمانی مینامند و در اصطلاح ارباب بصیرت واصحاب معرفت بر دو یوم که یکی ربوبی ومقدار آن الف سنة مماتعدون ودیگری یوم الهی ومقدار آن خمسین الف سنة مماتعدون است اطلاق می شود و این اطلاق از آیه مبارکه و ان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون و آیه وافی هدایه تعرج الملئکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه اقتباس گردیده است .

وبرای یوم ربوبی چنانکه برخی از اساطین فن عرفان فرموده دو اطلاق است گاه اطلاق میگردد

واز آن سیر بر شمس الشموس عوالم وجود در حضرات غیب وشهود یعنی حضرت هوت (حضرت احدیت) ولاهوت (حضرت واحدیت) وجبروت (عالم عقول) وملکوت (عالم نفوس کلیه وعالم مثال) وناسوت (عالم طبیعت) و کون جامع (انسان کامل) اراده شود که از جهت تمامیت عدد الف واشتمال آن بر مراتب چهار گانه اعداد و کلیه عالم نفوس وعالم مثال واسفلال وتمامیت این حضرات وعوالم ویا بلحاظ تشبیه و تقدیر فرضی و تطبیق سیر معنوی شمس حقیقت وجود در این عوالم و حضرات بر اعداد و شهور و

Marfat.com

ایام زمانی ومطابق نمودن سیرمعنوی آنرا درهریك از آن حضرات با هـزار سال زمانی ازهریك بیك‌یوم ربوبی تعبیر شده‌است.

وگاه اطلاق میگردد واز آن مدت دولت و سلطنت و ظهور اسمی از اسماء حسنی کلیه الهیه که مفاتیح غیب وجود ومصابیح نور شمس‌الشموس عوالم بطون‌و شهود ومنابیع بسط رحمت رحمانیه وجود هستند بمظهریت نبی ازانبیاء ورسولی‌از رسل‌اولی‌العزم واز زمان بعثت اوتا زمان بعثت رسول اولوالعزم دیگر درعالم‌ملك وحضرت شهادت و نشائه ناسوت اراده میشود

وچون اولوالعزم ازرسل بعقیده برخی برحسب دلالت عده از اخبار شش نفر میباشند وهریك مظهر یك‌اسم از آن اسماء کلیه الهیه اند که درتحت هراسمی نیز هزاراسماء ربوبی میباشند که سنه آن اسم هستند ازمدت دولت آن‌اسم وزمان بعثت مظهر او تازمان دولت اسم‌دیگر و زمان بعثت مظهراو بیك یوم ربوبی که بمقدارهزاریوم زمانی تقدیر وتنزیل‌شده‌است تعبیر گردیده وآنانکه عدداولوالعزم را پنج نفر برحسب روایات دیگر میدانند.

اول آنهارا نوح‌نبی علی‌نبینا وعلیه‌الصلوات والسلام وآخر آنهارا حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی و الثناء علیه آلاف التحیه قرار میدهنـد مدت بعثت آدم ابوالبشر علیه‌السلامرا تا زمان بعثت نوح ع نیز ازایام ربوبی شمرده‌اند که بضمیمه ایام انبیاء اولوالعزم ایام ربوبی شش‌یوم میشود

و ازبرای یوم‌الهی بفرموده عارف مزبور نیز دواطلاق میباشد ـ اول مقدار حرکت‌معنوی‌وسیرباطنی‌غیبی‌نیراعظم‌شمس‌الشموس‌الوهیت ومدت‌دولت وسلطنت اسم‌رب‌والله‌صفاتی‌درمجموع‌دوقوس‌صعود ونزول وجود یاقوس صعود وجودفقط . دوم مجموع‌هفت یوم ازایام دولت وسلطنت هفت‌اسم ازاسماء کلیه‌الهیه‌سبع‌المثانی بمظهریت‌هفت‌تن‌ازانبیاء که‌آخرآنهاخاتم‌انبیاء علیه‌آلاف‌التحیه والثناء است‌بضمیمه یوم سلطنت اسم ولی مطلق که یوم دولت اولیاء محمدین و خاتم آنها یعنی قائم و عائب‌آل محمد س صاحب العصروالزمان علیه آلاف تحیات الله‌الملك المنان ویوم ظهور ولایت ختمیه خاصه کلیه الهیه‌است وبلحاظ آنکه هریك از این ایام هفتگانه در معنی بواسطه اتحاد اسماء مزبوره ومظاهر آنها متحدهستند وهریك نیز مظهر

هزار اسم‌ازاسماء مقدسه الهی میباشند وحاصل‌ضرب آنها درهم چهل‌ونه هزاراست وبضمیمه یوم ختم ولایت که آنهم مظهر هزار اسم می باشد مجموع پنجاه هزار وکخمسین الف سنة میشود که مقدار یك یوم الهیست وبرخی یوم الهی را مجموع شش‌یوم ربوبی بضمیمه یوم‌الولایه که آنرا یوم سابع شمرده اند که پس از ضرب بجهات اشعاریه چهل ونه هزار میگردد وبانضمام یوم‌الرجعه مقدار مجموع یك‌یوم الهی و کخمسین الف سنة میشود قرار میدهند

واین تقریر دربیان یوم‌ربوبی والهی بعقیده‌برخی ازاساطین‌است ونگارنده در حواشی براسفار و شرح منظومه تأویلات دیگری برای آن دویوم ذکر نموده وشاید اقرب بقبول باشد و دراین مقام برای رعایت اختصار بذکر فرموده ایشان اقتصار نموده‌ایم و پس ازتمهید این‌مقدمه میگوئیم- برخی ازارباب بصیرت وائمه فن‌عرفان وحکمت سماوات و ارض‌را درآیه مبارکه بسماوات وارض ملکی ناسوتی حمل‌فرموده وخلق‌را نیز خلق تدریجی زمانی دانسته ونظر بآنکه فعل باری تعالی ابداعی وخارج اززمان ومکان است وبعلاوه بنا برآنکه زمان مقدار حرکت فلك باشد قبل ازخلق سماوات زمان موجودنبوده تامدت خلق‌آنها تدریجی زمانی باشد برای ذب این اشکال فرموده است چون بمقتضی حرکت جوهری جوهرسماوات و ارض متجدد بالذات ومتصرم بالجوهر است وچنین چیزی که ثبات آن درعین تجدد وبقاء آن در عین تصرم میباشد

و از بدو وجود آن تا ختم و نهایت آن مدت خلق وتکوین او خواهد بود بنابراین از بدو تجلی وظهور اسم‌اول ازشش‌اسم کلی الهی که ازمفاتیح غیب اسمائیه هستند تااسم‌آخر آن‌اسماء یعنی ازبدوایجاد وخلقت آسمانها وارضین تایوم‌تطوی- السماء کطی‌السجل للکتب و از زمان هبوط آدم ع تازمان بعثت خاتم انبیاء ص و زمان انتهاء شریعت مقدسه او بقیام قیامت مدت خلقت آسمان وارض است که در آن مدت بسته ایام تعبیر شده ومراد بآن یوم ربوبی بمعنی دوم است ولی بعقیده اکثر ارباب معرفت مراد سماوات و ارض درآیه مبارکه سماوات ارواح وارائی اشباح یعنی مطلق عوالم‌ملك وملکوت‌است که از جهت رفعت موجودات علویه وملکوتیه ازآنها بسماوات تعبیر میگردد و ازموجودات سفلیه و ناسوتیه بلحاظ تسفل وپستی آنها نسبت بموجودات ملکوتیه بارض تعبیر میشود و مراد بسته ایام ایام ربوبی

Marfat.com

بمعنی اول یعنی حضرات سته سابق الذکر است و مراد بخلق مطلق ایجاد اعم از ابداع وانشاء واختراع وتکوین است

و مقصود از بودن خلق موجودات در آن ایام سیرمعنوی نیر اعظم حقیقت وجود بسیردهری وسرمدی ونزول پرتو وجه باقی بعد فناء کل شی آن در آن حضرات بنحو ترتب و طولیت است یعنی اشاره بانطباق سیر معنوی باطنی غیبی آن حقیقت بر آن عوالم وحضرات ومواطن ونشات بطریق ترتب وتقدم وتأخردهری وسرمدی غیرزمانی وبودن هریك از آن حضرات عالم تام مستقل ویك یوم از ایام ربوبی سابق الذکر است

و ازبرای عرش نیز هرچند معانی عدیده ازقبیل مقام علم ربوبی و مقام و احدیت وقدرت وعرش جسمانی یعنی فلك اطلس وقلب انسان کامل مکمل یا مطلق وغیرآن مذکور گردیده ولی معنی مناسب بامقام بنا برآنکه مراد بسماوات وارض معنی سابق الذکر باشد حقیقت محمدیه وعقل اول وصادر نخستین است ومراد باستوای حق تعالی برآن واسطه در فیض بودن و مجرای بسط رحمت وجودیه و رحمانیه قراردادن آن میباشد وپس ازدانسته شدن این مقدمات میگوئیم چون ذات سنی الاسماء والصفات حق تعالی ومبداء اعلی واحد من جمیع الجهات وبسیط بتمام الحیثیات است

وبا این وصف کمالات ذاتیه واسماء وصفات قدسیه او غیر متناهی بلکه فوق مالایتناهی بمالایتناهی است.

وقاطبه این کمالات طالب ظهور وتجلی بنحو کثرت در وحدت هستند لذا ذات تقدس آیات او برای حفظ جهت وحدت و کثرت درظاهر ومظهر متجلی ومتجلی له ورعایت سنت حکمت ارائه آن آیات وظهور آن جلوات و اظهار آن کمالات و وخلق جمیع ممکنات واعیان ثابتات را که مجالی ومظاهر آن اسماء وصفات کروبی آیات میباشند.

بحکم ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها بنحو ترتب وبطریق طولیت ولحاظ الاشرف فالاشرف درشش یوم ربوبی که هر یوم کالف سنة مماتعدون است قرارداده یعنی در شش حضرت از حضرات شش گانه کلیه الهیه خود که هرمافوق در طول

Marfat.com

مادون وفاعل مابه‌الوجود آن دروجود خارجی میباشد مقرر فرموده است که هر یك از آن عوالم و حضرات و مجالی و نشآت‌عالم تام مستقل و مشتمل بر ظهورات نامعدود وجلوات نامتناهی است .

ودر عین کثرت بحکم‌السموات مطویات بیمینه دریمین‌الله ومرات اتم ومظهر اسم اعزاجل‌اکرم وصدرساقه ظهورات‌ونخستین‌مرائی وتجلیات یعنی حقیقت‌محمدیه وغایت اصلی ظهورات وانوار سرمدیه که وحدت او مشابه باوحدت قیوم مطلق و وجود صرف حق‌تعالی وحدت اطلاقی ظلی احاطی انبساطی است و درعین وحدت مظهر تمام کمالات ورابط بین‌کافه مجالی وحضرات واصل قاطبه کثرات امکانیه و اعیان اکوانیه‌است مطوی ومنطوی میباشند.

لذا آن‌نور پاك و مخاطب بخطاب کروبی انتساب لولاك را عـرش رحمت رحمانیه و رحیمیه ومستوای سبع‌المثانی ومفاتیح اول‌غیب صفاتیه واسمائیه ومستقر فیض‌الهی ومجرای موهبت ورحمت نامتناهی و واسطه درفیض خود قرارداده است واین‌است مرادازاستوای برعرش‌فسبحان من‌ربط‌الوحدة بالکثره والکثره بالوحدة وهومنزه عنهما وعن‌الجمع بینهما .

ماحصل آنکه ازمجموع آیه مبارکه مخصوصا جمله ذیل‌آن ـ ثـم استوی علی‌العرش که یکی ازمعانی آن قلب تقی‌نقی انسان‌کامل مکمل است ببیان مذکور وشرح مسطور مستفاد میگردد که‌صادر اول ونخستین‌مجلی ومظهر حقیقت‌محمدیه ونور مبین احمدی است ووحدت صادراول دلیل عدم‌امکان تعدد آن و مؤید قاعده الواحد خواهد بود .

آیه دیگر که موید قاعده مزبوره است آیه مبارکه بیده ملکوت کل شـی است چه مراد بید دراین آیه مبارکه برحسب تفسیر مفسرین قـدرت الهی و مظهر آنست ومظهر قدرت باری‌تعالی ومبدء اعلی برحسب شهادت اخبار کثیره نورمبین محمدی واول جلوه سرمدیست.

و مراد بملکوت هرشئی نحوه وجود خاص یا صورت ملکوتیه آن که فاعل مابه‌الوجودآنست‌ویا اسمی که‌آن‌شئی مظهر آن‌اسمست میباشد

Marfat.com

وبنابراین آیه شریفه دلیل جزمی قطعی بروحدت صادر اولست.

چه جز ذات کروبی جهات حق‌تعالی قاطبه اشیاء در کل شئی مندرج است و چیزی که ملکوت هرشئی یعنی وجود خاص یا صورت ملکوتی‌یا اسمی که‌آن شئی مظهر آن اسم‌است درید اوباشد جزصادر اول که مظهر تمام اسماء و بحکم النفس ومافوقها انیات محضه ووجودات صرفه وبسیط‌الحقیقه کل‌الاشیاء وجود او محیطبه قاطبه وجودات مادون‌است

و واسطه درافاضه فیض نسبت بتمام ممکنات میباشد نخواهدبود

پس بحکم منطوق ومفهوم آیه مبارکه آن‌صادر اول نیز واحد و غیر قابل تکرر است .

و وحدت وقابل تکرر نبودن آن چنانکه کرارا اشعار شده دلیل بر قاعده الواحدلا یصدرعنه الاالواحد خواهدبود .

آیه دیگرآیه مبارکه ولکل وجهة هومولیها است که برخی از مفسرین از عرفاباللّه ضمیر هومولیها را بانسان کامل محمدی (ص) ارجاع نموده از راه آنکه حقیقت مقدسه اوصادر اول وواسطه درفیض نسبت بقاطبه ممکنات‌است

وبنابراین تفسیر دلالت آیه مبارکه بر صادر اول بودن فیض مقدس و نفس رحمانی ودلالت آن بحکم مقدمات سالفه برصحت قاعده الواحد محتاج به‌بیان و تمهیدمقدمات نمیباشد.

ولی بنابرآنکه مرجع ضمیر ذات مقدس حق‌تعالی ومبدء اعلی باشد

تقریب استدلال به‌آیه مبارکه آنست که مراد بوجه‌ئیکه ازبرای هرچیزجز ذات حق‌تعالی ثابت ومحقق است که ذات قدسی آیات او قبله ومولی آن وجه است‌یااسمی‌است که آن شئی مظهرآن اسمست ویانحوه‌وجود خاص‌آن‌شئی است که قوام و تحقق و تذوت او باوست و بودن ذات کروبی جهات حق تعالی مولی هر چیز یا بآنستکه همهٔ اشیاء بلاواسطه از او صادر شود .

و یا بآنستکه صادر و مجعول اول او حقیقت محمدیه‌ص وفیض مقدس که او تمام واصل ومقوم‌کافه وجودات و مظهر اتم اسم اعظم الهی و مظاهر خاصه اسماء

Marfat.com

دیگر که‌سدنه اسم اعظم‌اند میباشد بوده باشد

وچون او ما به ینظروظل‌الله ونفس ربط وفقر وفانی محض درحق‌تعالی‌است وذات‌قدوسی‌آیات‌او بلاواسطه مولی‌اوست بعین مولی بودن آن ذات وجو بی‌جهات برای همهٔ آنها نیز مولی باشد .

شق اول برخلاف عقل ونقل است پس شق دوم حق وصحیح است .

وازوحدت صادراول بحکم مقدمات سالفه مطلوب ثابت میگردد آیه دیگر آیه‌مبارکه الله‌الذی احسن خلق کل شیئی الایه‌تقریب‌استدلال‌بآیه شریفه آنستکه‌مراد بشئی در آیه شریفه بمعنی المشیئی وجوده که ماهیت است نمیباشد

چه ماهیت بنظر قاطبه ارباب تحقیق مثار کثرت واختلاف ولیسیت وشریت است وآنچه منبع برکات وخیرات و معدن حسنات بلکه خیر محض ونیکوئی صرف است وجود بماهو وجود است یعنی شئی بمعنی المشئی نفسه بنفسه است و وجودات خاصه هم نظر بانکه ترکیب آنها با ماهیت اتحادیست بموجب سرایت حکم احد ـ المتحدین الی‌الاخر محکوم باحکام ماهیات ومظهر خواص قابلیات ومشوب شرور ونقصانات آنها میباشند .

ولی از حیث اضافه بحق تعالی توسط فیض مقدس و نفس رحمانی و اسقاط اضافه بماهیات بحکم التوحید اسقاط الاضافات جهت حسن وخیریت وبهاء ونوریت درآنها ظاهر وبرحکم ماهیات غالب وقاهر است .

پس باید مراد بتحسین خلق کل شئی بحیثیکه احسن از او غیر متصور باشد صادر اول بودن فیض‌مقدس و انبساط آن وجـود عام برقاطبه ماهیات وسعه رحمت رحمانیه برکافه موجودات بـاشد کـه فیض مزبور از جهت آنکه اضافه [illegible] نوریه و طرف‌آور وفانی در حق تعالی است بحسن ذات تقدس آ[illegible] و له احسن ازآن غیر متصوراست بحسن غیرمتناهی و بهاء خارج از حد وحصر لاسیماهی متصف می باشد و اشیاء دیگر بسبب او متصف باین احسنیت مطلقه و خیریت تامه کامله متصف میگردد .

وچون فیض مزبور واحد وقابل تکرر نیست وحدت او بحکم بیانات سالفه

دلیل برقاعدهٔ مزبوره است - وهوالمطلوب -

دلیل دیگر آیه الله نورالسموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح - المصباح فی زجاجة الزجاجه کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضی ولولم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لتوره من یشا و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شئی علیم

وتقریب دلالت آیه مبارکه برمطلوب آنستکه برخ کثیری ازارباب تحقیق و بصیرت و اصحاب معرفت مصباح و زجاجه و مشکوة وشجره مبارکه را برمقام احدیت و واحدیت وفیض اقدس ومقدس حمل نموده وصادر اول را بحکم این آیه مبارکه حقیقت محمدیه ص وفیض مقدس دانسته

و صدرالمتالهین و جمع دیگر ازمحققین درتقریب دلالت این آیه معجز پایه برامر مزبور بنا براین تفسیر تحقیقاتی فرموده که ما را مستغنی از شرح و توضیح نموده لذا صوناً اللکلام من الاطاله باین مقداراقتصار میورزیم.

ومنجمله ازادله نقلیه که برخی برای اثبات قاعده مزبوره بآن استناد جسته آیه مبارکه انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون است .

و تقریب استدلال بآیه شریفه محتاج بتمهید چند مقدمه ست که ببرخی در سابق اشعار شده ونظر بانکه تکرارآنها برای تذکار خالی ازفایده نمیباشد بذکر آنها بضمیمه مقدمات دیگر که مذکور نگردیده مبادرت میورزیم .

مقدمه اول

ارباب خرد و اسلاء عقل و اصحاب دانش و بینش مطلق طلب و امر بمعنی طلب را بوجهی بدوقسم تقسیم فرموده‌اند طلب و امر تشریعی که از آن بهدایت تشریعیه نیز تعبیر می نمایند وطلب وامر تکوینی که ازآن بهدایت تکوینی تعبیر می کنند .

وقسم اول عبارت ازاحکام وتکالیفی است که ازجانب سنی الجوانب حق تعالی و مبدء اعلی توسط حمله وحی الهی یعنی انبیاء و رسل و پیشوایان کل برای هدایت

بشر براه خیر وشر وارائه طریق رشاد وسبیل سداد و حفظ نظام کل ازاختلال وفساد وتکمیل ناقصین وتنبیه غافلین ورفض عوائق وهجر علائق واستخلاص از غـواسق عالم ظلمانی ونیل بکمالات روحانی ولذایذ جاودانی وتخلق باخلاق ربانی و بالجمله تنظیم نظام معاش ومعاد خلایق وتکمیل جنبه ملکی وملکوتی نوع انسان باشخاصی که قابل وضع ورفع قلم وضع وتکلیف هستند تبلیغ میگردد وانبیاء ورسل از جهتی که واسطه این تکمیل وتبلیغ میباشند بمنصب تشریع اختصاص دارند وهدات تشریعی نامیده میشوند .

و اولیاء که فقط دارای جنبه ولایت بوده و از نبوت و رسالت حظی ندارند در این جهت با انبیاء و رسل شراکت نداشته وبهدات تشریعی باین معنی نامیده نمی شوند ــ

وچون منظور ازاین احکام ومقصود ازاین تشریع آنست که انسان بطوع واختیار آنهارا اطاعت نماید وبراه صلاح وثواب هدایت شود وبثواب واجر آجل و کمال عاجل نائل گردد ـ

لذا موافقت ومخالفت آن احکام وتکالیف با مطلوب و مراد تشریعی آمـر مو کول باختیار واراده مکلف است.

وبدینجهت از مامور به قابل تخلف میباشد .

واین تخلف مستلزم نقصان قدرت واراده آمر قادر مطلق وفعال مایشاء مانند ذات مقدس حق تعالی نمیباشد .

چه اراده ذاتیه ومشیت حتمیه وجود مقدس او تعلق گرفته که عباد در اطاعت اوامر مختار باشند وبطوع واختیار آنرا امتثال نمایند تا بغایت مطلوبه و مقصـد منظوره از آن تکالیف نایل شوند و اگر باجبار و کره آنهارا امتثال نمایند نقض غرض خواهدشد

و نقض غرض در حق حکیم علی الاطلاق از حریم امکان خارج و مستحیل میباشد مگر آنکه طبع برخی از تکالیف تقاضا نماید که صوتاللحمی و برای رعایت عدم اختلال انتظام عالم کبیر وجلوگیری ازهرج ومرج و فساد نظام وجود بـرای

Marfat.com

تخلف از برخی از تکالیف مانند شرب خمر وزنا ولواط وامتناع از تادیه حقوق واجبه ونحو آنها عقوباتی معین شود و آنهم فی الحقیقه بامورد کلام یعنی لزوم رعایت حفظ اختیار انام دراصل تکلیف منافی نمیباشد.

ونظر باینکه بمقتضای کلام معجز بدایت وختام ملك علام ولکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجامرجع این تکالیف بتشریع احکام وجعل شریعت وطریقت است از آنها باوامر تشریعی و بلحاظ اتحادطلب با اراده باراده وطلب تشریعی نیز تعبیر مینمایند ومرادبقسم دوم یعنی طلب وامرتکوینی) اخراج ماهیات قابله واعیان ثابته از حدخفا واستتار ذاتی غیبی احدی بسرحد ظهور علمی وازمرتبه ظهور علمی بسرحد وجود خارجی یعنی تنور آنها بنور فیض اقدس ونور علی نور فیض مقدس میباشد.

بعبارت دیگر اخراج آنها از مرتبه تعین اول و مقام احدیت ذاتیه و کنز مخفی ومحبوبیت بمقام واحدیت وتعین ثانی بفیض اقدس واخراج آنها ازحدظهور علمی بوجود خارجی ومقام فاحببت ان اعرف ومحبیت بفیض مقدس است.

وبتقریب دیگر اخراج ذوات امکانیه و حقایق اکوانیه از کتم عدم ونیستی بسرحد وجود وهستی بخرق حجاب لیسیت و فلق ظلمت نابودی بافاضه نور وجود برآن حقایق است

وچون بمقتضای کلام معجز انتظام امام الموحدین سرالانبیاء والمرسلین مبید الکتائب ومظهر العجائب ومظهر الغرائب علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه انما کلامه فعله.

اول کلمه‌ای که شق اسماع اعیان ثابتات وماهیات قابلات رانموده وآنهارابنور هستی منور ساخته کلمه کن وجودیه می باشد و مرجع آن امر به تکوین و ایجاد اشیاء است.

لذا ازامر مزبور ونور علی نور بامر وطلب تکوینی تعبیر شده است

وازجهت آنکه آن تجلی ایجادی وامر وطلب تکوینی و کوکب دری الهی برحسب استدعا ولسان ذات و استعداد اعیان ثابته و قوابل امکانیه از مطلع شمس هویت وازل الازال حضرت احدیت طالع گردیده و بمنصه بروز و ظهور رسیده

Marfat.com

ولسان ذات واستعداد از بین السنه خمسه یاثمانیه مستجاب وغیرقابل رداست

وبعلاوه بموجب قاعده مقرره الشئی مالم یجب لم یوجد تاسد جمیع انحاء عدم ولیسیت معلول نگردد . از طرف علت بحلیه وجود وزینت هستی متحلی نمیشود وفاعل درمقام تام الفاعلیه و قابل تام القابلیه است .

لذا این امر تکوینی که بحکم اتحاد وجود وایجاد بامامور به ذاتا و وجوداً متحد است ازمامور به قابل تخلف نمیباشد

و بتقریب دیگر چون اراده و اختیار مکلف در آن امر دخالت ندارد بلکه برحسب استعداد وقابلیت اشیاء بمقتضای العطیات علی حسب القابلیات صادر می گردد .

لذا ازمامور به تخلف نمی نماید ومثل قسم اول که اطاعت وامتثال آن مو کول باراده واختیار انسانی باشد نیست.

ازاینجاست که ملك علام در کلام معجز نظام خود فرموده است انما امره اذا ارادشیأ ان یقول له کن فیکون .

یعنی مجرداراده سنیه مابرای صدور خطاب تکوینی وتکون مامور به کافیست وازمامور به قابل تخلف نبوده ونیست .

وچون بموجب قاعده مسلمه لزوم تحقق مناسبت وسنخیت بین فاعل و قابل وانغمار موجودات مادیه درظلمت ماده وطبیعت بین آنها وبین مبداء اعلا وحق متعال که درنهایت تجرد وتنزه ازملابس امکانیه و نوافص اکوانیه است مناسبت وجوئی حاصل نیست.

لذا انبیاء واولیاء که دارای دوجنبه تجردوتعلق یعنی بال در بال و سنخیت و عدم سنخیت عالم امر وخلق هستند.

درهر عصری علاوه برآنکه واسطه در هدایت تشریعی میباشند در هدایت تکوینی یعنی در اخذ فیض وجود ازمبداء هرخیر وجود وایصال آن بذوات قابله و واعیان مستعده نیزوساطت مینمایند

Marfat.com

واین اخذ وایصال راهدایت تکوینی مینامند واولیاء با انبیاء در این منصب مشارکت دارند.

ولی چنانکه سابقا اشعار گردید هرگاه ولی فقط دارای جنبه ولایت و از اسفار اربعه واجد دوسفر یاسه سفر بوده باشد واز سفر رابع اورانصیبی نباشد در هدایت تشریعیه بانبی ورسول شرکتی نخواهدداشت فقط درهدایت تکوینیه‌مشترك میباشند وبآنها باین لحاظ هدات تکوینی میگویند وازآن صرف‌انبـآء از معارف الهیه و حکم ربانیه اراده میکنند.

وباین معنی ازآن به نبوت تعریفیه نیز تعبیر مینمایند و چون هـر موجودی باندازه مرتبه وجود و کمال آن‌دارای حظ وبهره ازاین نبوت میباشد

چه‌هر موجودی بلسان ذات و استعداد و حال منبآء از معارف و کمالات حضرت مالك الملك والملکوت است و برای اشاره باین مطلب برخی از محققین فرموده اند :

کل‌معلول بلسان معلولیته‌یشهد علی‌علته بجاعلیته وقیومیته بلکه بنظر دقیق قاطبه موجودات بلسان قال‌وحال مسبح وحامد مبدٔاء اعلا وحق‌تعالی هستند.

چنانکه درآیه شریفه ان من شئی‌الا یسبح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم باین معنی اشاره شده است.

لذا باین نظر قاطبه موجودات دارای‌بهرهٔازهدایت‌ونبوت‌تعریفی‌خواهندبود

مقدمه دوم

ارباب تحقیق شیئیت را باعتباری بدوقسم تقسیم کرده‌اند .

شیئیت وجودی وشیئیت ماهوی ومفهومی

شیئیت وجودی عبارت ازملاك تحقق نفس‌الامری ومناط منشائیت وآثار واقعی وتذوت کافه موجودات است.

بعبارت دیگر چیزی است که از حاق ذات و نخوم حقیقت او بدون حیثیت تقییدیه موجودیت انتزاع شود و در انتزاع و حمل موجودیت بر تقدیر امکان و معلولیت بغیر از علت و حیثیت تعلیلیه بشئی دیگر محتاج نباشد و شیئیت مفهومی عبارت از شیئیت مفاهیم و معانی ذهنیه است که وجود و موجودیت در تصویر آنها زیادت دارد و خارج است.

و بعبارت دیگر چیزی است که در حدذات متصف بوجود و عدم نبوده و وجود و عدم از حاق ذات او خارج باشد و در اتصاف به موجودیت و حمل وجود بر او بر تقدیری که محکی عنه او از موجودات واقعیه و نفس الامریه باشد محتاج به حیثیت تعلیلیه و تقییدیه هردو باشد

شیئیت مفهومی هرچند بر حسب لحاظ مقابل شیئیت وجودی است لکن بر حسب تحقق هر شیئیت مفهومی باعتبار وجود ذهنی و تحقق در مدارک و اذهان عالیه و سافله مشمول شیئیت وجودی بوده و از سعهٔ نور وجود خارج نمی باشد

چه مفاهیم و صور ذهنیه طراً و کلا از مراتب وجود ذهنی که یکدسته از وجود است میباشند.

و از اینجا است که عرفای شامخین فرموده اند الاعیان الثابته وجودات خاصهٔ علمیه ...

ولی نظر بآنکه مفاهیم و ماهیات در وجود ذهنی وجود خاص خود که مشاء و مظهر آثار آنهاست موجود نیستند

لذا در مورد دیگر فرموده اند الاعیان الثابته ماشمت رائحة الوجود اصلا و مرادشان باین وجود وجود خاص نفس الامری خارجی آن اعیان است که مقام خاصه آنها میباشد

چه آن غواصین بحر معرفت و سیاحین بیدای لایتناهی حق مکرر و صریحا از وجود ذهنی به ثبوت و از تحقق خارجی بوجود تعبیر مینمایند.

و نیز نظر بآنکه صور علمیه و معانی و مفاهیم ذهنیه وجود خاص خارجی و جعل وجودی موجود نمیباشند.

Marfat.com

وظهور آنها درمرتبه واحدیت بتبع اسماء وصفات الهیه است واز مرتبه احدیت فقط تاخر ذاتی ورتبی دارند درمحل دیگر فرموده اند الاعیان الثابته لامجعولة بلا مجعولیة الذات والاسماء والصفات

وبنابر این بین این کلمات تهافت وتخالفی نبوده ونیست چنانکه بلحاظ آنکه اعیان مزبوره بفیض اقدس ازحضرت احدیت ومکمن خفا واستتار غیبی ذاتی بمنصه ظهور علمی ظاهر میشوند فرموده اند و القابل من فیضه الاقدس.

بهرحال چوق بمقتضی الماهیته من حیث هی لیست الاهی - ماهیات در تخوم ذات وحریم حقیقت فاقد هستی ومتصف بامکان ولاضرورت ولیسیت ذاتی میباشند در اتصاف بموجودیت بحیثیت تعلیلیه وتقییدیه محتاج وقابل اتصاف بوجود وعدم هردو هستند بخلاف وجود که چون ما بالذات موجودیت است برتقدیر امکان فقری دفعاللدور والتسلسل درحمل موجودیت براو فقط محتاج بحیثیت تعلیلیه است و قابل اتصاف بموجودیت و معدودیت بنحوی که ماهیات قابل اتصاف بآن دو میباشند نمیباشند .

لذا ارباب تحقیق واصحاب نظردقیق قائل باصالت وجوددر تحقق ومجعولیت شده ومبدء اثر واثر بالذات مبدء را وجود میدانند نه ماهیت -

ولی نظر بآنکه ماهیت بتبع وجود موجود وبجعل بالذات بسیط اوبالعرض مجعول میباشند -

یعنی بعین جعل بسیط بالذات وجود جعل ترکیبی وجودو جعل بسیط وترکیبی ماهیت واتصاف بالعرض محقق میگردد - میتوان جعل وایجاد ماهیات را بعلت موجبه وجود مستند نمود.

وبنابراین مقدمه میتوان گفت که مراد بشیی واقع درآیه شریفه (انما امره اذااردشیئاالایه) اعم ازشیئیت وجودی و شیئیت ماهویست -

چنانکه درحدیث شریف خلق الله الاشیاء بالمشیة والمشیة بنفسهااشاره باین امر شده است وحاکی ازآنستکه فیض مقدس ونور منبسط ومشیت ساریه وفعلیه الهیه بذاتها موجود ومجعول و بعرض وجود و جعل او ماهیات امکانیه موجود و مجعول

می باشد —

و بعبارت اخری مراد بشیی در آیه شریفه اعم از مشیئی نفسه و مشیئی وجوده است النهایه تکون وجود خاص بسبب خطاب کن و کلمه تکوینیه بالذات و تکون ماهیت در نتیجه این خطاب بالعرض میباشد.

مقدمه سوم

اراده در ممکنات بنظر برخی صفتی است که مخصص مرطرف یکی ازمقدورین باشد و بنظر برخ دیگر اراده اعتقاد نفع و کراهت اعتقاد ضرر است و بنظر عده اراده میلیست که تابع اعتقاد نفع و کراهت میلیست که تابع اعتقاد ضرر باشد یعنی شوقیست که مفسر بتوقان نفس است

و بعقیده جمعی اراده شوق موکد متعقب بحصول مراد یعنی قصد متعقب بجزم متعقب بشوق میباشد

و بعبارت دیگر اجماع و تصمیم عزم یعنی میل اختیاریست و شوق میل طبیعی میباشد.

و بمسلك برخ دیگر کیفیت نفسانیه است که منشاء فعل اختیاری میشود و مغایر با شوق بمعنی توقان نفس است و بنظر طایفه عبارت از داعی است که متعلق بفعل فعل است.

وهریك ازاین فرق برای اثبات مدعی خود بدلائلی متمسك شده که در محل خود مذکور ودر کتب مفصله فلسفیه مسطوراست.

وبنظر با نکه دراین مقام احتیاجی بذکر آنها نیست از ذکر آن صرف مینمائیم وبزکر آنچه مورد حاجت است میپردازیم و آن اینکه حق تعالی ومبدء اعلی بعقیده مسلمین که حق مالی را قسمه سبحانه متعلق بفعل بالقصد میدانند عبارت از داعی و قصد رانده در ذات کبریای آنست و قسمی حق او می باشد —

Marfat.com

و بنظر طبیعیین خذلهم الله که مبداء عالم راطبیعت یادهر میدانند فاعل بالطبع وفاقد اراده است .

و بعقیدهٔ حکماء بارعین و فلاسفه الهین که باری تعالی را فاعل بالعنایه میدانند اراده در ذات مقدسش عبارت ازداعی است که آن عین علم جمعی فعلی کمالی عنائی تفصیلی حق تعالی بنظام احسن اتقن اکمل کل وجود و بفساد و صلاح و خیر و شر را فعال است و بوجهی عبارت از عشق ذات مقدس او بذات خود که مبدء کل نظام خیر است از آن حیث که مبدء آن نظام کل وموجب عشق بآن بالعرض است میباشد

ودرنزد حکماء اشراق که حق تعالی را فاعل بالرضا میدانند عبارت از کونه محبوبا ومرضیا لذاته بذاته ومبتهجا بکمالات ذاته و بافعاله والرضا بآثار ذاته بتبع ابتهاجه ورضائه بذاته است و بوجه دیگر کونه نوراً لذاته وغیره یعنی عین علم ذاته بذاته وعلم حضوری اشراقی نوری او بکل شئی و هر ذره وفئی است .

و درنظر ارباب کشف وشهود واصحاب جنت موعود که حق تعالی را فاعل بالتجلی میدانندعبارت ازمحبیت ومحبوبیت ذاتیه وصفاتیه وافعالیه و عشق و ابتهاج ذات بذات که مستلزم ابتهاج وعشق بآثار ذات و اظهار آنها از مکمن افول و خفاء بمجلی ظهور وجلا و استجلاء است میباشد .

و بعبارت دیگر در مرتبه تعین اول و حضرت احدیت ومقام حقیقةالحقایق و جمع الجمع اراده الهیه عین علم قضائی اجمالی درحاق کشف تفصیلی ورؤیة المفصل مجملا یعنی ظهوره بذاته لذاته است .

و درمرتبه واحدیت ومقام جمع و تعین ثانی عین علم تفصیلی الهی باسمائه و صفاته وصور اسمائه وصفاته که عبارت ازاعیان ثابته است یعنی رؤیة المفصل مفصلا بالتفصیل العلمی میباشد .

و درمقام وجود وایجاد خارجی عین فیض مقدس و نفس رحمانی ومشیت فعلیه و حق مخلوق به وحیات و رحمت ساریه در دراری وذراریست وبنظر اکثر ارباب درایت واصحاب فهم و کیاست مشیت با اراده متحد است .

و بنظر برخی مشیت اعم ازاراده است چه بفرموده ان بعض مشیت بایجاد

Marfat.com

معدوم و اعدام موجود هر دو تعلق می گیرد و اراده فقط در مـورد ایجاد معدوم استعمال می شود .

و ارباب تحقیق و اصحاب نظر دقیق بر حسب تقسیم محبت و عشق بذاتی و صفانی وافعالی و آثاری اراده سنیه حق تعالی را نیز باراده ذاتیه و صفانیه و افعالیه وآثاریه تقسیم نموده و برخی صفانیه را درذاتیه و آثاریه را درافعالیه مندرج دانسته وآنرا بدوقسم ذاتیه وافعالیه تقسیم نموده‌اند - وللناس فیما یعشقون مذاهب .

وارده ذاتیه که عبارت ازداعی یاابتهاج ذات بذات ومحبت وعشق بذات وآثار ذات یاعلم اجمالی درعین کشف تفصیلی و نحوآن ازحقایق سابق الذکر است بعقیده قاطبه ارباب تحقیق عین ذات وغیر زائد برذات است .

ولی اراده افعالیه و آثاریه که عبارت از فیض مقدس ونفس رحمانی و حق مخلوق به ورحمت واسعهٔ الهیه است باعتبار تعلق و اتحاد با مراد مغایر و متاخر از ذات وحادث بحدوث ذاتی یا سرمدی میباشد .

و از اینجاست که در حدیث مشهور خلق الله الاشیاء بالمشیه والمشیة بنفسها نسبت مخلوقیت بمشیت داده شده وهمچنین اخبار کثیر متظافره از اهل بیت عصمت وسلاله طهارت بر حدوث اراده وارد گردیده .

چه مراد بمشیت واراده درهمه این احادیث و اخبار مشیت و اراده [illegible] که حدوث سرمدی و ذاتی آن باعتباریکه گفته شد [illegible] وفلاسفه وخاص میباشد .

و برای روشن شدن اینمطلب ومعلوم گردیدن فرق بین اراده ذاتیه وصفه وفعلیه ازتمهید یک مقدمه ناگزیر می باشد .

وآن آنستکه در فصول ماضیه و ابواب سابقه گفته شد [illegible] و مبداء اعلی تقدست اسمائه و جلت عظمته و کبریائه در [illegible] شهود واصحاب درایت ومعرفت وجود لاشرط مقسمی و شیئی مطلق [illegible] اسمیهایی که از او بحق الوجود و بصرف الوجود والهو و غیب الهویه [illegible] وعلماء مغرب ومقام لا اسماء و لا رسماء ولا حق ولا وصف و نحوآن [illegible]

Marfat.com

تعبیر می نمایندمیباشد .

ودراینمقام شامخ مهیب که افهام ذوی‌الافهامرا صرعی وعقول ذوی‌العقول‌را حیاراقرارداده تعین واسم و رسم وصفت ونعت مطلقا ملحوظ نیست بلکه از قاطبهٔ تعینات واسماء و رسوم وکافه نعوت و صفات و جمیع معانی تصوریه و مفاهیم ذهنیه عاری و بریست و نیل بآن مقام بی نشان و نام ومعرفت واکتناه آن جز برای ذات وجوبی جهات او چنانکه در کتاب تدوینی قرآنی خود فرموده و یحذر کم‌الله نفسه متعذرالحصول وممتنع الوصول است و در وصف او گفته شده :

شعر

عنقا شکار کس نشوددانه بازچین کینجا همیشه باد بدست است دام را

بلکه غایت مبتغی واصفین حلیه جمال عدیم‌المثالش رب زدنی فیك تحیراً و منتهی ایمان وایقان مصطفوین باریافتگان بارگاه رفعت وعظمت پناهش تعلم مافی نفسی ولا اعلم ما فی نفسك نهایت عرفان مقربین درگاه کروبی دستگاه و وجوبی جاهش ماعرفناك حق‌معرفتك وماعبدناك حق‌عبادتك است یعنی اظهارعجز ازمعرفت وقصور در ادای حق عبادت وخدمتش می باشد ولسان حال هزاردستان و بلبلان گلستان ارم جنت ذات وصفاتش ترنم باین مقالست :

ای برتر ازخیال وقیاس و گمان ووهم واز هرچه گفته‌اند شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و بآخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

ولی نظر بانکه بموجب قواعد کثیرة النتایج والفوائد از قبیل کل مجرد عقل و عاقل و معقول لذاته و بودن صرف وجود صرف کمال کل وجود و امتناع بودن معطی کل کمال فاقد آن کمال و مساوق بودن وجوب وجود بالذات با وجوب من جمیع‌الجهات والحیثیات ودلالت اتقان صنع برعلم صانع بودن صرف النور ظاهراً بذاته ومظهرالغیره المستلزم لکونه عالما بذاته و بغیره وغیر ذلك از قواعدیکه در کتب اساطین فن حکمت و خراطین علم تصوف و معرفت مسطور و در السنه و افواهشان مذکوراست ذات تقدس‌آیات وحقیقت متعالی صفاتش بذاته ولذاته شاهد ذات وعالم بذات‌لاهوتی صفات‌خود میباشد .

Marfat.com

بین لحاظ درمرتبه تالیه آن اطلاق ولاتعین فقط بیاك تعین كه از آن بتعین
اول و بحتدالتعینات تعبیر میشود و آن عبارت از وحدت حقه حقیقیه ساریه جمیع
اعتبارات و تالیه جمیع نسب و اضافات غیر کونه انفسه نحسب واعتبار علمه بنفسه لنفسه
است متعین میگردد که از برای آن تعین نیز القاب مختلفه از قبیل حضرت غیب الجمع
والوجود و برزخ البرازخ الکبری و حقیقة الحقایق و معنای اولی واحدیت لاشرط و
جمع الجمع و نحو آنها که مرجع همه بشئی واحد و اصل فاذا است ذکر نموده اند

ودراین مرتبه شامخه وموطن رفیع اعلی مفاتیح غیب و اسماء ذاتیه سر سبل
اطلاق صرف مطلق اعم از حقیقی و نسبی ووجودی ومفهومی وعلمی وعینی ظاهر و
ملحوظ میشوند وجمیع صفات و کمالات دراین مقام بوحدت ذاتیه بسیطه کرهی
آیات متحدهستند و کثرت مطلق منتفیست .

ولی چون ذات لاهوتی صفات وجودی چه بسا غیب ومبهم جمیع اسماء و علوم
بسیط الحقیقة کل الاشیاء اصل و همه فی حقیقته موجودات است وعلم [illegible]
تامه مستلزم علم معلول ومسبب است ومعرفت اصل و همه و حقیقت [illegible]
معرفت فرع و رقیقه است و کون اشیاء وزانی فیه و لنفسه مستلزم [illegible]
مظهر الغیره میباشد

لذا در غیب ذات حق تعالی شأنه قبوسی [illegible] خود ع [illegible]
اسماء وصفات وجمیع کمالات وکمالیات ومجالی و [illegible]
ومشاعر السمعت ومکاشر لاشرف مطوی ومنطوی [illegible]
دراین شهود تمام شئون خود از ولا وشرو جود تا [illegible]
ومفصل درمجمل ، مجمل وجودی ووحدت و [illegible]
کثیره الا احصاها .

وبوجه [illegible]
وعروف واوراق آن [illegible]
مشاهده میفرماید [illegible]
المفصل مجملا [illegible]

وبحفظ آلهه [illegible]

Marfat.com

محقق است از آن بعلم اجمالی درعین کشف تفصیلی تعبیر مینمایند.

ونظر بآنکه حق تعالی ومبداء اعلی اجل مبتهج بذات وعاشق ومعشوق ومحب ومحبوب ذات خود میباشد وعشق وحب تام کامل وابتهاج بذات مستلزم حب وعشق بکمالات وشئون وآثار ذاتست.

ودر این مقام رفیع اعلی وموطن شامخ باذخ اسنی معلوم ومشهود ومنظور بالذات نفس ذات تقدس آیات وجوبی جهاتست واسماء و صفات و کمالات لاهوتی سمات وآثار ومجالی آن انوار بالتبع وبقصد ثانی منظورند و ظهور و خود نمائی ندارند وحرکت عشقیه وحبیه مزبوره مقدمه واحده فاعلی ومنتج نتیجه نمیباشد لکن چون نظره مقدسه حق تعالی بعلم ذاتی احدی در کمال ذاتی اطلاقی خود متضمن شهود کمال مستجن دیگری که آن کمال اسمائیست میباشد.

لذا بموجب خبر قدسی مخبر کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف -

وگفته معروف وسخن مالوف پریروتاب مستوری ندارد بین آن دو کمال ذاتی واسمائی درحضرت احدیت ذاتیه رقیقه عشقیه حبیبه دیگری منبعث می شود و اثر آن بحقایق وشئون و کمالات و آثار مستجنه ومکمونه در بطون وغیب ذات سرایت می نماید که مستتبع حرکت مخضیه عشقیه وحبیبه وطلب خروج ازمکمن خفا بعرصه ظهور ومنصه بروز وجلا ازآنچه ذات وجوبی جهات آنرا مشاهده فرموده میگردد پس ذات کروبی آیات حق تعالی بجمیع شئون واسماء وصفات و حقایق فاعلیه الهیه خود وتمام مظاهر ومجالی ورقایق آنها که اعیان ثابته قابله هستند تجلی میفرماید وحقایق ورقایق مزبوره بفیض اقدس درحضرت واحدیت ظاهر و متمیز و تفصیل مفهومی و کثرت علمی متمیز میشوند.

ونظر بآنکه دراین حضرت اعیان ثابته بوجود خاص عینی که مظهر احکام و خواص وآثار آنها است موجود نمی باشند

بلسان استعداد و طلب قابلی کونی از حقایق الهیه تقاضای خروج ازمکمن علم وجلا بمنصه ظهور واستجلا مینماید.

واین طلب انبعاث تجلی حبی عشقی وحصول دومقدمه دیگر از ضم حقایق الهیه فاعله را باعیان کونیه قابله باعث می‌شود وذات وجوبی آیات حق تعالی بفیض مقدس ووجود عام ورحمت عامه امتنانیه تجلی مینماید وماهیات وحقایق اشیاء بتبع این تجلی وظهور این فیض ازمکمن علم واختفاء بمنصه بروز واستجلاخارج میشوند وبوجود خاص خارجی خود که مظهر احکام وآثار آنها است ظاهر میگردند.

وپس از دانسته شدن این دومقدمه میگوئیم مشیت واراده ذاتیه که در واجب تعالی عین ذات سرمدی جهات وجوبی حیثیات اوست.

درنظر ارباب بصیرت واصحاب درایت ومعرفت بوجهی عبارت ازعلم قضائی ذاتی احدی ورؤیة المفصل مجملا وبوجه دیگر عبارت از رقیقهٔ عشقیه حبیه ذاتیه اولیه است که باعث تجلی علمی تفصیلی حق تعالی وظهور اسماء وصفات ومظاهرو مجالی آنها یعنی اعیان ثابته وصور علمیه درحضرت لاهوت و مقام واحدیت میشود که ازآن رقیقهٔ عشقیه حبیه بمشیت ذاتیه واز فیض وتجلی منبعث ازآن بفیض اقدس تعبیر مینمایند.

ومشیت واراده صفاتیه که احیاناً اراده ومشیت ذاتیه درقبال فعلیه بر او نیز اطلاق می کنند.

بوجهی عبارت ازعلم تفصیلی قدری الهی درحضرت لاهوت بوجه دیگر عبارت از رقیقه حبیه عشقیه ثابته‌است که باعث تجلی حق تعالی بفیض منبسط ومنشاء ظهور اعیان ثابته وصور علمیه تفصیلیه الهیه درصفحه اعیان وآفاق وانفس وموجود گردیدن آنها بوجود خاص خارجی خود میباشد.

ومشیت واراده فعلیه که در اخبار مرویه ازاهل بیت طهارت وعصمت و برخی از کتب سالفین علم فلسفه وحکمت حکم بحدوث یعنی حدوث زمانی آن شده عبارت ازفیض وتجلی ثانی منبعث ازآن رقیقه حبیه عشقیه است که ازآن بمشیت وحیات ساریه وفیض مقدس وحق مخلوق به وحقیقت محمدیه وهباء منثور ورق منشور وکلمه کن وجودیه که درآیه مبارکه سابق الذکر وآیه مبارکه و اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون بآن اشاره شده تعبیر می‌شود وتعبیر مزبورهم

مبنی براقتباس از آن دو آیه مبارکه‌است.

ووجود عام و رحمت عامه هم دراکثر کلمات ارباب بصیرت واصحاب‌معرفت براین فیض اطلاق می گردد.

ولی گاه ازمطلق تجلی الهی که بعداز مرتبه تعین‌اول ومقام اوادنی وحضرت احدیت ملحوظ میشود وشامل فیض‌اقدس ومقدس میگردد بوجـود عام و کلمه کن وجودیه تعبیر می‌نمایند

وخلق درحدیث شریف کنت کنزامخفیافاحببت‌ان‌اعرف فخلقت‌الخلق لکی‌اعرف‌را برمطلق تقدیر اعم ازتقدیر علمی وایجادی حمل می کنند

ونظر بتاخر ذاتی این‌تجلی ووجود عام از مـرتبه اوادنی وحضرت احـدیت احادیث حدوث مشیت واراده حق‌تعالی رانیز برحدوث سرمدی وذاتی‌این وجودعام مطلق حمل نموده اند.

وبنا براین کلمه کن در آیه مبارکه فوق الذکر شامل هردو فیض اقدس و مقدس میگردد.

وبر هرتقدیرآیه وافی هدایه دلالت می‌نماید که‌اول‌فیض حق‌تعالی ونخستین صادر ازمبداء اعلی که واسطه ایجاد کل شئی‌است.

شئی واحد و امر فارداست که آن‌رحمت عامه ووجود عام و فیض منبسط و کلمه کن وجودیه است.

وچون فیض مزبور وتجلی مسطور بمقتضی صرف‌الشئی لایتثنی و لایتکرر ولاتکرار فی‌التجلی قابل تعدد وتکرر وتکثرنیست وبموجب دلالت‌آیه مبارکه و رحمتی وسعت کل شئی قاطبه ماهیات وکافه وجودات مشمول‌آن فیض ورحمت‌عامه واسعه می باشند

پس باید در عـین وحدت مظاهر تمام ماهیات و جمیع وجودات وموجودات بوده باشد و همه آنها بظهور او ظاهر و بنور باهر او هویدا وبجعل او مجعول و پیدا باشند.

وبحکم مقدمات سالفه وحدت اودلیل انی‌جزمی بروحدت حق‌تعالی ووحدت

حق‌تعالی دلیل لمی قطعی بروحدت آن فیض ومجموع این دوامر بموجب مقدمات سالفه دلیل وبرهان قطعی برصحت قاعده پرثمره وفائده الواحداستوهوالمطلوب وبه‌آیات دیگری نیز برای تایید قاعده الواحداز جهت دلالت آنها بـر صادر اول بودن نورمحمدی (ص) وجلوه رخسار احمدی وحکایت‌آن بحکم مقدمات‌سالفه از صحت قاعده مزبوره استناد شده که ما بواسطه عدم ظهورآنها در مطلب مذکور بنحو تفصیل آنهارا ذکرننموده وبرای مزید اطلاع قارئین این‌رساله بنحو اجمال به آنها اشاره می‌نمائیم و می گوئیم:

من‌جمله ازآن‌آیات آیه مبارکه انا اعطیناك الکوثر است.

بنابرآنکه مراد بکوثر کثرت وزیادی نسل باشد

وتقریب استدلال بآن‌آیه شریفه آنستکه ظاهرآیه‌وافی هدایه گرچه دلالت برکثرت نسل واولاد جسمانی پیغمبرا کرم می‌نماید

ولی چون درمقام حصروتخصیص کثرت نسل بآن‌صدر جزیده ممکنست و بیان خصیصه آن‌سرور نازل‌شده بمقتضی ان‌للقرآن ظهرا و لظهره بطنا الی سبعین بطن بلسان بطن‌اشاره بصادر اول‌بودن آن‌سرور کائنات وصفوه موجودات وعلت‌غائی الوجود بودن او برای کافه مخلوقات می باشد و این معنی اسب مقدمه واز اضافات مستفاده ازکلام معجزبدایت وختام است

چه بنابراین معنی قاطبه خلیقت ازنسل معنوی وولیده باطنی آن‌ورثاك و غایت خلقت افلاك خواهد بود واز خصیصه آن سید جن و بشر بین همه محدودات می باشد —

وبنابرآنکه مراد کثرت نسل ظاهری باشد اختصاص بآن سرور [illegible] داشت

آیه‌دیگرآیه مبارکه‌اقراء باسم ربك‌الذی خلق است ودلالت این آیه مبارکه وآیات دیگراین‌سوره مبارکه براین معنی ازچند راه است

یکی آنکه‌جمله‌ربك‌دلالت براختصاص‌رب‌مذکوردرآیه شریفه‌بحضرت حق انبیاء مینماید.

Marfat.com

ومراد بآن اسم ظاهر در آن سرور که اسم اعظم الهی یعنی اسم مبارك الله است ومظهریت آن باتفاق اهل حل وعقد اختصاص بآن سیدانام دارد میباشد

وچون خلق موجودات آن اسم مبارك اختصاص داده شد واز آن نیز در آیه بعدازاین آیه بربك الاکرم که همان اسم اعظم است تعبیر شده از ایـن جمله بخوبی استفاده صادراول وواسطه درفیض بودن آن سرورمیگردد .

چه خلق وایجاد هراسمی بتوسط مظهر او میباشد.

وراه دیگر برحسب دلالت آیه دیگر الذی بقلم است که بجهاتی کـه در فصول سابق اشاره شده مراد بقلم همان حقیقت محمدیه وعقل اولست وطریق دیگر بموجب دلالت علم الانسان مالم یعلم است .

چه مراد بانسان همان انسان کامل اکمل مکمل محمدیست (ص) که درعده از تفاسیر بآن اشاره شده ومراد بمالم یعلم علوم مختصه بمظهریت اسم اعظم است

وراه دیگر ازجهت امر بآن حضرت درآخر سوره مبار که بسجده که کنایه ازغایت فنا ونهایت اقتراب بحق تعالی که آنهم ازخصایص آن مظهر است میباشد.

آیه دیگر آیات معراج بضمیمه اخبار وآثار وارده درتفسیر آن که دلالت بر عروج آن سرور بمقام قاب قوسین وبلوغ او بمقام اوادنی که نهایت مقامات وبلوغ آن ازخصایص مظهر اسم اعظم الهیست میباشد که آن امر بضمیمه قاعده مسلمه النهـایـات هی الرجوع الی البدایات واتحادماهوولم هودر بسیط وقواعد دیگرمارالذکر برمطلب مذکور دلالت میکند

آیه دیگرصدر سوره بقره است چه درآن اشاره بخاتمیت آن سرورشده و ملاك فلاح ورستگاری ایمان بآن سروروانبیا سلف شده واگران سرورواجد مقام خاتمیت نبود بایدملاك ایمان بآن جناب وانبیاء سلف وخلف باشد

چنانچه برحسب دلالت آیه مبار که واذاخذالله میثاق النبین الایه ازامت انبیاء سلف میثاق ایمان بآن سرورشده وبشارت بوجود اوداده شده است.

وهمچنین ازآیه شریفه ولکن رسول الله وخاتم النبین نیـز خاتمیت آن سرور تصریح شده وخاتمیت بضمیمه آن قواعد (النهایات وغیره) حاکی از صلدر اول بودن

Marfat.com

ان حضرت میباشد

آیه دیگر آیه مبارکه اقتربت الساعه وانشق القمر است چه اقتراب ساعت کنایه از خاتمیت آن حضرت است .

و تصرف آن جناب در قمر بجهاتی که نگارنده در رساله ئیکه در بیان معجزه شق القمر مرقوم داشته دلالت بر خاتمیت وصادر اول بودن آن خلاصه کائنات مینماید و یکی از آیات سه آیه مبارکه سبح اسم ربك الاعلی الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی است .

وتقریب دلالت آن بر مطلوب بنحویستکه در بیان دلالت آیه مبارکه اقراء باسم ربك الذی خلق شده است.

وبرخی حدیث مالحقیقة که کمیل بن زیاد آنرا از سرور اصفیا وخاتم اولیاء امیر المؤمنین علیه آلاف تحیات رب العالمین را نیز دلیل بر صادر اول بودن حقیقت محمدیه (ص) گرفته اند

بتقریب آنکه مسئول کمیل رحمة الله علیه حقیقت اشیاء و مابه یتقوت و یتحقق کل شئی سوی الواجب تعالی و کائن اول یعنی حق مخلوق به وفیض مقدس وحقیقت محمدیه ونفس رحمانی ومشیت ساریه باشد .

چه سؤل از حقیقت حق تعالی که هر مؤمنی میداند که اکتناه آن محال وسؤال از آن ناشئی از فرط جهل وضلال است از شأن ومقام کمیل که بتصدیق آن حضرت صاحب سر او میباشد بی نهایت دور بلکه شان جاهل مغرور و طارد مهجور است

وبنابراین تقریب فرمایش آن حضرت کشف سبحات الجلال وسایر عقرات دیگر اشاره بکیفیت ظهور حق از مقام احدیت و کنز مخفی بفیض اقدس در مقام [illegible] وظهور از آن مقام بفیض مقدس درعوالم جبروت وملکوت و ناسوت و انسان کامل است وبیان آنرا بدین نحو فرموده اند که مراد از سبحات جلال اسماء مستأثره ومفاتیح غیب اول ذاتیه وسبع المثانی که از آنها باسماء ذاتیه بطریق توصیف به بنحو اضافه تعبیر مینمایند میباشد.

ومراد بکشف آنها تجلی حق تعالی است در مرتبه واحدیت بصور اسمائه وصفاته

Marfat.com

بفیض اقدس واظهار آن حقایق مستوره مخفیه تحت نورذات وعلم اجمالی قضائیست درمرتبه علم قدری بصورت تفصیل وتقدیر وبظهور علمی جمعی کمالی در مرتبه واحدیت ومراد ازمن غیراشاره وجودی ایجادی خارجیست ازجهت فنا واندکاك آن فیض درذات حق تعالی وظاهر نبودن حقایق علمیه دراین مرتبه بظهور خارجی وغیرموجود بودن اعیان ثابته بوجودخاص خارجی خود وفرمایش آن حضرت صحو المعلوم و ومحوالموهوم معلوم اشاره بحقایق اسمائیه وصفاتیه وموهوم اعیان ثابته وصور علمیه است که دراین مقام ومرتبه محو در وجود مطلق حق تعالی ومبداء اعلی میباشدو فرمایش آن حضرت هتك الستر لغلبته السر اشاره بعلت این ظهور واظهار و بحدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف است .

ومراد بهتك ستر برداشتن ستر مقام خفا و کمون وپرده غیب ازرخساره عیان وظاهر ساختن آنها در مرتبه واحدیت است و غلبه سرغلبه محبت و عشق ذات به ذات وآثار ذات است.

ومراد ازجذب احدیت دراینجا واحدیت است و کنایه از بقاء صفت وحدت در عین کثرت وعدم تحقق ایت وموجودبودن قاطبه اسماء وصفات بوجود وحدانی ذات حق تعالی است.

ویا مراد ازاحدیت همان مرتبه تعین اول واحدیت لابشرط است

ومراد ازجذب او بقاء حکم و سلطنت او در واحدیت وغلبه حکم وحدت بر کثرت میباشد

ومراد بنور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثار اظهار حق تعالی مراسماء وصفات ومظاهر آنهارا ازمرتبه خفاء علمی بجلاء و ظهور خارجی و وموجود نمودن هریك ازاعیان را بوجود خاص خارجی خود.

ومراد بهیاکل توحید یاعقول بادیات وصاعدات است ویاوجودات خاصه است که هریك بمقتضی سنریهم آیاتنافی الافاق ودل هرذره را که بشکافی وفی کل شئی له آیته تدل علی انه واحد هیکل توحید وآیت وحدت وتفرید وتجرید میباشند ونظر بآنکه باین حد صادر اول و بیان کیفیت ظهور او بنحو وحدت در کثرت و بودن او نفس ربط وفقر

بمبداء تعالی معلوم گردید در آخر حدیث درجواب زدنی بیانا فرمود اطفاء السراج فقد طلع الصبح ویا مراد آنست که سراج وجود آن نور مستشرق از صبح ازل مطفی تحت تجلی نور شمس هویت حق تعالی است وجلوه وجوددرهنگام طلوع شمس غیب مقرب هویت ازافق ازل الازال این نور مخفی ومستور وممحو ومطموس وممحوق است واشاره بتوحیدافعالی ووحدت در کثرت ومارأیت شیئاً الاوقد... الی آخراست

واما ادله نقلیه مستفاده از اخبار وآثارمرویه واحادیث ماثوره ازپیغمبراکرم ورسول خاتم و عترت قدیسین واهل بیت طاهرین معصومین آن سرور وسید انس وجن وبشرازجهت کثرت آن اخبار وزیادی آن احادیث و آثار و مبنی بودن وضع رساله براختصار ایرادهمه آنهارامناسب ندانسته وبرآنچه اصرح دلالة واکثر وثاقة است اقتصارورزیده ومیگوئیم

من جمله ازآن اخبار خبر مشهور که مـاثور بطریقین و مقبول فریقین است حدیث اول ماخلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال الله تبارك و وتعالی بعزتی وجلالی ماخلقت خلقا احب الی منك بك اعاقت وبك اثیب (ایاك آمرو ایاك انهی) وایاك اعاقب و ایاك اثیب که اکثری آنرا از پیغمبر اکرم بنهج مسطور نقل نموده اند.

ولی شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب علل آنرا ازامام المتقین والموحدیـن امیرالمؤمنین علیه الاف الوف تحیات رب العالمین روایت نموده و گفته است که آن سرور آنرا ازنبی اکرم و رسول خاتم صلی الله علیه واله و سلم روایت فرموده که آن حضرت درجواب سئوال ازاول ماخلقه الله فرموده است.

اول ماخلق الله تعالی العقل خلقه ملکاله رأوس بعد دراوس الخلائق من جمیع ومن لم یخلق الی یوم القیامه ولکل ادمی راس من راوس العقل و اسمه ذلك للانسان علی وجه ذلك الراس و علی کل وجه ستر ملقی لایکشف ذلك الستر من ذلك الوجه حتی یولد ذلك المولود ویبلغ حدالرجال او حدالنساء واذا بلغ کشف ذلك الستر ویقع فی قلب ذلك الانسان نور فیفهم الفریضه والسنه والجید والردی الا ومثل العقل فی القلب کمثل سراج فی البیت انتهی

Marfat.com

پاره نسخ صدر این خبرشریف بطریق ذیل نقل شده سئل مما خلق الله العقل قال خلقه الحدیث و فی حدیث اخر ان الله تعالی خلق العقل و هو اول خلق من الروحانیین عن یمین العرش .

ودر فصول سابقه گفته شد که دراخبار دیگر از اول ماخلقه الله تعالی تعبیرات مختلفه گردیده پس در برخی از آن بقلم ودر برخ دیگر بلوح ودر برخی بدره بیضاء ودر برخی بنوری تعبیر شده است.

وما درشرح آیه مبارکه علم بالقلم که در تایید این قاعده بیان استناد شده گفته ایم که مرجع تمام این تعبیرات علی الظاهر بشئی واحد و اصل فارد و از قبیل عبارا تنا شتی و حسنك واحد و کل الی ذاك الجمال یشیر است یعنی اشاره بحقیقت محمدیه و فیض مقدس و نفس رحمانی .

و بعبارت و تعبیر دیگر بروح اعظم و عقل اول میباشد ولی بجهات دیگر که در آینده بآن اشعار مینمائیم ممکن است مرجع اختلاف آنها باختلاف درمعبر باشد نه درمجرد تعبیر .

ونظر بآنکه بیان اشاره بودن همه آنها بیك امر یا بامور مختلفه و فهم مضامین عالیه و نکات غامضه و بطون شامخه باذخه آنها و همچنین کیفیت دلالت و چگونگی حکایت آنها از صحت و سقم قاعده مزبوره محتاج بتمهید مقدمات کثیرة الفائده می باشد لذا قبلا بذکر آن مقدمات مبادرت میورزیم

مقدمه اول

مفهوم اول و آخر هر چند بر حسب مفهوم لغوی معلوم و محتاج به بیان نیست ولی چون موارد استعمال این دو لفظ مختلف میباشد و بیان آن موارد درشرح حدیث شریف خالی از فایده و عاری از عائده نیست باین جهت آنرا مقدم داشته ومیگوئیم از برای کلمه اول و آخر دو معنی است که یکی از آن دو معنی نسبی و اضافیست و معنی دیگر بر حسب مدلول و مفهوم عاری از نسبت و اضافه است - چه اول در لغت بمعنی ابتدای شئی و آخر آن بمعنی انتهای شئی است چنانکه در مجمع البحرین است الاول هو ابتداء الشی

Marfat.com

نم قدیکون له ثان وقدلا یکون وفی وجه ضعیف ان الاول یقتضی الاخر کما ان الاخر یقتضی الاول.

وبمعنی مقدم وسابق نیز استعمال میشود وباین معنی شامل جمیع انواع تقدم وسبق میگردد وارجاع این معنی بمعنی سابق الذکر خالی از تعسف وتعسر نیست و باین دومعنی درجل استعمالات عاری ازاضافه ونسبت نمیباشد اعم از آنکه اضافه و نسبت بشئی معین مخصوص ودرشئی معین مخصوص باشد یابشئی غیرمعین مخصوص ودر شئی غیرمعین مخصوص باشد - ویا نسبت بهرچیز و در همه صفات و کمالات باشد

وبعبارب دیگر اول و سابق مطلق باشد که مسبوق بغیرمطلقا نباشد و هیچ امری درهیچ کمالی بر او پیشی نگرفته باشد و او برهرچیز درهمه کمالات بجمیع انواع سبق سابق باشد.

وباین معنی فقط برواجب تعالی اطلاق میگردد واطلاق آخر مقابل اول باین معنی برذات تقدس آیات او جایز نیست ولی چون لازمه اولیت حق تعالی باین معنی مبدئیت او برای هرچیز است مراد بآخر بودن ذات وجوبی جهات او درقبال اولیت بمعنی مزبور غایت ومنتهی بودن آن برای هر شئی است پس مرجع اولیت مبداء اعلی و حقتعالی بمعنی اضافی بعلت موجده و موجبه بودن حقیقت مقدسه او برای قاطبه ممکنات و مرجع آخریت او بعلت غائیه بودن ذات نامتناهی کمالات او برای کافه ذوی الغایات است.

ونظر بآنکه وجودات اشیاء که مجعول وموجود بالذات هستند هویات بسیطه وانیات سازجه میباشند بحکم ماهو ولم هوبل وهل هو فی البسیط واحد اتصاف ذات کروبی آیات او باولیت وآخریت بنحومذکور نسبت بقاطبه انیات ازجهت واحده و بحیثیت فارده است و تعدد جهات و تکثر حیثیاترا در حقیقت متعالی صفات او ایجاب نمی نماید

وگاه اول وآخر گفته میشود وبآن اراده میشود چیزیکه قدیم من جمیع - الجهات ومصون از تبدل وتغیرات و مشحون از کافه کمالات ومبرای از توارد صفات وتبادل حالات ومنزه ازسمات ممکنات ونعوت جائزات ومخلوقات باشد وبرای وجود

Marfat.com

و کمالات وجود او حد و بدایت و نهایتی نباشد و پیدایش هر چیز از او و وجود و کمال هرموجودی باو منتهی شود چنانکه در حدیث وارد شده هوالاول لاعن اول قبله ولا بعده سبقه و آخرلاعن نهایه و نیز درحدیث دیگر امام بحق ناطق جعفربن محمدالصادق علیه آلاف تحیات رب المغارب والمشارق در جواب سئوال از معنی قول خدای عزوجل هوالاول والاخر فرموده است

لیس شئی الا یبیدا ویتغیر اویدخله اللغیر والزوال الا رب العالمین فانه لم یزل و لایزال بحالة واحدة هوالاول قبل کل شئی و هوالاخر علی مالم یزل لا یختلف علیه الصفات والاسماء کما یختلف علی غیره مثل الانسان یکون ترابا مرة ومرة لحما - و مرة دما و مرة رمیما وکالبسر الذی یکون مرة بلحا و مرة بسراومرة رطبا و مرة تمرا فیتبدل علیه الصفات والله عز و جل بخلاف ذلك انتهی وباین معنی نسبی واضافی نیست ومانند اولیت مطلقه مختص بواجب تعالی میباشد وبرمخلوقات اطلاق نمیشود

ودر آیه مبارکه هوالاول والاخر والظاهر والباطن وهوبکل شئی علیم بر ذات قدوسی آیات او بهمین معنی ومعنی اضافی سابق الذکر اطلاق اول بآخر شده و درلسان حکمای عظام وفلاسفه فخام ازحقیقت مقدسه او باول الاوائل تعبیر گردیده است واین برتقدیریست که مراد باولیت مطلقه درجمیع عوالم ونشآت باشد واگر مرادبآن اولیت مطلقه در افاق ونشآت امکانیه باشد باین معنی وصف عقل اول وصادر نخستین است.

چنانکه اخریت مطلقه مقابل معنی مذکور درقوس نزول مختص بهیولی اولی ومادة المواد است .

ولی اگرمراد باولیت مطلق اولیت باشد نه اولیت مطلقه هریك از غیوب سته وحضرات خمس یاست بلکه اکثرموجودات بآن متصف میباشند.

چنانکه هر یك از حضرات ست جز حضرت ناسوت که متصف بشهادت و وظاهریت مطلقه است و جز مقام غیب الغیوب که متصف بغایبیت و باطنیت مطلقه میباشد بغیبیت وباطنیت واولیت نسبیه وهمچنین بظاهریت و شهادیت اضافیه متصف

میگردند چه‌هریك از آنها نسبت بمافوق خودظاهر وشهادت هستند و نسبت بمادون خودغیب و باطنند.

و گاه برماده واصل شی‌هم اطلاق اول مینمایند چنانچه برغـایت تحولی آن نیز اطلاق اخر میکنند.

مثل آنکه درحدیث واردشده الانسان اوله نطفة‌مذره واخره جیفة‌قذره وهو فیما بین ذلك یحمل عذره.

چون هریك ازمراتب ودرجات قوس نزول فاعل مابه‌الوجود مـادون خود و درقوس صعود هریك غایت‌تحولی آن میباشد

هریك ازمراتب قوس نزول باولیت نسبی واضافی اولی واحق و هـریك از مراتب قوس صعود باخریت اضافی احری والیق است مگـر کـون جامع وحقیقت محمدیه‌ص که قافله‌سالار هردوسلسله ومرکز ومدار هردوقوس میباشدو بدین جهت هم باولیت وسابقیت‌منعوت وهم باخریت ولاحقیت متصف میگردد

چنانکه درحدیث بلاغت وفصاحت مشحون وصحت ووثاقت مقرون ازعترت طاهرین و اهل‌بیت قدیسین آن سرور کـه بمنزله نفس آن سید انس وبشر هستند وارد گردید.

نحن‌السابقون اللاحقون چه اولیت مطلقه نسبت بممکنات درحضرت لاهوت وصف عین ثابت آن‌حقیقت ودر حضرت جبروت وصف روح اعظم آن‌نور پاك و مسندنشین اولاك‌است.

چنانچه اخریت مطلقه درآن افق وصف ظهور ناسوتی وجلوه رهـوتی آن حقیقت است.

وازاینجاست که فرموده است: اناوالساعه کهاتین

مقدمه دوم

درفصول سابقه گفته شده که خلق درلسان آیات قرآنیه واخبار وآثار نبویه

Marfat.com

وولویه بدو معنی استعمال گردید.

اول خلق تکوینی بمعنی مطلق ایجاد اشیاء وخارج نمودن آنهـا را از کتم عدم‌ولیسیت‌ذاتی‌یا دهری‌وسرمدی ویازمانی بعرصه‌وجود وهستی‌خارجی

دوم خلق تقدیری بمعنی تقدیر نمودن قاطبه اشیا را در موطن علم بتقدیر و تفصیل علمی قبل ازایجادشان درخارج سپس موجود نمودن آنهارا درخارج برطبق آن‌تقدیر وتفصیل‌علمی چنانکه درآیه مبارکه هواللهالخالق البارءالمصور باین معنی استعمال‌شده :

و اول اشاره بتقدیر علمی اشیاء در حضرت لاهوت و مقام واحدیت به فیض اقدس است .

ودوم اشاره بایجادآنها بروفق آن‌تقدیر بفیض مقدس‌وکلمه واحده درسجل وجود وصفحه خارج میباشد.

وسوم اشاره بمرتب نمودن صور وفعلیات آنها باحسن نظام و ترتیب ونازل نمودن آنها را درصفحات وحضرات وجود بقدر معین‌ومقام معلوم بحکم ثم ننزلـه بقدر معلوم است

چنانکه برخی ازاعلام ارباب تحقیق وتدقیق فرموده‌است:

کلمایخرج من‌العدم‌الی‌الوجود مفتقرالی‌تقدیره اولاوایجاده علی‌وفق التقدیر ثانیا والی‌التصور بعدالایجاد ثالثا فالله تعالی خالق من‌حیث‌هومقدر و باری من‌حیث هومخترع وموجد ومصور من‌حیث انه مرتب صورالمخترعات علی احسن ترتیب ـ فتبارك‌الله احسن‌الخالقین.

ونیز برخ دیگر خلق‌را درحدیث خلق سعادت وشقاوت وحدیث خلق‌خیرو شر برخلق تقدیری بتقدیر علمی درحضرت واحدیت وام الکتاب اکبریا بنقش آن درلوح محفوظ و کتاب مبین حمل‌نموده‌اند.

ودر حدیث خلق‌الله الخق‌فی‌ظلمته ثم‌رش علیها من‌نوره نیزخلق بهمین‌معنی تفسیر گردیده است .

وگاه خلق درمقابل امر استعمال میگردد وبآن موجود مقرون‌بماده ومده‌و

مقدار اراده میشود چنانچه در آیه مبارکه الاله الخلق و الامـر بایـن معنی تفسیر شده است.

مقدمه سوم

عقل در اصطلاح ارباب نظر و بصیرت و اصحاب درایت و معرفت در معانی کثیره استعمال گردیده که ما برای رعایت اختصار بذکر اشهر آنها اقتصار میورزیم

معنی اول غریزه‌ای که بسبب او انسان ادراك حسن وقبح وصلاح وفساد و باطل وصحیح وخیر وشر در اقوال وافعال واشیاء مینماید وفرق بین آنها میگذارد.

دوم عقل در کتاب نفس که بعقل نظری و عملی منقسم میگردد و باعتبار نظری گاه آنرا برنفس آن قوه و گاه برادراکات او از تصورات و تصدیقات مطلقا یا کسبیات فقط اطلاق مینمایند.

و گاه برمراتب آن از عقل بالهیولی و بالملکه و بالفعل و بالمستفاد اطلاق میکنند و بلحاظ عقل عملی گاه برنفس آن قوه یعنی قوه‌ای که بتوسط او بین امور حسنه وقبیحه تمیز داده میشود و بان آراء محموده ومذمومه ازقبیل حسن عدل و احسان وقبح ظلم و کذب و عدوان استخراج میگردد اطلاق میشود.

و گاه برمقدماتی که بانها این امور تحصیل میشود اطلاق میگردد.

و گاه آنرا برخود آن معانی حسنه و قبیحه و گاه برمراتب آن قوه اطلاق می نمایند.

سوم عقل در کتاب برهان که آن یقینیات یا مقدماتیست که بان یقینیات کلیه [illegible] میشود ویا نفس قوه‌ئیکه مبداء ادراك این امور است میباشد.

چهارم عقل در کتاب اخلاق یعنی مواظبت بر افعال تجربیه وعادیه برای تحصیل اخلاق فاضله و ملکات عادله و عادات محموده یا نفس این اخلاق و ملکات و عادات است.

پنجم- عقل در کتاب حکمت الهی و انولوجیا و علم ماوراء الطبیعه یعنی موجود

مجرد ازماده ومده ومقدار ذاتاً وفعلا که از آن بعقل کلی باصطلاح عرفانی بمعنی سعه وجودی تعبیر مینمایند.

ودر نزد مشائین از حکما عده ان درده عقل که از آن بعقول طولیه تعبیر میگردد مقصور است .

ودر نزد اشراقیین و رواقیین وفهلویین از فلاسفه دارای دو سلسله که ازیکی بطولیه وازدیگری بعرضیه تعبیر میشود میباشد.

وعدد طولیه در نزد آنها بعددی که مشائین تحدید نموده محدود نیست وعدد عرضیه راهم مقصور درعدد معینی نمیدانند وتربیت انواع سافله رابشرحیکه در فصول ماضیه گفته شده بعهده آنها محول میدانند

ششم ـ عقل متداول در لسان متکلمین است که میگویند هذا مما حکم به العقل یا ممالم یحکم به العقل یعنی مشهور در بادی رای از اراء محموده و اقوال مقبوله است .

هفتم ـ عقل متداول درلسان ارباب حدیث و خبر که وارد دراثر نیز میباشد یعنی ماعبد به الرحمن واکتسب به الجنان است.

هشتم ـ نفس ناطقه انسانی بلحاظ مطلق ادراك معقولات وتجرد ذاتی او ازماده ومده که از آن بعقل جزئی تعبیر میشود.

نهم ـ عقل در قبال قلب و روح که مراد بآن مدرك کلیات بنحو تفصیل و تقدیر است .

وبعبارت دیگر بلحاظ ادراك معقولات کلیه است نه مطلقا بلکه بنحو تفصیل و قدریت چنانکه مراد بروح مدرك کلیات بنحو اجمال وبساطت وقضائیت است

دهم ـ عقل متداول در نزد ارباب عرفان واهل مکاشفه وایقان است که آنرا در قبال عشق یا کشف وشهود استعمال مینمایند.

ومرادبان مطلق نظر و استدلال عاری ازریاضت ومجاهدت وتنور بنور مبدا متعال میباشد ـ

چنانکه مولوی فرموده:

Marfat.com

شعر

پای استدلالیان چوبین بود　　پای چوبین سخت بی تمکین بود

یازدهم ــ نفس مستکمله بحکمتین نظری وعملی است که اطلاق عقل بر آن درلسان حکماء و فلاسفه نیز متداولست

وپس از دانسته شدن این مقدمات میگوئیم مراد بعقل درهردو حدیث یا عقل بمعنی پنجم یعنی صدرساقه عقول کلیه طولیه وعرضیه که از آن بعقل اول و نور محمدی تعبیر مینمایند میباشد.

وبنابراین مراد بخلق ممکن است خلق تکوینی یا تقدیری باشد و بنابر اول مراد باولیت مطلقه در افق امکان باولیت غیر زمانیه یعنی ذاتیه یا سرمدیه و دهریه است .

چه ساحت مجردات صرفه وعقول کلیه نزولیه ازاختلاط باحرکت وزمان و جهت وحیزومکان مبرا ومنزه است .

ولی بمذاق قائلین بازلیت وحدوث ذاتی آنها سبق آنها بر سایر ممکنات و اولیت عقل اول که صدرساقه آن انوار عقلیه الهیه است در خرق ظلمت عدم و فلق تاریکی نیستی بنوروجود سبق بالذات است

وبنابر حدوث سرمدی یادهری آنها سبقشان سبق سرمدی و دهری واولیت عقل اول هم اولیت دهری وسرمدی واولیت اضافیه مطابقه درافق امکان ولاضرورت است یعنی دربین ممکنات که بافاضه واجاده حق تعالی فلق ظلمت عدم ذاتی یاسرمدی ویا دهری بنور وجود نموده اند

عقل اول ونور محمدی ص نخستین ممکنست که قامت استقامت بدایت و نهایت او بحلیه وجود متحلی وبخلعت تکریم وتشریف هستی مظهریت اسم الله ورحمن و[illegible] ومشرف گردیده است.

وبنابر ثانی که مراد بخلق خلق تقدیری درموطن علم ربوبی وشائه اعیان ثابته باشد

مراد باولیت اولیت در تقدیر وظهور علمیست باولیت ذاتیه غیرزمانیه واشاره بتقدم عین ثابت محمدی ص درظهور علمی بر اعیان ثابته سایر ممکنات است چنانکه درحدیث شریف کنت نبیاً وادم بین الماء والطین نیز بآن اشعار شده است

Marfat.com

وحمل اولیت عقل بر اولیت بالشرف و بالفضیله یا بودن اول بمعنی مبداء واصل نیز ممکن میباشد .

واین معنی باازلی وغیر مخلوق بودن عقل مسبوق بودن بعدم واقعی چنانکه عقیده برخی از فلاسفه میباشد منافی نیست

چه اشرف بودن عقل ازهمه مخلوقات یامبداء واصل بودن ملازم با مخلوق بودن او نیست .

لکن باقول تحقیق ومذهب وثیق عده کثیری ازاعاظم حکماء اسلام وفلاسفه فخام که بحدوث سرمدی یا دهری عالم کبیر و کلیه عقول معتقد هستند

و همچنین بافقرات دیگر حدیث شریف موافق و ملائم نمیباشد

ومراد از اقبال که درحدیث اول مذکور شده با اقبال بخلق مادون وافاضه فیض نمودن بآنها ازجهت واسطه در فیض وفاعل مابه الوجود بودن آن نورالهی و مظهر اسماء و کمالات نامتناهی درقوس نزول میباشد .

ومراد بادبار ادبار بخلق وتوجه نمودن او بحق تعالی درقوس صعود ومعراج تحلیل است .

و یا مراد باقبال بفرموده برخی ازعرفاء فنای محض ومحو وطمس و محق و آن نور محمدی وجلوه سرمدی درحق تعالی و مبداء اعلی .

و مراد بادبار صحو بعدالمحو و (بقاء بعدالفناء) و التفات بخود و خلق برای هدایت وتکمیل آنها است .

و یا مراد باقبال اقبال بحق تعالی درقوس صعود وبادبار توجه بعالم سفلی در قوس نزول است .

وبنابراین وجه مقدم داشتن اقبال برادبار باآنکه درقوس نزول مقدم برقوس صعود است اشاره باشرف بودن قوس صعود ازقوس نزول است ازجهت آنکه درقوس نزول ادبار بحق تعالی و اقبال بخلق و موجودات است .

و در قوس صعود ادبار بخلق و اقبال و توجه بمبداء اعلی میباشد یا اشاره بانستکه ادبار عقل چون بامرالله وبرای تکمیل خلق ومستعد نمودن آنهارا برای اقبال بحق تعالی ومتضمن نیل بمقام شامخ خلافت الهیه است .

Marfat.com

و بعلاوه خلق بنظرمرآتیت و مابه ینظر وآیت بودن به‌بینونت عزلی مباین باحق‌تعالی نیست چنانکه خاتم‌اولیاء و سیداصفیاء علیه‌الاف‌التحیات‌والثناء فرموده بینونته عن‌خلقه بینونة صفةلا بینونة عزلة و نیز شیخ شبستری گفته است :

اگر کافر بدانستی که‌بت چیست یقین کردی که‌دین در بت‌پرستیست

چه‌مراد او ازپرستش‌مابه ینظروآیت‌قراردادن‌خلق‌است‌چنانکه بهمین‌لحاظ حضرت سیدسجاد علیه‌آلاف تحیات رب‌العباد فرموده است یارب‌جوهرعلم لوابوح به‌لقیل‌لی‌انت‌ممن تعبدالوثنا .

و همچنین در کلام اعجاز بدایت و ختام‌ملك علام سنریهم آباتنا فی‌الافاق و فی‌انفسهم حتی یتبین‌لهم‌انه الحق بآن اشعار شده لذا ادبار مزبور عین‌اقبال و توجه بحق‌تعالی ومبداء اعلی است ففی‌عین‌الادبار اقبال .

و بعقیده برخی ازاعلام مراد باقبال علم باسماً وصفات حق‌تعالی و باد بار علم بحقایق‌ممکنات‌است و نظر بآنکه عاقل بامعقول بالذات متحد است در علم باسماء و صفات‌الهیه که‌وجوداً عین‌ذات قدوسی آیات حق‌تعالی هستند نحواتحادباحق بنحوفناء و اندکاك حاصل میگردد و بـاین لحاظ علم مزبور اقبال تام بحق تعالی و مبداء اعلی است .

و بعکس درعلم بحقایق امکانیه وهویات اکوانیه بحکم اتحاد عقل و عاقل ومعقول اتحاد باخلق که در حکم ادبار بحق تعالی است حاصل میشود لذا از آن تعبیر بادبار شده‌است. فافهم وتدبر

و اگر مراد بعقل نفس مستکمله بحکمتین و انسان کامل مکمل بالغ بمقام برزخیت عالمین باشد مراد بتقدم واولیت اولیت بالشرف وبالفضیله و یا اول معنی اصل و علت غائیه و تمامیه است یعنی بودن آن نور پاك غایت خلقت‌افلاك ازسمك تاسماك واشاره بلولاك لماخلقت‌الافلاك است .

و یامراد بآن اولیت اضافیه نسبت بعالم اجسام و اشباح از جهت تقدم خلق عالم ارواح بحکم خلق‌الله الارواح قبل‌الاجسام بالفی عام برخلقت اجسام میباشد و یامراد باولیت اولیت بالشرف و بالفضیله است .

Marfat.com

و یا باعتبار اولیت روح اعظم و ظهور جمع قرآنی جبروتی آن مظهر افخم ومجلی اتم میباشد .

و مراد باقبال حمل امانت کبری وخلافت عظمی که درآیه مبار که اناعرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال قابین ان یحملنها واشفقن منها وحملهاالانسان انه کان ظلوما جهولا اشاره شده و ظهور بصفات ربوبیت و بادبار ظهور بصفات خلقیت و بشریت واظهار حکم برزخیت بین بحرین و مرآتیت حضرتین است .

و یامراد باقبال فناء ذاتی وصفاتی وافعالی وآثاری وفناء عن الفنائین واشاره بمقام سر وخفی واخفی و بادبار صحو بعدالمحو و سفرمن الحق الی الخلق بالحق و من الخلق الی الخلق بالحق یعنی رجوع من الوحدة الی الکثره برای تکمیل ناقصین و ارشاد محجوبین و تنبیه غافلین و حشرالی الله است .

و یامراد باقبال بعث بمقام محمود ومقام مظهریت لایشغله شان عن شان و بادبار ظهور بمقام اشغلینی یاحمیرا است .

و یا مراد باقبال ظهور در کتاب جمعی قرآنی علیینی و بادبارظهور در کتاب آفاتی تفصیلی فرقانی ویا اقبال کنابه ازظهور قائم آل محمد ورجعت آن بزرگواران و نور وسلطنت اسم ولی واسم ظاهر وتجلی حق تعالی بصفت مالکیت ملك وملکوت از مشکات ولی مطلق ومظهریت اوست .

و بادبار مدت غیبت قائم آل محمد و استتار شمس ولایت کلیه و مدت دولت ظهور اسم باطن است .

و یا باقبال ظهور نور شمس هویت محمدی در وجود شخصی خود و اولیاء محمدیین و ظهور درمجالی اقمار سایر انبیاء و اولیاء غیرمحمدیین و بادبار ظهور در مجالی سایر نفوس و ارواح بحکم ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس می باشد .

و یامراد باقبال ظهور باسماء تنزیهیه و بادبار ظهور باسماء تشبیهیه است .

ویامراد باقبال خلع ناسوت بدن بموت اختیاری یا اضطراری و بادبار علاقه ببدن فرقانی و ازدواج باصیصیه انسابی و احتباس درقفس امکانی است .

Marfat.com

و اگر گفته شود که موطن اقبال بنا ببرخی از توجیهات عالم سرمد و نشائه امر و یوم آن یوم ربوبی است .

وموطن ادبار عالم‌خلق یاقیامت کبری ویوم آن یوم الهی ویوم‌العروج است پس چگونه در حدیث شریف موطن هر دوعالم سرمد قرار داده شده گفته میشود بحکم لیس عندربك صباح ولامساء چون نسبت حق تعالی بصعود و نزول و سرمد و دهر وزمان وامر وخلق نسبت واحده است لذا وعاء هردوعالم امر قرارداده‌شده و بنابراینکه عقل‌را درحدیث شریف‌حمل برعقل اول وصادر پیشین بنمائیم مراد از ثواب دربك اعاقب و بك‌انیب ممکن است عقاب‌وثواب تکوینی باشد .

یعنی رسانیدن مظاهر جمال و لطف‌را بکمال مترقب آنها که ایصال بجنت ذات وصفات وافعال وآثار ومغمور نمودن آنهارا دربحار رحمت رحمانیه ورحیمیه الهیه و ایصال مظاهر قهر و اسم مضل‌را بکمال نانویئیکه بسوء اختیار خود کسب نموده اند .

یعنی به‌جحیم حرمان وعذاب الیم مطرودی از بارگاه و جویبی‌جاه حضرت رحمن و احتراق بنـارالله‌الموقدةالتی تطلع علی‌الافئده است میباشد چه‌عقل اول و نور محمدی‌ص ازجهت آنکه واسطه درفیض ربوبی و رحمت واسعه وجودی نسبت بموجوداتیکه مادون او هستند میباشد و آن موجودات بتوسط او بکمال منتظر و غایات اولیه وثانویه مترقبه خود میرسند .

و یاآنکه چون مناط ثواب وعقاب تشریعی‌عقل انسانیست و عقـل انسانی از رقایق عقل‌اول وصادر نخستین است . ملاك ثواب وعقاب بودن عقل جزئی که‌رقیقه عقل کلیست بعینه ملاك بودن حقیقت واصل آن رقیقه است.

وببیان دیگر چون بعقیده ارباب بصیرت واصحاب معرفت هرمرتبه‌ازمراتب قوس‌نزول فاعل مابه‌الوجود نظیر خود ازقوس صعود است و مراتب مزبور بحکم النهایات هی‌الرجوع الی‌البدایات بوجهی متحد هستند حکم‌هریك بدیگری‌سرایت مینمایدومیشودبآن‌نسبت داد .

Marfat.com

ولی هرگاه ایـاك اعـاقب و ایـاك اثیب باشد یا از قبیل (ایـاك اعنی و اسمعی باجاره است) ویا ازجهت آنکه چون آن‌نورمبین قدوسی آئین اصل وتمام نفوس‌وارواح‌است عقاب نمودن آنها وثواب دادن‌بآنها بوجهی بمنزله‌معاقب ومثاب نمودن اصل آنهامیباشد

چنانکه درآیه شریفه لیغفرلك‌الله ماتقدم من‌ذنبك ماتقدم منها وما تاخرذنب امت بمعدن عصمت ومبداء هرپاکی و طهارت یعنی ختم‌نبوت و رسالت نسبت داده شده است .

وهرگاه مراد بآن عقل‌مستکمـل بحکمتین باشد بنـا بـر بـك اعاقب وبك اثیب مراد بان برحسب حکایت‌باء سببیه بودن ملاك ومناط‌ثواب وعقاب رسیدن‌بسن قابلیت تمیزبین حسن وقبح وصحیح وفاسد که یکی ازمعانی عقل‌است میباشد وعقل بمعنی مزبورهم ازرقایق عقل بمعنی نفس مستکمله بحکمتین است که در انسان در سن‌بلوغ بارشدعقلی تجلی‌وظهورمینماید.

ولی بنابرنسخه ایاك اعاقب وایاك اثیب هرگاه مراد بثواب وعقاب ثواب و عقاب روحانی یاجسمانی وروحانی هردو باشد مقصود واضح ومورد اشکال‌نیست

ولی‌اگر مراد بان‌ثواب وعقاب جسمانی باشدٔ ممکن‌است اشکال شودباینکه محل‌آن‌ثواب وعقاب جسدانسانیست نه‌نفس آدمی.

چنانکه‌درآیه مبارکه کلمانضجت‌جلودهم بدلناهم‌جلودا اخری‌لیذوقوا‌العذب بان اشاده گردیده است

ولی جواب این اشکال اوهن من‌بیت‌العنکبوت ظاهر ودرنهایت وضوح‌است چه بدن هم ازجهت واجد بودن روح حیوانی وقوه حس وادراك معـاقب یا مثاب میشود نه‌بماهوجسم مطلق وروح حیوانی‌درانسان ازرقایق نفس‌انسانیست وعذاب وثواب‌او درحقیقت راجع باومیباشد بلکه‌بلحاظ ترکیب اتحادی وتعاکس ایجابی و اعدادی بین نفس وبدن ثواب و عذاب بدن بعینه ثواب و عـذاب نفس است لـذا فرموده‌است: ایاك‌اعاقب‌وایاك اثیب

ویاآنکه اشاره بانست که مورد ثواب وعقاب دریوم نشور و نفخ صورنفس

Marfat.com

ازحیث جنبه انسانیت وعقلانیت اوست نـه از جهت بهمیت و جنبه حیوانیت او

چه هر گاه انسان منور بنور عقل نباشد از جنبه حیوانیت مستحق ثواب و عقاب نمیباشد .

چنانکه حیوانات عجم استحقاق آنرا ندارند و برای نیل بثواب وعقاب تکلیفی محشور نمیشوند ولو آنکه قاطبه موجودات امکانیه بحشر استقلالی یاتبعی بحق تعالی محشور میشوند.

ومرادبراوس عقل اول که درحدیث دوم مذکورشده نفوس انسانیه که رقایق عقل کلی ومندمج دروجود جبروتی ومندرج درجلوه ملکوتی اوهستند میباشدویا آنکه مراد بانهاحقایق کلیه موجودات امکانیه است که در آن عقل کلی مجرد و نخسین جلوه نورسرمد و کتاب مبین قرآنی جمعی واحدی محتوی برتمام حقایق و کمالات اشیاء بحکم بسیط الحقیقه کل الاشیاء و کل شئی احصیناه فی امام مبین والسموات مطویات بیمینه بنحو جمع منطوی ومطوی میباشند.

ولی نظر باشرفیت واکملیت انسان فقط اقتصار بنفوس بشری و بفروعات وانوار وجودیه نازله برافراد انسانیه شده است وبهمه راوس که بعدد انفاس خلایق است اشعار نشده .

ویا مراد برأوس مطلق نفوس وعقولست که باعتبار کینونت جمعی قرآنی در ازل الازال در وجودواحدبسیط مبسوط او مطوی ومنطوی بوده ویادرتحت سطوع اشراقات باهره وانوار قاهره اومستور ومقهور هستند وآن انوار درانسان پس از بلوغ برشدعقلی بطریق افاضه واشراق یابطریق بسط وقبض و کمون وبروز و لبس بعدلبس بنحوحرکت جوهری واتحاد باوجود عرفانی عقل مزبور و کتاب مسطور تجلی وظهور مینمایند.

وبنابراین حدیث مبارک دلیل برجسمانی الحدوث وروحانیة البقاء بودن نفس انسانی وبودن اودربدو فطرت هیولانی درمرتبه خیال ووهم وبودن آن حیوان بالفعل و انسان بالقوه چنانکه معتقد صدرالمتالهین قدس سره است میباشد.

Marfat.com

ومراد از مستور بودن آن راس در ابتداء و کشف شدن غطا پس از بلوغ آن بسن رشد مکمون و بالقوه بودن وجه مزبور در نفس انسانی و بالفعل شدن او بافاده و افاضه و رشح فیض آن عقل کل و نور مبین ختم رسل بسبب حرکت جوهری و سیر رجوعی الی الله و کلی سعی شدن آن بآن حرکت تحولیه استکمالیه است .

و بعبارت دیگر مراد بکتابت اسم هر انسانی بر آن راس عقلی تحقق تعیین و وحقیقت هرموجودی بطور انطواء وجامعیت با رفض جهات نقصان و سمات امکان ومادیت در آن کتاب جمع الجوامع قرانی ومظهر کلمات تامات سبحانی و آیات محکمات ربانی است .

و مراد بستر عدم ظهور آثار فرقانیه و حکم حد آن در این وجود جمعی سرمدانی میباشد

و مراد بکشف ستر استعداد و ظهور آن احکام در مرتبه عقل بالهیولی و و بالملکه است.

ومراد بافاضه نور آن درقلب بلوغ آن بمرتبه ادراك حقایق اشیاء بافاضه عقل بالفعل و بالمستفاد بحکم العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء است.

ومراد بادراك فرائض وسنن افاضه عقل عملی و گردیدن انسان مستکمل به حکمتین است یاخروج نفس دراین مراتب ازقوه بفعل بحرکت تحولی ذاتی بسبب اتحاد او باعقل فعال باخراج مبداء متعال میباشد .

و باین تقریر معلوم میگردد که وجوهیکه برخی ازمحدثین درشرح این حدیث شریف فرموده و کتب اسم را برحقیقت عقلیه هرشئی وستررا بر قوس نزول و کشف رابرعقل بالهیولی وبلوغ رابعقل بالملکه وافاضه نوررا بعقل بالمستفاد وفهم فریضه وسنت را بعقل بالفعل حمل نموده است باظاهر حدیث شریف و با اصطلاح قوم نیز موافقت ندارد .

چه درحدیث شریف بدایت کشف ستر را بلوغ بسرحد رشد عقلی قرارداده که فرموده است :

Marfat.com

متعقب آن بلوغ نوری که بآن فهم فرایض وسنن حاصل شود بقلب افاضه میگردد .

درصورتیکه درمرتبه عقل بالهیولی وبالملکه کشف‌سر و افاضه نور عقل بالمستفاد برای احدی حاصل نمیشود وحصول عقل بالفعل بعقیده اساطین حکمای عظام وفلاسفه فخام برعقل بالمستفاد مقدم است ومحدث مزبور فهم فرایض‌وسنن‌را درمرتبه عقل‌بالفعل ومواخر ازحصول عقل بالمستفاد قرارداده است.

وبعلاوه ازحدیث شریف‌مستفاد میشود که ستروجه راس هرانسانی ازراوس مکتوبه درآن عقل درهنگام کتب‌اسم او میباشد نه مواخر ازآن وقوس نزول از کتب اسم که هنگام ظهور وجود عقل کل ازمکمن خفا بمنصه بروز وجلا میباشد ذاتا مواخر است.

واز جهات دیگر این تأویل بمورد ومطابق بحدیث شریف‌نیست که بلحاظ ظهور ووضوح‌آن ازذکر آن صرف‌نظر مینمائیم .

واما مراد بعقل درحدیث سوم ممکن است عقل اول وصادر نخستین ویا عقل مستکمل بحکمتین باشد واز عرش درآن حدیث بلحاظ وضع الفاظ ازبرای معانی عامه عرش ذات یاعلم ربوبی یا عرش قدرت وحیات اراده شود وبودن آن در یمین عرش کنایه از واسطه درفیض بودن یا اشاره به‌بودن آن مظهر علم قضائی جمعی احدی‌الهیست

چنانچه نفس کلیه مظهر علم قدری‌الهی میباشد چه مظهر قدرت وقوت جهت یمین است وعلم قضائی هم اشرف ازقدری بلکه مبداء ومنشاء آنست و باین جهت تعبیر بیمین شده است .

وبهر تقدیر ازاحادیث مزبوره مستفاد میگردد که اول صادر از حق‌تعالی و مبداء اعلی واحداست ووحدت‌آن چنانکه کراراً اشعار شده دلیل انی برعدم امکان صدور کثرت عرضیه دربدو تجلی وظهور حق‌اول‌تقدست اسمائه وجل کبریائه‌است چه برتقدیرامکان عدم صدور یامستند بقصور قدرت یا وجود بخل وضنت در مبداء فیاض یاعدم مصلحت درایجادا کثر از واحد است.

Marfat.com

بطلان دوشق اول بدیهی و عدم‌مصلحت در تکثیر وجود واف‌اضه در قوس نزول که امکان ذاتی ممکن کافی برای افاضه اومیباشد نیزغیر متصوراست پس باید عدم صدورمستند بعدم امکان آن باشد وهوالمطلوب

دلیل نقلی دیگر حدیثی است که آنرا شیخ‌المحدثین‌صدوق‌الامه علیه‌الرحمه درعیون اخبارالرضا علیه‌الصلوات والسلام ودر کتاب توحید ازحسن‌بن محمدنوفلی درخبر طویلی که درآن مجلس مناظره حضرت رضا علیه الاف التحیات والثناءرا درمحضر مامون بااصحاب مقالات و اهل ادیان مانند جاثلیق و راس الجالوت و هربذا کبروصابئین ذکرنموده ومیگوید:

پس ازآنکه آن‌حضرت آنها راباستناد بادیان و کتب سماویه آنان الزام و حق‌بودن دین‌مقدس اسلام وآئین حضرت خیرالانام وبطلان سایر مذاهب وادیان‌را ثابت فرمود:

- بحضار مجلس فرموده هرگاه در بین شما کسی که مخالف با دین مقدس اسلام وشریعت سید رسل واشرف انام باشد وبخواهد پرسشی بنماید بدون‌ملاحظه ورعایت حشمت مقام خلافت وبدون ترس وبیم سئوال نماید —

پس درنتیجه این‌فرموده عمران صابی که یکی از بزرگان متکلمین زمان خودبود قیام نمودوبآن حضرت عرض کرد یاعالم‌الناس لولاانك دعوت الی مسئلتك لم‌اقدم علیك بالمسائل ولقد دخلت‌الکوفه و البصره والشام فلم‌اقع علی‌احد یثبت لی واحد الیس‌غیره قائماًبوحدانیته افتأذن ان‌اسئالك فقال الرضا علیه السلام ان کان‌فی الجماعه‌عمران الصابی فانت‌هوقال‌اناهوقال‌سل یاعمران‌وعلیك بالنصفه وایاك‌والحظل والجور قال واللهیاسیدی‌ماارید‌الاان‌ثبت‌لی‌شیئاتعلق‌به‌فلااجوزه‌قال ع‌سل‌عمابدآلك فازدحم الناس وانضم‌بعضهم‌الی‌بعض‌فقال‌عمران‌الصابی‌اخبرنی‌عن‌الکائن الاول‌وعما خلق قال ع‌سئلت فافهم اماالواحدفلم یزل واحداکائنالاشئی معه‌بلاحدود ولااعراض ولایزال کذلك ثم‌خلق‌خلقامبتدعا مختلفاباعراض‌وحدودمختلفه‌لافی‌شئی اقامه‌ولافی شئی‌حده ولاعلی‌شئی‌حذاء ومثله‌له فجعل‌الخلق من‌ذلك صفوةوغیرصفوه‌واختلافا و ایتلافا والوانا وذوقا وطعما لالحاجة‌کانت‌منه‌الی ذلك ولالفضل منزلة لم‌یبلغها الابه ولارای‌لنفسه فیما خلق زیادة ولانقصانا تعقل‌هذایا عمران قال‌نعم‌والله یا سیدی قال

Marfat.com

علیه السلام واعلم یاعمران انه لو کان خلق ماخلق لحاجة لم یخلق الا من یستعین به علی حاجته ولکان ینبغی ان یخلق اضعاف ماخلق لان اعوان کلما کثروا کان صاحبهم اقوی والحاجة یاعمران لا یسعها لانه لم یحدث من الخلق شیئا الا حدثت فیه حاجة اخری و لذلك اقول لم یخلق الخلق لحاجة ولکن نقل بالخلق الحوائج بعضهم الی بعض وفضل بعضهم علی بعض بلاحاجة منه الی من فضل نعمة ولا نقمة منه علی من اذل فلهذا خلق قال عمران یاسیدی هل کان الکائن معلوما فی نفسه عند نفسه قال الرضا علیه السلام انما یکون المعلمه بالشئی لنفی خلافه ولیکون الشئی نفسه بما نفی عنه موجودا ولم یکن هناك شی یخالف فتدعوه الحاجة الی نفسی ذلك الشی عن نفسه بتجدید ماعلم منها افهمت یاعمران قال نعم والله یاسیدی فاخبرنی بای شئی علم ماعلم ابضمیر ام بغیر ذلك قال الرضا علیه السلام .

اذا علم بضمیر هل تجد بدا امن ان تجعل لذلك الضمیر حدا ینتهی الیه المعرفه قال عمران لا بد من ذلك قال الرضا علیه السلام فما ذلك الضمیر فانقطع ولم یحر جوابا قال الرضا علیه السلام لا باس ان سئلتك عن الضمیر نفسه یعرفه بضمیر آخر فقلت نعم افسدت علیك قولك و دعواك یا عمران الیس ینبغی ان تعلم ان الواحد لیس یوصف بضمیر و لیس یقال له اکثر من فعل وعمل و صنع ولیس یتوهم منه مذاهب و تجزیه کمذاهب المخلوقین و تجزیتهم فاعقل ذلك و این علیه ما علمت صوابا الی آخر الحدیث .

این حدیث شریف از غوامض اخبار ومستصعبات آثار اهل بیت طهارت وعصمت است و با آنکه جمعی از اساطین از اعلام محدثین و برخی از اعاظم علما و مجتهدین علیهم شآبیب رب العالمین در مقام شرح وایضاح آن بر آمده اند از وجوه اسرار آن بنحو اوفی کشف استار نکرده وبطریق مستوفی حل معضلات و فصل مجملات آن نشده وما پس از فراغ از تتمیم این رساله برحسب درخواست برخی از ارباب فضل و کمال که طالب حقیقت واهل باطن و حال و فارغ از قیل وقال والدخصام اصحاب سفسطه ومشاغبه وجدالند در رساله علیحده انشاءالله تعالی آنرا بقدر میسور واندازه مقدور ترجمه وشرح خواهیم نمود.

Marfat.com

ودر این مقام چون فقط صدرحدیث وجمله اخیره آن (یعنی الواحد لیس یوصف بضمیر و لیس یقال له) مورد استدلال و محل حاجت بود بنقل آن اقتصار ورزیده وبجهت معلوم شدن نحوه دلالت آن برمقصود (یعنی اثبات قاعده الواحد) بنحواختصار آنراشرح مینمائیم :

ونظر بآنکه درشرح آن‌محتاج بتمهید مقدمات وتاسیس اصولی میباشیم که ببرخی‌ازآنهادرسابق‌اشاره گردیده واحاله بماسبق‌موجب تشویش‌خاطر واضطرار ضمایر است دراین مقام بطوراجمال بآنها بضمیمه سایرمقدمات واصول که درسابق غیرمذکوراست اشاره میکنیم.

مقدمه اول

ازآنجائی که بمقتضی کلام معجل نظام وفصاحت وبلاغت اختتام و یحذر کم الله نفسه‌ولا یحیطون بشی من‌علمه (فضلاعن‌ذاته) وبرحسب‌حکم‌بتی وتصدیق جزمی عقل براستحاله محاط شدن محیط علی‌الاطلاق و معبود بالاستحقاق - وصول بکنه ذات وجوبی جهات وصفات لاهوتی آیات و نیل بتخوم حقیقت نـامتناهی عظمت و رفعت نورالانوار ومبداء المبادی تعالی شانه وتقدست اسمائه ازطوع طاقت اقاصی اوهام خارج وازطور قدرت اعالی عقول و افهام بیرون و مشاهـده شمس‌الشموس هویت وملاحظه قمرالاقمار باهرالنور غیرمتناهی الظهور انیتش درخور استعداد و قابلیت عیون خفافیش اعیان امکانیه وشانیت جفون ذوات جوازیه اکوانیه نمیباشد

شعر

بکنه ذاتش خرد برد پی　　اگر رسد خس بقعر دریـا

محارم حریم حرم درگاه فوق مالایتناهی جاهش لودنوت انملة گویان - و اخص‌الخواص باریافتگان حمی احدیت وقرق گاه عظمت پناه و جلالت دستگاهش (ماعرفناك‌حق‌معرفتك وماعبدناك حق‌عبادتك) شان‌وردلسان ودفتر ادراك وهستی ارباب انظار واصحاب افکار درمقام پیمودن این بیابان بی‌حد وپایان وغوص‌دریای

بی‌تك و بی کران تمام گشته وسجل عمر آنها بآخر رسیده وهنوز دراول وصف او مانده واز طی‌این راه خسته وعاجز وازنیل بمقصود رانده شده‌اند

وهرچه در این باب گفته وازدر رالفاظ سفته و با برشته تحریر و بیان تبین وسمط نمط‌تقریر درآورده گمان‌سخیف‌البنیان‌وخیال‌بیجا وتوهم‌بی‌اساس ومصداق شعر لسان‌الغیب عاری از نقص وریب یعنی طوطی هندوستان حکمت وهزاردستان بوستان معرفت‌خواجه‌حافظ شیرازی تغمده‌الله برحمته فی‌الغابر کماتغمده فی‌الماضی

جنك هفتاد ودو ملت همه راعذر بنه چون‌ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

میباشد .

چنانکه برخی ازغاغه ارباب کلام که سرمایه معرفت وحظ آنها از ادراك و دانائی ودرایت ومااوتیتم من‌العلم الاقلیلا وبهره آنها ازدانش ومعرفت فرجاة واهل جدال‌وخصام هستند بظن کاسد ووهم‌فاسد خود کنه‌حقیقت وذات‌تقدس آیات‌ضروری جهات ووجوبی حیثیات حق‌تعالی ومبداء اعلی را وجود بدیهی‌التصور وهستی‌اولی الادراك وضروری المعرفه دانسته اند.

وبرخ دیگر که بسخافت این‌عقیده وگمان و رخاوت این وهم و حسبان پی برده بمقتضی‌العجزعن‌درك الادراك‌ادراك حقیقت مقدسه اورا ماهیت مجهولة‌الکنه وحقیقت ومستحیل‌الادراك والتصورقرارداده‌اند

وفریق دیگر باآنکه وجود را امر اعتباری وازتذوت واصالت‌عاری دانسته ماهیت حق‌اول تعالی شانه وتقدست اسمائه را عین انیت اومیدانند.

وعده دیگرذات متعالی صفات اورا فردی ازافراد وجود که با سایر افراد متباین بالذات وعاری از حدود وقیود وماهیات است توهم نموده

وجمع دیگر که دیده بصیرت آنان بکحل الجواهر معرفت مکحول وافوال آنها نزد اصحاب فلسفه و حکمت مقبول است ذات تقدس آیات را مرتبه از حقیقت وجود که درشدت نوریت وفرط موجودیت فوق مالایتناهی بمالایتناهی مدة وعدة وشدة میباشد قرارداده‌اند

وطایفه دیگر که ارباب کشف وشهود واصحاب جنت موعودند ذات وجوبی

جهات آن مالك‌الملك والملكوت وبارع قادسيات الجبروت و راقم احرف عاليات اللاهوت را وجود بشرطلای‌مبرای ازهرعیب‌وریب ومنزه ازهرفقدونقص ومقدس ازهرقید وحد قرار میدهند .

وبرخ دیگر که ارباب صفا وخلان وفا واصحاب‌درایت واهل‌طریقت وواقف باسرارحقیقت هستند ذات ان‌مذوت‌الذوات وحقیقت‌آن محقق‌الحقایق ومفیدالانیات ومعطی‌الایسیات ومفیض الهاذیات والشخصیات راحق وحاق وجود و صرف نور و بحت ومطلق هستی محیط بکل‌شئی وقیوم هرذره وفی یعنی وجود لابشرط مقسمی مطلق ازهر رسمی واسمی ومجرد ازهر قید ونعتی و بری ازهر تعین وشرطی حتی قید لابشرطیت ومنزه ازحلول واتحاد وسریان وفوق وصف وبیان میدانند.

وتعبیر ازآن حقیقت را بوجودوشئی وهستی ونحو آن‌باحتراز ازتعطیل و اطلاق مقابل این‌الفاظ یعنی عدم ولاشئی ونیست ونیستی برآن‌حقیقت معلل‌میکنند نه‌بعنوان آنکه‌مدالیل ذهنیه ومفاهیم اولیه‌این‌الفاظ تمام‌حقیقت وحکایت ازکنه‌ذات وتخوم هویت ذات‌متعالی‌آیات او باشد.

مقدمه دوم

درفصول ماضیه واصول سابقه بنصاب تحقیق و تکمیل رسیده است که رفیق شفیق وجود ومساوق موافق هستی.

یعنی‌وحدت مانند وجود - منقسم بافسام‌عدیده وانواع کثیره ازقبیل لابشرط قسمی ومقسمی وبشرط لاوبشرط شئی ووحدت حقه وغیرحقه وحقیقیة وصرفه وغیر صرفه وعددی وغیرعددی وذاتیه وعرضیه ونحو آنها از اقسامی که در محـل خود مذکور ودرالسنه اهل نظر وارباب بصیرت وبصرمشهور است میباشد.

و احق اقسام آن به مصداقیت آن حقیقت وفردیت آن طبیعت وحدت‌صرفه حقه حقیقیه ذاتیه غیر عددیست که تصورثانی وتکثر و تعدد برای او تصور محال و توهم ضدوند ومثل ومانند برایش صرف توهم وخیال بلکه خارج‌ازطوع‌عقل بشر

Marfat.com

وفکر منور است .

و قسم مذکور وشطر مزبور توام با وجوب وجـود بـالـذات و مساوق با ضرورت ذاتیه ازلیه ابدیه سرمدیه من جمیع الجهات والحیثیات ووقف بر حریم حرم کبریائی بارء الملك والملکوت ومبدع جواهر قواهر حضرت جبروت ومنشاء احرف عالیات عالم لاهوت است.

و ذوات باطلات عاطلات ممکنات را از آن حظ ونصیب و بهرهٔی نبوده و ونمی بـاشد .

وهمچنانکه وجود فائزالجود اومبداء هروجوو واصل هر مکرمت وجود و مقوم هرحقیقت ومحصل هرانیت وطارد قاطبه اعدام ولیسیات است .

همچنین این وحدت ذاتیه وجوبیه قیومیه اواصل وتمام هروحدت وبساطت و مقوم ومحصل هر کثرت و مویس هرعدت وطارد هراثنینیت و ترکیب و دافع هر تجزیه وتقسیم ورافع هرغیریت وتفریق است

بل هوالله الواحد الاحدالذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احداست چنانکه مولوی معنوی در کتاب مثنوی فرموده:

شعر

لم یلد لم یولد او را لایق است والد ومولود را اوخالق است

هر چه جسم آمـد ولادت وصف اوست

هرچه مولود است او زین سوی جوست

زانـکـه از کون و فساد است و مهـین

حـادث است و محـدثی خواهـد یقـین

ودر کلام فصاحت وبلاغت توام واعجاز بدایت ونهایت اختصاص دارد ساحت قدس آیت اواز تصور ثانی ومثل وتوهم شبیه ومانند به آیات وحدوسی جهات لیس کمثله شئی ولقد کفرالذین قالوا ان الله ثالث ثلثه ومایکون من نجوی ثلاثه الاهو رابعهم ولا خمسته الاهو سادسهم بنحو اوفی وطریق مستوفی اشعار گردیده است

مقدمه سوم

از بیانات ماضیه که درفصول سابقه وابواب سالفه برشته تقریر وسمط تحریر درآمده باعلی درجه وضوح ماتم مراتب ایضاح رسیده که وحدت جناب مبداء اعلی و حضرت حق‌تعالی وحدت ذاتیه غیر عددیه حقه‌حقیقیه و بساطت ذات کروبی آیات او بساطت مطلقه و سزاجت صرفه است که از جمیع انحاء کثرت و تمام اقسام ترکیب و اثنینیت منزه ومبرا ونافی ثانی ومماثل وطارد ضدوند ومقابل میباشند.

و حفظ اصل این قسم از وحدت در نخستین معلولات و سرایت این نوع از صادرات از افق امکان عام وعامی فضلا ازخاص و خاصی بیرون و ازحریم جواز و لاضرورت‌عدم‌ولیسیت خارج‌است .

ولی‌سرایت خاصیت این‌وحدت وبدلازم این بساطت که نفی‌ثانی‌وطرد مسانخ ومماثل باشد.

بمعلول اولین وصادر پیشین محل‌تشاجر حکمای عظام ومورد‌تخالف فلاسفه فخام میباشد .

وجم غفیری ازابناء خرد واسلاء عقول که من‌جمله فحل‌الفحول ونبراس ائمة المعقول والمنقول سید الحکماء و خاتم المحققین محقق داماد علیه‌الاف تحیات رب‌العباد است حفظ آنرا در طرف اسبق معلولات وسرایت آنرا باول صادرات لازم دانسته وبدین نظرنتیجه قاعده واصل پرفائده الواحد لایصدر عنه‌الاالواحدراصادر اول‌بودن نظام کل کبیر واکبر ومجموع عالم‌خلق وامر عاری ازهر بدی وشر قرار داده نه‌عقل اول که صدر ساقه قواهر اعلون واشرف مبدعات و اول مکونات کلمه تکوینیه کن‌الهیه میباشد .

وتلمیذ آنجناب صدرمتالهة الاسلام علیه‌شآبیت رحمةالله الملك العلام با او مخالفت ورزیده وقول‌بصادر اول بودن عقل اول‌را خالی‌ازاشکال وعاری ازاختلال دانسته است .

ومابجهانی که دربیان وجه جمع بین قاعده مزبور واصل اصیل لاموثر فی الوجود الاالله ذکر نموده‌ایم فرمایش استادان فیلسوف بزرك وحکیم سترك را تایید و با برهان مستصحف البنیان وقیاس عرشی الاقتباس و دلیل مستحکم المبنی والاساس موافق دانسته‌ایم

مقدمه چهارم

بطوریکه برخی ازمحققین فرموده ازبرای علمای نصاری و مسیحین بشرح زیرین اسامی چندی ذکرشده وآنهارا بطبقاتی تقسیم نموده‌اند که برای روشن‌شدن حدیث شریف بنحو اختصار بنقل پاره ازآن مبادرت میورزیم:

درشرح حدیث شریف برخی ازمحققین فرموده جاثلیق واحد جثالقه نصاری است وان‌راس علمای ایشانست.

واز برای علما درنزد ایشان اسامی میباشد که:

اول آنها جاثلیق است

سپس اسقف واحداساقفه است که دررتبه و منزلت پستر ازجاثلیق است

بعدازآن بطریق واحد بطارقه میباشد

آخرآنها از حیث منزلت قسیس و رهبان است

ونصاری یااز ناصره‌است که آن‌اول قریه‌ئی است که اهل‌آن بعیسی علی‌نبینا وعلیه السلام ایمان آورده‌اند

ویا ازنصرت بمعنی یاریست چه بگمان آنها یاری کننده انبیاء هستند چنانکه درآیه‌مبارکه الذین قالوانا انصارالله بآن‌اشعارشده هنگامیکه آن‌حضرت فرمود من انصاری‌الی‌الله درمقام یاری‌او بر آمدند.

و از برای نصاری فرق عدیده می باشد که بزرگترین آن طایفه سه فرقه هستند ــ

ملکائیه ونسطوریه ویعقوبیه

Marfat.com

یعقوبیه اصحاب یعقوب حکیمند .

وملکائیه اصحاب ملکا که در روم ظهور نمود میباشند

ونسطوریه اصحاب نسطور حکیم که در زمان مأمون ظاهرشد هستند.

وهمه این سه‌فرقه قائل بتجسد کلمه و تجسم او میباشند لکن در کیفیت آن اختلاف نموده اند.

پس برخی از آنان گفته‌اند که کلمه برجسد مانند اشراق نور بر جسم اشراق نموده

و برخی گفته‌اند مانند نقش درموم منطبع شده

وطایفه دیگر گفته‌اند در جسد مانند ظهور روحانی در جسمانی ظاهر گردیده

وفرقه گفته‌اند لاهوت بناسوت متدرع ومتجسد شده

وفریقی گفته اند کلمه با جسد مسیح مانند ممازجه شیر باآب ممزوج‌شده و درباره باری تعالی ومبداء اعلی گفته‌اند که آن بذات متعالی جهات واحد و یگانه وقائم بخود میباشد

ولی بلحاظ صفات‌مانند وجود وحیوة وعلم سه‌چیز است که آن‌سه عبارت‌از اب وابن وروح‌القدس است .

وبین این صفات فقط صفت علم متجسد شده‌است.

و ملکائیه گفته اند که حضرت مسیح علی نبینا و علیه‌الصلواة والسلام کلی و قدیم است .

وحضرت‌مریم علیهاالسلام ازلیرا تولد فرموده است و کشتن و بدار کشیدن برناسوت ولاهوت اوهردو واقع شده‌است.

واین فرقه چون درانجیل دیده‌اند که خداوند مجید والله احد صمد وحید به عیسی‌ع فرموده توپسر وحید تنها و بی‌مانندی

وهمچنین حضرت مسیح بحواریون فرموده من بشما میگویم که دشمنان‌خود را دوست بدارید ومبارك بشمارید برای چشمهای خود و باعدا و کینه ورزان بشما نیکوئی واحسان‌نمائید

وبراشخاصیکه بشما ایذاء واذیت مینمایند درود بفرستیدتا آنکه بوده باشید

Marfat.com

شما پسرهای پدر خودتان که در آسمان میباشد که اشراق وتابش میکند آفتاب او بر نیکوکاران و بدکاران

و منزل می فرماید باران خود را بر اطاعت کننده گان و گناه کاران و بوده باشید تام و بدون نقص چنانکه پدر شما که در آسمان است تام و عاری از نقصان میباشد .

وهنگامیکه اورا بدارمیکشیدند فرمود من بسوی پدرشما میروم.

لذا لفظ پدر وپسر رابرخدای تعالی وحضرت مسیح اطلاق نموده‌اند

ونسطوریه میگویند خدای تعالی یکیست ودارای سه‌اقنوم (صفت) که‌آن اقنوم وجود وحیوة وعلم است میباشد

واین سه اقنوم زائد برذات قیومی جهات نمیباشند وعین آنهم نیز نیستند

وبرخی ازاین طایفه هریك ازاین اقانیم سه گانه را بطوراطلاق مطلقاز نده وناطق واله میدانند وگمان نموده‌اند که حضرت مسیح‌اله تام است که این دو باهم متحد ویکی شده وهردو دوجوهر قدیم وحادث میباشند .

وبا این‌حال اتحاد این دو از بین نرفته وباطل نشده وکشته شدن هم بر آن حضرت ازجهت ناسوت واقع شده نه ازجنبه لاهوتیت او.

ویعقوبیه میگویند کلمه بگوشت وخون منقلب‌شده سپس خدامسیح شده است

پس برخی ازاین فرقه گفته‌اند که حضرت مسیح خدای بی‌همتااست

وبرخ دیگر گفته‌اند که لاهوت بناسوت ظهور نموده وعین آن شده‌است

واما راس‌الجالوت پس او بزرگترین علمای یهود است .

ویهود مشتق ازهادالرجل بمعنی تاب ورجع است (توبه‌نمود ورجوع کرد) وگفته‌شده که‌اطلاق این اسم بر آنها برای گفتهٔموسی علی نبینا وعلیه‌الصلوات والسلام بخدای تعالی انهدنااالیك یعنی رجوع‌نمودیم وبر گردیدیم بسوی تو.

ویهود مدعی میباشند که شریعت یکیست که آن ازحضرت موسی ابتداءشده وبآن‌حضرت ختم گردیده وقبل از آن‌جناب شریعتی جز حدود عقلیه واحکام‌مصلحتیه دربین نبوده .

Marfat.com

چنانکه پیش از تورات هم کتابی نبوده بلکـه فقط صحیفه هـا و مواعظی بوده است .

ومیگویند بعداز آن حضرت نیز شریعت دیگری نمیباشد چه نسخ در احکام بدا است و بدابر خدای تعالی ممتنع میباشد ودر قرآن مجید و فـرقان حمید حق تعالی از آنها نفی بدارا درقول خود وقالت الیهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم الایه نقل فرموده وهمچنین گفته اند:

کـه خدای تعالـی ازامر تشریـع احکام وغیره فـارغ گـردیده است با آنکه تورات مشتمل برآیات داله صریحه بربعثت پیغمبر اکرم وانکه شریعت او ناسخ همه شرایع وادیانست میباشد .

چنانچه حضرت رضا علیه الاف الوف التحیات والثناء درهمین مجلس مناظره باراس الجالوت فرموده است

وتعجب ازاینست که اتفاق نموده اندفرقه یهود براینکه خدای تعالی هنگامیکه ازخلق آسمان وزمین فارغ شد به پشت خوابید ویکپای خودرا برپای دیگر گذارد تعالی عمایقول الظالمون علوا کبیرا ـ وهر بذبکسر واحدهرابنده مجوس است وآنان خدام آتش هستند.

وکسیکه ملازم وخدمت کننده آتش است باید عالم آنها باشد ومجوس از اقسام ثنویه اثبات دواصل نموده وقائل بدوالله میباشند که خیر وشر ونفع وضررا تقسیم مینمایند .

ویکی ازآن دوالله رانور ودیگری را ظلمت مینامند کـه بفارسی یزدان و اهرمن نامیده میشوند مگر مجوس اصلیه که این هردو الله را ازلی وقدیم نمیدانند بلکه نور را ازلی وقدیم وظلمت راحادث میدانند.

لکن درسبب حدوث ظلمت اختلاف نموده اند که آیا آن مخلوق نور است و ازاو پیدا شده یا آنکه مخلوق چیزدیگر است.

ومیگویند مبداء اول اشخاص کیومرث است

وبرخ دیگر آنرا زوران میدانند ومیگویند نبی دیگر زردشت است

Marfat.com

و کیومرثیه کیومرث را آدم ابوالبشر میدانند ومیگویندظلمت ازاینجاپیدا شده که یزدان باخود فکرنمود که اگر ازبرای‌او منازعی یافت‌شود چگونه‌خواهد بود و چون این فکر و رویه لایق بنور نبود لذا از او ظلمت پیدا شد که آن اهرمن میباشد.

وزورانیه میگویند که نوراشخاصی‌را که همه آنها نورانی‌بودند ابداع‌نمود لکن شخص‌اول و بزرگی که اسم اوزوران‌بود درپاره ازامور شك‌نمود پس‌اهرمن که شیطان باشد ازاین شك پیداشد.

و زردشتیه از مجوس که آنها اصحاب زردشت پسر پوروس که در زمان بستاسف (معرب گشتاسب) ظاهرشد میباشند.

میگویند اول پیغمران کیومرث است و خدای تعالی زردشت را بسوی کشتاسب بعث فرمود.

پس زردشت دونفر ازملوك زمان اورا بدین‌خدا و کفر بشیطان دعوت‌نمود وآن دو دعوت اورا قبول ننمودند پس بادی بر آنها وزید و آنها را از زمین بلند کرد ودرهوا نگاه داشت ومردم گرد آمدند وبآنها نظاره مینمودند ومرغهای‌هوا ازهر طرف بآنها فرودآمده وحمله‌ور شدند و گوشت آن‌دو را بامنقار خود کنده وخوردند تاآنکه استخوانهای آنها فروریخت.

وچون خبر زردشت بگشتاسب رسید بگرفتن وحبس شدید اوامر نمود و پس‌از حبس‌اوپاهای اسب گشتاسب درشکم او فرو رفت بطوریکه اثر آن‌در جسد او ظاهر وپیدا نبود وامر زردشت بدین جهت برمردم مبهم ومشتبه گردید.

پس اوراازحبس بیرون آوردند وزردشت باآنهابیمان بست تاآنکه هر کدام بدعای او اسب آن پادشاه بهبودی یابد باو ایمان آورند وبدعای او پاهای اسب‌ار شکم او بیرون آمد و گشتاسب باوایمان آورد وعلمای‌زمان اوبااو مناظره نمودند وبفضل اواقرار کردند

و گفته شده که ازخبرهائیکه زردشت در کتاب خود که بزند نامیده میشود برآن تصریح نموده‌است که ازبرای عالم قوه الهیه‌ئیست که او آنچه را که درعالم

Marfat.com

است تدبیر مینماید.

و نیز از آن جمله چیز هائی که در آن کتاب گفته آنستکه در آخر الزمان (مردیکه) نام او اشدزکاه یعنی مرد داناست ظهور مینماید وعالم را بعلم و دین و عدل زینت میدهد.

سپس درزمان او پتیاره یعنی عفریتی ظاهرمیگردد ودرملك وامراو درمدت بیست سال خلل وارد میشود.

وبعد ازاین اشدزکاه براهل عالم ظاهر میشود وعدل را زنده میکند و ظلم وجور را میمیراند وسنن تغییر یافته را باصل واوضاع اول خود برمیگرداندابنست حکایت اقوال آنان.

واما صابئون پس آنها پرستش کنندگان کواکب وبتها هستند.

جمع صابی مأخوذ ومشتق ازصبو است وآن درمقابل حنیفه‌میباشد.

گفته میشود صبی‌الرجل هنگامیکه میل نماید ومنحرف گردد وازجهت‌میل آنها ازسنن حق وهدایت ولغزش وانحراف آنان ازطریقه انبیاء واولیاء باین اسم نامیده شدند.

وبرخی میگویند که آن ازصباالرجل هنگامیکه عاشق میشود ماخوذ و مشتق است.

وچون مدار مذهب آنان برتعصب روحانیین وهیاکل ودوستی آنها میباشند (آنان‌راصابئیه نامیده‌اند)

وآنها قومی هستند که دراول‌پادشاهی طهمورث ظهورنمودند ومجمل آنچه ازمذهب آنان نقل‌شده آنست که آنها میگویند که مادر معرفت پروردگار محتاج بواسطه میباشیم واز واسطه بی‌نیاز نیستیم.

ولی این واسطه باید روحانی باشد چه روحانیین ازادناس وارجاس بشریت پاك ومنزه میباشند.

واشخاص جسمانی بشری مانند ماهستند که میخورند ومی‌آشامند

چنانکه خداوند سبحان در قرآن مجید وکتاب حمید خود این گفته را از

Marfat.com

آنان درموارد عدیده حکایت فرموده و آنها دوفرقه هستند: پرستش کننده ملائکه و پرستش کننده بتها.

وحضرت خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلات والسلام مامور بکسروشکستن هردو فریق وابطال هردو مذهب واثبات طریقه حنیفه سهله سمحه بوده واین امراز احتجاجات ومناظرات او باعبده اصنام وشکستن آنها که در کتاب الهی از آن حکایت فرموده معلوم میگردد.

وابداع درلسان اخبار اهل بیت عصمت وطهارت بمعنی ابتداء وایجاد نمودن شئی بدون علت وبدون ماده سابقه ومثال میباشد واختراع ایجاد نمودن شئی بدون ماده است تمام شد آنچه را که ازفرموده محدث مذکور که درمقدمه شرح حدیث شریف گفته وآنرا نقل نمودیم.

وما درسابق بین ابداع بمعنی اخص واعم واختراع وانشاء وتکوین واحداث باصطلاح فلاسفه عظام وحکمای فخام بنحو اجمال فرق گذارده‌ایم ولی برای تذکار بآن دراین مقام اشاره میکنیم ومیگوئیم -

ابداع بمعنی اخص ایجاد شئی غیرمسبوق بماده ومدده ومقدار است

وابداع بمعنی اعم ایجادشئی غیرمسبوق بماده است اعم از آنکه مسبوق بمدده یعنی زمان بوده یانباشد واختراع ایجاد شئی غیرمسبوق بمدده است مانند فلکیین بمذاق قائلین بحدوث ذاتی وازلیت آنها وانشاء ایجاد شئی غیر مسبوق بمدده و مدده است اعم ازآنکه مسبوق بمقدار باشد مانند موجودات خیال متصل ومنفصل باشد مانند نفوس مجرده واحداث مطلق ایجاد مسبوق بعدم است اعم ازآنکه عدم ذاتی یاسرمدی یادهری یازمانی یاجوهری باشد.

وگاه آنرا برمرادف تکوین یا برایجاد مسبوق بماده ومدده [illegible]

ومرادبتکوین ایجاد مسبوق بماده ومدده ومقدار وامکان استعدادی و عدم زمانی متقدر واقعی یاعدم متقدر وهمی میباشد

وبه بیان دیگر ایجاد برحسب مراتب موجودات باقسام عدیده منقسم میگردد چه بر حسب احتمال بدوی عقل موجود یاذاتاً وفعلا محتاج بمسبوق ماده ومدده ومقدار است ویا ذاتاً وفعلا مسبوق ومحتاج بهیچیك ازاین امور سه گانه نیست ویا درهردو یعنی در ذات

وفعل محتاج بماده ومده است ومسبوق بمقدار نیست.

ویا درهر دو مسبوق بماده ومقدار است و مسبوق بمده نیست ویا در هر دو محتاج بمدهٔ ومقدار میباشد ومسبوق بماده نیست ویا ذاتاً تنها محتاج بهرسه یا غنی ازهر سه میباشد ویا فعلا تنها چنین است ویا ذاتا تنها بدو امر ازاین امور یعنی مده وماده ویامده ومقدار یاماده ومقدار محتاج‌است یافعلا چنین میباشد ویا درذات تنها بیك‌امر ازاین‌امور یعنی‌ماده‌تنهایامده‌تنها یامقدارتنها احتیاج‌دارد و بسبق‌ذاتی‌مسبوق بآن میباشد ویا در فعل‌فقط بیك‌امر ازآن‌سه‌امر محتاج‌است.

لکن تجرد درفعل وعدم احتیاج باین امور ملازم باتجرد وغنای درذات‌است بدون عکس یعنی‌تجرد درذات ملازم باتجرد درفعل نیست‌چنانچه نفس‌انسانی‌بمذاق فلاسفه اشراق ومشاء ذاتا مجرد ازماده است ولی درفعل محتاج بآن میباشد ومجرد ازآن نیست .

وهمچنین تجرد ازماده ملازم باتجرد ازمده ومقدار است ولی تجرد از مده وعدم مسبوقیت‌بآن‌ملازم باتجردازماده ومقدار نیست چنانچه افلاك بنابرازلیت‌آنها مسبوق بمده وزمان نیستند ولی مسبوق بماده‌ومقدار میباشند.

ونیز تجرد ازمقدار درخارج ملازم با تجرد ازمده وماده است ولی تجرد از ماده ومده ملازم با تجرد از مقدار نیست چنانچه موجودات خیال و عالم مثال و برزخ منفصل ازماده و مده مجرد میباشند ولی مسبوق بمقدار هستند و ازآن بی‌نیاز نمیباشند.

وبنابراین برخی ازاین‌اقسام مطابق باامکان وموافق باوقوع‌نیست‌واقسامی که‌ممکن ومطابق باوقوع‌است چندقسم است .

اول‌موجود مجرد ازهرسه امراست (ماده ـ مده‌ـ مقدار) که آنها موجودات عالم جبروت ودهرایمن اعلی واسفل ونفوس‌کلیه الهیه‌پس‌از بلوغ بتجردتام ومقام حاملیت عرش فیض‌مقدس ونفس رحمانی‌میباشند وآنهارا مبدع‌بمعنی اخص مینامند

دوم موجود مسبوق بماده ومقدار وغیرمسبوق بمده وآنرا مخترع میگویند مانند افلاك وفلکیات .

Marfat.com

بنابر قول غیر منصور یعنی ازلیت آنها .

سوم موجود مسبوق بمقدار غیرمسبوق بماده ومده وآنرامنشاء مینامندمانند موجودات عالم مثال وبرزخ ونحوآنها وگاه برایجاد نفوس جزئیه نیز انشاءاطلاق می کنند .

وایجاد غیرمسبوق بمده را اعم ازآنکه مسبوق بماده و مقدار باشدیا نباشد ابداع بمعنی اعم مینامند وباین اطلاق شامل عقول کلیه ومنشآت وفلکیات میشود

چهارم موجود مسبوق بهرسه وآنرا محدث بمعنی اخص و مکون میگویند ومحدث بمعنی اعم مقابل قدیم ذاتی یعنی مسبوق بغیر وعدم ذاتی اعم ازآنکه مسبوق باعدام دیگر - (سرمدی ودهری وزمانی وجوهری) باشد یانباشد برهمه این اقسام اطلاق میگردد .

وبرایجاد دفعی مسبوق بماده ومده کون وفساد نیز اطلاق میکنند چنانچه بر ایجاد تدریجی مسبوق بآن دو حدوث جوهری اطلاق مینمایند و کون مطلق در صورتیکه قرین فساد نباشد دراصطلاح حکماء وفلاسفه مرادف با وجود است ولی دراصطلاح اهل الله برحقیقت عالم مجردة عن الصبغة الوجودیه اطلاق میشود .

وبتقریب دیگر موجود امکانی یامجرد است یا مادی ومجرد یا مجرد ازماده ومده ومقدار میباشد .

ویامجرد ازدوتای ازاین امور ویا مجرد ازیکی ازآنها است.

و بر هرتقدیر یا ذاتا و فعلا مجرد میباشد یا در ذات فقط و یا در فعل تنها مجرد است .

و مراد بماده دراین مقام اعم از ماده بمعنی اخص یعنی محتاج بمحل که جواهر است .

وازموضوع یعنی مستغنی ازحال که محل اعراض است .

واز متعلق یعنی متعلق نفس که بدن است میباشد .

وبشرحیکه فوقاً اشعار شدبرخی ازاین اقسام ازحریم امکان خارج است و آنچه وجود دارد پنج قسم است.

Marfat.com

اول – مجرد از هرسه ذاتاً وفعلا که آنرا مبدع بمعنی اخص میگویند

دوم – محتاج بماده ومقدار دون‌مده که آنرامخترع مینامند

سوم – مجرداز ماده ومده ذاتاً وفعلا دون‌مقدار وبرآن‌منشاء اطلاق میکنند

چهارم – محتاج درذات وفعل بهرسه که آنرامکون ومحدث میگویند.

پنجم مجرد ازماده ذاتا لافعلا مانند نفس انسانی که آنرا نیز بوجهی منشاء مینامند وبنظری محدث ومسکون میگویند ولی انسان‌صغیر چون بمقتضی :

شعر

اتزعم انك جرم صغیر　　وفیك انطوی العالم الاکبر

درمعنی انسان کبیر واکبر واسم اعظم الهی رامظهر ونسخه جامعه نظام کل ونموزج کامل حضرات لاهوت وجبروت وملکوت وناسوت است.

وشعر معروف وسخن مالوف را　　آنچه خوبان همه‌دارند توتنهاداری

را مصداق ونعم الوفاق است از همه اقسام مذکوره دارای حظ ونصیبی میباشد

پس باعتبار روح وجنبه امری بحکم قل الروح من امر ربی ازمبدعات بمعنی اخص است.

وازجهت روح حیوانی وکارخانه دماغی در ردیف مخترعات وازجنبه تخیل وانشاء صورخیالیه‌درطبقه منشات وباعتبار ازدواج بابدن ناسوتی‌فرقانی ازمحدثات ومکونات است.

لیس من‌الله بمستنکران یجمع العالم فی‌واحد ــ سبحان من اظهر ناسوته سر سنالاهوته الثاقب ثم بدافی خلقه ظاهرافی‌صورة الاکل والشارب.

وبتقریب دیگرموجود یا مجرداست یامادی‌ومادی یاعن‌الماده‌است‌یافی‌الماده ویا بالماده ویا للماده ویامع‌الماده است اولی مبدع ومابقی مابقی اقسام‌است

وبرخی ازاین اقسام متداخلند وبرخی غیرمتداخل میباشند واین اصطلاحات واطلاقات برحسب غالب است.

والا دراین الفاظ اصطلاحات دیگری نیز هست که دراین‌مقام حاجتی بذکر آنهانیست ودرمحل خود مذکور گردیده است.

Marfat.com

وپس ازدانسته شدن این مقدمات میگوئیم قول عمران یا عالم الناس الخ اختیار این تعبیر (یاعالم الناس) بر یاعالم المسلمین حاکی از آنست که از مجادله امام علیه الصلات والسلام با علمای تمام فرق ومفحم و ملزم فرمودن آنها از کتب و ادیان خود آنها عمران صابی برحسب فطانت و جربزه ذاتی متفطن گردیده که آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین وسیادت کونین و برزخیت بحرین وواجد مقام حجیت و خلافت ازرب العالمین میباشد .

چه عالم الناس مفید عموم ودال بر تصدیق عمران براعلمیت آن حضرت از جمیع مردم وازغاصب خلافت وامامت که مأمون بوده وازغیر آن میباشد ودراین تعبیر ایماء باحقیقت آن حضرت بامامت وخلافت است و برای رعایت آن مقام شامخ ومرتبه باذخه عرض نموده لولا ان الخ .

یعنی مقصود من ازسئوال حضرت تو اظهار انانیت وخودنمائی نیست چه عرض اندام این پشه لاغر واظهار وجود و هستی نمودن این مگس ضعیف در محضر عالی مخبر آن شمس عظمای فلك ولایت و کهکشان رفیع البنیان آسمان خلافت بوجه بعیدی مانند بازی گری نمودن شب پره درمحضر آفتاب عالم تاب و جولان نمودن مگس در مشهد سیمرغ قاف عالم علوی مضاف است که در بارهٔ او گفته اند و در سخن سفته اند .

شعر

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولان گه تست

عرض خود میبری و زحمت ما می داری

بلکه برحسب اجازه آن خلیفة الله واسم اعظم الهی ومتصف بفضائله [illegible]

نامتناهی وبرای اعتراف عرفه از آن بحری بایان و قاموس [illegible] در مقام جسارت وعرض حاجت بر آمده ام وقول عمران والجزیره الخ)

جزیره بر بین النحرین وهمچنین بر مجموع بلاد عرب اطلاق میشود و اراده هردو معنی در حدیث شریف ممکن است ولی بودن الف ولام برای عهد ذهنی و اراده معنی دوم انسب است .

Marfat.com

یعنی علاوه بر بصره و کوفه وشام تمام بلاد عرب‌را پیموده‌ام و بامتکلمین آنها مناظره نمودم وهیچیك ازعهده اثبات مطلوب وحل‌مشکل من برنیامدندلذا بآن‌باب مدینه‌علم و کعبه حکمت ملتجی‌شدم قول‌عمران‌فلقیت المتکلمین

آنچه‌از کلمات‌ارباب تحقیق وفکر عمیق درفرق بین‌حکیم ومتکلم وصوفی وعارف مستفاد میگردد آنستکه چون غایت اصلی ازخلقت بشر ومقصود اولی از ایجاد انسان قادر بفعل خیر و شر ادراك حقایق اشیاء و معرفت ذات و صفات و اسماء و افعال و آثار خالق ارض و سماء و مبداء و معاد موجودات و کیفیت حشر مخلوقات‌است.

وبعبارت دیگر آغازشناسی وانجام شناسی وخودشناسی میباشد .

وطریق حصول این‌معرفت وراه وصول باین مبتغی و غایت و رفرف عروج باین آسمان بلند پایان وبراق‌صعود بعالم ماوراء زمان ومکان باطریق‌فکر ونظرو تعلیم وتعلم وتحدیق بصراست.

یاطریق ریاضت ومجاهدت وسلوك‌نفسانی وسیر روحانیست که‌مرکب‌طریق اول عقل‌نظری وجناح صعودی نفس‌است

و مرکب طریق دوم عقل عملی با استعانت بعقل نظری وجناح نزولی نفس میباشد وباجمع بین‌طریقین واستعانت بمسلکین‌است.

ومشی بهریك ازاین طرق یا با تقید بموافقت ظاهر شریعت وطریقت‌است و یا بدون‌تقید بموافقت ومطابقت‌آن میباشد.

وخارج ازاین شقوق طریق دیگری نیست.

لذا سلاك طریق فکر ونظر را بدون تقید مزبور ومحدودیت مسطور یعنی لابشرط ازمطابقت وموافقت باشریعتی ازشرایع ودینی ازادیان‌ازجهت آنکه فلسفه وعلم‌حکمت وطریق‌برهان یقینی باطریق‌شرع وشریعت مخالف‌نیست وقیدمطابقت ضرورت ندارد بآن قید تقیید ننموده وبلحاظ مشی آنها برطریق استدلال ونظر یا برطبق نظریه ارسطاطالیس درترجیح طریق استدلال برطریق سلوك وریاضت و با استفاده‌آنها ازارسطو یاافلاطون درهنگام تدریس وافادت بنحومشی و حرکت

Marfat.com

مشائین نامیده اند.

وسلاك طریق مسطور را باتقید مزبور ازجهت آنکه باعث اولی برتدوین علم کلام تکلم درحدوث یاقدم کلام‌الله مجید وفرقان حمید بوده یاآنکه مباحث آن علم دربدو تدوین مصدر بالکلام فی کذاشده یااز جهت آنکه ممارست در آن علم موجب مهارت‌درتکلم وقدرت برانبات مطلوب وافحام‌خصم میباشدمتکلم مینامند.

وسلاك طریق ریاضت ومجاهدت را باتقیدمارالذکر ازجهت تصفیه وتزکیه نفس یا بلوغ آنها بمقام فنا وتجرد وخلوص وصفای ازشوائب امکان وریون انانیت یالبس صوف ورفض شهوت ویاجهات دیگرصوفی ومتصوفه نامیده‌اند.

وبدون تقید مزبور ازجهت تنور باطن آنها باشراقات بازغه وانوار شارقه و شموس‌لامعه عالم جبروت واقمارساطعه حضرت ملکوت ویا ازجهت استفاده آنها ازاشراقات نفسانی وافاضات روحانی حکیم بزرك‌وفیلسوف سترك افلاطون شریف الهی یاجلوس آنهادرروا‌ق منزل آن‌حکیم یارواق عالم عقل‌یا ازجهت مشی آنها برطریقه او درترجیح طریق‌ریاضت ومجاهدت وسلوك‌نفسانی ومحو وجود امکانی در انوار یزدانی وتبدل آن بوجود حقانی وخاکساری رواق ربانی برطریق نظر و استدلال غیرعاری ازخبط وکلال آنهارا اشراقین ورواقیین میگویند.

وجامع طریقین‌را ازجهت واجد بودن محسنات هردو طریق‌وخلو ازنواقص هردو ونهایت استحکام واتقان طریق مزبور فهلوین که معرب پهلوی‌بمعنی پهلوان وکشتی گیر بزرك‌است مینامند.

ومتکلمین برحسب اختلاف مسلك ومشرب آنها درذات وصفات وافعال‌واجب تعالی و در کیفیت صدور افعال انسان و مفوض شدن امر افعال و آثارعباد بخود استقلال بخودآنها یامجبور بودن عباد درافعال خود یابودن آن بنحو امر بین امرین یابودن آن بنحوامر بین‌الامرین ومنزله بین‌المنزلتین

وهمچنین اختلاف درمطالب بسیاردیگر که درمحل خودمذکور و مسطور است بفرق‌عدیده منقسم میگردند.

واعظم این‌فرق ازاهل‌سنت وجماعت دوفرقه میباشد که یکفرقه را که قائل

Marfat.com

بتفویض محضندو رئیس آنهاواصل بن عطا وابوعلی جبائیست معتزله ومفوضه مینامند وفرقه دیگر که رئیس وقائدآنان ابولحسن اشعری است وقائل بجبرند اشاعره و جبریه مینامند .

قول عمران فلم اقع علی احد یثبت لی واحدا لیس غیره قائما بوحدانیته الخ

این جمله برحسب ترکیب دارای چند احتمالست که برحسب تطابق باقواعد نحوی وظاهر کلام معجز انتظام امام همام برخی بعید وبرخی ابعد وبرخی قریب یا اقرب میباشد.

احتمال اول آنکه غیره اسم لیس وجمله قائما بوحدانیته خبر آن وجمله لیس غیره قائما بوحدانیته صفت واحدا باشد .

احتمال دوم غیره اسم لیس وخبراو محذوف باشد وخبر مقدراله یا موجودا یامعبودا بالحق یا واحدا یاواجب الوجود بالذات وبتمام الحیثیات یا کائنامعه ونحو آنها از کلمات مناسبه بامقام باشدوقائما بوحدانیته صفت واحدایاحال ازاویا صفت یا حال ازخبرمحذوف باشد .

ای لیس غیره اله ومبداء او موجودا وواجبا ومعبودا متصفابصفته ذالك الواحد اولیس غیره کذلك ای متصفا بصفته ذلك اولیس غیره موجوداو کائنامعه .

احتمال سوم خبرلیس محذوف وقائما بوحدانیته معطوف بمفعول یثبت یعنی واحدا بحذف عاطف وجمله لیس غیره معترضه باشد.

احتمال چهارم خبر محذوف وقائما بوحدانیته باسقاط عاطف عطف بر خبر محذوف باشد .

وبنابر احتمال اول مراد ازواحدیکه غیراوقائم بوحدانیت او نباشد یا واحد غیرعددیست یعنی واحدی که دروجود وکمالات وجود ثانی برای اومتصور نباشد وعاری ازجمیع انحاء کثرت ومتصف بغایت بساطت ونهایت وحدت واحدیت وواجب الوجود بالذات وللذات باشد .

واین احتمال اظهر است ویا مراد مطلق واحداست ومراد ازعدم قیام غیرآن واحد بوحدانیت اوبنابر اول قیام بوجوب وجود ووحدت وبساطت ذاتیه وصفاتیه و

Marfat.com

افعالیه و آثاریه است.

یعنی اثبات نماید برای من‌واجب الوجودی که منفرد در وحدت حقـه حقیقیه ذاتیه وصفاتیه وافعالیه وآثاریه باشد .

وبنابر دوم مرادآنستکه اثبات وحدت ونفی شریك در الوهیت برای واجب تعالی بشود وفرق بین‌این دومعنی آنستکه بنابراول مقصود اثبات وحدت‌وجود است ودرثانی اثبات وحدت واجب‌الوجود یاالله عالم است .

چه‌اثبات غیرعددی وجود مطلق ملازم بانفی ثانی وقصر موجودیت حقیقی و حصرتحقق واقعی ومواثزیت در نظام وجودوالهیت درذات کروبی آیـات حق‌تعالی ومبداءاعلی‌است بخلاف‌اثبات وحدت واجب‌الوجود که آن‌ملازم بانفی مزبوروقصر وحصرمسطور نیست .

وهمچنین اثبات وحدت واجب الوجود برحسب ظاهر ملازم بانفی شریك از برای او درمبدئیت والهیت نمیباشد

وازاینجاست که حکمای عظام وفلاسفه فخام درزیر فلسفیه و کتب الهیه خود پس ازاثبات وحدت واجب‌الوجود تعالی‌شانه و تقدست اسمائه در مبحث جـداگانـه وحدت‌اله عالم‌را اثبات مینمایند .

ویا مراد آنستکه اثبات نمایداله واحد احدی‌را که ازلی وابدی و سرمـدی باشد ودر وجود و کمالات وجود بسبق سرمدی یادهری و زمانی بزمان موهوم به مذاق متکلمین برهمه موجودات وقاطبه کائنات سابق بوده وپیشی گرفته باشد یعنی درازلیت برای‌او شریك وعدیلی نباشد وعدم قیام غیرآن واحد بوحدانیت او بنابر این کنایه ازعدم شراکت بااو درازلیت ودوام وجوداست یعنی اثبات نماید واجب سبق او برعالم فقط سبق ذاتی نباشد بآنکه درواقع ونفس الامـر [illegible] ولی فقط درلحاظ عقل ازاو متاخر باشد .

چنانکه قائلین بازلیت عالم توهم نموده‌اند بلکه علاوه برتاخر ذاتی وجودا نیزازاو موخر باشد

وبنابر احتمال دوم- اگر خبرلیس راموجودا بگیریم اشاره بتوحید خاص-

Marfat.com

الخاصی یااخص الخواصی میباشد.

چه اگر مراد عمران ازقول خودلیس غیره موجوداقائما بوحدانیته نفی مطلق وجود ازغیر وبودن ماسوای واحد یعنی حق تعالی مانند ثانیه مایراه الاحول (چنانکه اصحاب توحید خاص الخاصی میگویند) بوده باشد.

بنابر این جمله مزبوره اشاره بتوحید خاص الخاصی و وحدت وجود و موجود میباشد.

ومراد بقیام بوحدانیت نفی کثرت مطلقا چه قبل از ایجاد وچه با ایجاد و چه بعداز ایجاد است.

واگر مراد نفی وجود اصلی درمقبال ظلی وعکسی باشد یعنی انحصار وجود حقیقی وشیئیت واقعی که از اودرلسان اخبار بحق شیئیت تعبیر گردیده درذات قیومی جهات ووجوبی سمات حق تعالی وبودن ماسوا اظلال وافیا، آن حقیقت چنانکه ارباب توحید اخص الخواصی میگویند اشاره بطریق آنها ومذاق کثرت دروحدت ووحدت در کثرت یعنی وحدت وجود وموجود درعین کثرت هردو میباشد.

ومراد بقیام بوحدت نیز همان معنی سابق الذکر یعنی دوام این نسبت در تمام حالات ونفی طرو تبدل وانتقالات وطریان تغیر واستحالات است ومحتمل است که اشاره به مذاق ذوق المتالهین یعنی وحدت وجود و کثرت موجود بمعنی منتسب بوجود باشد بنابر آنکه خبر را وجودا مقدر بدانیم یا مقدر را موجود بمعنی عین الوجود مقابل باماانتسب الی الوجود بگیریم.

ومعنی کلام عمران بنابراین چنین میشود اثبات کند واحدی را که ماسوای او منتسب بوجود باشد نه موجود بمعنی من قام به الوجود.

ومراد ازجمله سابق یعنی قیام بروحدانیت براین تأویل نیز متغیر نشدن حال او بخلق ممکنات است.

وذکراین جمله در کلام عمران برای آنستکه بعقیده او پس از خلقت مخلوقات وایجاد موجودات برذات تقدس آیات ضروری جهات واجب تعالی تغییر حالات وتبدیل صفات طاری میگردد و بیک حال باقی نمی ماند.

Marfat.com

چنانکه درجملات بعد که درحدیث شریف نقل‌شده میگوید : فان‌الذی کان عندی ان‌الکائن قدتغیر فی‌فعله عن‌له بفعله الخلق.

وچون متکلمین زمان‌او بجهاتی که بآن اشعار خواهیم نمود عاجز ازابطال این‌عقیده بودند برای آنکه ازمقام شامخ خلافت کبری ورتبه باذخه امامت عظمی صحت وسقم این عقیده‌را استفاده‌نماید این‌جمله‌را دراین مقام ذکرنموده‌است واگر خبرمقدر راواحدا یا احدا بگیریم صفت بودن این جمله برای خبر مزبور انسب خواهد بود واستفاده نکته مزبوره از آن اظهر میباشد.

ومعنی کلام چنین میشود کسی را نیافتم که برای من‌اثبات نماید واحدی که غیراو واحدی‌نباشد که قائم بوحدانیت‌خود باشد وتبدل حالات وتغیرصفات براوراه نیابد یعنی نتوان‌برای او شریکی فرض‌نمود که دارای این‌صفت باشد و ممکن است که مراد ازواحدی که قائم بوحدانیت باشد واحدی باشد که وحدت زائد بر ذات‌او نباشد یعنی عاری از ماهیت وصرف وحدت ووحدت حقه حقیقیه باشد نه ذات‌له الوحده .

وبعبارت دیگر متصف به‌بساطت محضه واحدیت صرفه خالصه میرای از کافه انحاء ترکیب وطارد جمیع اقسام کثرت واثنینیت باشد.

وبنابراین مقصود عمران‌طلب اثبات‌احدیت وبساطت من‌جمیع الجهات مبدء اعلی وحق‌تعالی خواهدبود .

ولی بنابراین وجوه دراین احتمال وبنابراین احتمال اول باید گفته شود که این کلام‌مانندمثلك لایبخل واین کمثله شئی بنابرعدم زیادت کاف کمثله است واگر خبرمقدرمعبود بحق یاواجب‌الوجود یاآله باشد مقصود اثبات‌ذات حق متعالی و[illegible] اعلی ونفی شریك در وجوب وجود یاآلهیت و[illegible] عامی مستفاد

چنانچه بنابر برخی ازشقوق احتمال اول نیز [illegible] مقصود و اثبات همین امر باشد ولی این احتمال درغایت استبعاد است چه عجز متکلمین زمان عمران ازاثبات وحید عامی وطالب بودن‌او واثبات این‌مطلب را باآنکه شعشعه‌او برحسب حکایت مندرجات حدیث شریف ازمبرزین متکلمین زمان خود بوده بی‌نهایت مستغرب‌است

Marfat.com

وماحصل آنکه مقصود عمران بربرخی ازتقادیر اثبات ذات واجب تعالی که متصف بصفات سابق‌الذکر باشد ونبودن چیزی بااو وتقدم واو متقدم دهری و با سرمدی برقاطبه اشیاء بوده وبربرخ دیگر اثبات توحید ذات قدسی جهات اوبتوحید عامی یاخاصی یاخاص‌الخاصی یا اخص‌الخواصی وبرتقادیردیگراثبات‌قسمتی ازصفات تقدس آیات اوبشرحیکه درسابق بآن اشاره نمودیم یا اثبات عدم تغیر ذات‌وجوبی جهات اوبسبب خلقت موجودات بوده است.

وعلت عجزمتکلمین زمان اوازاثبات مطلوب برتقدیری که مقصود او انحاء توحید سه‌گانه اخیره باشد واضح وظاهر است.

چه مقدمات واصول اثبات آن‌اقسام ازمشرب تکلم دور بلکه اکثر آنها از فهم آن مهجور بوده ومیباشد.

وبرتقدیری که مقصوداواثبات توحید عامی یاصفات حق‌تعالی ازقبیل اتصاف بوحدت حقه حقیقیه نافی ثانی ومسانخ واتصاف باحدیت و بساطت مطلقه عاریه از جمیع انحاء کثرت وترکیب وطارد کافه اقسام بیونت عزلی ومغایرت اشیائی باشد بطور منع‌الخلو ممکن‌است علت‌عجز آنها چندامر باشد:

اول تفوق عمران برآنها درعلم کلام ودرفن مناظره ومجادله

دوم سوفسطائی واز لانسلمین شدن عمران درقبال آنها وممکن نبودن‌افحام آنها اورا بطریق مناظره ازجهت انحصار طریق افحام وتبکیت این‌فرقه بفرموده رئیس الفلاسفه قدس بتکلیف بدخول نار از جهت مساوی بودن نار و لانار در نظر آنان.

سوم فساداصول مسلمه‌متکلمین ووافی نبودن آن‌اصول باثبات مطالب‌مذکوره واقناع وافحام نبودن مانند عمران فحل بی‌نظیر ومتکلم ومناظر بی‌بدیل از جهت قائل بودن اشاعره باراده جزافیه وعقلی نبودن حسن وقبح اشیاء و جواز ترجیح بلامرجح وقائل بودن آنها بقدماء ثمانیه وزیادت صفات سبع‌المثانی برذات بی‌مماثل وثانی وقائل بودن‌اکثر معتزله باحوال ومعانی‌واتصاف حق تعالی بآنها ومعلل‌بودن فعل حق‌تعالی باغراض ودواعی زائده وقول کرامیه بتوارد حوادث برذات مبداءاعلی

Marfat.com

وعلت هر ممکن و حادث وقائل بودن همه فرق ارباب کلام الاماشذو ندرمن الاساطین العظام بر بودن علت احتیاج معالیل بعلت (تماما ام شطرا اوشرطا) حدوث حادثات نه امکان جایزات ومنافی بودن ازلیت یا مقدوریت ثابتات وذهاب آنها به نفی حوادث لااول لها و بطلان اقسام اربعه تسلسل درخارجیات وقول بجزء لایجزی وجواهر فرده غیر متجزیات وغیر ذلك از اقوال منکرات و آراء باطلات که درمحل خود مذکور ودرافواه والسنه اهل تحصل مذکور است .

چه باقول باین آراء واصول اثبات وحدت حقه حقیقیه وبساطت مطلقه ذات کروبی آیات حق تعالی شانه وبهر برهانه وتقدم دهری وسرمدی او برقاطبه اشیاء بلکه اثبات اصل وجود ووجوب وجوداواز قبیل تمنی امر ممتنع ومحال است.

زیرا دلیل عمده آنها برانبات واجب تعالی ومبداء اعلی حدوث عالم جسمانی بحدوث زمانی موهوم ازجهت عدم خلواو ازحوادث وبودن کل حادث له محدث از راه ابطال دور وتسلسل است

وهمچنین دلیل عمده آنها بر توحید واجب الوجود تعالی شانه وتقدست اسمائه دلیل فرجه ولزوم ترکب هر یك از واجبات مفروض التعدد از مابه الاشتراك ومابه الامتیاز وملازم بودن ترکیب بااحتیاج است .

باآنکه بطلان حدوث زمانی موهوم اظهر من الشمس وابین من الامس است

وهمچنین بطلان حوادث لااول لها وبطلان هرچهار قسم از اقسام اربعه تسلسل درنظر ارباب حکمت واصحاب معرفت مسلم نبوده بلکه عدم بطلان سه قسم آن در نظر آنها محقق ومسلم است ودلیل متکلمین بررد آنها علیل میباشد

و نیز باقول بمراده جزء لیه یا فاعل بالقصد بودن مبداء اعلی و واجب [illegible] باقول بعلماء نامیه ومعدنی واحوال زائده ومنافی بودن ازلیت [illegible] و بجویز ترجیح بلامرجح ومقارنین حوادث بذات وجوبی جهات ضروری حیثیات مبداء کل معلول وحادث وملازم بودن این امور باترکیب وعدم بساطت ممکن وامثال باین مهملات فاسده وآراء کاسده ازانبات احدیت وبساطت مطلقه ذات قدسی آیات یا اثبات توحید ذاتی وصفاتی وافعالی وآثاری ازراه لزوم ترکیب بلکه طرق دیگر که در کتب

کلامیه مذکور ومسطوراست درقبال حرنانیین وفیثاغورثیین وذیمقراطیسین وثنویه وامثال آنها .

ودرقبال مانند عمران که درعلم کلام ومناظره مانندجبائی ونظام بوده است ازقبیل سودای خام وظن اثم وخیال باطل وترهات وتمویهات لاطائل میباشد قول- امام علیه السلام ایاك والحظل والجور الخ حظل بتحریك بمعنی سبکی وتندی ومنطق فاسد است .

وجور بمعنی میل ازقصد وازمیانه رویست ودراینجا نظر بآنکه طریقه عمران جدل وسفسطه ومشهور باین سمت بوده است کنایه ازسفسطه ومعالطه و جدل بغیر احسن است .

وافحام امام علیه السلام عمران را بطریق جدال بغیراحسن یاسفسطه ومغالطه هرچند درنهایت سهولت برای آن حضرت میسر بوده لکن چون این امور با منصب امامت وخلافت مناسبت نداشته ومقصود آن حضرت نیزارشاد وهدایت او بوده نه مجرد افحام واسکات او .

لذا اورا تحذیر ازاعمال طریق سفسطه ومغالطه ومشی بررویه لاتسمین و شکاکین فرموده است.

وماحصل فرمایش امام اینست که اگرمقصود تو ازسئوال اظهار خود نمائی وعرض اندام وسفسطه باشد وهدایت وارشاد نباشد.

گرچه باسهل طرق برای من اسکات وافحام تومیسر است ولی فرمایشات من بحکم ولایزدالظالمین الاخسارا درتوتأثیری نخواهدنمود ومانندباران درشوره زار وجودتوخس میرویاند.

شعر

باران که درلطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

واگر مقصود توهدایت وایصال بمطلوب باشد باید ازطریق اتصاف خارج نگردی تاازفرمایشات من هدایت وارشاد شوی.

قول عمران فلااجوره درباره نسخ بزاء منقوط اخت‌الراء است وهردو قریب المعنی هستند .

یعنی چون مقصودمن هدایت شدن ونیل بواقع وحقیقت واثبات فرمودن‌شما برای من‌چیزی که علاقهٔ آن‌دارم میباشد ازآن تجاوز وتعدی نمیکنم یا آنکه‌آنرا بعدول از طریقه انصاف وجور مشوب نمی‌نمایم- قول عمران اخبرنی عن الکائن الاول وعماخلق -

ظاهر ازاین کلام برحسب حکایت برخی ازفقرات حدیث شریف آنست که مرادعمران ازکائن اول‌حق‌تعالی ومبداء اعلی‌تقدست اسمائه وجلت‌عظمته و کبریائه واز ماخلق صادراول ونخستین مجعولات است ومسئول‌عنه‌هل بسیطه است.

بنابرآنکه مقصود اثبات کائن اول وصادراول‌باشد ویاهل‌مرکبه‌است

بنابرآنکه مقصود اثبات وحدت حقه حقیقیه و بساطت مطلقه یا سایر صفت او بشرحی که درسابق مذکورشده بوده باشد.

واگر برخی ازفقرات حدیث شریف نبود بشرحیکه بعد اشاره خواهیم‌نمود حمل کائن‌اول برصادر نخستین وماخلق برسایر صوادر اولی واشبه بود.

وجواب آن‌حضرت ازسؤال عمران هل کان الکائن معلوما فی نفسه عند نفسه موجب اشباه شارح محقق ونفی علم حق‌بود بذات درمرتبه احدیت ذات‌میشد

وشارح محقق مسئول‌عنه عمران‌را مطلب ما حقیقیه حق تعالی و صادر اول قرارداده باآنکه اولاسئوال ازحقیقت مقدسه او که‌منزه از ماهیت وامکان ا کیناه حقیقت‌است ازمثل عمران که واحدمتکلمین‌زمان خودبوده درغایت استبعاد و نهایت استغراب میباشد.

ثانیا درصدر سؤال معروض داشته که مسئول‌عنه من از متکلمین اثبات واحدی که قائم بوحدانیت‌خود باشدبوده است .

وهمچنین درجواب تحذیر امام علیه‌السلام (بجمله ایاك‌والحضل) عرض‌نموده مقصودمن اثبات چیزیست که خاطرمن متعلق باثبات اومیباشد ومقصود از کائن اول هم برحسب‌اعتراف محقق مذکور همان واحد مرقوم‌درصدر سؤال است.

Marfat.com

بنابراین باآنکه مطلب ماء شارحه وحقیقیه باتفاق قاطبه حکماء و متکلمین ببرهان ودلیل مقتنص ومقتضب ومکتسب نمیشود تعبیر عمران(ان یثبت لی الخ) بابودن مسئول عنه ماء حقیقیه یاشارحه ولزوم سؤال ازاو بماهو یاای شئی فی جوهره که سؤال ازفصل شئی است بی مورد وعاری از مناسبت میباشد بهتر آنستکه گفته شود گرچه اصل وجود مبداء اول تعالی مورد تصدیق عمران بوده ولی اتصاف او بصفاتیکه در لسان قرآن مجید واخبار وآثار اهل بیت عصمت وطهارت ودر کتب فلاسفه آلهیین وحکماء ربانیین برای اوذکر شده یعنی ازوحدت حقه حقیقیه نافی ثانی و مجانس و مسانخ وبساطت محضه ووجوب من جمیع الجهات والحیثیات وتقدم ذات مقدس او بر کافه موجودات بتقدم دهری وسرمدی دروجود عینی وخارجی وغیر معلل بودن فعل او بغرض زائد برذات ومتغیر نشدن ذات مقدس او بخلق وایجاد موجودات وغیرذالك بشرحی که قبلا بآن اشعار شده ودرقول عمران- یثبت لی واحدالیس غیره قائما بوحدانیته) نیز بآن اشاره گردیده مورد تصدیق او نبوده است.

لذا اثبات آنرا مسئلت نموده وبعبارت دیگر مقصود اثبات مبدء متصف بصفات مذکوره بوده نه مطلق مبداء -

فرمایش امام علیه السلام اماالواحد فلم یزل واحداً کائنا لاشئی معه بلاحدود و اعراض ولا یزال کذلك) .

مقصود از واحد علی الظاهر همان واحد مذکور در صدر کلام عمران است که درسئوال ازاو تعبیر بکائن اول نموده والف ولام برای عهد ذکری است.

و مراد بکائن مرادف مطلق موجود وباول اولیت مطلقه یعنی مقدم بجمیع انحاء تقدم که اتصاف حق تعالی بآنها ممکن است از تقدم باالعلیه وبالذات وبالشرف والفضیله وبالرتبه وتقدم سرمدی ودهری وبالاحقیه ونحو آنها میباشد،

ونظر بآنکه بمقتضی کلهم نورواحدلسان امام همام و خلیفة الله الملك العلام لسان جد بزرگوار خود مرغم الفجره وقاتل الکفره امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب سلام الله تعالی علیه یعنی مارئیت شیاء الا و قدرئیت الله قبله و بعده و معه و فیه است .

درجواب سؤال عمران بموجب اعرفوالله بالله برهان شبه لم و طریق صدیقین

Marfat.com

را که در کلام معجز انتظام حکیم علام اولم یکف بربك انه علی کل شئی شهید بآن اشعار شده وعبارت ازاستدلال ازحق تعالی برحق است اتخاذ فرموده ـ

وبفرموده خود اماالواحدفلم یزل واحد الخ برهان و طریق مذکور اشاره فرموده است .

وتقریر آن بنحوی که منطبق باطریق و برهان مذکور باشد محتاج بتمهید چند مقدمه است .

مقدمه اول

درفصول سابقه اشعار گردیده است که درعلم ماوراء الطبیعه وماقبل الکیان درشطر ربوبی بنصاب تحقیق ومیقات بیان رسیده است که وحدت حقه حقیقه قیومیه غیرعددیه باوجوب وجود مساوق ودر مصداق توام ومطابق ودراحکام و لوازم از هرحیث وازهرجهت موافق میباشد

وهمچنانکه صرف وحدت بحکم صرف الشئی لایتثنی ولایتکرر فاقبل تعددو تکثر نبوده وطاردبالذات جمیع انحاء کثرت وتعدد واثنینیت میباشد

وهمچنین ساحت قدس آیت رفیق شفیق او نیز از تعدد مصداق و تکثر افراد مبرا و منزه است بلکه فرض تکرر مصادیق و تعدد افراد در صرف وجوب که متحد با صرف وحدت و وجود است از قبیل فرض ممتنع وتقدیر مستحیل بطریق توصیف میباشد.

ونیز همچنانکه ضربه لازبه وجوب وجود بالذات وجوب وجود من جمیع الجهات و الحیثیات است .

همچنین بد لازم وحدت صرفه حقه قیومیه غیرعددیه وحدت من جمیع الجهات وطرد انحاء کثرت وتعدد (ازقبیل کثرت قبل از ذات و مع الذات و بعدالذات) تمام حیثیات میباشد .

وطریان نحوی ازانحاء کثرت وقسمی ازاقسام تعدد برآن و وحدت صرفه در

Marfat.com

مرتبه ازمراتب وجود ووعائی ازاوعیه تحقق مساوق با بطلان ذات و زوال حقیقت او خواهد بود .

وبعبارت دیگر همچنانکه وجوب وجود طارد جمیع انحاء لاضرورت ودافع تمام اقسام امکان وجوازیت است ودرتمام اوعیه وجود و مراتب واقع و نفس‌الامر بحکم وهوالذی فی‌السماء اله وفی‌الارض اله متصف بوجوب‌وجود وطاردیت‌قاطبه اعدام وفقدانات است .

همچنین صرف وحدت حقه‌حقیقیه غیرعددیه وقیومیه بمحوضت‌ذات وسزاجت وصرافت حقیقت طارد جمیع انحاء کثرت ونافی تمام اقسام تعدد وغیریت است و در تمام اوعیه نفس‌الامریه متصف بوحدان وحدت وطاردیت کثرت میباشد ووحدت‌هر شئی‌مانندوجوداو که ظل‌وجود حق‌تعالی ومبداء اعلی است ظل‌این وحدت ومحاط احاطه قیومیه اواست .

ونیز همچنانکه بمقتضی قاعده مقرره واصل مسلم صرف‌الوجود صرف کل کمال وجود صرافت دروجود ومحوضت درتاکد وجـود وهستی وبود ملازم بلکه عین صرافت قاطبه کمالات وجودیه وکافه فضائل وصفات وجوبیه وطردجمیع نقائص واعدام امکانیه است.

همچنین صرافت وحدت حقه حقیقیه وجوبیه غیرعددیه ـ صرافت قـاطبه آن فضائل وکمالات وطردکلیه اعدام وفقدانات ورفض جمیع لیسیات ونقصانات بدون تعددجهات وحیثیات است.

وچون سایراقسام وحدت که درفصول سابق‌الذکر واصول مارالبیان بآنهـا اشعار گردیده ازشوائب‌امکان ومساوی جواز ومعایب‌لاضرورت عاری وبری‌نیست اتصاف ذات کروبی آیات نورالانوار جلت رفعته وعظمته بآن اقسام ازحیز امکان بیرون‌وازحریم جوازولاضرورت‌خارج‌است واتصاف‌بهیچیك‌ازاقسام‌مزبوره‌جزاین نحوازوحدت‌لایق‌حریم‌حرم کبریائی جبروتی‌وسزاوارساحت قدس آیت‌مالك‌الملك‌و والملکوتی اونبوده ونمیباشد .

Marfat.com

مقدمه دوم

باتفاق جمیع ارباب خرد واسلاء عقل وبحکم ضرورت و بـداهت و شهادت وجدان ترجح بلامرجح از ممتنعات ذاتیه و مستحیلات اولیه است.

و همچنین معطی بودن فاقد وجود و کمالی از کمالات وجود ونعتی از نعوت هستی وبودمر آن کمال ونعت رادراولیت امتناع وبداهت عدم جواز وامکان واتفاق کافه‌ملل واولوالنها وقاطبه اصحاب‌دانش ومعرفت براستحاله وامتناع آن‌ملحق باصل مزبور وقانون مسطور است

وچون‌ترجیح‌بلامرجح وتخصیص بلامخصص‌مستلزم ترجح‌بلامرجح‌وتخصص بلامخصص وبدلازم اومیباشد.

درنظار ابناء حقیقت وغواصین اقیانوس بصیرت ومعرفت آن نیز دراستحاله‌و امتناع‌ازفروع آن‌اصل متاصل واغصان آن شجره کثیرةالثمره بشمارمی آید

ولی برخی ازغاغه‌ناس واحزاب خناس که فی کل وادیهیمون و من کل حدب ینسلون رامصداق بالاتفاق ومستغرق بحـر جهالت وگمشده بیداء لاینتاهی ضلالت هستند بمقتضی الغریق یتشبث بکل حشیش باستناد بقدحی عطشان ورغیفی جوعان و طریقی هربان‌الفارمن‌السبع واللصوص و کفـایت صرف ارادہ برای ترجیح احـد متساوین استحاله آنـرا منکر و برای ترویج باطل خود بر عـدم امتناع آن مصر می باشند ــ

بلکه برخی ازاین بیخردان وجمعی ازاین بوالهوسان باین مقدار از جنون جهالت وابراز غباوت وغوایت کفایت ننموده وترجیح مرجوح‌را ترجیح بلامرجح وترخیص کرده النهایه آنرا ازحکیم قبیح وبرخلاف مقتضی حکمت دانسته است تا آنکه درفلسفه اولی وعلم اعلی امتناع مرجحیت صرف اراده و بطلان مخصص محض‌اختیار کاشمس فی‌رابعةالنهار والنار علی المنار بمنصه ظهور و نهـایت وضوح رسیده وبحدوافی وبیان کافی برهان قویم‌الارکان ودلیل مستصحف‌البنیان بر فساد

Marfat.com

این قول و بطلان این معتقد اقامه گردیده است .

چه در فاعل بالقصد که فعل اومستند بداعی زائد بر ذات فاعل است بانفـاق قاطبه ابناء عقل واسلام خرد نسبت فاعل باراده هریك ازطرفین فعل و همچنین نسبت اراده او بهریك از انها برتقدیرعدم رجحان یکی از آن درطرف بر دیگـری نسبت امکانیه وجوازیه ودرحد سوائیت میباشد.

وخروج این نسبت ازحد امکان وحریم لاضرورت بسرحد وجوب وضرورت که بد لازم وجود وضربه لازبه تحقق است (برفرض عدم رجحان مـزبور مستلزم خروج ممکن ازحد امکان ولاضرورت بسرحدوجوب وضرورت بدون علت مرجحه یعنی ترجح بلامرجح که بطلان آن ازضروریات ستر و بدیهیات اولیه است خواهد بود وتشبث مستغرقین بحر جهـالة وتایهین وادی ضلالت یعنـی قائلین بایـن مقـاله فاسده بحشیش قدحی عطشان ورغیفی جوعان طریقی الهارب من السبع و اللصوص علاوه برآنکه شبه درمقابل بداهت وضرورت است

ان اوهن البیوت لبیت العنبکوت رامصداق والتی نقضت عزلها من بعدقوة انکاثارا فرد بالاتفاق است.

چه اولا تساوی من جمیع الجهات امور مزبوره نسبت بخود و بانسان مسلم نیست ثانیاعدم مرجح یاعدم التفاوت ترجیح دهنده بآن هنگام ایجاد فعل ومباشرت عمل ضروری الفرق ومستبین الانفکاك میباشد وممکن است درامثلهمذکوره مرجح موجود ولی مورد التفات فاعل وعامل درحین فعل وعمل نباشد.

و ثالثاً از آنجائیکه بحکم مسخرات بامره الالـه الخلق و الامر تبارك الله رب العالمین .

وبرحسب دلالت کلام معجز انتظام و مانشاون الاان یشاءالله ان الله کان علیما حکیما قوای عماله وعلامه موجودات نشات خلقیه و عوالم نزولیه فاعلات بالتسخیر ودر تحـت تدبیر مدبرات امرای نظام کل عالم کبیر میباشند .

وجود مرجح درمبادی عالیه والواح قدریه وتحقق مخصص درعلل قصوی و ومدبرات امرا که غائب ازانظار ومجری اقدار وملهم معانی وحقایق بذوی الافکار

Marfat.com

هستند رافع محذور مذکور است وملهم شدن نفس انسانی وروح آدمی بترجیح بالهام ربانی یا بالقاء ملکی وامثال آنها برای اختیار احدالقدحین او الرغیفین یا یکی از طریقین درفرض مزبور وتقدیر مسطور کفایت مینماید .

تنویر ربانی واشراق صمدانی

اکثر اصحاب انظار وارباب افکار دراثبات واجب تعالی ومبداء اعلی تقدست اسمائه وعلت آیاته و کبریائه بمقتضی الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق بطرق عدیده تمسك میجویند.

وبرای تتمیم آن طرق بذیل بطلان دور و تسلسل در سلسله علل ومعالیل ودر رشته فواعل ومفاعیل تشبث مینمایند وبآن تمسك میجویند.

ولی بنظر غواصین بحر بیکران من بعدها سبعة ابحر حکمت و سباحین بیدای لایتناهی دانش ومعرفت اقتصار برتشبث مزبور شایسته مصادیق ومن لم یجعل الله له نورا فماله من نور میباشد .

واشخاصیکه محرم حرم درگاه وجوبی دستگاه وازسرحق بحق آگاه و بصر آنها بکحل الجواهر معرفت مکتحل ودیده آنان بنور یقذفه الله فی قلب من یشاء بصیرت وحکمت منور شده ولسان حال وقال آنها متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیك ومتی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیك است اعرفوا الله بالله میگویندو حق تعالی ومبداء اعلی را درغیر خود نمیجویند وازخود او برخود او و برهمه چیز استدلال مینمایند .

وبیان این معضل و تفصیل این محمل آنستکه ارباب علوم بحثیه و فکریه و اصحاب فنون نظریه بمناسبت مبحوث عنه فن خود هریك ازراهی پی بوجود واجب تعالی ومبداء اعلی برده وبروجود مقدس او بطریقی ازطرق که اکثر آنها انیه یعنی استدلال ازاثر برمؤثر وازمعلول برعلت است استدلال نموده‌اند .

چنانچه حکیم طبیعی بمناسبت مورد بحث فن خود ازطریق مطلق حرکت و

Marfat.com

یا ازطریق حرکت افلاك ویا ازراه نفس ونحوآن بروجود فائض‌الجود اواستدلال نموده وحکیم الهی بمناسبت مذکوره ازطریق مطلق امکان یـا امکان عالم اجسام یا ازنظر دروجود ونحوآن این‌راه راپیموده وارباب علم کلام ازراه حدوث عالـم جسمانی و تغیر موجودات جرمانی بر آن ذات ظاهر و منور انوار قـاهرد باهره استناد میجویند .

واصحاب فنون دیگر بمناسبت فن خود بامور دیگر تمسك مینمایند .

وغالب این‌طوایف برای‌تتمیم این‌مسالك بذیل دور وتسلسل متشبث میشوند وتطویل‌بلاطائل مرتکب میگردند.

ولی بنظر امناءالله وعرفاء بالله کل‌اولئك ینادون من مکان بعیدیسلکون‌الیه ومن کل فج‌عمیق.

چه علاوه بر آنکه آفتاب را جز آفتاب دلیل نباید و استدلال بر او بکـرم شب‌تاب نشاید .

شعر

آفتاب آمد دلیل آفتاب گرهلیلت بایدازوی رومتاب

استدلال برحق‌تعالی ازطریق امکان ووجوب بدون تشبث‌مذکور وپیمودن راه معوج ودور بنهایت میسر وبغایت مقدور است

زیرابحکم‌قاعده مقرره‌الشئی مالم‌یجب‌لم‌یوجد ونفی‌اولویت‌ذاتیه‌واصل‌مسلم ممکن‌الوجود بالذات‌ممکن‌الوجود من‌جمیع‌الجهات‌والحیثیات دخالت ممکن‌بماهو ممکن‌چه‌واحدیا کثیر وچه‌متناهی یاغیرمتناهی باشد درافاده‌وجود و وجوب‌وتـاکد هستی که‌لازمه علیت و مبدائیت است بدیهی‌الاستحاله وضروری‌الامتناع‌است.

چه بدلازم اقتضاء وجوب‌وجود وضرورت هستی سدجمیع انحاء عدم معلول ودفع کافه لیسیات اومیباشد .

واین امر ازممکن‌بالذات وفقیر بتمام جهات متمشی نبوده وازشان او دور و نظر بلیست جوهر ذات و فا قریت کنه حقیقت او از افاده این معنی مهجور است

وبا این وصف طریان عدم برمجموع علل ومعالیل متناهیه یا غیر متناهیه و

طرولیسیت برسلاسل مجتمعه مترتبه یاغیر مترتبه‌مرکبه ازاحاد ممکنه وافرادجائزه فاقره ازحریم امکان وحد ترخیص خارج نخواهد بود .

پس برای تنور ممکن بنور وجود وطرد عدم ولیسیت ولاضرورت ذاتی از ذوات فاقره وحقایق جایزه بدی از تابش شمس‌الشموس وجوب ونورالانوار هست وهستی نبوده ونمیباشد .

وبه بیان دیگر ولسان واضح و روشن‌تر بحکم بنی‌عقل مضاعف و تصدیق جزمی خرد منور برتقدیر عقد ملازمه بین‌امرین وتحقق ربط وجودی یاعـدمی بین شیئین بنحو قضایای شرطیه بتیه لزومیه وعقود غیر حملیه وقیاسات استثنائیه بـدون وضع‌مقدم‌وضع‌تالی‌مستحیل وبدون‌رفع تالی‌رفع‌مقدم متعذرالوقوع‌است

وبنابراین چون‌لازمه تحقق ربط علی ومعلولی بین‌دو چیزانعقاد عقدشرطی لزومی بتی بین‌آن دوامر بنحو امکان‌هذا موجود فذاك موجود یا ان‌لم یکن هذا موجود فذاك‌لیس بموجود میباشد .

بدون وضع وجود علت وضع وجود معلول ازحیز امکان خارج و از حریم جواز بیرون است.

وبرتقدیر استیعاب معلولیت وامکان ولاضرورت تمام احاد سلسله متسلسله‌را وامتناع ترجح بلامرجح جمیع آحادآن مستوعب‌العدم بوده وفرض تحقق آن‌سلسله ولو بنحو تمادی الی مالانهایةله فرض‌ممتنع وتقدیر مستحیل طریق بوصیف‌نه‌بنحو اضافه خواهد بود.

چه وضع وجود برای‌هیچیك ازاحادسلسله مزبوره بدون وضع وجودبرای واحد قبلی ممکن نیست .

ووضع وجود قبلی بدون وجوب او بافرض استیعاب امکان ممتنع‌الفرض و ومستحیل‌التقدیر است.

وبعبارت دیگرضم ممکن بممکن درحکم ضم‌عدم بعدم ومنتج‌وضع مقدم‌در هیچیك ازقضایای مفروضه نخواهدشد

وبدون وضع‌مقدم وضع تالی واخذ نتیجه غیرمقدور وناميسور خواهدبود.

فلابدمن الوجوب بالذات والضروره بتمام الجهات والحیثیات حتی یوجدممکن من الممکنات وهوالمطلوب .

ودراین نحو از استدلال هرچند ازطریق امکان بدون تشبث بذیل بطلان تسلسل و دور و استلزام آن مرتسلسل مستحیل اثبات واجب تعالی و مبداء اعلی می گردد .

ورعایت تعددطرق ومضمون خبر بلاغت وو فصاحت مشحون الطرق الی الله بعدد انفاس لخلایق نیز میشود

ولی اشخاصیکه مشی برطریق هادیان طریقت و رهروان حقیقت را نصب العین ضمیر ومبتغی خاطر قرار میدهند بفرموده مولوی خوشتر آن باشد که ذکر دیگران گفته ناید درحدیث دلبران. ازطریق صدیقین وبرهان شبه لم عدول ننموده واز دستور اعرفوالله بالله و کلام معجزانتظام اولم یکف بربك انه علی کل شی شهید تجاوز نمیکنند .

وتقریر این طریق بنظر این فریق بچند نحو میباشد :

اول ـ ازراه نظردرحقیقت وجود بماهو وجود بدین تقریب پس از ثبوت آنکه اصل در تحقق و منشائیت آثار و مبداء اثر و اثر مبداء و مابه ینال کل ذیحقیقه حقیقته حقیقت وجود بماهو وجود است وآن حقیقت واحده بسیطه که غیر متبانیة الافراد ورفیع الدرجات والمراتب و ذوعرش مجید است از دوقسم خارج نیست که یکقسم صرف وعاری ازهر قید ومبرای ازهر تعین وحداست واز آن تعبیر بحق الوجودوصرف الوجودالواجدلکل کمال وجودوالطاردلجمیع الحدودالنقایص میشود

دوم ـ مرتبه ازآن حقیقت است که محدود بحدود و مقید بقیود وممزوج بتعینات و برخی ازفقدانات است وهردو قسم موجود ومحقق است.

پس وجود آن بحکم ضرورت و وجدان و شهادت فطرت و بداهت و عیان است .

ونظر بسبق هرمقیدی بمطلق وهرمشوبی بصرف وهرمتعینی بغیر متعین و تفوم وتذوت هرمحدودی بغیر محدود وامتناع وجود مشوب بدون صرف وجوداین

Marfat.com

قسم دلیل بروجود قسم‌اول میباشد.

وچون‌صرف این‌حقیقت بحکم صرف‌الشئی‌لایتثنی ولایتکرر غیرقابل‌تکرر ومبداء هر فعلیت وتحصل ومنشاء هروجدان وطارد هرعدم ولاتحصل وفقدان است بودن او درتحصل ووجود وفعلیت تابع مراتب متعینه محدوده و وجود او در ضمن وجودات شخصیه مشوبه غیرصرفه مانند ماهیات ومفاهیم لامتحصله و کلیات طبیعیه لامتعینه که‌در وجود وتحصل‌تابع‌افراد ومصادیق خودمیباشند غیرمعقول و برخلاف حکم‌بتی قاطبه افهام وعقول است.

پس بایدقائم‌بالذات وموجود بذاته ولذاته باشد وهرچه موجود بذاته ولذاته است بوجهی ازوجود قابل عدم وفقدان نبوده بلکه بذاته ولذاته طارد جمیع انحاء عدم وقاطبه اقسام لیسیت میباشد وطارد عدم بذاته ولذاته واجب الوجود بالذات و للذات است.

پس قسم اول یعنی صرف وحق وجود واجب‌الوجود بالذات وللذات و من‌جمیع‌الجهات‌والحیثیات است وهوالمطلوب.

وببیان دیگر محکی عنه حقیقی مفهوم وجود چیزیست که‌بدون کافه‌حیثیات تعلیلیه وتقییدیه ازاوان مفهوم انتزاع شود.

واگر چنین مصداقی را دارا نباشد واجد مصادیق دیگر نمیباشد و چنین چیزی جز حقیقت وجود نیست.

وحقیقت وجود بذاته ولذاته قبول‌عدم نمیکند وهرچه چنین‌است واجب‌است پس‌آن حقیقت واجب است.

تقریر دوم‌ازراه نظر درمساوق ورفیق موافق‌این حقیقت‌یعنی صرف ووحدت ووحدت حقه صرفه حقیقیه غیرعددیه که بذاته ولذاته متصف‌بوحدت وغیرقابل تعدد وتکرر وطارد جمیع انحاء کثرت وثانی میباشد

وبجهاتی که درحقیقت وجود ذکرنمودیم ازوجود وحدات عددیه غیر صرفه که‌مسلم ومحقق‌الوجود هستند وجود ووجوب‌وجودآن وحدت صرفه‌بذاته ولذاته ثابت ومحقق میگردد.

و نظر باتحاد و مساوقت او با حقیقت وجود بالنتیجه وجوب ذاتی او نیز مدلل میشود .

تقریر سوم ازراه نظر درشئونات ولوازم ذاتیه و کمالات اولیه حقیقت وجود بماهو وجود است.

یعنی حیات مطلقه وقدرت مطلقه واراده ومشیت ذاتیه مطلقه وعلم مطلق و و نحو آنها :

چه هریك از آن کمالات مانند آن حقیقت منقسم بصرف وغیر صرف میشوند وبحکم مقدمات مذکوره وجود غیرصرف درهریك از آن کمالات دلیل بر وجود و وجوب ذاتی صرف آنها است .

وچون ما بالذات و مصداق حقیقی این کمالات آن حقیقت بسیطه وجودیه نوریه قیومیه است بالملازمه وجوب بالذات او نیز ثابت ومحقق میباشد.

تقریر چهارم ازراه نظر درخواص کائن اول است.

وتقریر این دلیل آنستکه این عالم محسوس و نظام مشهود مرسوس هرچند بنظر برخی ازفلاسفه ازلی ودارای بدوزمانی نیست ولی باتفاق قاطبه ارباب عقول واصحاب درایت بلکه بشهادت فطرت اولیه انسانیه قائم بذات وموجود لذانه وبذاته نیست باینکه دارای مبدائی که وجوداً یاذاتا مقدم بر او باشد مطلقا نباشد و در مقام طرد انحاء عدم مستکفی بذات خود باشد نمیباشد

وبعبارت دیگر باتفاق کافه ارباب دانش وبصیرت و بشهادت وجدان وفطرت بلکه دلالت بداهت وضرورت تمام اجزاء این عالم محسوس ونظام مشاهده مرسوس قائم بالذات و موجود لذاته و بذاته نبوده و در طرد انحاء عدم مستکفی بذات خود نیست .

وبر تقدیری که از برای مجموع آن بدو زمانی نباشد بالضروره اجزاء آن بنحو ترجح بلامرجح وبدون مبداء وجودی وایجادی که موجود و کائن اول باشد موجود نگردیده واز کتم وعدم باقلیم وجودقدم نگذارده بلکه از برای اومبداء و واولست که آن مسبوق بمبداء دیگر نبوده وپیدایش سایر اجزاء بنحو تألیف وترکیب

Marfat.com

یا ابداع واختراع یا انشاء وتکوین واحداث یابنحو دیگرمستند باومیباشد

واین معنی چنانکه اشعار شد بحکم ولئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولن‌الله و بموجب خبربلاغت و فصاحت کل مولود یولد علی‌الفطره حتی‌یکون ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه مورد اتفاق جمیع ملل ونحل و محل وفاق قاطبه اهل حل‌وعقد میباشد .

النهایه بین‌ارباب فکر ونظر درمصادیق آن اختلاف است.

پس برخی مبداء را واحد و برخی متعدد میدانند .

وقائلین بتعدد برخی مانند حرنانیین به پنج مبداء قائلند و برخی بدو مبداء و برخی بمبادی کثیره غیر محصوره از قبیل اجزاء لایتجزی یا اجرام صغار صلبه قائل میباشند .

وهمچنین قائلین بوحدت مبداء درمصداق آن اختلاف‌نموده پس برخی آنرا یکی ازعناصر اربعه نار ارض ماء وهوا دانسته.

وبرخ دیگر اسم آن مبداء موثـرموجود را طبیعت یا دهر گذارده و ما‌ـ بهلکنا الاالدهر میگویند .

وجمع دیگر چیز دیگر را از سنخ‌موجودات طبیعیه یاغیرطبیعیه بشرحیکه در محل خود مذکور و مسطور است مبداء می‌دانند.

وفریق‌دیگر آنرا موجودخارج لابالمباینه وداخل لابالممازجه‌ازعالم‌حس‌و حاس ومحسوس دانسته ودرحقیقت او اختلاف نموده.

پس برخی آنرا ماهیت مجهولةالکنه .

وبرخی فردی ازافراد وجود .

وعده‌ای مرتبه ازمراتب حقیقت وجود مقابل مفهوم

وفریقی نفس حقیقت وجود مقابل ثانیه مایراه الاحول ، مقابل ظل میدانند وللناس فیمایعشقون مذاهب .

پس اصل‌وجود مبداء اول و کائن نخستین بمقتضی اوی‌الله شاك فاطرالسموات والارض بنظر تحقیق‌مورد اختلاف نبوده ونیست.

Marfat.com

وفقط در مصداق و اوصاف او بین ارباب و انظار و اصحاب افکار اختلاف می باشد ــ

ولی بحکم عقل مضاعف وفطرت منوره مستقیمه مبداء پیشین و کائن اول باید متصف بصفاتی باشد که از نظر درمجموع یا هریك از آنها بدون تشبث بدور و تسلسل بطریق صدیقین مصداق آن که حق تعالی و ذات مبداء اعلی است معلوم میگردد و امام همام علیه الاف التحیات والسلام در مناظره باعمران باین طریق مشی فرموده است چنانکه درشرح فرمایشات آن حضرت اشاره خواهیم نمود و آن صفات بشرح ذیل است :

اول آنکه مبداء وکائن اول باید ازلی وواجب الوجود بالذات باشد وچون هرازلی ابدیست باید ابدی نیز بوده باشد

چه اگر کائن اول ومبداء نخستین ازلی نباشد باید حادث باشد وچون ترجح بلا مرجح مستحیل است باید برای او محدثی باشد و با این وصف کائن اول نخواهد بود .

ومحدث او بجهاتی که درسابق اشعار شده بایدً واجب الوجود بالذات باشد .

پس باید کائن اول معلول چیزی نباشد ووجود او قائم بذات خود باشد

و چنین چیزی بدوام ذات خود دائم و غیر وقابل زوالست پس ابدی نیز می باشد وهرچه چنین است واجب الوجود بذاته ولذاته خواهد بودوهوالمطلوب

دوم آنکه قابل تغییر وزوال نباشد چه هرگاه زوال پذیر باشد زوال وتغیر او یا مستند بذات اوست و یا مستند بغیر ذات او وهر دو شق مستحیل است .

چه شق اول از چند جهت ممتنع میباشد :

اول آنکه شئی بذاته مقتضی عدم وزوال ذات خود نمیباشد.

دوم آنکه اگر بذاته مقتضی زوال خود باشد موجودنخواهدشد چه فروض آنستکه ذات اوعلت عدم خود میباشد وانفکاك اثرازمواثر مستحیل است

سوم آنکه این امرمستلزم جمع بین نقیضین است .

چه مفروض آنستکه اوواجب‌الوجود بالذات است واگرذات اومقتضی‌عدم‌و زوال ذات خودباشدممتنع‌الوجودبالذات‌خواهدبودپس بایدهم‌واجب‌الوجودبالذات و هم ممتنع الوجود بالذات باشد و این مستلزم اجتماع نقیضین بلکه افحش از آن می‌باشد .

چهارم آنکه اگرمقتضی وعلت عدم خود باشدکائن اول ومبدء اول نخواهد شد واین بضرورت وبداهت معلوم است

واگر مستند بغیرذات اوباشد غیراو یامبدء اولست یاغیر مبداء اول شق اول خلاف فرض است :

چه کلام در مبداء اول بماهو مبداء اولست وغیر مبداء اول مقدم براوویادر عرض او نخواهد بود .

وبرتقدیری که در عرض او باشد ومبداء اول متعدد فرض شود وتغیر هریك بدیگری مستند شود علاوه بربداهت بطلان این تقدیر هیچیك از آنها مبداء اول نخواهد بود و استناد آن ببعضی دون بعض مستلزم ترجیح بلامرجح و تخصیص بلامخصص است.

وهرگاه درطول‌اوباشد معلول اوخواهدبود واستنادعدم علت‌بوجود معلول مستحیل است .

بعلاوه برتقدیری که قابل زوال باشد ابدی نخواهدبود وبحکم عکس‌نقیض کل ازلی ابدی (یعنی کل مالیس بابدی لیس‌بازلی) ازلی نیز نمیباشد و این خلاف مفروض است .

پس کائن اول باید بذاته غیرقابل تغییر وزوال باشد وهرچه چنین است واجب است وهوالمطلوب .

خاصیت سوم آنکه بایدکائن ومبداء اول بسیط باشدچه هرگاه مرکب‌باشد محتاج باجزاء خود میباشد واجزاء اومبداء اول میباشند نقل کلام در آنها میکنیم چون‌ترکب شئی‌ازاجزاء غیرمتناهیه مستحیل‌است‌پس‌بالضروره ببسیط‌مطلق‌منتهی خواهد شد .

Marfat.com

ونیز اجزاء اوهرگاه همه واجب‌الوجود بالذات‌وازلی باشند ترکیب‌حقیقی بین‌آنها حاصل نخواهدشد.

چه بین واجبات بالذات امکان بالقیاس‌است وامکان بالقیاس باترکیب‌حقیقی که بدلازم آن کسر و انکسار و تحقق احتیاج بین اجزاء مرکب حقیقی است منافی میباشد .

واگر برخی واجب وبرخی ممکن باشند مستلزم امکان مجموع است وهر ممکنی‌محتاج بغیر است وآن غیرمبداء اول خواهد بود وآن خلاف فرض‌است ـ

ونیز ترکیب فرع مرکب است ودرمبداء وکائن اول وجود مرکب مستحیل و مستلزم خلاف فرض‌است .

ونیز مبداء وکائن اول باید واحد بوحدت حقه‌حقیقیه غیرعددیه باشد وبرای اوثانی ومسانخ ومجانس متصور نشود چه برتقدیر تعدد و تکثر هرگاه بتمام ذات متباین باشند .

علاوه بر امتناع تباین بالذات و بجمیع جهات بین افراد مفهوم واحد آثار آنها نیز بتمام جهات متباین خواهد بود و چنین چیزی مبداء اول برای هر چیز نخواهد شد .

وهرگاه برخی‌علت پارهٔ ازاشیاء وبرخی‌علت‌پاره دیگر باشدباید بین‌معالیل آنهانیز بتمام ذات وبجمیع جهات تباین‌باشد واین برخلاف ضرورت، ووجدان است چه بین موجودات تباین من‌جمیع‌الجهات بالضروره محقق نیست .

ونیز هرگاه بتمام ذات وازجمیع جهات متباین باشند هریك مضاد بادیگری ومنافی بااومی‌باشدوبایدیکی ازآنها ازسنخ‌وجود ووجودمطلق باشد ودیگری از سنخ مقابل او ومقابل ومخالف وجود مطلق عدم مطلق است وعدم مطلق مبداء و کائن‌اول نخواهد بود .

ونیز درصورت مخالفت من‌جمیع‌الجهات هرگاه مفهوم وجوب وجود تمام ذات یکی ازآنها باشد تعدد غیرمتصور میباشد زیرا بودن مفهوم وجوب‌وجود عین ذات مبداءاول علاوه برآنکه‌مستحیل ومستلزم انتزاعی واعتباری بودن اومیباشد

Marfat.com

چون مفهوم واحدبماهو واحد قابل تعدد نیست مستلزم مطلوب یعنی عدم تعدد خواهد بود .

وهر گاه حقیقت وجوب وجود عین ذات یکی از آنان باشد بحکم صرف الشئی لایتثنی ولا یتکرر قابل تعدد و تکثر نمیباشد واگر جزء ذات یاخارج ذات آنها باشد برتقدیر اول مستلزم ترکیب و برتقدیر دوم هریك از آنها برحسب ذات مباین باحقیقت وجود میباشد ومباین باوجود عدم است یاماهیت و بودن مبداء اول عدم بدیهی البطلان و بودن او ازسنخ ماهیت که درحد ذات لیس است بجهاتیکه درمحل خودمذکور شده بلکه بالبداهه مستحیل است.

وهر گاه بجزء ذات یابخارج ذات متباین باشند برتقدیر اول، محذور ترکیب وبرتقدیر ثانی اندراج تحت ماهیت واحده نوعیه واحتیاج بغیر که منافی بامبداءاول بودن است میباشد .

پس باید مبداء اول واحد باشد وباین بیان بعینه ثابت میشود که وحدت مبداء وکائن اول باید عددی نباشد .

چه اگر وحدت او عددی باشد ثانی برای او متصور میگردد وفرض ثانی منافی بامبداء اول بودن او برای هرشئی است.

ونیز اگر وحدت او عددی باشد مندرج تحت جنس ونوع خواهدشد واندراج مزبور مستلزم ترکیب است.

ونیز اگر وحدت او عددی باشد درعرض وحدات عددیه خواهدبود و مبداءاول برای وحدات عددیه نخواهد شد

وهمچنین مبداء وکائن اول باید فاقد کمالات موجودات ممکنه ومعلول نبوده و همچنین متصف بنقصانات آنها نیز نباشد چه فاقد کمال معطی آن نخواهد شد .

بعلاوه در انصاف بطرد نقصانات و بقدانات محتاج بغیر خواهد شد و مبداء اول نمیباشد.

بعلاوه براین تقدیر درعرض سایر اشیاء بوده ومبداءاول بودن او مستلزم ترجیح

Marfat.com

بلامرجح خواهد بود .

و بحکم این خاصیت مبداء اول باید محیط بهمه موجودات بـاحاطه قیومیه بوده باشد .

وهمچنین معیت او باآنها برسبیل معیت قیومیه و ازقبیل معیت شئی بالاشئی یا عاکس باعکس باشد .

ونیز بموجب این خاصیت- مبداء وکائن اول باید در حریم ذات واجد کمالات خود وصرف الکمال وصرف کل کمال باشد.

چه اگر درمرتبه متاخره متصف بآنها باشد تحقق آنها درمرتبه متاخره یا باعطاء وافاده خوداو برذات خودمیباشد ویاباعطاءوافاضه غیر او .

شق اول مستلزم هستی بخش بودن ذات نایافته از هستی بخش و محـذورات دیگر است .

وشق دوم منافی بامبداء اول بودن است ونیز باید واجب من جمیع الجهات و والحیثیات باشد.

چه هر گاه ازجهتی ازجهات ودر کمالی از کمالات ممکن ومتصف بوجوب نباشدازهمان جهت محتاج بغیر ومتصف بجهت امکانیه خواهدشد که آن منافی بامبداء اول بودن میباشد .

وازمتفرعات این خاصیت اینست که مبداء و کائن اول باید وجـود صرف و صرف الوجود باشد .

چه هر گاه وجودصرف نبوده ومشوب بماهیت باشدمبداء وکائن اول نخواهد بود زیرا لازمه ماهیت داشتن معلولیت است بجهاتی که در محل خودمذکور شده وآن منافی بامبدئیت مطلقه میباشد.

ونیز هرماهیتی بحکم الماهیته من حیث هی لیست الاهی درحریم ذات فـاقـد وجود و کمال وجود است رفقد وجود و کمال آن درحریم ذات منافی بامبداء اول بودن است .

بعلاوه وجود وماهیت او باهردو واجب است یاهردو ممکن یا یکی ممکن

Marfat.com

دیگری واجب است.

برتقدیر اول بین آنها ترکیب اتحادی محقق نخواهدشد باآنکه ترکیب بین ماهیت ووجود بحکم برهان واتفاق بلکه شهادت وجدان اتحادیست.

وبرتقدیر دوم وسوم مجموع نیز ممکن ومبداء اول نخواهد شد

و نیز از فروع آن آنست که کمالات او عین ذات او باشد چه اگر درمرتبه متاخره وزائد برذات او باشد درحریم ذات فاقد کمال میباشدوچنین چیزی مبداء اول نمیباشد.

ونیز ازمتفرعات این خاصیت آنستکه مبداء وکائن اول بایدصرف هر کمالی از کمالات وجودیه باشد واتصاف او بجمیع صفات کمالیه وجمالیه وجلالیه نیز از جهت واحده وحیثیت فارده باشد چه اگر صرف هر کمال نباشد مرکب از وجدان وفقدان کمال میگردد.

وهمچنین هرگاه ازجهات متعدده بآن کمالات متصف شود ازجهتی که متصف بیکی از آنها است ومتصف بکمال دیگر نیست متصف بفقدان آن صفت ومرکب از وجدان و فقدان خواهد شد.

بعلاوه لازم میآید ازجهتی که متصف بیکی از آنها نیست متصف بمقابل و معاند او باشد.

مثلا ازحیثیتی که متصف بعلم نیست متصف بجهل باشد وازحیث عدم اتصاف بقدرت متصف بعجز باشد وبراین قیاس کن سایر کمالات وجودیه را و این امر منافی با مبداء اول وکائن پیشین بودن است و همچنین از خاصیت مبداء اول بودن آنست.

هیچ چیز درهیچ مفهومی با او بالحقیقه مشارك نباشد چه از بیانات واضح وظاهر شد که وحدت مبداء وکائن اول باید وحدت حقه حقیقیه غیر عددیه باشد وبدلازم این معنی آنستکه برسبیل حقیقت درهیچ مفهومی از مفهومات وهیچ معنیئی ازمعانی برای او مشارکی نباشد.

چه هرگاه درمفهومی ازمفاهیم بنحو حقیقت برای اومشارکی باشد اشیائی که بااو درآن مفهوم مشارك هستند ثانی او خواهندبود ووجود ثانی منافی باوحدت

Marfat.com

مزبوره (حقه حقیقیه) غیر عددیه میباشد .

وهمچنین چون بنحویکه درسابق اشعارشده مبداء اول باید صرف وجود و وجود صرف باشد وچنین چیزی بصفات ماهیات ومفاهیم نیز متصف نمی باشد .

پس مبداء اول نه مطلق است نه مقید نه عام است نه خاص نه کلیست نه جزئی (بمعنائیکه وصف مفاهیم است) ونه نوع است نه جنس ونه فصل ونه عرض عام است و نه عرض خاص ونه مندرج تحت یکی ازآن مفاهیم ومعانی است .

یعنی مجانس ومماثل ومشابه ومساوی ومطابق ومناسب ندارد برای آنکه نوع وجنس ندارد ودر تحت کیفیت و کم ووضع واین وسایرمقولات دیگر مندرج نیست وچون دارای ماهیت وازسنخ آن نیست وبخواص آن متصف نمی باشد مقسم نوعی وصنفی ونیزشخصی برای او متصور نمیگردد.

وهمچنین حلول درمحل واتحاد باغیر واشتراك درنسبتی ازنسب وجودیه در حق او غیرمتصور است.

فلیس کمثله شئی وماسواه بالنسبة الی جنابه عکس وفئی بل عدم ولاشئی

ونیز کائن ومبداء اول باید تمام ومرجع هرشئی و کل موجودات باشد چه در سابق گفته شد که کائن ومبداء اول بسیط الحقیقه وصرف وجود وعاری از ماهیت و طارد جمیع اقسام ترکیب وانحاء لیسیت است و هر چه چنین باشد بحکم قاعده پر فائده و اصل مسلم بسیط الحقیقه کل الاشیاء کل وجود و مرجع و اصل هر موجود است .

پس مبداء اول تمام ومرجع وغایت هرشئی بروجه اشرف والطف وارفع و اعلی است واحق ازهر حقیقت به بودن آن حقیقت ازآن حقیقت است .

واز متفرعات این اصل و مستخرجات این قاعده اینست که کائن ومبداء اول باحاطه قیومیه سرمدیه وجودیه وجوبیه محیط بکل شئی وبرهرذره وذره وفئی است بشرحی که قبلا نیزاشعار شده وبد لازم این احاطه قیومیه بحکم وهمعکم اینما کنتم معیت وجودیه وجوبیه قیومیه او باهرچیز ازقبیل معیت عاکس باعکس وذی ظل باظل بلکه معیت شئی بالاشئی میباشد نه از قبیل معیت شئی باشئی و نه معیت

Marfat.com

مفهومیه که ازمقوله مضاف وقائم بطرفین است

وچون ملاك این معیت مقومیت ومبدائیت ووحدت غیرعددی وسعه و احاطه قیومیه وجودیه است که معلول وممکن فاقد این ملاك است چنانکه غواصین قلزم معرفت واقیانوس حکمت فرموده‌اند :

للمطلق مع کل شان للمقید شئون و للمطلق شئون لیس للمقید معها شان این معیت مقصور برمبداء اول نسبت بمادون ومعالیل خود میباشد ومسالیل ومادون اورا از آن بهره ونصیبی نخواهد بود .

یعنی خدای تعالی و مبداء اعلی با همه چیز است نه همه چیز با خدا و مبداء اعلی است .

چنانکه در کلام فصاحت انتظام وبلاغت ختام حمله‌وحی ربانی ومخازن علم سبحانی واردشده کان‌الله ولم‌یکن معه‌شئی ومقصود ازسلب این‌معیت‌ازطرف‌معالیل وممکنات نسبت بمبداء اعلی وواجب‌تعالی بنظر جمعی سلب معیت رتبیه و بالذات و بالفضیله‌است.

وازاینجاست که برخی از آنها فرموده است الان کما کان

وبنظر جمع دیگر مراد سلب انحاء معیت او معیت‌ذاتیه و رتبیه و سرمدیه و دهریه وزمانیه‌ومعیت بالفضیله‌و بالشرف ونحو آنها ازاقسام ثمانیه معیت که بازاقسام ثمانیه تقدم وتاخراست می باشد.

وبیان مرام ومقصود این‌دوفرقه محتاج بتمهید چندمقدمه‌است.

مقدمه اول

برحسب معنی ومفهوم حکمای عظام وفلاسفه انحاء اقسام تقدم و تاخر را که اقسام معیت‌بازاء آنهااست بهشت‌قسم تقسیم نموده‌اند تقدم بالرتبه و بالطبع و بالشرف وبالزمان وبالمهمه و بالعلیه وبالحق و بالحقیقه .

وبرخی ازاعلام فلاسفه متاخرین و قسم دیگر زیاد فرموده است و آن تقدم

Marfat.com

سرمدی و تقدم دهریست که بنظر عده‌ئی هر دو مصداقا واحد و تعبیرا مختلف می باشند .

وبنظر برخ دیگر دهری وسرمدی دوقسم ازتقدم بشمار می آید وتقدم سرمدی مغایر باتقدم دهریست بنابر آنکه وعاءسرمدمغایر باوعاء دهر باشد .

چنانکه ازتعریف مشهور که حکمای عظام وفلاسفه فخام برای سرمد ودهر وزمان ذکر نموده وفرموده‌اند :

نسبةالثابت الی الثابت سرمد و نسبةالثابت الی المتغیر دهر و نسبة المتغیر الی ـ المتغیر زمان نیز این مغایرت مستفاد میگردد.

ومقصود انسان از نسبت اولی نسبت حق تعالی ومبداءاعلی باسماء وعلوم ثابته او می باشد .

وازنسبت ثانیه نسبت علوم ثابته او بمعلومات متجدده اوست.

وازنسبت سوم نسبت معلومات او بعضی ببعض دیگر است واین عده سرمد را مایشبه‌الوعاء ومقر ذات کروبی جهات حق تعالی ومبداء اعلی واسماء حسینی وصفات علیا اومی دانند ودهر را مایشبه‌الوعاء ثابتات محضه قرار می دهند وآنرا بدهرایمن اعلی واسفل ودهرایسراعلی و اسفل منقسم میکنند .

ودهر ایمن اعلی راوعاء عقول طولیه وایمن‌اسفل راوعاء عرضیه وایسراعلی را وعاء نفوس کلیه وایسراسفل را بمثالیات وبفلك وفلکیات اختصاص می دهند

وما درحواشی شرح منظومه علامه سبزواری علیه شآبیب رحمةالله المنان ـ الباری بنحو اوفی وبیان مستوفی فرق بین این امور رابیان نموده وبمقارع اسماع سامعین رسانیده‌ایم .

ودر این مقام چون تحقیق آنها مورد حاجت نیست وبعلاوه باوضع رساله که مبنی براختصار است مناسبت نمیباشد.

لذا ازذکر آن صرف نظر می نمائیم ـ و می گوئیم اما تقدم بالرتبه پس ملاك آن‌قرب بمبداء موجود یامفروض‌است پس‌هرچه باو نزدیکتر است مقدم می باشدو آن بردوقسم است : بالطبع وبالوضع

Marfat.com

اولی مختص موریستکه بین آنها بالطبع ترتب باشد مـانند سلسله اجناس مترتبه یاانواع ویا فصول مرتبه ومانند آنها .

ودوم درامور یستکه ترتب آنها باعتبارومواضعه باشدو آن دراوضاع وامکنه ومانند آنها است همچون باب ومحراب ـ

ودرتقدم بالفضیله و بالشرف ملاك آن فضیلت وشرافت است مانند تقدم حاتم انبیاء برسایر انبیاء وملاك در تقدم بالطبع اصل وجود واحتیاج متاخر بمتقدم در وجود وارتفاع آن بارتفاع مقدم وعدم ارتفاع مقدم برفع مواخر است .

مانندتقدم واحدبراثنین ودر تقدم بالعلیه ملاك وجود وتاکد وجودیعنی وجوب وجود است .

ودرتقدم بالزمان هر گاه بزمانیات تخصص داده شود چنانکه متکلمین اختصاص داده اندقرب بزمان معین است مانندتقدم موسی علی نبیناوعلیه الصوات والسلام برعیسی ع باعتبار تقدم زمان او بر زمان عیسی و بنا بر این بـازدیاد قسم دیگـر احتیاج مـی باشد که از آن تعبیر بتقدم بالذات می شود وآن تقدم اجزاء زمان برخی برا جزاء دیگر است .

وهر گاه تقدم بالزمان تعمیم داده شود بنحوی که شامل تقدم اجزاء زمـان بعضی بربعضی نیز بشود .

چنانکه مشرب حکماء میباشد ملاك در آن تقدم نفس زمـان خواهد بود و حکماء برتقدم بالعلیه تقدم بالذات نیز اطلاق مینمایند .

چنانچه گاهی بر تقدم علت تامه و ناقصه نیز تقدم بالطبع اطـلاق میکنند و اشخاصی که قائل باصالت ماهیت درجعل ووجود می باشند بقسم دیگر از تقدم قائل شده که از آن تعبیر بتقدم بالماهیه و بالتجوهر مینمایند وملاك در این تقدم تقدم در جوهر ذات و کنه ماهیت است نه دروجود یا وجوب وجود وتقدم بالحقیقه بین دو چیز متحق میگردد که هردو بیك شئی متصف شوند و اتصاف یکی از آن دو بان شئی بالذات واتصاف امر دیگر بآن شئی بالعرض وبقصد ثانی باشد مانند وجود و ماهیت دراشیائی که دارای ماهیت هستند.

Marfat.com

بنابر مذهب منصور ورای مشهور (اصالت وجوددر تحقق ومجعولیت)وملاك درآن مطلق ثبوت و کون است .

چه بنحو حقیقت ویا بطور مجاز باشد وتقدم بالحق تقدم وجود علت موجبه بروجود معلول ذاتی خود میباشد بنابرآنکه مـرجع علیت بتشان وتطور علت در اطوار وشئون ذاتیه خودباشد .

وملاك دراین تقدم بودن متقدم ومتاخر درحکم شئی واحد است ودر تقـدم سرمدی ودهری ملاك کون درمتن واقع ووعاء سرمد ودهر است که هرچه دراین کون وتحقق ووعاء برشئی دیگرسابق باشدتقدم اوبرمتاخر تقدم سرمدی یادهری نامیده میشود .

مقدمه دوم

هرچندبمقتضی وان تعدو نعمةالله لاتحصوها ـ ولایعلم جنودربك الاهو مراتب ظهورات و تجلیات حق تعالی ومبداء اعلی ازحد وحصر بیرون و از عد و شماره افزون است .

ولی کلیات آن تجلیات وجملات آن ظهورات دردوموطن علم وعین و باطن و ظاهر درنظر سلاك الی الله علی بصیرة واتباع بحضرات است وآن هاهوت ولاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت و کون جامع است منقسم میگردد و بلحاظ ظهور خارجی وتجلی عینی فقط بچهـار حضرت جبروت وملکوت وناسوت و کون جامع منقسم می گردد .

وبعقیده مشائین ازحکماء وبرهانیین و ظاهرین از فلاسفه تجلیات خارجی و ظهورات عینی مبداء اول تعالی شانه و تقدست اسمائه منحصر در دو عالـم معقول و محسوس است .

وبنظر اشراقیین ورواقیین آنها بسه عالم معقول و محسوس و عالم متوسط بین آن دو که حکمای سابق الذکر آنرا عالم مثال وعرفا ومتصوفه برحسب اقتباس

Marfat.com

از کلام معجز انتظام مرج‌البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان و نکات دیگر آنرا عالم برزخ و برخی هورقلیا می نامند منقسم می گردد.

مقدمه سوم

تاخر مجموع عوالم وجود از خارجی معقول و محسوس ومتوسط بین آن دو از مبداء اول تعالی شانه وتقدست اسمائه در نزد حکمای مشاء و فلاسفه اشراق تاخر ذاتی و رتبی است و آن مجموع حادث بحدوث ذاتی و قدیم بقدم زمانی می باشد.

وبنظر ابناء علم کلام - تاخر آن تاخر زمانی بزمان موهوم ومجموع مسطور حادث بحدوث مذکور است. (زمانی موهوم)

وبنظر صدرالمتالهین علیه‌شآبیب رحمةالله الحق المبین تاخر عالم معقول از تخوم ذات کروبی جهات تاخر رتبی ذاتی و باقی ببقاءالله وموجود بوجوداو وقدیم بقدم او می باشد.

وتاخرعالم محسوس تاخر جوهری وزمانی - وحدوث آن حدوث تجددی ذاتی جوهری زمانی است.

وبعقیده سیدالحکماء محقق داماد نفعنا‌الله برحمته فی یوم‌المعاد تاخرمجموع عوالم ازحق متعال تاخردهری - وحدوث آن نیز حدوث دهری است که گفته شد ملاك آن سبق عدم صریح بات دهری غیرقابل تمادی وتصرم وانصاف بقرب و بعد و تناهی ولاتناهی میباشد

وبنا بفرموده آن فیلسوف بزرك وحکیم متبحر علاوه بر [illegible] نظام کل وجود ذاتاً ورتبة ازحق تعالی ومبداء اعلی متاخر [illegible] وذاتی ندارد.

همچنین دروجود عینی و بحقق خارجی نیز ازذات سنی الصفات او متاخردهری وسرمدی متاخر میباشد.

Marfat.com

فکان‌الله ولم یکن معه‌شئی ونظر بآنکه تاخر وجودی عالم امکان سیما عالم امر ولامکان ازذات وجوبی جهات وسرمدی حیثیات او برحسب ظاهر ونظره‌اولی مستلزم انفکاك بین‌علت تامه ومعلول تام وانقطاع فیض جناب واجب‌الوجود بالذات قدیم الفیض و الاحسان و دائم الفضل و الجود و الکـرم و الامتنان و تخلـل فضل طویل بلکه عدم لایتناهی بین واجب‌تعالی وملاء اسفل واعلی میباشد .

برای ذب این اشکال ودفع این‌توهم ومقال آن حکیم بزرك‌خبیر وفیلسوف بصیر بی‌نظیراین بی‌بضاعت برحسب مستفاداز کلمات تامات اصولی تاسیس‌ومقدماتی تمهید نموده وجواب این اشکالات‌را برآنها متفرع ساخته‌ایم که ماحصل‌آن اصول وملخص‌آن مقدمات بتقریر نگارنده‌آنست که چنانچه قرع باب فیاضیت وموجدیت وخرق حجاب نابودی ولیسیت وفلق ظلمت‌عدم ونیستی بتمامیت علت موجده منوط وبکمال علت مفیضه مفیده وجود مـربوط است ومادامی که علت معطیه وجود و فیاضه هستی و وجوب وجود واجد جمیع‌جهات دهندگی و تمام حیثیات افاضه و بخشندگی نباشد و سدکافه انحاء عدم و نیستی ازمعلول ننماید .

خرق حجاب‌نابودی وقرع‌باب‌خالقیت وفیاضیت‌وجودی‌ازحریم امکان‌خارج وازحد جواز بیرون است .

همچنین خرق این‌حجاب وقرع این باب بقابلیت معلول مـرهون و بتمامیت لسان‌گیرندگی مقرون است.

وبدون کمال قابلیت وتمامیت لسان آخذیت جوشش بحربخشندگی وافاضه وجودی واستوای‌سفینه امکان وافتقار معالیل برجودی بطرد انحاء عدم ونابودی‌از حیز تعلق قدرت خارج ودرحد ترخیص ولاضرورت داخل نمیباشد .

ونیز چون بحکم برهان مستحصف‌الارکان مقرونیت باماهیت مستلزم باعدم مصونیت ازامکان ولیسیت ومرهونیت بامجعولیت ومعلـولیت است و ساحت تقدس آیت نورالانواروومبداءکل ظهورواظهار جلت‌رفعته وتعالی‌شانه که فوق مالایتناهی بمالایتناهی عدة ومدةوشدة است .

وواجب‌الوجود بالذات وازکافه جهات وحیثیات وطارد جمیع‌انحاء عدم وحد

Marfat.com

و لیسیات است .

ازاقتران باحدود وماهیات منزه ومبرا بلکه وجود صرف و صرف وجود و محض نوریت وحق هستی وانیت میباشد بدلازم تاخر چیزی از ذات وجوبی جهات وحقیقت ضروری حیثیات او تاخر آن چیزاز صرف وجود مقدس او که تمام ذات و حقیقت مقدسه اوست خواهد بود .

وبنابر این ازچند جهت معیت وجودی عالم کبیر ونظام اکبر که معلول بلا- واسطه وظل‌ظلیل ذات کروبی آیات حق تعالی است باآن ذات وجوبی جهات مرهون با استحاله ومقرون باامتناع وضرورت عدم میباشد .

اول ازجهت آنکه معیت باوجود مقدس آن ذات ضروری حیثیات ملازم با معیت ذاتی و رتبی ممکن‌الوجود بالذات باحقیقت‌مقدسه واجب‌الوجود بتمام‌حیثیات است که معیت مزبوره علاوه براستحاله ذاتی وامتناع حقیقی خارق فرض‌معلولیت‌و مبطل‌حدیث علیت نیز میباشد .

بخلاف‌احدونه علیت حرکت بدومفتاح وشمس وشعاع که ازجهت‌مرهونیت هردو باماهیت ومقرونیت باحد ومشوبیت انیت معیت وجودی آن دومعلول جوازی الذات باآن دوعلت اعتلاقی الحقیقه منافی باتاخر عقلی ورتبی دومعلول ازعلت خود نبوده وخارق فرض‌علیت ومعلولیت بین آنها نخواهد شد .

دوم ازجهت آنکه قامت قابلیت عالم‌مزبور ونظام‌مذکور برای تلبس بلباس وجود سرمدی که توام باوجوب وجود ازلی و ابدیست کوتاه و لایق برای دخول دراین بارگاه وجوبی جاه نبوده ونمیباشد .

وبعبارت دیگرلسان دهندگی وفاعلیت فاعل وجواد مطلق هرچندتام و [illegible] التمام است ولی لسان گیرندگی وآخذیت معلول برحد کمال نرسیده وهیچ [illegible] اخذ وجود سرمدی ومعیت باذات قیومی احدی نیست .

وبه بیان دیگر گرچه بفرموده حکماء عظام وفلاسفه فخام عوالم ابداعیه و ونشآت امریه و مجموع نظام کل عالم کبیر واکبر ونشائه خلق وامر وتدبیر اودر ار موجودات تامه محسوب وحالت انتظاریه برای اخذ فیض وجود نداشته و ندارند و

مجردامکان ذاتی ولاضرورت ماهوی برای افاضه فیض وجود و بذل موهبت وجود بآنها کافی میباشد.

لکن قابلیت آنها محدود وشانیت آنها فقط برای وجودیست کـه در خور ممکن‌الوجود ومناسب باجوازیت ذات ولاضروریت جوهر حقیقت وهویت او باشد نه برای مطلق وجود حتی وجود ازلی وابدی و کینونت سرمدی ومعیت وجودی با وجود صرف احدی.

وبنابراین تخلف معلول ازعلت درصورتی محقق میگردد که‌لسان قابلیت‌تام ولسان فاعلیت فوق‌التمام باشد.

ودراین مورد هرچند لسان فاعلیت نورالانوار جلت عظمته وتقدست اسمائه فوق‌التمام والکمال است.

ولی‌لسان قابلیت قابل برای‌قبول وجود سرمدی ومعیت باذات کامل الصفات احدی ناقص وغیرتام میباشد.

لذا تخلفی ازطرف علت‌تامه بامعلول بعمل‌نیامده تامستلزم وقوع امر محـال وموجب تحقق اختلال ولزوم تالی‌فاسدی گردد.

سوم ازجهت آنکه معیت وجودیه بین‌شیئین که ناشی ازعلاقه‌لزومیه بین‌آن دوشئی باشد منافی‌بالزوم سبق عدم بات‌صریح براخد هما که بدلازم‌معلولیت وضربه لازبه مجعولیت است میباشد.

وبافرض تحقق آن‌معیت وحصول آن علاقه موکده لزومیه وبدیت باید احد شئن ازصقع دیگری وموجود بوجوداو وباقی ببقاء او باشد.

وبودن‌ممکن‌الوجود بالذات‌ازصقع واجب‌الوجودمن‌جمیع‌الجهات‌والحیثیات برخلاف حکم‌عقل صحیح ونص صریح میباشد.

بنابراین سبق عدم صریح ولیس‌بات سازج برنظام کـل کبیر واکبر مقتضی حکم بتی عقل مضاعف ومنوراست

وبموجب اصل دوم - چون تناهی ولایتناهی بالذات ازخواص مطلق مقدارو کمیت است مانند استقامت وانحناء که ازلوازم کم‌متصل ومقدار غیرمنفصل است و

قبل از بسط فیض وجود وقرع باب افاضه وجود تحقق مقادیر عرضیه ووجود کمیات متصله ومنفصله غیرمتصور وخارج ازطور فکرصافی وغیرمکدر است لذا اتصاف عدم سابق بروجود ممکنات ومقدم برتکون کائنات بتناهی ولایتناهی امرمستعجب مستغرب بلکه ممتنع ومحال میباشد

ونیز چون دوام وجود احسان و قدم فیاضیت وامتنان مانند دوام قدرت و خالقیت که بموجب قادر و اذلامقدور و خالق اذلا مخلوق مرهون بوجود خارجی مقدور و مخلوق نیست .

همچنین وجود محسن‌الیه وتحقق بالفعل مفاض لازمه صدق اوصاف عنوانیه برمحسن وفیاض وجواد ونحو آن نمیباشد بلکه تمامیت‌قدرت و کمال‌لسان بخشندگی ودهندگی خالقیت وبودن شئی بحیثیتی که هرگاه محل قابل از برای اخذ فیض و شمول‌وجود واحسان محقق گردد ابر کرم ومکرمت وسحاب جود وافادت بر آن محل قابل ببارد وبسط فیض نماید برای صدق آن‌اوصاف عنوانیه و مفاهیم ماهویه کفایت می‌نماید.

پس‌از تاسیس این اصول وتمهید این‌مقدمات ازاشکالات سابق‌الذکر ملخصا بدین‌نحو جواب داده می‌شود:

بجهاتی که درمقدمه اولی واصل اول اشعارشد باتفاق قاطبه ارباب حکمت واصحاب معرفت تاخر ذاتی معلول تام از علت تامه و نبودن آن باعلت وجوبیه در مرتبه واحده ازلوازم معلولیت وخواص مجعولیت است.

النهایه درفواعل مجازیه وعلل و معالیل امکانیه که مرکب الذات و مزدوج‌الحقیقه ازماهیت ووجود وسنخ وجوب ولاوجوب هستند وحصول ماهیات آنها در صقع عقل‌ازحیز امکان وحریم جواز خارج نیست .

تاخرمعالیل ازعلل‌مزبوره تاخرماهوی وتقدم علل بر آنها تقدم عقلی و برحسب تخلل فاء است نه دروجود خارجی وتحقق عینی.

ولی درذات علة‌العلل ومبداءالمبادی که از جمیع انحاء ترکیب عاری و بری وصرف‌الوجود وحق‌الوجود والوجوب است.

تاخر ازذات سنی‌الصفات او که بدلازم معلولیت ومجعولیت است بعینه تاخر ازوجود صرف وصرف‌الوجود اوخواهد بود.

پس لزوم سبق‌عدم دهری وسرمدی دراین علیت خاصه ومبدائیت وجوبیه و وفیاضیت‌مطلقه مستند بدوامر میباشند یکی صرف‌الوجود. بودن علت‌العلل ومبداء المبادی ودیگر عدم قابلیت معلول برای قبول وجود سرمدی و کینونت بـا وجود وجوبی احدی است.

وهمچنین ازبیانات مذکوره در دومقدمه واصل اخیر باعلی درجـه ظهور و اکمل‌مراتب وضوح رسید که احدوثه لزوم انقطاع فیض‌وهاب وفیاض علی‌الاطلاق ومعبود ومسجود بالاستحقاق انفس وآفاق ولزوم تحقق فصل طویل و تخلـل عدم لایتناهی بین‌واجب تعالی ومبداء اعلی و بـین صادر اول ومجعول نخستین و معلول پیشین او احدوثه عاطل و باطل وقول منکر و زور و کلام بلاحاصل و تطـویل بلا طائل است.

چه گمان اتصاف عدم دهری وسرمدی مخلوقات بصفات کمیات قبل ازایجاد ممکنات وهمچنین حسبان منافی بودن عدم افاضه‌وجود باقدم‌احسان و دوام امتنان برتقدیر نقصان قابلیت مجعول وقصور شانیت معلول ازقبیل ان‌بعض‌الظن اثـم وان الظن لایغنی عن‌الحق شیئا وان‌الباطل کان زهوقا است.

اینست ماحصل آنچه ان سید اعاظم حکما و نقاوه افاخـم فلاسفه اسلام علیه شآبیب‌تحیات‌الله‌الملک‌العلام‌درحدوث دهری‌وتاخرسرمدی درمسفورات‌فلسفیه وزبر طبیعیه والهیه خودبنصاب بیان وتحقیق ومیقات‌تبیان و تدقیق رسانیده است.

لکن خراطین فن حکمت وغواصین اقیانوس معرفت که بعـداز آن‌جناب در این بیداء بی‌پایان سیاحت نموده و در این قلزم و قاموس بی‌تك وگران غواصی و سباحت فرموده برخی فرمایش‌آن حکیم بـزرك و فیلسوف سترك را بسمع قبول اصغاء نفرموده بلکه آنرا ردنموده وبرخ دیگر از فرموده اوتوجیهات بمالایرضی صاحبه نموده اند.

وبنظر نگارنده کل‌ینادون من‌مکان بعید ـ وما اتوبکلام‌سدید وماحق‌تحقیق

Marfat.com

این مطلب وبیان این مشرب رابنحو اوفی و بطریق مستوفی در حواشی خود بر شرح منظومه واسفار بنظر اولی‌الانظار وبمقارع اسماع اصحاب درایت و اعتبار رسانیده ایم .

وپس از دانسته شدن این مقدمات بشرح حدیث شریف مورد استدلال برای قاعده الواحد لایصدرعنه‌الاالواحد مبادرت‌میورزیم ومی گوئیم:

فرمایش‌امام همام علیه‌الاف‌الوف تحیات‌الله‌الملك العلام واما الواحدفلم‌یزل واحدا کائناولاشئی‌معه بلاحدود واعراض‌ولایزال کذلك الخ اشاره بمطالب‌مذکوره درمقدمات وجواب عمران‌است

وتقریر آن آنستکه مراد بواحد چنانچه درسابق اشعارشده واحد مذکوردر صدر کلام عمران است :

(یعنی قول اویثبت‌لی‌واحدا) لیس‌غیره قائما بوحدانیته وان‌حق و کائن اول تعالی‌شانه و تقدست اسمائه است

ومرادبوحدت ذات متعالی جهات‌اووحدت حقه حقیقیه صرفه‌غیر عددیه‌میباشد وآن حضرت باین کلام موجز وعبارت مختصر بتمام صفات مبداء اول و کائن پیشین که درمقدمات‌سالفه بآن‌اشعار گردیده اشاره فرموده است وضمناجواب‌سؤال‌عمران راهم بنحو اوفی ونهج مستوفی تقریرفرموده

چه صفات سابقه ازقبیل صرافت در وجود و وحدت ومحوضت در بساطت و سزاجت‌ونفی ثانی‌وطردانحاءترکیب‌و کثرت‌وتنزه‌ازصفات‌زائده‌ونعوت کلیات طبیعیه وماهیت وتقدس‌ازحلول واتحاد وشرکت واحاطه وجودیه‌وجوبیه قیومیه‌وسبوحیت وقدوسیت‌ذاتیه وبرائت از معانی واحوال وبراءت ازسمات امکان وازدثور وحدوث وزوال وبودن او کل‌الاشیاء وتمامها ومابه تذوتها وقوامها و لزوم بودن و واجب‌الوجود بالذات والمذات وتمام جهات وحیثیات الی غیرذالك ازامورى که در سابق مذکور ودرالسنه فلاسفه عظام وحکمای نحام مشهور است همه از صفات لازمه و نعوت مختصه بوحدت‌مذکوره در کلام معجزانتظام امام‌همام یعنی وحدت غیرعددیه وجوبیه‌ازلیه‌ابدیه سرمدیه آبیه اززوال و تغیر وطارده‌تعدد و تکثر و نافیه‌ثانی‌وضدوند

Marfat.com

وتکرر است

که از آن بلم‌یزل واحدا کائنالاشئی‌معه تعبیر فرموده —

زیراغیراین وحدت‌وحدت غیر حقه وعددیه‌است ووحدت عددیه‌غیر حقه آبیه‌از ثانی و تکرر نیست .

وهرچه برای او ثانی ازسنخ خود متصور شود محیط بثانی‌خودنبوده وفاقد مرتبه وجودیه اوخواهد بود وثانی او نیز بااو دریکمرتبه میباشد وهرچه چنین‌است مرکب از وجدان و فقدان و قابل زوال و تغیراست و لم‌یزل واحد اکائنا لاشئی‌معه نمی باشد .

پس باید کائن ومبداء اول که اصل وجود او در کلام سائل مفروغ‌عنه بوده وبه جهاتی که درمقدمات بآن اشعار شده مورد اتفاق قاطبه ملل ونحل بلکه کافه ابناء خردواسلاء عقل ومورد شهادت فطرت ومجبول غریزه‌انسانیست واحدبوحدت حقه حقیقیه وجوبیه غیرعددیه باشد.

وچنین واحدی واحدیست که مقصود سائل اثبات آن‌بوده (یعنی واحدی که لیس‌غیره قائمابوحدانیته) ومتصف بصفات ولوازم ومنعوت بخواص واحکام‌وآثاری که درمقدمات سالفه بآن اشعار گردیده که من‌جمله تالی از ثانی و کثرت وتنزه از ترکب وتعدد وانثینیت است میباشد

ومرجع برهان مذکور در کلام فصاحت وبلاغت انتظام همام ببرهان شبه‌لم وصدیقی است که استدلال ازذات کروبی‌جهات قدوسی سمات‌حق‌تعالی ومبداء اعلی برخودآن‌ذات وجوبی حیثیات‌وبرصفات متعالی آیات‌وکمالات‌وافعال‌وآثار نامتناهی برکات وخیرات اوست.

وتقریرآن بدین نحو است ـ مبداء وکائن اول (یعنی حق‌تعالی ومبداء اعلی) باید واحد بوحدت حقه حقیقیه ازلیه سرمدیه ابدیه غیرعددیه باشدوهرچه متصف‌به وحدت‌حقه حقیقیه ازلیه سرمدیه ابدیه غیرعددیه است.

بجهاتی که‌درمقدمات بآن‌اشعارشده واجب‌الوجود بالذات‌وللذات ومن‌جمیع الجهات والحیثیات‌است

Marfat.com

پس کائن ومبداء اول واجب الوجود بالذات وللذات و من جمیع الجهـات و الحیثیات است.

و نیز هر چه متصف بوحدت مزبـوره است آبی از تعـدد و تکثر و ثانی میباشد و از برای او شریك متصور نیست پس از برای کائن اول شریك و ثانی متصور نمیگردد.

و همچنین متصف بوحدت مزبوره بجهات مذکوره بـاید صرف وجود و وجوب وصرف کمالات وجود و وجوب و کل الاشیاء وتمامهاباشد پس مبداء و کائن اول نیز باید چنین باشد.

یعنی صرف العلم وصرف الحیات وصرف القدره وصرف المشیه والاراده والکلام والسمع والبصر باشد و هکذا.

درسایر کمالات وصفات جمالیه وجلالیه بلکه اثبات افعال وآثار وآیات آفاقیه وانفسیه او نیز میشود باینکه گفته شود - کائن و مبداء اول واحد بوحدت مزبوره است بجهات سابق الذکر باید فعل او درمرتبه متاخره ازوجود او باشد.

ونیز از جهت لزوم مشاکلت بین اثر ومواثر وفیض ومفیض بحکم کل یعمل علی شاکلته باید متصف بوحدت غیرعددی باشد.

وچون غیر نفس رحمانی وفیض مقدس ومنبسط بانظام کل یا عقل اول متصف باین صفات نیست بایداول صادر ازاو نورعلی نور ورق منشور وفیض مزبور بانضمام کل یاعقل اول باشد.

وهمچنین نسبت بسایر جهات افعال آن ذات نامتناهی آیات غیر منقطع الخیرات والبرکات -

واما فرمایش آن حضرت لاشئی معه پس اشاره بحدوث دهری وسرمدی وابطال مذاهب باطله ایست که درمبداء وکائن اول ازحکماء وفلاسفه ومتکلمین وبرخی از متصوفه قائلین بحلول واتحاد نقل گردیده درمقدمات سابقه بآن اشاره شده ازقبیل مذهب نصارا ومجوس وحرنانین وطبیعیین ودهریین وقائلین بتجسم وحلول و اتحاد

مبداء اول واتصاف او بصفات محدثات و نعوت متجد دات یا زیادت صفات و معانی و حالات ازفرق متکلمین وامثال آن اقوال چه وحدت مبداء وکائن‌اول که این‌طوایف آنرا مبداء وکائن اول میدانند .

وحدت عددی غیر آبیه ازثانی وتعدد وترکب وشریك وعدیل ومعیت رتبی با غیر وثانی خود میباشد وواحد بچنین وحدتی ممکن وقابل تغییر وزوال وتبدل‌است که اتصاف مبداء وکائن اول بآن‌صفات مستحیل‌بالذات وممتنع بتمام‌حیثیات وجهات است وممکن است این فرموده (یعنی لاشئی‌معه) اشاره بمقام لا اسم‌له ولا رسم له و لا نعمت‌له .

یعنی مقام غیب‌الغیوب وعنقاء مغرب باشد

ودراین صورت مراد ازلاشئی‌معه نفی کافه تعینات وتمام مفاهیم اسماء وصفات حتی اتصاف بمفهوم علم و مفهوم بعلم و سایر صفات سبع‌المثانی ومفاتیح غیب اول اسمائیه است .

ویا مراد بآن مقام احدیت ذات وحضرت هاهوت وتعین اول وبرزخ البرازخ وحقیقةالحقایق باشد .

وبراین تقدیر مراد ازنفی معیت اشیائی نفی کثرت صفـاتی واسماء و مظاهر آنها که عبارت ازاعیان ثابته وصورعلمیه الهیه خواهد بود.

ونیز حمل‌آن بمقام واحدیت وبرزخیت ثانیه وتعین ثانی ومقام جمع و عین‌الجمع ممکن است

وبر این فرض مراد نفی‌معیت موجودات عینه وحقایق خارجیه بآن مرتبه‌ودر مرتبه موجودات آن مرتبه است.

ولی معنی اول مناسب بالحاظ اتصاف‌کائن اول بوحدت مزبوره نخواهد بود چه درآن مقام شامخ ورتبه باذخه کافه تعینات واسماء ورسوم منفی میباشند واتصاف بمفهوم وحدت بماهی نعت‌الواحد منافی باآنست .

مگر مراد اتصاف بحقیقت وحدت که مساوق باوجود و تاکد وجود است و عین‌الواحد بوده باشد .

Marfat.com

وبنابر ثانی وثالث احتمالات مراد نفی معیت اشیائی است نه افیائی
یا بنابر احتمال دوم نفی غیر وحدت حقه وجوبیه ومفاتیح الغیب از صفات است.
وبنابر سیم نفی معیت موجودات عینه وماهیات مجعولات میباشد .
واما فرمایش آن حضرت بلاحدود واعراض مراد بحدود هرچه که موجب تعین ومنافی احاطه اطلاقیه وجودیه وصرافت وحدت قیومیه وجوبیه از علل قوامیه واجزاء ذهنیه وخارجیه وحدیه ومقداریه ونحو آنها است .

ومراد باعراض مطلق امر غیرقائم بذات وامور تاعتیه یاعرض ایساقوجی یااعم از آن ازعرض قاطیغور یاسی است.

وذکر این دو امر با اندراج آنها در تحت سفرات قبلی ازقبیل ذکر خاص بعد از عام است .

ونکته ذکر آن اشاره برد مذاهب برخی از متکلمین و عده‌ای از حکمای مشائین است که فریق اول برخی قائل بانصاف ذات قدوسی آیات حق تعالی بصفات زائده وبرخی قائل بانصاف او بمعانی واحوال وبرخی بتداعی وقصد زائد بر ذات و عده ئی بتجدد ارادات و صفات ممکنات بشرح مذکور در موافقات و مصنفات آنها گردیده اند .

وفریق دوم تعدد اضافات وتکثر وتغیر نسب متاخره ازذات متعالی آیات حق تعالی ومبداء اعلی ازقبیل اضافه خالقیت و رازقیت ومبدئیت ونحو آنهارا قادح در وحدت قیومیه‌وجوبیه الهیه نمیدانند .

ولی بمذهب ارباب بصیرت وعقیده اصحاب معرفت چنانکه در فصول سابقه بآن اشعارشده مرجع تمام این اضافات وقاطبه این (انسابات) بسبت اشراقیه وجودیه قیومیه میباشد که قاطبه موجودات سماوات عالم ارواح و نور نشائه براز خ واشباح وکافه آیات افاقیه وانفسیه وموجودات علویه وسفلیه از اشراق این نور از کتم عدم بعرصه وجود وظهور قدم گذارده اند.

وبه بیان واضح وروشن‌تر حد درافت بمعنی حاجز بین دوامر است وازهمین قبیل است :

Marfat.com

حد عرفات و آن از مازمین تا اقصی موقف است .

وباین معنی در کـلام بلاغت و فصاحت اختتام قطب ارائك توحید و مرکـز دائره تفرید وتجرید دروصف حق‌تعالی و مبدا، اعلی منفی عنه الاقطار مبعد عنه ـ الحدود وارد گردیده است .

یعنی آن ذات وجوبی‌جهات موصوف بحدی که‌اورا ازغیر او تمیز دهد نیست چه بر تقدیر دارا بودن حد احتیاج ذات قدوسی آیات او بحد ثابت میگردد واحتیاج منافی باوجوب وضرورت وجود است تعالی‌الله عنه علوا کبیرا

ودرلسان علمای فن‌میزان وعلم منطق قریب باین معنی‌بر تعریف جامع‌مانع یاتعریف بذاتیات مقابل رسم که تعریف بعرضیات است اطلاق میشود.

ودراین مقام مراد بآن‌نفی مطلق تعینات ازحسیه وعقلیه و حدود از ذهنیه و خارجیه و مادیه ومقداریه و آنچه قادح درصرافت وجود و بساطت ذات و سـزاجت وحدت وحقیقت ومنافی بااطلاق واحاطه وقیومیت است می‌باشد.

ونیز اشاره بنفی جهات وتشکل وتجسم ونفی رؤیت واقطار وابعـاد و مطلق ترکیب وسلب تمام نعوت وصفات امکان وسمات نقصان است .

وردبراشخاصی است که رؤیت حق‌تعالی رابرخلاف صریح کلام معجزانتظام لاتدرکه الابصار وهویدرك‌الابصار تجویز نموده یاقائل بحلول یا اتحاد ذات‌مقدس اوشده یاحق تعالی را متجسد وقامت اورا به‌پنج یاشش شبر ازاشبار آدمی تحدیـد نموده اند .

وعرض درلغت برمتاع ومرضیکه برانسان عارض می گردد و چیزیکه برای او دوامی نیست وبرامر قائم بغیر اطلاق میشود.

ودراصطلاح ارباب حکمت درباب قاطیغوریاس برعرض مقابل جـوهر یعنی موجود درموضوع ودرایساغوچی برهرامری که خارج ازحقیقت‌وماهیت شئی‌باشد اعم ازاینکه جوهر باشدیاعرض‌اطلاق می گردد

ومراد بآن درحدیث شریف معنی اعم است وباعراض و کیفیات موجبه تغییر چنانکه شارح گمان نموده اختصاص ندارد .

Marfat.com

وشامل معانی واحوال وصفات زائده واضافات لازمه یاغیرلازمه وعـوارض و حوادث طاریه وعرض خارجی یا تحلیلی ذهنی می باشد.

حتی شامل ماهیت نسبت بوجود که دراسان غواصین دریای معرفت و سباحین قلزم بصیرت براو اطلاق عارض شده استمی شود چنانکه شیخ شبستری قدس فرموده:

من وتوعارض ذات وجودیم　　مشبکهای مرآت شهودیم

وهمچنین حکمای عظام وفلاسفه فخام آنرا از عوارض تحلیله عقلیه وجـود شمرده اند.

چنانکه محقق طوسی قدس سره القدوسی فرموده است وزیادته فی التصور.

ومقصود از نفی عارض دراین مقام نفی همه این امور و نیز اشاره بنفی جهات متصوره درعقل اول وصادر نخستین که حکمای اشراق ومشاء برای تصحیح صدور کثرت ازواحد حقیقی مذکور داشته اند ازذات وجوبی جهات ضروری حیثیات حق تعالی ومبداء اعلی می باشد.

این جملات تاجمله ونفی امور مذکوره، که در قریب آخر این صفحه مذکور شده هرچند تکرار ماسبق است ولی چون تکرار آن دارای مزید فائده بود آنهارا حذف ننمودیم.

وهمچنین ردبرفرق متکلمین است که هرفرقه قائل باتصاف آن حقیقت مقدسه بیکی ازاین امورمیباشد

وهمچنین رد بربرخی ازحکمای مشاء است که تکثر اضافات و تعدد نسب از قبیل خالقیت ورازقیت ومبدائیت ونحو آنهارا قادح در وحدت حقه حقیقیه قیومیه وجوبیه نمی دانند.

ولی برخ دیگر ازاساطین فن فلسفه وحکمت وحاذقین علـ[illegible] تحقیق و تدقـ[illegible] چنانکه درسابق اشعارشده مرجع تمام صفات ثبوتیه وجمالیه واضافیه ازحقیقیه محضه وحقیقیه ذات اضافه رابوجوب وجود که آن عین ذات قدوسی آیات نورالانوار و ومبداءالمبادی است می دانند.

وصفات سلبیه وجلالیه رابسلب الامکان که آنهـم بمقتضی سلب السلب اثبات

Marfat.com

بوجوب وجود ارجاع می کنند .

وهمچنین مرجع صفات اضافیه محضه رابمقتضی وما أمرنا الاواحده باضافه واحده اشراقیه نوریه قیومیه می‌دانند .

نثری

این‌همه عکس می‌ونقش نگارین که‌نمود
یك فروغ‌رخ‌ساقیست که در جام افتاد

ونفی امور مذکوره هرچند ازفقرات دیگر حدیث شریف مستفاد می گردد لکن چون هرفقره ازفقرات مذکوره دراین حدیث مبارك ظهور در نفی برخی از این‌امور دارد.مثل آنکه لاشئی‌معه ظاهر درنفی ازلیت‌عالم ونفی‌حدودظاهر درنفی ترکیب و تجسم وتشکل ونحو آنست

ونفی‌اعراض‌متظاهر در نفی‌صفات‌زائده واضافات‌ونسب وقیام‌حوادث‌وطریان عوارض ولحوق تعینات‌وتجددارادات ونحو آنها ازخواص ممکنات‌ولوازم جائزات وطواری ماهیات می باشد

بدین جهت برای رعایت مزیدتاکید قناعتم‌بذکریکی‌ازآنها نگردیده‌است وامافرمایش‌آن حضرت ولایزال کذلك‌الخ اشاره بابدیت مبداءاول‌وصفات قدوسی آیات وجوبی‌حیثیات او ورد بربرخی ازمتکلمین است که نفی‌مرئی شدن حق‌تعالی ومبداء اعلی‌را مختص بدنیا می‌دانند ورؤیت ذات کروبی جهات واتصاف‌او رابپاره ازصفات اناسی درآخرت تجویز می‌نمایند .

وهمچنین رد بر اقوال غیرالهین است که درخصوص مبداء موجودات واصل کائنات قائل‌شده چه‌آنچه راکه آنها مبداء می‌دانند .

برحسب دلالت برهان مستحکم البنیان وباعتراف خود آنها متبدل و متغیر هستند وقابل بقاء سرمدی ودوام ازلی وابدی نمی‌باشند.

چنانکه شیخ الانبیاء حضرت ابراهیم علیه و علی نبینا الاف التحیه والثناء بفرموده خودانی لااحب الافلین بآن‌اشاره فرموده است باآنکه‌بشرحی که در سابق اشعار نمودیم کائن و مبداء اول باید ازلی و ابدی و غیر قابل تغییر و

Marfat.com

زوال باشد .

وماحصل کلام وملخص مرام آنستکه امام همام علیه الاف التحیات والسلام دراین مقام باین کلام موجز معجز انتظام از نظر در خود کائن ومبداء اول ببرهان صدیقی وجوب وجود وتمام صفات جمالیه وجلالیه ولطفیه وقهریه وثبوتیه وسلبیه وحقیقیه و اضافیه آن وبودن اورامبدء هرمکرمت وجود اثبات فرموده وبطلان سایر مذاهب غیرمذهب الهین را درخصوص مبداء اول مدلل ساخته است واین خود کرامت شامخی ازآن شرور کونین وامام خافقین روحی و ارواح العالمین له الفداء میباشد و شرح فقرات حدیث شریف بنهج مذکور مبنی برآنست که مراد بکائن اول چنانکه ظاهر کلام وفقرات دیگر از کلمات عمران است .

وفرمایشات امام همام نیز برآن دلالت مینماید مبداء اعلی وحق تعالی تقدست اسمائه وجلت عظمته باشد.

ولی هرگاه مراد بآن صادراول ومعلول نخستین ومجعول پیشین یعنی نور مبین احمدی وحقیقت علیین طینت محمدی باشدو بماخلق مخلوقات دیگر که بواسطه اومجعول ومخلوق گردیده اند اراده شود .

باید برخلاف ظاهر واحد را برواحد بوحدت حقه حقیقیه غیر عددیه ظلیه حمل نمود .

ومرادباولیت در کون و وجود و خلقت یا اولیت در وجود علمی و کینونت ظلیست که بمقتضی کنت نبینا وآدم بین الماء والطین مقدم در آن وجود واول درآن کینونت عین ثابت محمدی وحقیقت مقدسه احمدی می باشد .

وبراین تقدیر چون صور علمیه الهیه واعیان ثابته باقی ببقاءالله وغیرقابل زوال وتغیر وتبدل هستند .

برای اشاره باین معنی امام همام علیه الصلوات والسلام فرموده است اماالواحد (یعنی واحدبوحدت) ظلیه الهیه فلم یزل واحد اکائنا .

ومراد ازنبودن چیزی بااو یا نبودن چیزی در رتبه اوست از جهت انکه صادراول فاعل مابه الوجود مادون خوداز ممکنات است

ودر انتساب بحق‌تعالی علما وعینا مقدم برقاطبه ممکنات میباشد وهیچ‌چیزی بااو درانتساب مزبور مکافی نبوده ونیست ویا اشاره ببودن وحدت او وحدت غیر عددیه ظلیه است که مانند وحدت حقه حقیقیه غیر عددیه اصلیه قابل تکرر نیست و طارد ثانی ومماثل میباشد .

وبعبارت دیگر چون‌حقیقت مقدسه محمدیه مظهر تام اتم اسم اعظم الهی که امام تمام اسماء الهیه است میباشد .

وولایت ونبوت کلیه الهیه او نیز اصل ولایـات و نبوات سایر انبیاء و اولیاء است و مظهر اتم و مجلای اکرم اقدم اقوم بموجب برهان شبه تمانع قابـل تعدد و تکرر نیست .

لذا هیچ‌یك ازممکنات در رتبه او نبوده و نمیباشد.

وباین‌جهت فرموده است : لاشئی‌معه

ومراد ازنفی حدود واعراض در کلام امام همام علیه‌الصلوات والسلام براین تقدیر اشاره ببساطت ذات وسزاجت حقیقت مقدسه محمدیه ولاماهیت بودن او بلاـ ماهیتی حق‌تعالی ومبداء اعلی واشاره ببساطت نفس مقدسه وروح شریف کلی‌آن سرور ببودن بسیط الحقیقه کل الاشیاء وواحد بودن ماهو وهل‌هو ولم‌هو در بسیط حقیقی است .

چه بدلازم‌این امر برائت ازحدود خارجی وذهنی جزحدامکانی که‌لازمه‌ذات وجوهر حقیقت هرممکن است وآنهم منجبر بکمال وجوبی الهی است میباشد

وبعبارت دیگر مراد باعراض براین تقدیر اعراض مادی وبحدود حدودی که ازلوازم ترکیب ذهنی‌ازجنس وفصل وترکیب خارجی‌ازماده وصورت‌است‌خواهد بود نه مطلق حدود که از لوازم ممکن الوجود بالذات و جزء لاینفك موجـودات فاقرة الهویه است .

ونیز ممکن است‌مقصود اشاره بغیر محدود بودن ظل ممدود الهی و مظهر اسماء وصفات غیرمتناهی یعنی حقیقت محمدیه وشجره زیتونیه احمدیه بلا محدودیت ذات ولامعدودیت‌اسماءوصفات حق‌اول‌تعالی‌شانه وتقدست اسمائه‌باشد.

واما فرمایش آن‌حضرت ولایزال کذلك...

پس‌اشاره باستناد واقع در ذیل آیه مبارکه ونفخ فی‌الصور فصعق من فی‌السموات‌والارض الامن‌شاءالله است.

چه بمقتضی موتوا قبل ان تموتو وفرمایش حضرت روح الله وکلمته الطیبه‌الالهیه المللقات الی مریم علیهما الصلواة والسلام لن‌یلج ملکوت‌السموات والارض من لم‌یولد مرتین اولیاء کرام وانبیاء عظام سیما صدر جریده نبوت وفص خاتم رسالت واولادامجاد آن سرور که قائل کلام معجز ختام لنامع‌الله‌تعالی حالات‌لا یسعنا فیها ملك‌مقرب ولانبی‌مرسل‌هستند.

ازجهت آنکه قبل‌از نفخ‌صور باعلی مرتبه محو وطمس‌ومحق واکمل‌درجات صحو بعدالمحو وتمکین بعدالتلوین نائل شده‌اند در عرش ربوبیت عندملیك‌مقتدر مستقر اند.

ومصون ازتغییر وتبدل و مخلوق للبقاء لاللفناء هستند و بابدیت حق تعالی ابدی میباشند.

یا برای دفع آنست که توهم نشود که چون بمقتضی یمحوالله تعالی مایشاء و یثبت وعنده‌ام الکتاب وبمقتضی اسماء مستاثره که احکام وآثار ومقتضیات آنها در الواح قضائیه وقدریه وسجل کون مسطور نیست واطلاع بآنها برای انبیاء عظام و اولیاء فخام قبل‌از ظهور غیرمقدور ونامیسور میباشد.

چنانکه بکاء مقربین وجزع اولیاء مکرمین را هم برخی مستند بعدم علم بموجبات ومقتضیات آن‌اسماء دانسته اند.

لذا ممکن است بقاء دراین رتبه برای‌آن وجه‌الله احسن و مجلای اتم اقوم ابدی وغیرقابل زوال نباشد.

وبرای رفع این گمان فاسدوحسبان باطل فرموده است ولایزال کذلك

یعنی بموجب اخبار حق‌تعالی ومبداء اعلی‌این مقام‌شامخ ومرتبه رفیعه باذخه ذاتی آن نورپاك ومسندنشین لولاك وغیر قابل زوال است.

ویا اشاره بآنست که این‌نور مبین ورحمت متسعه برعالمین باعتبار عین ثابت

Marfat.com

یا روح کلی خود ازصقع ربوبی وخارج ازصقع مخلوقات ومصون ازتبدل وتغیر و عوارض ممکنات است.

ومراد بماخلق بنابر این تعبیر (یعنی بنابر آنکه مراد بکائن اول عین ثابت محمدی باشد) .

جلوه جبروتی واول ظهور آن حقیقت مقدسه درعالم‌امر ومشیت ودهرایمن اعلی است .

ویا مراد بکائن اول اولیت در کون خارجی وظهور عینی که از آن ظهور تارة بعقل اول وتارة بقلم‌اعلی وتارة بدره بیضاوتارة بلوح‌محفوظ ونحوآن ازالقاب تعبیر نموده‌اند میباشد

وبنابر این مراد ازماخلق سایر عقول طولیه و عرضیه و نفوس کلیه خواهد بود. ونظر بآنکه مقصود ما ازذکر حدیث شریف دراین مقام ازجهت اشاره شدن درآن بصادر اول وقاعده الواحد لایصدرعنه الا الواحد است و باین لحاظ بشرح مختصری ازآن قناعت نموده وبیان مبسوط وشرح مستوفی آنرابرساله علیحده که وعده داده‌ایم درشرح آن تالیف نمائیم ایکال میکنیم.

وحمل کائن‌اول نیز برصادر اول برخلاف مستفاد ازظاهر حدیث شریف و فهم‌ارباب حدیث است.

لذا فعلا از تطبیق سایر فقرات آن برصورتیکه مراد بآن صادر اول باشد صرفنظر نموده و بشرح باقی فقرات را مطابق مستفاد از ظاهر حدیث مینمائیم و تطبیق آنها رابراحتمال مرجوح بعهده آن‌رساله محول میکنیم ومی گوئیم:

ازفرمایش امام‌همام علیه‌الصلوات والسلام ولم‌یزل واحدا کاملا قاعده‌الواحد استفاده می‌شود .

چه مطابق دلائلی که برقاعده مزبوره اقامه شده و ما در سابق بآن اشاره نمودیم تحقق علاقه علیت وجودیه وجوبیه بین‌شئی ومعلول ذاتیه اومتوقف برتحقق خصوصیت خاصه‌ئیست‌درعلت خاصه که آن بازاء خصوصیت خاصه‌متحققه درمعلول خاص آن می باشد

وآن خصوصیت باید متصف بوحدت وعین‌ذات‌علت باشد که ازجهت وحدت

و قابل تکرر نبودن آن خصوصیت صدور اکثر از واحد و معالیل متعدده ازعلت واحده خارج ازحریم امکان وحد جواز است.

پس اگر برحسب ظاهرشئی واحد مبداء امور کثیره در مرتبه واحده بشود قهراً درمعنی و حاق واقع و نفس‌الامر واحد نبوده و مقرون کثرت و مرهون تعدد بوده است.

وبنابراین فرمایش آن‌حضرت دلیل برعدم صدور بلکه عـدم جواز صدور کثیر از واحد بوحدت حقه حقیقیه وجوبیه میباشد.

چه صدور کثرت عرضیه ازاوپس ازاقتصار برایجاد شئی واحد وافاضه اصل فارد دربدو اجاده وافاضه دلیل برآنست که صفت وحدت که عین ذات اوست از او زائل ومبدل بکثرت گردیده است.

یعنی ذات اوغیر ذات خود باتکرر درمتجلی وتکرار درتجلی او که‌مستحیل بالذات است حاصل شده و بلحاظ آنکه واحد بلم یزل واحدا توصیف شده مستفاد می گردد.

معلول وتجلی اول‌مبداء اعلی جل‌شانه وتقدست‌اسمائه واحداست وقابل‌تکثر وتعدد وتکرر نبوده ونمی‌باشد وهوالمطلوب.

فرمایش‌امام همام علیه‌آلاف تحیات‌الملك العلام - ثم‌خلق‌خلقا متبدعا مختلفا باعراض وحدود مختلفه‌الخ

خلق درمقام به‌قرینه متبدعامقابل‌امریعنی‌بمعنی تکوین واحداث نیست.

وهمچنین بمعنی تقدیر درنشائه علمیه نمی‌باشد بلکه بمعنی ایجاد لامن‌شئی و غیرمسبوق بماده وازلیس بایس است.

چه مبدع ومتبدع درلسان اخبار چنانکه برخی ازمحدثین تصریح فرموده برموجود غیرمسبوق بماده وابداع برایجاد غیرمسبوق بآن اطلاق می گردد اعم از آنکه مسبوق بمده باشد یانباشد.

وباین‌معنی مرادف‌بامبدع بمعنی اعم‌باصطلاح فلاسفه‌است وبرایجادمکونات مسبوق بماده ومده اطلاق نمی‌شود.

Marfat.com

ولی شامل ایجاد مطلق مبدعات میگردد .

و نیز چون اطلاق آن درعرف اخبار واحادیث برتقدیر درنشائه علمی وحضرت لاهوت متعارف نمیباشد .

پس بقرینه متبدعا مراد بآن معنی فوق الذکر است وشارح محقق فرموده که درلسان اخبار اهل بیت عصمت وطهارت کثیرا مادر ایجادلالعلة استعمال میشود

وباین معنی اختصاص بایجاد صادراول دارد که حق تعالی بلاواسطه علت اوست وفعل ذات مقدس اومعلل بغایت وعلت نیست .

وبنظر نگارنده این فرموده عاری از اشکال وخالی ازاختلال نمیباشد و در رساله علیحده بآن اشاره خواهیم کرد .

ومراد باعراض مختلفه اعراض ایساغوچی بمعنی خارج محمول واشاره بجهات سته ئیست که مشائین برای تصحیح صدور کثرت ازواحد بوحدت حقه حقیقیه وجوبیه قیومیه یعنی مبداء اعلی وحق تعالی تصویر نموده اند .

وآن عبارت ازوجود ووجوب وجود وماهیت وامکان وتعقل ذات وتعقل مبداء است ویا اشاره بجهاتی است که اشراقیین ازقبیل جهات مکاشفیه وشهودیه و عشقیه وحبیه واشراقیه وذلیه ونحو آنها تصور کرده اند.

چه همه این امور نسبت بعقل اول وسایرعقول کلیه خارج محمول است ومحمول بالضمیمه وزائد بروجود آنها نیست.

ومراد بحدود مختلفه بعقیده برخی حقایق مادون آن عقول وصورموجودات است که درالواح وجود آنها منتقش گردیده است.

بنابر آنکه قیام صور مزبوره بآنها قیام حلولی باشد.

چه بعقیده جمعی صورحاصله در آنها مانند حصول حقایق اشیاء درعلم جمعی احدی ربوبی نیست بلکه مرهون تقدیر و تفصیل ومقرون تکثر وحدود میباشد

از اینجا است که برخی از اعاظم حکما و افاخم فلاسفه وجود عقل اول و صادر نخستین باصورقائمه باورا مناط علم حق تعالی ومبداء اعلی بموجودات وماهیات ممکنه دانسته است

Marfat.com

و برخ دیگر از حافین عرش تحقیق و غواصین بحر تدقیق ارتسام صور موجودات عوالم نازله نشآت سافله را درمبادی عقلیه و نفسیه مناط علم تفصیلی حق تعالی قرار داده است .

و بنابر آنکه مقوله جوهر جنس عقول باشد و حقیقت آنها مرکب از جنس و فصل باشد .

حمل حدود بر جنس و فصل و همچنین حمل آن بر علل قوامیه چنانکه برخی از شراح حدیث بر آن حمل فرموده است محتمل میباشد .

ولی چون قول بترکب عقول کلیه از جنس و فصل بنظر حدید البصر ارباب بصیرت واصحاب معرفت ازمیزان استقامت خارج است .

و نیز قول بتعدد علل قوامیه عقل برخلاف قاعده مقرره اتحاد مطالب ثلث در بسایط حقیقیه است .

لذا این حمل در نظر نگارنده پسندیده نیست و بوجه دیگر چون صادر اول ومجعول پیشین واسطه درایجاد اشیاء وافاضه ممکنات است و دارای دو جنبه و دو جهت است :

جهت ارتباط بحق تعالی ومبداء اعلی وجهت ارتباط باموجودات مادون خود که دراو بوجهی بعدد انفاس الخلایق است .

لذا بفرموده برخی ازاعلام بلحاظ این دو جهت وتعدد ملحوظه مفروضه در جهت ثانیه امام همام علیه آلاف التحیات و الاکرام حکم باختلاف حدود او فرموده است.

و بهر تقدیر این قسمت از حدیث شریف بالصراحه دلالت بر وحدت شخص صادر می نماید .

و بحکم مقدمات سالفه حاکی ازعدم امکان تعدد اومیباشد درمایش آن حضرت لافی شئی اقامه ولافی شئی حده ولاعلی شئی حذاه ومثله الخ .

در فصول سابقه و ابواب سالفه گفته شد که جمع کثیری از اعاظم فلاسفه وجم غفیری از افاخم حکماء مطلق موجود را بواجب و ممکن را بعرض وجوهر

Marfat.com

وعرض‌را بمقولات تسع وجوهررا بجواهر خمسه تقسیم نموده‌اند.

ومقصود ازاین کلام فصاحت وبلاغت اختتام اشاره بخروج صادر نخستین و مجعول پیشین ازمقولات اعراض وچهار قسم دیگر ازاقسام پنجگانه جوهر است

وشارح محقق لافی‌شئی اقامه را براخراج عرض وصورت بلحاظ قیـام اول بموضوع و قیـام دوم بهیولا و صالح نبودن آن دو بـرای صادر اول بودن حمل نموده است.

وبنظر نگارنده حمل آن بر اخراج اعراض و هیولی و صورت یعنی هرسه محتمل میباشد.

چه بشرحی که درمحل خود بنصاب تحقیق وتدقیق‌رسیده قائلین ترکب‌جسم ازهیولی وصورت هریك ازآن دو را بدیگری لاعلی‌وجه دائرقائم میدانند

وصدور هریك بدون صدور دیگری ممکن نیست.

ونیز ازجهت آنکه جسم مرکب ازاین دوامر است و قوام هرکلی بـاجـزاء خود می‌باشد قوام او نیز بهر دو است وصدور او ملازم با صدور هر دوآنهاست

لذا میتوان این فقره ازحدیث شریف را براخراج هرچهار چیز یعنی عرض وصورت وهیولی وجسم‌حمل‌نمود.

ولی چون متظاهر ازکلمه فی‌قیام حلولیست وفقط موضوع وهیولی متصف بمحلیت برای عرض وصورت میباشند حمل‌آن براخراج عرض وصورت که حال در آن دوهستند انسب واقرب است وشارح مزبور فقره دوم‌را براخراج‌جسم وهیولی حمل نموده است.

بنظر نگارنده حمل‌آن برهیولی ملائم باکلمه فی که مفید ظرفیت وملائم با قیام حلولیست نمیباشد.

مگرآنکه ظرفیت را حمل برظرفیت مجازیه کنایه از مطلق قیام و ارتباط ولو بنحومحلیت بدانیم یافی را بسببیت که یکی ازمعانی اوست حمل کنیم چنانکـه این مالك فرموده وزید والظرفتة استبن‌ببا وفی وقدیبینان السببا.

وبنابراین حمل این‌فقره براخراج هیولی وجسم ونفس هرسه محتمل‌میباشد

بلکه میتوان آنرا اشاره بنفی ماهیت ازعقول کلیه چنانکه معتقدشیخ اتباع‌اشراقیین ورواقیین است دانست.

چه نفس درمقام فعل محتاج ببدن و بدن بوجهی محدداوست وهمچنین‌ماهیت حدوجود ومجدد اومیباشد.

چنانکه مولوی فرموده :

چونکه بی‌رنگی اسیر رنك شد　　موسی بـا موسی در جنگ شد

واز وجود به بی‌رنگی وازماهیت برنگ تعبیر فرموده است.

وامافقره سوم یعنی ولاعلی شئی حذاه پس آنرا شارح براخراج نفس‌ازجهت آنکه حکایت مافی‌العقل ومطابق وبحذاء اوست حمل نموده و بنظر نگارنده بنابر این حمل فقط شامل نفس کلیه که ازاو بلوح محفوظ تعبیر میشود وصور منتقشه در او که بحذاء صورحاصله درعقل است میگردد وشمول اومرنفوس جزئیه راعاری‌از تکلف نیست.

واشاره‌دانستن آن بحضوری‌ولدنی بودن‌علوم انوارمجرده‌امریه یامتخذنبودن نظام کل عالم کبیر که اصل وتمام اوصادراولست‌ازشئی دیگرو بودن آن برطبق‌نظام عقلی‌و بودن‌نظام‌عقلی برطبق‌نظام ذات وجوبی‌جهات مبداء اعلی وحق‌تعالی‌یااشاره به بودن سایرعقول که درتحت صادرنخستین هستند برطبق آن وبحذاء او ونبودن اوبحذاء ممکنی ازممکنات اولی واقرب میباشد ومخفی‌نماند که کلمات شارح‌محقق دراین مقام خالی‌ازاختلال نیست.

وما برای‌آنکه موجب کلال خاطرقارئین نگردد از اشاره بآن در این مقام صرفنظر مینمائیم و برساله علیحده موکول میکنیم .

واما فرمایش امام همام علیه‌الصلواة والسلام ـ مجعل الخلق من ذلك صفوة وغیرصفوة واختلافا وایتلافا والوانا وذوقا وطعما الخ .

اشاره بمطلبی است که اساطین فن‌حکمت وسیاحین‌بیداء لایتناهی معرفت‌در کیفیت صدور کثیر ازواحد حقیقی پس‌از تسدیس جهات صادر اول و عقل نخستین فرموده‌اند که بتوسط جهت اشرف متصوره درعقل مزبور که وجوب‌بالغیر ووجود

Marfat.com

وتعقل مبداء اولست ازحق تعالی ومبداء اعلی موجود اشرف یعنی عقل ثانی و نفس فلکی صادر میگردد .

وبتوسط جهت اخس که امکان وماهیت وتعقل ذات است موجود اخس که جسم فلکی ودو جزء او(هیولی وصورت است) صادر میشود.

وبطریقه اشراقیین ازجهات مکاشفیه وشهودیه واشراقیه اشرف طبقه ارباب انواع وعقول متکافه واز جهات دیگر طبقه غیراشرف صدورمی‌یابد.

سپس نفوس کلیه وعالم مثال وهکذا الاشرف فاالاشرف صادر میگردد تابو به بموجودات عالم سفلی ونشائه مادی برسد ونظر بآنکه لازمه اختلاف دراشرفیت و اخسیت درعلل بفرموده مولوی :

شعر

رگ رگست این آب شیرین آب شور
در خلایق می رود تا نفع صور

ونیز بفرموده دیگر او:

ناریان مرناریان راجاذبند نوریان مرنوریان را طالبند

وفرمایش سلطان‌الکونین وامام الخافقین قدعلم اولولباب ان‌ماهنالك لایعلم الا بماها هنا .

وفرموده میرفندرسکی رحمةالله علیه :

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

وبمقتضی الارواح جنود مجنده فماتعارف منها ایتلف و ماتنا کرمنها اختلف ایتلاف واختلاف درمعالیل است لهذا فرموده فجعل الخلق من‌ذلك‌صفوة وغیرصفوة و اختلافا وایتلافا .

وبنابر این مراد بصفوة طبقه اولای عقول متکافهٔ وبغیر صفوه طبقه ثانیه‌است ولی بهترآنست که مراد بصفوه عقول طولیه که درتحت عقل‌اول میباشند و تمام عقول و نفوس‌کلیه عرضیه و ایتلاف و اختلاف اشاره بنفوس جزئیه باشد.

Marfat.com

واما فرمایش آن حضرت والوانا وذوقا طعما الخ .

پس اشاره بموجودات عالم طبیعت و شهر دیجور مزاج است که از ترکیب هیولی وصورت یا ارکان اولیه و عناصر اصلیه حاصل شده بنا بر آنکه لون وطعم وذوقرا بالوان واذواق وطعوم حسیه ومعنویه تعمیم دهیم .

چنانکه درسابق اشعار نمودیم که عرفای عظام و مکاشفین فخام از ماهیت برنگ تعبیر نموده‌اند چه ملائم هرچیزی مطعوم ومذوق آن چیز است

چنانکه درحدیث وارد شده ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی باآنکه اطعام درآن مرتبه رفیعه ومقام شامخ افاضه علوم لدنیه ومعارف وهبیه است نه اطعام ظاهری وبهتر آنستکه آنرا بر کیفیات حسیه حمل نمائیم.

وکنایه ازعالم حس ومحسوس بگیریم چه اختلافات حسیه که در این عالم حاصل میگردد .

دراین کیفیات اظهروابین است لذا فقط من باب مثال باین سه کیفیت اقتصار شده است .

وتوجیهات دیگری هم برای این کلمات معجز آیات است که در رساله علیحده بآن اشعار خواهد شد.

فرمایش آن حضرت علیه‌الصلوات و السلام لالحاجة منه الی ذلك ولالفضل منزله الخ ...

چون بفرموده برخی ازمحدثین متبدع درلسان اخبار وآثار اهلبیت طهارت وعصمت برایجاد شئی لالعة ومن‌دون غایة اطلاق میگردد.

وامام همام علیه آلاف التحیات والاکرام درجواب سئوال از اول مخلوق فرموده ثم خلق خلقا متبدعا الخ .

واین امر برخلاف مشرب متکلمین وعمران (چنانکه از سئوالات او مستفاد میگردد) بوده است.

چه قاطبه معتزله حق تعالی رافاعل بالقصد وفعل اورا مستند بداعی و غایت زائده برذات او میدانند.

Marfat.com

النهایه غایت زائده را راجع بخلق وایصال نفع بغیر قرار میدهند و اشاعره باراده جزافیه وجری سنت قائلند وافعال باری تعالی را مستند بحکم ومصالح باعثه برصدور فعل نمیدانند . و مجسمه از ارباب کلام که الدالخصام طائفه محقه هستند قائل بانفعال ذات کروبی آیات وجوبی جهات اومیباشند .

وتمام این فرق باحکماء عظام وفلاسفه فخام که ذات مقدس اورا فاعل بالتجلی یا بالرضا یابالعنایه میدانند واورا فاعل بالقصد و فعل او را مستند بداعی و غایت زائده برذات نمی‌دانند بلکه بحکم الاالی ربك المنتهی ذات قدوسی جهات کروبی آیات اورا غایت ونهایت هرچیز قرار می‌دهند مخالف می‌باشند

لذا امام همام علیه آلاف التحیات والاکرام برای اشعار برد این فرق وتنبه عمران واثبات صحت وحقانیت مذهب وطریقه اعاظم فلاسفه و افاخم حکما فرموده است لالجاجة الخ.

ونظر بآنکه قصدوداعی زائد بچندقسم منقسم میگردد وهیچیك ازآن اقسام ملائم باوجوب وجود بالذات وضرورت من جمیع الجهات والحیثیات نمیباشد.

آن حضرت قبلا اشاره بمعظم اقسام آن فرموده سپس بدلیل بطلان فاعل بالقصد بودن حق تعالی ومبداء اعلی اشاره فرموده و بیان اقسام اینست که داعی و قصد زائد یا بخود فاعل اولا و بالذات یا بقصد ثانی وثانیا وبالعرض راجع میگردد و یا بغیر فاعل بر تقدیر اول یا برای رفع حاجت است یا دفع منقصت و یا زیادت فضیلت یا برای کسب منقبت ویا نیل به‌ثناء ومدیحت یا جلب قلوب واظهار قدرت و مکنت و نحو این امور ازاغراض عقلیه یا تخیلیه است و حاجت نیز یا درذات است ویا درصفات ویا درافعال است.

وحصول آن یاقبل ازافاضه معلول یا بعدازآنست.

وبر تقدیر دوم یا مقصود ایصال نفع بغیر است یا دفع ضرر از غیر بهرتقدیر ایصال نفع بغیر یادفع ضرر ازاو نسبت بفاعل باعدم آن مساویست یاوجود آن ارجح است یاعدم آن ارجح میباشد.

وهیچیك ازاین شقوق شایسته ولایق ساحت قدس آیت ذات کروبی جهات

Marfat.com

حق‌تعالی ومبداء اعلی نمیباشد .

و بیان بطلان فاعل بالقصد بودن ذات قدوسی جهـات او بنحویکـه فلاسفه عظام وحکمای کرام فرموده ودر کلام فصاحت و بلاغت‌اختتام امام‌همام علیه‌آلاف تحیات‌الله الملك‌العلام بآن اشعار گردیده آنستکه در فصول سابقه و ابواب مـاضیه بمیقات اعلی مراتب وضوح ومنصه اکمل درجات ظهور وبیان رسیده است ترجح بلامرجح وترجیح بلامرجح که بدلازم ورفیق شفیق آنست و بر تضعان من ثـدی واحد ویتفرعان من‌اصل فاردند مقرون امتناع بالذات و مرهون استحاله بالتجوهر می بـاشند .

وهمچنین درسنت ایجاد واناضه وطریقه اجاده و افاده سد جمیع انحاء عـدم صادر ومعلول ورفع کافه اقسام نیستی ولیسیت مفاض ومجعول از طـرف مصدر و علت‌وجاعل وبلوغ آن‌بسرحد وجوب‌وضرورت ومرتبه‌لزوم وحتمیت‌حتمی‌الوقوع ولازم التحقق است .

وقبل از بلوغ باین مرتبه ونیل باین درجه بحکم‌قاعده بر فائده‌الشئی مالم یجب لم‌یوجد .

ترشح فیض وجود ازطرف علت وبذل موهبت هستی ووجود از ناحیه‌جاعل بمعلول ومجعول با استحاله همدوش وبا امتناع وضرورت عدم هم‌آغوش میباشد

وبنابر این چون بحکم بداهت واتفاق نسبت فاعل بالقصد قبل از ضم داعی وبدون آن بطرفی فعل نسبت سوائیه وامکانیه است والا فاعل بالقصد نخواهدبود بالحاظ بطلان ترجیح بلا مرجح و استحاله اراده جزافیه بدون ضم داعی و با قطع نظر از آن قرع باب افاضه و اجاده از طرف علت از حد جواز و حسن‌یه [illegible] خارج است .

چه قرع مزبور بدون ضم‌داعی مخالف بااصول وقواعد سابق‌الذکر ومبین الاستحاله است .

وبنابراین علت وفاعل مزبور درانصاف بدهندگی محتاج بضم داعی وقصد زائد میباشد .

Marfat.com

واین امر مستلزم دخالت داعی وقصد زائد مطلقا چه راجع بفاعل وچه راجع بغیر او باشد در دهندگی علت وبخشندگی جاعل وخروج او ازحد امکان وتساوی نسبت آن بدوطرف فعل خواهد بود.

وبهرحال داعی مزبور متمم جهت دهندگی ومکمل حیث افاضه وبخشندگی علت وفاعل است وبدلازم وضربه لازبه این امر آنست که فاعل وعلت فاعل و علت بالذات وواجب من جمیع الجهات والحیثیات نباشد وبحکم این مقدمات واجب الوجود بالذات فاعل بالقصد نمیباشد .

پس باید دارای غایت زائده برذات نباشد بلکه ذات تقدس آیات اوغایت کل شئی ومتمم هردره وذره وفئی بوده باشد.

وبعبارت دیگر اگر بدون ضم داعی وبا قطع نظر از آن نسبت فاعل وارتباط جاعل بهردوطرف ازفعل متساوی نباشد بلکه بذاته وبموجب جواديت مطلقه ومشیت ذاتیه که برطبق علم ذاتی عنائی اوبنظام وجود ومصلحت نظامیه کلیه بلکه عین آن میباشد نظام کل عالم کبیررا افاضه واجاده نماید.

براین تقدیر وجود وعدم داعی وقصد زائد علی حد سواء خواهد بود واین برخلاف فرض است.

واگر بدون لحاظ وضم آن نسبت او بطرفی فعل متساوی ونسبت او بهردوسوائیه وجوازیه امکانیه باشد.

وضم داعی موجب خروج او ازحد امکان وتساوی نسبت بسرحد وجوب و اقتضاء افاضه وجود وبذل جود شود قصد وداعی زائد متمم جهت دهندگی و حیثیت بخشندگی اوخواهد شد .

واین معنی منافی با وجوب وجود وضرورت من جمیع الجهات میباشد ـ

و نظر بآنکه جمیع اقسام متصوره برای داعی و قصد زائد بشرح سابق - الذکر مستلزم احتیاج ذات وجوبی جهات ضروری حیثیات حق تعالی و مبداء اعلی است .

امام همام علیه الصلوات والسلام بنحو اجمال اولا ببطلان فاعل بالقصد بودن

Marfat.com

ذات مقدس او اشاره فرموده سپس به‌بیان تفصیلی بنحوی که مناسب بامذاق عمران وغیراو ازمتکلمین و حضار مجلس باشد بفرموده خود واعلم یاعمران انه‌لو کان‌خلق ماخلق لحاجة الخ ببطلان‌آن اشاره فرموده است.

وتقریر آن اینستکه با قطع‌نظر ازآنکه احتیاج مطلقا چه درذات و یا در صفات ویا درافعال فرض‌شود منافی باوجوب بالذات وللذات ومن جمیع الجهات و والحیثات است .

هر گاه حق‌تعالی ومبداء اعلی تقدست اسمائه وجلت صفاته فاعل بالقصد و داعی زائد باشد وقصد مزبور رفع احتیاج از ذات یا صفات یا افعال خود بواسطه خلقت اشیاء وایجاد ممکنات باشد حصول این احتیاج برای او یا بعداز خلقت اشیاء است یا قبل از آن.

اگر قبل از آن باشد باید بخلق اشیاء در رفع این احتیاج استعانت جوید و چیزی را خلق کند که بمعونه او رفع احتیاج از ذات یاصفات ذاتیه‌خود بنماید یعنی درخلق اشیاء بایجاد چنین‌امری اقتصار کند.

واین از چند جهت باطل است :

اول آنکه مستلزم دور مستحیل است چه مفروض آنست که آن مخلوق نیز ممکن ودرذات محتاج بعلت وجاعل خود میباشد پس‌احتیاج ازدوطرف خواهدبود ولزوم دور وبطلان‌آن بین‌است.

و نیز احتیاج در ذات ملازم با احتیاج درصفت وفعل است پس در ایجاد آن مخلوق باید بخوداو محتاج باشد .

یعنی خودآن مخلوق بخودش محتاج باشد واین افحش ازدور است

ونیز وجدان ووجود برخلاف آنست چه موجودات‌ضعیفه ومعدومات محتاجه بسیار وبیشماراند که قدرت برهیچ امری ندارند فضلا ازآنکه بتوانند رفع احتیاج ازغیر خود بنمایند .

ونیز باید پس ازایجاد این مخلوقات را قوی‌تر نماید یا لااقل بیکحال نگاه بدارد وآنهارا تغییر وتبدیل ندهد .

Marfat.com

واین‌هم برخلاف وجود ومشهود است واگر احتیاج درصفات غیرذاتیه ودر افعال باشد علاوه براستلزام دور باید در خلقت اشیاء اقتصار بیك حد ننماید بلکه اضعاف آنچه خلق‌نموده خلق‌نماید.

چه مفروض آنست که غایت وداعی او در ایجاد اشیاء استعانت جستن بآنها است وآنها دخیل در کمال ذات وصفات ورفع نقصان از آن می‌باشند وشکی نیست که اعوان هرچه بیشتر باشد موجب قوت صاحب آنها خواهدشد.

پس‌باید خلق واقف بحدی نباشد بلکه مالانهایةله خلق شود وبا این‌اندازه نیز حاجت مرتفع نمی گردد.

چه هرمجموعی خلق‌شود ضم مجموع دیگرباو ازجهت زیادی‌اعوان موجب مزیدقوت اومی گردد وباید مجموع دیگری‌باو ضمیمه نماید

بعلاوه باید این‌اشیاء را دفعة واحده خلق‌نماید وخلق آنها هم بمقتضی قاعده الواحد بطور ترتب باشد.

چه‌مفروض آنستکه رفع نقصان وازدیاد کمال بخلق حاصل می‌شود وتاخیر آن برخلق دفعی از حکیم علی‌الاطلاق شایسته نیست و وجود امور مترتبه مجتمعه در وجود باتفاق قاطبه عقلا مستحیل است :

ونیز چون مفروض آنست که‌داعی برخلق‌رفع منقصت باکسب فضیلت‌است واین امر توام باامکان فاعل ونقصان جاعل است ووصف امکان غیر قابل زوال و رفع آن ممتنع و محال است.

کثرت افعال در فاعل امکانی موجب کلال و مستلزم ممن لغوب و تحول احوال می باشد.

مفروض ومقدر آنستکه خلق‌اورا اعانت می‌نمایند وازآنها استعانت‌میجوید

پس برای رفع کلال و دفع ملال محتاج به خلق دیگر خواهد شد و هکذا الی مالانهایةله.

وبعبارت دیگر چون ملاك فقر وحاجت امکان است وخلق ممکنات و ضم‌ممکن بممکن رفع حاجت ودفع منقصت نمی‌نماید.

Marfat.com

بدون اناخه‌رواحل حاجات و نزول قوافل افتقارات بباب‌الواب برکات‌ومعدن خیرات وافاضات یعنی وجوب ذاتی وضرورت وجودی زوال حاجت و رفع فقر ومسکنت ممتنع بالذات ومستحیل بالتجوهر است آنست معنی کلام فصاحت و بلاغت انتظام لان‌الحاجه لایسعها ـ

یعنی اضعاف خلقت رافع حاجت نبوده وباندازه آن‌نمیباشد تابآن رفع شود واین بنابراین است که مرجع ضمیرلایسعها اضعاف یااعوان باشد.

ولی‌هر گاه‌مرجع آن‌حاجت باشدچنانکه شارح محقق توهم نموده برخلاف اصل محتاج بتقدیر شئی بعد از لایسعها خواهیم شد وبآنکه گفته شود لان الحاجه لایسعها شئی.

وبدون این‌تکلف هم معنی کلام بلاغت اختتام نیزصحیح است واحتیاجی‌باین تکلف نیست.

بآنکه بنابراین فرض فاعل یسعها را اضعاف بگیریم و افراد فعل بلحاظ کل واحد باشد.

واگر حاجت بعداز خلقت حادث شود مستلزم انقلاب واجب بممکن وبرخی از محذورات سابقه است.

بهرحال بطلان فاعل بالقصد بودن مبداء اعلی وحق‌تعالی ظاهر میگردد

و امافرمایش‌آن حضرت ولکن نقل‌الخ... اشاره بآن است کـه منشاء ایجاد مخلوقات وافاضه ممکنات علم ذاتی عنائی اوبنظام اتقن احسن عالم کبیر مستفاد از علم اوبذات کروبی جهات‌خودبوده وعلت تفضیل برخی بربرخ‌دیگر رعایت مراتب استعدادات و درجات قابلیات و لحاظ مصلحت کلیه الهیه در نظـام مزبـور بر نهج مسطور میباشد.

ولذا الك خلق اشاره بکلام معجز بدایت واختتام و ماخلق‌الجن والانس الا لیعبدون وغایت بالعرض است.

چه خدمت خلق بخلق ورفع نمودن حوایج یکدیگر از اتم مراتب عبادات واکمل درجات قربات‌آلهیه است.

Marfat.com

واین بنابرآنست که مشارالیه لذلك رفع و نقل حوائج باشد و ممکن است اشاره بعدم خلق لحاجة باشد.

یعنی چون ذات مقدسش غنی بالذات وصمد من جمیع الجهات وواجب الوجود به تمام حیثیات است.

ومقتضی پری لب ریزی- و کمال وجود بذل فیض وجود است لذا موجودات را خلق نمود وافاضه فیض وجود فرموده است.

وبعبارت دیگرچون بمقتضی کنت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف ذات وجوبی جهات قدوسی سمات او بلحاظ کمالات نامتناهی و اسماء وصفات بی حد وتناهی آیاتش کنز مخفی و گنج بی پایان پنهانی بود و رحمة وجود و کرم وعنایت او ظاهر مشهود نبود خلق را بنحوی که هست بر احسن نظام خلق فرمود تاجود اوظاهرشود و کرم وعطاء اومستتر نماند فسبحان الذی لایزیده کثرت العطاء الاجوداً و کرما

واما فرمایش آن حضرت درجواب سئوال عمران هل کان الکائن معلوما فی- نفسه عنه نفسه ــ انما یکون المعلمه بالشئی لنفی خلافه و لیکون الشئی نفسه بما نفی عنه موجود اولم یکن هناك شئی یخالف فتدعوه الحاجه الی نفی ذلك الشئی عن نفسه بتجدید ماعلم منها افهمت یا عمران الخ این کلام فصاحت نظام و بلاغت ختام ازغوامض کلمات ومشکلات احادیث است.

و زیادی غموض و کثرت اشکال فهم آن باعث شده که شارح محدث دچاداشتباه بزرگی شده وبرای توجیه آن علم ذاتی احدی حق تعالی ومبداء اعلی را بذات خود درمرتبه ذات واحدیت ومقام تعیین اول وجمع الجمع انکارنموده و نسبت باستاد استاد خود صدر المتالهین علیه شآبیب رحمة الله الملك الحق المبین اهانت بسیار واسائیت بیشمار روا داشته وما برای احتراز ازاسائه ادب از نقل هفوات آن محقق خود داری نموده و تنقید آنرا بنظر قارئین بر گذار مینمائیم و بشرح حدیث می پر دازیم .

Marfat.com

وبرای واضح شدن مطلب وحل مزالق کلام امام همام علیه‌الصلوات‌والسلام بتقدیم‌مقدماتی مبادرت می‌ورزیم- ومیگوئیم:

مقدمه اول

بارقهٔ ملکوتیه

خراطین فن‌حکمت وغواصین بحر بی‌منتهای معرفت علم ودانش را بلحاظی بدوقسم (حضوری و حصولی) تقسیم فرموده اند چه اگر وجـود واقعی و حقیقت نفس‌الامری مدرك (بالفتح) بعینه وجود ادراکی او بـاشد ودر ادراك او احتیـاج بتمثل صورت‌آن درمشهد ومحضر مدرك (بالکسر) نباشد .

وبعبارت دیگر حضور وجود واقعی مدرك درمحضر مدرك وعدم غیبت‌آن از اوکافی درعلم وادراك باشد بحیثیتی که بدوچیز که یکی مدرك بالذات که آن صورت حاصله نزدمدرك است.

بعقیده اکثرفلاسفه ودیگری مدرك بالعرض که آن موجود واقعی و حقیقت نفس‌الامری مدرك است احتیاج نباشد.

اعم ازآنکه مدرك (بالکسر) نفس مدرك(بالفتح) باشد یاغیر آن باشدآنرا علم حضوری نامند .

واگر چنین نباشد بلکه مدرك صورت ادراکیه مدرك باشد وبادراك ومابه ینظر قرار دادن آن حقیقت نفس الامری مدرك معلوم گردد و در ادراك بنده که یکی مدرك بالذات و دیگری مـدرك بـالعرض است احتیاج [illegible] را علم حضوری گویند .

وعلم هرمجردی بذات ومعلولات‌متصله بذات خود وعلم‌نفس بمدرکات‌ذهنیه خود وعلم واجب‌تعالی ومبداء اعلی بموجودات آفاقیه وانفسیه بعقیده حکماءاشراق وفلاسفه رواق ازقبیل اولست .

وعلم نفس بلکه هرمجرد قائم بذاتی بعقیده جمع کثیری ازفلاسفه عظام و حکمای فخام بموجودات خارجه ازصقع آنها ازقبیل ثانی است.

مقدمه دوم

انارة ملکوتیة

اساطین فن حکمت وسباحین بیداء لایتناهی فلسفه ومعرفت درفرق بین تشخص وتعین وتمیز فرموده اند که تشخص بودن شئی است بحیثیتی که صدق آن بر کثیرین ممتنع ومستحیل باشد وآن مقابل کلیت وابهام مفهومی است.

وبنظر ارباب تحقیق واصحاب نظر دقیق تحقق آن بنحوه وجود خاص بشئی است وبفاعل وماده وعوارض مادیه ونحو آنها حاصل نمیگردد وتعین اعم ازتشخص است وهرمتشخصی متعین است.

ولی هرمتعینی متشخص نیست.

وبعبارت دیگر تعین وتمیز از امور نسبیه اند چه تعین چیزیست که بآن شئی متعین ازغیر خود ممتاز میگردد.

وآن گاهی عین ذات متعین است مانند تعین واجب تعالی ومانند تعینات ماهیات امکانیه ومفاهیم عقلیه درذهن وگاهی زائد برذات اوست مانند امتیاز کاتب از امی بکتابت وگاهی بعدم حصول چیزی برای آنست مانند امتیازامی از کاتب که به عدم کتابت است.

وهمچنین تمیز بالنسبه بتشخص وهریك ازتمیز وتعین بضم امور کلیه بمتمیزو متعین حاصل میگردد.

بخلاف تشخص که آن چنانکه گفته شدبسب وجودخاص بشئی محقق میشود وبضم کلیات که فی حد ذاتها غیرمتشخص ومبهم هستند حاصل نمیشود وتمیز با تعیین مصداقا متحد ومفهوما مساوق میباشند.

Marfat.com

تحقیق عرشی

باآنکه ظهور هرچیزی بعلم ومعرفت است و هـر چیز بعلم مفهوم و معلوم میگردد ازغایت ظهور وزیادی‌اشراق ونور نیل بحقیقت آن برای ارباب تحصیل‌و اصحاب دانش مشکل و اقوال آنـان دراو مختلف وتحقیقات برخی در آن دارای محصول وحاصل وتحقیقات برخ‌دیگر درآن تطویل بلاطائل میباشد .

پس جمعی آنرا ازمقوله کیف وعده‌ئی ازمقوله انفعال وبعضی از مقوله فعل وبرخی کیفیة وصفت ذات‌اضافه وبرخ دیگرآنرا ازمقوله‌اضافه ومجرد نسبت‌حاصله بین عالم ومعلوم میدانند .

واین عقیده برخی ازقدما وحکماء وجم‌غفیری از متکلمین و مذهب منسوب بامام المشککین است .

و چون برخی از قدماء معتقدین باین قول بتوهم آنکـه علم اضافه مقولـه قـائم بطرفین است و محتـاج بدو طرف و قیام آن بشئی واحد و طرف فارد مستحیل است.

وعلم‌موجودمجرد قائم‌بذات بذات‌خودنیز ممکن نیست‌بتوسط صورت‌حاصله ازذات درذات او باشد.

چه آن‌مستلزم اجتماع مثلین ومفاسد دیگریست که درمحل‌خود به‌آن‌اشعار شده لذا باید علم او بذات خود مجرد نسبت واضافه مقوله‌ئی باشد .

وچون وجود اضافه مقوله متوقف بر تحقق طرفین است وبین‌شئی وذات او مستحیل التحقق است .

پس باید مجرد قائم بذات عالم بذات‌خود نباشد و برحسب این توهم باطل و گمان فاسد عاطل علم واجب‌تعالی ومبداء اعلی را بذات خود منکر میباشند .

ولی این‌طایفه چون بضاعتشان ازعلم مزجات ومشوب بخرافات وسرهات و حظشان ازمعرفت قلیل وافکارشان علیل وسوفسطائی‌المشرب وعنکبوتی الما کل

Marfat.com

قدیدی البق و الضباب و انظارشان ناصواب و گفتارشان برخلاف نص کتاب است ندانسته و نفهمیده‌اند که اولا تضایف چنانکه در فصول ماضیه اشعارشده مطلقا از اقسام تقابل نمیباشد بلکه برخی ازاقسام آن ازقبیل متحرکیت ومحرکیت و علیت و معلولیت از مصادیق تقابل و افراد آنست نه مثل عالمیت و معلولیت و عاقلیت و معقولیت .

وثانیاحقیقت علم درنظر حکمای اشراق وفلاسفه‌رواق کون‌الشئی نورالنفسه ونورالغیره است.

وبنظرغواصین بحربی کران حکمت وسباحین بیابان بی‌پایان معرفت مرجع آن به حقیقت وجود بشرط سلب نقائص عدمیه وعدم احتجاب بملابس ظلمانیه است وهر مجرد قائم بذاتی بحکم کل مجرد قائم بذاته عالم و عاقل لذاته حاضر از برای ذات‌خود وشاهد ذات‌خود میباشد واز ذات خود غافل وغائب نیست.

بخلاف صور واعراض مادیه که حاضر برای ذات خود نبوده بلکه قائم‌بماده وحاضر برای‌او میباشند.

وچون ذات قدوسی آیات حق‌تعالی و مبداء اعلی واجد اتم مراتب تجرد و اکمل درجات قیام بذات وجوبی جهات‌خود میباشد.

پس باتم مراتب حضور از برای ذات و با رفع درجات علم بذات متصف خواهد بود .

وحضورعدم‌غیبت بشهادت‌وجدان‌وفطرت بلکه بحکم‌بداهت‌وضرورت‌مقتضی مغایرت بین‌حاضر ومن‌حضرعنده نبوده ونیست‌تاعدم مغایرت مانع‌ازعلم ذات‌وجوبی جهات حق‌تعالی ومبداء اعلی بذات‌خود بوده باشد .

مضافاً بآنکه این‌اضافه اضافه مقوله ماهوی‌نیست تامتاخرازطرفین ومتوقف بر متغایرین باشد بلکه اضافه وجودیه نوریه اشراقیه است که در مقام مرجع آن بکون الشئی نور النفسه و بنفسه و ظاهر الذاته و بذاته و غیر غائب ولاغافل عن‌ذاته است .

وچنین اضافه بالضروره متوقف برتحقق طرفین وحصول متغایرین‌نمیباشد

Marfat.com

ونیز چون بین علم بذات وعدم علم وجهل بآن واسطه محقق نیست.

اگر ذات قدوسی آیات حق‌تعالی عالم بخود نباشد بالضروره بایدجاهل بآن وغائب وغافل ازآن باشد.

وجهل‌وغفلت ونادانی مستلزم امکان ومنافی باوجوب وجودبالذات‌خالق کن بکان وشایسته ولایق ساحت قدس‌آیت حضرت یزدانی نمیباشد .

ونیز اگر ذات متعالی جهات حق تعالی عالم بذات خود نباشد عالم بغیر ذات خود هم نخواهد بود .

وبر تقدیری که عالم بذات وغیرخود نباشد خالق وموجد غیر خود و معطی علم بذات بغیر خود نخواهد شد .

واین‌امر ببداهت‌باطل وباتفاق مستحیل‌است‌ودلیل براین گفتار وثیق‌واستوار وبرهانی‌الماخذ والمبنی چندامر است:

اولا بحکم عکس نقیض قاعده پرفائده واصل مسلم‌کل مجرد قائم بذاته‌عالم بذاته ـ هرچه عالم بذات نباشد مجرد قائم بذات نیز نخواهد بود ـ

وهرچه مجردقائم‌بذات‌نباشد قائم بموضوع وماده است .

وهرچه‌قائم بموضوع وماده باشدعالم ومدرك ذات‌وغیرذات خود نیز نمیباشد چه شرط مطلق علم وادراك بالاتفاق تجرد ازماده وموضوع است .

وثانیاً هرچه عالم بخود وحاضر از برای خود نباشد بقیاس‌اولویت عالم‌بغیر خودنیزنبوده وغیراو حاضراز برای‌او نمیباشد پس موجد اونیز نمیباشد

وثالثاً علم حق‌تعالی بغیرخود مطابق برهان وتسالم اهل‌نظر وارباب کشف وشهود وعیان علم مرکب است نه بسیط وبالضروره درضمن علم اوبآنکه علم میر خود میباشد عالم بخود نیز خواهدبودبلکه‌علم‌اول‌رتبه متاخراز علم‌دوم‌است

پس تفکیك بین علم او بآنکه عالم بغیر خود می‌باشد از علم او بخود غیر متصور است.

ورابعاً ذات تقدس آیات حق‌تعالی بتالافاق موجد وخالق موجودات ممکنه مدرکه ذات است.

Marfat.com

وهرچه چنین است بالضروره عالم بذات خود میباشد چه معطی‌شئی‌فاقد آن نخواهد بود .

واز ذات نایافته ازهستی بخش توقع بخشندگی هستی نشاید

وازخشک ابری که از آب تهیست صفت آب دهی نیاید الایعلم من خلق و هواللطیف الخبیر .

وخامساً چگونه متصور است که واجب تعالی ومبداء اعلی عالم بذات‌تقدس جهات خود نباشد .

وحال آنکه بمقتضی اولم‌یکف بربك انه‌علی‌شئی شهیداز طریق علم بذات مقدس‌خود که مبداء کل‌شی است عالم بهرشئی است.

وهرعالم بذاتی ازپرتوعلم اوبذات وجوبی‌جهات ضروری‌حیثیات خودهویدا وبافاضه اوهست وپیداشده است.

شعر

همه عالم بنور اوست پیدا　　کجا گردد بغیر خود هویدا

وسادساً اگر عالم بذات وقائم بذات‌نباشد قائم بغیر ومعلول او خواهد بود واین امرمنافی باکائن ومبداء اول‌بودن اوست تعالی الله عمایقول الظالمون علواً کبیرا .

پس بحکم این دلائل متقنه وبراهین وثیقه باید مبداء وکائن اول تعالی شانه وتقدست اسمائه عالم بذات وحاضر ازبرای ذات وغیرغائب ازذات وبمقتضی اله‌نور السموات والارض نورالذاته ومنورالغیره بوده باشد.

و بعد از دانسته شدن این مقدمات از پیشگاه این بیانات و تمهید این اصول برهانی المبانی وموجزالالفاظ ورقیع‌المعانی بشرح حدیث شریف مبادرت ورزیده ومی گوئیم :

قول عمران‌هل کان‌الکائن معلوما فی‌نفسه عندنفسه‌الخ

چون بشرحیکه سابقا اشعارشده علم‌وادراك مطاق بدوقسم منقسم میگردد: (حضوری - وحصولی)

ومدرك ومعلوم بودن ذات قدوسی صفات حق تعالی ومبداء اعلی از برای خود بهریکی ازاین دوقسم بنظر اشخاصی که علم را ازمقوله اضافه یاصفت و کیفیت ذات اضافه میدانند.

چنانکه گفته شد خالی ازاشکال نیست چه اضافه مقوله‌ئی متوقف برتحقق دو طرف متغایر است ودرعلم شئی بذات خود دوطرف متغایر موجودنیست.

وهمچنین حصول صورت شئی درذات اومستلزم اجتماع مثلین ومفاسددیگری که درمحل خود مذکور ودر کتب اهل فن مسطوراست میباشد.

وبنا براین علم کائن و مبداء اول تعالی شانه و تقدست اسمائه بذات کروبی آیات خود بنظر قاصر وبصرعمیاء ارباب جدل و جدال و متوغلین در تشکیك وان قلت ولایقال بهریك ازدو قسم مورداشکال است.

لکن چون تغایر اعتباری برای حصول اضافه بنظر جم غفیری از ارباب بصیرت وعده کثیره ازاصحاب معرفت کافیست بلکه بعقیده جمع بسیاری از سباحین بحر بیکران تحقیق وسیاحین بیدای بی‌منتهای تعمق وتدقیق درعلم شئی بذات خود لحاظ مغایرت واعتبار اثنینیت ومباینت نیز خارج ازحدضرورت وحریم حاجت است.

برتقدیر حضوری بودن علم مزبور وادراك مسطوراشکال مذکور سهل الانحلال وسریع الزوال ومحتاج بانقلت ولایقال نمیباشد.

وبعلاوه معلوم بودن ذات قدوسی آیات حق تعالی برای خود بعلم حضوری مورد اتفاق اهل حل وعقد بوده است.

لذا عمران مسئول عنه خود را ازامام همام علیه الاف تحیات ملك العلام علم حصولی قرارداده وعرض کرده هل کان الکائن الخ

یعنی کائن اول مذکور درصدر سئوال معلوما فی نفسه وعند نفسه الخ

یعنی بعلم حصولی چه متظاهر از کلمه فی و عند ظرفیت و حلول شئی در شئی است.

والا اگرمقصود اوسئوال ازمطلق علم یا علم حضوری بودانسب آن بوده که بگویند: لنفسه و بنفسه.

Marfat.com

وبهمین جهت امام همام علیه الاف التحیات والاکرام درجواب او معلوم بودن ذات قدوسی آیات حق تعالی را برای خود بعلم حصولی نفی فرموده است و علت آنکه عمران مسئول عنه خودرا علم مزبور قرارداده چنانکه انفاً اشعار شده یا محقق بودن علم حضوری حق تعالی بذات قدوسی آیات واهونیت بلکه بیمورد بودن اشکال سابق الذکر است.

ویا آنکه حضوری بودن علم مزبور برخلاف مشرب عمران بوده وعلم حق تعالی را بذات مقدس خود حصولی میدانسته است.

ویا آنکه اتصاف ذات وجوبی جهات حق تعالی بگمان او بجمع انحاء متصوره برای علم ذات مقدس او بخود از حصولی وحضوری لازم ومتحتم بوده وعدم اتصاف آن ذات مقدس را بنحوی ازانحاء علم مستلزم اتصاف آن بجهل ومنافی با مبداء اول وواجب الوجود بالذات ومن جمیع الجهات والحیثیات بودن آن ذات قدوسی آیات میدانسته است.

وبودن علم ذات وجوبی جهات حق تعالی بخود بطریق علم حصولی مورد اشکال مار الذکر بوده برای رفع اشکال سئوال خودرا بآن تخصص داده است

ولی چون این توهم و گمان ازقبیل ان بعض الظن اثم وان الظن لا تغنی عن الحق شیئا بوده است.

زیرا همچنانکه سلب اتصاف حق تعالی ومبدء اعلی بعلم بجزئیات بآلات حسیه یا بنحو یتبدل ویتغیر موجب منقصت ذات مقدس او نمیباشد بلکه سلب آن حاکی از فرط رفعت وجلال ونهایت عظمت وکمال ذات بی مثل ومثال اوست

همچنین علم حق ولی او بذات مقدس خود علاوه برآنکه بدلازم آن الزام باجتماع مثلین که محالیت آن مسلم است میباشد مستلزم اتصاف ذات کروبی جهات او بغفلت وغیبت ازخود وعدم حضور ازبرای خود بدون صورت ونبودن او نورالنفسه ومنورالغیره واحتیاج او درعلم بخود بتمثل صورت و حصول کثرت که منافی باوحدت صرفه وبساطت محضه است خواهدبود.

لذا سلب ان ازحق تعالی منافی باواجب بالذات بودن اومن جمیع الجهات و

الحیثیات نبوده بلکه مؤکد ومؤید آن میباشد .

وازآنجائی که تحقیق این مطلب و کشف غطاء از حقیقت علم و بیان نبودن آن ازمقوله کیف با اضافه یاانفعال یامقوله دیگر ازمقولات تسع بلکه خارج بودن آن ازکافه مقولات و بودن آن بحکم العلم نور یقذفه‌الله فی قلب من یشاء ازسنخ نور و وجود که مخالف با سنخ مفاهیم وماهیات است .

(یعنی کون الشی نورالنفسه ومنورالغیره)

وبیان اقسام‌علم وادراك وفرق بین آن‌اقسام ازحیث‌بودن برخی بنحو خلاقیت و مصدریت و برخی بطریق مشاهده عن‌بعد ویا بنحو مظهریت ویا اتحادمدرك با مدرك وعالم بامعلوم یابنحو دیگر بشرحیکه درمحل خود مذکور ومسطوراست

وفرق بین‌علم حصولی وحضوری وآنکه علم ذات وجوبی جهات کروبی آیات حق‌تعالی بخود حضوریست .

واضافه نوریه حضوریه‌آن ذات قدوسی آیات بخود ازتحقق دوطرف‌متغایر بالذات بلکه مطلقاً مستغنی و بی نیازاست.

بامجلس ومقام ومشرب سائل ومستمعین کلام فصاحت‌و بلاغت‌اختتام امام‌همام علیه‌السلام مناسبت نداشته‌است.

لذاآن‌حضرت درجواب سائل‌بفراخور فهم‌او ومستمعین ازطریق عدم‌احتیاج حق تعالی درعلم بذات‌خود بعلم‌حصولی باتحقق علم‌حضوری بلکه عدم امکان آن بنفی‌علم مزبورا کتفافرموده وفرموده‌است :

انمایکون المعلمة بالشئی الخ .

وماحصل فرمایش آن‌امام کونین و سلطان اقلیمین علیه آلاف تحیات ربّ المشرقین والمغربین آنست که علم بشئی بطریق حصول صورت معلوم در عالم یا تحقق‌اضافه مقوله‌ئی بین‌عالم ومعلوم برای متمیزشدن ومعلم ومعین گردیدن معلوم درنظرعالم ازغیر آن است وتمیز بین‌شیئین بشرحی که در مقدمات سالفه مذکور و درابواب سالفه مسطور است یاتصاف هریك از آن دوشئی بصفتی یاانصاف یکی ازآن دوبصفتی واتصاف شئی دیگر بخلاف یابفقدان آن میباشد .

ودر مقام احتیاج بحصول صورت برای آنست که معلوم درنظر عالم ازجهت نفی صفتی که دراو نیست ودرشئی دیگرموجود است یادراو موجود است ودرشئی دیگرموجود نیست ویا مخالف ومباین اودرآن موجوداست متمیزومتعین شود.

اگر معلوم غیرعالم باشد واگر خود عالم باشد برای آنستکه معلوم بسبب نفی آن مخالف برای خود و در نظر خود موجود گردد. یعنی موجود متمیز از اغیار شود.

وبعبارت دیگر علاوه بروجود نفسی محمولی واقعی که برای اوفی حد ذاته موجود است بوجود دیگریکه آن وجود رابطی عملی ادراکیت موجود شود

چه مفروض آنست که درمعلومیت ازبرای خود وجود خارجی نفس الامری اوکافی نیست و محتاج بانتزاع صورت خود ازخود وحصول آن در ذات قدوسی آیات‌خود میباشد.

واین امر علاوه برآنکه درغیر واجب تعالی نیز به‌بیانی که قبلا اشعارشدغیر محتاج الیه بلکه امکان‌پذیر نیست.

درعلم حق‌تعالی بذات تقدس آیات خود ازجهات عدیده ازحریم وقوع‌بلکه امکان خارج میباشد.

اما اولا چون کلام درعلم حق‌تعالی بذات قدوسی آیات در تخوم ذات و در مرتبه سابقه بر ایجاد اشیاء است.

ودر رتبه‌سابقه برایجاد وهمچنین درتخوم‌ذات ضروری‌جهات وجوبی‌حیثیات که مقام احدیت واستهلاك‌کافه تعینات ومحو قاطبه اسماء وصفات وطمس و محق مظاهر آنها که ماهیات واعیان ثابتات است میباشد

نقش اغیار مقرون بعدم و نیستی و رقش دوئیت و سوائیت مرهون محو و نابودیست وندای لمن الملك الیوم لله الواحد القهار مالی ارکان هستی وصدای لیس فی‌الدار غیره دیار رافع اعلام وحدت وقاطع عروق کثرت واغصان غیریت و بت پرستی است.

وغیری دربین نیست تا ذات متعالی جهات حق‌تعالی ومبداء اعلی درعلم بخود

Marfat.com

محتاج بتمثل صورت خودبرای حصول تمیز ازاغیار بنحو مذکور وطریق مسطور بوده باشد .

وثانیا بشرحیکه درفصول سابقه‌اشعار و درابواب سالفه‌اظهار شده حق‌تعالی صرف‌الوجود ومحض‌الانیه است و معلوم شدن صرف‌الوجود بعلم‌حصولی‌مستحیل بالذات است.

ونیز حقیقت علم کون‌الشئی نورالذاته ومنورالغیره است.

و بحکم قاعده مقرره کل مجرد قائم بذاته عقل و عاقل و معقول لذاته بشرحی که کرارا اشعار گردیده هر مجرد قائم بذاتی عاقل ذات و مشاهد ذات خود می باشد.

پس‌ذات قدوسی آیات حق‌تعالی ومبداء اعلی که صرف‌نور ومبداء هراظهار وظهور ولایغرب عن‌علمه مثقال ذره میباشد .

بطریق اولی بدون لحاظ اغیار وحاجز وحجب واستار ظاهر از برای ذات بوده و ازلا وابداً در حریم حقیقت و تخوم انیت شاهد ذات کروبی آیات خود خواهد بود .

وثالثا از بیانات سابقه وتحقیقات سالفه بمنصه ظهور رسیده که وحدت حق تعالی ومبداء اعلی وحدت حقه حقیقیه غیرعددیه است و ثانی و مخالف برای جناب کبریائی‌او متصور نیست وهرچه چنین‌باشد شاهد ذات وظاهربرای‌ذات بدون‌لحاظ اغیار میباشد .

ورابعا مبداء اول وکائن نخستین تعالی شانه وتقدست اسمائه صرف وجود و محض‌نور ومطلق هست وهستی مطلق میباشد.

وهر صرفی ازمشوب وهرمحضی ازمخلوط ومزوج وهر مطلق ولامتعینی از مقید ومتعین بنفس صرافت ذات ومحوضت و سزاجت و اطلاق و لاتعینی حقیقت ممتاز واز حصول صورت وتعین زائد بی‌نیاز است وخودرا بنحواطلاق‌وعراء ازهر قید حتی‌تقید بلاتقیدی و لاتعنی بدون لحاظ اغیار یارفع قیود و استار بذاته و لذاته مشاهده مینماید.

Marfat.com

ومحصل کلام وملخص مرام آنستکه امام همام علیه آلاف التحیات والاکرام برای رفع توهم لزوم نقصان واتصاف ذات وجوبی جهات حق تعالی بفقدان برتقدیر عدم علم بذات قدوسی آیات خود بعلم حصولی انطباعی از راه عدم احتیاج بآن علم مزبور را از ذات مقدس او نفی فرموده تا باالملازمه اتصاف ذات کروبی آیات بعلم حضوری نوری بخود اثبات شود.

چه بافرض لزوم اتصاف حق تعالی بعلم بذات و انحصار علم مزبور برحسب احتمال بحصولی وحضوری وعدم جواز اتصاف بقسم اول وجوب اتصاف ذات وجوبی جهات او بشق ثانی محقق ومسلم میگردد.

مضافا بآنکه نسبت بذات متعالی آیات مبداء اعلی وحق تعالی امکان خاص و خاصی ولاضرورت ولاوجوب متصور نبوده بلکه تمام اسماء وصفات تقدس جهات و فضایل و کمالات بی حد ونهایات او بنحو بتیت ووجوب وضرورت ذاتیه ازلیه سرمدیه برای جناب کبریائی او ثابت ومحقق است.

ومرجع امکان درحریم وجوب وصقع صرف وجود وضرورت بامکان عام و عامی وسلب ضرورت عدم وعدم الامتناع که منافی بلوجوب وضرورت نبوده ومساوق باضرورت اتصاف است میباشد.

انارة ملکوتیه

از پیشگاه این تحقیقات مستصحف المبانی وبیانات عالیه المأخذ وقاصیة المعانی بمنصه بروز وظهور رسید که مراد امام همام علیه آلاف تحیات الله الملک العلام از فرموده خود انما یکون المعلمة بالشئی الخ.

نفی مطلق علم بذات در مرتبه احدیت ذات از ذات قدوسی جهات وجوبی حیثیات مبداء اعلی وحق تعالی چنانچه شارح محدث محقق قدس الله سره الشریف تو هم نموده نمیباشد بلکه مقصود آن سلاله سید بشر و نور باهر ابهر نفی علم حصولی انطباعی بشرح مارالبیان است.

Marfat.com

چه این توهم وحسبان عنکبوتی النسج والبنیان (نفی مطلق علم) علاوه بر آنکه برخلاف قائم البرهان است بجهات سابق الذکر برخلاف نص کتاب وآیات قرآنی واخبار صحیحه مرویه ازحمله علم یزدانی است.

واما فرمایش آن حضرت لیکون الشئی بمانفی عنه موجودا الخ.

وفرمایش آن حضرت بتجدید ماعلم الخ.

پس مراد بآن موجود متمیز است ویا موجود شدن بوجود رابطی علمیست چنانکه از بیانات سابقه معلوم شد و این معنی بنابر آنست که نسخه بتجدید بجیم باشد.

واگر بحاء مهمله باشد چنانچه درباره نسخ بنظر رسیده پس در این کلام معجز انتظام اشاره بمستلزم بودن علم حصولی انطباعی مرتجدیدذات قدوسی آیات حق تعالی ومنافی بودن آن باصرف الوجود وعاری ازماهیت وفوق مالایتناهی به مالایتناهی بودن آن ذات وجوبی جهات ضروری حیثیات است.

قول عمران فاخبرنی باسیدی بای شئی علم ماعلم الخ ابضمیرام بغیر ذلك الخ

ضمیر در لغت چیزیست که انسان آنرا بدون آنکه بآن تکلم نماید در خاطر میگیرد.

ومراد بآن دراصطلاح فن حکمت علوم انطباعی انفعالیست که بطریق فکر ونظر برای انسان ونوع بشر حاصل میگردد وبتصور و تصدیق وضروری ونظری تقسیم میگردد.

وچون بودن علم حق تعالی ومبداء اعلی باشیاء بدین نحو چه قبل ازایجاد یا بعد ازایجاد آنها مستلزم محذورات بسیار ومحالات بیشمار میباشد که درشرح بعض معجزانتظام امام همام علیه الصلوات والسلام ببرخی از آنهااشاره خواهد شد

لذا آن سید انام وعبیه علم ملك علام بودن علم حق تعالی راباشیاء بدین نحو نفی فرموده است.

ونظر بآنکه برای شرح کلام معجز ختام محتاج بمهید چند مقدمه میباشیم آنهارا مقدم داشته ومیگوئیم:

Marfat.com

مقدمه اول

قیام شئی بشئی دیگر بچند نحومتصور میشود که‌مادرمقام فقط برخی ازآن شقوق و انحاء که مورد حاجت است اشاره می کنیم و بیان مـابقی را بمحـل خود موکول مینمائیم .

اول آنکه ازقبیل قیام حال بمحل وقابل بمقبول ازقبیل قیام عرض بموضوع (محل مستغنی ازحال) مانند قیام اعراض جسم همچون لون ومقدار بجسم یااز قبیل قیام صورت بماده (محل غیر مستغنی ازحال) مانند قیام صورت جسمیه بهیولی اولی باشد وازآن بقیام حلولی وفیه‌تعبیر مینمایند .

دوم آنکه ازقبیل قیام فعل بفاعل ومجعول بجاعل و مصدر بصادر مانند قیام کلام بمتکلم وضرب بضارب ونحو آن که ازآن بقیام صدوری وفیه تعبیر می کنند بوده باشد .

واین قسم نیز بردو نحو است :

یکی آنکه فعل ومجعول ازصقع فاعل خارج ومباین بااو باشد اعم ازآنکه به‌بینونت عزلی بااومباین‌باشدو نسبت او بافاعل‌نسبت شئی‌وشئی‌باشد مانند قیام‌آیات افاقیه وانفسیه ونظام کل عالم کبیر بذات قدوسی آیات حق‌تعالی ومبداء اعلی بعقیده متکلمین وکثیری ازحکمای مشائین وفلاسفه اشراقیین یا آنکه بینونت‌آن بافاعل وجاعل بینونت وصفی ونسبت او بآن‌نسبت عکس‌بعاکس وظل بذی‌ظل باشد مانند قیام ان‌آیات تامات و نظام کبیر اکبر بذات وجوبی جهات خالق جن وبشر بمذاق پهلوین وعرفاء شامخین.

ونحو دیگر آنست که‌قائم داخل درصقع من‌قام به وازشئونات واطوار ذاتیه او وباقی‌ببقاء آن‌باشد مانند قیام ماهیات واعیان‌ثابتات وحقایق موجودات درموطن علم ربوبی بذات وجوبی جهات کروبی آیات حق تعالی تقدست اسمائه و عظم شانه بمذاق ارباب شهود ویقین واصحاب یمین .

Marfat.com

وازاین‌دوقسم بقیام‌صدوری‌تعبیر میشود:

ولی برخی ازارباب تحقیق واصحاب نظر دقیق این قسم را ازجهت آنکه بعقیده آنها بلامعلولیت ذات کروبی آیات لامعلول و بلامجعولیت آن لامجعول‌میباشد از دوقسم مذکور خارج دانسته وتعبیر ازارتباط آنها را بذات وجوبی جهات بقیام صدوری‌مبنی برمسامحه میدانند.

مقدمه دوم

در ابواب سالفه ومباحث سابقه انقسام مطلق علم را بحصولی وحضوری به میقات تحقیق ونصاب‌تدقیق رسانیده وازجهت عدم‌افاده محتاج باعاده آن نمیباشیم ودر این مقام بتقسیم دیگر که دانستن آن درآتیه خالی‌ازفایده بلکه ضرورت‌نیست اشعار مینمائیم وآن تقسیم علم بفعلی‌وانفعالیست.

وبرای هریك‌از این دوقسم دو اطلاق است که میتوان از هر دو قسم بیك معنی اعم شامل هردو تعبیر نمود.

چه علم فعلی گاه اطلاق میگردد و بآن علمی که مبدأ، و منشاء وجود نفس الامری معلوم شود وبمجرد تحقق مدرك در مدرك مدرك بوجود نفس‌الامری‌عینی موجود گردد.

وبعبارت دیگروجود ادراکی‌وعلمی شئی‌مدرك ومعلوم منشأ، ومبدأ، وجود نفس‌الامری‌خارجی او باشد اراده میشود.

چنانچه هرگاه انسان در جذع عالی یا محل مرتفعی واقع شود و خوف سقوط نماید و مجرد این توهم موجب سقوط او می گردد و آن علم را علم فعلی می نامند.

وگاه اطلاق میشود وبآن اراده میگردد علمی که‌متحد ازمعلوم نباشد بلکه برطبق آن معلوم در خارج ونفس‌الامر ایجاد شود

چنانچه مخترعی یا مهندسی صنعتی اختراع کند یا نقشه بنائی را در ذهن

خود رسم و طرح نماید سپس بر طبق آن اختراع را ظاهر سازد یا آن بنا را در خارج بنا کند.

آن‌علم را از جهت آنکه برطبق آن معلوم ایجادشده نیز فعلی می‌نامند وهمچنین علم انفعالی گاه درقبال علم فعلی بمعنی اول اطلاق میگردد و بآن اراده میشود .

علمی که وجود معلوم درخارج ناشی ازوجود علمی وادراکی آن‌نباشد اعم ازآنکه متخذ ازمعلوم باشد یا متخذ ازآن نباشد بلکه معلوم ازاومتخذ باشدمانند کثیری ازعلوم نفوس انسانی و گاه علم انفعالی اطلاق میشود و بآن اراده میگردد معنی مقابل معنی دوم علم فعلی یعنی علمی که وجود ادراکی وعلمی معلوم متخذ از وجود خارجی ونفس‌الامری آن وبرطبق آن باشد مانند نقشه‌ئیکه ازبنای‌خارجی برداشته شود ونقشه آن‌بنادر ذهن انسان متمثل ومنتقش گردد .

دراین صورت آن‌علم را ازجهت آنکه متخذ ازمعلوم وتوام باقبول وانفعال نفس است علم انفعالی مینامند .

وگاه برمطلق علم حصولی بنابرانطباع وقیام حلولی صور ادراکیه بلحاظ قبول وانفعال نفس ازآن صورعلم انفعالی اطلاق میکنند .

وجامع بین‌دومعنی علم‌فعلی حاصل‌نشدن ومستند نبودن وجودعلی‌وادراکی معلوم بوجود عینی و نفس‌الامری آن وعدم اتخاذ ازآنست و بین دو معنی انفعالی حاصل گردیدن معلوم‌درخارج بسبب وجود ادراکی وعلمی آنست ومقسم‌تقسیم‌باین دوقسم (یعنی فعلی وانفعالی) علم حصولی‌است

یعنی علمی است که وجود علمی وادراکی معلوم بآن‌علم غیروجودخارجی‌و نفس‌الامری او باشد.

وبعبارت دیگرآن‌علم دارای دومعلوم باشد که یکی‌معلوم بالذات ودیگری معلوم بالعرض باشد تا صادق آید که علم مزبور فعلیست .

یعنی وجود علم ومعلوم‌بالذات آن علم منشأء وجود عینی ومعلوم بالعرض‌او میباشد یاوجود علمی آن‌متخذ ازوجود عینی‌آن نمیباشد یاآنکه انفعالیست

Marfat.com

یعنی وجود ادراکی وعلمی آن منشاء ومبدأء وجود عینی او نیست یا آنکه وجود ادراکی او مأخوذ از وجود عینی و نفس‌الامری آنست .

ولی گاهی بر برخی ازاقسام علم حضوری که دارای دومعلوم نیست ووجود ادراکی وعلمی آن با وجود نفس الامر او متحد است مانند علم مبداء اعلی و حق تعالی بموجودات خارجیه .

بنا بمذهب شیخ اتباع رواقیین و اشراقیین و برخ دیگر ومانند علم عنائی تفصیلی آن جناب باشیاء درمرتبه واحدیت وقبل از ایجاد موجودات‌خارجیه.

بعقیده رئیس‌الحکماء (ابی‌نصرفارابی و ابی‌علی‌بن‌سینا قدس‌سر هما و اتباع آنها) و مانند علم نفس انسانی بصور ذهنیه و ادراکیه خود که علم واجب تعالی بآن حقایق آلهیه.

و همچنین علم نفس بآن صور ادراکیه علم حضوریست از جهت متخذ نبودن آن ازشئی دیگر ومسبوق نبودن بعلم تفصیلی دیگر و کفایت نمودن علم جمعی احدی اجمالی عالم بذات خود برای حصول آن‌علم علم فعلی‌اطلاق مینمایند وبآن معنی‌دوم را میخواهند ومیتوان برای‌آن وعلم فعلی بمعنی سابق‌الذکر جامع اشتراکی تصویر نمود.

چنانکه اجمالا اشعار شده و برناقد بصیر و عالم خبیر تصویر آن مخفی و مستور نیست .

ختام کلام لتنقیح مرام علم حق‌تعالی ومبداء اعلی بنظام کل عالم کبیروا کبر وآیات افاقیه وانفسیه وعلم مبادی عالیه وموجودات‌جبروتیه وامریه بمعالیل وشئون وجودیه و اطوار ذاتیه و فعلیه خود بنظر قاطبه اهل علم [illegible] متصف نمی گردد .

ولی بانفعالی بمعنی اخیر بنظر برخی متصف میشود

لکن بعقیده سلاك بلاد عشق ومحبت وارباب درایت ومعرفت علم مزبور به هیچیك از دومعنی انفعالی نمیباشد بلکه وصف خاص‌باو فعلی‌بمعنی اولست

زیراهمچنانکه اراده سنیه ذاتیه وفعلیه او که عین علم ذاتی وفعلی اوست

Marfat.com

بموجب کلام معجز بدایت و ختام انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون مبداء و منشاء وجود مراد است.

همچنین علم جمعی کمالی اجمالی و تفصیلی او منشاء و مبداء وجود عینی معلوم وفعلی باین معنی است .

وصدور اشیاء ازذات تقدس آیات باری تعالی بنحو علمت فوجدت است نه بطریق وجدت فعلمت است.

مقدمه سوم

در نظر ارباب بصیرت واصحاب حکمت و معرفت و بعقیده عقول منوره وافکار مستنیره قبول بردو قسم است.

اول قبول بمعنی انفعال تجددی استعدادی مانند اتصاف جسم بحرکت یا باعراض دیگر که از لوازم ذات او نبوده ومنبعث ازحقیقت او نمیباشد بلکه از خارج براو وارد میشود .

دوم قبول بمعنی مطلق اتصاف ومعروضیت اعم ازعروض لزومی باینکه مقبول منبعث ازقابل ولازم جوهر ذات او باشد مانند لوازم بسایط یا غیر لزومی که چنین نباشد مانند اتصاف اشیاء بعوارض غیرلازمه ذات آنها ازقبیل اتصاف انسان بضحك و کتابت بالفعل ونحو آن وقبول باین معنی دربسایط غیرمتصوراست. چه بدلازم آن سبق قوه وشانیت وامکان استعدادیست که ببرهان قویم الارکان قوه و فعل مستلزم ترکب از ماده و صورت است که آن منافی با بساطت ذات و سزاجت حقیقت می باشد بلکه قبول در آنها به معنی اول یعنی مطلق اتصاف و عروض لزومی انبعاثی است .

و از اینجاست که اعاظم حکماء شامخین و افاخم فلاسفه مکرمین در زبر فلسفیه و کتب حکمیه خودفرموده اند عنه وفیه فی البسیط واحد زیرا صفات بسایط منبعث ازذات آنها ویا مجعول بعین جعل آنها بجعل بسیط غیرترکیبی است و از خارج بر

Marfat.com

آنها وارد نمیشود تادر قبول آنها محتاج بدخالت ماده وقوه وامکان استعدادی که منافی بابساطت است بوده باشند

مقدمه چهارم

علم ومطلق ادراك بوجه دیگر باجمالی وتفصیلی منقسم میگردد:

ومراد باجمال هم گاه ابهام وعدم تبین است ومقابل آن تفصیل بمعنی عـدم ابهام وتبین میباشد .

وگاه بمعنی بساطت وشدت وجود وجمعیت است ومقابـل آن تفصیل بمعنی عدم بساطت وخالص نبودن ازترکیب وتقییداست

واجمال مستعمل در علم واجب‌تعالی وکروبین ملاء اعلی بمعنی دوم‌است وبمعنی اول در آن مقام شامخ باذخ ومرتبه رفیعه قاصیه راه‌ندارد

مقدمه پنجم

حصول علم بحقایق اشیاء ازبرای انسان بچندنحو متصور است -

اول بطریق نظار وفکر که آن ترتیب امور معلومه است برای رسیدن بـه مطلوب ومجهول ویا ملاحظه معقولست برای تحصیل مجهول که رهرف این‌عروج وبراق این‌صعود عقل‌نظری‌وقوه غلامه نفس‌است وحصول آن‌بطریق مزبور محتاج بدوحرکت است :

اول حرکت ازمطلوب است بمبادی برای تحصیل آن مبادی

دوم حرکت از مبادیست پس ازتحصل آنها بمطلوب ورسیدن بمجهول

دوم طریق حدساست.

وآن نیل بمطلوب ومجهول است بدون حرکت‌اولی بالقا شدن مبادی ومطالب دفعة درنفس انسانی وروح آدمی-

Marfat.com

سوم طریق الهام وان القاء شدن امریست ازعالم غیب برقلب بطریق فیض

چهارم بطریق وحی است و آن نیل بحقایق اشیاء بوسیله وحی ربانی توسط ملائکه آسمانی وحمله وحی یزدانی است.

پنجم بطریق مکالمه باحق تعالی ازوراء حجاب عین ثابت امکانی برفع اغشیه ظلمانیست مانند احادیث قدسیه ونحو آن.

ششم طریق ادراك حقایق وذوات نفس الامریه اشیاء است بنحویکه در علم ربوبی وعالم اعیان ثابته است بطریق کشف وشهود وبراق این عروج عقل عملی وقوه عماله نفس است بااستعانت بعقل نظری.

مقدمه ششم

ادراك مجهولات تصوریه تصدیقیه بطریق فکر ونظر در تصوریه بوسیله معرفات حدیه ورسمیه و نحو آن حاصل میگردد.

ودر مجهولات تصدیقیه بوسیله حجت ودلیل یعنی قیاس منقسم باستثنائی و اقترانی منقسم بصناعات خمس و بطریق استقراء و تمثیل حاصل میشود و برهان نیز بانی که استدلال از معلول برعلت یا یکی از دو معلول علت واحد بردیگری و به لمی که استدلال از علت برمعلول است منقسم میگردد.

وعلوم مبادی عالیه سیما مبداء المبادی وعلت العلل ازاین شقوق خارج است و بطریقیست کـه در محل خود بنصاب تحقیق و تکمیل رسیده و مـا آن را در رساله وحدت وجود بنحواوفی و بطریق مستوفی بیان مینمائیم ودر آتیه بنحواجمال اشاره میکنیم:

مقدمه هفتم

برخی ازحافین عرش تحقیق وطوافین کعبه تدقیق یعنی صدر متالهة الاسلام

Marfat.com

علیه شآبیت رحمةالله الملك‌العلام اقوال اهل علم و بصیرت و ارباب دانش و معرفت‌را درباب علم مبدأء اعلی و حق تعالی بمعالیل ذات قدوسی آیات باستثناء مذهب‌مختار خود بالغ به‌هشت قول دانسته است :

اول قول اشخاصیست که علم حق‌تعالی را باشیاء مغایر با ذات قدوسی جهات خود میدانند.

ولی آنرامنفصل ازذات او نمیدانند بلکه قائل‌بارتسام صورممکنات و حصول آن‌صور بحصول ذهنی یعنی بوجودیکه بآن آثار عینه شئی بآن مترتب نمیشود و بوجه‌کلی درذات وجوبی جهات اومیباشند.

واین مذهب توابع مشائین است که منجمله از آنها شیخ الحکماء و رئیس‌الفلاسفه ابوعلی‌بن سینا وابونصر فارابی و اتباع آنها ازقبیل بهمنیار و ابوالعباس لوکری وبسیاری ازمتاخرین فلاسفه میباشند.

دوم — قول اشخاصیست که وجود صور اشیاء را درخارج اعم (ازمجردات ومادیات ومرکبات وبسایط) واحاطه قیومیه وجودیه ذات تقدس آیات حق‌تعالی‌را بآنها مناط علم حضوری اشراقی اوبآنها میدانند .

وان مذهب‌شیخ اتباع اشراقیین شیخ شهاب‌الدین سهروردی و حکیم‌قدوسی محقق‌طوسی قدس‌سره وابن کمونه وعلامه شیرازی ومحمد شهرستانی‌صاحب کتاب شجره الهیه است.

سوم — مذهب قائلین باتحاد عقل وعاقل و معقول است مطلقا که این طائفه مناط علم کمالی‌جمعی حق‌تعالی راباشیاء اتحاد ذات کروبی آیات اورا باصور معقوله نوریه الهیه میدانند .

وآن مذهب فرفیریوس ازاعاظم تلامذه معلم‌اول ارسطاطالیس است

چهارم — مذهب مثبتین ارباب انواع و عقول مجرده و مثل مجرده است که آن مثل را مناط علم حق تعالی بتمام اشیاء و قاطبه موجودات مادون آنها می‌دانند .

وآن مذهب حکیم بزرك وفیلسوف سترك افلاطون الهی‌است.

Marfat.com

پنجم ـ مذهب قائلین ثبوت معدومات ممکنه پیش از وجود آنها است در خارج که ثبوت خارجی آنهارا ملاك علم ذات وجوبی جهات حق تعالی قبل از ایجاد آنها قرار میدهند . وآن مذهب معتزله از فرق متکلمین میباشد .

ششم مذهب اکثر عرفای شامخین وارباب کشف وشهود از قبیل محی الدین عربی وصدرالدین قونوی وامثال آنها است که ظهور اعیان ثابته وماهیات اشیا را که مظاهر اسماء وصفات حق تعالی هستند در موطن علم تفصیلی الهی بفیض اقدس (قبل از ایجاد آنها درخارج بفیض مقدس) ملاك علم مبداء اعلی باشیا میدانند

هفتم ـ مذهب اشخاصیست که میگویند علم ذات قدوسی آیات حق تعالی بماسوای خود قبل از ایجاد آنها علم واحد اجمالست که بآن بنحو اجمال بیش از ایجاد عالم بجمیع اشیاء میباشد وقائل بعلم تفصیلی سابق برایجاد نمیباشند.

وان مذهب اکثر متاخرین از حکمای عظام وفلاسفه فخام است که برای حق تعالی قائل بدوعلم میباشند.

یکی علم اجمالی مقدم بر ایجاد اشیا .

ویکی علم تفصیلی مقارن با ایجاد آنها.

هشتم ـ مذهب قائلین ببودن ذات کروبی آیات حق تعالی علم تفصیلی بمعلول اول واجمالی بماسوای آن وبودن معلول اول علم تفصیلی بمعلول ثانی متصل باو وعلم اجمالی بماسوای آن وهمچنین تا آخر موجودات ونهایت ممکنات واین مذهب منسوب برخی ازقدمای حکما است .

نهم ـ مختار صدر المتالهین علیه شآبیت رحمة الله الملك الحق المبین است .

ومعتقد آنجناب در باب علم ربوبی باشیاء قبل از ایجاد وخلقت آنها ملخصا به شرح ذیل است :

چون ذات قیومی جهات قدوسی صفات حق تعالی و مبدء اعلی تقدست اسمائه وجلت عظمته ورفعته مبداء فیاض جمیع حقایق وماهیات وخلاق ذوات قاطبه ممکنات

Marfat.com

وانیات وغیب‌الغیب کل مغیبات وابسط مبسوطات ومنزه از جمیع انحاء ترکیبات و وجود مقدس اوصرف واصل کل‌انوار و وجودات است.

بحکم قاعده مسلمه بسیط‌الحقیقة کل‌الاشیاء وتمامها آن ذات کروبی آیات اصل‌هرشئی وتمام هردره وذره وفئی میباشد.

لذا علم آن جناب بذات قدوسی جهات خود علم تام اتم بتمام اشیاء و همه حقایق است.

وقاطبه حقایق وکافه رقایق بحیث‌لایغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها در این مشهد سرمدی الهی ومجلای ازلی قیومی بنحو کثرت در وحدت وفرق درجمع وفرق‌الفرق در جمع الجمع متجلی وبعلم جمعی احدی کمالی اجمالی درعین کشف تفصیلی معلوم ومنکشف بوده ومیباشند.

واز آنجائی که علم مزبور بطریق مذکورعین آن‌ذات وحقیقت مقدسه‌قیومیه وجوبیه واجب لذاته وبذاته است آن علم نیز واجب‌بالذات وفعلی عاری از جمیع جهات قوه وانفعال بتمام حیثیات است.

وبدون فکر ورویه وهمامه وضمیر خلاق‌علوم تفصیلیه عقلیه ونفسیه ومفیض ومبداء وجود خارجی وتحقق عینی‌قاطبه ممکنات ومنظم‌آنها براتم نظامات‌واکمل انتظامات بفیض مقدس وتجلی وظهور اعلی‌انفس میباشد.

انتهی اینست ملخص مذهب آن جناب وقدوه اولی‌الالباب علیه‌شآبیب رحمة الله الملك الوهاب ومذهب اصحاب یمین وارباب سکینه ویقین که عاشراقوال‌ومتمم عشره کامله است.

دراین باب جمع بین معتقد ارباب شهود وشیخ اتباع رواقیین‌است

یعنی علاوه براینکه برای ذات تقدس آیات وجوبی جهات حق‌تعالی ومبداء اعلی قبل‌از خلقت مکونات وایجاد موجودات بدوعلم قائل هستند:

یک علم در مرتبه احدیت ومقام تعین اول وشهود ذاته لذاته و بذاته که در این مرتبه شامخه وحضرت رفیعه قاطبه موجودات وکافه انیات وتمام اسماء وصفات‌و

Marfat.com

همه مظاهر آنهارا که مسمات بماهیات و اعیان ثابتات اند بتبع شهود ذات وجـوبی جهات بشهود وحدانی وعلم جمعی احدی کمالی اجمالی درعین کشف تفصیلی که از آن برؤیةالمفصل مجملا وعلم قضائی وقضاء علمی تعبیر مینمایند مشهود ومعلوم‌حق تعالی میدانند .

دوم درمرتبه واحدیت ومقام تعین ثانی وحضرت لاهوت که در ایـن موطن رفیع اعلی و مشهد سنی اسنی امور سابق الذکر بعقیده آنان بشهود استقلالی و رؤیت اصلی تفصیلی که از آن بروية المفصل مفصلا بالتفصیل المفهومی وقدر علمی وعلم قدری‌تعبیر میکنند معلوم ومشهود ذات‌جبروتی آیات‌نورالانوار تقدست‌اسمائه وجلت قدرته وعظمته میباشد

پس‌از ایجاد ملاء اسفل واعلی وابداع نظام کل عالم کبیروا کبر بفیض‌مقدس ونفس رحمانی وتجلی ارفع انبل اجلی همه موجودات وقاطبه ممکنات را از صغیر وکبیر ومجرد ومادی وسافل وعالی وجزئی وکلـی بعلم حضوری انکشافی نوری بدون واسطه وبالذات برای حق‌تعالی معلوم ومنکشف میدانند.

واین علم را برحسب انقسام وجود ومراتبِ فیض‌مزبور ونورعلی‌نور بامری وخلقی وجبروتی وملکوتی وملکی و ناسوتی بعلم قلمی قضائی وجودی و لـوحی قدری وجودی وتقسیم قدری بقدر ولوح مصون ومحفوظ وقدر ولوح‌محو واثبات وسجل کون تقسیم مینمایند .

واین دد قول درعلم ربوبی اقوال مشهوره وآراء معروفه منقوله ازصنا دید ارباب حکمت واساتید اصحاب دانش ومعرفت میباشد وما دراین مقام مابقی اقوال‌را ازباب‌عدم اشتهار وفقداعتبار نقل ننموده وبرای رعایت‌اختصار باقوال‌معروفه وآراء مشهوده اقتصار نموده‌ایم .

و پس از تمهید این مقدمات و تاسیس این اصول برهانی المبانی و القیاسات می گـوئیم :

فرمایش امام همام علیه الاف‌التحیات والسلام اذاعلم بضمیر هل‌تجدبدامن‌ان تجعل لذلك‌الضمیر حداینتهی‌الیه المعرفه الخ .

مراد از ضمیر دراین کلام فصاحت وبلاغت اختتام فکر ورویه‌است نه‌مطلق علم حصولی.

چنانکه شارح محدث قدس‌سره توهم نموده است چه اولا دلیلی که امام همام علیه‌الصلواة والسلام بر نفی‌ضمیر اقامه فرموده دلیل بر بطلان‌مطلق علم‌حصولی بطریقی که خراطین فن فلسفه و حکمت و سباحین بحر بیکران معرفت از قبیل رئیس‌الحکماء ابی‌نصروابی‌علی‌بن‌سینا قدس‌الله اسرارهم تصویرفرموده وقیام‌صور علمیه را درمرتبه علم تفصیلی الهی بذات‌قدوسی آیات حق‌تعالی قیام عنه وصدوری دانسته‌اند نمیباشد.

زیرا ماحصل تقریریکه شارح مزبور برای کلام آن حضرت نموده اینست که هرگاه علم مبداء اعلی وحق تعالی باشیاء قبل از ایجاد آنها بصورت باشد پس این‌صورت باید محدود باشد.

چه‌مفروض آنست که آن‌صورت شئی محدود است.

و نیز هرگاه ذوالصوره محدود نبوده و غیر متناهی باشد دارای صورت نخواهد بود.

وهرگاه محدود باشد پس‌ازبرای اوحقیقتی است که ممکن‌است بآن‌معرفت تعلق گیرد و دانسته شود.

وبراین تقدیر ممکن‌نیست که ازمعدومات نابته یاازاحوال (یعنی‌واسطه بین موجود ومعدوم) باشد.

چه هرچه محدوداست موجود است چون‌وجود اول حوادث واقدم‌آنهااست ونیز بطلان معدومات نابته واحوال درمحل خودثابت شده است و هنگامیکه این موجود بودن‌آن مسلم باشد باید یا واجب باشد یا ممکن چه موجود ازاین دو قسم بیرون نیست.

وبطلان واجب بودن‌آن مسلم وبدیهی است پس باید ممکن باشد و ممکن نیز یا جوهراست یاعرض.

وصورت مزبوره ممکن نیست جوهر باشد والا باید موجود بحیاله و امر

Marfat.com

مستقل در وجود باشد نه‌صورت شئی دیگر وموجود مستقل بودن او مستلزم اول صوادر بودن آنست و آن خلاف فرض است وعرض بودن آن نیز ممکن نیست چه‌عرض محتاج بموضوع است .

وقیام آن بذات احدیت ازجهت آنکه مستلزم قابل وفاعل بودن ذات واحده بسیطه وجوبیه قیومیه ومحاذیر دیگر است که درمحل خود مذکورشده ممکن نیست وقیام آن بغیرذات مبداء اعلی وحق تعالی نیزاز جهت آنکه علم بآن مستلزم احتیاج بتوسط صور دیگر وعود محاذیر مزبوره است نیزمستحیل میباشد پس علم حصولی مطلقا ممتنع ومستحیل است.

ونیزهرگاه علم بشئی استدعا نماید که صورت آن شئی در عالم حاصل شود علم بآن صورت محتاج بحصول صورت آن‌صورت است

واین امرمستلزم تقدم شئی برنفس وتسلسل درصور الی مالانهایةله خواهد شدانتهی ماارد نا نقله من کلامه —

واین‌فرموده علاوه برآنکه مطابق بافرمایش امام همام علیه‌الصلواة والسلام نیست بربطلان مطلق علم‌حصولی دلالت نمینماید واز جهات عدیده مخدوش وقابل توجه نیست .

زیرا چنانکه درسابق بآن اشعار شده مقصود آن حضرت از ضمیر مجرد صورت نیست بلکه معلومات تصوریه وتصدیقیه حاصله بطریق نظر و فکر است و معلومات مبادی عالیه بتصور وتصدیق‌و کسبی وغیر کسبی‌مقابل کسبی بتقابل عدم‌و ملکه متصف نمیشود .

وبرای آنها بطریق فکر و نظر حاصل نمی گردد و امام همام علیه الصلواة والاکرام بجهاتی که ذیلا اشاره میشود علم حاصل بطریق فکرونظررا ازذات‌حق تعالی نفی فرموده :

وجه‌اول آنکه فکر ونظرورویه محتاج‌بحرکت‌است‌وحرکت خروج‌شئی‌از قوه بفعل میباشد وآن‌محتاج بماده ومستلزم ترکیب است که دربسایط سیمامبداء - المبادی غیر متصور است .

Marfat.com

دوم ــ آنکه حرکت محتاج بزمان است و بحکم لیس عندربك صباح ولا مساء ذات قیومی جهات حق تعالی و مبداء اعلی فوق زمان و مکان و محیط بعالم امکان و عاری و بری از عوارض حدثان است.

باآنکه کلام درعلم قبل از ایجاد قاطبه اشیاء فصلا از حرکت و آن و زمان است وقبل ازماده ومده وایجاد عالم امکان وجود زمان و آن خارج ازحریم جواز وامکان است.

ونیز احتیاج ذات قدوسی آیات حق تعالی درعلم بحقایق اشیاء بفکر و رویه مستلزم آنستکه در حریم ذات فاقد علم وادراك باشد و بطلان آن ضروری است

سوم ــ آنکه فکر و نظر ترتیب امور معلومه برای رسیدن بمجهول است وجهل درمبادی عالیه وقواهر اعلون سیما مبداء المبادی بنظر شادی و بادی از مستحیلات ذاتیه وممتنعات اولیه میباشد.

چهارم ــ فکر دارای اول و آخر و بدایت و نهایت میباشد و متناهی و محدود است.

و اتصاف ذات غیر متناهی جهات نور الانوار و مبداء المبادی که فوق مالایتناهی به مالایتناهی مدة و عدة و شدة است بفکر و رویه که متناهی است جایز نیست.

پنجم ــ مبادی افکار دراصحاب انظار بافاضه نورالانوار جل شانه و تعالی کبریائه است.

وحاصل شدن آنها درذات کروبی آیات وقدوسی سمات او بافاضه غیر او مستلزم امکان آن ذات وجوبی جهات ضروری حیثیات و بافاضه خوداو مستلزم ترکب از وحدت وفقدان که بدلازم وفقر وامکان است میباشد.

ششم ــ آنکه معلومات حق تعالی و مبداء اعلی غیرمتناهی است و فکر و نظر ازجهت آنکه غیرمتناهی بودن آن مستلزم ترکب شئی واحد از امور غیر متناهیه درتصورات یادارابودن مبادی غیرمتناهیه درتصدیقات است و بجهات دیگر که آنفا بدان اشعارشده متناهی است.

Marfat.com

و حصول غـیر متناهی بطریق متناهی بین الاستحالـه و ضروری الامتناع است فتامل .

هفتم ــ افکار اولی الانظار بعقیده اصحاب اعتبار علل اعدادی نتایج و بنظر غیر آنها مولد آنها یا بطریق جری عادت است و هیچیك ازاین شقوق در واجب تعالی و مبداء اعلی متصور نمیباشد.

پس باید نتایج بافاضه خود او باشد .

و براین تقدیر احتیاج او بفکر ورویه غیر متصور است چه علاوه بر محالیت احتیاج او بفکر ورویه بلکه محالیت مطلق احتیاج نسبت بذات ضروری جهـات وجوبی حیثیات آن وجود لغو و بیثمر است زیرا فکر ورویه برای تحصیل نتیجه است و باحصول آن قبل از فکر ورویه بافاضه مفکر تحصیل آن بفکر ورویه تحصیل حاصل است

و نیز احتیاج بعلل اعدادی یا ایلادی شان قوای جسمانیه است .

وقوای مزبوره بجهاتی که درمحل خود مذکور ودرموقع خود مسطور است متناهی التاثیر اند وحق تعالی غیر جسمانی وغیر متناهی التاثیر است

هشتم ــ فکر ورویه وهمچنین کون ذاته تعالی بحیث یفکر ویروی ممکن نیست عین ذات تقدس آیات حق تعالی باشد چه مرجع این حیث بکون الشئی بحیث یتغـیر است .

وحیث مزبور علاوه بر آنکه ملائم امکانی ومنافی باوجوب وجود است مسبوق بعدم است .

و هرچه مسبوق بعدم باشد عینیت او نسبت بذات وجوبی جهات حـق تعالی مستحیل است .

پس باید زائد برذات کروبی آیات وازصفات فعل آن جناب کبریائی باشد

وهرچه چنین است محتاج بسبب وعلت است وعلت آن ممکن نیست غیرذات حق تعالی باشد والا واجب الوجود بالذات نخواهد بود و علت بـودن ذات قدوسی آیات او نیز برای آن متوقف برعلم او بآنست .

وچون مفروض آنستکه علم او مسبوق بضمیر است پس آن ضمیر باید مسبوق

Marfat.com

بضمیر دیگر باشد.

وهمچنین درضمیر سابق برضمیرسابق براین‌ضمیر وآن مستلزم دوروتسلسلی مستحیل خواهد بود.

ونمیتوان گفت که این صفت ازصفات غیرمجعوله بلامجعولیت ذات اوست چه مفروض آنست که مسبوق بعدم است وهر صفتی که مسبوق بعدم باشد بودن آن از صفات ذاتیه مستحیل است.

وبا قطع نظرازاین معنی چون دخیل دراتصاف‌او بعلم که آن‌دخیل دراتصاف او بواجبیت ومبدائیت‌است میباشد وچنین صفتی ممکن نیست متاخر از ذات و در لامجعولیت تابع او باشد.

پس‌باید عین‌ذات یازائد غیرمتاخرازذات باشد وهردوشق بجهات‌سابق‌الذکر مستحیل است.

نهم ـ فکر ورویه فعل مفکر ومرویست وفعل مزبور بالعرض متصف به کثرت و تعدد است.

چه برحسب تعدد افکار تصوریه وتصدیقیه وتکثرانظار متکثره بتکثر نتایج ومقدمات متعدد ومتکثر میگردد وچنین چیزی‌صدور آن‌ازواحد بوحدت‌حقه حقیقه وبسیط من جمیع‌الجهات وواجب الوجود بالذات بتمام حیثیات ممکن نیست

وجه دهم فکر وریه‌شان موجودات خلقیه است وحق تعالی ماوراء خلق و امروله الخلق والامر است واین وجوه عشره کامله است.

وامام همام علیه الاف التحیات والاکرام باین وجوه بفرموده خود اذا علم بضمیرتا آخر این کلام معجز اختتام (یعنی کتجزیة المخلوقین) بطریق اجمال الی فرموده وامتناع تحقق فکر ورویه وضمیر را باستنادآن وجوه ازمبداء اعلی وحق تعالی نفی فرموده است نه ازراه امتناع اتصاف ذات قدوسی آیات او بعلم حصولی

چه علاوه برآنکه درآن کلام معجزانتظام بجهاتی که شارح محقق برای امتناع اتصاف ذات کروبی آیات وجوبی جهات ضروری حیثیات حق‌تعالی ومبداء اعلی بعلم حصولی ذکرنموده اشاره نکردیده‌است.

Marfat.com

وجوه مزبوره نیز خالی ازاشکال وعاری ازاختلال نیست.

ونمیتوان کلام آن امام همام را که فوق مخلوق ودون کلام خالق است بر آن وجوه حمل نمود.

اما عدم استقامت فرمایش شارح باقطع نظراز انطباق وعدم انطباق آن با کلام امام همام علیه الاف التحیات والسلام.

پس معلل بچند وجه است.

اول آنکه مستفاد از کلام معجز انتظام امام همام ع لزوم محدودیت ضمیرو فکر است نه محدودیت صورت.

چه صورت مزبوره صورت حقایق امکانیه است وجز حق تعالی هرچیزی بحد امکانی محدود ونسبت بحق تعالی متناهی است.

ونیزاثبات محدودیت صورت ازراه بودن آن صورت امرمحدود وملازم بودن صوریت با محدودیت برای اثبات امکان تعلق معرفت و علم بآن بیمورد و تحصیل حاصل است.

چه مفروض معلوم بودن آن صورت است وبااین فرض اثبات معلوم بودن و امکان تعلق معرفت بآن مستلزم تالی فاسد مزبور خواهد بود.

دوم آنکه ابطال عرض بودن آن ازراه لزوم اتصاف شی واحد بسیط بفاعلیت وقابلیت بجهاتی که درمقدمات اشعارشده موجه نیست.

زیرا اعاظم فلاسفه قائلین بعرض بودن صورت قیام آن را بذات قدوسی آیات حق تعالی قیام صدوری و قبول را بمعنی مطلق اتصاف میدانند و بحکم عنه وفیه فی البسیط واحد.

جمع بین قبول باین معنی بافعل که بدلازم قیام صدوریست بعقیده آنها متضمن تالی فاسد مزبور نمیباشد.

وبرخ دیگر این صوررا فوق جوهریت وعرضیت وازصقع ربوبی وبلامجعولیت ذات تقدس جهات حق تعالی غیرمجعول میدانند.

وبااین وصف اشکال مذکور برقائلین بآن قول وارد نمیباشد واما استدلال شارح

بر جوهر نبودن این صور باینکه هر گاه این‌صور جوهر بلشند صورت شئی دیگر نبوده وموجود باستقلالهاو بحیالها خواهند بود.

وبنابر این اول صوادر بوده وحق تعالی درعلم بآنها محتاج بصورت دیگر خواهد بود .

این شبهه ازعدم فرق بین صورت عرضیه بمعنی شبح وعکس شئی وصورت بمعنی ماهیت وحقیقت شئی وهمچنین ازعدم فرق بین جوهر ذهنی بمعنی ماهیتشان وجودها فی الخارج ان لاتکون فی‌الموضوع و بین جوهر خارجی بمعنی حقیقة موجوده فی الاعیان تکون بالفعل لا فی موضوع ناشی شده و مختل المبنی و- الاساس است.

وهمچنین فرمایش ان محقق دروجه دیگر که درابطال علم‌حصولی مذکور داشته و فرمایش امام همام علیه الاف التحیات والسلام را بر آن حمل نموده و گفته است .

اگر علم حق‌تعالی باشیاء بحصول‌صورت باشد چون آن صورت‌ازاشیاء است باید بسب صورت دیگر که مقدم برصورت اولی باشد عالم بآن شود

واین‌امرمستلزم تقدم‌شئی بر نفس وهمچنین‌مستلزم‌تسلسل‌است درنهایت‌غرابت وسخافت است .

چه‌قائل بعلم‌حصولی‌علم‌سابق‌حق‌تعالی ومبداء اعلی‌را بمخلوقات وبمصنوعات خود که معلوم بالعرض می‌باشند بتوسط صورت میدانند نه علم بهرشئی راحتی‌خود چه‌آن‌صور معلوم بالذات‌است ومابالذات معلومیت‌میباشند وچنین چیزی‌بنفس ذات معلوم‌است نه‌بتوسط صورت دیگر.

ونیز علم تفصیلی حق تعالی بآن‌صوربتبع علم جمعی احدی اجمالی بذات خود میباشد .

وچون این صور بنظر قائلین بعلم‌حصولی درصقع ذات‌قدوسی آیات ربوبی وخارج ازذات او نیستند .

درعلم خودبآن صور محتاج بتوسط‌صورت دیگر نمیباشند بلکه حصول‌آنها

توسط صورت دیگرلغو و بیثمر و بوجهی مستحیل‌است

پس بر تقدیر جوهریاعرض یافوق جوهر وعرض بودن آنها مستلزم تالی فاسد مذکور یعنی تقدم شئی بر نفس ویا تسلسل نخواهد شد.

وتعجب دراین است که شارح سابق الذکر بسخافت فرموده خود و موجه نبودن ایراد مزبور توجه نموده وبرای تصحیح گفته خود بمایضحك منه‌الثکلی و یتشبث به الغریق.

یعنی عبارت ذیل الذکر تشبث جسته و فرموده است:

«واما ما اجاب به‌عنه بعض محصلی‌ار باب‌الحصول من‌ان کل ماوجوده وجود امر مشوب بالشوائب المانعه عن‌المعقولیه فیحتاج فی‌معقولیته الی‌صورة زائدة علیه واما ماوجوده وجود امرصوری مجرد عن‌الغواشی فهو لایحتاج فی کونه معقولاالی صورة اخری والالتضاعفت الصورالی مالانهایةلها ان عنوا به‌ان العلم بالصورة لیس‌یحتاج الی‌الصورة وهومن استثناءالقواعد العقلیه و ایضا فلیقولو ذلك فی‌الشئی نفسه‌ای ان‌العلم به‌لایستدعی صورة غیر نفسه و من این اضطر والی القول بالصوره فان قالو اضطرنا وجود الغواشی قلنا ذلك یضطر کم انفسکم فی علمکم بالاشیاء وامامافوقکم من‌العوالی القدیسین‌فمن‌این علمتم اضطرارهم‌الی‌هذه التعریةوتجشمها ولعل‌النمل الصغار یزعم‌ان‌الله‌تعالی‌ربانیتین کمالهاهب لکن‌لم‌لایجوزان‌یکون‌للاشیاء وجود عقلی فی‌عالم‌العقل‌یکون معقولیتهاهی صدورها عن‌جاعلهاالتام وذلك‌للتفاوت البین فی مقامات الوجود و ترتبها فی‌العوالم الی ان یاتی الی عالم الشهود فلیتبصر انتهی ماارد‌نانقله ـ

وبر عارف خبیر وناقدبصیر پوشیده ومستور نیست که فرموده این‌محقق در این‌مقام ازمن لایجازف فی‌الکلام صادر نگردیده وازعدم فرق بین تخصیص که در قواعدعقلیه جایز نیست.

وبین تخصص است که درتمام قواعد ازعقلیه ونقلیه جایز است وجواز آن مقصور برقواعد نقلیه نمیباشد ناشی‌شده.

ونیز ناشی ازعدم فرق بین‌احتیاج عالم درادراك چیزی‌بامری یااحتیاج‌معلوم

Marfat.com

باحقیقت علم بماهوعلم بآن چیزاست .

وقائلین بصورت چنانکه درسابق بان اشاره نمودیم محفوفیت بعوارض‌مادیه وملحوفیت بغواشی هیولیویه وتدنس بادناس طبیعت وارجاس دار زمان و مکان و شهردیجور مزاج وظلمت وامتزاج رامانع ازمعلومیت وحقیقت علم را وجودمجرد ازماده وضعیه میدانند.

وبعقیده آنان‌ادراك مجردات‌محضه وامور صوریه نوریه غیرمحفوفه بغواشی وعوارض مادیه وهیولویه محتاج بتوسط صورت نیست .

وهمچنین احتیاج درادراك بتعریه ازعوارض مادیه وتجرد ازادناس ظلمانیه هیولویه مستند بقصور مدرك بفتح‌است نه قصور درمدرك بکسر وقصور درادراك تا گفته شود قول باستغناءعلم بصور نوریه ادراکیه ازتوسط صورت‌مستلزم‌تخصیص قواعد عقلیه است .

ویا مانع بودن غواشی‌مادیه ازمدرك بالذات‌شدن موجودات منغمره درماده بمدارك قاصره اختصاص دارد .

وملحق نمودن مبادی عالیه وعقول قاهره بسافله دراحتیاج درادراك بتجرید صور مادیه وتعریه موجودات وضعیه وهیولیویه ازماده وعوارض وطواری آن از قبیل قیاس غائب بشاهد وغیرمرضی ارباب عقول واصحاب فرائد افهام وعقد عقائد حکمای فخام است .

واما تشبث شارح در ابطال علم حصولی باشکالات محقق طوسی قدس‌سره چون اشکالات خمسه آن‌محقق بجهاتی که محقق‌داماد وصدرالمتالهین‌تحقیق‌فرموده اند برشیخ واتباع آن وارد نیست .

در این مقام رد آن ایرادات مورد احتیاج ما نمی باشد و لذا خود ایکال می نمائیم..

واما فرمایش آن محقق بآنکه قول بصورت منافی باابداع است عدم ورود آن نیز واضح است .

چه مراد ازابداع ایجاد لاعن مادة ومدة ولاعن مثال‌سبق است .

یعنی مراد بابداع آنستکه علم مبدع بکسر ازمثالی که ازخارج ماخوذشده باشد حاصل نشده باشد ومانند مهندسی که برطبق نقشه بناخارجی چیزی رابنانماید نباشد بلکه باختراع وانشاء خود مبدع باشد نه آنکه مسبوق بعلم تفصیلی مبدع بمبدع نباشد .

بهرحال چون مقصود مادرمقام شرح همه حدیث شریف وتحقیق مسئله علم ربوبی بطریق اوفی ونهج مستوفی نیست بلکه چنانکه وعده داده‌ایم شرح مزبوروتحقیق مسطور رابرساله علیحده موکول نموده‌ایم .

بیش ازاین در ذکر اشکالات وبیان ایرادات وارده برکلمات شارح محقق قدس‌سره درمقام اطاله کلام ننموده وبشرح آنچه ار حدیث شریف مربوط بمقصود که‌دلالت آن برقاعده پرفائده واصل اصیل الواحد لایصدرعنه الاالواحد است مبادرت ورزیده ومیگوئیم :

فرمایش امام علیه الاف الوف تحیات الملك العلام لاباس ان سئلتك عن الضمیر نفسه یعرفه بضمیر آخر فقلت نعم افسدت علیك قولك ودعواك یاعمران الیس ینبغی ان یعلم ان الواحد لیس یوصف بضمیر ولیس یقال له اکثرمن فعل و عمل وصنع ولیس بتوهم منه مذاهب وتجزیة کمذاهب المخلوقین وتجزیتهم فاعقل ذلك وابن علیه ماعلمت صوابا انتهی .

دراین کلام معجز اختتام لاباس الخ علاوه بر اشاره بوجوهیکه برای اثبات امتناع اتصاف ذات وجوبی جهات ضروری حیثیات حق تعالی و مبداء اعلی بفکر و رویه ذکرنمودیم .

بوجه دیگری نیز اشعارشده وبیان آن اینست که چون عمران محدود بودن فکر ورویه ولزوم انتهاء آن‌را بحد محدود وعد معدود تصدیق نموده است .

امام همام ع بطریق مجادله باحسن دراین کلام بلاغت وفصاحت بدایت وختام بوجه دیگری اشاره بعدم احتیاج ذات قدوسی آیات حق تعالی ومبداء اعلی در علم بحقایق موجودات وایجاد ممکنات بفکر وضمیر ورویه فرموده‌است:

بدین تقریر اگر بمذاق تو ذات کروبی آیات حق تعالی ومبداء اعلی درعلم و

Marfat.com

ادراك وایجاد وابداع اشیاء محتاج برویه وضمیر باشد .

هر گاه ازخودضمیر ازتوسئوال شود که آیاآن ذات‌قدوسی جهات دراتصاف وعرفان آن‌محتاج بفکر و رویه میباشد یا در اتصاف بآن مستکفی بذات قدوسی جهلت است وبدون ضمیر ورویه متصف بآن وعارف وعالم‌بآن میباشد .

اگر درجواب عدم‌احتیاج آن‌ذات وحقیقت مقدسه را درعرفان واتصاف‌بان تصدیق نمائی مطلوبه ثابت است .

چه حکم امثال فیمایجوز وفیما لایجوز واحد است.

هر گاه مسلم ومحقق بلشد که آن‌ذات متعالی‌جهات درعرفان وادراك‌چیزی فکر و ضمیر که او بعقیده تو مبداء ادراك هرچیزاست محتاج برویه وضمیر نباشد درعرفان وایجاد سایرچیزها نیز محتاج بان نخواهد بود بلکه بنحو اولویت عدم احتیاج بان محرز خواهدشد.

واگر درجواب بگوئی که آن حقیقت مقدسه وذات کروبی آیات درعرفان آن‌نیز محتاج بضمیرورویه میباشد.

پس علاوه برآنکه این ادعا برخلاف برهان و واقع است از چندراه عقیده وقول خودرا ابطال وافساد نمودی.

یکی آنکه دراین‌صورت مبداء و کائن‌اول که موجدهرشئی‌است فکرورویه خواهدبود نه ذات مقدس حق‌تعالی

دوم آنکه بدلازم این قول مبدأیت رویه وضمیراز برای خود وتقدم شئی بر نفس یا تسلسل است.

واین لازم علاوه برمستحیل بودن آن مستلزم واجب الوجود نبودن مبداء و کائن‌اولست وآن برخلاف معتقا تو وبرخلاف برهان وحقیقت‌است

سوم آنکه متوقف بودن وجود هرچیز حتی خود ضمیر ومکار بر ضمیر و رویه مستلزم‌باقی‌ماندن همه‌اشیاء درممکن خفاء وعرصه‌عدم ونیستی وموجود نشدن شئی ازاشیاء است .

وآن نیز بامعتقد تو وباضرورت ووجدان مخالف‌است

Marfat.com

چهارم انکه تو در صدر سئوال مطلوب خود را اثبات واحدی که قائم به وحدانیت خود یعنی واحد من جمیع الجهات و بسیط بتمام حیثیات باشد قراردادی ما وجود آنرا اثبات و تو در اثر بیانات وفرمایشات دربار ما وجودآنرا قبول نمودی وحال انکه دراین مقام بسب التزام احتیاج ان واحد درعرفان هرچیز بضمیر ورویه این قول مسلم خودرا ابطال کردی چه لازم احتیاج واحد مزبور بفکر ورویه بشرحی که درسابق اشعارشده تجزیه و ترکیب است وساحت قدس ایت واحدمزبور ازاتصاف بان منزه ومبری میباشد .

فرمایش امام همام علیه الصلوات والسلام ان الواحدلیس یوصف بضمیر ولا یقال له اکثرمن فعل وعمل وصنع الخ.

چون از بیانات سالفه وتحقیقات رشیقه سابقه بمنصه ظهور ومیقات بروزرسید که اتصاف بضمیر و فکر و رویه ملازم با ترکب و کثرت و مساوق با تعدد و ازدواج است و واحد بوحدت حقه حقیقیه مبرای ازانحاء کثرت واقسام ترکیب و ازدواج میباشد .

لذا امام همام علیه الصلواة والسلام دراثر اثبات برائت ساحت قدس ایت حق تعالی ومبداء اعلی ازاتصاف بوصف مزبور و نعت مسطور باین کلام معجز بدایت وختام نیز بقاعده الواحد لایصدرعنه الاالواحد اشاره فرموده وملازمه تامه بین وحدت وبساطت بتمام جهات فاعل وسزاجت من جمیع الجهات علت وجاعل باوحدت غیرعددی معلول ومجعول مدلل نموده است .

ومراد ان سرور از واحد واحد مذکور درصدر سئوال در کلام عمران و جواب آن حضرت یعنی واحد قائم بوحدانیت ومتصف بغایت وحدت وبساطت است وبنا براین نقض بنفس که با اتصاف ان بحکم قاعده النفس و مافوقها انیات محضه و وجودات صرفه بوحدت و بساطت ومتصف بضمیر و رویه نیز می گرددبی مورد است .

چه نفس ازجهت علاقه ازدواجی یا ترکیب اتحادی او با بدن و دارا بودن قوای متعدده والات متکثره متصف بوحدت حقه حقیقیه اصلیه نمیباشد.

Marfat.com

واتصاف او بوحدت حقه حقیقیه ظلیه که بتبع فناء او درحق تعالی ومبـداء اعلی است (نه بالذات) مانـع ازاتصاف او بفکر و رویـه وقادح در کثرت اضافیه نسبیه او نیست .

چه کلام ما درمقام در واحد بوحدت حقه حقیقیه اصلیه استقلالیه است نه در بساطت ووحدت تبعیه .

واما ذکراین مطلب درمقام وتناسباو برحسب ظاهر بامور د کلام پس برای اشاره بملازمه فوق الذکر وتلازم مارالبیان است ودراین کلام معجز بدایت وختام چند احتمال داده شده :

اول آنکه فعل وعمل وصنع بصیغه فعل ماضی یعنی حرکت فاءالفعل و عین‌الفعل ولام‌الفعل هرسه صیغه مزبور قرائت شود.

دوم آنکه هرسه بصیغه مصدروسکون عین‌الفعل فعل وصنع وفتح فاءالفعل وعین الفعل عمل قرائت گردد .

سوم آنکه برخی بحرکت وبرخ دیگر بسکون باشد ومعنی کلام بنابراحتمال اول چنین میباشد .

واحد بوحدت مزبور متصف بضمیر نمیشود ودرحق او گفته نمیشود که فکر ورویه نمود ودر اثر فکر ورویه بایجاد وخلق معلول ومجعول خود مبادرت ورزید بلکه درحق او بیش ازاینکه بجا آورد و ایجاد کرد و اختراع نمود وصنعت کرد گفته نمیشود .

یعنی باید گفته شود بمجرد اراده سنیه بدون فکر ورویه آنرا از کتم عدم بعرصه وجود آورد وبفلق ظلمت نیستی بنورهستی منور فرمود.

وبنابر احتمال دوم معنی چنین میشود ودرحق او بیش ازایجاد واختراع وصنع شئی واحد بدون فکر ورویه گفته نمیشود .

ومراد ازفعل وعمل وصنع ممکن است دراین مقام معنی واحد یعنی ایجاداز کتم عدم بافلیم وجود و فلق ظلمت نیستی بنورهستی باشد وممکن است اول اشاره بابداع بمعنی اخص .

دوم ـ باختراع و ابداع بمعنی اعم .

سوم ـ اشاره باحداث و بتکوین باشد .

وبر این تقدیر باید ایجاد را بایجاد بلاواسطه ومع‌الواسطه تعمیم داد چه صدور مخترعات ومکونات ازواحد بوحدت حقه حقیقیه‌اصلیه بلاواسطه ودر مرتبه واحده جایز نیست.

لکن صدور کثیر مع‌الواسطه ازواحد بوحدت مزبوره ممتنع نبوده ومشمول قاعده الواحد نمیباشد

مگر آنکه‌مقصود جعل هرسه بجعل شئی واحد که‌آن‌جعل وجود عام وفیض مقدس ونفس رحمانی وحق مخلوق به ومشیت ساریه است‌بوده باشد وبهرحال‌بنابر این احتمال کلام معجز انتظام وبلاغت وفصاحت اختتام بالصراحه بر قاعده مزبوره دلالت مینماید .

وبنابر احتمال اول هرچند دلالت آن برقاعده مزبوره صراحت ندارد لکن بقرینه وحدت سیاق وحذف متعلق وفهم ارباب درایت دلالت آن برقاعده پر فائده خالی ازظهور نخواهد بود بلکه بر حسب لزوم مناسبت تعلیل با معلل و حکم با موضوع ممکن است دلالت‌آنرا قریب بصراحت دانست چه‌تعلیل عدم اتصاف‌واحد بضمیر بلحاظ قاعده الواحد است.

ازجهت‌آنکه اگر واحد بوحدت حقه متصف‌بضمیر شود صادرازاو درمرتبه اولی دو چیز خواهد بود .

یکی خودضمیر ویکی شئی صادربضمیر واین‌با وحدت حقه وبساطت مطلقه وباقاعده مزبوره منافی میباشد.

وبهر حال حدیث شریف بلحاظ صدرآن بجهاتی که سابقا اشعار شد.

وهمچنین بلحاظ این جمله ازادله نقلیه ناصه برقاعده مذکوره است.

واما فرمایش امام همام علیه‌الاف‌البرکات والسلام ولیس یتوهم منه مذاهب وتجزیه کمذاهب‌المخلوقین وتجزیتهم فاعقل ذلك وابن‌علیه.

پس جمله اولی اشاره باختلاف افکار وتشتت انظار ومبادی آنها از قوای

Marfat.com

انسانیه ومبادی تصوریه وتصدیقیه وغیرها که موجب اختلاف مذاهب وتشذب مآرب است میباشد .

وبجمله ثانیه یعنی تجزیه بمستلزم بودن اتصاف بضمیر ورویه مرتر کیب وتجزیه بشرحی که در فصول سالفه بآن اشعار شده اشاره گردیده است و جمله فابن علیه ماعلمت صوابا الخ .

اشاره بنفی آنچه مانندضمیر مستلزم ترکیب و کثرت وامکان وافتقار ومنافی باوحدت حقه حقیقیه وبساطت من جمیع الجهات وبتمام حیثیات است از ساحت تقدس آیت حضرت حق تعالی ومبداء اعلی میباشد.

وازجمله ادله برقاعده سابق الذکر فقره دیگر این حدیث شریف است که بعداز این جملات وجملات دیگر درجواب سئوال عمران (قال عمران) یا سیدی الا تخبرنی عن الابداع خلق هوام غیره خلق باین عبارت مذکور گردیده است

قال الرضاعلیه السلام بل خلق ساکن لایدرك بالسکون وانماصار خلقا لانه شئی محدث والله الذی احدثه فصار خلقا و انما هوالله عزوجل خلقه لاتالث بینها ولاتالث غیر هما الخ .

چه مصدر درمقام بمعنی اسم مفعول ومراد بابداع مبدع است که صادر نخستین وعقل اول باشد.

وخلق بمعنی مخلوق است وتصریح آن حضرت بمخلوقیت آن دلیل برصحت مذهب سیدالحکما میرداماد علیه شآبیب رحمة الله ملك العباد که قائل بحدوث دهری عقول ورد برقائلین بسرمدیت وبقاء آنان ببقاءالله میباشد .

ومراد بسکون مبدع برائت آن ازقوه و شوائب ماده و حرکات از قوه فعلیت وبودن آن ازموجودات ثابته و کلمات تامه الهیه وفاقد حالات متصوره و کمال مترقب است .

وفرمایش آن حضرت لایدرك بالسکون یا اشاره بعدم برائت او از مطلق حرکت حتی حرکت ازعدم ذاتی یا عدم بات صریح دهری بوجود است

چنانچه ساحت ذات قدوسی آیات حق تعالی ومبداء اعلی ازمطلق حرکت منزه

Marfat.com

ومبرا ازقاطبه انحاء تغیر بری ومعری است.

واراده این معنی مبنی برحمل سکون درجمله اولی بر سکون بعدازخروج ازعدم بوجود واز لیس بایس .

ودرجمله ثانیه برسکون مطلق وبرائت ازمطلق حرکت حتی ازحرکت از عدم بوجود وخروج ازنیستی بهستی است .

ویا اشاره بقصور بصائر عقول غیرمنوره مشوبه بوهم که بمجردی غیرازحق تعالی و مبداء اعلی قائل نیستند ازادراك واکتناه نوراو میباشد .

وجمله لاثالث بینهما اشاره بعدم امتیاز او ازحق تعالی بفصل مقسم از بـاب عدم اشتراك آن باذات مقدس حق‌تعالی درذاتی‌از ذاتیات وبودن‌امتیاز اوازآن ذات وجوبی جهات مانند مراتب انوار بفقر وغنا ونقض وکمال وشدت وضعف یاعکست وعاکست وفیئت واصلیت است.

وجمله لاثالث‌غیرهما اشاره بصادراول بودن‌آن نورشامخ باذخ وعدم‌جواز صدور اکثر ازواحد درمرتبه اولی از آن ذات قدوسی آیات وصحت و استقامت و استوار بودن قاعده الواحدلایصدر عنه الاالواحد است .

و چون مقصود ما از ذکر حدیث شریف در مقام استدلال بـه‌آن بر قاعـده الواحد است .

ومقصود مذکور بشرح پاره جملات آن که دلیل بر مطلوب است باینمقدار حاصل‌شده برای رعایت عدم اطناب وتطویل بهمین‌قدر اقتصار میورزیم

وشرح مستوفی وبیان اوفی جملات‌آن وتحقیق درمسئله علم ربوبی ومسائل دیگر که درحدیث شریف بآن اشاره شده ومختـار خود را درآن مسائل و بیـان اشتباهاتی که شارح محقق درشرح آن‌نموده است برساله علیحده که‌انشاءالله تعالی درشرح وایضاح وابانه مشکلات‌آن تالیف مینمائیم ایکال میکنیم.

دلیل‌نقلی دیگر که برخی ازاساتید بآن‌استدلال‌برنتیجه قاعده‌الواحدفرموده حدیث‌مروی‌دردرروغررازامیرالمؤمنین وامام‌المتقین ویعسوب‌الدین‌علی‌بن‌ابیطالب علیه‌الاف تحیات رب‌العالمین است .

Marfat.com

وما درشرح آن بانچه مورد استدلال است درمقام اقتصار میورزیم سئل امیرالمؤمنین ع عن العالم العلوی فقال علیه الصلوات والسلام صور عاریة عن المواد خالیة عن القوة والاستعداد تجلی لها ربها فاشرقت وطالعتها فتلعلت فالقی فی هویتها مثاله واظهر عنها افعاله وخلق الانسان ذانفس ناطقه ان زکیها بالعلم والعمل فقدشابهت جواهر اوائل علل‌ها و اذا اعتدل مزاجها وفارقت الاضداد فقد شارك بهـا البسع الشداد و فقـه حدیث شریف و بیان کیفیت دلالت حدیث شریف برمـورد استدلال آنستکه مراد بعالـم علوی در قبال عـالم سفلی عالم امر و مجردات و نشائه ثابتات وبانیات است .

چنانکه مراد بعالم سفلی درقبال آن عالم خلق و مادیات کـه در آیه مبارکه الاله الخلق والامر بآن اشاره شده میباشد .

واز برای صورت در اصطلاح ارباب حکمت واصحاب معرفت معانی کثـیره مذکور گردیده که ما بیرخی از آن معانی که اکثر تداولا است اشاره مینمائیم.

اول ماهیت نوعیه یا ماهیت هرشئی اعم ازجنسی ونوعی و غیره

دوم حقیقتی که محل آن باو متقوم میگردد.

سوم حقیقتی که محل او باعتبار حصول نوع طبیعی ازاو مقوم بآن میشود

چهارم کمال شئی که حال دراو نبوده ومفارق ازاو باشد.

پنجم صوریکه درمواد بصناعت حاصل میگردد ازقبیل صورت سیف و کرسی وسریر و بیت ونحو آنها

ششم - هر معنی بالفعل که صالح برای تعقل باشد

هفتم - هر حقیقتی که ماده باو تکمیل شود واو آنکه بالفعل باو متقوم [illegible] مانند صحت .

هشتم هر چیزیکه ماده بالطبع بسوی او حرکت مینماید ودر مشترك بین این معانی مفهوم مابه الشی بالفعل است.

ودر اینجا مراد بآن همان قدر مشترك است که برای اخراج معانی دیگران را موصوف بصفات مذکوده بعد ازاین جمله فرموده است

ومراد بعراء ازمواد عدم حلول درماده بمعنی اعم ازماده مقابل صور جوهریه وموضوع است .

وباین قیدصور جسمیه و نوعیه حاله درماده واعراض خارج میشود وچون باین معنی شامل نفس نیز میگردد آنرا متعقب بصفت ثانیه یعنی خالیةعن القوه والاستعدادفرموده تانفس خارج شود .

چه نفس بنابر جرمانی الحدوث وروحانی البقاء بودن آن قبل ازوصول بـه مقـام تجـرد و تروحن مادی الوجود است و ذاتـا و فعلا مقـرون قـوه و مـرهون ماده میباشد .

وبنابر روحانی الحدوث والبقاء یا روحانی الوجود والبقاء بودن آن از جهت علاقه ببدن براین تقدیر نیز خالی ازقوه واستعداد نیست ودرمرتبه عقل بالهیولی و وبالملکه وبالفعل حامل قوه وشانیت معقولات میباشد النهایه درمرتبه عقل هیولانی حامل شانیت وقوه بعیده است.

ودر مرتبه بالملکه وبالفعل دارای شانیت وقوه قریبه واقرب میباشد

وباین قید درصورتی نفس خارج میگردد که ماده را برمعنی اعم شامل محل غیر مستغنی ازحال وموضوع اعراض ومتعلق نفس بلکه مـاهیت مقابل وجود حمل ننمائیم والا بقید اول همه مذکورات خارج میشود .

وبنابرآنکه قوه رابحامل قوه وحامل آنراشامل ماده بمعنی اعم ماراالذکر حمل کنیم. صفت دومی مؤکد صفت اولی خواهد بود

وبهرحال باین دوقید اشاره بموجودات ثابتات وکلمات تامات بودن و حالت منتظره وکمال مترقب نداشتن صدرنشینان عالم علوی وخلوت گزینان سدرةالمنتهی جنت عقلی ونشائه امری شده است.

وفرمایش آن سرور تجلی لهاربها الخ مراد بتجلی اظهار آن انوار بارقه و اشراقات قاهره ازمقام اوادنی وحضرت احدیت بمقام واحدیت وحضرت اسماء وصفات واعیان ثابته بفیض اقدس است.

Marfat.com

ومراد باشرقیت استشراق آنان بنور ربانی وبقاء و حیات آنها بحیات و بقا ازلی وابدی سرمدانی حق‌تعالی ومبداء اعلی وانعکاس این نورشارق واشراق‌بازق ازعین ثابت آنها باعیان ثابته سایر موجودات وماهیات باقی ممکنات است .

ومراد بطالعها اظهار آنها ازحضرت لاهوت بحضرت جبروت وقرار مکین عالم امر بفیض مقدس است .

ومراد بتلعلع آنها ظهود انوار مقدسه آنان در آن‌نشائه بطورترتب وطولیت وبطریق الاشرف فالاشرف است .

چنانچه درانوار حسیه ظهور وتلعلع نورقوی ابهر قبل‌از تلعلع وظهور نور ضعیف اقصر است

ومراد بهویت وجودات خاصه آن انوار شارقه ولمعات بارقه میباشد وبالقاء مثال‌خود درهویت آنهامظهراسماء حسنی‌وصفات علیای قدوسی آیات‌وسبوحی سمات خود قرار دادن‌آن انوار مکرمه است.

ومراد باظهار افعال ذات وجوبی خود از آنان واسطه در فیض وفاعل مابه‌الوجود قرار دادن آنها نسبت بسایر موجودات و بسط نور فعلی آنان در قاطبه سافلات در قوس نزول و گردانیدن آنانرا غایت تحولی و نهایت سیر تکاملی ناقصات درقوس صعود است وفقرات اخیره این حدیث بضمیمه بیاناتیکه مادر شرح آن نمودیم .

وهمچنین فقر اخیره آن (شابهت جواهر اوائل عللها) وفقره اخیره حدیث کمیل درمراتب‌واقسام نفس والعقل وسط الکل برصادراول‌بودن عقل کلی و نخستین معلول بودن او دلالت مینماید.

چه‌بد لازم بودن عقول‌اوائل عللل نفوس اواخر واوائل که ممتاز عقل‌اشرف موجودات میباشند .

وهمچنین بودن عقل وسط کل وبمنزله مرکز تمام عوالم امکان ونظام کل که نشات‌اکوان منتهی‌الیه اتصاف‌اقطار واشعه‌دایره وجوداست بنظرارباب‌بصیرت واصحاب معرفت و بدلالت قواعد برهانی المبنی و الماخذ حکمت صادر نخستین و

Marfat.com

مجعول ومعلول اول بودن عقول میباشد چنانچه بر ناظر دراین اوراق و کرایش نیز پوشیده و مستور نمیباشد .

وبعبارت دیگر مجموع فقرات این حدیث شریف منقول در درروغرر مخصوصا القی فی هویتها مثاله وفقره اخیره آن وخلق الانسان ذانفس ناطقه ان زکیها بالعلم و العمل فقد شابهت جواهر اوائل علل ها واذا اعتدل مهاجها وفارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد .

برتقدم خلقت عقول کلیه برسماء اشیاء دلالت مینماید

وهمچنین فرمایش آن قطب ارائك توحید وصدر جریده تقرید و تجرید در آخر حدیث کمیل ابن زیاد در بیان مراتب وافسام نفس باین عبارت (والعقل وسط - الکل) برصادر اول بودن عقل کلی برهان ساطع ودلیل قاطع است.

اما دلالت حدیث اول بجهت آنست که در آن ببودن عقول کلیه مظهر افعال وحامل منیال حق تعالی تصریح شده است.

و شبهه نیست که نفس ناطقه کلیه قدسیه الهیه بعداز عقل کلی ببرهان عقلی و نقلی اشرف موجودات واکمل کائنات وافضل ممکنات ومدبره جمیع نفوس کلیه و جزئیه ومربیه تمام عوالم علویه وسفلیه ومظهر مشیت کلیه الهیه است.

واشرفیت عقل کلی از آن نفس بحکم عراء آن ازمواد وخلوا وازقوه واستعداد چنانکه درحدیث شریف بان تصریح شده بالحاظ خالی نبودن نفس ازقوه وشانیت ومحال بودن تعلیل اقوی بانقص مدلل میدارد که مراد باوائل علل نفس در آن حدیث شریف مبارت همان عقل کلی وروح اعظم است که درصدور ازحق تعالی وظهوراز مبداء اعلی مقدم بر نفس وفاعل مابه الوجود اومیباشد.

وچون در بین ممکنات ماوراء عبادان روح اعظم ومجلای اتم یعنی روح محمدی قریه نبوده و موجود دیگری نیست و بر سایر عقول دراخـذ فیض از حق تعالـی مقدم میباشد .

پس بالضرور بحکم این اصول ومقدمات صادر اول بودن آن محقق و مسلم میگردد.

Marfat.com

مضافاً بانکه تعبیر ازصادراول بعالم علوی چنانچه درحدیث شریف بان تعبیر شده بتصریح برخی ازاکابرمحدثین شایع وضایع است

واما دلالت حدیث دوم (یعنی حدیث کمیل) ازجهت آنستکه بودن عقل کلی وروح اعظم امری مرکز کل عوالم وجود وقاطبه انصاف اقطار و اشعه دایره انیت وبود وبودن آن قطب جمیع ارحیه نشآت هستی یعنی کافه حقایق اکوانیه و تمام موجودات امکانیه کنایه از واسطه درفیض وفاعل مابه الوجود بودن اوبرای آن حقایق وموجودات است.

چه بحکم استوی مع کل شئی وهو بکل شئی محیط نسبت حق تعالی و مبداء اعلی بهمه اشیاء نسبت واحده وسواسیه است .

پس صادراول ازاو باید کل الاشیاء وتمام باشیاء نه واحدی ازاو تا صدور او صدور همه باشد وتساوی نسبت اوبکل آنها محفوظ باشد.

مقصود ازاین آنست که چنانچه مرکز دائره مخرج تمام اتصاف اقطار و اشعه دائره خارجه ازاو بمحیط آن و مابه الاتحاد نهایات اشعه خارجه از محیط به آن میباشد ونسبت اوبهمه آنها متساویست .

همچنین عقل کلی وروح اعظم الهی واسطه درفیض قاطبه ممکنات ومنبع و سرچشمه تمام فیوضات و کمالات فایضه ازمبداء اعلی وحق تعالی است .

وبحکم وحدت لم فاعلی وغائی دربسایط سیما عقل مزبور غایت حرکت تکاملی تحولی وسیرارتجاعی آنهانیز میباشد.

وچون بحکم مقدمات سابقه درفصول وابواب سالفه بدلازم وحدت صادر اول ومجعول نخستین ومعلول پیشین عدم جواز صدور کثیر ازواحدبوحدت حقه بسیطه درمرتبه اولی بدون ترتب وطولیت است.

این دوحدیث شریف که ارباب مدینه علم وحکمت و لب لباب معضلات توحید و معرفت شرف صدور یافته از جمله ادله یا لااقل مؤیدات قاعده پر مایه الواحد بشمار میآید.

دلیل نقلی دیگر حدیث شریف اعرابیست که مرحوم فیض اعلی الله مقامه در

کتاب قرةالعیون سند آنرا نیز بآن امام همام علیه آلاف التحیات والاکرام (امیر- المؤمنین علیه آلاف تحیات رب العالمین منتهی نموده و بعبارت ذیل آنرا از آن سرور نقل فرموده است:

وری آن اعرابیا سئل امیرالمومنین علیه السلام عن النفس فقال ع له عن ای نفس تسئل فقال یا مولای هل النفس انفس عدیده فقال علیه السلام نعم نفس نامیة نباتیه و نفس حسبه حیوانیه و نفس ناطقه قدسیه و نفس الهیه ملکوتیه کلیه قال یا مولای و ماالنامیة النباتیه قال قوة اصلهاالطبایع الاربع بدو ایجادها مسقط النطفه مقرهاالکبد مادتها من لطائف الاغذیه فعلها النمو والزیاده وسبب فراقها اختلاف - المتولدات فاذا فارقت عادت الی مامنه بدت عود ممازجة لاعود مجاورة فقال یامولای وماالنفس الحسیة الحیوانیه قال ع قوه فلکیه و حرارة غریزیه اصلها الافلاك بدو ایجادها عنه الولادة الجسمانیه فعلها الحیوة و السحرکه والظلم و الغشم والغلبه و اکتساب الاموال والشهوات الدنیویه ومقرها القلب وسبب فراقها اختلاف المتولدات فاذا فارقت عادت الی مامنه بدت عود ممازجة لاعود مجاورة فتنعدم صورتها ویبطل فعلها ووجود ها ویضمحل ترکیبها فقال یا مولای و ماالنفس الناطقه القدسیه قال قوة لاهوتیه بدوایجاد ها عندالولادة الدنیویه مقرها العلوم الحقیقیه الدینیه موادها التاییدات عقلیه فعلها المعارف الربانیه سبب فراقها تحلل آلالات الجسمانیه فاذافارقت عادت الی مامنه بدت عود مجاورة لاعود ممازجة فقال یامولای وما النفس اللاهوتیه الکلیه فقال ع قوة لاهوتیه جوهرة بسیطه حیة بالذات اصلها العقل منه بدت و عنه دعت والیه دلت واشارت وعودها الیه اذا کملت وشابهته ومنها بدت الموجودات والیها تعود بالکمال فهوذات الله العلیا وشجرة طوبی وسدرة المنتهی وجنة المأوی من عرفها لم یشق ومن جهلها ضل سعیه وغوی فقال السائل یامولای وما العقل قال ع العقل جوهر دراك محیط بالاشیاء من جمیع جهاتها عارف بالشئی قبل کونه فهو علة الموجودات ونهایه المطالب انتهی

ماحصل ترجمه حدیث شریف آنست که شخص عربی از امام متقین و یعسوب دین وامیرالمؤمنین علیه آلاف تحیات رب العالمین از (حقیقت نفس) پرسش نموده و

ودر جواب او آن حضرت فرموده اند: (حقیقت کدامین نفس را میخواهی و از او پرسش میکنی) .

اعرابی عرض نمود آیا نفس بیش‌ازیکی است.

آن حضرت فرمود بلی ازبرای نفس افراد متعدده است.

۱ــ نفس‌نامیه نباتیه است .

۲ــ نفس حسیه حیوانیه .

۳ــ نفس ناطقه قدسیه

٤ــ نفس الهیه ملکوتیه کلیه میباشد)

سپس شخص عرب عرض نمود : نامیه نباتیه چیست.

حضرت فرمود قوه‌ایست که اصل و بنیادآن طبایع وعناصرچهار گانه (آب و آتش وخاك و باد) است .

وابتدای پیداشدن آن وقتی‌است که نطفه در رحم میریزد و قرار میگیرد و مسکن وجای‌او کبداست وماده او اغذیه لطیفه میباشد وکاراو نمو یعنی زیادنمودن حجم جسم است.

درهمه اقطار بریك نهج وبه نسبت طبیعی وعلت وسبب جداشدن و مفارقت اواز جسم اختلاف وتباین عناصریستکه مبدء تولد وپیدایش جسم‌است وهنگامیکه آن‌نفس ازجسم جداشود ومفارقت‌نماید بمبداء خودباز گشت مینماید بطریق‌امتزاج واختلاط نه‌بطریق مجاورت و مصاحبت .

پس شخص عرب عرض‌نمود ای‌آقا وسرور من‌نفس حسیه حیوانیه کدامست آن حضرت درجواب او فرمودند.

نفس حسیه حیوانیه قوه‌ئیست آسمانی وحرارتیست طبیعی و غریزی اصل و مبنی آن افلاك وآسمانها است.

وابتدای پیدایش وایجاد اوهنگام ولادت جسمانیــه است و کار آن حیات و حرکت وظلم وستم وغصب‌نمودن وغلبه کردن و کسب‌نمودن‌اموال وشهوات‌دنیویه است وجایگاه اوقلب است .

Marfat.com

وعلت‌مفارقت اوازبدن اختلاف عناصریست که از آنهاتولدیافته پس‌هنگامی که ازمسکن خود مفارقت کند و جدا شود بمبـداء خود باز گشت میکند بطـریق اختلاط وامتزاج نه بنحو مجـاورت و صرف مجالست پس بعداز جدائی و مفارقت صورت‌اومعدوم‌میگردد وفعل‌وکاروهستی‌اوباطل‌میشودوترکیب اوپاشیده‌میگردد.

پس‌عرب عرض کرد ای‌سرور وآقای من نفس ناطقه قدسیه کدامـت

آنحضرت درجواب فرمود:

نفس ناطقه قدسیه قوه‌ایست لاهـوتی کـه ابتدای پیدایش‌آن هنـگام تولـد دنیویست و مواد او تاییدات عقلیه میباشد و کار او درك معـارف الهیه است وعلت جدائی او ازبدن انحلال آلات وقوای جسمانیه است پس هنگامیکه از بـدن جدا میگردد بآنچه ازاو پیدا شده بازگشت مینماید رجوعیکه بنحـومجاورت است نـه بنحو اختلاط وامتزاج.

پس عرب عرض نمود: ای مولا و آقـای من نفس لاهوتیه ملکوتیه کلیه کدامست ؟...

وآن حضرت درجواب فرمود:

قوه‌ئیست لاهوتی وحقیقت وذاتیست بسیط که بذات‌زنده وپاینده‌است واصل ومبنی‌اوعقل است که ازآن‌ظاهر وهویدا شده وباوخوانده شده وبه اودلالت‌نموده واشاره کرده وبازگشت او نیز بسوی‌آن عقل است هنگامیکه‌کامل ومشابه باآن عقل شود وازاو موجودات پیدا شده است.

پس اوست (ذات خدای تعالی) و اوست درخت طـوبی و سدرة المنتهی و جنت ماوی هر که او را شناخت شقی وگمراه نگردد و هر کـه نشناخت گمراه و هلاك شود.

پس عرب عرض کرد ای‌آقا وسرور من حقیقت عقل چیست ؟.

پس آن‌حضرت درجواب اوفرمومود:

عقل جوهریست بسیار درك کننده که ازتمام جهات باشیاء احاطه‌دارد وپیش ازپیدایش اشیاء عارف بآنها میباشد پس اوسبب و علت موجودات و نهایت مطالب

Marfat.com

است انتهی .

هرچند این حدیث شریف ازمستصعبات احادیث اهل‌بیت عصمت وطهارت و باب‌الابواب حکمت ومعرفت ومحتاج بشرح اوفی و بیان مستوفی است ولکن‌چون همه فقرات‌آن درمقام مورد حاجت واستناد نیست .

وبعلاوه برخی ازاعلام متاخرین آنرا شرح ودر بیان‌آن قلم‌فرسائی‌فرموده ومارا مستغنی ازایضاح همه فقرات آن‌نموده لذا برای‌رعایت اختصاربرشرح مورد استناد آن‌اقتصار ورزیده و میگوئیم :

فرمایش امام همام علیه الاف‌التحیات و الا کرام در بیان نفس نباتیه اصلها الطبایع الاربع هم‌مراد بطبایع اربع برحسب اطلاق غالب همان عناصر اربعه‌است ولی دراصطلاح برخی ازارباب بصیرت واهل معرفت بر اسماء چهارگانه کلیه الهیه که اصول اسماء سبع‌المثانی ربانیه‌اند

یعنی حیات وعلم وقدرت و مشیت اطلاق میشود چنانچه طبیعت کلیه بر فیض مقدس و نفس رحمانی‌نیز اطلاق میشودولی درمقام‌اراده معنی‌اول انسب‌است

وفرمایش آن حضرت در بیان وتعریف‌نفس ناطقه‌قدسیه‌قوه لاهوتیه‌قوه اسم مصدر است وضدضعف است.

وگاه درقبال فعلیت بمعنی شانیت واستعداد نیز استعمال میگردد و در کتاب نفس استعمال‌آن درمبداء اثر وتأثیر درغیراکثر تداولا واستعمالااست ودراین مقام مرادبآن همین‌معنی میباشد.

ولاهوت بروزن فعلوت مشتق ازلاه بمعنی‌آلاه است مانند زحموت وواو تاء در آن برای مبالغه زیادشده چنانچه درجبروت وملکوت که از جبر وملك مأخوذ هستند برای‌افاده این‌امر زیادگردیده است.

ودراصطلاح ارباب‌حکمت واصحاب معرفت حضرت لاهوت برمقام واحدیت و حضرت اسماء وصفات و اعیان ثابته اطلاق میگردد .

وعلم لاهوت علمی است که در آن از عقاید متعلقه بحق تعالی ومبداء اعلی گفتگو میشود :

ولاهوتی کسی است که عالم بعقابد مزبوره باشد .

ونظر بآنکه نفس ناطقه‌قدسیه بمقتضی کلام معجز انتظام ونفخت فیه من روحی روح‌الله است .

ویا از جهت آنکه بحکم وعلم آدم الاسماء کلها معلم بتمـام اسماء و صفات الهیست اصل او عالم اسماء وصفات ومقام واحدیت میباشد .

ویا بلحاظ آنکه برحسب شهادت آیه اعجاز در آیه وفصاحت و بلاغت پـایه قل الروح من امر ربی مسقط الراس آن عالم امر و اقلیم قواهـر اعلون و نشائـه جبروت است .

وموجودات آن نشائه وآن عالم در وجود باری تعالی مندکة الانیات و در ذات قدوسی آیات حق تعالی ممحوق‌الهویات هستند

وازصقع ربوبیت وحضرت الوهیت محسوب و در شمار قطنه عالم لاهوت و منتسبین بحضرت مالك‌الملکوت میباشند .

لذا بآن اطلاق لاهوتی شده است .

واین‌تعریف دراین کلام معجزانتظام که فوق کلام مخلوق ودون کلام خالق است بمراتب اتم واکمل از تعریفیست که فلاسفه عظام و حکمای فخام بـرای نفس فرموده گفته‌اند :

جوهر ومجرد عن‌الماده ذاتاً لافعلا یا کمال‌اول لجسم طبیعی آلی ذیحیات بالقوه زیرا بودن نفس ازصقع عالم‌لاهوت وازشئونات آلهیه حضرت‌مالك‌الملك والملکوت ازبودن آن فوق جوهریت و تجرد حکایت میکند .

چه جوهر معرف بماهیتیست کـه شان وجود او در خارج اینست کـه در موضوع نباشد .

ونفس ناطقه قدسیه بحکم النفس ومافوقها وجودات صرفه وانیات محضه‌از ماهیت مبری وازمقول درجواب ماهو منزه ومعری است .

فضلا ازعـوارض مادیه وغشاوات هیولویه وبعبارت دیگرقطان عالم‌جبروت وسکان حضرت لاهوت‌فانی دربار وخالی ازملاحظه آثار وفارغ ازمشاهده اغیارند

وظل بحث نورالانوار ند فضلا ازتجرد ازماده وعدم استقرارمده چه آنان خلع نعلین ذات وصفات فرموده وطرد کونین نموده ولسان حالشان من رانی فقد رای الحق و ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی است .

پس تعریف نفس لاهوتی بجوهر مجردتعریف باخفی وانزل میباشد وتعریف اوبقوه لاهوتیه تعریف باظهر وباجلی وانیل است.

بعلاوه بحکم قاعده ذوات الاسباب لاتعرف الاباسبابها چون مبداء و منشاء نفس قدسیه ملکوتیه کلیه حضرت لاهوت وعالم اسماء وصفات است ذکرمبداء ومنشاء آن درتعریف احری وانسب واولی واليق است .

ولی ازجهت آنکه نفس قدسیه ازصقع لاهوت ومتصف بکمال و بساطت و عراء ازماهیت وطارد ترکب ازجنس وفصل ومابه الاشتراك ومابه الامتیاز ذاتی و جوهری میباشد .

تعریف اوبحد تام منطقی مشتمل برجنس و فصل ممکن نیست .

ونیز بحکم اتحاد مطالب ثلاث (ماهو ولم هو وهل هو) در او ماء حقیقیه او بعینه لم فاعلی اومیباشد ومعرفت اکتناهی لم فاعلی آن نیز مستحیل و خارج ازحیز امکان است .

لذا دراین حدیث شریف وهمچنین درتعاریفی که فلاسفه گرام وحکمای عظام برای نفس نموده بلوازم و آثار اواقتصار شده است .

لکن درحدیث مزبور جل لوازم وآثار منبعثه از ذات وناشیه ازحقیقت نفس کلیه مذکود گردیده وازاین جهت نیز تفوق این تعریف وافضلیت این شرح وبیان بر تعاریف دیگر لایح وواضح میگردد .

فرمایش آن سرور بدو ایجاد ها عندالولادة الدنیویه درفصول سالفه وابواب سالفه گفته شد که هرچنداقوال اهل علم ومعرفت واراء ارباب دانش وبینش درخصوص نفس انسانی وحقیقت آدمی بسیار وبیرون ازعدد وشمار است .

لکن آراء معروفه واقوال مشهوره دراین باب درپنج قول محصور و به پنج رای مقصور میباشد .

Marfat.com

اول قول حکیم بزرك وفیلسوف‌سترك ارسطالیس ملقب بمعلم‌اول است که قائل بحدوث زمانی روحانی ذات وتعلق نفوس جزئیه انسانیه باحدوث بدن میباشد وآن نفوس راروحانی الحدوث وابدی‌البقاء میداند.

دوم قول منسوب باستاد آن فیلسوف مکرم وحکیم معظم یعنی افلاطون شریف عظیم‌الهی غمسهماالله‌تعه‌برحمته الواسعه اللامتناهی‌است که‌معتقد بقدم زمانی ذوات آن نفوس وحدوث تعلق آنها بابدان وابدی‌البقاء بودن‌آنها میباشد.

سوم معتقد جل‌عرفاء وارباب کشف وشهود وصدر فلاسفه الاسلام و متالهة‌ـ الفخام علیه شآبیب رحمةالله الملك العلام است که قائل بجرمانی‌الحدوث و روحانی البقاء بودن‌آنها میباشند وآنان را حادث بحدوث بدن وابدی‌البقاء میدانند.

چهارم قول تناسخین است که شرح اقوال وآراء فرق تناسخین ومادین در فصول ماضیه مذکور ودر کتب اهل‌فن مسطور است.

پنجم قول مادین است که قائل بمادی بودن نفس و فناء آن باضمحلال و فناء بدن میباشند.

واگر مذهب اشخاصی راکه قائل بمادیت نفس هستند ولی بمعاد جسمانی به لحاظ وجود اصل محفوظ یا تجویز اعاده معدوم معتقد میباشند قول دیگری‌شماریم مذاهب مشهوره وآراء مسطوره شش‌قول میباشد.

وبهرحال این فرموده امام همام علیه آلاف‌الوف تحیات‌الملك العلام درقول معلم اول اظهر وحمل‌آن برمذهب صدرالمتالهین وعرفای شامخین نیز محتمل بلکه اصری واجدر است.

مراد ازایجاد واحداث در نزد ولادت دنیویه حدوث نفس بحدوث بدن باشد نه باحدوث بدن ـ

بلکه هرگاه ولادت دنیویه را بر تولد مره اولی در قبال تولد در مره ثانیه که درحدیث شریف‌مروی ازروح‌الله الاعظم و(الممسوح) بنوررب‌الارواح والامم عیسی‌بن مریم علیه وعلی‌نبینا آلاف تحیات‌الله الاعزالاجل الاکرم لن یلج ملکوت السموات والارض من‌لم‌یولد مرتین بآن‌اشاره شده حمل کنیم.

Marfat.com

یعنی مراد بآن تولد ازمبداء تکون بدن بطریق حرکت تحولی جوهری ذاتی و بنحو لبس بعدلبس که در کلام معجز انتظام بل‌هم فی‌لبس من خلق جدید و آیه‌بلاغت وفصاحت پایه‌نم انشاناه خلقا اخربآن‌اشاره شده ومولوی‌معنوی‌در کتاب مثنوی بفرموده خود ـ

شعر

ازجمادی مردم نامی‌شدم	وازنما مردم زحیوان سرزدم
مردم‌ازحیوانی و آدم‌شدم	پس‌چه‌ترسم کی‌زمردن کم‌شدم

بان اشعار فرموده بوده باشد این‌قسمت‌از کلام معجزانتظام درمذهب مزبور وقول مذکور صراحت دارد.

وولادة دنیویه‌بنابراین درقبال‌ولاده درمره ثانیه که‌ازاو بولاده‌اخرویه تعبیر میگردد میباشد.

وممکن است که مراد بآن ولادت دینویه دراین نشائه بخروج جنین ازرحم باشدیعنی‌بآن‌ولادت اولی دراین نشائه بخروج از رحم درقبال ولادت ثانیه درنشائه اخرت‌دریوم‌النشوروهنگام نفخ‌صور که درآیه‌معجزپایه نم‌نفخ فیه‌اخری فاذاهم‌قیام ینظرون بآن‌اشاره شده اراده شود ودرتعبیر ببدوایجاد نیزاشاره بتکون‌نفس بطریق حرکت تحولی جوهری ذاتی وجسمانی الحدوث وروحانی‌البقاء بودن او میباشد.

چه هرشئی که متحرك بالذات‌باشد تمام مدت حرکت وتحول‌آن زمان‌ایجاد وتکون اوخواهد بود.

النهایه بدایت زمان حرکت وتحول‌او ابتدای زمان تکون وتحقق‌او وغایت آن‌حرکت وتحول نهایت زمان‌تکون اومیباشد

ویا سر این تعبیر اشاره بآنست که این نفس درنهایت سیر تکاملی بعقل بفعل یاسایر عقول کلیه فعاله بلکه باحق‌متعال متحد میشود واز حدنفسی خارج ونائل بحد عقلی کلی بلکه‌آنچه اندر وهم‌ناید میگردد.

واما فرمایش آن‌حضرت مهرهاالعلوم الحقیقةالدینیه مراد بعلوم حقیقیه علوم ومعارف الهیه است که همیشه باقی وثابت است وبمرور ایام و دهور از بین نمیرد

Marfat.com

مانند فقها کبر (علم حکمت) واصغر (فقه واصول) که نظر ببقاء شریعت مقدسه نبویه محمدیه‌ص تایوم القیام باقی و برقرار است و مثل علوم متعلقه بلغات و اصطلاحات خاصه یا راجع بازمنه محدوده نیست که بمضی آن ازمنه‌ازبین برود و بانقضاء آن منقضی شود .

واین فرموده اشاره بمذهب فرفیریوس واتحاد عقل وعاقل ومعقولست چه‌بنا براین‌قول (اتحادعقل وعاقل ومعقول) می‌توان بطریق حقیقت گفت مقر نفس‌لاهوتیه معارف الیه است .

وفرمایش آن حضرت موادها التاییدات العقلیه الخ.... اشاره بمذهب بارعین درحکمت یمانیه وراسخین درمعارف ربانیه است که افکار را مولد نتایج نمیدانندو بجری عادت نیز قائل نمیباشند.

بلکه آنهارا علل اعدادی برای‌افاضه مبداءالمبادی‌توسط عقول‌قادسه وقواهر اعلون می داند .

وبنظر آنان تعقل نفس مرمعقولات بطریق عکس یارشح یا اتحاد وفناء در قدسی یا بنحو دیگر بشرحی که درمحل خود مذکور ومسطور است‌میباشد.

ونیزاشاره بآنست که عقول‌کلیه وجواهر زواهرعقلیه‌وسائط صرفه وروابط محضه اند وموانر دروجود منحصر بحق‌تعالی ومبداء اعلی است.

ونیز اشاره بآنست که افاضه صور نوریه عقلیه از باطن ذات خود نفس یعنی حضرت لاهوت که مسقط‌الرأس ومقر اصلی اوست میباشد

وتاییدات عقلیه بمنزله علت مادیه و روابط صرفه و معدات محضه قبول این افاده و اعاده و اجاده‌اند .

چنانچه یکی ازشعرا گفته‌است :

جان‌عزم رحیل کرد گفتم که مرو　　گفتا چکنم خانه فرو می آید

ونیز مصلح‌الدین شیرازی درشعر ذیل‌بآن اشعارفرموده :

چارطبع مخالف وسر کش　　چندروزی شوندباهم خوش

چون‌یکی‌زین‌چهارشدغالب　　جان شیرین بر آید از قالب

Marfat.com

ومراد از آلات جسمانیه قوی ومحال آنها است بنابمذهب قائلین بعدم تجرد قوی‌ظاهره و باطنه و بنابمذهب قائلین بتجرد برزخی آنها حمل برآلات ومحال‌قوی اولی وانسب است.

وممکن است این‌فرموده اشاره بسر هردوموت یعنی مـوت طبیعی کـه آن انحلال آلات جرمانیه واضمحلال بدن و قوای جسمانیه است .

وبسر موت الهی که آن بلوغ نفس بملکوتیت و کمال مترقب خود بارتحال آن‌بمقر اصلی وموطن اولی‌خود که نشائه‌بقاء ودوام وعالم‌تجرد وتروحن وحضرات ثلث ملکوت وجبروت ولاهوت‌است بوده باشد

باینکه مراد بآلات جسمانیه قوای نفس باشد وبتحلل حرکت جوهری ذاتی وسیرتکاملی تحولی آنها بطبع حرکت ملکوتی نفس‌اراده شود .

وبعبارت‌اخری‌هم اشاره بانحلال‌ظاهری که سرموت طبیعی‌است‌وهم بانحلال باطنی بحرکت تکاملی ملکوتی کـه سرموت‌الهی مزبوراست‌بوده باشد.

و فرمایش آن حضرت فاذا فارقت عادت‌الی مامنه بدأت عود مجاورةلاعود ممازجة دراین کلام معجزانتظام تصریح بتجرد نفس ناطقه قدسیه ملکوتیه برطبق خبربلاغت مخبر خلقتم للبقاء لاللفناء شده است.

وهمچنین اشاره باستناد این حرکت‌بجذب مقناطیس عقل کلی‌وروح امریست چه مقرآن نفس عالم مجردات ونشانه امریات است وبین مجردات محضه و مفارقات صرفه مزج وامتزاج ممتنع وخلط واختلاط مستحیل است.

ونظر بآنکه نفس دراین عالم بحرکت جوهری‌ذاتی دارای تروحن ووجود تجردی استقلالی میگردد.

لذا عود و بآن عالم مستند بجذب وانجذاب ذاتی آن انوار و بحوا صال و مجاورت‌است نه‌بنحو اندکاك ومماز جت

وفرمایش‌آن حضرت درجواب سئوال‌اعرابی ومانفس اللاهوتیه الملکوتیه الکلیه‌الخ... قوه لاهوتیه جوهره بسیطه بالذات شرح معنی قوه و لاهوتیه درسابق گفتـه شد .

Marfat.com

ومراد بجوهر دراین مقام ممکن است ذات و حقیقت باشد و محتمل است که مراد بآن مصطلح ارباب حکمت و اصحاب معرفت یعنی موجود لافی الموضوع بوده باشد.

ولی هرگاه بساطت را (در جوهره بسیطه) بر بساطت مطلقه که شامل عراء ازماهیت نیز میباشد حمل نمائیم.

اولی اینست که جوهر را برمعنی اول یعنی حقیقت قائمه بذات حمل کنیم واطلاق لاهوتی برهر دوقسم (نفس ناطقه قدسیه و ملکوتیه کلیه) یا بلحاظ ذومراتب بودن نفس مجرده لاهوتیه وبودن نفس اخیره فرداتم اکمل وبودن ناطقه فرد غیراتم آن است.

ویا بلحاظ آنست که نفس اخیرد بنابرآنکه حدیث شریف خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفی عام را بر ارواح کلیه صاعدات حمل نمائیم وقائل بعدم سبق زمان وزمانی برآنها بشویم وآنها را جسمانی الحدوث و روحانی البقاء ندانیم باعتبار بدو وختم لاهوتی میباشد.

وازصقع ربوبی وشئون ربوبیت محسوب نمیشود بخلاف ناطقه قدسیه که بنا بر جرمانی الحدوث بودن آن باعتبار ختم و تحول ذاتی لاهوتی میگردد نه باعتبار بدو وختم هردو.

ویا آنکه نسبت نفس ناطقه بحضرت لاهوت ازقبیل نسبت فرع باصل استو رقیقه بحقیقت است.

ونسبت نفس کلیه الهیه بآن حضرت بلحاظ اتحاد او باعقل کل ازقبیل نسبت جزء بکل یا جزئی بکلی ونسبت شئی بمقر وموطن اولی خود میباشد و ذکر جوهره بسیطه پس از ذکر قوه لاهوتیه برای تصریح ببساطت محضه و سزاجت تامه نفس کلیه وعراء آن ازانحاء ترکیب وبودن آن صرف الانیه ومحض الوجود والنوریه و بقاء آن ببقاء الله است.

ویا اشاره ببودن آن ازموجودات سرمدیه وکلمات تامه الهیه وازموجودات فوق التمام بنحوظلیت وتبعیت مرحق تعالی ومبداء اعلی است.

Marfat.com

واما فرمایش آن حضرت حیة بالذات هم حتی بمعنی دراك فعال است ومراد ازحی بودن او بالذات حیات‌او بتبع باطن ذات خود که نورالانوار جل‌شانه وتقدست اسمائه است میباشد .

ویا اشاره بحیات سرمدی ذاتی استقلالی اواست .

ومراد از بالذات نفی حیثیت تقییدیه وسلب واسطه در عروض است و یا نفی حیثیت تعلیلیه وتقییدیه هردو میباشد .

بنابر آنکه موجودات لاهوتی از شئون ذاتیه الهیه و از صقع ربوبی و بلا- معلولیت ذات قدوسی آیات حق تعالی ومبداء اعلی لامعلول باشند چنانکه برخی‌از اعاظم فلاسفه وافاخم حکماء برآن رفته‌اند ولی این‌قول مرضی همه حکماء وارباب تحقیق نمیباشد .

وممکن است در این تعبیر اشاره بسریان حیات و ادراك این نفوس بحکـم انفسکم فی‌النفوس وارواحکم فی‌الارواح در کلیه موجودات وقاطبه ممکنات باشد فرمایش آن‌حضرت اصلها العقل مراد بعقل علی‌الظاهر عقل کلی وصادراول یامطلق عقول کلیه است .

ومراد ببودن آن اصل نفس کلیه ازجهت آنست که بعقیده حکمای فخـام و وفلاسفه کرام بشرحی که درابواب ماضیه بآن اشعار شده فاعل مابه‌الوجود و مبداء پیدایش نفوس کلیه لاهونیه عقول کلیه وانوار بارقه شارقه قاهره الهیه اسـت که آن انوار شامخه بازغه باعتبار جهانی که بالاضافه اشرف واشمخ از جهات دیگر استو وسایط افاضه وروابط اجاده آن نفوس ازحق تعالی ومبداء اعلی میگردند .

وباین لحاظ وبلحاظ کینونت قرآنی ووجود جمعی آن نفوس بنحو کثرت‌در وحدت وفرق درجمع دروجود بسیطاحدی جبروتی آن ا وارساطعه عملیه که‌بحکم بسیط الحقیقه کل‌الاشیاء تمام‌آن نفوس هستند عقول مزبوره اصل نفـوس ملکوتیه لاهوتیه کلیه میباشند.

ومراد بکلی‌درمقام کلی باصطلاح عرفا بمعنی احاطه وسعه وجودیه است

Marfat.com

چه آن انوار شامخه‌عین‌فیض مقدس وحق مخلوق به ومشیت ساریه الهیه و متحد با او هستند .

وفرمایش آن‌حضرت منه بدت‌وعنه‌دعت والیه دلت‌واشارت الخ... تفصیل بعد الاجمال واشاره بقوس نزول ومعراج ترکیب وقوس‌وسط نفوس لاهوتیه کلیه‌است عودها الیه اشاره بقوس صعود ومعراج تحلیل آن‌نفوس است.

چنانچه در کلام فصاحت وبلاغت بدایت وختام رحم‌الله امراء عرف من این‌ن وفی این والی این‌نیز باین سه‌مرتبه اشعار گردیده است.

واین معنی مبنی بر آنست که دعت بمعنی سقطت باشد .

واگربمعنی خواندن باشداشاره بآنست که دعوت نفس بحق‌تعالی عین‌دعوت او بعقل میباشد وبالعکس.

چه عقل‌کلی فانی درحق است ودعوت بآن دعوت بذات قدوسی آیات‌اوست وبنابراین جمله دعت نیزاشاره بقوس وسط خواهد بود .

ومراد بکمال آن نفوس درفرمایش آن حضرت اذا اکملت استکمال آنها بحکمتین‌وفوز بحسنتین وبلوغ باعلی‌مرتبه عقل‌بالمستفاد ازمراتب اربعه عقل‌نظری واکمل‌مراتب‌فنای فی‌الله‌وبقاء بالله‌ومقام محوو‌طمس‌ومحق وصحو بعدالمحو‌وتمکین بعدالتلوین ازمراتب اربعه عقل‌عملی ونیل بمرآتیت حضرتین وسلطنت‌اقلیمین است که دراین هنگام ازحیث اتصاف بخلافت‌کلیه الهیه درتمام عوالم غیبیه و شهودیه و امریه و خلقیه ونشات ظاهره و باطنه با اصل خود که صادر نخستین و معلول‌پیشین است مشارك ومشابه میگردد .

بلکه بنحوی از اتحادی که یعرفه الراسخون فی‌العلم والقائمون‌بالقسط بااو متحد میشود .

وبموجب سرایت حکم‌احدالمتحدین الی‌الاخرهمچنانکه عقل‌کلی صادراول وفاعل مابه‌الوجود وغایت ماالیه الوجود قاطبه ممکنات وکافه مخلوقات بحول‌اله و قوته میباشد .

Marfat.com

آن نیر اعظم الهی و مظهر اسماء نامتناهی نیز صادر اول و غایت ماالیها بتحول تمام اشیاء واقع میشود.

و باین مطلب آن حضرت بفرموده خود و منها بدات الموجودات تاالیها تعود بالکمال اشاره فرموده است.

و فرمایش آن حضرت بالکمال بر تقدیری که کلمه بارا بر سبیبیه حمل نمائیم اشاره بحرکت جوهری و سیر تکاملی و تحول ذاتی اشیاء و ایدان بآنست که از برای اکمل افراد بشر و کملین نفوس کلیه الهیه نیز تکامل میباشد و فایده صلوات ما بآنها نیز عاید می شود.

و اگر بمعانی مناسبه دیگر که علماء علم ادب برای کلمه باء ذکر نموده اند حمل شود ممکن است مراد بعود بکمال عود بتمام ذات و بجمیع جهات باشد و بنا بر این اشاره بتشابه تام و تجانس کامل بین عقول کلیه بادیات و عقول کلیه صاعدات و قصر مابه الافتراق بین آنها بمجرد بادیات بودن اوائل و صاعدات بودن اواخر است.

و فرمایش آن حضرت فهو ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و جنة الماوی الخ.... ذات شئی عین و نفس و حقیقت او میباشد.

اطلاق ذات الله بر نفس ملکوتیه لاهوتیه کلیه یا بلسان ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و بلحاظ فناء تام و محق صرف او در حق تعالی و مبداء اعلی است و بلسان من قتلته فانا دیته است

و یا بلحاظ بودن آن طایر قدس آشیان و هزار دستان طوبی مکان مظهر تام اسم اعظم الهی و برنامج اسماء و صفات نامتناهی و از جهت انجذاب تمام مظهر است.

و به بیان دیگر باعتبار بالربی و حاملیت امانات عظمی و خلافت الهیه کبرای آن روح اعظم و مجلای اقوم و منصف بودن آن بصفات مستخلف عنه خود میباشد

و تشبیه آن بسدرة المنتهی باعتبار سرایت نور ولایت ذات باسعادت او در قلوب

صافیه اناسی کاملات بلـکه قاطبه موجودات مانند سریان عروق آن شجره مقدسه در تمام بیوتات اهل جنت فعل بلکه ذات و صفات با قلوب تقیه نقیه اولیاء و انبیاء و ارباب قلوب است .

و بعبارت دیگر همچنانـکه شجره طوبی مسکن طیور جنت‌المأوی حضرت ملکوت ونشائه جبروت است قلوب تقیه نقیه این نفوس کلیه و انوار الهیه مظهر ومأوای مرغان خوش‌الحان جنت‌الخلد حضرت لاهوت (اسماءوصفات) میباشند.

وبه‌بیان دیگر چون بحکم تطابق عوالم وتوافق نشآت و بموجب ان لکل حقیقه‌رقیقه‌ولکل رقیقه حقیقه‌چون‌عقل‌نزولی کلی که فاتح کتاب‌وجود ومنظم نظام کارخانه هستی وبوداست اصل وحقیقت شجره طوبی و سدرة‌المنتهی وجنت مأوی است و باعتبارات مختلفه و جهات متعدده این اسامی بر آن اطلاق شده اطلاق آنها برعقل‌صعودی که خاتم این کتاب وحافظ این‌نظام ومتحدبااووغایت خلقت ومنتهی الیه اشیاء بعداز حق‌متعالست نیز بهمان‌جهات واعتبارات میباشد .

و نیـز اشاره ببودن مقام آن نورمبین وحبل‌الله متین فوق مقامات و نهایت درجات است وانه لیس‌فوق عباداته قریه چنانچه فوق سدرة‌المنتهی عقل‌درافق‌امکان مقامی نیست .

وامافرمایش آنحضرت ومن عرفها لم‌یشق الخ.... پس‌ازجهت آنستکه بحکم معرفتی بالنورانیه معرفةالله و بکم عرف‌الله معرفت آن آفتاب تابان و دانستن آن شمس‌الشموس‌جان معرفت خداوند سبحان وحضرت رحمن که سرمایه بقاء سرمدی و دوام ازلی و ابدی است میباشد وهمچنین بد لازم عدم معرفت وشناسائی او جهل بآن ذات وجوبی جهات و قدوسی آیات که سبب خسران بی‌پایان وهلاکت دائمی و همیشه‌گی‌است خواهد شد .

وازاینجاست که ازسید بشر وخاتم نبیین واشرف من‌تقدم وتأخر از مرسلین بطریق صحیح وسند متقن رسیده‌است که حب علی‌حسنه لاتضرمعها سیئه وبغضه چه حب او حب خدای تعالی است که با هیچ سیئه مجتمع نمیباشد وبغض وعداوت آن جناب بغض و عداوث مبدء اعلی است که ماحی حسنات و حابط اعمال وقربات است

Marfat.com

واما فرمایش آن حضرت العقل جوهر دراك محیط بالاشیاء من جمیع جهاتها معنی مراد از جوهر درمقام همان است که در تعریف نفس بآن اشعار شد واتیان دراك بصیغه مبالغه اشاره با قوی و اتم بودن ادراك و عرفان عقل از علم و ادراك سایر صاحبان ادراك ازحیث کمیت و کیفیت است اما ازحیث کمیت ازجهت آنستکه علم وادراك عقل کلی و کل مظهر تام اتم علم ربوبی ولایغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها است وبااین جهت معلومات او لایتناهی میباشد .

واما ازحیث کیفیت چه علم او باشیاء ازراه علم بسبب آنها ومشرب او مشرب صدقین یعنی اولم یکف بربك انه علی کل شیء شهید و لسان او مارئت شیئا الا و قدرئیت الله قبله وبعده ومعه وفیه است والبته علم بشئی ازراه علم بسبب ان شئی ازعلم بآن ازطرق دیگر اتم واقوای خواهد بود ودیگر آنکه علم او باشیاء علمی وحضوری وبسبب حضور وعلم بذات و باطن ذات خود میباشد وچنین ادراك وحضوری البته از علم حصولی اکمل و اتم است و مراد باحاطه او بجمیع اشیاء یا همان احاطه علمیست .

وبنابراین این جمله مبین ومفسر جمله اولی است و یا احاطه قیومیه وجودیه تبعیه ظلیه الهیه بسبب اول صادر ومبدأ وفاعل مابه الوجود وغایة مایبتهی الیها فاضه ممکنات بودن اوست .

وبنابراین وجه جمله ثانیه تأسیس است وتأسیس اولی از تأکید میباشد و از جهت آنکه احاطه وجودیه او اختصاص بجهت مبدئیت او نداشته بلکه او هم مبدء اشیاء است بلحاظ واسطه در فیض بودن او وهم غایت اشیاء است ازجهت اتصاف بافضل اخیر وجودات و بعلاوه این احاطه معنوی والهیست احاطه حسی مکانی و ظاهری نیست که بجهتی دون جهتی مختص باشد .

لذا فرموده من جمیع جهاتها و چون علم او چنانکه قبلا اشعار شد معلول و وجود معلوم ازاوست نه انفعالی که مستند ازمعلوم و مستمد ازاو باشد .

لذا فرموده است عارف بالشئی قبل کونه ودر تعبیر بعارف دون عالم اشاره با

Marfat.com

نسبت که علم این نور الهی باشیاء بنحو ملکه بسیطه وقضائت وخلافیت صور تفصیله است نه بنحو قدریت چه ازعلم به بسایط تعبیر بمعرفت میشود وبحکم اتحاد عقل وعاقل ومعقول معاومات این انوار ماذوات بسیطه آنها متحداست .

واما فرمایش آن حضرت فهو علة الموجودات ونهایة المطالب پس آن تفریع بمجموع امورمذکوره درسابق یعنی دراکیت واحاطه باشیاء وعلم بموجودات قبل ار تکون آنها است و یا متفرع برجمله اخیره است یعنی چون این نورالهی ومنبع کمالات وفضائل نامتناهی دراك حقایق ومحیط بهمه اشیاء وعالم بآنها پیش ازپیدایش آنها میباشندواین امورصفت علت اصلی ومبدأ اولی یعنی فاعل مامنه الوجود وعلة العلل موجودات است هر گاه بالذات وللذات باشد یا وصف علت به نی واسطه وفاعل بمعنی مابه الوجود آنها است هر گاه بالتبع وبالعرض باشد وعقل کلی ونورانورالهی ازقبیل شق دوم است پس باید علت بمعنی ثانی قاطبه موجودات امکانیه وانیات ناقره وغایت ثانوی وبالعرض آنها بوده باشد .

وبعبارت دیگر چون این امورصفات بسایط محضه وانیات صرفه است و بسیط الحقیقه کل الاشیاء و تمامها است وماهوولم هودر بسیط نیز واحد است وبعلاوه علم این نور مبین الهی باشیاء فعلی و مبدأ ومنشأ معلومات است پس اوعلت موجودات و غایت تمام مطالب بمعنی مذکور میباشد و بعد از ذات قدوسی ایات حق تعالی و مبدأ اعلی مقصود از کعبه وبتخانه وسومنات اوست وغیراو نیست و پس ازدانسته شدن این تحقیقات رشیقه و مطالب عرشیه دقیقه میگوئیم در این حدیث شریف و کلام معجز انتظام که ازعیبه علم ملك علام علیه الاف التحیات والاکرام صادرشده دردوفراز آن تصریح بمبدأئیت عقول صاعدات وعلت عقول بادیات برای قاطبه ممکنات وکافه انیات فاقرات گردیده است .

اول در تعریف نفس لاهوتیه ملکوتیه کلیه ودر فرمایش آن حضرت ومنها بدائت الموجودات الخ.

ودوم در تعریف عقل که فرموده است فهو علة الموجودات و نهایة المطالب .

ونظر بآنکه تعدد مظهراتم ومجلای اقوم وتکثر فاعل مابه الوجود وعلت تمام

ممکنات بجهاتی که درفصول سابقه اشعارشد ازحریم امکان خارج واز حد ترخیص وجواز بیرون است .

وبعلاوه بحکم مقدمات سالفه واصول ماضیه بدلازم وضربه لازبه وحدت صادر اول ومعلول نخستین عدم امکان تعدد اومیباشد.

بحکم این مبانی وبرحسب این مقدمات حدیث شریف مذکور و کلام بلاغت وفصاحت اختتام مزبور برقاعده الواحد لایصدر عنه الاالواحد دلیل واضح وبرهان قاطع لایح است .

وادله نقلی دیگر که درآنهابصادراول بودن انوار مکرمه خاتم نبیین واشرف مرسلین وعترت معصومین واولاد امجاد قدسین آن سرور وسید انس و جن وبشر تصریح یاتلویح شده بسیار وخارج ازعدد وشمار است که بضمیمه اصول مزبوره و مقدمات مذکوره قاعده مارالذکر را مدلل و اصل مارالبیان را مسلم میدارد .

ونظر بآنکه اکثر آنها ازاحادیث مستصعبه واخبار صعبه و محتاج بشرح و تفسیر است .

وشرح آنها بتفصیل موجب اطناب وتطویل ومنافی باوضع رساله میباشد .

لذا بمقتضی مالاتدرك کله لایترك کله بنقل پاره از آن احادیث وتفسیر برخی ازفقرات آنها بنحو اجمال اقتصار میورزیم وتفصیل آنرا بفهم قارئین و محل خود موکول میکنیم:

وآن احادیث بشرح ذیل است :

اول ــ حدیثیست که در اصول کافی از محمد بن سنان نقل شده ومتن آن بدین نحو است :

قال کنت عندابی جعفر الثانی علیه السلام فاجریت اختلاف الشیعه فقال یامحمد ان الله تعالی لم یزل منفردا بوحدانیه ثم خلق محمدا وعلیا وفاطمه فمکثوا الف دهر ثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقها واجری طاعتهم علیها وفوض امورهم الیهم فهم یحلون مایشاؤن ویحرمون مایشاؤن ولن یشاء والا ان یشاء الله تبارك وتعالی ثم قال یامحمد هذه الدیانة التی من تقدمها مرق ومن تخلف منها محق ومن لزمها لحق خذها الیك یامحمد

ترجمه ظاهرحدیث شریف بنحو اجمال اینست که محمدبن سنان‌میفرماید در نزدحضرت جوادالائمه علیه‌الاف‌الثناء والتحیه شرف‌حضور حاصل نموده واختلاف شیعه را معروض داشتم .

حضرت فرمودند ای محمد ذات مقدس حق‌تعالی در ازل‌بصفت یگـانگی و یکی بودن منفرد بود واین‌صفت بذات قدوسی آیات اواختصاص داشت .

پس بخلق وایجاد سه نور پاك (محمد وعلی وفاطمه صلوات‌الله وسلامه‌علیهم اجمعین) مبادرت فرمود :

واین سه نور پاك دهر طویلی پیش‌از خلقت سایر موجودات درنك‌فرمودند پس‌ازآن خدای تعالی همه اشیا را خلق نمود وچگونگی خلقت آنها را بآن‌انوار مکرمه ارائه فرمود وطاعت‌آن سه‌نور باهر الظهوررا برآن موجودات فرض کرد وامور آنهارا بآن ذوات مقدسه تفویض‌نمود .

پس آن انوار مکرمه هر چه را که بخواهند حلال مینمایند و هرچه را که بخواهند حرام میکنند.

ولکن‌آنها نمیخواهند مگرآنچه راکه خدای تعالی بخواهد :

سپس فرمود ای‌محمد اینکه گفته شد دیانتیست که هرکه بر او پیشی بگیرد از دین‌خارج میگردد وهرکه‌ازاو تخلف‌بجوید نیست‌ونابود میشود وهرکه همیشه با او باشد وبراو پیشی نجوید وازاوتخلف ننماید بماملحق شده است .

پس این دیانت رابگیر وبرای خودت نگاهدار انتهی.

هرچند دلالت این حدیث شریف برصادر اول بودن صدرنشین مسند لولاك وآن دونور پاك (علی‌وفاطمه) وحکایت‌آن‌بمعونه مقدمات سابقه مذکوره درابواب سالفه ازتمامیت وصحت قاعده کثیره‌القاعده الواحد که‌مقصود ماازتمسك به‌آن‌است درغایت ظهور ونهایت وضوح میباشد و از این جهت محتاج بشرح و ایضاح نیست لکن چون مفادآن وبرخی ازاحادیث دیگر که ازحیث مضمون قریب بآنست معبت آن انوار بارقه را درصدور ازحق تعالی ومبداء اعلی میرساند وآن‌برخلاف‌مستفاد ازقاعده واصل مزبوَرمیباشد.

وهمچنین پاره از فقرات آن دلالت برتفویض امر تشریع احکام بآن سیدانام وعترت طاهره واولاد کرام اومیکند وآن موافق بامذهب مفوضه وغلات و برخلاف مذهب وطریقه حقه امامیه وراکبین سفینه نجات است ازاین حیث خالی ازاشکال و عاری ازاعضال نیست .

لذا ناگزیر از رفع تخالف و دفع شبه وتهـافت وایضاح معضلات وتفصیـل مجملات آن میباشیم ومیگوئیم:

قول راوی فاجریت اختلاف الشیعه الخ .

مراد باختلاف شیعه یا اختلاف فرق شیعه از کیسانیه وزیدیه وواقفیه وغلات ونحوآنها است .

بنابرآنکه مرادبشیعه معنی اعم یعنی من یوالی علیاع واهل بیته الامجاد باشد وبنابر آنکه مراد بشیعه اثنی عشری باشد محتمل است که مراد بآن اختلافاتی که در برخی ازمسائل متعلقه باصول ازقبیل اختلاف درتجسم باری تعالی وعلم واراده ذات مقدس او ونحوآنها درآن اعصار باصحاب ائمه اطهار ازقبیل هشام بن حکم ومحمد بن مسلم ویونس بن عبدالرحمن وامثال آنهانسبت میدادند بوده باشد.

واما فرمایش آن حضرت ان الله تعالی لم یزل متفردا بوحدانیه الخ.... مرادبتفرد ذات قدوسی آیات حق تعالی ومبداء اعلی بوحدانیت بمذاق قائلین بقدم زمانی وازلیت ارواح کلیه وانوار جبروتیه تفرد وجود مقدس او بقدم ووجوب ذاتی است

ویا اشاره بتقدم آن ذات وجوبی جهات ازحیث مقام لااسم له ولارسم له و از حیث مقام احدیت ذاتیه و کنز مخفی و غناء عن العالمین و محق تعینات و محو اسماء و صفات بر مقام واحدیت و حضرت لاهوت یعنی مقام ظهور به ذاتیت ان اعـ... باظهار اعیان ثابتات وحقایق ممکنات بفیض اقدس ومقدس درمرتبه جـلا واسجلا می باشد .

وبنابمذاق تحقیق وقول وثیق یعنی مخلوق بودن وازلی نبودن آن انوار مکرمه وارواح مرسله مرادبآن تقدم دهری وسرمدی وجودی آن ذات کروبی آیات بر قاطبه ممکنات است.

Marfat.com

ومراد بدهر درمقام زمان مصطلح نیست هرچند اطلاق آن برزمان در آثار واخبار بسیار وبی‌شمار است لکن چون مراد خلق آن انوار مکرمه قبل‌از خلقت جمیع اشیاء که من‌جمله زمان وزمانیات است میباشد.

باید دهر دراینجا برمصطلح فلاسفه عظام وحکمای فخام یعنی نسبت ثابت‌به متغیر ووعاء ثابتات وبرعام ربوبی‌والهی حمل‌شود وسر تعبیر بالف‌تمامیت آن‌عوالم واعوام ربوبی مانند تمامیت عدد الف از حیث اشتمال برمراتب چهارگانه اعداد و کنایه ازتقدم دهری غیرمحدودآن انوار بارقه وارواح مکرمه برمجموع عالم‌زمان وزمانیات وفلك وفلکیات‌است.

وفرمایش آن‌حضرت فاشهدهم الخ.. . مراد از اشهاد خلق اشهاد وجودی و سریان نور ولایت وهدایت تکوینی‌آن انوار مقدسه که متحد بانور فعلی حق‌تعالی یعنی فیض‌مقدس ونفس رحمانی است .

درقاطبه موجودات وکافه ممکنات وفاعل مابه‌الوجود وواسطه درفیض قرار دادن آن‌ارواح مکرمه میباشد

ومراد از اجرای طاعت یا اطاعت تکوینی کافه موجودات وخلایـق از آن انوار مقدسه بعلت سریان مزبور است.

ویا مراد به‌آن جری تشریعی وایجاب تکلیفی برطبق جری تکوینی مزبور میباشد چه خلافت کلیه وسلطنت آلهیه آن‌بزرگواران ولزوم اطاعت اوامر تشریعیه وتکلیفیه آنان برهمه اشیاء وکافه ممکنات که قابل وضع ورفع‌قلم تکلیف وتشریع هستند شامل میگردد .

اما فرمایش آن حضرت‌وفوض امورهم‌الخ.... مرادبتفویض تفویض امورتمام امورخلایق ازتشریعی‌وتکوینی به‌آن انوارمکرمه میباشدبنحوی که مطابق‌باعقل‌و نقل است .

اما تفویض امور تکوینیه اشیاء بانان پس آن از لوازم خلافت کلیه الهیه و هدات تکوینیه بودن آن‌انوار مکرمه وکنایه ازفاعل مابه‌الوجوجود و واسطه در فیض‌بودن آنها است .

Marfat.com

واما تفویض احکام وامر تشریع به‌آن ذوات مقدسه پس کنایه از تعلیم کلیه علوم تکوینیه لدنیه وجمیع احکام تکلیفیه وتشریعیه حتی ارش الخدش بان انوار مکرمه وبلحاظ آنست که مشیت واراده سنیه‌آنها عین اراده و مشیت سنیه الهیه از جهت محو وطمس ومحق ذات وصفات وافعال آنان در ذات قدوسی آیات حق‌تعالی ومبداء اعلی است .

وبعبارت‌دیگر بلسان مارمیت‌اذرمیت ولکن‌الله‌رمی واشاره بانست که‌تحریم وتحلیل آنها عین‌تحلیل وتحریم حق‌تعالی میباشد .

چنانچه درذیل همین حدیث شریف ودر آیه مبارکه معجزپایه عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون بان شعار شده است .

ویا کنایه ازنزول‌آن احکام برقلوب تقیه وعقول قرآنیه‌آن انوار مقدسه یا ازبیان نمودن‌آن بزرگواران آن‌احکام‌را برطبق علم‌خود که برطبق‌علم‌ازلی‌عنائی الهی است میباشد .

وبهرحال‌مراداز‌تفویض‌تفویض‌مصطلح که قومی بمقاله‌یهودیدالله مغلوله‌نیست وبجهات‌مذکوره رفع اشکال‌می‌شود وبهرحال اشکالی ازاین جهت وارد نمیباشد .

واما اشکال اختلاف مستفاد ازاین حدیث با مفاد قاعده بالحاظ خبردیگر که آن صدر جریده ایجاد علیه‌الاف رب‌العباد صادر نخستین و معلول پیشین بودن را بشخص خود نسبت داده وفرموده است:

اول ماخلق‌الله نوری بشهادت خبرا ولنا محمد واوسطنا محمد واخرنا محمد که اشکال مندفع است علاوه محمل است

مراد ازمعیت صدوریه معیت دراصل صدور وتقدم برسایر مخلوقات نیست در کیفیت صدور وطولی وعرضی بودن آن ولی ظاهر وجه اولیست و [illegible] حدیث مزبور ناظر بمقام کثرت درو حدت‌آن انوار مکرمه وانحاد [illegible] ظهور حضرت سیدالمرسلین و خاتم‌النبیین علیه‌الاف تحیات رب‌العالمین است.

وبنا بر این با قاعده که مستفاد از آن لزوم طولیت وترتب در صدور و ناظر بمقام وحدت‌در کثرت ومغایرت وانثنیت‌است مخالفت نداشته وازاین‌جهت نیز اشکال

Marfat.com

مندفع است .

واما فرمایش آن حضرت فمن تقدمها الخ.... مراد از تقدم بر آن دیانت یا عدم تدین ووراء اظهر قراردادن آنست ویا کنایه ازمفید نبودن آن بدون معرفت واطاعت امام زمان وقت ویا پیشی جستن براو می باشد .

حدیث دیگر حدیث مروی ازمفضل است بدین عبارت قال قلت لایعبدالله ع کیف کنتم حیث کنتم فی الاظلة فقال ع یامفضل کنا عندربنا لیس عنده احد غیر نافی ظله خضراء نسبحه و نقدسه ونهلله و نمجده و مامن ملك مقرب ولاذی روح غیرنا حتی یدالله فی خلق الاشیاء مخلق ماشاء کیف شاء من الملائکه وغیرهم ثم انهی علم ذلك الینها انتهی .

دلالت این حدیث شریف نیز برصادر اول بودن آن انوار مکرمه و ذوات مقدسه در نهایت وضوح وظهور است .

وبحکم مقدمات سالفه مثبت قاعده الواحد میباشد .

ومراد بظلة خضراء درفرمایش آن حضرت کنافی ظلة خضراء حضرت لاهوت ومقام واحدیت وعالم اعیان ثابته است.

چه خضرت سیاهی مخلوط وممزوج بسفیدیست ونظر بانکه درمرتبه احدیت و کنزمخفی تعینات مستهلك و کثرت اسمائیه وصفاتیه واعیانیه ممحوق ومنتفی میباشد از نورذات قدوسی آیات حق تعالی در آن مقام بنوراسود وظلمت ممدوحه تعبیر میشود ودر مرتبه واحدیت ذات مقدس او بتمام اسماء وصفات ومظاهر آنها که اعیان ثابتات و حقایق ممکنات است تجلی مینماید و بفیض اقدس و تجلی اعلی انفس آنها را از مقام خفاء بمقام ظهور علمی وجلاء اظهار می فرماید کانه سیاهی مبدل بسفیدی می گردد .

ولی چون حقایق امکانیه وذوات اکوانیه دراین مرتبه و مقام بوجود تبعی تطفلی ذات وجوبی جهات و بیك وجود موجودند و بوجود خاص خارجی خود موجود نمیباشند .

حکم سیاهی وظلمت ممدوحه بکلی مرتفع نشده وسفیدی مشوب بتاریکی و

سیاهی میباشد وازمرج آن دوخضرت تولید می گردد:

باین لحاظ از آن مقام درحدیث شریف بظلة خضراء تعبیر شده و از آنجائی که اعیان ثابته این انوار مقدسه بمقتضی اولنا محمد واوسطنا محمد واخرنا محمد و کلنامحمد .

درحقیقت متحد وبموجب کنت نبیاو آدم بین الماءوالطین دراین مقام برسایر اعیان ثابته تقدم و سیادت دارند و با حقیقت مقدسه محمدیـه ص در تقدم سرمدی مشارك می باشند.

لذا فرموده‌است کنا عندربنالیس‌عنده احد غیرنا و نفرموده است : لیس فیها احد غیرنا.

و بعبارت دیگرمقصود ازاین فرموده اشعار بتقدم رتبی وطولیست که مستفاد ازنفی عندیت است نه‌تاخر وجودی یا زمانی که متظاهر ازجمله لیس‌فیها میباشد و بنابراین هرچند مستفاد از حـدیث تقدم در کینونت علمی و حضرت اعیان ثابته و مرتبه فیض‌اقدس‌است نه‌درو جود خارجی‌ومرتبه فیض‌مقدس ولی‌چون بد لازم تقدم درحضرت علمیه تقدم درو جوه خارجی‌است برصادر نخستین ومعلول پیشین‌بودن آن انوارمکرمه نیز دلالت مینماید واتیان بصیغه جمع درصدر حدیث شریف یعنی اخذه باعتبار تعدد اعیان‌ثابته ولسان وحدت در کثرت‌آنها ویاتعدد ظواهر آنها که مفاهیم اسماء و صفات است میباشد ومحتمل است که مراد بظله خضراء حضرت جبروت و نشانه امر باشد.

چه نشانهٔ مزبوره هر چند عالم اظهار وظهور ونشانه بسعةفیض و نور است ولی‌بلحاظ آنکه آن حضرت ازمراتب غیب مضاف واقسام غیوب سته وعالم بطون و قهاریت و جبروت وتسبیح وتقدیس وتنزیه است وفیض وجود در آن مقام تنزل ظهورمطلق‌وشهادت مطلقه تجلی ننموده‌است از نور آن ازجهت انکه بوجهی مسبوق بطون وظلمت ممدوحه‌است بنوراخضر نیز تعبیر میفرمایند .

وبنابراین حدیث شریف بالصراحه نیز صادر اول‌بودن آن انوار شامخه در وجود خارجی‌دلالت میکند .

و به بیان مارالذکر ازادله نقلیه قاعده مزبوره بشمارسیاید ومراد بتقدیس و تسبیح آنها در مرتبه اعیان ثابته تسبیح وتقدیس تکوینی آن انوار مکرمه باعتبار مظهریت تامه آنها نسبت باسماء وصفات قدوسی آیات حق تعالی ومبدأ اعلی است ودر حضرت جبروت عبارت از تسبیح وتقدیس ارواح کلیه مکرمه آن ذوات مقدسه ازمبدأ اعلی وحق تعالی است .

وامافرمایش آن حضرت حتی یداله فی خلق الاشیاء بدا دراین کلام معجز اختتام بمعنی مصطلح یعنی ظهورعلم بعد مالم یکن نیست بلکه بمعنی مطلق اظهار وظهورو کنایه از تعلق مشیت است یعنی ظاهر شد در مشیت او وتعلق گرفت مشیت حتمیه و اراده ازلیه او بآنکه فلق ظلمت نیستی و عدم خارجی اشیاء را بنور وجود وفیض مقدس خود بفرماید .

وبعبارت دیگر یعنی تاآنکه ظاهر فرمود چیزی را که قبل از آن ظاهر وهویدا نبود که آن ایجاد خارجی اشیاء و اظهار حقایق ممکنات و ذوات کائنات از کتم عدم بعرصه هستی واقلیم وجود بود چه معلوم وظاهر گردیدن وجود فعلی شئی بایجاد فعلی واظهار نفس الامری اومیباشد نه بعلم بوجود وظهور بعدی او

وفرمایش آن حضرت کیف شاء الخ ... اشاره بکیفیت صدور کثرت بنحو طولیت وترتب وبموجب جهات مکثره ومقتضه آن است.

وفرموده آن حضرت انهی علم ذلك الخ .... مرادبان یاعلم بما کان ومایکون وما هو کائن ومالم یکن بعلم قدری تفصیلی پس ازعلم قضائی اجمالیست که بعین ثابت آنها تعلیم شده واشاره بعلم آدم الاسماء کلها است چه آدم حقیقی وبشراول وجود مقدس آن انوارمکرمه است .

چنانچه این فارض بلسان آن بزرگواران فرموده است وانی وانکنت ابن آدم صورة ولی فیه معنی شاهد بابوتی.

وعارف دیگر فرموده :

شعر

من بصورت گرچه آدم زاده ام　　خود بمعنی جدجد افتاده ام

Marfat.com

ویا کنایه‌ازعلومی‌است که‌بنحو تفصیل بعدازعلم‌اجمالی بسیط‌درلیالی‌قدر بوسیله ملائکه و روح اعظم برالواح نوریه نفوس مقدسه کلیه الهیه‌آن ذوات قدسیه افاضه وافاده میگردد ومقام فرق‌آنها از مقام جمعشان اخذمینماید و یا اشاره بواسطه در فیض وجودی وعلمی وغایت تحولی‌بودن آن ذوات مکرمه وبودن آنان مدینه علم ربوبی‌وانحصار ابواب آن‌علم بآن وجودات مکرمه میباشد.

حدیث دیگرمروی ازمحمدبن‌عبدالله است که‌آنرا ازابی‌عبدالله علیه‌الصلوات والسلام نقل نموده بدین متن قال علیه‌السلام ان‌الله تعالی کان اذلا کان فخلق‌الکان والمکان‌فخلق نورالانوارالذی نورت منه‌الانوارواجری‌فیه من‌نوره‌الذی نورت‌منه الانوار و هوالنورالذی خلق منه محمد اوعلیا فلم یزالانورین‌اولین اذلاشئی کون قبلهما فلم یزالایجریان طاهرین مطهرین فی‌الاصلاب الطاهره حتی افترقا فی‌اطهر طاهرین فی‌عبدالله وابی‌طالب انتهی

دلالت‌این‌حدیث‌شریف برصادراول‌بودن نورمبین‌محمدی وعلوی‌علیهماالاف التحیات والصلوات والسلام نیزظاهراست و مرجع ضمیر هودروهوالنورالذی خلق منه محمد ص‌الخ

نورالانواریانوره‌الذی‌نورت منه‌الانواراست که‌بلحاظ متحدبودن‌آن دونور مبین هردوصادر و کائن اول قرارداده شده و ازآن دوبلحاظ صادراول‌بودن تعبیر بنورالانوار گردیده چه‌مراد بآن نورانوارحقایق امکانیه وذوات فاقره و وجودات مخلوقات جائزه است که از مصادیق حقیقیه نور وظاهر بذات و مظهرللغیر میباشند وآن دونور مقدس واسطه درافاضه وفاعل مایه‌الوجود آنها هستند به‌مطلق انوار از امکانیه و وجوبیه که باین معنی نورالانوار از اوصاف خاصه مبداء اعلی حق‌تعالی است.

بقرینه فرمایش آن حضرت فخلق نورالانوارالذی نورت منه‌الانوار زیرا مخلوقیت و واسطه درفیض بودن که مستفاد ازجمله الذی نورت است وصف صادر اول میباشد نه‌نورمطلق که‌آن از خلق ونسب خارج‌است چنانچه مرجع ضمیردرفیه همان نورالانواریعنی صادراولست.

وامافرمایش آن حضرت اذلا کان الخ.... برخی ازمحدثین حدیث شریف را بدین نحو نقل نموده ان الله تعالی کان اذلا کان فخلق المکان و آنرا بدین شرح تفسیر کرده اذلم یکن شئی من الممکنات فخلق المکان ای الممکن انتهی .

و برحسب مستفاد ازفرموده این بعض مکان درعرف ارباب احادیث بر ممکن نیز اطلاق میگردد.

واین اطلاق شاید مبنی بر اراده ماهیت امکانیه ازممکن و بلحاظ محل و مکان ذهنی ومعنوی بودن ماهیت برای وجود باشد چه وجود نزد ارباب حکمت واصحاب بصیرت عارض تصوری و ذهنی ماهیت است و هر معروضی محل و بمنزله مکان عارض است .

وبنابراین هر گاه حدیث شریف بنحویکه ما نقل نمودیم باشد .

یعنی عبارت حدیث فخلق المکان والمکان باشد مبنی برحدوث سرمدی ودهری قاطبه موجودات چنانکه قول اقرب بتحقیق ومذهب وثیق یعنی طریقه سیدالحکماء امیر محمد باقر داماد شآبیب رحمة الله ملك العباد است میباشد.

وممکن است مراد بمکان درحدیث مبارك وجود عقل اول و نور محمدی ص و بمکان ماهیت آن باشد.

ویا مراد بمکان فیض مقدس و نفس رحمانی و بمکان ماهیات اشیاء که عارض آن فیض هستند بوده باشد چنانکه شبستری فرموده :

شعر

من و تو عارض ذات وجودیم مشبکهای مرات شهودیم

ومفاد این حدیث براین تقدیر بامفاد حدیث مشیت (یعنی خلق الله الاشیاء بالمشیة والمشیته بنفسها) تقریباً متحد است.

ومراد بمکان کائن بذاته یعنی بدون جنت تقییدیه است که آن وصف وجود اشیاء است نه ماهیات آنها .

ودراین حدیث شریف بنابراین تقریر ایماء بمذهب ارباب تحقیق واصحاب بصر حدید و نظر دقیق یعنی اصالت وجود درجعل و تحقق است میباشد .

و بنابر مذاق غیر آن حکیم بزرك وفیلسوف سترك که ازلی بودن آن انوار مکرمه و بودن آنها ازصقع ربوبی و بقاء آنان ببقاء الله است محتمل است مراد بکان اذلا کان مقام غیب الغیوب ولااسم له ولارسم له و بمراد باذلا کان نفی مطلق تعین (از تعینات اسماء وصفات ومظاهر آنها یعنی اعیان ثابتات) باشد و بخلق مطلق تقدیر اشیاء درمرتبه علم قضائی احدی جمعی اجمالی و بکان تعین اول و بمکان حقایق اسمائیه و صفاتیه واعیانیه مطویه در آنمقام باشد

و یا مراد بخلق آنها تقدیر در مقام علم تفصیلی قدری و مرتبه واحدیت و تعین ثانی و بمکان اعیان ثابته ظاهره در آن مقام بلحاظ مظهریت آنها برای اسماء و صفات است .

چه مظهر محل ظهور ظاهر ومکان تجلی اوست وحمل کان بروجودخارجی اشیاء وفیض مقدس و بودن خلق آن‌ها کنایه از ظهور آن فیض در حضرت جبروت و بمکان اول تعین طاری بر آن فیض که عبارت از تعین عقل اول وصادر نخستین است نیز ممکن است و تعبیر از آن وجود عام ورحمت عامه بنورالانوار بلحاظ بودن آن اول تجلی عینی وظهور خارجی حق تعالی و بلحاظ افاضه وجعل سایروجودات وانوار بعین جعل وافاضه اواست.

ومراد بجری نور حق تعالی دراین انوار مقدسه واسطه و رابطه در فیض و صادر اول بودن آن دو نور مکرم که بحکم انفسنا وانفسکم که روح واحد وظاهر در دو بدن وصیصیه هستند میباشد .

وحمل کان بر عقول طولیه وعرضیه ومکان بر نفوس کلیه که مجلای انوار و مظهر آثار آن عقولند نیز خارج از میزان استقامت نیست

ومراد از خلق آنها نیز خلق وایجاد آنها بنحو طولیت و ترتب [illegible] درمرتبه واحده ودرعرض همچنانکه درشرح حدیث سابق نیز بیان اشعار کردیده

و نیز حمل خلق کان بر خلق انوار مقدسه آنها و حمل مکان بر اوعیه و محال ولایت آنان که شیعیان آنها یا سایر انبیا و اولیاء که مظاهر نبوت یا ولایت آنها هستند .

Marfat.com

وهمچنین حمل کان برمجردات که بحکم النفس و مافوقها انوار صرفه و وجودات محضه نفس کان ووجود هستند وحمل مکان برمادیات وفلکیات که مشتمل برماهیت ووجودند نیزمحتمل است

ومقصود ازاین حدیث شریف واحادیث دیگر که قریب بهمین مضامین است فقط اشاره بتقدم آن انوار شامخات در وجود وبودن آنها فاتح وخاتم کتاب تکوین ونظام وجود کل عالم کبیر واکبراست

ومقصود بیان کیفیت صدور موجودات وکیفیت ظهور کثرت عرضیه وطولیه آنها نیست.

وبهر تقدیر دلالت حدیث شریف مبارك برصادر اول وکائن نخستین بودن آن انوار مکرمه بضمیمه مقدمات سابق التمهید برای تأیید قاعده مزبوره کافی می باشد .

حدیث دیگر مروی از جابربن یزید که او ازحضرت ابی جعفر علیه الصلوات والسلام بدین متن نقل نموده :

قال قال لی ابوجعفرع یا جابر ان الله تعالی اول ماخلق خلق محمدا و عترته الهدات المهتدین فکانو اشباح نوربین یدی الله تعالی قلت ومما الاشباح قال ع ظل النورا بدان نوریه بلارواح وکان مؤیدا بروح واحد وهی روح القدس فیه کان یعبدالله تعالی وعترته ولذلك خلقهم علماء برره اصفیاء یعبدون الله بالصلواة والصوم والسجود والتسبیح والتهلیل ویصلون الصلوة ویصومون ویحجون انتهی

دلالت این حدیث شریف برصادر اول بودن انوار مکرمه آن بزرگواران نیز واضح و ضروریست .

چون ازمستصعبات اخبار اهل بیت عصمت وطهارت ومشکلات احادیث سلاله نبوت ودودمان رسالت بشمار میآید ومحتوی براسرار کثیره ومشتمل برفواید غیر عدیده میباشد .

و اداء حق شرح وتوضیح آن محتاج بتالیف رسائل عدیده و کتب ومصنفات کثیره است .

Marfat.com

ولی نظر بانکه چون تطویل کلام موجب کلال افهام و منافی بـاوضع این رساله که مبنی بر اختصاراست میباشد.

لذا در بیان آن بشرح موجزی قناعت نموده و میگوئیم فرمایش آن حضرت اشباح نوریه الخ.... اضافه اشباح بنوریه از قبیل خاتم فضة است.

ونظر بآنکه انوار مکرمه ان بزرگواران مظاهر تامه کامله اسماء و صفات کلیه الهیه هستند.

ومظهر شبح ظاهر و برنامج ومثال و بمنزله بدن آنست لذا از آن انوار مقدسه تعبیر باشباح و ابدان نوریه شده واز جهت آنکه وجودات متعالی فضائل و کمالات آنان محو وطمس ومحق درذات مبداء اعلی وبموجب کلام معجز اختباه الله تر الی ربك کیف مدالظل ظل ممدود ورحمت واسعه و فیض نامحدود حق تعالی میباشند از آنها بظل النور یعنی نور الانوار جلت عظمته وتعالی کبریائه و تقدست اسمائه تعبیر گردیده است.

ومقصود از بلا ارواح بودن آن ابدان باکنایه از محو انانیت و فنای آنها در ذات قدوسی آیات مبداء اعلی وبودن وجودات مقدسشان درجنب وجود حق تعالی مانند اشباح وابدان بلاارواح زائدانهم والغایة فنائهم لا یعرفون الصباح من المساء الی است.

ویا مقصود نفی ارواح متکثره قدریه منفصله موجوده بوجودات مستقله بوده واشاره بوجود بودن آن انوار مکرمه درعالم امر وحضرت جبروت ووجود جمیع نورواحد محمدی ص است.

وفرمایش امام همام علیه الاف التحیات والاکرام وانات خلقهم الخ

مشارالیه لذالك تایید نورمبین محمدی ص و حقیقت مقدسه احمدیه و عترت طاهرین آن سرور وسیدجن وبشر بروح القدس است

ومقصود از خلق علی الظاهر خلق دراین عالم پس از نزول از موطن اصلی و میثاق ونشائه وحدت واتفاق وتعلق آن ارواح کلیه وعقول مرسله بابدان انسانیه وصیاصی بشریه میباشد.

ومعنی کلام معجز بدایت وختام آنست که چون درحضرت جبروت ودهرایمن اعلی آن‌صدر جریده ایجاد واهل بیت امجاد آن اشرف عباد ذات‌قدوسی آیات حق تعالی راعبادت مینمودند وبوجود واحد قرآنی موجود وبروح‌القدس که اول‌جلوه جبروتی آن‌نور پاك وصدر نشین مسندلولاك‌است مؤید بودند.

وباکمل مراتب عصمت واتم درجات طهارت ازادناس ماده و ارجاس هیولی اتصاف داشتند.

پس‌از نزول باین عالم وتلبس بلباس بشریت وجلباب آدمیت وتعلق بابدان فرقانیه واجساد عنصریه بحکم النهایات هوالرجوع الی البدایات چنانچه در آن موطن رفیع شامخ اعلی برعبادت حق‌تعالی مجبول وبرستایش آن‌ذات قدوسی آیات مفطور بودند.

دراین نشائه ادنی وهاویه سفلی نیز عباد مکومون لایسبقونه بالقول و هم بامره یعملون مصداق ومایشاؤن الا ان‌یشاء الله را فرد بالاتفاق میباشند و این معنی چنانکه فوقا اشعارشد مبنی برظاهر کلام فصاحت وبلاغت اختتام‌است که حمل‌خلق برخلق دراین نشائه باشد.

ولی هرگاه مراد خلق درعالم امر وارواح کلیه وحضرت جبروت یا بمعنی تقدیر درعالم اعیان ثابته وحضرت لاهوت باشد باید صوم وصلات وسایر عبادات را بر عبادات تکوینیه اعیان ثابته آنان درحضرت لاهوت یا ارواح کلیه آنها در حضرت جبروت بنحوی که با آن حضرات و نشآت مناسب و با عبادت ملائکه کروبیین وملاء اعلی مقربین وتسبیح وتقدیس عالم قدس وحضرت‌انس موافق‌باشد حمل نمود.

و دلالت این‌خبر بلاغت اثر وفصاحت وبراعت مخبر برصادر اول بودن نور محمدی ونخستین جلوه وظهور سرمدی محتاج بشرح وبیان نمیباشد.

ونیز غالب فقرات زیارت جامعه کبیره ازقبیل آیاب الخلق الیکم.

و همچنین فبلغنا الله تعالی بکم اشرف محل المکرمین واعلی منازل‌المقربین وارفع درجات‌المرسلین حیث‌لایلحقه لاحق ولایفوقه فائق‌ولایسبقه سابق ولایطمع

Marfat.com

فی ادراکه طامع حتی لایبقی ملك مقرب ولا نبی مرسل ولاصدیق ولاشهید ولاعالم ولا جاهل ولادنی ولافاضل ولامؤمن صالح ولافاجرطالح ولا جبارعنید ولا شیطان مرید ولاخلق فیمابین ذلك شهیدالاعرفه جلالة امرکم وعظم خطرکم و کبرشانکم وتمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم وشرف محلکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصتکم لدیه وقرب منزلتکم منه

وهمچنین انفسکم فی النفوس وارواحکم فی الارواح الی آخره و بکم فتح الله وبکم یختم وذل کل شئی لکم وبکم یمسك السماء ان تقع علی الارض و فاز الفائزون بولایتکم ونحوذلك برصادراول بودن ارواح مکرمه آن انوارمقدسه که بحکم اولنا محمد ص الی آخره ازمراتب همان نورند ونورانوراضواء اکرم محمدی ص که اصل وتمام این انواراست دلالات مینماید چه صفانیکه برای این ذوات شامحه دراین زیارت جامعه اثبات شده ازقبیل بودن ایاب خلق بآن انوارمکرمه وهمچنین بودن منازل آنان اشرف محل مکرمین واعلی منازل مقربین وبودن فتح امرایجاد وختم آن بآن انوار باذخه وبودن آنان افضل ممکنات بحکم النهایات هی الرجوع الی البدایات و وحدت لم غائی وفاعلی درموجودات مجرده مرسله وقواطن عالم امر که مسقط الرأس ارواح کلیه این انوارمکرمه است .

وهمچنین سایر اموریکه فوقاً نقل شده بدون صادراول ومجعول نخستین بودن آن انوار مکرمه ازحیز امکان بیرون و از حریم جواز خارج است و پس ازاثبات صادراول بودن این انوار مقدسه که بموجب اولنا محمد الی آخره

درحکم صادراول بودن حقیقت مقدسه محمدیه است دلیل بودن فقرات منقوله زیارت مزبوره برصحت قاعده الواحد بضمیمه مقدمات واصول ماضیه چنانکه [illegible] اشعارشده محقق ومدلل میگردد ویکی ازادله نقلیه دیگر بروجه [illegible] پیشین بودن نورمبین محمدی ص و جلوه رخسار احمدی ص حدیثیست که در افواه مشهور ودرالسنه خواص وعوام مذکوراست ومحدث قمی قدس درشرح ار بعین خود ارطریق استماع ازبعضی مشایخ غیر مشیخه آنرا ازسیدانام علیه الاف التحیات والاکرام بشرح ذیل نقل نموده است :

الحدیث الرابع عشر فی الخبر المروی عن النبی ص علی ماسمعت من بعض المشایخ غیر المشیخه عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه ص قال انا اصغر من ربی بسنتین انتهی و براین حدیث شریف شروح متعدده نگاشته شده و مادر مقام بشرحیکه مثبت و مرام ومناسب بامحل کلام است بنحو اختصار اقتصار میورزیم وابتداء بذکر چند مقدمه می نمائیم :

مقدمه اول

در عرف عامه و عام و ارباب افهام غیر نضیج و خام مخصوصاً آنانکه منکر تجرد نفس انسانی و تروحن حقیقت آدمی میباشند از هیکل مخصوص یا از مجموع نفس و بدن طبیعی یامثالی بآنانکه درلغت عرب ضمیر متکلم وحده است تعبیر میگردد ولی در نظر سباحین بحر دانش وحکمت و سیاحین بیدای لایتناهی بینش و معرفت معبر عنه آن روح مجرد امری انسانی و نفس ناطقه قدسیه ملکوتیه آدمی است که ازماسوای او بهو وازاو فقط بانا تعبیر میشود و برخی ازابناء معرفت آنرا برنسبت مخصوصه بین حق تعالی و بین تعینات یا بروجود متعین یا نفس تعینات یا بر وجود خاص بشئی اطلاق میکنند .

ودراین حدیث شریف آن فاتحه کتاب وجود وقافله سالار دو قوس نزول و صعود و فاتحه دفتر رحمت وخاتمه سجل عنایت وجود ازروح کلی امری و نفس لاهوتیه الاهیه خود که مظاهر اتم اسم اعز اجل اکرم اعظم الهی ومجلای ارفع اعلی اقوم مالك الملك والملکوت ومتصف بفضائل نامتناهی میباشد.

بانا تعبیر فرموده است:

و بعبارت دیگر معبر عنه آنا دراین کلام فصاحت و بلاغت اختتام ظهور جبروتی آن جناب وجلوه امری جمعی سرمدی ودهری و برجلیل آن حضرت است نه جلوه ناسوتی فرقانی وتجلی بصورت بشری انسانی وجلباب آدمی.

Marfat.com

مقدمه دوم

در نزد ارباب بصائر واصحاب نایرات افکار و عرشیات خواطر الفاظ برای معانی عامه موضوع و بهوش وارفام بازاء مفهومات مرسله قرارداده شد

وبنابراین اطلاق لفظ صغیر و کبیر گرچه درعرف عام وعامه بصغرو کبرحسی که ازخواص مقادیرمنصله ومنفصلهاست اختصاص دارد.

واطلاق آن بر سایر اشیاء بطریق مسامحه در تعبیر و یا باعتبار اشتمال آن برمقادیراست.

ولی درعرف خاص واخص‌الخواص اطلاق آن باعتبارمطلق تفاضل وتفاوت بین‌امرین درمقدار یا غیرمقداراست واطلاق آن براعم ازحسی وغیرحسی ازمیزان قوامت وحداستقامت خارج نمیباشد.

وهمچنین‌اطلاق لفظ سنه‌ویوم وشهرونحوآن درعرف عامه بطورحقیقت که عاری ازشائبه تشبیه و مجاز باشد مقصود برسنین و ایام و شهور زمانیست ولی در عرف ارباب بصیرت واصحاب معرفت براعم اززمانی‌وغیرزمانی نیزاطلاق میگردد و از اینجاست کـه صدرنشینان ملاء اعلی معرفت وکر وبیان عـالم بالای دانش و حکمت سنه را برسنه احـدی سرمدی و سنه الهی سرمدی و سنه ربوبی نزولی دهری و ربوبی صعودی دهری و الهی عروجی سرمدی و زمـانی خلقی اطلاق می‌نمـایند.

وهمچنین شهوروایام ونحوآنهارا باین‌اقسام تقسیم میکنند وچون زمان در نزداکثرحکمای‌عظام وفلاسفه‌فخام مقداراسرع حرکات مستمره دائمه‌است واسرع حرکات دائمه درنظرسلف ازریاضیین‌وفلاسفه شامخین که ارض‌را ساکن و کواکب رامتحرک‌میدانند حرکت وضعی‌شبانه‌روزی فلک‌الافلاک‌وهمت احلس‌است ودر نظر خلف آنان که حرکت یومیه را مستند بارض‌میکنند و زمان را نیز بمقدار حرکت مزبوره میدانند وبیعد رابع که معتقد انشتین آلمانی‌است قائل‌نمیباشند.

حرکت وضعیه ارض درمدار بیضی‌خود حول شمس‌میباشد سنه وسال زمانی

Marfat.com

وخلقی تقریباً سیصدوشصت‌وپنج دور ازادوار وحرکات وضعیه سابق‌الذکر و یوم زمانی وخلقی‌یکدور ازادوار مزبوره است .

وبنابرحرکت کواکب وسکون ارض باعتبار حرکت خاصه کواکب سیاره و غیرسیاره .

سنون وایام وشهور خلقی‌زمانی‌را بشمسی وقمری وزحلی وغیره وساعات‌را بمستقیمه و معوجه تقسیم مینمایند و ارباب طریقت و اصحاب حقیقت زمان خلقی را مقدار حرکت جوهری تحولی ذاتی مجموع عالم طبیعت وحضرت ناسوت را بعالم ملکوت میدانند

وچون بیان همه مصطلحات ومعتقدات درباره زمان وسنین وشهور وایام و ساعات خلقی‌وغیره دراین مقام ازمقصودما خارج است ازذکر آن صرف‌نظرنموده وبمحل‌خود موکول میکنم .

و به بیان سایر اقسام بطریق اجمال برحسب مقتضی حال مبادرت ورزیده و میگوئیم نظر باینکه هردقیقه‌ئی‌را حقیقتی‌وهرفرعی نمایش‌اصلی‌وهرظاهری عنوان باطنیست باطن‌زمان‌وسنه خلقی باسوتی‌سنه دهری ملکوتیست که‌آن‌عبارت ازمقدار سیروجودی نور نیر شمس حقیقت وجود وبتعبیردیگر حرکت عرش‌وجود مطلق وفیض مقدس منبسط درمراتب قوس نزول ودرجات معراج ترکیب است که باعتبار بودن آن مراتب ودرجات تحت‌تربیت اسم رب‌مطلق ورب‌الارباب از مجموع بسنه ربوبی وازهرمرتبه بیوم ربوبی تعبیرمیکنند وبحکم ثم یعرج‌الله فی‌یوم کان مقداره کالف‌سنة مما تعدوان یوما عندربك کالف سنة مماتعدون هریوم‌ان‌سنه ربوبی‌مانند هزارسال زمانی خلقی‌میباشد وباطن این‌سنه ویوم سنه ویوم سرمدی الهیست وبرای آن نیز چند اطلاق است .

اول سیر شمس‌الشموس‌عوالم غیب وشهود ونورالانوار نشآت هستی ووجود درمراتب و درجات قوس صعود ومعراج تحلیل است که مقداریك یوم‌آن بحکم ثم تعرج‌الملائکه والروح‌الله فی‌یوم کان مقداره خمسین‌الف سنة مانند پنجاه‌هزارسال زمانی خلقیست .

Marfat.com

دوم - سیر شمس‌الشموس حقیقت وجود درمراتب هردوقوس نزول و صعود ومدارج هردومعراج ترکیب وتحلیل وتشکیل‌دائره تامه‌کامله درمدار بسط رحمت وجودیه وتمامیت تجلی‌عینی‌اسماء وصفات آلهه وغایت ظهور وشهود است .

سوم - ظهور سیر ذات کروبی آیات حق‌تعالی و مبدأ اعلی در کسوت صفات قدوسیه و کمالات ذاتیه وطلوع آن شمس‌هویت غیبیه مغربه ازافق وجوب وسیر آن در بروج دوازده گانه اسماء الهیه وصفات ربوبیه و مظاهر آن کمالات و مجالی آن تعینات که باعیان ثابته مسمات‌هستند میباشدو باطن‌این‌سنه‌ویوم آلهی‌سنه وویوم‌احدی اطلاقی‌است که آن‌عبارت ازامد بقاءذات احدیت‌است‌من‌حیث‌هی‌هی درمرتبه احدیت ذاتیه‌وتعین‌اول‌وحضرت‌هاهوت‌بدون کمیت‌وامتدادو کیفیت‌وجهیات‌وجهات که‌ازسنه آن بسنه احدی‌سرمدی وازیوم‌آن بیوم احدی سرمدی تعبیرمینمایند وبعقیده‌ارباب بصیرت و اصحاب درایت سنه مزبوره لاسم له ولارسم له ولاتعین له است ودرعین غیب ظاهر ودر عین ظهور غائب است وازبرای بروج‌آن اسمی نیست وعرش اورا رسمی نمیباشد وازبرای یوم‌آن‌نیزامدی متصورنیست پس‌اوست ازل‌الازال‌وازل‌اول وسرمد مطلق .

مقدمه چهارم

ازبرای رب درلغت معانی‌عدیده ازقبیل مصلح مالك سید وصاحب است ودر اصطلاح اهل‌معرفت وارباب‌بصیرت رب برمعطی‌ومفیض وجود و کمالات وجود که لایق‌بحال‌شخص‌یانوع مربوب‌باشد واورا بافضی‌مرتبه‌استعداد واعلی‌درجه استحقاق شخصی‌یانوعی‌واصل کند اطلاق‌میگردد ونظربآنکه افاضه وجود و کمالات وجود در حقیقت منحصر در ذات وجوبی جهات حق تعالی و مبدأ اعلی است و ظهور در وجود مقصور آن ذات قدوسی آیات است پس ربوبیت مطلقه نسبت بعالمین و موجودات کونین وقف حریم حرم کبریائی آن جناب‌است وهیچ شئی‌را از آن بهره ونصیبی نمیباشد لکن اطلاق رب برحق تعالی بلحاظ مقام لاسم‌له ولا رسم له و از حیث نفی تعینات وغناء عن‌العالمین نیست بلکه بلحاظ ظهور درمجالی الهیه و خلقیه

Marfat.com

وبسط رحمت رحمانیه و رحیمیه و افاضه وجود و کمالات وجود برقاطبه مخلوقات و تربیت و اصلاح حـال کافه ممکنات و ایصال کلی شئی الی کمالهالذی تهـوی لاجله است .

و چون در نظر بارعین در حکمت یمانیه و غائصین بحر معرفت آلهیه هـر موجودیمظهر اسمی ازاسماء الهی ومجلای صفتی ازصفات قدوسی جهات نامتناهی ربانیست .

پس هراسمی رب مظهر خود میباشد وچون تمام اسماء الهی سدنه اسماعظم الله ومطویات بیمینه او هستند .

رب‌الارباب آنها آن‌اسم عظیم اعظم است که آن رب‌مظهراتم‌اکرم ومجلای انور اقوم یعنی حقیقت محمدیه‌وآل امجادآن جناب است .

مقدمه پنجم

ارباب کشف وشهود و اصحاب جنت موعود الله را بالله ذاتی و صفاتی تقسیم نموده والله صفاتی اسم ذات قدوسی آیات حق‌تعالیٰ ومبداءاعلی است‌لکن نه‌من‌حیث هی و نه‌ازحیث مقام احدیت و نفی تعینات بلکه ازحیث اشتمال برکافه اسماء و صفات وظهور تمام‌تعینات وازحیث‌مقام واحدیت ومجمع‌التعینات‌والله ذاتی‌اسم ذات کروبی آیات حق تعالی است .

ازحیث اتصاف او باحدیت ذاتیه اطلاقیه لابشرطیه ماحیه‌کافه رسوم وتعینات وطارده‌قاطبه‌تقیدات‌وتکثرات یعنی‌ازحیث‌مقام‌تعین‌اول وجمع‌الجمع وحقیقةالحقایق ومحدث‌التعینات اسم‌او میباشد .

وحقیقت‌مقدسه محمدیه مظهراین الله ومجلای‌این‌اسم‌عظیم اعظم ومرآت‌این مقام اتم است .

Marfat.com

مقدمه ششم

هر چند جزئیات عوالم و حضرات از حد و حصر بیرون و از شماره وعد افزونست وان تعدو نعمة الله لا تحصوها .

ونمیتوان آنرا محدود ومحدودنمودلکن بشرحی که دراصول سالفه ومقدمات سابقه اشعار شده کلیات عوالم وحضرات را باعتباری بشش حضرت که عبارت از حضرت هاهوت ولاهوت وجبروت وملکوت وناسوت وکون جامع است تقسیم نموده واز آنها بحضرات ست تعبیر فرموده اند:

وبرخی حضرت هاهوت را بلحاظ آنکه مقام نفی تعینات ورفض تمام قیود و کثرات است درعداد حضرات ومراتب نشمرده وحضرات را ازلاهوت اعتبار کرده وازآنها بحضرات خمس تعبیر نموده اند.

وبنابراین بنظر فریق اول اول مجالی وحضرات باعتبار ظهور وجلوه علمی قضائی حضرت هاهوت وباعتبار ظهور علمی قدری لاهوت است و باعتبار جلوه و ظهور خارجی حضرت جبروت میباشد.

وبنظر فریق دوم اول آن باعتبار ظهورعلمی حضرت لاهوت وباعتبار ظهور خارجی حضرت است .

وپس ازدانسته شدن این مقدمات میگوئیم برحسب این مقدمات از حدیث شریف مستفاد میگردد که اول موجودی که درعالم وجود خارجی وظهور عینی و حضرت جبروت اعلی یکساء وجود مکتسبی وبحلیه ظهور ونور هستی متجلی شده و اول تعینی که برفیض مقدس منبسط اسنی طاری شده نورمبین محمدی و وجود مقدس احمدی است.

وپس ازمحقق شدن این امر دلالت حدیث برصحت قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد ...

بحکم مقدمات سابقه بشرحی که کراراً اشعار گردیده معلوم و محقق میشود چه برحسب حکایت مقدمه اول مراد بانادر مقام روح اعظم محمدیست و بموجب

مقدمه ثانیه مقصود ازصغر صغر برحسب رتبه ومرتبه‌است

ومقصود ازسنتین دوسنه احدیت والهیت‌است.

ومراد برب محمد ص‌الله ذاتی ومرتبه احدیت وتعین اولست.

ونظر بآنکه حضرت جبروت بدومرتبه ازحضرت هاهوت متاخراست میتوان گفت حضرت جبروت بدوسنه ازهاهوت‌متاخرمیباشد واگرصدرساقه‌جبروت واول ظاهر ومتجلی درآن حضرت روح معظم و مظهر اتم اکرم محمدی باشد و کافـه موجودات جبروتیه وقاطبه عوالم امریه مطوی بیمین او باشند بحکم اتحاد طاهریا مظهرمیتوان گفت آن حقیقت مقدسه ازرب خود که‌الله‌ذاتی‌است بدوسنه متاخراست

چه مرتبه حضرت جبروت بعداز مرتبه حضرت لاهوت وحضرت‌لاهوت‌بعداز مرتبه احدیت وتعین اول وحضرت هاهوت میباشد کـه حقیقت محمدیه مظهر اتم و مجلای اقوم اوست .

پس روح‌آن حقیقت مقدسه‌باین اعتبارازرب خود که الله‌ذاتی‌ومرتبه احدیت وتعین اولست بدومرتبه متاخراست.

وبوجه دیگر بدوسنه متأخر واصغر میباشد زیرا سنه ربوبیت که مبداء اواز طلوع شمس‌الشموس غیب هویت الهیه ازافق اعلی جبروت است از سنه الهیه بیك مرتبه متأخر است .

وآن ازسنه احدیت نیز بیکمرتبه متاخر میباشد .

پس صحیح است گفته شود ان حقیقت مـقـدسه و روح اعظم از رب خـود یعنی تعین اول و الله ذاتی بدو سال متاخر می‌باشد و عین ثابت او بیـك سال متاخر است چه او بمقتضی کنت نبیا وآدم بین‌الماء والطین مجلای شمس حضرت لاهوت و امام اعیان ثابته سایر ممکنات درمقام واحدیت وتعین ثانی میباشد کـه بیکمرتبه از حضرت احدیت ذاتیه تاخردارد.

لکن این امر مبنی برصادر اول بودن آن‌جناب است والااگر نورمقدس‌او صادر اول نباشد تاخر او ازحضرت رب‌الارباب بدومرتبه وبدوسنه صادق‌نمیباشد چه آن مظهر آن‌اسم نخواهدبود وصادر اول بدین صفت متصف خواهدشد

Marfat.com

اینست ادله نقلیه واخبار واحادیثی که در تایید قاعده الواحد لایصدر عنه‌الا الواحد میخواستیم بآنها استناد نمائیم.

وادله مزبوره هرچند بیش‌ازادله مذکوره دراین رساله است

لکن چون تحریر این‌رساله باکسالت شدیده این حقیر مصادف گـردیده و تحریر وتنظیم مطالب آن بنظرحقیر بطوریکه مرغوب ارباب بصیرت و مطلوب اصحاب معرفت باشد انجام نپذیرفت بعلاوه مرض روباشتداد و مانع از ادامه کلام وتهذیب مرام بود آنرابااین مقدار ختم‌نموده وتکمیل آنرا برساله وحدت وجود که متمم این رساله است بـر تقدیـر رفع کسالت و موافقت تقـدیـر ومشیت الهیه موکول میکنیم.

وبرای آنکه برارباب بصیرت واصحاب معرفت عدم تهافت بین این قاعده پر فائده وقواعدآتی سالف‌الذکر واضح وآشکارشود وجوه جمعی‌را که بنظررسیده یااساتید فن‌بآن اشاره فرموده‌اند مرقوم میداریم ورساله را بآن ختم مینمائیم.

Marfat.com

بسمه تعالی

در وجه جمع بین‌قاعده «الواحد» وعموم قدرت‌الهیه وجمله موروثه ازقاطبه حکماء بارعین وفلاسفه الهیین «لاموثر فی‌الوجود الاالله» و فرمایش بهمنیار «لیس لمابالقوة مدخلیة فی‌افاضة الوجود اصلا» و فرموده غواصین بحر تحقیق و تـدقیق ممکن‌الوجود بالذات ممکن‌الوجود من‌جمیع‌الجهات ولحیثیات کمااان‌واجب‌الوجود بالذات واجب‌الوجود من‌جمیع‌الجهات والحیثیات که برهان قویم‌الارکان وادله‌تامة المقدمات وواضحة‌المبانی والقیاسات برطبق‌آن جملات اقامه گردیده وفطرت‌سلیمه وقدیحه مستقیمه نیز برطبق آن‌شهادت میدهد.

همچنین آیات قرانیه واحادیث نبویه واخبار ولویه متظافره ومتکاثره بروفق آن‌وارد گردیده ودر آن نیز چند فصل‌است:

فصل اول

در وجه جمع بنابرمذاق برخی ازاعاظم واساطین حکماء ومتکلمین که قائل بقائده مزبوره وبساطت ووحدت من‌جمیع‌الجهات بودن ذات کروبی آیات‌حق‌تعالی نیز میباشند مانند خاتم‌المحققین وسلطان الحکماء والمتکلمین خواجه نصیرالـدین طوسی قدس‌الله سره‌القدوسی که آن بزرگوار با آنکه در شرح اشارات و [illegible] مصنفات فلسفی خود بصحت وتمامیت بلکه بر بداهت قاعده مزبـور وشمول آن بر واجب‌تعالی شانه وتقدس اسمائه تصریح فرموده است

درمتن «تجرید» آنرا وافی باثبات عقول کلیه ومجردات امریه‌ندانسته ووافی نبودن آنرا معلل بمختاریت موثر وحق‌تعالی ومبداء اعلی نموده است.

نظر باینکه جناب ایشان ممن‌لایجازف فی‌الکلام ومن‌ذات له‌رقاب فلاسفة ـ

Marfat.com

الکرام است .

واین دو فرموده برحسب ظاهر عاری از تساقط وخالی از تهافت نیست

لذا جمعی ازحمله علم کلام وحکمت وارباب دانش وبصیرت برای رفع تهافت و دفع تساقط از کلام آن جناب وجوهی ذکر نموده و تحقیقاتی فرموده که ما برحسب اقتضاء حال ومقام بذکر برخی از آنها صوناعن اطاله الکلام بطوراختصار اقتصار میورزیم .

توجیه اول

جمعی را عقیده آنست که آن‌جناب در آن کتاب بر طـریقه متکلمین مشی فرموده که حق‌تعالی را بسیط من جمیع‌الجهات و واحـد بتمام حیثیات نمی دانند و صفات قدوسی آیات اورا زائد بر ذات او میدانند وذات مقدس اورا فاعل بالقصدو داعی باختیار زائدبرذات تصور نموده اند و عقیده خودرا بیان نفرموده است

ومقصود آن‌جناب ازفرموده خود «لان‌المؤثر مختار» آنست کـه چون حق تعالی بمشرب متکلمین دارای اختیار واراده زائده برذات است مشمول قاعده نبوده ونمی‌توان بمعونه قاعده مزبوره اثبات مجردات امریه وعقول کلیه نمود .

وبرخی دیگر برآن رفته که مراد آن‌قدوه حُافین عرش بی‌پایـان تحقیق و معرفت وزبده غائصین دریای بیکران فلسفه وحکمت‌ازاختیار واراده ومشیت‌اراده فعلیه الهیه واختیار تکوینی وجودی حق‌تعالی است که اخبار کثیره وارده از اهل‌بیت عصمت و طهارت و احادیث مرویه از اغصان شجره نبـوت و ولایت بر حدوث سرمدی و ربطی الذات و تعلقی الجـوهر بودن ازلی و ابـدی او متظافر الورود می بـاشد .

ومقصود آن‌جناب از فرموده سابق‌الذکر « لان‌الموثر مختار » آنست کـه مبداء موجودات ومویس ایسیات منزه ازصفات ممکنات ونعوت کائنات که من جمله شوق مسبوق بتصور وتصدیق ملحوق بجزم متعقب بعزم ملحوق بقصدمسمی باراده که ملحوق بانبعاث قوه عامله منبثه در عضلات و تحریك مفاصل و ربـاطات است نمی بـاشد .

Marfat.com

وهمچنین ذات مقدس او مبری از فکر ورویه و ترتیب مقدمات و تنظیم قیاسات است بلکه چنانکه در کتاب ناطق بحق وصواب فرقانی تدوینی و کلام معجز بدایت واختتام قرآنی خود فرموده: (انماقولنالامر نالشئی اذااردناه ان نقول له کن فیکون).

اراده تامه کامله واختیار تام کامل العیار او باکلمه «کن» تکوینیه و مشیت ساریه متحد ومقرون و غاشیه دامن کبریائی آن از تخلف ازمراد مصون است

وبعبارة اخری بوجود آن اختیار واراده ومشیت ساریه کافه وجودات موجود وبجعل اوقاطبه انیات مجعول و بود میگردند تسلیم قاعده کثیرة الفائده «الواحد لایصدرمنه الاالواحد» منتج نخستین صادر بودن قواهراعلین که مقصوداصلی فلاسفه عظام وحکماء فخام ازتاسیس این قاعده وتمهید این اصل پرفائده است نمی باشد بلکه بحکم لزوم مشاکلت معلول باعلت ومشابهت اثر بامؤثر بجهاتی که در محل خود اشعار گردیده مثبت صادراول بودن فیض منبسط ورق منشور ونورعلی نور که از حیث سعه واحاطه واطلاق بوجهی بامبداء اعلی وحق تعالی مشابهت دارد.

ونیزاودراخباراهل بیت عصمت وطهارت حمل برمشیت گردیده است ودرفرموده آن جناب لان المواثر مختار نیز بآن اشاره شده میباشد نه عقل اول

وعده دیگر باین نحوفرمایش آن جناب را توجیه فرموده اند که مقصود آن خریط فن فلسفه وحکمت و قدوه ارباب دانش ومعرفت ازاین فرموده آنست که چون ذات کروبی جهات وتقدس آیات حق تعالی شانه وتقدست اسمائه فاعل باراده واختیار میباشد.

واراده واختیاراومانند سایرصفات کمالیه ونعوت جمالیه اوزائد برذات نبوده بلکه عین علم ذاتی کمالی حق تعالی بذات وآثار ومعالیل ذاتی ومصالح ومفاسد کامنه در ذوات ممکنات واطوار کائنات ونظام موجوداتست که آن علم نیز عین ذات لاهوتی آیاتش میباشد.

نظر بفعلی بودن آن علم جمعی کمالی تفصیلی وتساوی نسبت او بقلیل و کثیر صغیر و کبیر وواحد ومتعدد وعالی وسافل وناقص و کامل وجزئی و کلی وجوده مصلحت

در ایجاد کثرت در بدو خلقت و مرتبه اولی ازصنع وابداع وانشاء واختراع کافی برای ایجاد صدور اکثر ازواحد از باری تعالی ومبداء اعلی خواهدبود ولـزوم تحقق خصوصیات متعدده واضافات متکثره بین ذات جبروتی آیات وحقیقت متعالی صفات او وبین هر یك از آن امور کثیره برای تصحیح صدور آن از میزان استقامت بغـایت بعید ودور میباشد.

چه وزان فاعلیت حق تعالی نسبت به تجلیات ربوبی وافعال وجوبی وزان علم جمعی کمالی او بآنهاست.

وهمچنانکه درعلم مزبور بکل شئی وبهرذره وفئی لحاظ خصوصیت واعتبار ترتب وطولیت بنظر ارباب تحقیق وبصیرت بدون دلیل وبرهـان بلکه بـرخلاف شهادت فطرت ووجدان است.

همچنین در فاعلیت او نسبت بموجودات و خـالقیت او نسبت بممکنات مرهونیت ذات متعالی آیاتش باضافات وخصوصیات باتساوی نسبت مبدئیت او بقاطبه ممکنات برخلاف حکم عقل سلیم وفکر مستقیم است.

وبنابراین قاعده مزبوره شامل واجب تعالی نبوده ومثبت صادراول بودن عقل نخواهد بود.

وفرقه دیگر درفهم مراد آن استاد بشر وعقل حادی عشر چنین گفته‌اند که مقصود آن جناب از آن عبارت بلاتطویل واطناب تخصیص قاعده و اصل پرفائده و بفاعل موجب بمصطلح ارباب کلام که الدالخصام فلاسفه عظام وحکماء فخامند یعنی فاعل بطریق اضطرار وفاقد اراده واختیار میباشد.

بتقریب آنکه درفاعل موجب بمعنی مزبور وگفته مسطور کـه فعل او لازم ذات واثراو غیرمنفك ازحقیقت وبدلازم صفات اوست لزوم خصوصیت ذاتیه وتحقق مناسبت خاصه وجودیه وتکثر آن برحسب تکثر اضافات وتعدد انتسابات حتمی التحقق وجزمی الثبوت میباشد.

وشمول قاعده مزبوره برآن نیز بلاکلام ومورد اتفاق فلاسفه فخام است.

ولی درفاعل مختار مقابل موجب ولوآنکه اراده واختیار عین ذات کامـل-

Marfat.com

الصفات او باشد

مجرد اراده واختیار ذاتی یعنی مرضی بودن فعل مرذات تقدس آیات ومطابق بودن آن باعلم کامل الجهات او کافی برای ایجاد وافاضه وافاده و اجـاده او بوده و محتاج به تحقق خصوصیت وحصول اضافه ونسبت نمی باشد بلکـه لازم دانستن آن از خیالات باطله وترهات وهوسات عاطله است .

« چه نسبت خاکرا باعالم پاك این التـراب و رب الارباب »

فقیر بالذات وممکن الوجود بتمام حیثیات کجا و واجب الوجود من جمیع الجهـات وفوق التمام بتمام الحیثیات کجا؟

ان هذا الا اختلاف وانهم لیقولون منکرا من القول وزورا ».

ونظر بتساوی نسبت ذات وعلم ذاتی او بتمام اشیاء بموجب استوی مع کل شئی وهو بکلی شئی محیط، فاعلیت او نیز نسبت بقاطبه موجودات متساوی وصدور قلیل وکثیر وواحد ومتعدد درمرتبه واحـده بدون واسطه و رابطه بلحاظ قدرت تامـه شامله او بحکم عقل منور ومضاعف وبرهان قویم الارکان باامکان ذاتی بلکه وقوعی مقرون وبا جواز ولاضرورت عدم مرهون است

النهایه بموجب آیه وافی هدایه (صنع الله الذی اتقن کل شئی) برای رعـایت اتقان امرصنع وایجاد وحسن انتظام نظام کل اراده سنیه واختیار کامل العیار او به رعایت نظام سبب سازی وجعل وسائط تعلق گرفته است بدون آنکه درشمول وسعت وتمامیت مشیت واراده واختیار ونظام سبب سوزی اومدخلیتی داشته باشد

ازاینجاست برای حکایت از نظام اول در کلام فصاحت و بلاغت معجز ختـام صدرجریده ایجاد واشرف واکمل عباد وارد شده « ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها ».

وبرای دلالت بردومین نظام در کلام فصاحت و بلاغت انتظام ملك علام فرع صماخ واسماع انام به خطاب کروبی انتساب «قل کل من عندالله» شده است

وبرخی دیگر کلام آن جناب را بر جواز تخصیص بلامخصص وترجیح بلامرجح حمل نموده و گفته اند که لزوم تحقق خصوصیت و حصول مشاکلت و مناسبت در

صورتی‌است که مجرداراده فاعل مختار ومشیت قادرتام القدرة والاقتدارکافی برای ترجیح احدالطرفین المتساویین نباشد.

والا برتقدیرجواز این‌معنی وامکان‌این‌مبنی‌فاعل‌مختار بصرف‌اراده واختیار میتواندامور کثیره رادرمرتبه‌واحده ایجادنماید یایکی‌ازدوامر متساوی‌رابردیگری درافاضه واجاده ترجیح دهد.

اینست ماحصل آنچه ازتوجیهات که برای کلمات ملکوتی جهات آن حکیم بزرك وفیلسوف سترك که قابل تسطیر وشایسته ذکر وتحریر است نموده‌اند لکن برفاقد بصیر ومتتبع خبیر پوشیده ومستور نیست که پاره ازاین توجیهات تمویهات واهمه وقسمتی ازاین تأویلات تخییلات متخیله وازقبیل توجیه بمالایرضی برصاحبه وتیبر منه قائله من غیرتراضی الخصمین وبمایتبرأ منه کلا الفریقین است بلکه برخی ملائم بامسلك ومرام ومناسب بامرتبه ومقام آن‌زبده فلاسفه عظام‌نمیباشدو نظربوضوح بطلان وظهور رخاوت‌بنیان آن ازذکرجهات‌اختلال‌برای‌حاصل‌نشدن کلال‌صرف‌نظر نموده وبذکراهم ازآن میپردازیم.

فصل دوم

دروجه‌جمع بین قاعده واصول مزبوره بمذاق مشائین ازفلاسفه یونانیین

هرچند درفصول و ابواب سابقه بطریق اجمال اشاره‌بجمع بین این‌امور بر طبق‌آراءوعقاید واقوال شده است.

ولی بجهت رعایت اهمیت قضیه وروشن شدن مطلب برای قاطبه اهل علم و تحصیل بامخالف‌بودن وضع رساله بااطناب وتطویل‌بلحاظ اختلاف‌مشارب وتشذب مآرب فلاسفه مشاء وحکماء اشراق ورواق وهمچنین اختلاف مسلك ومشرب آنها با مشرب اهل معرفت ومسلك مستغرقین بحر توحید و وحدت اشاره بوجه جمع مطابق تمام مشارب مزبوره و مآرب مسطوره مینمائیم و ابتداء بوجه جمع بمشرب مشائین‌میکنیم ومیگوئیم:

Marfat.com

گرچه اصولی که این طایفه تأسیس نموده ودر زیر فلسفیه و کتب حکمتیه خود ذکر فرموده از قبیل « تباین بالذات وجودات » و لزوم بینونت عزلی بین علل و معلولات و مشکك دانستن وجود بتشکیك عامی و نفی تشکیك در ذاتیات و نسبة فاعلیة ما منهه الوجود دادن بممکنات از قبیل عقول و نفوس طولیه وهمچنین بآباء علویه وامهات وابناء سفلیه وانکارحرکت جوهری وحدوث تجددی ودهری وقول بترکیب انضمامی بین ماده و صورت ونفس وبدن جرمانی وروحانی «الحدوث والبقاء» دانستن روح انسانی وازلی وحادث ذاتی دانستن زمان وعقول بادیات وافلاك ونفوس آنها وکلیات عناصر وانواع موالید و هیولی اولی وصورة جسمیه و طبیعة کلیه و بالجمله عالم کبیر و اکبر و نظام کل کثیرالخیر و قلیل الشر وانکار اتحاد عقل وعاقل ومعقول وغیرذلك ازقواعد و اصول ظاهر در مؤثر دانستن وسایط وعلل طولیه و عرضیه درمراتب دو قوس نزول وصعود دائره وجود میباشد .

ولی برحسب حکایت تاویلاتی که برخی از اعلام وحکماء فخام برای پاره از عقاید واقوال غیرمرضیه این فرقه ازفلاسفه عظام فرموده ونیز برطبق اصول دیگری که اساطین این فرقه درقبال اصول مذکوره تاسیس نموده و تصریحاتی که در کتب فلسفیه خود فرموده ازقبیل فرمایش سابق الذکر بهمنیار که در مطاوی کلمات شیخ واستاد بزرگوار اونیز مذکور ومسطور است.

واصول مسلمه دیگر که مورد تسالم جل بلکه توافق کل است ودرفصل سابق اظهار ویا اجمالا بدان اشعار شده وتصریحات دیگری که درمطاوی کلمات ومحاوی اقوال شامخات آن فرقه بروقف بودن جهت دهندگی وحیث افاضه و تحدد کا حریم حرم کبریائی مالك الملك والملکوت رب العظمة والجبروت تعالی شانه و تقدست اسمائه وبودن وسائط وروابط جهات مکثره فیض ومکمله قابلیت قوابل وانه لیس فی الدار غیره دیار وحده لااله الاهو مستفاد میگردد که وسائط عرضیه و طولیه و وروابط صعودیه ونزولیه که این طائفه در نتیجه تمسك بقاعده مزبوره اثبات نموده درطرف گیرندگی وقبول ودرناحیه ایصال ووصول فیض وجود وتکثیر جهات بات

Marfat.com

فرع افاضه وجود اعتبار فرموده‌اند نه متمم جهت دهندگی و بخشندگی فیاض کل وجودات و خلاق کافه ممکنات ومخلوقات.

و بعبارة‌دیگر این‌امور در نظر این‌فحول مصحح جهت‌اخذ و قبولند نه‌مکمل جهة اعطاء وایصال ووصول وفیاضیت علی‌الاطلاق وخلاقیت بالاستحقاق منحصردر ذات قدسی آیات کروبی جهات حق‌تعالی بوده ومیباشدالنهایه

چون برحسب صعود ونزول نور وجود وفیض وبسط ظل‌تکوین وافاضه وجود اشرقات بارقه وانوار شارقه وجه باقی فناناپذیر حی‌قدیر ومجالی آن‌انوارو مظاهر آن‌آثار بشدید وضعیف وشریف وخسیس ونزدیك ودور و خامل ومشهور منقسم و منشعب میگردد .

وصدور آنها درمرتبه واحده ازمبدالمبادی ونورالانوار بهربرهانه و نوره درنظر عقل منوروفکرعمیق بشرخارج ازحدامکان وحریم‌جوازاست چنانچه‌وجود عرض‌قبل‌از وجودجوهر یابدون‌آن وهمچنین تحقق صفت بدون‌موصوف وقیام‌بآن ازحریم امکان وحد جواز بیرونست.

لذا برای حفظ سنن‌جاریه الهیه التی‌لاتبدیل‌علیها یعنی سنت سبب‌سازی با رعایت کمال‌بی‌نیازی حق‌تعالی ومبداء اعلی‌سلاسل عرضیه وطولیه ووسائل‌صعودیه ونزولیه برای تجلی وظهور نورقاهر باهر واجب تعالی قائل‌شده اند.

بنابراین قاعده مزبوره بطریقه‌این فرقه ازحکماءعظام وفلاسفه فخام‌بااصول مزبوره منافی‌نبوده بلکه موید عموم قدرت ومؤکد شمول رحمة ذات‌متعالی صفات باری‌تعالی میباشد.

فصل سوم

در وجه جمع بین قاعده مزبوره واصول سابق‌الذکر برطریقه حکماء اشراق و فلاسفه رواق

اما وجه جمع برطبق مسلك اشراقیین ازفلاسفه ورواقیین از حکما گرچه پاره ازاصول وقواعد موسسه این‌فرقه که در کتب حکمیه‌آنان مسطور و در السنه

Marfat.com

وافواه جمهود مشهور ومذکور است ازقبیل اثبات مثل معلقه ومجرده .

یعنی عقول عرضیه مسماة باربا‌ب انواع واصالة ماهیات واعتباری دانستن وجودات که منتج تباین حقیقی موجودات و بینونت عزلی علل ومعلولات است.

همچنین اثبات نفوس ازلیه فلکیه وانکار صور نوعیه ونسبت دادن آثار غریبه وافعال عجیبه مشهوده از انواع سافلات بعقول کلیات ومثل نوریه مجردات ونفی هیولی وماده اولی وازلی دانستن ارواح انسیه وتباین ذاتی نفوس بشریه وغیرذلك ازقواعد واصول مستغربه دراذهان وعقول نیز برحسب ظاهر منافی با نفی کثرت حقیقیه و وحدت ذاتیه وصفاتیه وفعلیه وآثاربه الهیه میباشد.

لکن چون این قواعد و اصول قابل حمل بر محامل صحیحه و تأویلات مستقیمه است .

چنانچه صدر متالهة الاسلام علیه شآبیب رحمةالله الملك العلام در برخی از کتب الهیه اشاره بآن محامل وتأویلات وذب شبهات واشکالات فرموده و برخی از کلمات فحل الفحول وخاتم عرضیات العقول ورئیس حکماء الاشراق فی العرفان و المعقول را برارغام انف مشائین واثبات عجز آنها از ذب تشکیکات مشککین حمل فرموده است .

ومحقق لاهیجی بانصلب دراصالة ماهیة درتحقق ومجعولیت اعتقاد مزبور و قول غیرمنصور را درشوارق معلل بدفع توهم جعل ترکیبی ماهیات وکلیات طبیعیه نموده ونیز برنفی ثابتات ازلیه حمل فرموده .

بعلاوه اصول دیگری که این طایفه تاسیس یامبانی آنرا تحکیم فرموده اندار قبیل قاعده نور و ظلمت .

برطبق قاعده وجود وماهیت ومتحد بودن انوار در حقیقه و غیری بودن مجردات و قواهر اعلون از ماهیت و اثبات عالم مثال و خیال منفصل در قبال خیال متصل و قاعده امکان اشرف واخس و تجویز تفاوت در ذاتیات با کمل وانقص واستناد وانتهاء وجود قاطبه خیرات بمؤیس ایسیات وجمع شرور باعدام و لیسیات واثبات علم اشراقی حضوری واحاطه قیومی نوری واجب تعالی ومبدءاعلی

بکل‌شئی وغیرذالك ازاصول وقواعد پرفائده وعائده که قریب‌بمشرب ارباب مشهود واهل‌مکاشفه وجنت موعود است.

وهمچنین برطبق کلمات وتلویحات دیگر آنان که موافق بامذاق ارباب‌یقین وحق وحقیقت ایمان وتدین بدین مبین‌است.

ازمجموع این‌امور باعلی درجه بروز وظهور میرسد که مقصود این حکماء الهین وحکماء بارعین ازجعل وسائط وروابط واثبات‌جهات وجودیه ومراتب‌نزولیه وصعودیه درنتیجه قاعده الواحد برای تصحیح صدور کثرت از بسیط مطلق متصف بحقیقت وحدت وتکثیر جهات افاضه وجود واثبات فواعل مابه الوجود و علل معده گیرندگی وتنور بنور هستی وبوداست نه‌آنکه علل وقواعل مزبوره فواعل مامنه الوجود ومستقلات درتاثیر وافاضه وجود ومستبدات درفعل وتدبیر بوده باشند بلکه بامراله ومشیته وحوله وقوته مدبرات امرای کارخانه وجود وکارفرمای نظام هستی وبود هستند.

بعبارة دیگر هرچند این طایفه دربدو امر آثار مشهوده ازبرازخ سافله و افعال موجوده درمراتب نازله رامستند بعوالی وانوار قاهره نموده‌اند.

ولی نظربآنکه قاطبه این انواررا درتحت سبحات وجه نورالانوار ممحو و مطموس وممحوق ومبهم درجمال معبود یگانه وازهستی خود بیگانه میدانند.

ولسان حال‌آنها:

درپس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگومیگویم

« بل‌عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بامره یعملون » ولایشأون الا مایشاء الله است.

اثبات آنها بلسان تکثیر الواحد و اجراء سنت الهیه وبسط رحمة رحمانیه منافی باتوحید حقیقی ولسان توحید الکثیر ولاموثر فی الوجود الاالله‌نمی‌باشد

وبه‌بیان دیگرچون بنظر حدیدالبصر این‌اسلاء عقل وابناء خردتفاوت‌مراتب آن‌انوار بشدت وضعف واختلاف درجات وآثارآنها بکمال ونقص برحسب قرب‌و بعداز نورالانواروالله واحدغنی جبارتعالی قدره وشانه وجلت‌عظمته ورفعته‌وتفاوت

Marfat.com

جهات‌مکثره فیض ومتمه اخذ وقبول ازقبیل جهات شهودیه ومکاشفیه وقهریه وذلیه وحبیه وعشقیه ونحوآن میباشد .

وحصول کثرت عرضیه نیز بدون تحقق کثرت طولیه درحدود امکان‌ممکنات وقابلیت اعیان قابلات نیست.

لذا حصول این کثرت و تحقق‌این طولیت وعرضیت بوجهی از وجوه قادح دروحدت امرالهی وتاثیر موثر حقیقی نبوده بلکه مثبت کمال قدرت وتمامیت علیت وفاعلیت مبدء اعلی ومصدراولی یعنی رب‌الارباب ونورالانوار تعالی شانه وتقدست اسمائه میباشد.

بل‌لایزیده کثرة العطاء الاجوداً و کرما

وماحصل این‌وجه جمع آنست که بنظراین‌طایفه نیز تاثیرواعطاء وبخشندگی حقیقی منحصر درذات متعالی صفات حق مطلق وقیوم بحق ومبدء اعلی تعالی شانه وتقدست‌اسمائه میباشد.

ولاموثر فی‌الوجود الاهو وحده لااله الاهو ومابقی موثرنما و کسراب بقیعة بحسبه‌الضمآن‌ماءهستند.

و تأسیس قاعده الواحد لایصدرعنه الا الـواحد برای تتمیم جهـات قبول و گیرندگی‌وانقسام‌مراتب‌انوار واختلاف‌درجات وجودات‌شدیدوضعیف‌و نافض‌و کامل ونازل وصاعد است .

فصل چهارم

در جمع وجه بین طریق مسلک فهلویین از سکماء

اماوجه جمع‌بین امرین وتوافق‌مسلکین برمذهب فهلویین از فلاسفه که‌جامع بین مسلک مشائین وطریقه اشراقیین و روافیین وقریب بمسلک عرفاء مکاشفین است و مختار صدر وقدوه آنها اعنی صدر المتالهین علیه شآبیب رحمة ربه اللطیف الحق المبین میباشد.

Marfat.com

پس آن مبنی براصول کثیره ایست که در کتب فلسفه سابقین ولاحقین غالب آنها مذکور ودرضمن ابواب وفصول آن محرر ومسطور است.

ولی چون درحقیقت موصل وموسس آن اصول وقواعد وتطبیق آنها بابراهین قطعیه ودلائل انیه ولمعیه آن جناب بوده میتوان گفت که آن اصول ازمبتکرات انظار شامخه وافکار باکره آن جناب میباشد.

واصول مزبور بدینقرار است :

۱ــ اصالة وجود وسرایت ماهیات درتحقق ومجعولیت

۲ــ نفی بینونت ذاتی ومغایرت حقیقی درافرادوجود وبودن اختلاف آنهامانند اختلاف انواردرشدت وضعف وکمال وضعف

۳ــ نفی بینونت عزلی بین علل ومعلولات

٤ــ بودن علت حاجت احتیاج بموثر وعلت درماهیات امکانیه امکان ذاتی و لاضرورت و لیسیت ماهوی و در وجودات امکان فقری و صرف الربط و الفقر بودن آنها .

٥ــ صرف الوجود بودن وبسیط الحقیقة بودن حق تعالی ومبدء اعلی وبودن او کل الاشیاء وتمامها

٦ــ مشکك بودن مفهوم وجود به تشکیک عامی وحقیقت مقابل مفهوم آن به تشکیك خاصی وحقیقت مقابل ظل وعکس بتشکیك خاص الخاصی وحقیقت مقابل ثانیة مایراه الاحول من الصور بتشکیك اخص الخواصی وحقیقت مقابل طور به تشکیك صفاء اخص الخواصی وحقیقت مقابل نسبت وجود به تشکیك اخص خاص الخاصی.

۷ــ بودن عقول ازصقع ربوبی وخروج آنها ازعالم و ماسوا

۸ــ اثبات حرکت جوهری درجسم وجسمانی وتجدد ذاتی وحدوث جوهری عالم جرمانی.

۹ ــ ملازم بودن فقر درذات وحقیقت بافقر درفعل و صفت وغناء در آثارو کمالات ماهیت وذات وهویت باغناء دراصل وجود وانیت وقابل تکرر نبودن وثانی نداشتن صرف الوجود ومتصف نبودن او بوحدت عددومعدود وسریان کمالات وجود

درهرشئی بسریان وجود وبودن وزان آنها وزان اصل هستی وبود

۱۰ــ علم واجب تعالی بجزئی وکلی و مرکب وبسیط بعقل واحد جمعی کمالی احدی و بودن کل شئی ازمراتب علم مبدء اعلی ازادنی واعلی و بودن وزان فعل واثر و کمالات اشیا وزان وجود آنها در صحت انتساب آن بنحو حقیقت باشیاء ومبدء آنها بلسان مارمیت اذرمیت ولکن الله رمی وجرمانی الحدوث وروحانی البقاء بودن نفس انسانی وروح آدمی واتحادعقل وعاقل ومعقول وغیرذلك ازقواعد واصول که مرضی اولوالنهی وارباب عقول میباشد.

پس از تمهید این مقدمه میگوئیم وجه جمع بین قاعدتین وتوفیق دادن بین امرین برحسب مستفاد ازمسفور است.

آن صدرنشین عرش تحقیق وتدقیق وقدوه غواصین بحرفکر عمیق و نظر صائب ودقیق بچند طریق میباشد.

اول از راه تشکیك خاصی وجود وحصول تکثر واختلاف درحقیقت واحد؛ اوبتکثر موضوعات واختلاف حدودماهیات یابتفاوت مراتب ورفعت درجات ومقامات ونفی تکثر اوبافراد مختلفه الحقیقه و متباینة الذوات است که قریب بمشرب ارباب سلوك دربدایت سیر وتصفیه اخلاق وتعدیل ملکات درتوحید ذات وافعال وصفات حق تعالی میباشد.

وآن جناب برای رعایت حال جمهور ومسلك مشهور دراول مؤلفات وبدو مصنفات خودآنرا اختیار نموده وافشاء اسرار نفرموده چه بنابراین مشرب و احراز این مطلب هرچند نظر باختلاف مراتب آن حقیقت واحده وذات بسیطه بشدت وضعف وکمال ونقص یاجهت ازتشبك او بعدم وماهیات واختلاف قوابل وموضوعات مشتمل برکثرت غیرمتناهی ومراتب آن مانند مراتب نور بیرون ازاندازه وتناهی مـ...

ولی چون فوق این مراتب ودرجات واصل ومقوم وتمام این انوار و کثرات مرتبه شدیده قویه ایست که درشدت نوریت وکمال قوت وقدرت ودرمدت وعدت وافعال و انوار وآثارش لایتناهی بل فوق مالایتناهی بمالایتناهی است والله من ورائهم محیط که قاطبه مراتب انوار درمشهد نورشمس حقیقتش مقهور و کلیه افعال وآثار در بحت سطوع اشراقات بارقه هویتش مستور است

Marfat.com

عنت الوجوه للحی القیوم وانمحت فی ذاته الاسماء والرسوم ولیس له حد محدود ولا نعت موجود ولا امد ممدود واین کثرت موکد وحدة واختلاف موجب مزید جمعیت وایتلاف، است .

چنانچه عندلیب بوستان توحید برای اشاره باین نکته فرموده است

شعر

زلف آشفته او موجب جمعیت ما است
چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد
از خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

وهمچنین جلوه رخسار ونخستین اشراقات قاهره باهره انوارش که بموجب قاعده الواحد واحد یگانه وازهشتی خودفارغ وبیگانه است

یعنی عقل کلی مجرد ونور پاك محمدص علیه آلاف تحیات اله الواحد الاحد که ذات وصفات وافعال وآثارش درذات وصفات وافعال وآثار نورالانوار جلت کبریائه وتعالی شانه ممحو ومسطوس وممحوق است وبصدور اوهر معلولی صادر و بظهوراو هرمستوری ظاهرمیگردد

نور احمد چه دروجود آمد　　در پس پرده هرچه بود آمد

ولسان حال وقال او واهل بیت امجادش «نزلو ناعن الربوبیة وقولوافی حقنا ماشئتم» ونحن صنائع الله والخلق بعد مخلوقنا و صنائعنا.

پس نه قاعده پرفائده منافی باعموم قدرت ربانی وبسط وسعه رحمت رحمانی واصل اصیل لاموثر فی الوجود الاالله است ونه اصل مزبور مخالفت با قاعده کثیره الفائده سابق الذکر دارد.

واین وجه جمع قریب بوجهی است که بنابطریق اشراقیین ازحکماء ومسلك رواقیین ازفلاسفه نموده ایم.

چه قاعده نوروظلمت که ازمؤسسات شیخ الاشراقین او امام الرواقیین نورالله مضجعه وبردمرقده است .

Marfat.com

باقاعده وجود وماهیت که صدر المتالهین آنرا احیاء بلکه تاسیس فرموده قریب‌الماخذ میباشد.

زیرا حقیقت نور که عبارة ازظاهر بالذات و مظهر للغیر و مبداء هر بهاء و روشنی وطارد هرظلمت وتاریکی است باحقیقت وجود که منشاء هرخیریت وافاده وجود ومرجع هراتحاد ورافع هر کثرت وغیریت وبیگانگی وعناد میباشد در لفظ مختلف ودرمعنی ومبنی متحد میباشند «عبارا تناشتی وحسنك واحدو کل الی ذاك الجمال یشیر» النهایه.

مخروط قاعده وجود وماهیت درقاعده اوسع از مخروط نور و ظلمت است چه قاعده مخروط ثانی بانوار عرضیه واشراقات سرجیه و کوکبیه ونحوآن منتهی میگردد.

وبعقیده اشراقیین شامل برازخ سفلیه وغواسق ظلمانیه نمی‌شود

بخلاف قاعده مخروط قاعده نخستین که تاآخرین مراتب موجودات و پست ترین درجات کائنات حتی ارض سفلی وهیولی اولی که حقیقتش عین قوه و استعداد وذاتش اصل هرقابلیت وشانیت ومبداء هر بینونت وعناداست و کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار میباشد ساری وجاری ومنطبق و متطابق است لایشذ من حیطة احاطته شئی ولایخرج من سعة نوریته ورحمته ذرة ولافیئی.

اما وجه بجمع دوم

وآن مبنی برمذاق «تشکیك خاص الخاصی» درحقیقت وجود مقابل ظل که اصل هربود ونمود است.

وآن‌جناب پس‌از رفع حجاب ازاعین خفافیش انظار و کشف غطاء از سخایف اوهام وافکار درمبحث علل ومعلولات اسفار به‌آن اسفار وتزیین توحید خاص‌الخاصی مسلك خود قرارداده است.

ونظر بآنکه بیان آن‌متوقف برتمهید مقدمه لازم‌الذکر است قبلا بذکر آن مبادرت نموده ومیگوئیم:

علمای‌فن‌فلسفه وحکمت وارباب کشف وشهودومعرفت در کتب فلسفیه‌وزبر

Marfat.com

الهیه وعرفانیه زائد برسه قسم برای تشکیك ذکرنموده اند :

اول آن تشکیك عامی و مرجع آن به تشکیك در مفهوم وجود و موجود برحسب اختلاف صدق آن برمصادیق وتفاوت حمل آن برافراد باولویت واشدیت واضعفیت واکملیت وانقصیت واولیت واقدمیت واخریت بااختلاف‌مصادیق برحسب تباین ماهیات یابرحسب تباین افراد بتمام ذات‌میباشد .

دوم تشکیك خاصی که مرجع آن باختلاف درحقیقة مقابل آن‌مفهوم نه‌بتمام ذات وحقیقت تامستلزم تحقق افراد متباینه برای آن حقیقت چنانچه مسلك مشائین است بوده باشد.

ونه‌بجزء حقیقت وهویت تاقادح دربساطت وسزاجت ووحدت ذات‌آن باشند بلکه تفاوت بمراتب مختلفه بشدت وضعف وکمال ونقص وبطون وظهور مانند تفاوت حقیقیه بسیطه نور که رفیع‌الدرجات والمقامات در اظهار وظهوراست.
ومابه‌الاشتراك عین مابه‌الامتیاز ومابه‌التفاوت عین‌مابه الاتحاد است بشرحی که در سابق‌نیز بآن اشاره نمودیم ودرمحل خودمذکور میباشد.

سوم تشکیك خاص‌الخاصی که مرجع‌آن تشکیك درحقیقه مقابل ظل و فئی وعکس است که اختلاف درآن‌حقیقة دراین تشکیك بمصادیق‌مختلفه وافرادمتباینه وهمچنین بمراتب متفاوته ودرجات متفاضله نمی‌باشد بلکه مانند اختلاف شئی وفئی و ظل و ذی‌ظل و اصل وفرع وشبح وذی‌الشبح وعکس وعاکس و بود و نمود بود است که آن حقیقت اصل و عاکس و مابقی اظلال وعکوس و رقایق و مجالی او میباشند .

وکلام معجز بدایت و اختتام الم ترالی ربك کیف مدالظل و لوشاء لجعله‌ساکنا ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ، را مصداق و آیه وافی هدایه کل شی هالك الا وجهه و شعر لبید الا کل شئی ماخلاالله باطل وکل نعیم لامحالة زائل را فرد بالاتفاق اند .

ولی درنظر ثاقب وفکرصائب تشکیك بوجهی بعد دانهار جنت بچهار قسم‌و بوجهی بشش‌قسم تقسیم گردیده است :

Marfat.com

چنانکه اقسام توحید بوجهی بچهارقسم (ذاتی- صفاتی- افعالی- آثاری) ویا بعامی وخاصی وخاص‌الخاصی و اخص‌الخواصی تقسیم شده .

وعلامه‌محقق سبزواری‌علیه‌شایبب‌رحمةاله‌الملك‌الباری نیز درحواشی که بر امورعامه اسفارمرقوم‌فرموده‌اند بنحواخیر آنرا تقسیم‌واز توحید عامی بتوحیدواجب الوجودباقول بکثرت وجود وموجود واز خاصی بوحدت‌وجود و کثرت‌موجودبمعنی منسوب الی‌الوجود یعنی طریقه منسوبیه‌بذوق‌متالهین‌واز خاص‌الخاصی بوحدت‌وجود وموجود واز اخص‌الخواصی بوحدت وجود وموجود درعین کثرت وجود وموجود وبالعکس تعبیر فرموده‌ومسلك‌صاحب کتاب برابر شق اخیر حمل‌نموده.

ولی سباحین دریای لایتناهی وحدت وسیاحین بیداء بی‌منتهای معرفت توحید عامی‌را بسی‌وشش‌قسم واقسام دیگر را بدوازده قسم تقسیم نموده‌اند که مادررساله وحدت وجودبآن اقسام اشاره خواهیم نمود

وبهتر آنست که بمذاق ارباب حکمت که توحید به پنج قسم که آن عامی و خاصی وخاص‌الخاصی واخص‌الخواصی وصفاء خاص‌الخاصی است تقسیم و تشکیك هم باقسام پنجگانه مزبوره تقسیم شود

واز مسلك ذومراتب دانستن وجود بطریق پهلوین که مختار صدرالمتالهین دراوایل مبحث امور عامه اسفارواقع گردیده به توحید- خاصی تعبیر گردد .

چنانکه ازتشکیکی که باین مذاق متصور است نیز به تشکیك خاصی تعبیر شده است و از ذوق المتالهین بخاص الخاصی بنابر توجیه صحیحی که برای این مذاق‌شده .

و نسبت و انتساب بوجود بر اضافه نوریه اشراقیه حمل گردیده است تعبیر شود .

و از مذهب برخی ازعرفا وناظرین بعین یعنی باخص الخواصی و از مذهب اخیر صدرالمتالهین که درمباحث امور عامه‌آن کتاب بآن‌اشاره فرموده بصفاءخاص الخاصی تعبیر گردد .

Marfat.com

وازسه قسم دیگر تشکیك که بازاء سه‌قسم اخیر از توحید است نیز به‌تشکیك خاص‌الخاصی واخص‌الخواصی وصفاء اخلاصة خاص‌الخاصی تعبیر شودمیباشد پس‌از تمهید این مقدمه دروجه جمع بنابرمسلك آن جناب که مختاراو دران کتاب(اسفار) است میگوئیم -

هرچند برمسلك اخیر آن جناب چنانکه درمواضع متعدده از مبحث علت و معلول والهیات آن کتاب تصریح فرموده بمقتضی قاعده الواحد که مرضی آنجناب وقاطبه اولوالباب است نخستین صادرازمبدء اعلی واولین مفاض ومجعول حق‌تعالی باید واحد باشد.

وصدورا کثر ازواحد درمرتبه واحده بدون واسطه و رابطه از ذات تقدس وتنزه آیاتش که واحد من‌جمیع‌الجهات وبسیط بتمام حیثیات است بحکم آن قاعده پرفائده وعائده ازحریم امکان وحدترخیص وجواز خارج است

ولی چون اولین تابش ونخستین نور شمس‌الشموس حقیقةالحقایق وجود و پیشین ظهورآفتاب وجوبی حجاب عوالم غیب وشهود وآله واحد احـدبحق معبود برحسب مختار آنجناب.

بنابراین مسلك فیض‌مقدس ومنبسط وحق مخلوق‌به‌نفس رحمانی وماء‌حیات ساری در دراری وذراری میباشد که بعین‌حیات حق‌تعالی زنده وببقاء مبداء اعلی باقی وپاینده است.

وبرحسب دلالت‌آیه وافی هدایه ومامرنا الاواحده وحکایت خطاب کروبی انتساب قل کل یعمل علی‌شاکلته وحدت او وحدت سعی اطلاقی‌انبساطی میباشـد

وماسوای اوبایجاد اوموجود وببقاء وابقاء اوباقی وبه‌بود اوبود

وبمقتضی کلام معجز نظام بلاغت وفصاحت اختتام وبراعت آغاز وانجـام و (جعلنامن‌الماء کل‌شئی حی) بحیات اودارای حیات وبنوروهستی‌اوطاردظلمت‌نیستی و ممات میباشند.

شعر

امربه وله ومنه تعینت — اعیاننا ووجودنا المتلبس
ووراء ذلك لااشیر لانه — سر لسان النطق عنه لاخرس

Marfat.com

و نظر بنفس الربط و الفقر بودن این امر نافذ ساری وماء حیات باقی جاری بموجب آیه مبارکه یاایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید کثرت مؤثرات سرابیه و بی حد و نهایت بودن آیات آفاقیه و انفسیه که کثرت آنها مو کد وحدت آن فیض میباشد .

وتمام آنها جلوه رخسار یکنور وپرتو ظهور یکحقیقت هستند که آفتاب جمال عدیم المثالش دردل هرذره پیدا

شعر

دل هرذره را که بشکافی آفتابیش درمیان بینی

وانوار اقمار عالم تاب شمس هویتش درهمه جا ودر هر قطره هویدا و آیات واضحة النبیات وحدتش درهمه چیز آشکار ولسان حال بلکه قال هرشئی بحکم وان من شئی الا یسبح بحمده بحمد وثنا و تسبیحش گویا و به یگانگی واحدیتش اقرار .

و از باده عشق و محبتش سر مست و بی قرار و شیداست - وفی کل شئی له آیة تدل علی انه واحد . کل الجهات لحسن وجهک مشرق - ولکل ذی قلب الیک تشوق یاواهب الحسن البدیع لاهله کل لحسنک فی الحقیقه بعشق

شعر

آفرینش همه تسبیح خداوند دلست

دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار

کوه ودریا و درختان همه در تسبیحند

نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار

این همه نقش عجب بردر ودیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بردیوار

هر که امروز نبیند اثر قدرت او

غالب آنست که فرداش نبیند دیدار

تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت درپیش

حیف باشد که تو درخوابی و نرگس بیدار

تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او
همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار

نعمتت بار خدایا ز عدد بیرونست
شکر انعام تو هرگز نکند شکرگذار

ذات هرچیز قائم باوست وهرحسنی پرتوحسن اوست وهرنکوئی مستعار از نکوئی اوست .

وهرچیزی منتهی باوست وهرفعل وصفت واثری عکس صفت وفعل او وظل اثرعاری ازنقص وشر اوست

شعر

وکل ملیح حسنه من جمالها معارله بل حسن کل ملیحة

ولی ناظربعین بصری وسرمست باده غرور وخودپرستی پندارد که داروجود وهستی محفوف باغیار مستقل درفعل وآثاراست .

دریا به کمال خویش موجی دارد
خس پندارد که این کشاکش از اوست

ودیده بی بصیرت خفاش حد یقینش ازمشاهده نورآفتاب جمال بیمثال آن شاهد هرجائی ودلبرهمه جانی ومجمع هرخوبی ودلبربائی یعنی رحمت واسعه وفیض خدائی عاجز وآن نور ازغایت ظهور ومستور ودیدنش برای او غیرمقدور استوآیه معجزپایه اجعل الاله الها واحداً ان هذا لشئی عجاب ازلسان الکن مقطوع البنیان ورخاوت بیانش حکایت مینماید .

وکلام بلاغت وفصاحت فرجام وبراعت آغاز وانجام قتل الانسان ما اکفره و آیه مبارکه اولئك کالانعام بل هم اضل سبیلا بر کفران نعمت وفقدان دانش ومعرفش دلالت میکند .

وناظر بعین یمنی که مست باده عشق ومحبت وغرق دریای بی پایان توحید و وحدت ومحو نور طلعت دلدار میباشد نفی کثرت می نماید و در دار جز یار دیاری نمی بیند .

Marfat.com

ولیس فی‌الدار غیره دیار وهوالذی فی‌السماء اله وفی الارض اله میگوید وذوالیمینین و ناظر بعینین که شرابا طهورای جنت ذات وصفات وافعال وآثار چشیده وبمقام بقاء بعدالفناء وتمکین بعدالتلوین‌رسیده وازپستان‌امهات حکمت‌شیر معرفت مکیده در عین کثرت عکوس و اظلال و وحدت اصل و موانر بالاستقلال می بینند .

ودرعین وحدت عاکس‌وشئی کثرت سایه وفیئی مشاهده مینماید.

وآیات وافیة الهدایات وفصاحت وبلاغت واعجاز جهات مارمیت اذرمیت و لکن‌الله رمی ...

مثنوی

مارمیت اذر میت راست دان — هرچه‌دارد جان‌بوداز جان‌جان

دست گیرنده ویست وبردبار — دم بدم آن دم از او امیدوار

مارمیت اذرمیت فی الجراب — من چه تیغم وان ز نده آفتاب

وان‌الذین یبایعونك انما یبایعون‌الله- وهومعکم اینما کنتم ومن‌ذالذی یقرض اللهقرضاحسنا واخبار بلاغت‌شعار وفصاحت‌آثار مرضت فلم‌تعدنی- ویقول‌الله بلسان عبده سمع‌الله لمن‌حمده

مثنوی

آنکه گفت انی مرضت‌لم‌تعد — من‌شدم‌رنجور واو تنها نشد

آنکه‌بی‌یسمع‌و بی‌یبصر شده‌است — درحق‌آن‌بنده آنهم‌بیهده‌است

راشاهد این‌معنی و دلیل این تمنی میدانند ولسان حالشان بدین مقال قدوه اربـاب وصال مترنم میباشد .

شعر

احبك حبین حب الهـوی — وحب لانك اهل لذا کـا

فاما الذی هو حب الهوی — فذکرك فی السر حتی اراکا

واما الـذی انت اهـل‌له — فشغلی بذکرك عماسوا کا

فلاالحمد فی‌ذاولاذاك لی — ولکن‌لك‌الحمدفی‌ذاوذاکا

Marfat.com

وبنغمات وحدت آیات هزار دستان خوش نغمه و الحان گلستان جنت ذات وصفات اتصال...

شعر

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کزصدف کون ومکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمی‌دیدیدش واز دور خدایا میکرد

متنغم میگردد واستعدادات اوعیه امکانیه وقابلیات ماهیات ظلمانیه راجنه و وقایه استنادشرور و آفات بمبدء خیرات وبرکات قرارمیدهد و کلام معجز ختام ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سیئة فمن نفسك وفرموده الخیر بیدك والشرلیس الیك را وردلسان وذکرجنان خود مینماید.

وبرای رفع غطیه وحجب واستار کثرت ازدیده بصیرت اصحاب نظاروارباب فکرت ودفع توهم استقلال کثرات سرابیه درافعال وآثارواستبداد موجودات نمودیه در اراده واختیار بخطاب لاهوتی انتساب قل کل من عندالله وما تشاؤن الاان یشاءالله استناد میجوید.

ومثل آن بوجه بعید ولله المثل الا علی نسبت نفس انسانی وحقیقت آدمی بقوای عماله وعلامه اوست.

چه باآنکه تمام این قوی از حیث ذات وفعل قائم بذات واحده وحقیقت فارده نفس انسانی وروح آدمی هستند.

وآن حقیقت همه آن افعال را بنحوحقیقت وبدون شائبه مجاز بقوی واعضاء و جنود خود نسبت میدهد وچشم من دید وگوش من شنید و ذائقه من چشید ولامسه من لمس نمود و هکذا درسایر قوی همه آن افعال را نیز بنحو حقیقت وبدون شائبه مجاز بخود نسبت میدهد و من دیدم ومن شنیدم و من گفتم ومن چشیدم و نحو آن میگوید.

Marfat.com

یعنی درعین آنکه فعل واثر مستند بقوای او میباشدمستند باوست و بالعکس وهر دو استاد بنحو حقیقةو بدون شائبه مجازاست و بهمین نحو قیاس کن نسبت حق تعالی را بافعال عباد وافعال عباد را نسبت بحق تعالی و بفهم معنی مارمیت اذرمیت ولکن الله رمی ومعنی لاجبرولا تفویض بل امر بین الامرین را .

وبه بیان بهترولسان دیگر در نظر این سلاك طریقت و ابناء حق و حقیقت وزان فعل واثر موجودات امکانیه وانیات ربطیه وفقریه - وزان وجود هستی وبود آنهااست .

وچنانکه وجود و کون وهستی هرشئی ممکنی بحکم برهان مستحصف البنیان بلکه بشهادت فطرت الله التی فطر الناس علیهاودلالت ضرورت ووجدان مستند بخالق و موجد آن شئی یعنی اله واحد احد است .

و در عین حال بدون شائبه مجاز و بنحو حقیقت آن چیز بآن وجود متصف می شود .

همچنین فعل او که قائم بوجود او ومستند باوست مستند بعلت او میباشد .

وهردواضافه واستناد بنحوحقیقت وبدون شائبه مجاز است باین معنی که دو استناد مباین نیست بلکه در عین استناد بخلق مستند بحق است و بالعکس چنانکه لسان مارمیت اذرمیت ولکن الله رمی از آن حکایت مینماید لکن چون قبایح وآثام مرضی خداوند متعال ومبدأ اعلی نیست بلکه سوءاختیار عبد در آن مدخلیت دارد و فیض عام و رحمت ساریه الهیه مانند قطرات امطار باختلاف قابلیات اراضی واشجار مختلف النتیجه والاثمار میباشد .

در برخی حنظل ودر برخی سکر میروید همچنین آثار وافعال هر چیز [illegible] افاضه فیض وجود واجاده رحمت هستی وبود حق تعالی از کتم عدم [illegible] وجود قدم میگذارد الا آنکه این رحمت عامه وفیض عام مطلق در نتیجه حسن اختیار لاله و در نتیجه سوء آن خس میروید و بود و هستی هردو قائم باین فیض و مسبب از این رحمت میباشد .

ولایزیده کثرة العطاء الاجودا و کرما وسوءاختیار و حسن آن نیز مستند بخود

Marfat.com

اختیاراست یعنی‌لازمه مختاربودن آنستکه بتواند فعل حسن یا قبیح را اختیارنماید ولوآنکه اختیاراو بافاضه غیرباشد .

ولازمه‌آن مستندنبودن اختیاربغیرنیست چنانکه حق‌تعالی و مبدأ اعلی‌جلت عظمته‌وتعالی کبریائه که قدرت واختیار ومشیت‌واراده عین‌ذات کروبی‌جهات اوست واختیار او مبدأ هراختیار واراده وقدرت ومشیت او اصل وتمام هرقدرت و مشیت میباشد براختیار ظلم وقبایح نعوذبالله قادراست ولی‌ازذات مقدس او بحسن اختیار او اینگونه ازاموز ممتنع‌الصدوراست ومبدء ومنشأ این‌حسن‌اختیار نیز نفس‌اختیار او که عین ذات تقدس‌ایات اوست میباشد نه‌امر دیگرالنهایه درمخلوق اصل اختیار آن بافاضه واجاده اوست .

ولکن سوءاختیار وترجیح‌دادن فعل قبیح برفعل‌نیك وحسن و نحوان مستند بمخلوق‌ومختاریت‌اوست نه‌بمبدءوموجد اوو حسن‌اختیارهم‌چنین‌است لکن‌بتوفیق‌الله وحق‌تعالی است وازاینجاست که‌درازاء آن‌دو یعنی‌سوء باحسن‌اختیارمستحق‌مدح‌ویا ذم‌استولی‌چون‌ممکن‌بالذات‌ازحیث ذات‌وماهیت مقتضی لاضرورت‌وجود وعدم که مرجع آن فی‌الحقیقه بنوعی ازعدم و نیستی است میباشد وهستی او عاریت ومستند بذات او نیست .

پس‌صحیح است گفته شود که ارتکاب خیرات ملائم با وجود او بماهو وجود است نه‌باماهیت او .

ولی نظربآنکه آن وجود از ناحیه حق‌تعالی است وبرسم امانت باو سپرده شده درحقیقت خیرات مستند بمبدأ آن وجوداست وارتکاب‌قبایح وشرور که‌مرجع آنها باعدام است با ماهیت وذات وهویت او که من‌ذانه لیس است و همچنین با سوء استعداد وقابلیت او که مقتضی این شروراست ملائم میباشد نه با علت تامه‌موجبه‌او و نه با وجود او بماهو وجود .

پس‌هر گاه گفته‌شودخیرات بمبدأ خیرات‌و برکات بتوفیق‌او که‌یکی‌ازجهات آن همان‌افاضه‌وجودو کمالات‌وجوداست مستند میباشد وشرورو قبایح‌ازسوء اختیار که ملائم‌بانقصان‌وسوءاستعدادو یالیسیت‌ذاتی‌ولاضرورت‌ماهوی‌ممکن‌است برخاسته‌است

Marfat.com

ولو آنکه تحقق ووجود هردو قائم باجاده وافاضه حق تعالی است این گفته بجا و بمورد خواهد بود . (اینست معنی الخیر بیدك والشر لیس الیك .)

ومعنی آیه مبارکه (ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سیئة فمن نفسك) ووجه جمع بین این آیه وآیه شریفه قل کل من عندالله و کلام معجز انتظام ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابدا .

بشرحی که در بیانات سابقه وتحقیقات ماضیه بآن اشعار شده وچون خیرات مجعول با لذات و سرور مجعول بالعرض میباشد آیه ما اصابك من حسنته الی آخره ناظر بمجعول با لذات بودن خیرات وما اصابك من سیئته بمجعول با لذات نبودن شرور وآیه قل کل من عندالله ناظر بمجعول بودن هردو بجعل اعم از بالذات و بالعرض میباشد وبرای اشاره باین نکته درآیه اولی ایتان بکلمه من نشویه ودر ثانیه ایتان بکلمه عند گردیده است .

وجه جمع دیگر مبنی برقاعده اتحاد عقل وعاقل و معقول با لذات است که معتقد فریوس صاحب ایساغوچی وصدر المتالهین قدس و کثیری از حکمای شامخین وفلاسفه بارعین وقاطبه عرفاء ربانین وصوفیه ومکاشفین میباشد چنانکه مولوی معنوی قدس دراین شعر بآن اشاره فرموده :

ای برادر تو همین اندیشه ئی　　مابقی خود استخوان وریشه ئی

وبیان کیفیت استفاده وجه جمع ازاین قاعده محتاج بتمهید یك مقدمه است و آن اینستکه درفن سماع الهی و امور عامه از فلسفه اولی و الهی بمعنی اعم بمیقات بیان ومنصه ظهور وتبیان رسیده که ازخواص رفیق شفیق وجود یعنی وحدت هو هو واتحاد ویگانگی وازخواص مقابل و معاند او که کثرت غیریت وبینونت باشد واین احدهما من الاخر است .

من جمله از اقسام غیریت تقابل و منجمله از اقسام تقابل تضایف است چه متقابلان دوامری هستند که برشئی واحد در حالت واحده از جهت واحده صادق نمی آیند و این دو امر هرگاه یکی از آن دو عدم از برای امر دیگر نباشد و

تعقل نگردد .

هریك از آن‌دو مگر بقیاس بدیگری اندور امتضایفان نامند مانند علیت و ومعلولیت ومحرکیت ومتحرکیت وابوت و بنوت و نحوانها و این اطلاق برحسب غالب‌است ولی گاه بردوامریکه تعقل‌هریك بقیاس‌دیگری‌باشد اعم‌ازآنکه اجتماع آنها درمصداق واحد جایز باشد مانند عاقلیت ومعقولیت یا جایز نباشد مانند ابوت و بنوت و متضایفان اطلاق مینمایند .

وازبرای دومفهومی که‌بین‌آنها تضایف‌است خواص‌واحکامی‌است که منجمله تکافو درقوه وفعلیت ذهنا وخارجا میباشد .

وازفروع این‌خاصیت آنستکه هرگاه یکی‌ازمتضایفین از حاق ذات چیزی با قطع نظر ازهرشئی و هرحیثیتی انتزاع شود و برذات او بدون دخالت و لحاظ دیگری امری صادق‌آید باید مصداق مفهوم دیگرنیزدرآن مرتبه محقق باشد والا تکافو مزبورمحقق نخواهد شد .

چنانچه عاقلیت نفس‌نسبت بذات خود ازذات او باقطع‌نظر از کافه اغیاروقاطبه جهات‌وحیثیات انتزاع میشود همچنین معقولیت او برای ذات خود از آنمرتبه منتزع میگردد و برذات اوازجهت واحده عاقل و معقول صادق میباشد و باین‌جهت باتفاق قاطبه فلاسفه فخام وکافه حکمای‌عظام عاقل‌ومعقول درعلم نفس‌بلکه هرمجرد قائم بذاتی‌بذات خود متحد میباشند و بضمیمهٔ دو مقدمه و اصل دیگر باین اصل ومقدمه ثابت میشود که درعلم وتعقل نفس‌بلکه هرعاقلی‌نسبت بهرمعقولی‌عاقل ومعقول‌باهم ذاتاً متحد هستند .

مقدمه اول

آنست که بمذاق تحقیق و قول وثیق که مختار اساطین فن حکمت و خراطین علم فلسفه ومعرفت‌است ملاك مطلق‌ادراك ودانستن‌تجرد ما ازماده وملاك تعقل‌تجرد تام ازماده ومقدار وازاضافه بماده میباشد .

Marfat.com

وبنابراین موقعی صورت ادراکیه بالغ بسرحد مطلق ادراك یاتعقل ومعقولیت میگردد که این ملاك بالذات یا بتجرید مجردی ازبرای او بالفعل حاصل گردد وپس از حصول این ملاك برای او شبهه‌ئی نیست که مفهوم مدرکیت و معقولیت ازحاق ذات او با قطع نظر از هرچیزحتی ازمدرکیت وعاقلیت نفس انتزاع میشود و براو صادق میآید چه‌مفروض اینست که ملاك معقولیت تجرد تام ازماده وغواشی ماده‌است وصورت مزبوره درحاق‌ذات‌واجد این‌ملاك گردیده‌است وعاقلیت نفس پس‌از حصول این‌ملاك فعلا مدخلیتی درحصول آن ندارد و بعلاوه بنابرعدم اتحاد عاقل با معقول عاقلیت نفس‌من‌حیث هی‌هی بالقوه است نه‌بالفعل وعاقلیت .

بالقوه ممکن نیست درازاء معقولیت بالفعل باشد زیرا مقتضی تکافو متضایفین چنانکه گفته‌شد تکافو درقوه وبالفعل بودن ذهنا وخارجا است .

مقدمه دوم

باتفاق اصحاب خرد و بصیرت و ارباب نظر و معرفت وجـود صورت عقلیه فی‌نفسها و وجود آن برای نفس واحد ویکی‌است ودروجود ازبرای آن نیست که بیکی موجود برای نفس و بدیگری موجود برای خود باشد بلکه وجودی از برای این‌صورت جزوجود نوری تجردی که بسبب آن معقول بالذات است نمیباشد وپس‌ازدانسته‌شدن این مقدمات میگوئیم چون بین عاقلیت و معقولیت تضایف است ولازمه تضایف بشرحی که دانسته شد تکافودرقوه وفعل عینا وذهنا است ومعقولیت که یکی‌ازآن دو مفهوم متضایف است از حاق ذات صورت عقلیه که وجود عینی یعنی نورالذاته و منورالغیره است با قطع نظر از هرچیز حتی عاقلیت نفس انتزاع میگردد وبرذات او بذاتها بالفعل معقول صادق میآید

پس‌بحکم لزوم تکافو باید درهمین‌مرتبه عاقل‌بالفعل صادق‌باشد وعاقلیتی که بازاء این‌معقولیت است بجهات اشعاریه ممکن‌نیست عاقلیت نفس‌مباینه با این‌صورت یا هرشئی دیگر مباین با او باشد بلکه باید عاقلیت متحققه در مرتبه این معقولیت

Marfat.com

عاقلیت خود این‌صورت باشد وچون مفروض آنست که وجود این صورت فی نفسها وبرای نفس واحد است .

پس باین جهت ممکن نیست عاقلیت این صورت نیز غیرعاقلیت نفس باشد والا وجود آن صورت فی نفسها غیروجودها للنفس خواهد بود لذا باید نفس وجودا با این‌صورت مباین نباشد تا عاقلیت او بازاء معقولیت آن باشد .

وبعبارت دیگر باید بازاء این‌معقولیت عاقلیت نفس متحده با صورت مزبوره باشد نه مباینه با آن و چون بیش از یك معقولیت و یك عاقلیت در بین نیست باید عاقلیت نفس مرآن صورت را نیز عین عاقلیت آن صورت مرذات خود باشد یعنی عاقل ومعقول شئی واحد وهوالمطلوب .

وبیان دیگر هرگاه وجود صورت معقوله مباین باوجود عاقل وبرای هریك هویتی مغایر با هویت دیگر باشد وارتباط بین آن دو وجود بمجرد حالیت ومحلیت مانند لون ومحل او حاصل شود باید اعتبار وجود هریك با قطع نظر ازاعتبار وجود دیگری ممکن باشد چه اقل مراتب اثنینیت بین دوچیز اینست که ازبرای هریك در حد ذات خود وجودی باشد ولو با قطع نظر ازدیگری لکن حال درعاقل ومعقول بالفعل بدین نحو نیست زیرا از برای معقول بالفعل وجودی جزاین وجود نوری تجردی واضافه اشراقیه نوریه که به آن معقولست نمیباشد ومعقول بودن شئی بدون آنکه چیزی عاقل او باشد متصور نمیگردد .

پس اگر عاقل درمقام مغایر با معقول وغیرمتحد با او باشد باید این معقول باقطع نظراز آن عاقل مباین معقول نباشد باآنکه گفته‌شد که معقول بالفعل با قطع نظر از هرچیز که مباین با اوست عاقل است .

وبنابراین باید این‌اضافه نوریه اشراقیه که ازبرای آن جزاین وجود نوری وجود دیگری نیست ووجود فی نفسه او عین وجود للعاقل است و با عزل نظر از کافه اغیار معقول است همچنین با عزل نظر ازقاطبه اغیار عاقل خود باشد فهی العقل والعاقل والمعقول وثبت ما عجز عن ادراکه عقول الفحول .

و به بیان واضحتر چون بعقیده منکرین اتحاد عاقل ومعقول نفس انسانی در

Marfat.com

مرتبه عقل با الهیولی عاری از کافه صور عقلیه و مرهون قوه و شانیت و فقدان و مقرون با ظلمت و حرمان است و پس از حرکت اواز ها و به بعد و امکان و دار حس و حاس و محسوس بجوار رحمت قرب یزدان و بلوغ بدار تجرد و طی زمان و مکان و نیل بسه مرتبه دیگر از مراتب عقل نظری متصف بعاقلیت و نوریت بالفعل میگردد .

وبنابراین ازاین فرقه سؤال میشود که پس از بلوغ نفس باین مقام مابه المعقولیه بچیست ومابه العاقلیه بچه میباشد اگر مابه العاقلیه بعینه ذات عاریه جاهله مرهونه قوه وشانیت باشد و مابه المعقوله اعراض طاریه براین ذات جاهله که از آنها بصور عقلیه تعبیر مینمایند بوده باشد بدون آنکه جوهر او از نشانه ظلمانیه عمائیه متحول شود و بعالم انوار صرفه مجرده متصل گردد و آئینه گیتی نمای او برای مستشرق شدن بآن انوار جبروتیه ازربون ماده واغشیه طبیعت معراومبرا. ومصداق گفته معروف:

رومجرد شو مجرد را ببین　　دیدن هرچیزرا شرط است این شود

بطلان آن واضح ومسلم است چه مفروض آنستکه این جوهر ظلمانی قبل از تعقل بهمین حال بوده وبعد از تعقل بهیچوجه برای او تغییری حاصل نشده تا مرجح اتصاف بعاقلیت نسبت بصورعقلیه وحصول آن برای او دراین هنگام بوده باشد و وجود این صور در نفس که بمذاق منکرین اتحاد وقول بقیام حلولی وجود عرضی و ازمقوله کیف یا دیگرمقولات عریضه است که بمراتب ازوجود جوهری نفس اضعف وانقض است .

و بحمل اولی از قبیل ماهیات مقولات و مفاهیم عاریه از وجودات خارجیه به آنها است .

با این وصف چگونه معقولیت که ملاك آن وجود تجردی نوری و حصول اضافه اشراقیه نوریه وارتقاء نفس از اسفل السافلین ماده ومدده وخلاصی او از دار غرور وسجین طبیعت وشائبه ناسوت وارتفاع بعالم نور اعنی علیین حضرت جبروت بمقتضی والعمل الصالح یرفعه میباشد .

با نتقاش مرآت مرین نفس بنقوش عرضیه وحصول مفاهیم لامتحصله برای او حاصل میشود و نفس جاهله که بهیچوجه در او تغییری حاصل نشده و بحالت قبل از اتصاف بعاقلیت باقی است .

بسبب قیام حصولی این مفاهیم بعاقلیت متخصص ومتحصل میگردد ان هذا الا اختلاق واگر بگویند مابه العاقلیه در این هنگام بعین مابه المعقولیه است فقد خصص الحق و زهق الباطل واعترفو بالاتحاد و اگر بگویند که جوهر نفس درمرتبه عقل هیولانی بقوه بعیده مستعد از برای عاقلیت است .

سپس بواسطه حرکت تحولی ذاتی بوجود صورعقلیه که ازمبدأ فیاض باضافه اشراقیه نوریه براو اشراق و افاضه میشود موجود میگردد و از قوه تعقل بفعلیت خارج میشود و ملاك عاقلیت تنور نفس بنور این صورت مجرده عقلیه که فوق جوهریت واتم واقوا وجودا ازوجود جوهر نفس عاقله که بالقوه است میباشد این نیز عبارت اخری قول باتحاد واعتراف بآن است .

وبهرحال مفری از قول باتحاد نیست و برهان مزبور (یعنی برهانی که قبلا بآن اشاره شد) مسمی ببرهان تضایف و از مبتکرات انظار شامخه صدرالمتالهین است و تسمیه آن ببرهان تضایف ازباب آنستکه یکی از مقدمات آن تضایف بین عاقل و معقولست والا مقدمات دیگریهم درتتمیم آن لازم است که ازفرمایشات آن جناب مستفاد میگردد و ما بآن اشاره نمودیم و مقصود آن جناب هم در این مقدمه تمسك بصرف تضایف مقوله‌ئی نیست تا گفته شود که لازمه تضایف مقوله‌ئی بین دومفهوم تکافوء است ومقتضی تکافوء مجرد معیت آنها درمصداق است بدون آنکه اقتضای اتحاد یا تقدم یا تأخر یکی ازآن دورا ازدیگری بنماید چنانکه این تضایف بین علت و معلول با لذات موجود است ومقتضی تکافو بین آنها است ولی تکافوی مزبور اتحاد معلول با لذات را با علت ذاتیه آن اقتضا نمینماید .

چه از بیانات سابقه بمنصه بروز و میقات ظهور رسید که یکی از مقدمات برهان مزبور حصول ملاك معقولیت در مرتبه جوهرذات صورت عقلیه مدرکه با عزل نظراز کافه اغیار حتی نفس وعاقلیت اومیباشد واتصاف معلول با لذات بمعلولیت

با عزل نظر ازعلت با لذات ازحریم امکان بیرون و از افق جواز خارج است زیرا معلول با لذات بناهو معلول و نفس ربط وفقر بعلت با لذات است و معلول با لذات معلول بعلت است نه بذاته و حقیقیه و عزل نظر از علت با وضع ذات معلول افسانه سیمرغ و زال و حدیث انیاب اغوال و بطلان آن اوضح من وجود الان و الحال است .

و نیز مقدمه دیگر آن بودن وجود فی نفسه صورت مزبوره عین وجودها للنفس و انحصارشان و حیثیت آن در معقولیت و بودن معقولیت عین ذات ووجود نوری وحقیقت نوریه آن صورت است بحیثیتیکه قطع نظر ازمعقولیت آن مساوق با عزل نظر ازذات و حقیقت او خواهد بود .

وبعبارت دیگرصورت مزبوره بمقتضی العلم نوریقذ فیه الله فی قلب من یشاء اضافه اشراقیه وجودیه نوریه عقول مرسله کلیه نفس است که نور لنفسها و منور لغیرها است .

و مبدأ و منشأ اضافه مقولیه میباشد نه صرف اضافه مقوله ئی که متاخره از طرفین و فرع آنها است بلکه اضافه مزبوره قنطره آن اضافه نوریه و اشراق منبسط نفس منوره است که عاقلیت و معقولیت از حاق ذات او ممتزع میگردد و در انتزاع آن دو مفهوم از ذات او از کافه حیثیات و قاطبه جهات مستغنی و بی نیاز است .

پس قیاس آن بمعلول با لذات که‌درحمل معلولیت براومحتاج بحیثیت تعلیلیه است وفقط ازحیثیت تقییدیه بی نیاز است قیاس مع الفارق ابلیسی و وسوسه خناسی تلبسی است وعجب ازمحقق علامه سبزواری علیه‌شآبیب رحمة الله الملک المنان المتاخر... با آنکه درحواشی اسفار که برمبحث عقل ومعقول آن کتاب مرقوم فرموده و همچنین درحواشی مبحث علم واجب تعالی بذات تقدس آیات وجوی حیثیت منظومه مرقوم فرموده برهان صدرالمتالهین را که در کتاب اسفار درمبحث مزبور اتحاد عقل و عاقل ومعقول بتقریبیکه ما مرقوم داشته‌ایم اقامه فرموده تمام دانسته و نقض علت ومعلول را وارد ندانسته .

در مبحث وجود ذهنی شرح منظومه که متأخر از حواشی براسفار تالیف نموده برهان آنجناب را غیر تام تشخیص داده و بیان آنرا موکول بحواشی اسفار نموده سپس از راه بودن نفس در مرتبه عقـل هیولائی بمنزله مـاده صور عقلیه و اتحادی بودن ترکیب ماده و صورت که معتقد اسکندر افریسوسی است برآن اقامه برهان فرموده است .

درصورتیکه اقامه برهان براتحاد مزبور ازاین طریق با آنکه مختار آنجناب انضمامی بودن ترکیب ماده وصورت است نه اتحادی بودن درست نیست ولی بمذاق صدرالمتالهین از جهت آنکه ترکیب مرقوم بعقیده آنجناب اتحادیست صحیح است چنانکه درهمان کتاب بآن اشاره فرموده واستدلال نموده است .

بعلاوه قبل از آن علامه محققین دیگر بایراد ونقض مسطور التفات نموده و وبطرق عدیده آنرا رد کرده ونقض را وارد ندیده‌اند حتی برخی ازآنها در جواب قائل باتحاد علت ذاتی بامعلول بالذات شده‌اند ولی نه‌ازقبیل اتحاد شئی وشئی بلکه از قبیل اتحاد شئی وفئی بشرحی که درآتیه بآن اشاره خواهیم نمود .

بهرحال اتحاد مرقوم درنظرارباب دانش و معرفت واضح وآشکاروکالشمس فی رابعة النهاراست وبراهین دیگرنیز غیرازبرهان مزبور برآن اقامه نموده‌اند

ازقبیل اثبات آن از طریق قاعده مسلمه کل مجرد قائم بذاته عاقل لذاته چه بعقیده ارباب تحقیق قیام صور مجرده نوریه بالفعل بغیرخود بقیام حلولی ممتنع واز حریم امکان خارج است وچون صورت عقلیه جوهریه بجهاتی که درمقدمات به‌آن اشعارشده بالفعل مجرد وباقطع نظر ازهرشئی معقول ونوربنفسها است بحکم قاعده مزبورعاقل ذات ومنور بذات میباشد .

فهی العاقل والمعقول والعالم والمعلوم وهذاهوالمعنی من الاتحاد وازقبیل اثبات آن از راه انتها هرمابالعرضی بمابالذات و بودن صورت عقلیه مزبوره مـا بالذات عاقلیت و معقولیت و ازطریق قاعده موروثه از اعاظم فلاسفه و افاخم حکماء العقل السبیط الاجمالی خلاق للصور العقلیه التفصیله وامتناع بودن معطی کمالی از کمالات فاقد آن کمال واز طریق بودن تعقل بمذاق تحقیق بمسافرت نفس بدیار مجردات و

Marfat.com

مشاهده مثل و انوار کلیات ویا بنحو فناء درقدسی و اتحاد باعقول بادیات و بعبارت دیگر باضافه شهودیه اشراقیه نفس باآن انوار شامخات و استحاله بلوغ باین‌مرتبه ومقام بدون اتحاد عاقل ومعقولات کماهومن اوضح‌الواضحات و ازطریق لزوم شبه طفره درسیرصعودی و نزولی فیض وجود برتقدیر عدم اتحاد بنابرحرکت جوهری وجرمانیه‌الحدوث وروحانیة‌البقاء بودن نفس بعقیده‌ارباب تحقیق واصحاب نظردقیق الی غیرذلك که درمحل مذکور ودر کتب اهل فن مسطوراست بلکه اتحاد مزبور ازمسلمات اهل کشف وشهود غیرقابل انکار وعنود میباشد .

وچنانکه درسابق اشعار نمودیم این اتحاد اختصاص بتعقل نفس ناطقه ندارد بلکه درمورد تعقل هرعاقل بالذاتی حتی درواجب تعالی نسبت بهرمعقول بالذاتی این اتحاد محقق میباشد .

ولی درغیرنفس از مجردات کلیه امریه و موجودات تامه که بالفعل هستند و مشوب بقوه وفقد وجودی نیستند وحالت منتظره ندارند .

و همچنین در واجب تعالی که موجود فوق التمام و واجب الوجود بالذات و بتمام جهات و حیثیات است این اتحاد بنحو اتحادیکه در نفس متصور میباشد نیست چه اتحاد بین دو چیز بنظر بدوی عقل بچند نحو متصور است که برخی ازآن انحاء مطلقاً باطل و مستحیل‌التحقق است و برخی ممکن التحقق ولی فاقد مصداق است .

و برخی درپاره از موجودات محقق و درپاره مستحیل‌التحقق میباشد زیرا اتحاد برحسب احتمال بدوی یا بین دومتحصل است ویا بین دولامتحصل ویابین لامتحصل و متحصل و درهمه این شقوق اتحاد بین این امور بالذات است ویا بین متحصل دیگراست .

وهمچنین عدم تحصل وابهام یا ازحیث وجود وتحقق است ویالحاظ مفهومو ماهیت‌وازاین‌اقسام آنچه‌ممکن‌ومتحقق‌المصداق‌است‌اتحادلامتحصل‌مفهومی بامتحصل وجودی مانند اتحاد مفاهیم وماهیاب مبهمه لامتحصله بافراد خاصه یامراتب متفاوته نوریه حقیقت وجود واتحاد لامتحصل وجودی بامتحصل‌وجودی‌است .

Marfat.com

واین شق نیز بردوقسم است .

اول آنکه بین ماهیت و وجود خاص باوست ازقبیل اتحادیکه بین ماهیات انواع اخیره وسافله باوجود اشخاص آنها است .

قسم دوم بین دو امر وجودی است که احد هما نسبت بدیگری لا متحصل است مانند هیولی و صورت ظل و ذی ظل وعکس وعا کس و رقیقیت وحقیقت واتحاد وجود ربطی باوجود نفسی واتحاد معلول بالذات باعلت ذاتیه بمذاق ارباب کشف و شهود ولی نه با حقیقت و کنه ذات علت و نه باوجود نفسی وحقیقی اوبلکه باوجود ربطی و اشراق وجودی و عرفانی آن که مرجع این اتحاد در حقیقت بفنا واندکاك ومحو وطمس ومحق ذات و حقیقت و وجود معلول در ذات و وجود علت است وحصول اتحاد بطریق دوم نیز بچند طریق متصور است .

اول آنکه شئی در بدو وجود بالقوه ولامتحصل باشد سپس بحرکت جوهری تحولی ذاتی ولبس بعدلبس وبافاضه شئی دیگر که واجد فعلیت است وباخراج آن ازحریم قوه بسرحد فعلیت خارج گردد و از مرتبه نقصان و فقدان بدرجه کمال و وجدان نائل شود .

وبتعبیر دیگر برحسب علل اعدادیه بافاضه و اشراق وجود نوری عقل کلی براو بالفعل گردد وبوجود و فعلیت آن وجود و صورت نوری که فاعل مابه‌الوجود اوست بالفعل و موجود و بتبع تحصل آن متحصل شود مانند خروج هیولی ازقوه بفعلیت بسبب مفاض شدن صورجوهریه طولیه وعرضیه ازعقل فعال بحول وقوه حق متعال براوومانند خروج نفس ازحد قوه وشانیت تعقل وادراك بسرحد فعلیت ادراك بمسافرت اوازدار کثرت وظلمت وغرور بعالم وحدت ونور ومهاجرت اوبحکم انی مهاجرالی ربی سیهدین از نشائه خلق بعالم امر و مجالست باکروبیان ملاء اعلی و وصدر نشینان عالم بالاوالفت وموانست باکارفرمایان حضرت جبروت وفرمانروایان ملك وملکوت ومشاهده آن صور نوریه درباطن ذات وموطن اصلی ومقراولی خود ویا مفاض گردیدن صور نوریه ادراکیه برمرات ذات تقدس جهات او بطریق رشح

Marfat.com

یا انعکاس یافناء درقدسی واتحاد وباعقول کلیات بادیات واوایل صادرات بسبب علل اعدادیه وخواطرربانیه واشراقات بارقه الهیه یا بنحودیگر که درمحل خود مذکور ودرمقرخود مسطوراست .

وهمچنین درسایرحرکات جوهریه وتحولات ذاتیه که درتمام این شقوق وهمه این اقسام خروج ازقوه وشانیت بتحصل وفعلیت وحصول کمال منتظر وغایت مترقبه باتحاد متحرك بماالیه الحرکه بنحواتحاد لامتحصل بامتحصل میباشد .

دوم آنکه وجود واحد بوحدت حقه حقیقیه و حقیقت بسیطه ببساطت محضه مطلقه ونورصرف قوی شدید فوق التمام که واجب الوجودبالذات وللذات ومن جمیع الجهات والحیثیات وطارد هرشریت ونقص وفقدان ومبداء واصل هرخیریت ونوریت وکمال ووجدان است .

ویا عقول فعاله و انوار قاهره و کلمات تامه الهیه که ازصقع ربوبی وسجات وجه کریم وجوبی وانوارصرفه ووجودات محضه هستند ویانفس کامله انسانی پس از بلوغ بمرتبه خفی واخفی ومقام من رآنی فقدرای الحق تعالی بحکم بسیط الحقیقیه کل الاشیاء وتمامها .

محیط بتمام فعلیات ومجمع قاطبه کمالات ومنبع کافه خیرات وحسنات باشد بنحویکه همه تحصلات دربحر هستی او مغروق و درقلزم انیت او مغمور و جمیع لامتحصلات بتخصل اومتحصل وتمام انواردرمشهد نورقوی باهر اسهراومطموس و ممحوق باشند بنحویکه مشاهده او مشاهده کل شئی بنحواعلی واکمل وبطور کثرت دروحدت بوده باشد .

ویاآنکه بواسطه شدت نوریت وفرط وجدان و کمال خیریت و [illegible] که مقتضی لب ریزیست درمجالی انوار وافعل وآثار و درمظاهر کاملا [illegible] و صفات خود بنحووحدت در کثرت بدون تجافی ازمقام ظهوروانشراف ورمایه و نور فعلی ورحمت رحمانیه ورحیمیه او بحکم ورحمتی وسعت کل شئی مالی ازکان هرشئی وساری دردره وذره و جاری درهرشئی وفی گردد ولامتحصلات مفهومی یاوجودی بتحصل آن اصل تحصلات ومبداء برکات متحصل ومتاصل شوند اعم از آنکه این قبیل

Marfat.com

وبسط وبطون وظهور وخفاء وجلاوانمحاوانجلاو کثرت دروحدت ووحدت در کثرت نسبت بهرچیز وقاطبه اشیاء باشد .

چنانچه در واجب تعالی و مبداء اعلی است و تا نسبت بمادون آن امر بسیط باشد چنانچه در عقول و نفوس کلیه بادیات نسبت بمادون آنها است و یا درانطواء تمام فصول درفصل اخیرانسانی و ظهور تمام اسماء و صفات درحقیقت آدمی پس از بلوغ بمقام کمال و اکملت و خلاقیت او نسبت بمدرکات ظاهریه و باطنیه خود و و متحدشدن آنها با فیض اقدس و مقدس و اضافه اشراقیه نوریه او با خلاقیت عقل بسیط اجمالی نسبت بعقول وصورتفضیلیه پس از بلوغ او بمقام تجرد و بساطت کامله میباشد ـ که درهمه این شقوق اتحاد مزبور (متحصل بالامتحصل) بنحوتحول وتبدل ذاتی وبطریق حرکت جوهری نمیباشد .

چنانکه اتحاد هرماهیتی باوجود خاص خارجی او که از مبدء فعال و حق متعال باو افاضه میشود ومظهر آثار واحکام خاصه اوست .

وهمچنین اتحاد هیولی بااول صورت مفاضه براو که فاعل مابه‌الوجود اوست مانندصورت جسمیه‌ازهمین‌قبیل (اتحاد لامتحصل بامتحصل بدون‌استناد آن بحرکت جوهری) است .

وبنابراین اتحادعاقل ومعقول که‌مرجع آن باتحادلامتحصل بامتحصل است اختصاص بتعقل نفس ناطقه انسانی نداشته و شامل تعقل هرمجرد قائم بذاتی نسبت بتعقل ذات یاغیرذات خود میگرددومیتوان آنرادرموردعلم کمالی ذاتی احدی قضائی جمعی الهی که درمرتبه احدیت وحضرت تعین اولست .

و همچنین درمورد علم قدری تفصیلی الهی که درمرتبه و احدیت و حضرت تعین ثانی است استعمال نمود وبهردو آن دومورد سرایت داد چه مرجع آن درمورد اول ببودن صرف‌النوروالوجود صرف کل نور وجود و بودن بسیط‌الحقیقه بوحدته و بساطته کل‌المعقولات و درمورد ثانی اتحاد قاطبه معقولات وکافه اعیان ثابتات با ظهور و اضافه اشراقیه نوریه علمیه و فیض اقدس ذات وجوبی جهات کروبی آیات حق‌تعالی ومبداء اعلی تقدست اسمائه وتفاخمت وتمجدت صفاته بدون تجافی ازمقام

Marfat.com

ربوبی وحد وجوبی وذات قیومی میباشد .

ولی نظر بآنکه نفس ناطقه انسانی وحقیقت آدمی دربدو فطرت واصل طینت متعقل بالقوه وخالی ازصور عقلیه است وخروج او ازقوه وشانیت بوجدان وفعلیت واتحاد با صور نوریه عقلیه مستند بعلل اعدادیه واشراقات ربانیه وبارقات الهیه وتحولات جوهریه ذاتیه است و حصول این معنی وتحقق این تمنی نسبت بذات وجوبی جهات حق اول تعالی کبریائه بلکه درعقول کلیه فعاله ومجردات امریه ازحدتر خیص خارج وازحریم امکان بیرون است .

از جهت آنکه متظاهر ازاتحاد عقل وعاقل ومعقول درنظر عامه این نوع از اتحاد است .

برای رفع این توهم وبجهات دیگری که ما درمصنفات فلسفیه خود بآن اشاره نموده ایم و برخی از اساطین درپاره از مصنفات خود معتقد فرفیریوس را در علم واجب تعالی مرضی ندانسته است .

و برخی ازاعلام برای رفع اشتباه از اتحادیکه ازطریق حرکت جوهری و تحول ذاتی حاصل میشود باتحاد بمعنی یکی شدن تعبیر فرموده و ازاتحادیکه بطرق دیگریکه بآن اشاره شده محقق میگردد بیکی بودن و وحدت تعبیر نموده است و پس ازدانسته شدن این مقدمه میگوئیم از بیانات سابق الذکر ظاهرشد که درهر تعقلی عاقل با لذات با معقول با لذات متحد و یکی میباشد و مرجع آن باتحاد لامتحصل مفهومی یا وجودی با متحصل وجودیست نه باتحاد دو متحصل وجودی یا دو لامتحصل مفهومی.

چنانکه حضرت رئیس الحکماء قدس از فرمایشات فرفیریوس فهمیده و آن بطریق ذیل رد کرده است :

(باینکه بعدازاتحاد یا هردومتحدین موجودند یاهردومعدوم‌اند یا یکی معدوم ودیگری موجود برهرتقدیراتحاد غیرمتصوراست چه اگرهردو موجود باشند عدم اتحاد معلوم واگرهردومعدوم باشند و شئی دیگر بعدازاتحاد موجود نشود مرجع اتحاد باعدام محض خواهد بود واگرشئی دیگر موجود شود مرجع اتحاد بایجاد و

Marfat.com

اعدام میباشد نه اتحاد و اگر یکی باقی و دیگری معدوم شود بازهم اتحاد حاصل نخواهد شد .

وبنابر آنکه نسبت نفس بمطلق صورادراکیه حتی نسبت بصورعقلیه در بعضی ازمراتب یعنی درمرتبه عقل بسیط اجمالی نسبت خلاقیت باشد برهان اتحاد در نفس نسبت بصورمزبوره نیز جاری میباشد النهایه.

بنابراین دراین هنگام اتحاد صورادراکیه با فیض اشراقی نوری وفیض اقدس ومقدس نفس است و بمذاق تحقیق اتحاد عاقل با معقول با لذات در دومقام است :

اول در مقام کثرت در وحدت باندکاك جبال انیات معقولات وانطواء تعینات مدرکات درذات عاقل با لذات ووجود بسیط مبسوط وجوهرهویت او.

دوم درمقام وحدت در کثرت یعنی درفیض اقدس ومقدس عاقل وظهور نور شمس هویت او درعالی وسافل میباشد .

وهمچنین اتحاد معلول بالذات با علت بالذات بعقیده آنانکه قائل بآن هستند این اتحاد را نیز در مقام لااسم له ولارسم له ولاوصف له ولانعت له ومقام کنه ذات و تخوم حقیقت وغیب الغیوب نمیدانند بلکه چنانکه درعاقل ومعقول گفته شد باین اتحاد دردومقام قائل میباشندمقام کثرت دروحدت باندکاك وانطواء وجودات کافه معالیل دروجودصرف بسیط مبسوط علت ودرعلم ذاتی علت بذات وبکمالات ذات خوددرمقام رؤیت المفصل مجملا :

دوم در مقام وحدت و کثرت و ظهور آنها بنورعلمی یا خارجی وفعلی علت درمرتبه فیض اقدس ومقدس او چنانکه درفصول سابقه نیز بدان اشعار گردیده است و پس از معلوم شدن این مقدمات میگوئیم بنابرآنکه نتیجه قاعده الواحد صادر اول بودن عقل اول چنانکه معتقد حکمای عظام وفلاسفه فخام است بوده باشد ازدو جهت بین این قاعده واصل اصیل لامؤاثر فی الوجودالاالله جمع میشود یکی از راه اتحاد عقل وعاقل و معقول و دیگر ازراه اتحاد معلول بالذات باعلت بالذات بانحو اتحاد فئی وشئی .

امااز طریق اتحاد پس بجهت آنستکه عقل اول عقل قرآنی نسبت بتمام حقایق اشیاء

Marfat.com

است کلیه‌متحصلات‌وجودیه ومفهومیه‌دردومقام‌سابق‌الذکر با اومتحد هستند وافاضه اوافاضه‌تمام‌وجودات‌میباشد واما ازطریق‌دوم چون علت ذاتیه بامعلول بالذات‌متحد است وعقل اول معلول‌بالذات‌مبداء اعلی‌وحق‌تعالی‌است وواسطه‌درصدورسایراشیاء نیز میباشد بـااتحاد علت‌بامعلول وجاعل بامجعول بالذات مانند اتحاد ظل باذی ظل وعکس باعاکس وشئی‌بافی تصور کثرت آثار وتحقق بینونت واغیار دردار هستی وظهورواظهار وگمان استقلال اشیاءواظلال ازقبیل‌افسانه انیاب‌اغوال وقصه‌سلامان و ابسال وان بعض‌الظن اثم و ان‌الظن لایغنی عن‌الحق شیاء است چه بـا وحدت و یگانگی کثرت وبیگانگی چگونه متصورمیگردد تا قاعدم‌الواحد مخالف آن‌باشد ویا اصل اصیل لاموئر فی‌الوجودالاالله موافق آن‌نباشد ویا با انحصار حقیقت‌هستی بنظرحق‌پرستی بمعبودبیهمتا ومسجود منزه از کیف واین ومتی وبودن کثرت‌بنظر دو بین احول خبیث طینت

وازقبیل کسراب‌بقیعة یحسبه‌الظمان‌ماآء یعنی‌شوره‌زار آب‌نما و ناویران‌شدن کنگره اثنینیت ومبانیت بمنجنیق قهاریت و کمال قدرت وعظمت وذوب جمد وثلج انانیت معالیل بتابش‌شمس‌رفعت وآفتاب جمال عالم‌تاب جلال ذوالجلالی کرارشد که با هستی‌اش نام هستی برد و با وجود او عرش‌اندام نماید عمیت‌عین‌لاتراه و لایزال علیها رقیبا وخسرت صفقه عبل لم‌یجعل‌له من حبه نصیبا .

وبنابراین قاعده برفائده‌الواحد شارح ومفسراصل متاصل لاموثرفی‌الوجود الاالله و مبین کیفیت بسط افاضه وجود و مفسر چگونگی صدور و ظهور نموده بود میباشد .

بنابرمذاق حکمای عظام وفلاسفه فخام‌است که‌قائل‌دراول‌بودن عقل‌میباشدو بمذاق‌عرفای‌شامخین که‌قائل‌بصادر بودن‌فیض‌مقدس‌میباشند بجهاتیکه اشعارشد ازاین دوراه بین‌قاعده‌واصل‌مزبورمیباشد .

فحصل ترائی‌الخصمین و ارتفع‌الخلاف من‌البین‌وجه دیگردر جمع بین‌قاعده واصل لامؤثر فی‌الوجود الاالله مبنی برمذاق برخی از عرفاء است که مرجع علیت و

Marfat.com

معلولیت را بتطور علت و تشاءن آن باطوار ذاتیه وشئون وجودیه خود میدانند چنانکه در گفته برخی از آنان اشاره باین امر شده است :

(هرلحظه بشکلی بت عیار درآمد ـ دل برد و نهان شد)

ودرصورتیکه علیت و جاهلیت حقیقه باشد ووحدت علت غیرعددی ومحدود بطور خاص و شان مخصوص نبوده و کل یوم هو فی شان بل کل آن فی طور و شان باشد .

و در عین حال تطور او باطوار مختلفه و تشأن او بشئون متعدده وتجلی و ظهوراو بجلوات متکثره غیرمتناهیه طولیه وعرضیه راجع بشان واحد کلی وظهور فارد سعی باشد که بوحدته الوجودیه جامع شتات شئون کثیره و ظهورات مختلفه بوده باشد .

وحدت شان مزبور برحسب قاعده الواحدلا یصدرعنه الا الواحدقادح در کثرت مجالی ومظاهردرعین وحدت اثر وموائر حقیقی نخواهد بود بلکه بفرموده لسان الغیب

زلف آشفته او موجب جمعیت ماست چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد

این کثرت مؤکد وحدت واین تفرقه وآشفتگی موجب طرد بیگانگی و کثرت وعزیت وکمال یگانگی وفرط جمعیت خواهد شد .

فلامناقرة فی البین ولا تخالف بین القاعدتین ـ وجه جمع دیگرمبنی برترکیب اتحادی بین ماده وصورت است که مختار سیدالمدققین و صدرالمتالهین است چه همچنانکه عقل فعال یا رب النوع انسانی بمنزله صورت و فصل اخیر از برای عالم طبیعی است .

همچنین عقل اول و صادر نخستین بمنزله صورت و فصل اخیر از برای عالم کبیر و نظام اکبرمیباشد .

وبنابراین هر گاه برحسب استنتاج از قاعده الواحد عقل نخستین صادر وعنصر اول باشد چون افاضه و اجاده فصل اخیر در قوس صعود بمنزله افاضه کل انواع است همچنین اجابت وافاضه آن عقل کلی مرسل درقوس نزول افاضه کل نظام اکبر ومجموع نظام عالم کبیر است .

Marfat.com

و بعین جعل و ارتباط او بنظام کل و آنچه را که از موجودات افاقیه و انفسیه در بردارد مجعول حق تعالی شانه ومرتبط باو میباشند فلامؤثر بل لاموجود فی الحقیقه الاهو ولاهو الاهو ولاتهافت بین القاعدتین ولانزاع فی البین وجه جمع دیگر مبنی برقواعد عرشی فوائد لاهوتی وموائد بسیط الحقیقه کل الاشیاء وصرف الوجود صرف کل وجود والنفس و مافوقها وجودات محضه و انیات صرفه که قریب الماخذ هستند میباشد وتحقیق این وجه جمع محتاج بتذکر بیانات سالقه و تحقیقات سابقه است چه در ابواب ماضیه بنصاب تحقیق رسانیده شد که عقول کلیه و انوار قاهره که صدر نشینان تجرد آئین و تقدس قرین عالم جبروت وفرمانفرمایان با تمکین حضرت ملك وملکوت و مدبرات امرای دو قوس نزول وصعود ونشآت غیب وشهود میباشند از جهت اندکاك جبال انیات .

آنها در تحت تجلیات سبحات وجه باقی بعد فناء کل شئی حضرت نورالانوار تقدست اسمائه وتعالی شانه و کبریائه و تنزه آنها از ریون ماده و غواسق هیولی و غواشی طبیعت ونشائه سفلی وعراء آنها ازاحکام ماهیت وبرائت از ازدواج باکلیات طبیعیه و شوائب ترکیب و کثرت وبودن آنها بفرموده شیخ اشراق ومحی حکمت زواق صرف وجود و محض انیت آنها را از بساطت محضه خالصه و سزاجت حقه حقیقه که با احدیت ذاتیه مساوق با واحدیت وفردانیت وجودیه رفیق شفیق موافق است واتصاف بآن بالذات از خواص ذات متقدس اسمائه وصفات متعالی جهات کروبی آیات واجب الوجود با لذات الذی هوواجب بتمام الحیثیات والاعتبارات تعالی شانه و کبریائه است حظی وبهره ونصیبی بالعرض میباشد .

و همچنانکه ببقاء ذات مقدس او باقی و بوجود او موجود هستند همچنین بلاماهیتی اولاماهیت وبصرف النور بودن او صرف النور وبساطت وسزاجت او بسیط وسازج میباشند.

و بوجه دیگر هرچند بساطت مطلقه من جمیع الجهات وسزاجت محضه بتمام حیثیات واعتبارات که بااحدیت حقیقیه وصمدیت ذاتیه مرهون وباسرمدیت وجودیه مقرون وبوجوب وجود مشحون است .

Marfat.com

از خواص شامله و لوازم کامله حق‌تعالی ومبدأ اعلی تمجدت ایاته و تقدست اسمائه وصفاته میباشد وماهیات سرابیه وذوات امکانیه‌را از آن مطلقاً بهره ونصیبی نیست ولی‌چون این‌ذوات نوریه وموجودات امریه بنظرارباب تحقیق واصحاب‌نظر عمیق ازشئون‌صمدیه ومراتب الهیه و بمذاق اشراقین انوار صرفه ووجودات محضه هستند‌بمذاق‌مشائین‌نیز گرچه‌این‌انوار شامخه مکرمه را از ازدواج با ماهیت بمعنی حاکی‌ازمطلق حداعم از ذهنی وخارجی عاری وبری نمیدانند لکن‌آنها را از حد وفقدنفس‌الامری مبری‌ومنزه میدانند .

لذا بساطت واقعی و سزاجت نفس‌الامری آنها در نظر ابناء معرفت وارباب بصیرت مسلم ومحقق است ونظربآنکه بمقتضی‌برهان قویم‌الارکام بسیط‌الحقیقه کل الاشیاءالتی‌دونها وصرف‌الوجود صرف کل وجوداست یعنی‌بنحواعلی‌واشرف واجد کمالات مادون وطارد نقصانات‌آن میباشد والا اگر فاقد کمالی از کمالات مادون وصفتی‌ازصفات کمالیه او باشد .

ذات تقدس نژاد او مرکب ازوجدان وفقدان وحقیقت او مزدوج از دارائی و ندارائی بوده و بسیط‌الحقیقه نخواهد بود و نیز عقل اول و عنصر اعظم صدر ساقه عقول قاهره و انواو بارقه شارقه و دارای اتم مراتب بساطت و اکمل درجات سزاجت است .

بنابراین اول صادر بودن آن وجه‌الله احسن وقصر صادر وجاعل نخستین در نور قاهر بلهر بموجب قاعدةالواحد لایصدر عنه الاالواحد منافی‌بالاموثرفی‌الوجود الاالله نمیباشد چه صدورآن صدور کل و جودات امکانیه و جعل وافاضه واجاده او جعل واضافه جمیع حقایق وجودیه‌است ورقش ونقش‌نگارین وجود وفرش وعرش عوالم هستی و بود درآن یمین جنت قرین حضرت واجب‌الوجود وآله واحد معبود مطوی ومنطوی میباشد که السموات مطویات بیمینه .

و برخ دیگر ازراه عقل بسیط‌بودن ذات کروبی سمات حق‌تعالی نسبت بکل اشیاء ازصغیر و کبیر و دره و ذره و اسفل و اعلی‌بحیث لایعزب عن علمه مثقال ذره فی‌الارض ولا فی‌السماء وبودن علم او فعلی و منشا وجود قاطبه موجودات از دانی

واقصی بین این دوقاعده جمع نموده بگمان آنکه بنابراین اصل ومبنی نسبت فاعلیت وعلیت او نسبت بهمه ممکنات نسبت واحده وسوائیه است ومنشاء و مبدأ تمام آنها همان علم جمعی فعلی کمالیست النهایه چون علم ذات مقدس او باشیا بطور شایسته باید و برطبق نظام احسن اتقن ذات تقدس آیات و اسماء و صفات کروبی جهات میباشد و رعایت این نظام بمقتضی العطیات علمی حسب القابلیات برحسب اختلاف مقتضیات و قابلیات ممکنات اقتضای سلاسل طولیه وعرضیه در نزول وصعود وجود در نظام افاضه وجود مینمایند .

ازجهت آنکه زجاجه وجود عقل اول وروح اعظم نیز ارق زجاجات وقابلیت اواتم قابلیات است .

لذا بموجب قاعده الواحد لایصدر عنه الاالواحد بضمیمه لاتکرار فی التجلی در قبول وجود و رشح فیض وجود برموجودات دیگر اسبق و بافاضه آن احق میباشد و بااین وصف مؤاثر یکی ودرحقیقت اثر نیز یکیست .

شعر

دردار وجود غیراو یاری نیست وازروزنه چشم نموداری نیست
هرچند نظر کنی تودردار وجود جزیاردراین دیار دیاری نیست

فارتفع الخلاف بین القاعدتین وحصل الصلح والوفاق بین الطائفین.

شعر

شکرایزد که میان من واوصلح افتاد صوفیان رقص کنان ساغر مستانه زدند

انتهی این وجه جمع هرچند نتیجه تحقیقات برخی ازارباب تحقیق واصحاب نظر عمیق است لکن درنظر نگارند خالی ازشائبه اشکال نمیباشد و بواسطه ضیق مجال وعدم مساعدت حال جرح وتعدیل آنرا بنظرقارئین رساله ایکال مینمائیم .

و اما وجه جمع بین قاعده مزبوره و اصل اصیل لامؤثر فی الوجود الاالله بمذاق ارباب کشف و شهود و اصحاب جنت موعود که قابل بسعت قاعده فوق الذکر هستند .

Marfat.com

و اصل مزبور را نیز مسلم میدانند چون مشارب و مسالك آنان در کیفیت ارتباط حقایق امکانیه وموجودات آفاقیه و انفسیه بحق‌تعالی ومبدأ اعلی و همچنین در نحوه مدخلیت وسائط مجعوله و اسباب ظاهریـه مشهوده در این ربط و ارتباط برحسب اختلاف ذوق و مشرب آنها در توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و آثـاری مختلف میباشد واختلاف مزبورموجب تکثرواختلاف وجه جمع است .

لذا قبل از ذکروجوه جمع لابدیم بطریق اجمال اشاره بمشارب آنان نموده سپس بذکر وجوه جمـع مبادرت نمائیم و میگوئیم مشرب برخی از سیاحین وادی بی‌پایان معرفت وغواصین اقیانوس بی‌تك ومنتهی‌حکمت درباره اسباب ووسایط و افعال وآثارآنستکه این‌همه افعال بی‌نهایت و آثار بی‌حد و غایت ونقوش نگارین از رنك نگارستان وجود وخروش مستانه بلبلان گلستان عوالم غیب ومشهود طرا و کلا منتهی بیك فعل وحدانی و یکفروع ربانی و جلوه صمدانی ساقی باده وحدت که درجام جهان‌نمای قطان حضرت لاهوت وسکان وادی ایمن ملکوت یعنی‌اعیان ثابته تجلی‌نموده وبصورمتعدده واطوارمختلفه ظاهرشده ووسائط مشهوده وروائط موجوده معدات این جلوات ومقربات این‌ظهورات هستند نه‌دهنده ومؤثرات النهایه این‌فعل وحدانی و جلوه ربانی از محال اعیانی و قوابل امکانی کسب تعدد و تکثر مینماید که آن تعددات و تکثرات مستبتع کیفیات نافعه یا مضره بالاضافه و بالنسبه میشود که آثارآنها آجلا یا عاجلا ازحیث صورت ونشائه ویاازجهت روح وحقیقت ویاازحیث مجموع بانسان عاید میگردد .

ومشرب آنانکه هفت شهرعشق‌وبلاد محبت‌را بقدم معرفت سیر نموده ووادی ایمن قدس‌وحضرت انس‌را بحول وقوه مبدأ اعلی وواجب تعالی پیموده‌اند آنستکه افعال وآثارموجوده و کثرات وتعددات مشهوده کثرت تخیلی وتعدد توهمی وبوجه دیگرعکوس واظلال یك حقیقت است که در مرایا متعدده تجلی‌نموده و در قوابل متکثره ظاهر شده و بنظر خفافیش اوهام رامد خطاطیف الی و سخایف افهام که که بصرعمیا و دیده حولای آنان ازمشاهده وجه کریم شمس‌الشموس عوالم وجود که ظاهر در کل‌شئی هرذره وفی‌و باقی‌بعد فناء و کل‌شی میباشد وازفرط ظهور مستور

Marfat.com

وازشدت نور مخفی‌است محجوب وازمعاینه نیراعظم نشآت تجلی و شهود و مرکز دائره درقوس نزول وصعود که از نهایت آشکاری و جلاء درمکمن غیب و موطن اختفاء با قیست‌محروم هستند کثرات منظوره وتعددات مشهوده کثرت اشیائی‌وتعدد حقیقی وواقعی میباشد .

ولی‌سالك واصل وعارف کامل دروصف‌آن کثرت و درنعت آن عدت چنین میسراید : کلما فی‌الکون وهم اوخیال او عکوس فی‌المرایا اوظلال ـ فاعل یکی‌و موأثر یکی ومعلول واثر نیز جزیکی نیست که باین امر واحد واصل فارد در کلام معجزبدایت واختتام ملك‌علام الم ترالی‌ربك کیف مدالظل و ما امرناالاواحده بآن اشاره گردیده است .

ولی‌این فعل وحدانی واثریکتا وبیهمتای آلهی که دراصل مطلق وعاری از هرقید ووصف وخالی‌ازهرلون و رنك است درمقام جلوه وظهور وبسط اشراق و نورازجهت‌آنکه درنوریت ولمعان فوق مالایتناهی بمالایتناهی‌است باعتبار مراتب لایتناهی انوار و درجات نامحدود عکوس واظلال وآثار که حامل احکام امکان و وجوب وضرورت ولاضرورت میباشند .

برحسب غلبه حکم یکی از آن دو بردیگری بمناسبت قرب و بعد از اصل وحدانی و منبع نوربانی تعیناتی اکتساب مینماید که‌برحسب‌آن تعینات بنظر اهل ظاهروارباب صورت وتیره هوش وخاطرمتصف بحسن‌وقبح ومرقوبیت ومطلوبیت و ممدوحیت و منفوریت و مذمومیت و طاعت و معصیت ونقص و کمال و سعادت و وبال میگردد .

ولی‌عارف مدهوش‌از باده وحدت بیهوش‌جز نکوئی نمی‌بیند و جز خیر و خه مشاهده نمیکند وبلسان مقال برطبق وجد وحال چنین میسراید

جهان چون خط و خال چشم و ابروست

کسیه هرچیزی بجای خویش نیکوست

ومشرب اعذب واصلین ومنهل احلی‌واعلی‌مقربین دراین‌باب اینستکه اسباب ومسببات ومتصرف ومتصرف‌فیه وشرایط وممدات وقوابل ومقبولات ورائی‌ومرئی

Marfat.com

وعکوس ومرائی جزتعینات یکجز وجلوات یکحقیقت وظهورات یکنور که ظاهر بذات و مظهر تعینات ذات و اسماء وصفات ذاتیه و فعلیه خود میباشد نبوده و نیست و جزآن یکچیز اگر دیگری تصور و تخیل شود کسراب بقیعه یحسبه‌الظمان ماء اباطل محض وعدم صرف ونیست هستی‌نما است :

ما عدمهائیم و هستی‌های نما　　تو وجود مطلق و هستی ما

الا کل‌شئی ماخلاالله باطل و کل نعیم لامحاله زائل درهرچه نظر کنی جلوه رخساره اوست و بهرجا سفر کنی دیار خالی از اغیار او میباشد و لسان فصاحت و بلاغت بنیان عشاق جمال عدیم‌المثالش مارئت شیئا الا وقد رئت‌الله قبله وبعده ومعه وفیه است .

وبیان طلاب کعبه وصالش دروصف حلیه جمالش ـ نورانی‌اراه ـ ومتی غبت حتی‌تحتاج الی‌دلیل بدل علیك و متی بعدت حتی تکون الاثارهی التی توصل الیك میباشد و ماحصل‌آنکه مرجع هرچیز بفعل وحدانی ونفس‌رحمانی یزدانی است و این‌فیض وحدانی وتجلی ربانی (واین‌فعل‌واحد وظهورفارد)ازحیث‌هرتعین‌مکتسب و وصف ونسبت عاید باصل خود میگردد وبمقر اولی خود متصل میشود وافعال و آثاریکه برحسب ظاهر بمظاهر نسبت داده میشود برحسب شهود بیننده و معرفت رائی‌ومرئی‌وقوت نسبت او باصل مزبور یعنی وحدت قابل ومقبول وناظر ومنظور وانصباع فعل‌منصوب بمظاهربحکم وجوب واحدیت ظاهر وحکم سبق رقم وجف قلم یا ضعف نسبت ویاعدم‌آن ارتباط و اضافت مختلف‌المراتب ومتفاوت‌المقامات و رفیع‌الدرجات میگردد .

چنانکه مولوی معنوی در کتاب مثنوی بلسان حال این فرقه در ابیات ذیل اشاره فرموده :

خلق‌را چون‌آب‌دان صاف‌وزلال　　واندران تابان صفات ذوالجلال

پادشاهان مظهر شاهی حق　　عارفان مرآت آگاهی حق

خوب رویان آینه خوبی او　　حسن ایشان عکس مطلوبی او

وبه‌بیان دیگر ولسان خوشتر مراتب سلاك عملی و سایربن الی‌الله برحسب

Marfat.com

بدایت حال آنها درسلوك و وسط و نهایت آن و برحسب صفاء ضمیر و قلب منیر و شدت و کمال استعداد و ضعف و نقصان قابلیت و تهیو و اعـداد متفاوت المراتب و مختلف المقامات است .

پس برخی تمام مواهب وجودیه وجمیع نعم الهیه‌را که باعیان ممکنات برحسب قابلیت آنها اعطا میشود وافاضه میگردد.

طرا و کلا ازحق تعالی ومبدأ اعلی میدانند ولی بتوسط اسبابیکه درزمره اغیار وازجمله کثرات حقیقی بشمار میآید آنهارا بحق تعالی نسبت میدهند .

وبرخ دیگر وسائط و اسباب ظاهریه را عاری از سببیت میدانند و از جمله شرایط ومعدات میشمارند .

وعده دیگرآنهارا ازشرائط ومعدات صوری وظاهری میدانند و ازشرطیت ومعدبودن واقعی وحقیقی ملغی وعاری از اثر مینمایند (ودرواقع وحقیقت آنها را مثمرثمر نمیدانند)

وجمع دیگروسایطواسبابرا بکلی الغا میکنند-وقل کل من عندالله میگویند .

وبرخ دیگروسایل واسباب ووسایط را نیز مواهب الهی واز نعم نامتناهی او میدانند ونفی مغایرت ومباینت ودفع کثرث ورفع اثنینیت مینمایند .

وگروه دیگر درعین کثرت اسباب و وسایط وحدت می بینند ودرعین کثرت نفی مباینت واثنینیت میکنند - وظاهر وباطن وواحد وکثیر و اول وآخر ومبدأ و منتهی‌را ظهورعین واحده وجلوه حقیقت فارده میدانند .

وهمچنین مشرب آنها درتوحید نیز مختلف ومتفاوت است .

پس برخی فقط توحید بین موحداله قائل به‌توحید رب ارض وسماء هستند ، مثبت کثرت وجود وموجود میباشند واین‌توحید عامی است .

وبرخی وحدت بین ونافی کثرت عینی و بینونت حقیقی موحد و توحیدند و مغایرتراعقلی میدانند وابن‌مشرب اخص خاصه است .

وعده دیگر که خاصةالخاصه اهل‌اللهاند مشاهده وحدت در کثرت میکنند و خلاصه خاصه‌الخاصه مشاهده کثرت درعین وحدت مینمایند وعده‌ئیکه صفاء خلاصه

Marfat.com

خاصه‌الخاصه هستند جامع بین‌شهودوحدت در کثرت و کثرت‌در وحدت‌میباشندیعنی جامع بین شهودین ومثبت امرین‌اند .

واین عده نیز بکامل واکمل واتم کمالا منقسم میشوند وکامل قسم اخیر و اکمل وحدت رادر کثرت عین کثرت و کثرت‌رادروحدت عین‌وحدت می بینند وعین احدیت‌رادرشاهد ومشهود جامع بین‌هردو شهودمیدانند

واکمل ازهمه این‌طوایف عین‌جامعه را مطلق ازوحدت و کثرت ومطلق‌از جمع بین هردو قرار میدهند.

وتفصیل این مقامات وشرح این‌درجات بنحو وافی وحدکافی دررساله‌وحدت وجود مذکور خواهدشد

وپس‌از دانسته شدن این مقدمه میگوئیم آنانکه دربان‌حریم ومحرم‌درگاه لاهوتی دستگاه الوهیت وپاسبان آستان قدس بینان ربوبیت میباشند .

برای وجه جمع بین این‌دوقاعده وربط بین‌این‌دواصل پرفائده بیاناتی‌نموده و نغماتی سروده و تحقیقات ملکوتی جهاتی فرموده اند که ذکر همه آنها بحر طویل موجب اطناب و تطویل و خارج از وضع رساله که مبنی بر اختصار است می باشد ـ

ولی بمقتضی ولامدرك کله‌لاترك کله‌والمیسور لاترك بالمعسور برای آنکه رساله خالی ازاین بیانات قدسی آیات وعاری ازاین کلمات وافادات ملکوتی جهات نباشد بطور اختصار بذکر برخی اقتصارورزیده ونظر بآنکه تمام این‌وجوه مبنی برصادر اول بودن فیض مقدس ونفس‌رحمانی‌است.

وما درفصول ماضیه وابواب سابقه دلائل ارباب عرفان و اصحاب مکاشفه و ایقان را برصادر اول بودن رق منشور وفیض مزبور ذکر نموده و محتاج بتکرار آن نمیباشیم وباوضع‌اصل مسلم بودن آن‌ابتدا بذکروجه جمع بمذاق قائلین بتوحید خاصی واخص‌خاصی مینمائیم ـــ

ومیگوئیم دربیانات سابق‌الذکر بنصاب تحقیق وحدتکمیل رسانیده‌ایم که وحدت فیض مقدس مانند وحدت حق‌تعالی باتفاق ارباب معرفت و اصحاب درایت

Marfat.com

وفطانت وبصیرت غیرعددیست که ازسنخ خود ثانی برای‌او متصور نمیباشد بخلاف وحدت عقل‌اول که بعقیده جمع کثیر وجم غفیری وحدت‌عددی وتصور ثانی برای‌او ازسنخ اوممکن است .

ونظر بآنکه لزوم حفظ اصل وحدت ونحوه آن (یعنی از جهت غیر عددی بودن) بین‌علت ومعلول واثر وموثر وصادر ومصدر معتقد اکثرحکمای بارعین و فلاسفه شامخین که منجمله سید وخاتم آنها میرداماد علیه شآبیب رحمةالله الملك الوهاب رب‌العباد والهادی الی سبیل الرشاد است و موافق با برهان قویم الارکان نیز میباشد .

وبنابرصادر اول ومفیض نخستین بودن‌آن فیض مسطور ونور علی‌نورچون بجهاتیکه‌درابواب‌سالفه‌نیز بآن‌اشاره‌شده‌جهت‌علیت‌مبداء اعلی نسبت بکافه موجودات وقاطبه انیات ان‌ماء معین ونور مبین‌است.

واز جهت نفس الربط والفقر بودن آن نسبت بذات کروبی آیات وجوبی جهات قیوم اللاهوت والجبروت اصل و تمام کافه ظهورات الهی و مقوم جمیع افعال وآثار وجلوات اسمائی وصفاتی نامتناهی بارالملك والملکوت بنحو اعلی و اتم درصفحه اعیان وسجل‌اکوان ومرائی آفاق وانفس‌آن رحمت‌واسعه‌الهیه ووجود عام منبسط است .

وافاضه آن‌نور شارق متعالی‌وضیاء بارق اعلی‌العوالی افاضه و جعل قاطبه اشیاء واجاده همه موجودات ومعلولات است ودوام وثبات رأس واصل‌آن مخروط نور ومبداء هراظهار وظهور رابط حادثات بقدیم مطلق وضابط دوام فیوضات و بقاء برکات‌وبسط‌خیرات وجود دائم‌الفیض والجودحضرت‌منان‌دائم الفضل والاحسان و حافظ قاعده آن مخروط از تشتت و تفرق وتشذب وصیانت آخر آن از انفصام انتظام میباشد .

چه‌از فرط نزول وغایت انبساط وافول بسبب نهایت بعدقاعده ان رق منشور ونورعلی نور ازمبداء انوار واصل هرظهور و اظهار وتشابك بعدم و افول وتلطخ آن بغواشی ماده وقوه وتظافر عوارض‌ارض شانیت واستعداد وتکاثر لوازم‌حرکت

وزمان واحتیاج بمعد وممد واعداد که بدضروری ولازم آن انقضاء وتصرم ذاتی و تبدل وتجدد جوهری است .

بحکم لزوم مناسبت بین فاعل وقابل ولسان دهندگی و گیرندگی موجب احتیاج مبرم آن برابط بین آن متجددات بامبداء بسیط بالذات وثابت من جمیع الجهات وحافظ نظام متصرفات است.

وآن ضبط وربط میسر نمیشود مگر بسبب آن رحمت واسعه وفیض منبسط که ازجهت استقرار بنعان انماء حیات ساری در دراری و ذراری از بحرمن بعده سبعة ابحر حضرت لاهوت واستمرار جریان آن ،طروغیت هاطل وفیض کامل ونور بازغ شارق وطارد ظلمت نیستی وممات ازسماء عالم رفعت وقدرت ورهبوت ودوام آن عکس ماه و اختر و آسمان رفعت و جبروت و پرتو شمس الشموس ونیراعظم نورالانوار ومبداء هرظهور واظهار جلت عظمته کبریائه و رفعته وثبات تابش آن اشراق مصباح منیر سماوات وارض ازمشکاة ولایت کلیه کـه باطن نبوت و رسالت ختمیه محمدیه است باقی و برقرار ودائم واستوار میباشد و بنابراین درعین وحدت فیض وتجلی کثرت مفاض ومتجلی له وبالعکس درعین کثرت مفاض ومجعول وحدت فیض وفیاض محقق میباشد .

و سر کلام معجز انتظام لودلیتم علی الارض السفلی لهبطتم الله تعالی ظاهر میشود وبین قاعدتین تراضی خصمین ورفع تخالف شده وصلح ووفاق و یگانگی و اتفاق برقرار میشود.

ووجه جمع دیگر بمذاق قائلین بتوحید خاص الخاصی است وآن مبنی برتمهید دو مقدمه است :

مقدمه اول

برعارف خبیر وناقد بصیر خیال این معنی و منال این تمنی پوشیده و مستور نیست که بنابرمذهب غواصین بحر بی کران وحدت ومشرب سیاحین بیدای بی پایان

معرفت که غامض عین‌یسری و ناظر بعین یمنی ومثبت وحدت و نـافی مطلق کثرت میباشند جزیك ظاهر وظهور ویك منور ونور بنظر حدیدالبصر آنان دردارهستی ومدینه‌وجود موجودنبوده ونیست

وحدیث علیت ومعلولیت‌واحد وئه‌جاعلیت ومجعولیت بنحویکه معتقد اهل استدلال وارباب جدل وجدالست ازقبیل‌انیاب اغوال وسخائف‌اقوال واساطیر اولین وافسانه سابقین است .

وبنابراین مشرب موردی برای تحقق تهافت بین قاعده الواحد با اصل مسلم لاموثر فی‌الوجود الاالله متصور نمیگردد

تااحتیاج بوجه جمع ورفع تهافت ودفع تناکر وتخالف بوده باشد بلکه بنا برمشرب امت وسط واعتدال وارباب قرب وصال واصحاب وجد وحال که ناظـر به عینین ودارای مشرب امربین امرین‌وفائز بحسنتین ونافی‌جمع بلافرق وفرق‌بلاجمع وقائل‌بفرق درعین جمع وجمع درعین‌فرق هستند نیز تهافت وتخالف‌بین‌این‌دواصل محقق نیست .

چه باین مشرب کثرت حقیقی وبینونت واثنینیت‌واقعی ومغایرت نفس‌الامری مانند بینونت بین شئی وشئی بین اعیان ممکنات وماهیات باطلات وحضرت مبداء ـ المبادی ومؤیس‌الایسیات ازحیزامکان خارج واز حریم تصور بیـرون است بلکه تحقق تهافت وتصور تخالف بمشرب ناظرین بعین یسری وبصرحولی است که قائل به‌بینونت عزلی بین‌علت ومعلول وجاعل ومجعول ومثبت کثرت حقیقی وتعدد واقعی نفس‌الامری دردار وجود وعالم هستی میباشند.

مقدمه دوم

بمشرب احلی واعذب ارباب صفا وخلان صدق و وفـا اولین فیض ونخستین تجلی وظهور حق‌تعالی ومبداء اعلی فیض‌مقدس ونفس رحمانی‌وحق مخلوق بورق منشور وبحرمسجوراست نه عقل‌اول وروح کلی مرسل واز نخستین صادر بودن آن

Marfat.com

نتائجی بدین شرح مأخوذ نموده‌اند .

اول آنکه چون این فیض علم و وجود مطلق صورت تعیین اول و حضرت احدیت که منبع تمام حقائق الهیه ومحتد جمیع تعینات و نسب واضافات کلیه ازقبیل الوهیت وربوبیت ومبدئیت ونحو آنها است نظر باتحاد حکم ظاهر ومظهر وحقیقت و رقیقت رقائق این نسب وحقائق درعین آن فیض مطوی ومندرج میباشد وازاین جهت ظاهر بتمام تعینات ومظهر حکم جمیع ماهیات واعیان ممکنات است ونسبت او بهمه آنها ازعقل اول تا هیولی اولی وازذره تا ذره نسبت واحده وسواسیه است ومظهر استوی مع کل شیء وهو بکل شئی محیط میباشدوقبول آن رحمت عامه فقط منوط بقابلیت قابل واستعداد قوابل است .

وبنابراین هرممکنی که مجردامکان ذاتی ولاضرورت وفقروجودی او کفایت برای تنور آن بنور وجود قرع باب هستی بنماید و محتاج بعلل اعدادی و امکان استعدادی نباشد مانند عقل اول و ملائکه مهیمه پیش از همه اشیاء بنور هستی منورمیگردد .

وبصبغة الله ومن احسن من الله صبغة منصبغ.

و درمرتبه اولی مشمول این فیض مقدس اعلی میشود و درارتباط بنورالانوار ومبدءالمبادی تعالی شانه وتقدست اسمائه محتاج بهیچ واسطه ورابطه نمیباشد .

بحکم این اصل درصورتیکه امورمتعدده واشیاء متکثره باین صفت متصف و باین حیله متحلی باشند وبین آنها بالذات تباین وتناکر نبوده وبنحوی از انحاء متحد باشند مانند عقل اول وملائکه مهمیه .

بعقیده این فرقه همه آن امور درمرتبه واحده از باری تعالی ومبدأ اعلی قبول فیض مینمایند وبحیله هستی متحلی میگردند .

وازاینجاست که‌درنزد ارباب کشف و شهود عقل نخستین وملائکه مهیمه که ازطبقه کروبیین میباشند درانتساب بذات قدوسی آیات حق تعالی در مرتبه واحده‌اند النهایه ملائکه مهیمه .

از حیث آنکه مظهر جلال وجبروت ذات بیمثال حق تعالی و مهیم درجبروت

او و نائل بفنا و محو و طمس و محق مطلق هستند دخالت در امر تدبیر و تسطیر حروف وجودیه و کلمات الهیه دردفتر وجود وسجل هستی و وساطت درایجاد موجودات و خلق مخلوقات ندارند و دخالت در امر و وساطت در افاضه و اجاده بعقل اول که مظهر جمال و نائل بمقام فرق بعدالجمع و تمکین بعدالتلوین است مفوض شده است .

ولی اگر عقل اول را صادر اول بدانیم چنانکه مذهب اکثر حکماء شامخین وفلاسفه بارعین است جمع بین صادراول بودن آن و بودن ملائکه مهیمه با آن صادر نخست وعقل درست درمرتبه واحده ازحیث انتساب بحق تعالی ومبدء اعلی درنهایت صعوبت وغایت اشکالست بلکه ازجهت دیگر نیز اشکال صعب الانحلال وارد میباشد وآن خارج بودن آن انوار ازسلسله تسطیر و تدبیر و وساطت درامر اجاده وافاده مادون ازجهت تهیم آنها فی جلال الله وجبروته است چه با این وصف وقوع آنها در سلسله علل طولیه مستحیل ودرسلسله علل عرضیه برخلاف برهان ودلیل است بخلاف آنکه صادر نخستین آن نورمبین و فیض مقدس و وجود مطلق باشد چه بیانیکه گفته اند این هردو اشکال سهل الانحلال وهردو ایراد واضح الرفع وظاهر الدفع میباشد وخروج آنها ازسلسله تسطیر وتدبیر با بودن آنها درمرتبه واحده نسبت بفیض مقدس ونفس رحمانی بلکه ذات قدسی آیات حق تعالی ومبدأ اعلی برخلاف قائم البرهان و ضرورت ووجدان نخواهدبود و محتاج بتکلفات کثیره وتمحلات عدیده که برخی از اعاظم بارعین حکمت یمانیه و افاخم فلسفه الهیه در ذب اشکالات و دفع ایرادات مرتکب شده نمیباشد .

چه آنجناب بدووجه بین صادراول بودن عقل نخستین و آدم اول وبودن ملائکه مهیمه با او درمرتبه واحده ازانتساب بجناب کبریائی ومبدء المبادی و حق وتعالی شانه وتقدست اسمائه جمع فرموده .

اول آنکه عقل اول که بحکم اول ماخلق الله العقل

و اول ما خلق الله نوری متحد با نور محمدی صلی اله علیه و آله واولین جلوه جبروتی رخسار احدیست ازجهت بودن آن مظهر اسم عظیم اعظم ومجلای

Marfat.com

اتم مقام اوادانی و تعین اول و علمك مالم‌تکن تعلم بحکم لی‌مع‌الله حالات لا یعنی فیها ملك مقرب ولا نبی‌مرسل دارای مقامات کثیره ودرجات رفیعه عدیده‌است گاهی ازجهت مظهریت جبروت وجلال‌الله ومقام عندیت عند ملیك مقتدر و طوای وادی قدس و نشائه انس مهیم فی‌ذات‌الله و مطموس و ممحوق فی‌اسمائه و صفاته و خالع نعلین و فارغ ازخود و کونین‌لیس‌فی خرقة وجوده ولافی‌حبة ذاته‌الاالله من‌راه فقد رأی‌الله‌است .

ودراین‌مقام وازاین‌جهت درتسطیر سطور وجودیه وترقیم حروف و کلمات الهیه دردفتروجود وسجل کون وساطت نمینماید .

وباینجهت از او وازعترت قدیسین او بحکم اتحاد با او بملائکه مهیمه تعبیر میگردد و زمانی ازجنبه مظهریت جمال ولطف حضرت ذوالجلال وفوز:مقام کمال واکملیت ونیل‌بدرجه خاتمیت وامتثال خطاب کرویی‌انتساب واما بنعمة ربك فحدث ببسط رحمت رحیمه ورحمانیه ونشرهبات امتنانیه بعالم تسطیروتدوین‌بحیث‌لا یشغله الخلق عن‌الحق ولاالوحده عن‌الکثیره توجـه میفرماید و در این هنگام در تقدیر وتدبیر وجود و بسط افاضه وجود وساطت مینمایدو از او بعقل اول و روح اعظم تعبیر میشود .

وجه دوم آنکه عقل اول وصادر نخستین با ملائکه مهیمه در وجود متحد و درحقیقت وذات متوافق وبجهات واعتبارمختلف میباشند .

چنانچه بین هرمرتبه عالیه از عقول طولیه و عرضیه و مرتبه دانیه متصله باو مراتب کثیره متصورمیشود بلکه بحکم غیرمتناهی‌بودن مراتب‌شدیدوضعیف‌بمراتب غیرمتناهیه منحل میگردد .

و با این وصف همه‌آنها بوجود جمعی وحدانی موجود و بحد هستی فوقانی محدود میباشند .

وبهمین‌وجه بشرح مسطوردرأبواب سالفه وفصول‌ماضیه صدرمتالهة‌الحکماء علیه تحیات رب‌الارض‌والسماء ازقاعده‌امکان اشرف ذب اشکال‌فرموده وبابتکارآن افتخارفرموده است انتهی.

Marfat.com

وفرموده آنجناب وفخراولی الالباب و تکلف بودن آن دووجه بنظر ارباب بصیرت واصحاب معرفت عاری ازشبهه وخالی ازشك و ریب نمیباشد و ازاینجا است که عارف محقق وکامل بارع مدقق حمزه فناری درشرح مفتاع این وجوه را مورد نظر قرار نداده و ذب اشکال را نتیجه صادر اول بودن فیض مقدس و وجود عام قرار داده .

ودر بیان نتائج آن فرموده ومنها ان العقل الاول اول مخلوق واول صادر لکن فی عالم التدوین والتسطیر اما مطلقا فلالان اول متعین فی المراتب الالهیه حضرت احدیت الجمع المذکور ثم مرتبه الالوهیه والوحدانیه التی تلیه وفی المراتب الکونیه عالم التهیم ثم العالم الاعلی فی عالم التسطیر انتهی .

وازفرمایش آنجناب وجه متقن عاری ازاختلال برای ذب اشکال مذکور وایراد مسطور مستفاد میگردد که در آتیه بآن اشعار مینمائیم .

نتیجه دوم - بنابراین مذاق یعنی مذاق عاری از نفاق ارباب وحدت و اصحاب خلت و وفاق اموریکه بنظر عدیم النور وضعیف البصر ظاهر بینان منتکسة الروس و عمیاوان بی شرم وناموس نسبت بذات کروبی آیات حق تعالی ومبدأ اعلی درعداد اغیار ومستقل درفعل و آثار با وسایط و اسباب و دخیل دراستناد وانتساب ممکنات بآن جناب میباشند درشمار معدات ومتمم استعدادات محسوب و در زمره مکمل قابلیت برای اخذ فیض از جاعل اللیسیات و وهاب الوجودات معدودند وازمنصب دخالت در وجود وساطت دربسط افاضه وجود معزول هستند .

ولامؤثر فی الوجود الاذات الله وارادته وقدرته و مشیته .

نتیجه سوم آنکه چون نسبت قاطبه وجودات امکانیه وکافه انیات جواز [illegible] نور مطلق و فیض کامل و ظهور تام حق تعالی نسبت مقید بمطلق ومتعین بلا متعین است .

وهرمقیدی را بامطلق راهی وهر سری را باحق تعالی سریست که ازاین حیث حیلولت حائل وحجابیت حاجز واحتیاج بروابط ووسائل بین آن دو خارج از حدتصور وفرض وتقدیر میباشد

Marfat.com

لذا بنظر حدیدالبصر این‌طایفه که ارباب قرب وصال واصحاب وجد وحال هستند هرموجودی ازدورشته بحق‌تعالی مربوط واز دوطریق بآن‌جناب کبریائی متصل و از هر فج عمیق او را خواننده و بالسنه شتی حضرتش را ستایش ونیایش کننده میباشد .

اول ــ رشته سبب‌سازی که بجعل‌وسائل مربوط وتسبیب اسباب منوط است که باین طریق‌در کلام فصاحت‌انتظام وخبر بلاغت‌اثر ابی‌الله‌ان‌یجری‌امورالا باسبابها اشاره گردیده است .

دوم ــ طریق سبب سوزی و محو تعینات ورفع تکثرات که ازآن بوجه خاصه تعبیر ودر کلام فصاحت وبراعت نظام سبحان الذی‌لایجری فی‌ملکه‌الامایشاء وآیه معجزپایه کل‌من عندالله‌بآن اشعارشده ومولوی‌معنوی نیزدر کتاب‌مثنوی‌ازآن بسبب سوزی تعبیرفرموده:

ازسبب سازیش من سودائیم　　وازسبب‌سوزیش‌سوفسطائیم
وزسبب‌سازیش سرگردان‌شدم　　وزسبب سوزیش‌هم حیران شدم

وبدین جهت قابل اخذ فیض از مبداء فیاض وخالق بی نیاز بدون واسطه و رابطه میباشد .

ولی حکم این‌جهت درغالب اشیاء مقهور ودراکثر اشخاص مستور ومغلوب ودرقلیلی غالب وماهر وبین وظاهر است خصوصا اولیاء محمدین وعترت قدیسین‌لو برای اظهار این جهت و مقام آن‌صدور جریمه ایجاد وسطور کلمه توحید رب‌عباد فرموده اند :

لنامع‌الله حالات‌لایسعنا فیها ملك‌مقرب ولانبی مرسل.

نتیجه رابعه آنستکه در کلام آنف‌الذکرملاالبیان حمزه فناری بآن‌اشعارو بلکه تصریح واظهارشده که بنابراین مشرب اعذب احلی ومذهب الیق واحری و اولی بتقدیس وتسبیح مبداء اعلی اول متعین درمراتب الهیه و مقامات سرمدیه تعین اول وحضرت احدیت جمع ووجود سپس مقام واحدیت ومقام جمع وتعین‌ثانی است ودرمراتب کونیه اول جلوات ونخستین ظهورات فیض مقدس و نفس رحمانی است

Marfat.com

واول متعینات ومخلوقات عالم تهیم است .

و درعالم تسطیر ونشائه تدبیر وترقیم و تقدیر عقل اول و نور مبین محمدی و ظهور رخساره سرمدی احمدی و جلوه وجه باقی حق اول تعالی شانه درابدو ازل میباشد .

وازاین احلی ثمره آن مبارك‌شجره حل‌اشکال صعب‌المنال مارالمنقال و رفع ماقیل اویقال بنحو احسن وطریق اقوم اتقن نیزمیگردد چه بین اولیت عقل نخستین درعالم تسطیر واولیت ملائکه مهیمه درخلقت وتصویر تهافت مرفوع وتخالف‌اصلا ورأسا مدفوع است.

نتیجه خامسه نظر بحتمیت‌مناسبت بین‌فاعل و قابل و لزوم تحقق سنخیت و شاکلت بین مجعول وجاعل ولابدیت حفظ ربط واتصال بین مبداء اعلی وحق‌تعالی ومبداء اعلی لم‌یزل ولایزال وممکن مرهون حدوث ومقرون بفناء وزوال وبودن ذات کروبی آیات‌واجب بالذات وللذات‌بسیط من جمیع‌الجهات وواحد بتمام حیثیات وبودن کثرت که بحکم کل ممکن زوج ترکیبی اقل‌آن‌اثنینیت‌است بدلازم‌ممکنات وضربه لازبه جائزات ارتباط موجودات واتصال مخلوقات بذات قدوسی سمات‌مبداء المبادی ونورالانوار جل‌شانه وتقدست اسمائه بلحاظ آن‌ذات متعالی صفات ازجهت واحده و حیثیت فارده که حیث وجوب وجود و تاکد هستی و بود است محقق می گردد .

وبلحاظ ممکنات ازدو جهت که یکی جهت امکان ولاضرورت و از طریق جعل اسباب ووسائل ومعدات و وسایط است .

وجهت دیگر جهت وجه خاص وخرق علل ووسائل ورفض کثرت و [illegible] بیرون نمودن کنگرات قوابل ازمنجنیق وحدت یعنی‌وجه وجوب و[illegible] وجود عالی وسافل بتبع وجوب‌ذاتی مبداء کل‌شئی والله غرزه وهنی میباشد.

وازجهت اولی غلبه حکم کثرت وفرق وامکان برو حدت و وجوب وجمع و قاهر بودن حکم‌شوب ماده ومده بربرائت ازغواشی عالم‌زمان ومکان واز جهت‌ثانیه غلبه حکم جمع ووحدت وضرورت وقرب بمبداء اعلی برحکم اثنینیت و کثرت و

فرق و بعداز باری تعالی متحصل‌میشود.

ولکن بحکم وقلیل من‌عبادی‌الشکور حصول این‌غلبه ازاین جهت و تحقق این قاهریت در این حیث مانند کبریت احمر وزراصفر و درخوشاب قلیل و نایاب است ثمره‌الثمره مبنی تضاعف وجوه امکان و کثرت تکاثر جهات غیریت و سوائیت بر کثرت وسایط وتضاعف روابط بین ذات وجوبی جهات باری‌تعالی و بین آیات افاقیه وانفسیه ازاسفل واعلی ومبنی قلت امور مزبوره برقلت‌اشیاء مذکوره‌میباشد چه کثرت وسائط وتضاعف متممات وقابلیات‌وروابط مستلزم تغیر فیض ذاتی احدی الهی ازتقدس اصلی وبرائت وتنزه اولی وتشاکل باحکام وسایط وخواص امکانات وظلمت ماهیات وقلت آنها موجب عدم تغیر مزبور وبقاء تنزه مسطوراست.

چنانچه تفاوت امتزاج احکام وجوب (یعنی وجه‌خاص) بااحکام امکان و غلبه یکی‌ازآن دوبردیگری مستند بتفاوت استعدادات غیر مجعوله ماهیات و اختلاف قابلیات اعیان ثابتات ازحیث تقدم وتاخر وشرافت وخساست وسعادت وشقاوت وعلم ودانائی وجهل ونادانی وثبات وبقاء ودثور وزوال وفنا ونحوآن از جهات وامثال آنها ازحیثیات است.

وبالنتیجه ظهور زمان وزمانیات ومکان ومکانیات وبروزحرکت ومتحرکات وتغیرومتغیرات‌مبنی براین اصل‌اصیل ومبنی مستصحف‌البنیان میباشد

ونیز نتایج دیگر بسیار وثمرات اخری بیشمار ازاین شجره پر فایده و ثمره استنتاج‌واتخاذ واجتناء نموده‌اند که‌ازباب ضروری نبودن ذکرآن بارعایت اقتصار براختصار که مبنی رساله ومطلوب اهل بصایر وانظار است ازذکرآن صرف‌نظر نموده ومیگوئیم :

ازاین بیانات عرشی آیات جبروتی سمات باعلی درجه ظهور واکمل مراتب وضوح رسید که بعقیده ارباب کشف وعیان واصحاب شهود وایقان مطابق بادلیل‌و قائم‌البرهان است .

قاعده الواحد لایصدرعنه الا واحد ناظر برشته اول سبب سازی و ارتباط قاطبه حقایق امکانیه وذوات جوازیه ازناحیه اسباب و وسایط ومعدات و متممات‌و

Marfat.com

قوابل است .

وقاعده لاموائر فی‌الوجود الاالله ناظر برشته ثانیه رفض‌روابط و خلع‌وسایط وسبب‌سوزی یعنی‌وجه خاص‌است که‌کافه ممکنات وجمیع مخلوقات ازاین رشته نیز بمبداء اعلی و حق تعالی مرتبط و منتسب میباشند و هر یك در محل و مورد خود بموقع و بجا و مستحکم البنان و المبنی متصف بغایت موافقت و عاری ازتناکر و مخالفت هستند .

چه بینونت‌ممکنات‌جایزات‌ومغایرت‌ووجودات‌فاقرات بنابرمسلك‌ارباب‌مکاشفات بامبداء ایسیات وواجب من‌جمیع‌الجهات وغنی‌بتمام حیثیات بینونت وصفی ومغایرت ربطی‌مانند بینونت عکس وعاکس ومغایرت ظل‌وذی‌ظل است واسباب صوریه و علل ظاهریه که بلحاظ رشته سبب‌سازی اعتبار ومنظور انظار ارباب افکار گردیده چنانکه کراراً اشعارشده معدات‌صرفه وممدات محضه هستند که فتح‌باب آنها منافی باتوحید خاصی بلکه خاص‌الخاصی ومستلزم افتتاح باب کثرت حقیقی و مغایرت نفس‌الامری نیست خصوصاکه باب رشته ثانی بی‌نیازی همیشه‌باز وجناب کبریائی درافاضه فیض وجود وبسط رحمت وجود بی‌انباز وازشرایط ووسایط ازاین جهت بی‌نهایت بی‌نیاز میباشد والله غالب علی‌امره ولهالخلق والامر .

ازاینجاست که در کتاب تدوینی ربانی و کلام آسمانی کافه خلایق را بعبودیت خود ازهردو رشته خوانده وادعونی‌استجب‌لکم فرموده است .

ودرمورد دیگر درتعییر یهود ونفرین ولعن‌ارباب عناد و جهود آیه‌مجیده وقالت‌الیهود یدالله مغلولهغلت ایدیهم ولعنوا بماقالوا بل‌یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء نازل نموده است .

وبذلك قدتمت‌الکلمه واتلفت‌الفرقه وحصل‌الصلح‌بین‌الفریقین بتراضی الخصمین والجمع بین القاعدتین واین وجه جمع [illegible] الخواصی است .

واما وجه جمع بنابرسایر مسالك پس‌از مقدمه اولی که‌در بیان وجه جمع آن باین مسلك گفته‌اند معلوم ومبین گردید که احتیاج بجمع وبیان وجه آن بنا بمذاق

Marfat.com

ذوالعینین ومفتوح البصرین و برزخ جامع بین طرفین وامر بین امرین یا بمذاق ناظرین بعین یسری و بصر حولی وعمشا و نافی وحدت دراسفل واعلی و اثبات کثرت هست و هستی دردار تحقق وحق پرستی است .

بمذاق ناظرین بعین یمنی و نافین کثرت وجود وموجود وحصر هست وهستی درحق تعالی ومبداء اعلی باب دوئیت مسدود ورشته سببیت ومسببیت مجزور وحبل کثرت مقطوع وعین شهود اثنیت اعمی و بصر نظر بغیریت و بینونت حولی ولیس فی الدار غیره دیار است .

ومجرائی برای قاعده وتهافت آن بااصل پر ثمر وفائده باقی نمیماند.

ونیز نظر بآنکه بمذاق اغلب ارباب وحدت و توحید و اکثر سلاك طریق تفرید وتجرید اول تجلی خارجی ونخستین ظهور وجلوه عینی نورالانوار ومبدء کل ظهور واظهار فیض مقدس ووجود مطلق ورحمت واسعه باسطه الهیه است ووجه جمع بنابراین مسلك ومذاق که طریق اصحاب یگانگی واتفاق ورفض بیگانگی و نفاق وشقاق است .

از بیانات سابقه وتحقیقات رشیقه سالفه بمنصه بروز وظهور رسیده احتیاجی بتکرار آن نمیباشد ولی وجه جمع دیگری که خلاصه وجوه مذکوره وصفوه انظار وافکار مسطوره است بنظر برخی از فقراء الی الله تعالی رسیده که نسبت بپارهٔ ازوجوه مذکوره ازشوائب تکلف ابعد واز معایب تعسف وتصلف اغرب وبحقیقت وواقع اقرب ونسبت بپاره دیگر اصوب میباشد .

وبیان آن محتاج بتمهید مقدمات وتأسیس مبانی واصولست که کثیری از آنها درضمن ابواب سابقه مسطورودر مطاوی فصول ماضیه مذکورشده وبلحاظ آنکه تکرار آنها موجب تذکار و مفید فوایـد بسیار است بطریق اجمال بآنها اشاره مینمائیم : سپس به بیان اصل مطلب میپردازیم ومیگوئیم:

Marfat.com

مقدمه اول

از آنجائی که بمقتضی کلام معجز انتظام فصاحت و بلاغت اختتام و یحذرکم الله نفسه آیه اعجاز پایه ولا یحیطون بشئی من علمه (الذی هوعین ذاته) وصول بکنه ذات قدوسی آیات وسفات لاهوتی جهات و نیل بتخوم حقیقت نامتناهی عظمت واجب الوجود بالذات وللذات واحاطه بوجود نامحدود رفعت نورالانوار ومبداء المبادی تعالی شانه وتقدست اسمائه ازطور قدرت اقاصی مدارك واوهام وطوع قوت اعالی عقول وافهام خارج واز وسع ارباب قرب وصول واصحاب نیل بمامول بیرون و مشاهده شمس الشموس هویت وملاحظه قمرالاقمار باهرالنور غیرمتناهی ظهورانش ازطاقت عیون خفافیش عمیا وان اعیان امکانیه وابصار حقائق وذوات خطاطیف انبات جوازیه بر کنار است .

شعری

بکنه ذاتش خرد بردپی　　اگر رسد خس بقعر دریا

محارم حریم حرم درگاه فوق مالایتناهی جاه وضرورت ووجوب [illegible] لود نوت انملة لاحترقت گویان و اخص الخواصی حمی احدیت و [illegible] و فرقگاهش ما عرفناك حق معرفتك و ماعبدناك حق عبادتك و [illegible] زبان میباشد .

ودفتر ادراك ارباب دقائق انظار واصحاب نوابغ افکار که در [illegible] این بیابان بی نهایت وپایان وغوص دراین دریای بی تك و [illegible] و سجل عمر آنها بآخر رسیده و هنوز در اول وصف او [illegible] خسته و از نیل بمقصود مایوس و رانده شده و لسان مقالش [illegible] مترنم میباشد .

ای برتر از خیال وقیاس وگمان و وهم

واز هرچه گفته‌اند وشنیده‌ایم وخوانده‌ایم

دفتر تمام گشت و بـه آخر رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تـو مـانده‌ایم

وزبان مقالشان بمفاد این بیت متغنی است.

در این شب سیاهم گم گشته راه مقصود
از گوشه برون‌آی ای کوکب هـدایت
از هر طرف که رفتم جز حیرتم نیافزود
زینهار از این بیـابان وین راه بی نهایت

شعر

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیـاموز
کان گمشده را جـان شد وآواز نیامد
واین گمشدگان در طلبش بی‌خبرانند
وان را که خبر شد خبری بـاز نیامد

لذا هرچه ارباب فنون کلام وحکمت واصحاب دانش ومعرفت جـز پـیروان شریعت‌ورهروان‌طریقت وحقیقت دراین باب گفته وبدرر الفاظ سفته‌یا برشته‌تحریر ونمط‌تقریر درآورده اند. خیال بی‌مورد و بیجا و گمان سخیف البنیان و رخوالبنا بوده ومیباشد.

چنـانچه طوطی هندوستان حکمت و هـزار دستان بوستان معرفت لسان ـ الغیب خواجـه حافظ شیرازی تغمره الله برحمته فی الغـابر کما تغمره فی المـاضی فوموده شد :

شعر

جنـگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون نـدیـدند حقیقت ره افسانه زدند

پس برخی ازغاغه ارباب کلام که اصحاب جدال والدالخصام هستند ذات‌حق تعالی را وجوداولی الادراك وهستی بدیهی‌التصور دانسته اند.

وبرخ دیگر ازاین فرقه که بسخافت این‌عقیده ناشی ازاعوجاج فهم و قریحه

Marfat.com

پی برده واز رخاوت این گمان و رأی رخوالبنیان آگاه شده حقیقت مقدسه او را ماهیت بسیطه مجهولةالکنه غیرمدرکة الذات و الحقیقه توهم نموده وآن حقیقت مقدسه را ازسنخ ماهیات سرابیه دانسته اند.

وعدهٔ ازحکمای عظام وفلاسفه فخام باآنکه وجود را اعتباری واز اصالت وتذوت عاری دانسته آنرا درممکن زائد درتصور ودر واجب تعالی ومبداء اعلی عین‌ذات وتمام حقیقتش میدانند .

وبرخ دیگر ازاین طایفه (حکما وفلاسفه) که معتقد بمذهب منصور اصالت وجود واتحاد اوباحقیقت نور میباشند .

آن‌حقیقت مقدسه رافردی ازوجود که باسایرافرادبتمام ذات متباین‌ومشارك درفعلیت وظهور است دانسته اند.

وعده دیگربا انکار اصل مزبور حقیقت اوراصرف وجود ونور وغیرمتناهی درفعلیت وظهور قرارداده‌اند

وفریق دیگر که‌عیون بصایرآنهابکحل الجواهر معرفت مکتحل وبفهلوین ازفلاسفه منتحل هستند حقیقت مقدسه اورا مرتبه ازمراتب مطلق وجود که فوق مالایتناهی بمالایتناهی مدة وعدة وشدة است میدانند .

وفرقه دیگر که دارای عقل منور ورای آزموده اند ودرجنت ذات و صفات حق‌تعالی غنوده‌اند ذات قدوسی‌جهات کروبی آیات اورا وجود بشرط لای صرف عاری ازهمه تعینات وطاردکافه حدود وجود وماهیات میدانند .

وعده دیگر ازاین فرقه حقیقت مقدسه‌آن مالك الملك والملکوت و قادسات‌الجبروت وراقم احرف عالیات لاهوت را وجود حق وهستی و[illegible] یعنی وجود لابشرط مقسمی ومطلق باطلاق احاطی قیومی [illegible] ازتعین واسم ورسم ونعت ووصف حتی‌قیدلا بشرطیت و[illegible] قید و وصف ومبرای ازحلول‌واتحاد وسریان‌وانبساط تصورفرموده‌اند ودروصف اوچنین سروده‌اند.

Marfat.com

شعر

هست پنهـان ذات او در غیب غیب

مطلق از هر اسم و رسم و نعت وعیب

ووحدت ذات وجوبی جهات اورا نیز وحدت لابشرط که مقوم واصل و تمام هر کثرت و موایس و محصل هرعدت است واز سنخ او برای آن ثانی غیر متصور است میدانند.

وبرای ابانه این‌مقصود وامنیت واظهار این معنی وحقیقت بکلام معجز بدایت وختام ولقد کفرالذین قالو ان‌الله ثالث‌ثلثه و ماتکون من‌نجوی ثـلثه الاهورا بعهم ولاخمسة الاهوسادسهم استناد میجویند.

و چنانچه جناب کروبی خطاب در کـلام قدوسی انتساب در وصف خـود فرموده است:

قل‌هوالله احدالله‌الصمد لم‌یلد ولم‌یولد ولم‌یکن‌له کفواً احد- درنعت آن‌ذات تقدس‌جهات فرموده‌اند

لـم یلـد لـم یولـد او را لایـق است

والـد و مولودٌرا او خالـق است

لـم یلد لم یولـد است او از قـدم

نـه پـدر دارد نه فرزند و نـه عم

هرچه جسم آمد ولادت وصف اوست

هرچه مولود است اواین‌سوی جوست

زانکه از کون و فساد است و مهین

حادث است و محـدثی خواهـد یقین

مقدمه دوم

درفصول مارالذکر وابواب سالف‌البنیان بسرحداعلی مراتب‌تحقیق واکمل

مدارج تدقیق رسیده که حفظ نحوه وحدت و بساطت و صیانت احدیت من جمیع الجهات وسزاجت و صرافت بتمام حیثیات که درطرف علت قیومی وجوبی معتبر است در مرتبه معلول ازحد توقع عقل مضاعف منور خارج بلکه ازحد ترخیص افهام بشر واز حریم جواز وامکان ذاتی ووقوعی بیرون است.

چه بدلازم حفظ آن دراین حد وضربه لازبه وصیانت آن دراین مرتبه تکافو معلول باعلت وجاعل بامجعول درمرتبه هستی وحد وجود که تجویز آن در حکم ترخیص علیت شئی لنفسه وتقدمه علی نفسه که بطلان آن از ضروریات بلکه اوایل بدیهیات است میباشد.

ولی حفظ نحوه وحدت ازحیث عددی یا غیرعددی بودن آن درمعلول بنظر عده ازاساطین ارباب معقول لازم ومتحتم است.

باین معنی که صدور واحد غیر عددی ازواحد عددی و همچنین صدور واحد عددی ازغیرعددی درنزد آنان جایز نمیباشد.

وامتناع قسم اول درنظر قاطبه فلاسفه عظام و حکماء عالیمقام [illegible] ومورد تشاجر وتناکر ومحل بحث واختلاف نیست

چه اکمل واشرف بودن وحدت غیرعددی از عددی ولزوم [illegible] معلول واشرف بودن جاعل از مجعول برطبق برهان قویم الارکان بلکه [illegible] ضرورت ووجدان است.

وقسم دوم که عکس آنست پس سیدالحکماء البارعین وثالث الرؤساء والمعلمین نورالله برحمته المتسعه علی العالمین حفظ آنرا درمرتبه معلول وحدت [illegible] لازم ومتحتم میداند.

وصدر متالهة الاسلامیین علیه شآبیب رحمة الله الملک [illegible] عالیمقدار و استاد بزرگوار خود مخالفت فرموده و حفظ آن را لازم در [illegible] ندانسته است.

الحق درنظر ارباب بصیرت وتحقیق و بمقتضی اصحاب معرفت وتدقیق بدلایل ذیل الذکر فرمایش سیدالحکماء العظام و قدوة الفلاسفه الفخام سید اعوان و ملوان

Marfat.com

الکلام ومطابق باعقیده اهل وجد ووصال وقرب معاینه‌وحال‌است

دلیل اول چون باتفاق قاطبه ارباب نظر قویم واصحاب فکر منور ومستقیم درهر علتی تحقق خصوصیت خاصه‌بازاء معلول خاص که مرجح صدور آن معلول ازآن علت خاصه وترجیح‌آن برصدور دیگرمعالیل ومسببات ومنشاء وجوب‌سابق باشد ضروری‌الثبوب وحتمی‌الحصول‌میباشد وبالاتفاق‌این‌خصوصیت درعلت‌صدوریه ذاتیه وجوبیه عین‌ذات وتمام حقیقت اوست.

وعلت‌بالذات بایدبتمام ذات‌معطی‌ذات معلول ومتصف بدهندگی وبخشندگی حقیقت او باشد.

چنانچه معلول بالذات از جهتی که متصف بمعلولیت و از حیثیتی که منعوت به مجعولیت است باید بتمام حقیقت و بجمیع مراتب ذات و انیت معلول و فقر به علت باشد.

وبنابراین‌اگر وحدت علت‌بسیطه ببساطت مطلقه ویگانگی سبب تام‌بسببیت صرفه سازجه که لامحاله چنین‌چیزی وحدت عین‌ذات وعین‌خصوصیت‌ذاتیه وحقیقت اوست وحدت مطلقه قیومیه حقه‌حقیقیه غیر عددیه باشد باید وحدت معلول اول آن وخصوصیت ذاتیه حقیقیه او وحدت غیرعددی ومحیط بمادون خود واصل وتمام‌آن باشد والا لازم‌آید که غیرمحدود بازاء محدودو مطلق‌بحذاء مقید واقع‌شودباآنکه بطلان این‌معنی وفساد واختلال این‌مبنی ازاحکام ضروری عقل منورو از آراء بتی جزمی ارباب‌فکر ونظراست

دلیل دوم ــ ازبیانات سابقه وتحقیقات سالفه بحدکمال ظهوروپیشگاه نهایت وضوح وتبین رسیده که وحدت غیر عددی صرف وحدت و وحدت محضه لابشرط است که ازسنخ خود دارای ثانی ومماثل نمیباشد.

وچون این وحدت عین‌ذات ضروری جهات علت بالذات و تمام حقیقت عالی مرتبت کاملةالحیثیات اوست وخصوصیت مزبوره برای او ضروری‌التحقق و حتمی الحصول است.

وحدت معلول بالذات وخصوصیت آن که بازاء خصوصیت علت‌است نیزباید

ازسنخ خودفاقد ثانی ومماثل باشد والا برتقدیر تحقق ثانی ومماثل برای اوتکرار درتجلی که مستلزم تکرار درمتجلیست.

برتقدیر صدور هردو وترجیح بلامرجح وتخصیص بلامخصص که بدلازم آن ترجح بلامرجح است.

برتقدیرصدور یکی‌ازآن دو لازم میآید که محالیت و امتناع آن محکوم بحکم بتی عقـل مضاعف و رأی جزمی فکر منور و بصر حدیدالنظر حکیم بصیر خبیر میباشد.

دلیـل سوم نخستین صادر و اولین مجعول علت بسیطه واحـده بوحدت حقه حقیقه قیومیه اطلاقیه غیرعددیه ازجهت فاعل مابه‌الوجود وممر فیض‌بودن آن نسبت بمادون خـود باید متصف بوحدت مطلقه محیطه بمادون و اصل و تمام آن باشد و تحقق این‌معنی وحصول این‌تمنی ووصول باین‌مطلوب ونیل باین مقصود بااتصاف‌او بوحدت عددی ومنعوت‌بودن آن بوجدان مسانخ و ثانی غیرممکن ونامعقول است

پس بحکم این دلایل وبموجب براهین دیگر که از مضاوی کلمات ماضیه و فحاوی فصول واصول‌سابقه وهمچنین ازجملات برهانی‌المبانی‌ومقدمات عرشی حق و کلمات منقوله ازغواصین قاموس معرفت وسباحین اقیانوس وحدت که در خصوص لزوم صادر اول‌بودن فیض مقدس و نفس رحمانی اعلی وانفس برهودة [illegible] فرمایش آن‌حکیم بزرك وفیلسوف سترك وصحت این‌مقدمه معلوم ومبین میگردد

مقدمه سوم

ترقب مناسب‌تامه حقیقیه و مشاکلت کامله ذاتیه و [illegible] وجودیه بین ذات قیومی‌جهات ووجوبی وضروری [illegible] حق‌تعالی ومبدأ اعلی وبین لاشئی وممکن‌الوجود تمام‌الحقیقه ازهمان حیث [illegible] ترقب ناشی‌ازصرف وهم و خیال بلکه فرض وتقدیر ممتنع بضروری نه‌تشبث مشابهت وهمچنین گمان مجانست وحسبان مسانخت بین حق و باطل وموجود ومعدوم

Marfat.com

و فوق مالا یتناهی بمالا یتناهی یاشئی بلکه فئی و لاشئی متناهی بماهو متناهی حسبان باطل و توهم لاطائل و از قبیل ان بعض الظن اثم و ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا است .

شعر

جمله عالم زین سبب گمراه شد　　کم کسی زابدال حق آگاه شد
این ندانستند ایشان ازعمی　　هست فرقی در میان بی‌منتهی

بینونت عزلی و اثنینیت حقیقی هم در بین نبوده و نیست چه بینونت عزلی و اثنینیت حقیقی بین اموری متصور است که هریك درعرض دیگری بوده و نفس ربط و فقر بآن نباشد .

یا آنکه احدهما مقابل امر دیگر و نقیض رافع آن باشد مانند طبیعت ظلمت بماهی هی درقبال حقیقت نور و عدم و نیستی مطلق درقبال صرف وجود و محض هستی و ظهور و تحقق آن بین علت ذاتیه شئی و جاعل و قیوم حقیقت مجعول و معلول با لذات که عین ربط و عکس و فئی است ازحریم جواز و حد امکان خارج میباشد و نیز ترقب تقابل ممکن با واجب و توهم تعاند فقر مطلق با وجود مقدس غنی حق تعالی ترقب بیجا و توهم بی اساس و مبنی است بلکه شرح این بینونت و وصف این مغایرت آنستکه در کلام معجز انتظام و فصاحت و بلاغت اختتام قطب ارائك توحید و محور و قطر دوایر تفرید و تجرید امام الموحدین والمتقین امیرالمؤمنین علیه الاف تحیات رب العالمین مذکور .

و در بیانات گذشته و تحقیقات سابقه شرح آن بنحو اوفی . و به بیان مستوفی مسطور و درقراطیس و کرائس این رساله بنمط تحریر و سمت تقریر در آمده است .

(بینونة عن خلقه بینونة صفة لا بینونة عزلة)

زیرا همچنانکه صفت شئی درحیال موصوف و نعمت امری درقبال منعوت نبوده بلکه نفس ربط باو و از جمیع جهات و بتمام حیثیات متقوم و متحصل بآنست همچنین معلول با لذات ومجعول بالحقیقه عین ربط و فقر بعلت وجاعل و نفس الظل

والفیئیه‌است نه‌شی‌له‌الربط والفقر بلکه بوجه دیگر افعال ومعالیل واطوار وآثار در نظر برخی ازمنورات‌العقول والافکار نسبت بعلل ومؤثرات بمنزله صفت بلکه نوعی ازصفات وقسمی ازنعوت آنها میباشند ونسبت آنهابآن علل نسبت واحده وربط آنها ربط واحد است وحکم به‌وحدت صرفه و یا توهم بینونت محضه دردوطرف افراط وتفریط وناشی‌از کمال جهالت ونهایت غباوت وغبایت است اعاذناالله منه و تعالی‌الله عنه علوا کبیرا .

مقدمه چهارم

ترکیب عالم کبیروا کبروتنظیم نظام جملی عالم هستی وهمچنین‌نشانه امنیت و وجود که بحکم برهان قویم‌الارکان سابق‌الشرح والبیان ظل نظام علمی ربوی وبرانقن نظامات مترقیه وانتظامات متصوره منتظم میباشد .

بنظر کلیل‌البصر راقدین ارباب افکار و بقریحه معوجه غیرمستقیمه ناقصین اصحاب انظار (ارباب شوب بمهابل‌وهم ومخائل خیال که ناشی ازقلت تدبر وتعمق) ترکیب غیرحقیقی و امتزاج و انتظام اعتباریست که اثر مجموع من حیث‌المجموع ترکیب اثر کل‌واحد ونمرتوحیدالکثیر تمزیج ثمرتکثیرالواحد است مانند اثرعسل وامارشجر که مرکب ازآثارکل واحد ازاثمار وممتزج ازآثار کل واحد از افراد آن میباشد .

وازترکیب مزبور وتخلیط مسطور نوعیت غیرمتحصله‌وحقیقت‌غیرمحققه حز آنچه حاصل ومحقق بوده حاصل ومحقق نمیگردد .

ولی بنظرحدیدالبصرازباب عقل منور واصحاب فکرصافی شریشوب بوهم و غیرمکدر که ناظربنورالله وباصربحوله وقوته هستند بلکه ازجهت آنکه بمقام کنت سمعه وبصره وبی‌یسمع وبی‌یبصر ومارمیت اذرمیت یعنی مقرب بوافل ومرائض فائز شده‌اند رؤیت آنها رویت‌الله وناظربعین‌الله میباشند .

ترکیب نظام موجود درعالم کبیر و امتزاج انتظام مشهود درنظام کل چون

بشرح مارالبیان که مطابق با دلیل و قائم‌البرهان است برطبق نظام عـلم ربوبی و عالم‌اسماء وصفات جناب کبریائی وجوبی است که اتقن از آن نظام در صفحه اذهان عالیه وسافله غیرمتصور واکمل واحسن از آن انتظام درموطن مدارك کاملـه غیر منتقش و در عرصه خیال متصل و منفصل غیرمتخیل است لذا ترکیب آن در حکم ترکیب حقیقی وامتزاج آن امتزاج واقعی است و مانند ترکیب نفس‌انسانی با بدن فرقانی واعضاء صیصیه آدمی با روح نباتی و حیوانی که بمذاق ابناء معرفت و اسلاء عقل و حکمت ترکیب اتحادی و امتزاج حقیقی است میباشد چنانـکه افاخم حکماء الهین واعاظم عرفاء وموحدین درتطبیق نظامین صغیرو کبیر بل کبیر واکبر بطریق اوفی و نهج مستوفی این نکته را بیان نموده و وحدت‌اله‌عالم‌رانیزاز این‌طریق‌اثبات فرموده‌اند .

مقدمه پنجم

بشرحیکه درسوابق‌ابواب وسوالف فصول‌این کتاب‌بسمع قارئین‌واولی‌الباب رسانیده کمالات ذاتیه وجود و دو قبیل ازصفات حقیقیه‌آن که از ذات قدوسی آیات او بدون کافـه حیثیات تقییدیه و قاطبه جـهات انضمامیه ظاهر و هویدا و متجـلی وپیدامیگردد.

بحکم کلام معجزانتظام آن من‌شی‌الایسبح بحمده ولاکن لاتفقهون تسبیحهم و بموجب‌آیه معجز مبنی وپایه انطقناالله‌الذی انطق کل شئی وازراه‌دوام ما بالذات بدوام ذات وعدم زوال اوالازوال ذات ویاازراه ترکیب ایجادی بین‌عالم امروخلق مانند اتحاد حقیقت ورقیقه وسرایت حکم احدالمتحدین الی‌الاخر یا بتسبیح کروبین ملاء اعلی وملائکه وارباب انواع ویابلحاظ وجه خاصه وموجودات وبودن هرچیز را سری وسری با حق‌تعالی یا بجهات دیگر که درمحل خود مذکور وبقدر مقدور مسطور گردیده.

بسریان‌آن‌نورطارد ظلمات درهمه‌چیزساری وبجریان‌آن‌ماء حیات‌درهرشئی

Marfat.com

جاری میباشد .

شعر

خود نه زبان در دهان عارف مدهوش

حمد و ثنا میکند که موی براعضاء

و به بیان دیگر بهترولسان خوشتر همه موجودات وتمام انیات ارقام مسطرات وحروف و کلمات وآیات باهرات کتاب تکوینی الهی بلکه اسماء و صفات نامتناهی فوق مالایتناهی بمالایتناهی حضرت نورالانوار جل شانه و کبریائه و بهر برهانه میباشند که بحکم الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق هریك بنحوی دلیل معرفت و آیت حکمت ومظهر اسماء وصفات آن ذات کروبی جهات وجوبی حیثیات و آیات بینات کمالات بی حد و نهایات او هستند بلکه بحکم الله نورالسموات والارض هرچیز در حد ذات خود ناچیز بنور او مستنیر و بظهور او ظاهر و بتبع هستی و پرتو وجود او نیست هست نما وعدم موجود مترا است .

پس هرچه برحسب ظاهر هست ودارای حضی از تحقق است ظهور اثر و پرتو هستی او و جلوه وجه انوار میباشد اوست مبتدا و باقی اشیاء واثر بمنزله خبر و صفات فعل او هست و مؤثر شدن اثر و مبتدا گردیدن خبر مستلزم انقلاب مستحیل بلکه فرض ممتنع التقدیر میباشد .

فلا مؤاثر فی الوجود الاهو بل لاموجود ولاشئی فی عالم الکون ودار التحقق الا هو .

مقدمه ششم

بجهانیکه در سوابق فصول و سوالف ابواب مذکور شده و زان و علت مبدء المبادی و جاعلیت علت العلل جلت عظمته و تقدست اسمائه نسبت بقاطبه اشیاء و کافه موجودات وزان علم او که فعلی وعین ذات قدسی جهات اوست میباشد

و همچنانکه بمذاق افاخم ارباب معرفت و تحقیق واعاظم اصحاب حکمت و

Marfat.com

وتدقیق علم قضائی او بقاطبه موجودات وکافه مخلوقات دفعة واحده و بدون ترتیب و طولیت بتبع علم او بذات قدسی آیات او تعلق میگیرد و نسبت آن بذره و ذره و کبیر و صغیر و قطاره و قطمیر متساویست ولا یغادر صغیرة ولا کبیره الا احصاها ولا یعزب عنه مثقال ذرة و استوی مع کل شئی وهو بکل شئی محیط است همچنین است نسبت فاعلیت وعلیت او نسبت بقاطبهٔ اشیاء وکافه موجودات بلکه بنحویکه سلطان الحکماء وخاتم المحققین حکیم طوسی قدس سره القدوسی تحقیق فرموده علم آن ذات متعالی صفات بهمه مخلوقات با آنها متحد وعین آنها میباشد.

چه ذات مقدس او علت ذوات اشیاء وعلم او بذات مقدس خود علت علم بذوات آنها است.

وچون هردو علت متحد هستند بحکم تشابه بین علت ومعلول وتشاکل بین جاعل ومجعول باید هردو معلول آنها نیز متحد باشند لکن بحکم برخی ازمقدمات سالفه واصول سابقه چون ترکیب بین اجزاء عالم کبیر اتحادی است و عالم کبیر در حکم شخص واحداست

صادر ازمبداء اعلی وحق تعالی بمذاق اقرب بتحقیق ومسلك موافق نظر دقیق اولا و بالذات همان نظام جملی عالم و انسان کبیر باعتبار اصل محفوظ بین اجزاء آن که فیض مقدس ونفس رحمانیست میباشد وبجعل واحد آن همه موجودات موجود وجمیع مخلوقات مجعول ومعلول اند النهایه

اعضاء رئیسیه این نظام مانند اعضاء رئیسیه عالم وانسان صغیر احسن الانتظام بالذات درتنور بنور وجود عام وفیض مقدس و تنعم بنعمت هستی مطلق که حافظ این نظام وجامع ورابط این انتظام است برسایر اعضاء تفوق وتقدم دارد.

واین معنی دراستوای نسبت رحمت رحمانیه رحیمیه ذات قدوسی آیات واجب تعالی ومبداء اعلی جلت عظمته ورفعته بکل شی قادح نمیباشد.

وهر گاه گفته شود نخستین صادر بودن نظام کل عالم کبر و اکبر منای اول صادر و پیشین مجعول بودن فیض مقدس ونفس رحمانی یا عقل اول ونور محمدی است یا آنکه درخبر صحیح واثر معتبر صریح از آن سیدلولاك وغایت خلقت افلاك وارد

Marfat.com

شده که اول‌ماخلق‌الله نوری.

ونیز این قول برخلاف معتقد قاطبه حکماء عظام قائلین بصادر اول بـودن عقل اول وکافه عرفا فخام قائلین بصادر نخستین بودن فیض‌مقدس و نفس رحمانی می بـاشـد .

ونیز صدور قاطبه موجودات دفعة واحده ازحق تعالی ومبداء اعلی برخلاف برهان بلکه برخلاف مشاهده ووجدانست .

چه سبق عدم زمانی برحوادث مکانی وبرخی از موجودات امکانی امریست مشهود ووجدانی .

پس این مقدمه غیر معقول وبرخلاف اتفاق ارباب عقول است گفته میشود

اولا فیض مقدس مسطور ورق منبسط منشور بعقیده (ارباب شهود وعیان و اصحاب مکاشفه ووجدان نورعلی نورونفس‌افاضه وصدور وعین‌تجلی وظهور است نه‌مفاض وصادر ومجعول ومعلول ومتجلی‌له بلکه مفاض وصادر ومتجلی‌له نظام کل وعالم کبیر است.

چنانچه جمع بین‌صادراول بودن عقل نخستین واول‌ظهور بودن فیض مقدس ونورعلی‌نور بعقیده صدرالمتالهین قدس‌سره بمتجلی‌له واول تعین فیض مزبور بودن عقل مرسل‌کلی ونفس تجلی وظهور بودن آن‌نورعلی نور است.

وثانیا بنابراین قول چون اصل وتمام ومابه‌التحقق وقوام نظام کل بآن‌فیض رحمانی وتجلی سبحانی‌است و اجاده وافاده او بعینه افاضه و جعل‌آن نظام احسن اتقن میبـاشد

ومقصود قائلین‌باول مفاض ونخستین صادر بودن‌آن‌نظام اتقن‌ا[illegible]

نیز همین امراست نه مجعول بودن آن‌بجعل علیحده چه آنچه [illegible] و اول ظهور غیر متناهی النور شمس الشموس حقیقت وجود و وجه باقی بعد فنا کل شئی اوست باید متساوی النسبه نسبت بهرشئی وعام الرحمه ومحیط بهردره وذره وفئی باشد که آن‌وصف‌آن نورمبین ورحمت واسعه رب العالمین است و بنابراین اشکال اول وغیروارد وبیمورد است.

Marfat.com

واما اشکال دوم پس عدم ورودآن نیز بین وظاهر است

چه ظهور سرمدی غیر تدریجی فیض و تجلی منافی قبول تدریجی مفـاض و متجلی‌له نمیباشدچنانچه تبدل مفاض نیزمستلزم باتبدل فیض نخواهد بود.

مثنوی

شد مبدل آب این جو چند بار　　عکس ماه وعکس اختر برقرار

ومثل نور ربانی وظهور واشراق سبحانی درعوالم امکانی ولله المثل الاعلی بوجه بعیه مانند مخروط نور ونخستین اشراق وظهور قاهر باهر نیراعظم وشمس ظاهریست که دفعة واحده برهمه میتابد و عـالم ارضی وسمائی را بنور خود منور مینماید واجسامیکه قریب براس‌آن مخروط یا دربدو هبوط ونزول‌ار واقع هستند مانند کواکب واقماری که مستنیر بنورآن مدبرلیل‌ونهار بحول‌وقوه واذن‌اللهقادر واحد قهار میباشد بنوراو منور وباشراق اومستشرق میگردند

ولی بـلاد واقعه درقاعده‌آن مخروط نور ومهبط آن تجلی وظهور از قبیل آفاق استوائیه ومایله درحوله بواسطه میل شمس از سمت‌الراس سکان غـالب آن اقالیم وآفاق وبواسطه کرویت ارض بقول قریب باتفاق وجهات دیگر که در محل خود و کتب ریاضی قرون حاضر وماضی مذکور ومسطور است دفعة واحده بنور او مستنیر نمیگردند وباشراق وشعاع‌اومتشعشع نمیشوند بلکه همچنانکه‌استشراق آنها تدریجی است نورآنها نیز بتدریج بتاریکی و ظلمت مبدل میشود

ولی اناره واشراق آن‌نیر اعظم و کوکب اضواء اکرم واضائه‌آن مضی اتم باقی وبرقرار ولیس‌عنده صباح ولامساء والی‌یوم یبدل‌الارض غیرالارض ویك‌منوال ویك نهج وحال ومستمر واستوار میباشد .

وتبدل قاعده آن‌نور وعدم ثبات وقرار آن که موجب حصول لیل ونهار و صباح ومساء برای سکان‌آن اقالیم وقطان آن‌آفاق است قادح در استمرار آن‌نور وبقاء وقرارآن جلوه وظهور نبوده وحصول عدم استمرار وحصول لیل ونهـار را برای مستغرقین دربحر مرتبه شدیده راس مخروط نور و محوقین در آن اضائه و

Marfat.com

ظهور ایجاب نمی‌نماید.

وبوجه بعید ظهور شمس‌الشموس حقیقت ونیر اعظم الوهیت ازمجلای‌فیض مقدس رحمانی درآفاق عوالم امکانی ونشآت خلقیه ربانی میتوان باین نحو یعنی‌به ظهور شمس ظاهری وآفتاب سمائی بطریق تمثیل تقریب باذهان قاصره نمود ولی بمقتضی کلمامیزتموه باوهامکم بادق‌معانیه فهومخلوق‌لکم مردود الیکم حق‌مطلب رانمیتوان باین تقریبات ادا نمود وباید گفت : خاك‌برفرق‌من وتمثیل‌من.

بهرحال برای ذب اشکال واثبات مخالف نبودن این قول یاسایر اقوال کافی خواهد بود

واما مخالف‌بودن این گفته که هاتك اسرار نهفته وافکار نگفته وحلال‌مغالیق معضلات ورافع عوایص ودافع غوامض مشکلات است.

بااخبار متظافره‌وآثار متکاثره‌وارده درباب‌اول‌مخلوقات ونخستین‌مجعولات مرویه ازسیدجن وانس وبشر واهل‌بیت واوصیاء گرام آن‌سرورعلیهم آلاف‌تحیات جاعل الظلمات والنور وخالق الخیر والشر باآنکه آن روح اعظم ورسول خاتم وارواح مکرمات و عقول کلیات و قواهر اعلون وقادسات عترت طاهرا و اولین مؤسس کارخانه لاهوتی نشائه هستی ونخستین مؤیس نظام احسن اسم تام‌بل فوق‌التمام واتقن‌الانتظام حق‌پرستی وفاتح کلام جمع‌الجمع قرآن وخاتم کتاب تکوینی فرق الوصف فرقانی میباشند

وبمقتضی روح‌القدس فی‌الجنان الصاغوره ذاق عن‌حدائقها الباکوره درجنات عرش‌بنیان حضرت‌لاهوت وقواطن معالی‌بواطن واعلی‌العوالی‌مواطن عالم‌جبروت از حدائق باکوره جنات صاغوره ملکوت آسمان انهار دانش و بینش پستان تجرد وتقدس نشان آن بزرگواران شیر حکمت و معرفت [illegible] وبموجب خطاب کروبی انتساب وعلمك مالم‌تکن تعلم و [illegible] معجز بادیه و لسموات مطویات بیمینه علوم اولین وآخرین درسمین عقول‌تجرد قرین آن‌سبحات وجه مبین ربانی ودر تحت‌آن لمعات انوار قاهره باهره یزدانی مطوی ومطموس میباشد.

Marfat.com

و هرچه بفرمـایند بلسان حق تعالی می گویند و رضای مبـداء اعلی را در آن میجویند .

وبااین حال مخالفت بافرموده آن بزرگواران حاکی ازفساد عقیده یااختلال دلیل وفساد حجت وسفسطه بودن آن شبه برهان است .

پس درجواب آن ایراد فاسد المبنی والبنیاد میگوئیم تصور مخالفت بین قول مزبور و اخبار مرویه و آثـار وارده در اول صوادر و نخستین مجعولات و ظهور ناشی از کثرت غباوت و غوایت یا قلت تدبر وتفکر مستند به نظره اولی حمقااست چه اولا دومطاوی کلمات سابقه وافادات سالفه در وجه جمع بین این اخبار وصادر اول بودن فیض مقدس اشعار نموده ایم که فیض مزبور که اصل هرظهور ونورعلی نوراست نفس فعل وتجلی وظهور وصدور وعقل نخستین بنابقول حکیم صادرومعلول ومجعول و ظاهر است.

وباغمض عین ازاین معنی ورفع ید از آن تمنی عقل اول در عالم تسطـیر و تکوین متصف بصدارت واولیت است .

وفیض مزبور اولین تجلی وظهور واولین تابش وپرتو ونور شمس الشموس عوالم وجود ومالك الملکوت دارهستی درمطلق عوألم حق پرستی وبود است.

وبعین ظهور وتابش او عالم کبیر ونظام کل ظاهر و هویدا میگردد و بهمین وجه دفع تخالف بین اخبار مزبوره وصادر اول بودن نظام کبیر میشود

وثانیا ممکن است همه اخبار شریفه وتمام احادیث مرویه در این باب اشاره بصادر اول بودن رق منشور ونفس رحمانی مزبور وفیض مقـدس منبسط مسطوره بوده باشد .

وچون این رحمت عامه و حقیقت محمدیه بالاتفاق مصداق آنچه خوبان همه دارند توتنها داری

ولیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد

است وواجد جمیع کمالات موجودات وتمام فضائل ممکنات ودارای جهات مذکوره درآن اخبار وآثار است.

Marfat.com

اخبار مزبوره از قبیل عباراتنا شتی وحسنك واحد و کل الی ذاك الجمال یشیر باشد .

واز جهت آنکه صدور او ازحق تعالی وحضور او برای مبداء اعلی ملاك عقل بسیط وعلم حضوری نوری فعلی ذات مقدس او بهرشئی می باشد وحضور او موجب حضور وتعقل کل شئی است از او تعبیر بعقل شده و از جهت آنکه نزول وصعود آن نور مبداء ظهور دو قوس نزول و صعود برای دایرهٔ وجود است

اقبال و ادبار که نسبت دادن آن دو باو الصق والیق است از عقل اول باو نسبت داده شده .

وازجهت آنکه اضافه اشراقیه نوریه حضرت نورالانوار که طرف آور و منشاء ترقیم حروف عالیات منشات و تسطیر کلمات‌الله التامات مبدعات وتحریر آیات بینات وسور مفصلات واخر متشابهات مخترعات ومکونات وحادثات در دفتر وجود وسجل کون وهستی است ازاو تعبیر بقلم گردیده .

واز حیث آنکه نسبت آن فیض بحضرات سابقه ومواطن غیرلاحقه از حضرت احدیت وتعین اول وحضرت‌لاهوت وواحدیت ومقام‌اسماء وصفات وقابل اقدس سمت لوح کتابت بکاتب میباشد

چه آنچه در آن اصقاع ربوبی ومکان من غیب وجوبی از حقایق الهیه و اسمائیه وصفاتیه و رقایق اعیانیه و ماهیات امکانیه دربرده خفا و مکمن غیب پنهان ومستور است ازجهت آنکه بگفته معروف و سخن مالوف

پریر وتاب مستوری ندارد　　چه‌در بندی زرو زنجیر آرد

دراین‌لوح‌مبین ودفتر جلا واستجلا و کتاب‌اعلی علیین بانعوت [illegible]

شهود میگذارد ازاو تعبیر بلوح شده وچون نوربالك [illegible]

واهل‌بیت وال‌طاهرین مطهرین معصومینش که [illegible] واخرنا محمد و کلنا محمد(ص) باآن نور متحد میباشند .

بموجب حدیث شریف کنت نبیا وآدم بین‌الماء والطین وسیوضح حین‌الاشارت و

Marfat.com

فصاحت مخبر لولاك لماخلقت الافلاك اولین جلوه رخسار سرمدی و نخستین تجلی عینی وجه باقی بعدفنا کل شئی وجو بی احدی وپیشین ظهور ذات قدسی آیات خالق وبارع موجودات ومقدم‌ترین رحمة واسعه برممکنات وغایت خلقت کائنات و ایجاد هویات میباشند .

چنانکه فیض مزبور وتجلی مسطور بجهاتیکه در ابواب سابقه بآن اشعارو مذکور است متصف باین خصائل و واجد این فضائل است از باب عدم امکان تعدد مظهراتم ومجلای اقوم بایدآن انوارشامخه باذخه باآن نورعلی نورمتحد ودرحقیقت یگانه باشند .

لذا درخبربلاغت اثرازاول صوادر بنوری تعبیر گردیده است عبارا تناشتی وحسنك واحد وکل الی ذاك الجمال یشیر .

شعر

گه درختش نام شد گه آفتاب	گاه بحرش نام‌شد گاهی سحاب
گرچه فرداست‌او اثرداردهزار	آن یکی را نام شاید بیشمار
هر که‌جوید نام گرصاحب ثقه‌است	همچوتو نومید واندرتفرقه است
درگذر ازنام وبنگر در صفات	تا صفات ره نماید سوی ذات

ونظر باینکه مقصود قائلین بصادراول بودن نظام کل وانسان کبیر چنانکه کراراً اشعار شده صدور و جعل آن بعین جعل قدر جامع آن که فیض مزبور است می باشد .

معتقدآنان باقول بصادر اول بودن آن‌منافی ومخالف نمیباشد .

چون قول بصادراول بودن نظام قرآنی جمعی کل‌را سید الحکماء وخاتمهم محقق بارع میر داماد علیه شآبیب رحمةالله ملك‌العباد بـا آنکه با اصول آنجناب بشرحی کـه بـه آن اشعار خواهد شد مطابقت نمی نمایـد بنصاب تکمیل و تحقیق رسانده است.

برای روشن شدن قضیه سطری از کلمات عرشی افادات آن فیلسوف بزرك وحکیم سترك‌را دراین مقام نقل مینمائیم:

Marfat.com

محقق مذکور درقبسات وغیره پس‌از نقل کلام سلطان الحکمه و المتالهین محقق طوسی وحکیم قدوسی که حاکی ازاطلاق صدور بردومعنی که یکی از آن دو اضافی وغیرمقسم برصدور معلول ودیگری غیراضافی‌وآن بودن‌علت‌است بحیث یصدر عنه‌المعلول که آن برمعلول و بر اضافه عارضه برعلت و معلول مقسم میباشد فرموده است که علت صدوریه برسه معنی اطلاق میگردد

اول صدوریه بمعنی اضافی که در کلام محقق مزبور (خواجه نصیرالدین طوسی قدس) بآن اشعارشده

دوم صدوریه بمعنی غیر اضافی ولکن باعتبار صدور معلول خاص ومجعول معین مخصوص یعنی بودن علت بحیثیتی که از آن معلول خاص ومجعول مخصوص صادر گردد وبآن نیز در کلام محقق سابق‌الذکر اشعارشده است.

سوم صدوریه بمعنی غیر اضافی ولی باعتبار مبدایت برای کل معالیل وعلیت برای قاطبه مجعولات یعنی بودن شئی بحیثیتی که صادر شود ازار جمیع خیرات و وجودات منتهی گردد باوتمام برکات و فیوضات باین معنی‌در کلام آن محقق اشعار نگردیده است

وآن بمعنی اول متاخر ازطرفین (علت و معلول) میباشد

وبمعنی دوم وسوم مقدم برمعلول است

ولی بمعنی دوم متاخر از علت ولازم ذات‌او.

وبمعنی سوم غیرمتاخر ازعلت‌بلکه عین ذات‌آن است و باین معنی مخصص حق متعال ومبداء فعال است‌وبرآن ازسه راه اقامه برهان فرموده.

اول آنکه اعتبار وجوب صدور معلول‌اول بخصوصه که آن‌یکی از جمیع علت حقیقیه غیر اضافیه است‌ذاتابر ذات معلول مقدم واز مرتبه [illegible] مرتبه وجوداو تقدم ندارد.

وبا این وصف بودن او عین ذات مبدع کل ومبدء علی‌مطلق میباشد

دوم آنکه وحدت عقل نخستین عددیه وعلتی که صفت بآن بخصوصه عدد باشد وحدت‌اونیز عددیه خواهد بود.

Marfat.com

ووحدت مبدء المبادی و نورالانوار جل‌شانه و تقدست اسمائه منزه از دخول درباب اعداد وشمول ثانی‌وعاد میباشد.

سوم صفات کمالیه و نعوت جمالیه که بدلالت برهان وشهادت ارباب حکمت وعرفان عین ذات قدوسی آیات مبداء اعلی و باری تعالی است صفاتی است که کمال مطلق برای وجودبماهو وجود باشد.

وبودن حق‌تعالی بحیثیتیکه صادر شود ازاو موجود ومعلول بخصوص کمال مطلق باقطع نظر ازهراعتبار وحیثیت وغمض عین وبصر از هر خصوصیت بـرای وجود بماهو وجودنیست بلکه اواز اوصاف مجد و کبریائی ذات وجوبی جهات‌او نسبت‌بآن معلول بخصوص است

ونیز عزومجد وعلو اوجل سلطانه بآنستکه ذات مقدس اومدبرنظام وجود وخالق هرماهیت وهویت وفاعل هر ذات وجاعل هر موجود و انیت باینکه نظام وجود بالفعل معلول وقبضه اووکافه موجودات مخلوق وخلیقه او باشند.

وباینجهت است که کمال آن‌ذات قدوسی آیات درفعالیت وخلاقیت خودپیش ازوجود ممکنات ودرنزد وجود آنها برسنن واحد ونهج فارداست

چنانچه نظیر آن درعالمیت او نسبت بهرشئی است.

پس باید خصوصیت مزبوره درذات کروبی آیات او نسبت بنظام کل وجودات و تمام خیرات و برکات ملحوظ شود نه نسبت بمعلول بخصوص مانند عقل اول ـ انتهی ملخصا

ماحصل کلام این‌فیلسوف اکرم وحکیم اعظم آنستکه صادراول‌واول‌صوادر ازمبداء فعال وحق متعال‌جلت عظمته و تعالی کبریائه ورفعته همان‌نظام کل‌عالم کبیر است ولکن نه باعتبار هریك به تنهائی و بلحاظ وجود تفصیلی فرقانی آن بلکه باعتبار وجود جمعی قرآنی واجل محفوظ وجهت جمع آن که فیض مقدس و نفس رحمانی است.

ومراد بنظام کل وعالم کبیر دراین کلام مسك مبداء وختام مطلق عوالم از ملکیه وملکوتیه وخلقیه وامریه ومثالیه وطبیعیه ودنیویه واخرویه است.

وهرچه از کتم عدم بعرصه وجود وصفحه هستی باقتضای مفاتیح غیب واسماء وصفات نامتناهی بن فوق مالایتناهی بمالایتناهی حق تعالی ومبداء اعلی ازل الازال وابدالا بادود هرالدهور درادوار غیرمتناهی واکوار بیحد ووصف وتناهی از کتم عدم بعرصه وجود وهستی قدم گذارده ویا بگذارد مشمول آن میباشد .

چه همه این امور درنظر ارباب بصیرت واصحاب معرفت بجعل واحدوافاضه واحده نفس رحمانی وفیض مقدس ربانی مجعول وازحیطه فیض مزبور وخصوصیت اطلاقیه آن نورعلی نور که مبداء هراظهار وظهوراست

وبمقتضی کلام معجزانتظام قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی برای مراتب ودرجات اوحدی منصور بیست خارج نبوده ومشمول آن رحمت واسعه الهیه میباشند .

ونیز ازافادات عرش واردات این حکیم بزرك وفیلسوف سترك وازپیشگاه بیانات برهانی المقدمات وفرموده قطعی القیاسات آن محقق آزموده که ملك اعلی فلسفه وحکمت را بقدم معرفت وتحقیق و تدقیق پیموده باعلی درجه ظهور و بیان رسیده که خصوصیتی که عین ذات متعالی صفات حق تعالی ومبداء اعلی تقدس اسمائه وجلت عظمته ورفعته و کبریائه است .

وجهت فیاضیت وعلیت که منبعث ازحاق حقیقت وحقانی ازمقام غیب هویه و آیات اومیباشد خصوصیتی است که بازاء اضافه کامله حیرانی و چنده وحقیقه وجودات و کمالات باشد .

وبودن آن بازاء خصوصیت موجوده درموجودخاص واحد وحقیقه متعین بتعین طاری برروجود عام مطلق والوآله عقل اول واسنی مبدء لاهوتی باشد جایز نبوده وازحیزامکان خارج است لمکان [illegible]

جامع تمام خصوصیات موجودات امکانیه ونفسیه ودرمثال [illegible] جمیع جهات فیاضیت ووهابیت نسبت بکل وجود و کل کمال وجود مظاهر اسمائیه وصفاتیه است بوده باشد که آن بوجهی خصوصیت موجوده در حقیقه کل عالم کبیر جبروتی ناسوتی هاهوتی ولاهوتی وجبروتی ومثالی وناسوتی وجامع جمیع موجودات از ذره و

Marfat.com

ذره وصغیر و کبیرو مشتمل برهمه کلمات از تامات و مستکفیات و ناقصات میباشدو بوجهی فیض مقدس ووجود عام مطلق است که آن منشاء این جامعیت و مبداء این تمامیت بوده ومیباشد.

واگر جزاین باشد مستلزم تحقق شقوق واضح الفساد بین الاستحاله والبطلان خواهد بود که آن مفاسد:

اول ــ لزوم تحقق خصوصیات غیرمتناهیه وجهات غیر محدوددرذات بسیطه قدوسی آیات وجوبی جهات مبداء المبادی ونورالانوار جلت عظمته و کبریائه است

دوم ــ ویا سد باب افاضه کافه خیرات واجاده قاطبه برکات

سوم ــ محدودشدن فیض حقیقی واشراق نفس الامری فیاض ومنعم علی الاطلاق ومعبود ومسجود بالاستحقاق غیرمتناهی الجود والکرم والفضل والنعم است.

واین فرمایش هرچند ازمنبع تحقیق وتدقیق وفکر عمیق رشیق صادر و از سماء عالم وجبروت هبوط امر نموده ونازل گردیده ودرصحت آن شبهه ئی نیست

لکن اصولیکه آن حکیم واجب التکریم و فیلسوف و سید لازم التفخیم والتعظیم تأسیس و مبانی آنها را در کتب ومصنفات خود از قبیل صراط المستقیم وافق المبین وقبسات وغیرها بعقیده خود تحکیم فرمُوده متناسب با این مسلك و متجانس با این ممشا نبوده بلکه جمع بین این دو از قبیل جمع بین متهمافتین و متنافیین است.

بخلاف آنچه ما بنصاب تحقیق و تکمیل رسانیده ایم چه آن بزرك فیلسوف و دانا حکیم تغمده الله تعالی برحمته وتغمه الجسیم وحدت و وجود را جعلا وتحققا امر اعتباری پنداشته و نیز تشکیك وجود را تشکیك عامی میداند و با اعتراف باعتباری بودن ماهیت من حیث هی وهی و تصدیق باینکه آنها من حیث هی لیست الاهی آنرا ازحیث صدور ازجاعل ودرمرتبه ظهور ازعلت و فاعل دارای اعتبار و اصیل ومنشاء آثار قرارداده وبینونت اشیاء واجزاء نظام کل وعالم کبیر را که عبارت ازماهیات متکثره غیرمتناهیه است بینونت عزلی وآنرا مرکب ازاین متباینات ومجتمع ازاین متخالفات بماهی متخالفات ومتباینات میداند.

Marfat.com

و نظر بآنکه قدرجامع حقیقی متاصلی کـه حافظ این متشتات وجـامع این متفرقات ازتشتت وتشذب باشد.

بنابر این مذاق بین آنها متحقق نیست قهرا ترکیب آن نظـام احسن الانتظام واتقن البدو والختام غیرحقیقی واعتباری خواهد بود .

وهمچنین بنابر مذاق آن‌عالی جناب وقدوه اولـی الالباب ذات واجب تعالی وحقیقت مبداء اعلی ازسنخ وجود که بعقیده آن‌جناب‌اعتباری وانتزاعی‌است نمیباشد بلکه باید از سنخ ماهیت که بعقیده او اصل در تحقق و منشائیت آثـار است بوده باشد النهایه .

فرق آن ذات قیومی جهات با ماهیات امکانیه و مفـاهیم جوازیه در انتزاع موجودیت ازحاق ذات وحقیقت او بدون حیثیت تقییدیه وتعلیلیه و احتیاج آنها در صدق وانتزاع آن مفهوم ازآنها بحیثیت تعلیلیه وتقییدیه است.

وبااین وصف تحقق خصوصیت واحده که عین‌آن ذات قدوسی آیات و مدد... بر آن نظام وبرهر خصوصیت واصل وتمام‌آن‌باشد

وبآن بهاء ومجد وعلو ذات وجوبی جهات تحقق‌پذیرد نامعقول وغیر ممکن الحصول میباشد .

چه لسان ماهیات این احد هما من‌الاخر ومشاریت کثرت وغیریت واختلاف‌و تابی ازهو هویه واتحاداست.

و بودن خصوصیت واحده ماهویه اصل و تمام و جـامع خصوصیات متعدده متکثره متباینه برخلاف حکم بتی ضروری قاطبه عقول‌است ومستلزم توالی فاسده بودن‌آن خصوصیت بازاء خصوصیت عقل اول وروح اعظم که در... شده لکه اشد فسادا ازآن‌توالی خواهد بود بخلاف آنچه‌را که... در... درباب بنصاب تحقیق و تدقیق رسانیده ایم

چه مبنی آن برمذاق‌حافین‌عرش تحقیق ومسلك غائصین‌افیانوس و ملزم‌تدقیق ازاصالت وجود در جعل وتحقق ومشکك بودن او بتشکیك خاص‌الخاصی و بینونت وصفی بین علت ومعلول ونخستین‌صادر بودن نظام کل باعتبار جهت جمع آن که‌فیض

مقدس و نفس رحمانی است ودرحکم حقیقی بودن ترکیب او وغیر آن از اصول و قواعد حقه برهانیه که در مطاوی ابواب سابقه وفصول سالفه بآن اشعار گردیده است میباشد .

وبنابراین مبادی واصول که ازنتایج نوابغ افکار ابکاراساطین ودقایق انظار اعاظم حکمای شامخین و یا از ثمرات مکاشفات افاخم مکاشفین و معاینات منورات عقول ارباب قرب ووصول است .

مجعول بودن عالم کبیر و نظام کل بعین جعل فیض مقدس وتجلی اعلی انفس واستشراق آن بعین شروق آن نور علی نور ومبداء هرپرتو وظهور که اصل محفوظ و جامع شتات و حافظ آن نظام احسن الانتظام از تفرق و تشتت است نه بجعل وافاضه علیحده .

وهمچنین بودن ترکیب آن عالم درحکم ترکیب حقیقی و وجود وحدت و اتحاد واقعی نفس الامری بین اجزاء آن نتیجه برهان قویم الارکان ومقبول کافه اصحاب خرد وقاطبه ارباب دانش وبینش است

وخصوصیت مفروضه در ذات قدوسی جهات وجوبی حیثیات حق تعالی نیز بازاء خصوصیت فیض مزبور که اصل و تمام خصوصیات غیر متناهیه و واجد جمیع جهات غیرمحدوده اجزاء آن نظام متقن الانتظام بحیث لایشذ من حیطته احاطته شئی لافی افق الزمان والمکان ولافیماوراء الزمان والکیان است خواهدبود.

وفرق دیگر بین این مشرب ومشرب آن سید بزرگوار وفیلسوف عالیمقدار آنست که آن حکیم بزرك ودانشمند سترك برای ذات کروبی آیات حق تعالی و مبداء اعلی دوخصوصیت وجهت قائل گردیده یکی بازاء خصوصیت ذات معلول اول وعقل نخستین که آنرا متاخر از ذات علة العلل ومبداء المبادی جل شانه و تقدست اسمائه ولازم آن دانسته ودیگری بازاء حیثیت افاضه قاطبه خیرات مطلقه و اجاده کافه برکات وجودیه وآنرا عین ذات مقدس او میداند باآنکه تعدد جهات و تکثر حیثیات در ذات واحده بسیطه بتمام حیثیات وواجب الوجود من جمیع الجهات که صرف وجود ونور ومحض انیت وطارد هرحد وماهیت است

برخلاف حکم بتی قطعی عقل مضاعف بلکه برخلاف حکم فطرت ووجدان وضرورت میباشد.

بعلاوه خصوصیت زائده هرگاه واجب وغیر مستند بعلت باشد مستلزم تعدد واجب تعالی ومفاسد دیگر وبرخلاف فرض است

وبرتقدیر امکان واستناد آن بغیر ذات وجوبی جهات نیز بدیهی الفساد واستناد آن بآن ذات مقدس ومقدم بودن برعقل اول درصدور مستلزم تسلسل است و بودن اوباعقل مزبور درمرتبه واحده یا ازعوارض تحلیله غیرمحتاج بعلت مستلزم صدور کثرت عرضیه ازواحد بوحدت حقه حقیقیه است

وبابساطت مطلقه آن ذات متعالی صفات متقدس آیات وعراء اوازحد وماهیت منافی میباشد

ونیز معتقد آن عالیجناب بالحاظ مبانی واصولی که خود او موأسس آن اصول ویا مورد قبول آن عالیمقام علیه الاف تحیات الملك العلام است مورد اشکالات کثیره دیگریستکه تلمیذبزرگواراو صدرالمتالهین علیه شآبیب رحمة الله الملك الحق المبین درالهیات بمعنی اخص اسفار بآن اشکالات و شبهات اشاره فرموده و ما برای رعایت اختصار ازذکر آن درمقام صرفنظر مینمائیم .

ولی بر ناقد بصیر وعارف خبیر مستور وپوشیده نیست که هیچك از آن ایرادات واشکالات برمسلك ما که جزیك خصوصیت که کافه خصوصیات را جامع وغیر ازیك جهت وحیثیت که قاطبه جهات وحیثیات را اصل وتمام است که آن بنا ذات مبداء المبادی ونورالانوار تقدست اسمائه متحد وعین آنست و برفیض مقدس ونظام کل نیز مقدم میباشد قائل نمیباشیم.

ومبانی مسلك مانیز مورد اتفاق سباحین بحرعمیق حکمت و سباحین بیدای لایتناهی معرفت است وارد نخواهد بود .

فافهم فهم عقل ولاتکن من الجاهلین

مقدمه هشتم

منتحلین بعلم کلام و طوائف حکماء عظام و شعب وقبائل فلاسفه فخام از مشاء واشراق و رواق پس از اتفاق برحدوث ذاتی عالم کبیر و نظام کل و مسبوق بودن آن بلیس وعدم جوهری و لاضرورت وهلاکت ماهوی در سبق عدم واقعی ولیس حقیقی نفس‌الامری بروجودآن اختلاف نموده

پس برخی مجموع نظام کل وعالم کبیر واجزاء کلیه ورکنیه وقوامیه آن از قبیل افلاك وکلیات‌عناصر ومواليد ثلاث ومانند آنهارامسبوق بعدم مزبور ولیسیت ونیستی مذکورندانسته وآنهارا قدیم زمانی میدانند .

واین عقیده رابمعلم اول ارسطالیس واتباع آن ازمشائین نسبت میدهند وبرخ‌دیگرآنراغیرازلی وحادث‌میدانند وآنرابه‌افلاطون الهی‌استاد ارسطو نسبت میدهند .

ویکی از موارد اختلاف بین آن دو فیلسوف بزرك در پاره عقاید فلسفیه می شمارند .

و چون یکی از اعضاء رکنیه و اجزاء قوامیه آن عالم و نظام اتقن الانتظام سماویات و زمان و حرکت که بعقیده اکثر فلاسفه اسرع آن حرکات حامل زمان است میباشد .

و سبق عدم زمانی بر امور مذکوره مستلزم محالات عدیده و مفاسد کثیره است .

اهل حل وعقد وارباب فکر و بصیرت برای حل این عریضه هر یك مهریرا اختیار نموده اند .

پس‌ارباب کلام ازعلمای‌اسلام برای‌فرار ازآن‌مفاسد ومحالات بزمان‌موهوم قائل‌شده ومنشاء انتزاع آنرابقاء وجود مقدس باری تعالی و مبداء اعلی قرار داده ووجود عالمرا مسبوق بآن عدم زمانی موهوم دانسته و حکیم بارع وفیلسوف محقق مدقق سیدالحکماء میرمحمد باقر داماد قدس قائل بتقدم عدم واقعی بر وجود

Marfat.com

آن شده عدم واقعی را برعدم باتصریح دهری حمل فرموده وقائل بحدوث دهری عالم کبیر گردیده .

وخانم المحققین وصدرالحکماء والمتالهین قدس‌الله تعالی‌سره ازراه حرکت جوهری آنرا برتجدد ذاتی وجودی وحدوث جوهری‌عالم خلق‌حمل فرموده وعالم امر ومجردات محضه کلیه را مشمول ماسوی وادله حدوث ندانسته وآنها را ازصقع ربوبی خارج دانسته .

ونظر بآنکه بدلازم وضربه لازبه قول بازلیت وحدوث ذاتی‌عالم تاخرذاتی آن دررتبه عقلیه وموطن‌ادراك وتعقل ازذات کروبی آیات مبدءالمبادی وعلةالعلل ومعیت وجودی آن نظام احسن‌الانتظام باآن ذات وجوبی جهات است

وبحکم مقدمات واصول سالفه هرچند ذات مقدس حق تعالی و مبداء اعلی بموجب کلام معجز بدایت وختام وهومعکم اینما کنتم نسبت بهرچیز معیت قیومیه واحاطه وجودیه سرمدیه ازلیه ابدیه دارد .

ولی معیت وجودی معالیل با علت‌العلل وبودن فاقرات بالذات وممکنات من جمیع الجهات والحیثیات درافق سرمد وصقع ربوبی عینی بالذات وواجب‌الوجود بتمام جهات وحیثیات ارافق امکان وتجویز عقل‌منور خارج واز حدنرخیس اندیشه ودانش بی‌آلایش بیرون است

وهمچنین بودن دوام وجود وبقاء ذات قدوسی آیات او منشاء انتزاع زمان که از لوازم تجدد و متجددات است نسا معقول و منفور و مطرود کافه افهام و عقول است .

لذا بنظرارباب معرفت کامله واصحاب حکمت حقه وغواصین [illegible]

وسباحین اقیانوس تاله و دقایق فکرت نظام بدیع الانتظام عالم [illegible]

بغضهاوغضیضها وجوداًوذاتا ودهراً وسرمدا مباخراز آن ذات [illegible]

بحدوث دهری وسرمدی میباشد .

وقدم ذاتی ودهری وسرمدی ودیمومت ازلی‌وابدی وقف‌حریم‌حرم کبریائی حضرت حق تعالی ومبداء اعلی جل‌شانه وتمجدت اسمائه و تعاظمت صفاته‌است

Marfat.com

وشئی دیگر را از آن بهره و نصیبی نبوده و نیست .

وذات مقدس او عالم کبیر و نظام کل را دفعة واحده دهریه از کتم عدمیات صریح واقعی دهری بعرصه وجود آورده و لامن شئی آنرا ابداع فرموده و نعمت هستی ورونق حق پرستی بخشیده است.

و آنچه گفته شد بلسان تـوحید الکثیر و لحاظ مجموع آن نظام اتقـن - الانتظام است .

واما بلسان تکثیر الواحد ولحاظ هریك ازاجزاء آن نظام پس اجزاء آن با آنکه همه دراتصاف بحدوث دهری که وصف مجموع است اشتراك دارند ازحیث اتصاف بانحاء و اقسام حـدوث مختلف میباشند پس برخی علاوه براین حدوث بـه حدوث‌زمانی و برخی بحدوث جوهری وتجدد ذاتی و برخی بحدوث‌اضافی ونحو آن متصف هستند.

مقدمه نهم

بنظر حدیدالبصر اولوالایدی والابصار وارباب نوابغ افکار حق اول‌ومبد، اعلی تعالی شانه وتقدست اسمائه ازرویه وفکر وهمامه وقصد زائد منزه ومبرا واز طرح نقشه و هندسه خلقت و ایجاد در موطن علم وغیب مغیب ذات وصقع ربـوبی وجوبی جهات برای ابداع موجودات بری ومعری میباشد بلکه علیت و فاعلیت آن ذات متعالی آیات نسبت بنظام کل و عالم کبیر ازاقسام سته یا ثمانیه فاعـل فاعلیت بالتجلی است .

یعنی علم اجمالی قضائی او بذات قدوسی صفات که متضمن عدم بکمالات‌ذاتیه ولوازم آنها است .

درعین کشف تفصیلی ودرمرتبه سابقه برایجاد (در مقام تعین اول و حضرت احدیت) برای اظهار کافه حقایق و قاطبه ممکنات بفیض اقدس بظهور علمی قدری تفصیلی مفهومی در مرتبه واحدیت و ایجاد آنها بوجود خارجی عینی در خارج و

Marfat.com

صفحه اعیان بفیض مقدس کافی میباشد و در ایجاد آنها بهیچوجه احتیاج بتفکر و ترتیب مقدمات و تنظیم قیاسات واستنتاج نتایج نداشته وندارد بلکه بنحویکه در کلام معجز انتظام واعجاز بدایت وختام انما امره اذا ارادشیئاً ان یقول له کن فیکون اشاره فرموده .

بموجب خبر قدسی مخبر کنت کنزا مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف بمقتضی حب بذات و کمالات ذات قدوسی ایات که مستلزم حب بآثار ذات وجوبی جهات است باقتضای مشیت وارادہ ذاتیة که عین ذات وعین علم بذات و کمالات ذات است وبحکم حدیث شریف خلق الله الاشیاء بالمشیة والمشیته بنفسها بمشیت وارادہ فعلیه (فیض مقدس ونفس رحمانی) اعیان ثابته وصور الهیه غیر متناهیه از تنگنای وجود تبعی علمی را بصفحه وسعت انتمای وجود خارجی وعینی لامن شئی بنور هستی منور فرموده ورونق حق پرستی عنایت نموده وبخلعت ابداع واختراع وانشاء واحداث و تکوین مخلع ساخته بحیث ماعسه من لغوب وتنزه عن النقص والعیوب ومازاده کثرت العطا الاجوداً و کرما مذلکة المقدمه

ازاین بیانات واضحة المبانی جلیة المقدمات قطعیة القیاسات بنهایت وضوح پیوسته و بغایت ظهور رسیده که نظام کل احسن عالم کبیر عینی و انتظام اتقن نشائه وجود عالم خارجی برطبق نظام قضائی بدایت وقدری اختتام ام الکتاب اکبر علمی وجوبی ربوبی وظل ان مطلع غیب مغیب هویت وشمس الشموس حضرت احدیت وسر الاسرار عالم لاهوت وقدر الاقدار حضرت واحدیت است

وعلم مزبور عین مشیت ذاتیه وارادہ قیومیه الهیه وفعلی ومنشاء وجود و بود و خلقت خلیقت است .

پس چنانچه نسبت علم مزبور بهرشئی و هردره وفئی [illegible] است . همچنین نسبت مشیت وارده سنیه ذاتیه قیومیه الهیه [illegible] واحده دردہ وبی نیاز از واسطه وواحطه میباشد

و مشیت وارادہ فعلیه وجوبیه وجودیه او که جهت فاعلیت وبخشندگی و دهندگی ذات متعالی صفات اوست .

Marfat.com

ونیز بمقتضی رحمتی وسعت کل شئی بدون احتیاج برابطـه وواسطه شامل قاطبه ممکنات وکافه‌انیات جائزات وهویات فاقرات ومحیط بهرشئی‌وبهردره وذره وفئی بوده وخواهد بود .

مقدمه دهم

درسوابق مقدمات وفصول بسمع ابناء خرد واسلاء عقول رسانیده ایم که بر حسب احتمال بدوی ونظره اولی بلحاظ واحد عددی وغیرعددی بودن‌علت ومعلول وجاعل ومجعول وازجهت اتصاف هریك ازآنها بوحدت احاطیه اطلاقیه شخصیه و وحدت محدوده مضیقه شخصیه و اتصاف بکثـرت عرضیه شقوق و اقسامی متصور میگردد که برحسب نظره ثانیه واحتمال مقبول عقل منور وفهم قویم وفکرمستقیم برخی ازاین شقوق واقسام صحیح بالاتفاق وبرخی ممانعقد علی بطلانه‌الوفاق‌وپاره صحت وبطلان‌آن مورد اختلاف وشقاق میباشد

اما شقوق وفاقی‌الصحه والقبول پس‌آن بقرار ذیل است:

۱ــ علت ومعلول هردو عددی وواحد

۲ــ هر دو عددی و کثیر

۳ــ هردو غیر عددی و واحد

٤ــ هردو غیرعددی و کثیر

وشقوق اتفاقی‌البطلان‌التی یشمئزعنها العقول پس‌آن نیز بدینقرار است :

۱ــ علت واحد عددی ومعلول کثیر عددی برخلاف قاعده الواحد است

۲ــ علت کثیر عددی ومعلول واحدعددی مستلزم تواردعلل متعدده مستقله برمعلول واحد شخصی است.

۳ــ علت واحد غیر عددی معلول کثیر غیر عددی عرضی بر خلاف قـاعده الواحد است.

٤ــ علت کثیر غیرعددی معلول واحد غیرعددی مستلزم تـوارد علل مستقله

Marfat.com

بر معلول واحد شخصی است

بعلاوه علت غیرعددی اگرواجب الوجودباشد بمذاق تحقیق صرف‌الوجود است وصرف‌الشئی قابل تکرر وتثنیه نمیباشد واگر ممکن باشدفاعل مامنه‌الوجود نخواهد شد .

۵ ــ علت واحد عددی معلول کثیر غیر عددی بر خلاف قاعده الواحد و مستلزم اشرفیت معلول از علت ولزوم عدم مشاکلت بین‌علت ومعلول است.

۶ ــ علت کثیر غیرعددی ومعلول واحد عددی مستلزم توارد علل مستقله بر معلول واحد است.

۷ ـ علت کثیر عددی معلول واحد غیرعددی مستلزم تواردمزبور واشرفیت مسطور وعدم تناسب مذکور است

۸ ـ علت واحد غیر عددی و معلول کثیر عددی بر خلاف قاعده مزبوره می باشد

وشقوقیکه بطلان آن‌از جهت مخالفت با قاعده است مسلمین بطلان آن چنانکه درسابق اشعار شده در نزد حکماء عظام و فلاسفه فخام و متکلمین عظ[illegible] قاعده است ودر نظر متکلمین نامبرده صحت آن باطل نمیباشد

ولی برخی از ارباب تحقیق وحکماء متاخرین از فلاسفه [illegible] بگذارده بوده‌اند متاخرین که درعلت‌واحده وحدت عددی‌صدور معلول [illegible] عددیه وغیر عددیه ر[illegible] زآن علت بمستند قاعده مزبوره بجوز میدانند

دراین شق بالخصوص که علت متصف بوحدت غیر عددی باشد صدور معلول [illegible] متکثره عرضیه را ازاو بجویز مینمایند .

ومیگویند چون نسبت واحد غیرعددی بمعلول وحدا[illegible] نسبت مطلق وجودی بمقیدات است

و بجهت واحده وحیث فارغه محتاج بمقیدات و شرائط متکثره نخواهد بود آنها میباشد .

وظهور او درمقیدات کثیره واطوار غیر محدوده قادح در وحدت و بساطت

Marfat.com

واطلاق آن نیست بلکه مؤید و مؤکد آن میباشد .

لذا صدور امور متعدده که هریك متصف بوحدت عددی باشد از آن علت واحده خارج ازحریم امکان وافق تجویز عقل منور نخواهد بود فافهم وتدبر .

وشقیکه صحت وبطلان آن بین قائلین بصحت قاعده مزبوره نیز مورد تشاحر و اختلاف است فقط یك شق است که آن بودن علت واحده غیر عددی و بودن معلول واحد عددی باشد که صحت این شق بین سیدالحکماء وتلمیذاو صدرالمتالهین قدس سرهما مورد اختلاف است .

وسیدالحکماء قدس تشاکل وتشابه علت ومعلول را ازحیث عددی وغیرعددی بودن بشرحیکه درسوابق مقدمات اشعارشده لازم میداند وصدرالمتالهین قدس نافی لزوم آن میباشد.

وما صحت فرمایش آن فیلسوف بزرگ وحکیم سترك (سیدالحکماء میر- محمدباقر داماد) ببراهین قطعیه ودلایل جزمیه اثبات نموده‌ایم.

و نتیجه کلام وخلاصه مسطورات در مقام آنکه بحکم مقدمه اولی حقیقت مقدسه حق تعالی ومبداء اعلی منزه ازتمام قیود وکافه تعینات وحدود ومبراء ازماهیت وصرف وجود وانیت و حق هستی ومطلق وجود باطلاق لابشرطی قیومی احاطی استیعابی است .

ووحدت آن ذات قدوسی آیات که عین حقیقت مقدسه او میباشد نیز وحدت حقه حقیقیه غیرعددیه لابشرطیه عاری از کلیه قیود وشروط واصل ومبداء و مقوم کثرات و تمام کافه وحدات است ومجانس ومسانخ ومماثل ومطلق ثانی برای او متصور نیست .

وبحکم مقدمه ثانیه حفظ غیرعددی بودن این وحدت در طرف اولین جلوه وظهور نخستین تابش وجه منیر شمس‌الشموس حقیقت باهرالنورش حتمی الرعایه ولازم التحقق است .

وبحکم مقدمه ثالثه حفظ وحدت مزبوره دراول صادر ونخستین جلوه وظهور به بودن نظام کل و عالم کبیر که بحکم مقدمه رابعه وحدت او در حکم وحدت

Marfat.com

شخصیه وترکیب او در حکم ترکیب حقیقی است باعتبار جهت جمع او که آن فیض مقدس ونفس رحمانی است اول صادر منوط ومربوط میباشد

وبحکم مقدمه خامسه التماس مشاکلت تامه ذاتیه وتوقع مشابهت کامله حقیقیه بین مبداء اول فعال وحق متعال وبین عکوس و اظلال آن ذات بی مثل وبیمثال از قبیل سودای محال وخام ومما یتنفر عنه القلوب ویشمئز عنه کافة الطباع والافهام است ومشاکلت عکسیه و عاکسیه وظلیه وفعلیه از جهت تساوی نسبت آن ذات قدوسی جهات بماسوی وبودن جمیع اشیاء مظهر صفات واسماء ونیز از جهت بودن وزان فاعلیت او نسبت بهرشئی وزان علم کمالی جمعی احدی آن ذات کروبی آیات بآن اشیاء بالحاظ جامع بودن فیض اول ووجود عام بین شتات موجودات از واحد و کثیر ومتناهی وغیرمتناهی ومجرد ومادی ودانی وعالی واعلی وعالم زیرین وبالا مستلزم احتیاج در اجاده و افاده بواسطه و واسطه و در جهت دهندگی وبخشندگی نبوده ونیست بلکه تصور احتیاج بتعدد جهات و تکثر حیثیات و تحقق خصوصیات مما یضحك به الثکلی وتفر منه الطباع است

ویکون منکرا من القول وزورا است

وهمچنین احتیاج مسببات ومعالیل واطوار و تجلیات از حیث نقص [illegible] وقابلیات وقصور قوه وشائبات از حیث جهت گیرندگی بواسطه و [illegible] ایجادی قادح در تمامیت فاعلیت و کمال قدرت و نفوذ امر ومشیت او وخروج [illegible] نخواهد بود

وبحکم مقدمه سابعه وثامنه نظام کل وعالم کبیر [illegible] رحمانی دفعة واحده دهریه وسرمدیه از کتم عدم واقعی و [illegible] بعرصه ایست وتحقق عینی قدم گذارده وبورهستی وایست [illegible] ورب واحد قدیر قهار منور ومستنیر گردیده واز [illegible] اتقن الانتظام مسکی البدو والختام بالله واحد احدیه علام بحقق [illegible] وانفصام وانقطاع واختلال وسیر ومسیر وسبل وراه ضلالت در آن [illegible] والدوام غیرمتصور وخارج از بحبوحه عمل منور میباشد

Marfat.com

وبنابراین مقدمات از جهات عدیده بین قاعده الواحد وقاعده لامؤثرفی الوجود الاالله تهافت وتخالف مرتفع ووجه جمع حاصل میگردد .

اول از راه تخصص که بنابر جواز صدور اکثر ازواحد عددی ازواحد غیر عددی بشرحیکه درمقدمات ذکرشده مرضی برخی ازاساتید متاخرین است چون وحدت واجب تعالی و مبداء اعلی بالاتفاق وحدت غیر عدیه است بنظر آن بعض مشمول قاعده الواحد نمیگردد وصدور کثیر بعقیده او از آن ذات سنی الصفات ممتنع نمیباشد

دوم - ازراه صادراول بودن نظام کل و عالم کبیر باعتبار جهت جمع او که فیض مقدس ونفس رحمانی است.

سوم - ازراه عدم احتیاج صدور کثرت ازطریق وجه خاص بواسطه ورابطه ولحاظ خصوصیت وتکثر جهت وتعدد حیثیت بشرحیکه درمقدمات سابقه اشعارشده وتوهم آنکه عدم احتیاج ازاین وجه که جهت سبب سوزی است مختص به بعد از ایجاد وباعتبار رحمت رحیمیه است وشامل قبل از ایجاد ورحمت عامه رحمانیه نیست توهم باطل و گمان عاطل است.

چه احتیاج دراصل وجود وذات برابطه وواسطه بااستغناء درکمالات وصفات غیرمعقول ومطرود نظر حدید البصر ارباب بصیرت ومنورات عقول است بهرتقدیر بین این دوقاعده کثیرالفائده تهافتی موجود نیست وبه بیان مذکور جمع بین آنها حاصل میگردد .

Marfat.com

ختام کلام التحقیق مرام

برخی از ابناء سخائف ظنون وجلائف افهام واوهام که فی کل و ادیهیمون ومن کل حدب ینسلون ومالهولاء القوم لایکادون یفقهون حدیثارا مصداق ویقولون منکرا من القول وزورا را نعم الوفاق میباشند بحسبان فلسد وظن کاسد خود توهم نموده که چون حکمت حکمای فخام اسلام وفلسفه فلاسفه عظام منتحلین بشریعت حضرت خیر الانام علیه آلاف تحیات الله الملك العلام ما خوذ از فلاسفه فرس و یونان است .

ومبنی فلسفه وحکمت مزبوره نیز هیئت ابرخسی ومجسطی بطلمیوسی است که ارض راساکن دروسط و کواکب را دور آن متحرك میداند وبعلت عدم موفقیت باستکشاف سایر سیارات (ازقبیل نبطون و اورانوس وغیره) که علمای فن نجوم وهیئت جدیده وقرون اخیره بکشف آن نائل شده ومنحصر دانستن سیارات معلوم السیر والحرکه را بسبعه سیاره (قمر وشمس زهره عطارد مریخ مشتری زحل) و سیارات غیرظاهر السیر والحرکه را بکواکب و نجوم مسماة بثوابت باستناد لزوم مغایرت محرك ومتحرك نه فلك کلی برای حرکت اشتراکی شبانه روزی کواکب سیاره وثابته وحرکت اختصاصی بهر یك ازسبعه سیاره ومجموع کواکب ثابته ذی شده وافلاك جزئیه دیگر ازقبیل حوامل وتداویر وغیره هم) برای تصحیح اختلاف وحل لاینحلات مرصوده ومشهوده نیز اثبات نموده و افلاك کلیه را مانند بوسنوی بیاز محیط ومحاط تصور کرده وافلاك جزئیه را درتحن کلیه و کواکب را مانند نگین انگشتر درافلاك جزئیه مرتکز دانسته وحقیقت زمان را امتداد مقدار یومیه که مستند بفلك نهم مسمی بفلك الافلاك وفلك اطلس که [illegible] ارادی شوقی وغیرطبیعی است میباشد قرار میدهند

وفلك مزبور وسایر افلاك وهیولی اولی و طبایع کلیه و نوع موالید ثلثه صور عناصر اربع را ازلی میدانند و حادث زمانی و مسبوق بعدم غیر مجتمع وجود نمیدانند .

وچون عقول کلیه ومجردات محضه امریه را بمؤنه قاعده الواحد لایصدرعنه الاواحد واز طریق بودن آنها مشوق حرکات ارادیه شوقیه افلاك اثبات نموده اند عدد آن‌عقول راهم بعدد افلاك کلیه بضمیمه عقل‌عاشر اخرمسمی بعقل فعال که‌مشوق حرکت فلکی نیست بلکه بعقیده آنان کلائت وحفاظت و کدخدائیت‌عالم طبیعی باو مفوض است قرارداده وبده عقل کلی طولی قائل شده اند.

از آنجائیکه درقرون اخیره حرکت وضعی ارض دور محورخود وحرکت انتقالی او درمدار بیضی حول شمس وتنظیم منظومه شمسی وسایر حرکات برطبق قواعد کپلر وقواعد دیگر مستخرجه علمای فن‌هیئت و زعمای علم نجوم ثابت شده بالملازمه بطلان کثیری ازمطالب مهمه آنان (حکمای اسلام) که ماخوذ ازیونانیین ومبنی بر قواعد ابرخس وبطلمیوسین است ثابت و مدلل گردیده وقابل رکون و اعتماد نمیباشد.

بنظر حدیدالبصر اسلاء عقل وابناء خرد سخن بیهوده غرض‌آلوده این فریق که فریق فی‌السعیر (جهل) را مصداق و گمان سخافت بنیان‌آنان انیظنون الاظنا وان‌بعض‌الظن اثم رافرد بالاتفاق میباشد ناشی ازقلت باع درحکمت و کمی‌اطلاع ازتاریخ فلسفه ومزجات بودن بضاعت آنها در دانش ومعرفت است بلکه گفته این طایفه مصداق شعر معروف :

وکم من‌عائب قولا صحیحا　　وآفة من‌الفهم السقیم

است چه اولا مطلق علوم حقیقیه سیما فلسفه الهیه چنانکه درمبحث‌نبوات علم کلام وحکمت بنصاب‌تحقیق وتکمیل‌رسیده ازمشکات‌انبیاء ومرسلین‌واولیاء مکرمین که مخازن علم ربانی ومعادن وحی‌سبحانی میباشند ماخوذاست ونتیجه فکر بشر ناسوتی وآدم طبیعی نمیباشد.

چنانچه علامه‌محقق مدقق‌حکیم سبزواری علیه‌شآبیب رحمةالله الملك‌الباری در فرموده خود والملهم المبتدع القدیم حق علیم منه عظیم بآن اشاره نموده ونیز درقرآن‌مجید وفرقان حمید ازمطلق‌حکمت که ازآن‌الخبیر کثیر تعبیرشده وعلامه شیرازی وعده ازافاضل حکمای خلف کثیری‌ازحکمای سلف وفلاسفه قبل‌ازاسلام

Marfat.com

را درزمره انبیاء ومرسلین شمرده اند.

ثانیا ماخذ علوم علمای اسلام وحکمای عظام وفلاسفه فخام متحلین بشریعت حضرت خیرالانام قرآن مبین واخبار وآثار مرویه ازپیشوایان دین است نه حکمای یونان وفلاسفه قبل از اسلام مخصوصا طایفه صوفیه وعرفا که رفرف عروج وبراق صعود آنان عقل عملی و کشف دراثر مجاهدت وسلوك ومراقبت واخذ ازمبداء اعلی وحق تعالی است.

چنانکه بایزید بسطامی دراین باب فرموده انه اخذ علومکم میتا تعلمتم وتحن اخذ ناعلو منا عن الحی الذی لا یموت

ثالثا برفرض مخالفت باواقع وحقیقت وفرموده اصحاب طریقت وقائلین بشریعت حکمت آنان ازفلاسفه یونان ماخوذ باشد وفلاسفه آن سرزمین منحصر بمشائین وقائلین باصول ومبانی مذکوره نبوده بلکه بشرحیکه در محل خود مسطور شده مذاهب کثیره وفرق متعدده (ازقبیل حکمای رواقی واشراقی) منتشر ومنتسب میباشند که اکثر آنان قائل بحصر عدد عقول درعشره ومعتقد بارباب عالم میباشند

واشراقین آنها عده کثیری عقول طولیه وعرضیه که از آنها بمثل ومثله مجرده تعبیر نموده اثبات کرده وصدور کثرت را هم زواحد وهم واحد حقیقی بجهات اعتباریه وحیثیات غیرمتصله مسند نمیکنند بلکه بشرحیکه در محل خود مسطور گردیده تحقق کثرت را درمادون عقول منکاسیه بحدود عقول مسئله مصدره طبقه طولیه را فاعل مایه الوجود عرضیه واز برزخ اعلا شرف اسفل اشراف ظرف علت ومعلول طبقه عرضیه حد صعه از او در مشاهده طولیه را عالم مثال وطبقه حاصله از انوار اشراقیه را فاعل مایه الوجود عالم [illegible] قرار میدهند

ربعا طریق [illegible] عدول [illegible] منحصر درمشروطات حق [illegible] او حد [illegible] او [illegible] بلکه ازطرق کثیره که نزد او [illegible] وقبول مسافه [illegible] سلوکی [illegible]

Marfat.com

آن طرق بر قاعده مزبوره و مشوقیت حرکت افلاك متوقف نیست آنهـا را اثبات نموده انـد .

خامساً در نظر بارعین حکمای سلف و شامخین فلاسفه خلف زمـان مقدار اسرع حرکات است اعم از آنکه مستند بافلاك یاارض یا کره دیگر باشد

سادساًمعلق بودن همه کواکب ازمرصوده وغیرمرصوده وسیاره وغیرسیاره وداخله درمنظومه شمسی یادر کهکشان وخارجه از آن درجو غیر محدود ومستند بودن حرکات آنهابقوه جاذبه‌عمومی که‌مبنی هیئت جدیده‌موافق‌ومؤایدقواعد حکمای اسلام وفلاسفه عظام وآیات قرآنیه واحادیث نبویه وولویه است.

چه برحست دلالت اصول سابقه وقواعد سالفه صفات ذات قدوسی آیات حق تعالی و کمالات سبع المثانی آن‌ذات وجوبی جهات مانند حیات وعلم وادراك وعشق ساری در ذراری ونحوآنها درقاطبه موجودات و کافه اشیاء بسریان فیض مقدس ساری‌وجاری میباشد.

واین قوه جاذبه عمومی مظهر قوه عشقیه وجودیه الهیه است کـه در اعماق اشیاء وشراشر موجودات سریان نموده است.

وبموجب آیه معجزپایهٔ ان‌من شئی الا یسبح بحمده و کلام معجز ختام والشمس والقمروالنجوم مسخرات بامره اصغاع‌عوالم ملك وملکوت وصوامع نشآت‌جبروت ولاهوت‌را خروش‌لااله الاهوبل لاموجود الاهو پرنموده وشاعر اسلامی دروصف آن فرموده :

پیمبر عشق و دین عشق و خدا عشق ز تحت الارض تا فوق السماء عشق

وبالله التوفیق وعلیه‌التکلان.

مهدی آشتیانی

Marfat.com

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۳	الواحد	الواحدالاحد
۱	۷	نظامات	نظامات
۱	۱۷	تمکین	تمکین
۲	۸	فوص	فوس
۳	۲	چشم	چشمه
۳	۳	تجلی	بتجلی
۳	۱۱	انتهای	انتمای
۳	۱۳	رجها	وجها
۳	۱۸	آنی	انی
٤	۹	تسبیحم	تسبیحهم
٤	۹	معجز	ممجز
٥	۱	لایزال	لاتزال
٥	٤	احدیش	احدیتش
٥	۱٤	بقایس	بقابس
٥	۱۸	فلکه	فلکیه
٥	۱۹	زیتوه	زیتونیه
٥	۲۰	زیتها	زیتها
٦	۳	والید	والبلد
۹	۱۹	شرکت	شرک
۹	۲۰	فطرت	وفطرت
۹	۲۰	بالیتها	بالیتها
۱۰	۲	عملی و استکمال	نظری و اکمل صفات مراتب عقل
۱۰	۱۲	اذانبلت نجدک	اذ جعلت جدت
۱۰	۱٦	لهمال	لهاقال
۱۰	۱۹	منتسله	منتسبه
۱۰	۱۹	امات	امات
۱۱	۲	واصحاب خیر	واصحاب خیر و حمر
۱۱	٤	و برمیح	و برامیح صفات
۱۱	٤	جلفت	خلفت
۱۱	٥	یاقواهر	و یاقوهر
۱۱	٥	لتیرا	لتیرآدرس

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۲۰	مخرعیت	مخترعیت
۱۱	۷	بستان	بستان
۱۲	٦	واربات خود	واربات خود واربات خود
۱۲	٦	والبد	والبلد
۱۲	۱۲	برحی	ابرخی
۱۲	۱۷	احادیت	احادیت
۱۳	۱	انولوجیا	انولوجیا
۱۳	۳	ومفسد	ومقصدشان
۱۳	۱٤	دانسته	دانست
۱۳	۲۰	فروع	فروع
۱۳	۲۲	داشته	دانست
۱٤	۱۱	آن ضابطه	این ضابطه
۱٤	۱۲	انکان	انکانا
۱٤	۱۳	فیدهب	فیدهب جدهم و ابوالحسن
۱٤	۱٦	فصاحب	فصاحب
۱٥	۱٦	صحب	صحبادس
۱٥	۱۹	نما	نه
۱٦	۲	مجازی	مجازی
۱٦	۲۰	المناظره	المناظره
۱۷	۱	الحدیقه	الحدیقه
۱۷	۹	وحوش	وحوش
۱۷	۱٤	وزاد	وزاد
۱۷	۱٥		
۱۸	۳		
۱۸			
۱۸			
۱۹			
۱۹	٤		
۲۰			
۲۰	۱۱		
۲۰			
۲۱	۱٤		

Marfat.com

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱	۱۶	هرخیریست	هرخیریت
۲۱	۱۹	کازید	کالزید
۲۱	۲۰	فیلاهب	فیذهب
۲۲	۱۸	أشباح	اشباه
۲۲	۱۸	غریزة	غریزه
۲۳	۸	مصداقیست	مصداقیت
۲۴	۳	والانبیاب	والانبیات
۲۴	۲	وعرضیه	جوهریه وعرضیه
۲۴	۷	بی نیاز	بی نیاز
۲۵	۸	ومثال	مثال
۲۸	۱۲	جنس	جنسی
۲۸	۱۵	الارف مایحیات	الاف تحیات
۲۹	۱۶	بشهاده	لشهاده
۲۹	۱۹	علی	به علی م
۳۱	۱۳	اسماء	اسمائه
۳۲	۳	اشیاح	اشباح
۳۲	۷	حتی تعلم	حتی نعلم
۳۲	۱۴	عدد را	عددرا
۳۳	سطر آخر	کامرا	لامرا
۳۴	۳	عددین	عددین
۳۴	۵	مبداء	اله مبداء
۳۵	۱۰	اثنیت	اثنینیت
۳۶	۳	وملاحظه	ملاحظه
۳۷	۶	که باعتبار	باعتبار
۳۷	۷	دوربین	دوربین نجردهربین
۳۷	۱۵	صفات	صفای
۳۷	۲۲	مشارك دو	مشارك در
۳۸	۶	مفتح	مفتح
۳۸	۱۲	مسانح	مسانخ
۳۹	۲	بالذات	بالذات
۳۹	۸	وعدة	وعدة
۳۹	۸	مع الذات	مع الذات
۳۹	۱۴	بهائها	بهائه
۳۹	۱۷	یوجب	یوجب
۴۰	۳	الروحایه	الروعایه
۴۰	۱	تحصیل	تحصل
۴۱	۴	بیکر	دیگر
۴۱	۱۵	فادح وحدت	فادح در وحدت
۴۲	۱۸	فی الخبر	فی الحیز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۲	۲۲	فلاندفی	فلایندفی
۴۳	۲	متشابهایها	متشابهها
۴۳	۲۲	محبت	مبحث
۴۳	آخر	اسارین	اسفارین
۴۵	۱۱	بذات	باذات
۴۶	۲۲	تفریح	تفریع
۴۸	۲	تخحیص	تخصیص
۴۸	۴	تصیح	تصحیح
۴۹	۱۲	رجمانی	رحمانی
۴۹	۲۲	وطرد	وطارد
۵۰	۱۲	وهویاتها	وهویاتها
۵۱	۸	دوعلت	علت
۵۲	۲۰	کمالات نیز	کمالات آن نیز
۵۲	۲۴	مناسبت	مناسب
۵۲	۲۴	ر	نیز
۵۳	۲۰	منا سته	مناسبته
۵۵	۱۲	حقیعیه	حقیقیه
۵۶	۵	علمی	علی
۵۶	۵	یتشجص	یتشخص
۵۸	۱۵	عند	علت
۵۸	۲۵	الیام	الیام
۵۹	۱۴	قدوح	قادح
۵۹	۱۴	درمرتی	درمرتبه
۶۰		ترجیع	ترجیح
۶۱		مانندسایاغوال زائداست	
۶۱	۸	بنوره	بوده
۶۴	۱۱	عنقاد	عنقاد
۶۵	۱	وکوه ظاهر و کوه ظاهرا	
۶۵	۱	باکثریت	اکثریت
۶۶			
۶۶	سطر آخر	تزیا	وتارت
۶۷	۳	تحصیل	تحصل
۶۹	۱	مطلق حق	بمعنی مطلق حق
۶۸	۹	مقید	مفید
۷۰	۷	وحدی	وحدانی
۷۰	۲۱	عقد	عنده
۷۱	۵	وقوابن	وقوابن
۷۲	۳	سیه‌روئی ممکن	سیه‌روئی زممکن
۷۲	۱۱	که رابط	چه رابط
۷۲	۱۷	وفیض مقدس	فیض مقدس

Marfat.com

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۲	۱۹	[illegible]	[illegible]
۷۲		بحوند	بحو
۷۳	۶	بازعه	بازعه
۷۳	۱۱	بضاوع	بضاوع
۷۴	۶	عقل اول	عقل اول
۷۴	۱۸	[illegible]	[illegible]
۷۵	۱	تعیین	تعین
۷۵	۵	بازغته	بازغته
۷۵	آخر	[illegible]	[illegible]
۷۶	۱	صفات زائد	صفات زائده
۷۷	۲۲	غیب وهویت	غیب وهویت
		احدیت	واحدیت
۷۷	۲۳	غناء مقام	غناومقام
		و فهاریت	فهاریت
۷۸	۱۲	واسمهاء واین	این سمهاء و
		صفات	صفات
۸۰	۷	ربر	ربر
۸۰	۱۱	بعدار کلمه واحمو حتی معیده	
		شرافین نیز	
۸۰	آخر	مذکور	مذکوراست
۸۱	۴	غیر جائز	غیرجائز
۸۱	۲۰	جهت اضافیت	جهت اضافیت
۸۳	۴	والامتحصلی	ولامتحصلی
۸۳	۲۲	فعیده	معیده
۸۴	۱۷	باالینکه	باالینکه
۸۵	۸	وحده	وحده
۸۶	۱۴	باخصوصیتکه	بخصوصیتکه
۸۷	۸	[illegible]	[illegible]
۸۷	۹	درعلم الهی	درعلم الهی معنی لاعه
۸۸	۱۳	بطریقی	بصرف
۸۸	۱۳	جرئت	جرئیست
۹۰	۴	لریاس	لریاس
۹۰	۵	معیریه	معیریه
۹۰	۷	عراء مقید	عراء از مقید
۹۴	۱۶	درصوریکه	درصوریکه
۹۲	۲۰	مخلاسه	مخلاف
۹۶	۲۱	مسمیه	و مسمیه
۹۶	۲۴	[illegible]	[illegible]
۱۰۰	۱۶	مفومنروی	[illegible]
۱۰۱	۱۷	العنین	العنین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۱	۲۳	یکی	یکی
۱۰۵	۱۸	درمرایای	درمرایای
۱۰۶	۱۹	بلحاظ	بلحاظ
۱۰۷	۱	وجدان	واجد آن
۱۰۹	۳۱	عارض میگردد	جهاتی عارض میگردد
۱۱۱	۱۲	تعقل مبداء	وتعقل مبداء
۱۱۶	۷	دو بمداز	که بعد از
۱۱۶	۲۴	وجو	وحجواز
۱۱۷	۱۰	اعتمشاق	استمشاق
»	۲۲	برصنه	هرچند
۱۱۸	۳	بر علت	برعلت
»	۱۱	باقدر	یاقدر
۱۱۹	۲۳	مناسبت	مناسب
۱۲۰	۷	تکون	یکون
»	۸	وبفیض	و فیض
»	۲۰	ایس	لیس
»	آخر	بافیض	فیض
۱۲۱	۱	لیس	لیس
»	۴	لیس	لیس
»	۲۱	موئه	معوله
	آخر	بصدور	صدور
۱۲۲	۵	ظاهراست	ظاهر و [illegible]
		و آشکار	[illegible]
۱۲۴	۸	لیس مدایس	لیس مدایس
۱۲۹	۱۹	[illegible]	[illegible]
۱۳۰	۵	و برهرمی	و برهرمی
۳۱	۱۹	مده	مده
۱۳۱	۲۵	صور	صور
۱۳۲	۱۰	[illegible]	[illegible]
۱۳۳	۴	[illegible]	[illegible]
»	۱۱	[illegible]	[illegible]
»	۱۳	[illegible]	[illegible]
»	۱۴	[illegible]	[illegible]
»	۱۵	[illegible]	[illegible]
»	۱۶	[illegible]	[illegible]
»	۱۷	[illegible]	[illegible]
»	۱۸	[illegible]	[illegible]
»	۱۹	[illegible]	[illegible]
»	۲۰	[illegible]	[illegible]
»	۲۱	[illegible]	[illegible]
»	۲۲	[illegible]	[illegible]
»	۲۳	[illegible]	[illegible]
»	۲۴	[illegible]	[illegible]
۱۳۴	۱	[illegible]	[illegible]
»	۲	[illegible]	[illegible]
»	۳	[illegible]	[illegible]
»	۴	[illegible]	[illegible]
»	۵	[illegible]	[illegible]
»	۶	[illegible]	[illegible]
»	۷	[illegible]	[illegible]
»	۸	[illegible]	[illegible]
»	۹	[illegible]	[illegible]
»	۱۰	[illegible]	[illegible]
»	۱۱	[illegible]	[illegible]
»	۱۲	[illegible]	[illegible]
»	۱۳	[illegible]	[illegible]
»	۱۴	[illegible]	[illegible]
»	۱۵	[illegible]	[illegible]
»	۱۶	[illegible]	[illegible]
»	۱۷	[illegible]	[illegible]
»	۱۸	[illegible]	[illegible]
»	۱۹	[illegible]	[illegible]
»	۲۰	[illegible]	[illegible]
»	۲۱	[illegible]	[illegible]
»	۲۲	[illegible]	[illegible]
»	۲۳	[illegible]	[illegible]
»	۲۴	[illegible]	[illegible]

Marfat.com

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۸	۸	دفیمه	رفیعه
۱۳۸	۲۳	حاضرین	حاصرین
۱۳۹	۱۱	و برهان	و ببرهان
»	۱۳	حو	خود
۱٤۰	۱۰	بماهو واحد	واحد بماهو واحد
۱٤۱	۱٦	لایخبر است	لایتجزا است
۱٤۲	۳	قوس نزول	قوس صعود
۱٤۲	٦	انقطار	انفطار
۱٤٤	۱۷	انقضام	انفصام
۱٤٦	۱۲	هد	ومبداء هر
۱٤۸	۱۲	باعین	بارعین
۱٤۹		که کمال	کمال
»	۱٤	ممدوجه	ممدوحه
۱۵۰	۱	متخذلعین	متخذلقین
»	۱	وقاعده	برفائده وعائده
۱۵۲	۲	ساخت	ساحت
۱۵۲	۵	تشا	نشانه
»	۲۰	زبر	زبر
۱۵۳	۲۱	حضرت الله	حضرت حق تعالی
۱۵٤	۱۳	و شاهد	وبرهان
»	۱۸	محاکمات	محاکمات
»	۲۱	بالمسقاد	بالمستفاد
۱۵٦	٦	وبصورت	بصورت
۱۵٦	۲۳	المستقیم	السقیم
۱۵۷	۱۵	تسکیك	تشکیك
۱۵۹	۱۳	ارباب	ازباب
۱٦۰	۱۲	وحریم	وازحریم
۱٦۰	۱٦	یایس	بایس
۱٦۰	آخر	انیاب واغوال	ایاب اغوال
۱٦۱	۳	افزاد	افراد
۱٦۲	۱۹	وتعلیل هوی	وتعلیل اقوی
۱٦۲	۱٦	ودر ذات	در ذات
۱٦۳	۱۸	از طریق	از طرق
۱٦٤	٤	متحرکك	محرك
»	۲۰	وفعل	بفعل
۱٦۷	٤	نام	تام
۱٦۸	۵	سهور	سهو
۱٦۸	۳	بالواجدان	بالوجدان
۱۷۳	۳	نه بنحو تقلیل	نه بنحو تقیید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷٤	٦	آنستکه	بآنستکه
»	۱۸	واسترجاع نفس	واسترجاع نفس و
		بسوی او	التفات او بآنصورت
۱۸٦	۱	غافی	غائی
»	۲۵	ازین	ازرین
۱۸۷	۵	محق ومحض	محو وطمس ومحق
»	٦	بااشواط	باشواط
»	۷	گردید	گردید
»	۹	القناء	الفناء
۱۸۸	۸	مسدود	ممدود
»	۱۸	وبالملازمه	وبالملازمه
»	۲۵	الله	الله تعالی
۱۸۹	۳	هدایه الله	هدایه
۱۸۹	۲۲	یقلب	یقلب
۱۹۰	۱۲	لطایف وحقایق	لطایف حقایق
۱۹۱	۱٦	از قبیل ترغیبه	از قبیل وضعیه و تکلیفیه و ترغیبه
۱۹۲	۱۰	الاقبه	الآلهه
»	۲۱	ان لا عبد	ان لا عبد
۱۹۳	۱۵	سارجه	سازجه
۱۹۳	آخر	کدازن	کدازان
۱۹٦	٤	درغایت وضوح	وتهایت وضوح
»	٦	قاعدهٔ مزبور	قاعده مزبوره
»	۱۰	لاتنفرق	لاتفرق
۱۹۷	۱	یاعدم	باعدم
»	۱۰	صرافت	صرافت
»	۱۸	باکمال	باکمال
»	۲۰	مزبورا	مزبور را
۱۹۸	۵	شاکلة	شاکله
»	۱٦	خیر	خیز
»	۲۱	کمال	وکمال
۱۹۹	۷	کثافت	شرافت
۱۹۹	۱۰	خیرخیز	خیر
۱۹۹	۱۵	وتحتم وتشاکل	وتحتم تشاکل
»	۲۰	این نمودار	این دودار
»	۱۹	حوالا	حولا
۲۰۰	۱۸	الظن	الظن اثم
۲۰۰	۱٤	الاقتباس	الافتباس
۲۰٤	۹	ملازم با	ملازم با

Marfat.com

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۵	۱۲	درب	رب
۲۰۵	۱۴	شریت	شریت میباشند
»	۱۹	وراجع حقیقی	وراجح حقیقی
»	۱۹	وراجع اضافی	وراجح اضافی
»	۲۰	شریریت	شریت
۲۰۶	۱۸	نشا	نشانه
۲۰۶	آخر	لایتناهیان	لایتناهی
۲۰۷	۲۲	و بذالکه	وفذالکه
۲۰۸	۲	کثیر القائده	کثیر الفائده
۲۱۱	۱۰	ومن الحق الی الحق بالحق	ومن الحق الی الخلق بالحق
»	۱۰	ومن الخلق الی الحق بالحق	ومن الخلق الی ومن الخلق الی
»	۱۴	باوسم دیگر آن	باوسامدیگر آن
۲۱۳	۱۰	یفقهون	تفقهون
۲۱۳	۱۴	این تعمیر	این تعبیر
۳۱۳	۲۱	بای	ثانی
۲۱۴	۲۱	باره	پاره
۲۱۵	۲۰	تعلیلیه	تقییدیه
»	۲۲	است	اوست
۲۱۶	۶	بالمسیه	بالمشیه
۲۱۶	۱۷	آن	ان
»	۲۲	نموده‌اند اگر	نموده‌اند چه اگر
۲۱۷	۲	که باآنکه	باآنکه
»	۱۸	میباشد	میباشد
۲۱۸	۲	فیض عام	وفیض عام
۲۱۸	۳	وشامل هر دره وفی	وشامل هرد ه وفی
»	۶	و مکرر	و تکرر
۲۱۸	۸	علیم است و آه خلقکم و ما تعلمون است	
۲۱۸	۹	بآیه	باآیات
»	۱۰	وهو کل شئی علیم است	وهو بکل شئی علیم
»	۱۱	بآیه مبارکه	باآیات مبارکه
۲۱۸	۱۸	اول وصادر	اول صادر
۲۱۹	۱	یعنی جعل	بعین جعل
»	۱۶	وبدانجهت	وبدین جهت
۲۲۰	۲	بتوحید	بتوحیه
»	۵	صادره	صادر
»	۱۷	ارضین	وارضین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۱	۴	الاشیآه	الاشیاء
»	۲۲	شود	میشود
»	۲۲	کلیه	کلیت
۲۲۳	۱۸	واز بدو	از بدو
۲۲۴	۹	ومقام واحدیت	ومقام احدیت
»	۱۹	ومتجلی ومتجلی له	ومتجلی ومتجلی اله
۲۲۵	۱۱	مستفر	متسقر
۲۳۵	۱۹	وبزکر	وبذکر
۲۳۶	۶	شرر	شردر
۲۳۸	۱۱	نهایت	ونهایت
»	۱۷	ولی نظر	ولی نظر
۲۳۹	۱۸	ومتناعف السمعات	ومتضاعف الممعات
»	۲۲	مرتحله	مرتخله
»	۲۳	درذوات واحده	درنوات واحده
۲۴۰	۸	وحرکت عشقیه	حرکت عشقیه
۲۴۴	۳	باسم	بآن اسم
۲۴۴	۷	الذی بالقلم	الذی علم بالقلم
»	۱۹	سلف شده	سلف شده است
»	۱۱	رب العالمین را	رب العالمین از حقیقت سئوال
»	۱۳	مسئول	مسئول عنه
۲۴۶	۳	من غیره اشاره وجودی	من غیر اشاره اشاره
»	۹	کنت کنزا	کنت کنزاً
»	۱۰	عیان	رخساره اعیان
۲۴۶	۱۹	آثار	آثاره
»	۲۰	آثار	آثاره
»	۲۲	خود	خودمیباشد
۲۴۷	۱۳	اعادت	اعاده
۲۴۸	۲۲	معین	معین عنه
۲۵۰	۶	الغیر	النفیر
۲۵۲	۱۷	المصور	المصوب
۲۵۵	۱۵	سبقسان	سبقتان
۲۵۶	۱۳	ومعرف	ومعراج
»	۱۵	ومحق دان ور	ومحق آن ور
»	۱۶	ومبداء اعلی	ومبداء اعلی است
»	۲۱	باآنکه در فوس	باآنکه فوس
۲۵۷	۸	آیاتنا	آیاتنا
۲۵۸	۴	فابین	فابین
»	۱۶	تفصلی	تفصیلی

Marfat.com

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۵۹	۱۳	وجو بینی	وجوبی
۲۶۰	۲	باجاره	یاجاره
۲۶۴	۲۰	أن تبت لی	أن تثبت لی
۲۶۵	۲	لان اعوان	لان الاعوان
»	٤	لجاجة	لحاجةٌ
»	۸	نفس	نفی
»	۱۶	وابن علیه	وابن علیه
۲۶۶		معجل نظام	معجز نظام
۲۶۷		فزجات	مزجات
۲۷۰	۲۰	شآبیت	شابیب
۲۷۳	۳	و منزل	منزل
۲۷۸	۸	تحرد	تجرد
۲۸۰	٦	مسکون	مکون
۲۸۰	۲۰	وبالماد	ویامن الماده
۲۸۲	۱۶	با	و یا
۲۸۳	۲۱	بنحوامر افعال خود	بنحوامر بین الامر بن
۲۸۷	۲	عن ماله	عماله
۲۸۸	۲	وتقدم واو تقدم	وتقدم او بتقدم
۲۸۹	۲٤	فاسدوکاسد	فاسده و آراء کاسد
۲۹۰	۸	ومعالطه	و مغالطه
»	۱٤	لانسمین	لانسلمین
»	۱۹	یزد	یزید
»	۳۲	اتصاف	انصاف
۲۹۱	۱٤	انشب	انسب
»	۱٦	اشباه	اشتباه
»	۱٦	حق بود بذات	حق بذات
۲۹٦	۹	سه	سته
»	۱٦	عدم التفاوت	عدم التفات
۲۹۸	٤	دات ظاهره	ذات ظاهره
۳۰۲	٥	مطلعه	مطلقه
»	۱۹	مشاهده	مشاهد
۳۰٥	۱۱	وبر تعدیر یکه	وبر تقدیر یکه
»	۱۲	تعدیر	تقدیر
۳۱۱	۱٤	برخی از آنها	بعضی از عرفاء
»	۱٥	او معیت	از معیت
۳۱۲	۹	ومقصود ایشان	ومقصودشان
»	۲۲	مناسبت	مناسب
۳۱۳	۱۱	علیه الصوات	علیه الصلوات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱٤	۱٤	واتباع بحضرات است	واتباع آنها بحضرات ست
۳۱٦	٤	فضل طویل	فصل طویل
۳۱٦	۷	تامات اصولی	تامات آن عالیجناب اصولی
۳۱۷	۱٥	اعتلاقی الحقیقه	اعتلاقی الحقیقه و
۳۱۷	۲۱	معلول برحد منافی	معلول بجد فاعل ما به الوجود
۳۱۸	۱۹	شین	شبیثین
۳۲۲	٤	تالی	تابی
۳۲٤	۱۱	علم و مفهوم بعلم	علم و سائر صفات
۳۲٥	۸	از آن از عرض	از آن و از عرض
»	۲۰	نسبت	نسب
۳۲۹	۷	شر	سرور
۳۳۲	۱۸	وبشرح	و شرح
۳۳٤	۲۲	وحدود	وحدود انتزاعی
۳۳۷	۲۱	مجعل	فجعل
۳۳۷	۱۱	طمعاً	طمعاً
۳۳۸	۲۰	من	مس
۳٤٤	۲۲	مفروص	مفروض
۳٤٥	۱	بها الواب	بباب الابواب
۳٤٦	۱٤	نفسه عن نفسه	نفسه عند نفسه
۳٤٦	۱۹	دچاد	دچار
۳٤۷	۱۹	حضوری کویند	حصولی کویند
۳٥۰	٤	ومعلولیت	ومعلومیت
۳٥۲	۲۰	رقیع	رئیع
۳٥۲	۲٥	بصنعی	بصفتی
۳٥٤	۱٤	لاتعنی	لایغنی
۳٦۱	۱۹	و مجرد	مجرد
۳٦۲	۱٦	علی	علمی
۳٥۷	۸	وبوجه کلی	و بوجه کلی یعنی لایتغیر ولایتبدل
۳۷٤	۹	آن وجود	وجود آن
۳۷٤	۱۷	باامکانی	باوجود امکانی
۳۷۸	۱٦	ربانیتن	ربانیتین
۳۸۰	۹	ارحدیت	ازحدث
۳۸۳	۲	مالع	مانع
۳۸۳	۲٥	بافلیم	باقلیم
۳۸٤	۲٥	تسنت	تشتت
۳۸٥	۱۰	غیره خاق	غیر خلق

Marfat.com

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۸۷	۸	باتیات	باقیات
۳۸۹	۱	باشرقیت	باشرقت
۳۸۹	٦	ظهود	ظهور
۳۹۰	۱	کرایش	کرایس
۳۹۰	٥	مهاجها	مزاجها
۳۹۰	۱۲	میال	مثال
۳۹۱	٤	اتصاف	اتصاف
۳۹۱	۱۰	اشباء باند	اشباءباشد
۳۹۱	۱۰	واحدی ازاو	واحدی از آن
۳۹۱	۱۱	ایجادهاعنه	عند
۳۹۱	۱۱	والسحرکه	والحرکه
۳۹۱	۱۳	وینطل	ویبطل
۳۹٦	۲٥	دربار	دریا
۳۹۷	۱	وظل بحث	وظل بحت
۳۹۷	٥	واتیل	وانیل
٤۰۱	۱۰	بطبع	به تبع
٤۰۱	۲۱	لذاعودوبآن	لذاعودا
٤۰٤	۱٤	وبلوع	وبلوغ
٤۰٦	۲	باقلوب	یاقلوب
٤۰٦	۲۳	وبغضه چه حب او	وبغضه سیئه لاتنفع معها حسنه
٤۰۸	۱	وقضائت	وقضائیت
٤۰۸	۳	ماذرات	باذوات
٤۱۳	۹	یعلمون	یعملون
٤۱۳	۹	شعار	اشعار
٤۱۳	۱۳	مفلوله نیست	مفلوله قائل شده
٤۱۳	۲۰	که اشکال	اشکال نیست
٤۱۳	۲۰	محمل است	محمل است
٤۱٤	۳	ووراء اظهر	ووراءطهر
٤۱٤	٥	لایعبدالله	لایبعبدالله
٤۱٤	۷	فی طله	فی ظله
٤۱٤	۸	حتی بدا	حتی بداله
٤۱٤	۹	الیها	النیا
٤۱٥	۱٤	در وجوه	دروجود
٤۱٦	۸	خته	حتمیه
٤۱۷	۱۹	مایه	مابه
٤۱۸	۱۱	المکان والمکان	الکان والمکان
٤۱۸	۱۲	حیت	حینیت
٤۲۰	۱٦	فیه	فیه
٤۲۱	۱٥	ارواح زائد	ارواح وانهم لغایه
٤۲٤	۹	بآبانکه	باناکه
٤۲٤	۲۱	بر	پر
٤۲٦	۱۳	هردقیقه	هر رقیقه
٤۲٦	۱۸	ثم یعرج الله	ثم یعرج الی الله
٤۲٦	۱۹	مماتعدون یوماً	مماتعدون وان
٤۲۷	۳	وجودته	وجودیه
٤۲۷	۱٤	لاسم له	لااسم له
٤۲۷	۲۲	لاسم له	لااسم له
٤۲۹	۱٥	حضرت است	حضرت جبروت است
٤۳۰	۷	ظاهر بامظهر	ظاهر با مظهر
٤۳۳	۷	وفدیحه	وفریحه
٤۳٦	۱۷	ویفاعل	بفاعل
٤۳۷	٦	الااختلاف	الااختلاق
٤۳۸	۸	فاقد	باقد
٤٤۰	۷	اشرفا	اشراقات
٤٤۲	۱	مشهود	شهود
٤٤۲	۹	فواعل	فواعل
٤٤۳	۱٦	ضعیف وناقص	ضعیف وناقص
٤۳٤	٤	لمعیه	لمعیه
٤٤٥	۹	مسفوراست	مسفورات
٤٦٦	۱۰	راز هشتی	وازهشتی
٤٤۹	۱۳	وصفاء	وصفاء خاص
٤٥۲	۱۷	الاالله اله	لااله الاه
٤٥٥	۲	دواستناد	دواستناد
٤٥٦	۱۲	سوء یا حسن	سوء یا حسن
٤٥۷	۷	وسرور	وشرور
٤٦۱	۲۲	ارتفاع	ارتقاء
٤٦۳	۱٤	ممتزع	متنزع
٥٦۳	۱٥	ازدات او	ازدات او
٤٦٥	۲٤	[illegible]	وماهیات
٤٦۷	۱۱	یحصل	یتحصل
٤٦۷	۲۱	و فعل	وانفعال
٤٦۸	۳	وناسبت	وباسبت
٤٦۸	۷	یاحلاوت	یا حلاوت
٤٦۸	۸	تفضلیه	تفصیلیه
٤٦۹	۲	نفس	نفس

Marfat.com

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٦٩	١١	وبرغی	برخی
٤٧٢	٤	وجاهلیت	وجاعلیت
٤٧٣	٦	سالقه	سالفه
٤٧٤	٢٢	منظری	منظوی
٤٧٦	١٠	ازرنك	ارژنك
٤٧٦	٢٣	اوهام‌راند	اوهام‌زائدرامد
٤٧٨	١	یکجزء	یك‌خیز
٤٧٨	١٣	ازحیث	ارحیث
٤٨٠	١٦	ولامدرك	مالایدرك کله لایترك کله والمیسورلایترك بالمعسور
٤٨٢	٨	غیت	غیث
٤٨٢	١٦	لهبطم‌الله	لهبطم علی‌الله
٤٨٢	٢٢	منال	مثال
٤٨٦	١	لایعنی	لالسیعنی
٤٨٧	٦	تتائج	نتایج
٤٨٦	٩	العالم	القلم
٤٨٨	٥	وتسبب	و به‌تسبیب
٤٨٨	١٧	وماهر	وقاهر
٤٨٩	٥	مارالمثقال	بار المقال
٤٨٩	٢٠	رفص	رفض
٤٩٠	٥	وشائط	وسائط
٤٩١	١٨	وتعبیر	وتعییر
٤٩٢	٤	بمذاق	وبمذاق
٤٩٢	١٩	مبانی‌مبانی واصولست	مبانی و اصولیست
٤٩٣	١٣	فرنکاهش	قرقکاهش
٤٩٣	١٥	نوابع	نوابغ
٥٠٠	٢١	ونعمت	ونعت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٠٠	٢٣	بـالذات	با لذات
٥٠١	٢١	مقرب نوافل	بقرب نوافل
٥٠٢	١٦	آن من‌شئی	ان‌من‌شئی
٥٠٢	١٨	ایجادی	اتحادی
٥٠٢	٢٠	وجه‌خاصه‌و موجودات	وجه‌خاصه موجودات
٥٠٣	١٣	وجه‌انوار	وجه‌انواراو
٥٠٦	١٣	درحوله	ورحویه
٥٠٧	٢٤	لعمات	لمعات
٥٠٧	١٥	اسم	اتم
٥٠٨	٨	دومطاوی	درمطاوی
٥٠٨	١٥	مالك‌الملکوت	مالك‌الملك و والملکوت
٥٠٩	١٣	وارحیت	وازحیت
٥١٠	١٤	صفات	صفآت
٥١٢	٢٠	تفضیلی	تفصیلی
٥١٢	٢١	واجل‌محفوظ	واصل‌محفوظ
٥١٤	٨	دوم‌ویاسد	دوم‌سد
٥١٤	١٢	جبروت‌هبوط امرنموده	جبروت‌وامر هبوط نموده
٥١٨	١٨	عریضه‌هریك مرا	عویصه‌هریك مهربیرا
٥٢١	١٣	مدلله‌همقدم	فذلکه‌المقدمه
٥٢٣	١٦	جمله که ازمعاصرین نگارنده بوده‌اند زائد است	
٥٢٤	١٧	مفدسه	مقدسه
٥٢٥	١١	ودرجهت	درجهت
٥٢٧	١٦	ازقبیل‌حوامل	ازقبیل خارج مرکز وحوامل
٥٢٧	٢٦	وآفه	وآفته
٥٢٨	٢٣	الخیرالکثیر	بخیرکثیر

Marfat.com